

ثروت ملال



انتشارات پیام

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، تلفن ۶۴۵۷۷۲ - ۶۴۹۵۳۱

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمه سیروس ابراهیمزاده

چاپ اول: ۱۳۵۷

چاپخانه نقش جهان

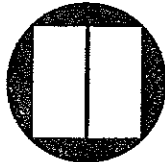
حق چاپ محفوظ است.

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمة

دکتر سیروس ابراهیم زاده



انتشارات پیام

تهران، ۱۳۵۷

فهرست مطالب

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

۱

کتاب یکم

۷	علل بهبود نیروی مولد کارگر و نظم و ترتیبی که بر طبق آن محصول وی، به طور طبیعی میان گروهها و طبقات مختلف مردم توزیع می شود	بخش یکم:
۱۴	در باره تقسیم کار	بخش دوم:
۲۲	اصولی که موجب تقسیم کار می شود	بخش سوم:
۱۸	در اینکه تقسیم کار محدود است به وسعت بازار	بخش چهارم:
۲۸	راجع به مبدأ پول و کاربرد آن	بخش پنجم:
۴۲	راجع به قیمت اسمی و قیمت حقیقی کالاها، یا بهای کالاها بر حسب کار، و بر حسب پول	بخش ششم:
۴۸	راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها	بخش هفتم:
۵۶	راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها	بخش هشتم:
۷۶	در باره مزد کارگران	بخش نهم:
۸۵	در باره سود سرمایه	بخش دهم:
۸۵	در باره مزد و سود کار و سرمایه در خدمات مختلف	
۱۰۱	قسمت یکم: نابرابری هایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می آید	
۱۲۲	قسمت دوم: نابرابری های ناشی از سیاست اروپا	بخش یازدهم:
۱۲۴	در باره اجاره زمین یا بهره مالکانه	
۱۳۷	قسمت یکم: در باره محصول کشاورزی که همیشه قادر است اجاره را پرداخت کند	
۱۴۸	قسمت دوم: در باره محصول زمین که زمانی از عهده پرداخت اجاره برمی آید و گاهی بر نمی آید	
	قسمت سوم: راجع به تغییرات در نسبت بین ارزشهای آن نوع از محصولاتی که همیشه می تواند اجاره را بپردازد و آن محصولاتی که گاهی از عهده پرداخت اجاره برمی آید و گاهی قادر به پرداخت اجاره نیست	
	گریزی در باره تغییرات ارزش نقره در طول چهار قرن گذشته	

۱۶۹	دوره اول
۱۶۱	دوره دوم
۱۶۲	دوره سوم
۱۷۵	تغییرات نسبت بین ارزش طلا و نقره
۱۷۹	علل تردید در اینکه ارزش نقره هنوز هم پائین تر خواهد رفت
۱۸۵	اثرات مختلف پیشرفت آبادانی در سه نوع مختلف محصولات خام
۱۸۵	نوع اول
۱۸۲	نوع دوم
۱۹۵	نوع سوم
۱۹۷	چه نتیجه‌ای از انحراف موضوع تغییرات ارزش نقره گرفتیم
۲۵۱	اثر سیر ترقی جامعه روی قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی
۲۵۶	نتیجه این بخش

کتاب دوم

	درباره ماهیت سرمایه، نحوه انباشته‌شدن و کاربرد آن	
۲۲۱	پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم	
۲۲۳	درباره تقسیم سرمایه	بخش یکم:
	درباره پول که جزو بخشی از سرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شد،	بخش دوم:
۲۳۱	یا بخشی درباره هزینه نگهداری سرمایه ملی	
۲۶۹	درباره انباشتگی سرمایه، یا کار مولد و غیر مولد	بخش سوم:
۲۸۷	درباره سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود	بخش چهارم:
۲۹۵	راجع به کاربرد مختلف سرمایه	بخش پنجم:

کتاب سوم

	درباره سیر مختلف توانگری در بین ملت‌های مختلف	
۳۱۱	درباره سیر طبیعی توانگری	بخش یکم:
	فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امر کشاورزی کشورهای	بخش دوم:
۳۱۷	قدیمی اروپا پدید آمد	
	درباره ظهور و پیشرفت شهرهای بزرگ و کوچک پس از سقوط	بخش سوم:
۳۲۹	امپراطوری رم	
۳۳۹	چگونه تجارت شهرها به آبادانی روستاها و دهات کمک کرد	بخش چهارم:
۳۵۱	واژه‌نامه	

مقدمه مترجم

نوشتن مقدمه‌ای بر کتاب معروف ثروت ملل، نوشته جاودان مرد اقتصاد، آدام اسمیت، از طرف افرادی چون این حقیر، که دانشی فاجیز و مایه‌ای اندک در این زمینه دارد نه تنها صحیح نیست بلکه خطا هم هست. يك «اسمیت‌شناس» متبحر در علم اقتصاد لازم است و چند صد برگ کاغذ و حوصله فراوان و اندیشه‌ای فارغ از تعصب تا اندکی از حق مطلب ادا شود. خوشبختانه این کار را «اسمیت‌شناسان» انجام داده و بر چاپ‌های متعدد کتاب وی (ثروت ملل) قلمفرسایی کرده‌اند. ترجمه آنچه راجع به اسمیت نوشته شده است از حجم کتاب اصلی هم قطورتر می‌گردد، و به‌دو دلیل ما از آن احتراز کردیم. نخست، این که اصل فدای فرع می‌شد؛ دوم، آن که هزینه چاپ فوق‌العاده سنگینی را متضمن بود که بالمآل کتاب را از دست طبقه اصلی و خوانندگان علاقمند خارج می‌ساخت. لذا آنچه که در اینجا نوشته می‌شود فقط چند کلمه‌ای است بر زندگینامه این اقتصاددان بزرگ.

آدام اسمیت در سال ۱۷۲۳ میلادی در کیرک کالدی که ساحل شرقی اسکاتلند است دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در مدارس محلی به پایان رساند. بعد وارد دانشگاه گلاسکو شد (۱۷۴۰-۱۷۳۷) و زیر نظر فرانسیس هات چسن^۱ درس خواند. سپس در کالج بالیول^۲ آکسفورد (۱۷۴۶-۱۷۴۰) تلمذ کرد. دو سال پس از مراجعت به اسکاتلند، اسمیت به ادینبورگ رفت، و در آنجا تدریس علم بیان می‌کرد که در اشتهار اولیه او بسیار مؤثر بود.

در سال ۱۷۵۱ به‌عنوان استاد منطق در دانشگاه گلاسکو برگزیده شد، و در سال ۱۷۵۲ کرسی قدیمی فلسفه اخلاقی هات چسن را بدست آورد، و تا سال ۱۷۶۳ در این سمت باقی ماند. در خلال این مدت «نظریه احساسات اخلاقی» را به چاپ رساند. در سال ۱۷۶۴ از شغل استادی مستعفی شد و معلم خصوصی دوک جوان بوکلو^۴ گردید، و این

1. Kirk Caldly.
2. Francis Hutcheson.
3. Balliol College.
4. Duke of Buccleugh.

کار به دعوت چارلز توتزهنده انجام شد. با همین سمت به فرانسه رفت و مسافرت‌های بسیاری در آن سرزمین کرد و با بسیاری از متفکران آن دوره چون ولتر، کنه، تورگو و هلوئیوس آشنا شد.

اسمیت نوشتن کتاب ثروت ملل را در فرانسه آغاز کرد و پس از مراجعت به انگلیس در سال ۱۷۶۶ تحقیقات خود را ادامه داد. کتاب مزبور در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسید و این درست سالی است که اعلامیه استقلال امریکا منتشر گردید. در سال ۱۷۷۷ اسمیت به عنوان رئیس گمرک شهر ادینبورگ انتخاب و ساکن آن شهر شد و تا سال مرگ خود (۱۷۹۰) در آنجا بود. در سال ۱۷۸۷ به جای دوست خود ادمند برك ۱۵ به ریاست دانشگاه گلاسکو انتخاب شد.

زندگی اسمیت نسبتاً آرام و بی‌حادثه بود و اغلب گوشه‌نشین، پریشان حواس و منزوی بود. مع هذا با قدرت می‌نوشت و دارای شهامت اخلاقی بود؛ و این امر از نوشته‌های تند او که پس از مرگ داوید هیوم در دفاع از خصوصیات اخلاقی او نوشت به خوبی مستفاد می‌شود، چه هیوم به کفر و زندقه متهم بود.

آدام اسمیت یکی از چهره‌های درخشان اقتصاد و شخصی است که نوشته‌هایش بازتاب صحیح شرایط اقتصادی، اجتماعی، و معنوی آن عصر است. بدون تردید ترجمه حاضر خالی از عیب و نقص نیست و مترجم ادعا نمی‌کند که توانسته باشد حق مطلب را ادا کرده باشد و روی این اصل از خواننده عزیز ملتسم که چنانچه عیب و ایرادی را متوجه شدند بر من منت نهاده و آگاهم سازند تا به یاری خدا در چاپ‌های بعدی رفع نقیصه گردد.

سیروس ابراهیم‌زاده

تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی

5. Charles Townshend. 6. Voltair. 7. Quesnai.
8. Turgot. 9. Helvetius. 10. Edmund Burke.

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

کار سالیانه هر ملت، سرمایه و پولی است که در اصل تمام مایحتاج و وسایل زندگی که آن ملت در سال مصرف می‌کند برایش فراهم می‌سازد، نیازها و وسایل زندگی مزبور یا شامل محصول بلافصل آن کار است، یا چیزی است که با حاصل آن کار از سایر کشورها خریداری می‌شود. بنابراین همان‌طور که این محصول، یا آنچه که با پول آن خریداری می‌شود، نسبت کمتر یا بیشتری از تعداد کسانی که آن را مصرف می‌کنند در برمی‌گیرد، همان‌طور هم مقدار مایحتاج و وسایل زندگی که ملت بدان نیاز دارد بهتر یا بدتر تأمین می‌شود.

ولی این نسبت در هر ملت باید مبتنی بر دو شرط مختلف باشد؛ اول، مهارت، چیره‌دستی، و بصیرتی که معمولاً کار با آن انجام می‌شود؛ و دوم، نسبت بین تعداد کسانی که در کار مشغول و مفید استخدام شده‌اند، و کسانی که در مشاغل غیرمفید کار می‌کنند. خاک، آب و هوا و یا وسعت قلمرو و یک ملت معین هرچه باشد، فراوانی یا کمبود محصول سالیانه آن ملت، در آن حالت معین، باید به دو شرط فوق بستگی داشته باشد.

همچنین به نظر می‌رسد که فراوانی یا کاستی محصول نیز، بیشتر بستگی به شرط اول دارد، تا شرط دوم. در میان ملل وحشی که از شکار حیوانات یا صید ماهی گذران می‌کنند، هر شخصی که قادر به کار کردن باشد، کم و بیش در کار مشغول است، و تا آنجا که امکان داشته باشد، می‌کوشد که نیازها و وسایل راحت زندگی را، برای خودش، یا کسانی در خانواده و قبیله‌اش که خیلی مسن و یا کودکسال و یا علیل بوده و قادر به شکار حیوانات و صید ماهی نباشند، فراهم کند. اما، این ملتها چنان با فقر و فاقه دست‌بگریبانند که، از شدت استیصال غالباً به چنان درجه از تندی اخلاقی سقوط می‌کنند (یا دست‌کم چنین می‌اندیشند که به این درجه رسیده‌اند) که کودکان و نوزادان، افراد مسن، و کسانی که مبتلا به بیماریهای لاعلاج شده‌اند، مستقیماً خودشان از بین برده، یا آنها را در گوشه‌ای رها می‌کنند، که تا از گرسنگی تلف شده، و یا خوراک حیوانات وحشی شوند. بعکس، در بین کشورهای متمدن و ثروتمند، با اینکه تعداد کثیری از مردم اصلاً کار نمی‌کنند، و بسیاری از آنان ده برابر و گاهی صد برابر محصول کار یک نفر را مصرف می‌کنند؛ مع‌هذا کل محصول کار جامعه آن قدر زیاد است، که همه

آنها اغلب به حد وفور از آن بهره‌مند می‌شوند، و یک کارگر، حتی از فقیرترین و پایین‌ترین طبقات، اگر صرفه‌جو و کوشا باشد، ممکن است سهم بیشتری از مایحتاج و وسایل آسایش زندگی داشته باشد تا یک فرد غیرمتمدن در یک کشور ابتدایی. علل این ترقی، یعنی بهبود نیروی مولده کارگر، و نظم و نسقی که به موجب آن محصول وی طبیعتاً بین طبقات و گروه‌های مختلف جامعه توزیع می‌شود، موضوع کتاب اول بحث ما را تشکیل می‌دهد.

مهارت، چیره‌دستی، و بصیرت کارگر در اجرای کار جامعه هر چه که باشد، میزان فراوانی و تنگی محصول سالیانه وی، در مدتی که این وضع ادامه دارد، بستگی دارد به نسبت بین تعداد کسانی که سالیانه در مشاغل مشر و مفید کار می‌کنند، و کسانی که به این گونه کارهای مفید اشتغال ندارند. بعداً خواهیم دید که، تعداد کارگران مولد، و مفید در همه جا متناسب با مقدار موجودی سرمایه‌ای است که برای اشتغال آنان به کار رفته، و طریقه مخصوصی که آن سرمایه را به کار گرفته‌اند. از اینرو، کتاب دوم، درباره ماهیت موجودی سرمایه، و نحوه‌ای که سرمایه به تدریج انباشته می‌شود، و میزان مختلف نیروی کاری که به حرکت در می‌آورد و راه‌های گوناگون به کار افتادن سرمایه مزبور، بحث می‌کند.

مللی که مهارت، چیره‌دستی و بصیرت کارگر در کاربرد نیروی کار در آن بسیار پیشرفت کرده است، نقشه‌ها و طرح‌های بسیار متفاوتی در هدایت و اداره کردن عمومی اشتغال به کار برده‌اند؛ و همه این نقشه‌ها به یک نسبت در افزایش و عظمت محصول آن ملت مؤثر نبوده است. سیاست و خط‌مشی بعضی از ملل موجب تشویق و دلگرمی فوق‌العاده صنعت در تمام کشور شده است؛ خط‌مشی بعضی از دولتها فقط سبب تشویق صنعت شهرها شده است. بندرت اتفاق می‌افتد که یک ملت نسبت به انواع صنایع با بی‌نظری و به‌طور یکسان رفتار کرده باشد. از زمان سقوط امپراطوری رم، سیاست و خط‌مشی اروپا نسبت به هنرها، صنایع، و بازرگانی، که جزو صنایع شهری است، مساعدتر بوده است تا کشاورزی که صنعت روستاهاست. موجباتی که ظاهراً سبب ارائه و استقرار این سیاست شده است در کتاب سوم تشریح شده.

با اینکه طرح‌ها و نقشه‌های مختلف مزبور، احتمالاً، نخست به وسیله منافع خصوصی و اغراض طبقات معین جامعه، و بدون توجه به نتایج آن روی رفاه عمومی جامعه و یا مال‌اندیشی، صورت گرفته است؛ مع‌هذا این امر موجب نظریات گوناگون اقتصاد سیاسی شده است؛ به طوری که گروهی برای صنایعی که در شهرها ایجاد می‌شود اهمیت قائلند، و عده دیگر صنایع روستائی را مهمتر می‌دانند. این نظریات نه تنها روی عقاید دانشمندان اثر فوق‌العاده‌ای داشته است، بلکه روی رفتار عمومی شاهزادگان و سلاطین نیز مؤثر بوده است. در کتاب چهارم، سعی کرده‌ام تا آنجا که امکان داشته باشد، این نظریه‌های مختلف را تشریح و تبیین کنم، و آثار مهمی که در دوره‌های مختلف و در ملل گوناگون بجا گذاشته نشان دهم.

در چهار کتاب اول هدف این است که نشان دهم درآمد گروه عظیمی از مردم

شامل چه چیزهایی می‌شود، و یا اینکه ماهیت آن وجوهی که در زمانهای مختلف مصرف سالیانه ملل گوناگون را تأمین کرده است چیست. کتاب پنجم یا کتاب آخر درآمد فرمانروا، یا هیئت دولت را بررسی می‌کند. در این کتاب سعی کرده‌ام که نشان دهم، نخست مخارج لازم فرمانروا، یا دولت کدام است؛ و کدام يك از این هزینه را باید مالیات عمومی کل جامعه بپردازد؛ و چه قسمتی از آن را فقط گروه بخصوص، یا اعضای بخصوص جمعیتی باید بدهند؛ و دوم روشهای مختلفی که به وسیله آن کل جامعه را می‌توان برای پرداخت مخارج واجب جامعه وادار به کمک کرد، و مزایا و معایب هر کدام از این روشها چیست، و در قسمت سوم یا آخرین قسمت سعی کرده‌ام نشان دهم علل و موجباتی که تقریباً تمام دولتهای امروزی را وادار کرده قسمتی از این درآمد را به‌گرو بگذارند، و قرض بالا بیاورند کدام است، و اثرات این قبیل وامها روی ثروت حقیقی، یعنی محصول سالیانه زمین و کار جامعه، چیست.

کتاب یکم

عامل بهبود نیروی مولد کارگر، و نظم و تربیتی
که بر طبق آن محصول وی به طور طبیعی میان
گروه‌های مختلف مردم توزیع می‌شود

درباره تقسیم کار

مهمترین اصلاح و پیشرفتی که در نیروی مولد کارگر پدید آمده، و قسمت اعظم مهارت، چابکی، و بصیرتی که این نیروی مولد با آن در همهجا هدایت شده، یا به کار رفته است، ظاهراً نتیجه و اثر تقسیم کار بوده است. اثر تقسیم کار در داد و ستد عمومی جامعه را وقتی خوب درک می‌کنیم که طرز عمل تقسیم کار را در يك کالای معین مورد بررسی قرار دهیم. معمولاً چنین تصور می‌رود که تقسیم کار، در مصنوعات بسیار کوچک بیشتر از همهجا صورت گرفته است؛ البته شاید حقیقتاً منظور این نیست که در این قبیل مصنوعات تقسیم کار بیشتر از کالاهای مهمتر عملی شده؛ بلکه منظور اینست که در آن کالاهای کوچکی که نیازهای جزئی تعداد معدودی از مردم را تهیه می‌کنند، تعداد کل کارگران ضرورتاً باید کم باشد، و اغلب می‌توان کارگرانی که در رشته‌های مختلف کار اشتغال دارند در يك کارگاه گردآورد و زیر نظارت يك ناظر قرار داد. بعکس، در کارگاه‌های مهمتر که به رفع احتیاجات تعداد بیشتری از مردم اشتغال دارند، تعداد کارگران در هر رشته از کار آن قدر زیاد است که جمع‌آوری همه آنها در يك کارخانه امکان‌پذیر نیست. در تولید چنین کالاهایی، بندرت، در آن واحد، جز کسانی که در يك رشته واحد اشتغال دارند بچشم می‌خورند. لذا با اینکه، فی‌الواقع در تولید چنین کالاهایی، کار را می‌توان به تعداد بیشتری از عملیات قسمت کرد تا مصنوعات کم‌اهمیت‌تر، ولی تقسیم کار در آنها زیاد مشخص و معلوم نیست، و روی همین اصل هم هست که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین، مثالی از يك مصنوع خیلی جزئی می‌آوریم؛ کالائی که تقسیم کار در آن اغلب مورد توجه بوده است، یعنی شغل سنجاق‌سازی؛ کارگری که در این شغل (که تقسیم کار آن را يك حرفه مشخص کرده است) آموزش ندیده باشد، و با طرز کار ماشین‌آلاتی (که همان تقسیم کار موجب اختراع آنها شده) که در آن به کار

افتاده آشنا نباشد، شاید با تمام کوششی که به عمل می‌آورد، بندرت می‌تواند يك سنجاق در روز بسازد، و محققاً در روز نمی‌تواند بیست سنجاق تولید کند. ولی به‌طریقی که امروز این کار عمل می‌شود، نه‌تنها مجموع کار يك حرفه معین و مشخصی است، بلکه به‌شعبات متعددی تقسیم شده، که هر رشته آن نیز به‌نوبه خود يك حرفه مشخص و معین را تشکیل می‌دهد. يك نفر سیم را می‌کشد، دیگری آن را راست می‌کند، سومی آن را می‌برد، چهارمی نوک آن را تیز می‌کند، پنجمی سر آن را به‌سنگ سمباده می‌گیرد که سر سنجاق روی آن گذاشته شود؛ ساختن سر سنجاق سه عمل مشخص و جداست؛ و نصب کردن سر سنجاق يك وظیفه معین است؛ سفید کردن سنجاق وظیفه دیگری است. حتی جمع کردن سنجاق‌ها در کاغذ جاسنجاقی خودش يك حرفه معین می‌باشد؛ و بدین طریق، حرفه مهم سنجاق‌سازی، تقریباً به‌هیچ‌نوع عملیات مشخص تقسیم شده که در بعضی از کارخانجات، همه این عملیات به‌وسیله کارگران معینی انجام می‌شود، ولو اینکه در پاره‌ای از کارخانه‌ها يك کارگر ممکن است گاهی دو یا سه وظیفه مشخص را انجام دهد. خود من يك کارخانه کوچک سنجاق‌سازی دیدم که فقط ده نفر کارگر داشت، و در نتیجه بعضی از کارگران دو یا سه عمل معین را انجام می‌دادند. اما گرچه این کارگاه خیلی کوچک و فقیر بود، و لذا برای کارگران آن ماشینهای لازم را تدارک ندیده بودند ولی می‌توانستند، وقتی که زیاد به‌خود فشار می‌آوردند، روی هم‌رفته هر روز در حدود دوازده پوند سنجاق تولید کنند. هر پوند سنجاق متجاوز از چهار هزار سنجاق متوسط است. بنابراین، آن ده نفر کارگر، بین خودشان چهل و هشت هزار سنجاق در روز تولید می‌کردند. یعنی هر کارگر، يك دهم چهل و هشت هزار سنجاق را تولید می‌کرد، مثل اینکه بگوئیم يك کارگر ۴۸۰۰ سنجاق در روز به‌وجود می‌آورد. اما اگر این کارگران سنجاق‌ها را به‌طور مستقل و جدا از یکدیگر تولید می‌کردند. و هیچ‌کدام از آنها در این حرفه معین آموزش نداشت، محققاً هر کدامشان نمی‌توانستند ۲۵ سنجاق تولید کنند، و ولو، يك سنجاق در روز؛ یعنی مسلماً $\frac{1}{44}$ ، شاید $\frac{1}{4800}$ آنچه که فعلاً تولید می‌کنند می‌ساختند، یعنی $\frac{1}{4800}$ تعدادی که در نتیجه تقسیم کار مناسب و ترکیب عملیات مختلف آنها تولید می‌شد به‌وجود می‌آمد.

در هر شغل یا صنعت دیگر اثرات تقسیم کار شبیه به آن چیزی است که در کارگاههای کوچک است؛ گرچه در بیشتر این کارگاهها، کار را نمی‌توان به‌عملیات کوچکتری تقسیم کرد یعنی نمی‌توان عملیات را این‌قدر آسان کرد. اما تقسیم کار تا آنجائی که قابل اجرا باشد، در هر صنعتی، موجب افزایش نسبی نیروی مولد کارگر می‌شود. ظاهراً جدایی حرف و مشاغل نتیجه قهری محاسن تقسیم کار است. همچنین، این تقسیم کار معمولاً در کشورهایی که بالاترین قدرت صنعتی و تولیدی را دارند بیشتر عملی شده است؛ آنچه که کار يك کارگر در يك جامعه ابتدائی می‌باشد معمولاً کار چندتا کارگر در يك جامعه مترقی است. در هر جامعه مترقی کشاورز معمولاً چیزی جز يك کشاورز نیست؛ و صنعتگر هم فقط صنعتکار است. کار نیز که برای تولید يك فرآورده

کامل ضرور است، تقریباً همیشه بین عده زیادی از کارگران تقسیم می‌شود. در هر رشته از تولید پارچه‌های پشمی و نخی چندنوع کسب و کار وجود دارد، از تولیدکننده کتان و پشم گرفته تا، سفید کردن و صاف کردن پارچه نخی، و رنگرز و دوزنده در واقع، وضع کشاورزی این‌جور تقسیم کار را ایجاب نمی‌کند، و جدایی کامل یک حرفه از حرفه دیگر آن گونه که در صنعت هست در کشاورزی به چشم نمی‌خورد. ممکن نیست که حرفه یک پروارنده و گاودار را آن‌طور که پیشه یک نجار از آهنگر در صنعت جدا شده است، از پیشه کشاورزی که غله می‌کارد جدا کرد.

نخریس تقریباً همیشه متمایز از بافنده و جولاه است؛ اما شمشزن، زمین صاف‌کن (ماله‌کش زمین)، بذرافکن، و دروگر، اغلب یک نفر است. به‌دلت کارهای مختلف که با هر فصل مختلف سال به‌وجود می‌آید، ممکن نیست که یک نفر به‌طور دائم روی یکی از کارهای یاد شده مشغول باشد. غیرممکن بودن جداسازی کامل و تمام عیار رشته‌های مختلف کار در کشاورزی شاید علت واقعی این امر به‌شمار آید که چرا بهبود نیروی مولد کار در این حرفه همیشه همدوش و همگام ترقی در صنعت نیست. در حقیقت، ثروتمندترین کشورها، عموماً از همه همسایگان خود در تولید فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی جلوتراند؛ ولی معمولاً برتری آنها در تولید کالاهای صنعتی است. روی هم‌رفته زمین این کشورها بهتر از دیگران کشت شده، و هزینه و کارگر بیشتری به آنها اختصاص داده می‌شود، و نسبت به‌وسعت زمین و حاصلخیزی آن بیشتر تولید می‌کند. اما این برتری در تولید فرآورده‌های کشاورزی بندرت بیشتر از نسبت برتری هزینه و کارگری است که به‌کاربرده‌اند. در کشاورزی، کارگر کشور غنی همیشه مولدتر از کارگر کشور فقیر نیست؛ یا اقلاً به‌اندازه کارگر صنعتی کشور خودش تولید نمی‌کند. بنابراین، با تساوی مرغوبیت، غله کشور غنی همیشه ارزانتر از غله کشور فقیر وارد بازار نمی‌شود. غله کشور لهستان با همان درجه از مرغوبیت، هم‌قیمت غله کشور فرانسه است، با وجود اینکه کشور فرانسه غنی‌تر و مترقی‌تر است. غله فرانسه، در ایالات غله‌خیز، به‌خوبی غله انگلیس و در بسیاری از سالها بهای آن با قیمت غله انگلستان یکی است، با اینکه شاید در ثروت و ترقی کشور فرانسه به‌پای انگلیس نمی‌رسد. اما سرزمینهای غله‌خیز انگلیس بهتر از فرانسه کشت شده، و زمینهای کشاورزی فرانسه بهتر از لهستان کاشته می‌شود. ولی با اینکه کشور فقیر، با وجود پائین بودن روش کشاورزی، می‌تواند، در بعضی از اجناس، از لحاظ قیمت و خوبی رقیب کشور غنی گردد، در صنعت نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؛ اقلاً در مواردی که آن صنایع مطابق شرایط خاک، و آب‌هوا، و موقعیت کشور غنی نصب شده باشد چنین رقابتی از طرف کشور فقیر عملی نیست. ابریشم فرانسه بهتر و ارزانتر از ابریشم انگلیس است، زیرا صنایع تولید ابریشم، دست کم در شرایط فعلی که حقوق گمرکی زیادی بر ورود مواد اولیه ابریشم وضع شده، برخلاف فرانسه، مطابق شرایط اقلیمی انگلیس نیست. ولی آهن‌آلات و مواد پشمی زبر انگلیس هیچ قابل مقایسه با فرانسه نیست و برتری کاملی نسبت به این کشور دارد، و با شرط تساوی بودن مرغوبیت خیلی ارزانتر از فرانسه

نسب. گفته می‌شود در لهستان، به‌استثنای تولید پارچه‌های دستی خانواده‌ها، که بدون آن هیچ‌کسوری نمی‌تواند به‌خوبی اعاشه کند، هیچ نوع صنعتی وجود ندارد. این افزایش قابل ملاحظه تولید که در نتیجه تقسیم کار، با همان تعداد کارگر می‌توان مقدار بیشتری تولید کرد، مبتنی بر سه شرط مختلف است؛ نخست، بالا بودن مهارت کارگر در کار؛ دوم، صرفه‌جویی وقت که معمولاً با پرداختن از یک کار به کار دیگر از دست می‌رود؛ و بالاخره اختراع انواع ماشینهای صنعتی که کار را آسان و کوتاه می‌کند، و باعث می‌شود که یک کارگر کار چند تن را انجام دهد.

نخست، بهبود مهارت کارگر بالطبع مقدار کار هر کارگر را افزایش می‌دهد، و تقسیم کار وظیفه هر کارگر را به یک عمل ساده تبدیل می‌کند، و چون کارگر در طول زندگی خود این نوع کار را تنها حرفه خود می‌کند، مهارت و چابکی وی ضرورتاً افزایش می‌یابد. یک آهنگر معمولی، که عادت دارد با پتک کار کند، و هیچ‌گاه میخ نساخته است، اگر به‌علت خاصی مجبور به تولید میخ شود، مطمئناً، به‌زحمت می‌تواند بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ عدد میخ در روز تولید کند، و این تعداد چندان مرغوب هم نیست. اما آهنگری که عادت به ساختن میخ دارد، ولی شغل اصلی او میخ‌سازی نباشد، با نهایت کوششی که به‌عمل می‌آورد بیش از ۸۰۰ یا هزار میخ در روز نمی‌تواند بسازد. من (نویسنده) شخصاً چندین پسر بچه کمتر از ۲۰ سال را دیده‌ام که هیچ نوع کار دیگری جز میخ‌سازی بلد نبودند، ولی وقتی به کار می‌افتادند و زحمت می‌کشیدند، هر کدام در روز تا ۲۳۰۰ عدد میخ تولید می‌کردند. اما، تولید میخ به‌هیچ‌وجه یک عمل ساده‌ای نیست. یک نفر باید دم‌آهنگری را بدمد، آتش را هم بزند و زغال یا چوب به آن بیفزاید، آهن را حرارت دهد، و هر قسمت از میخ گداخته را بکوبد. برای کوبیدن سرمیخ مجبور است که ابزار کار را عوض کند. عملیات گوناگون تولید سنجاق یا دکمه فلزی وقتی تقسیم می‌شود، همه آنها ساده‌تر می‌شود، و مهارت کارگر که همه عمر بدان کار پرداخته، معمولاً تولید خیلی بیشتر است. سرعت عملی که در بعضی از عملیات تولید به‌وجود می‌آید، چنان زیاد است که افرادی که هیچ‌گاه آن کار را ندیده‌اند نمی‌توانند تصور کنند آدمی با دست قادر به انجام همه آنهاست.

دوم، مزایایی که از صرفه‌جویی در وقت پیدا می‌شود، (معمولاً وقتی کارگر از یک کار به کار دیگر می‌پردازد مدت زیادی از وقت او بیهوده تلف می‌شود) خیلی بیشتر از آنست که ما در بدو امر بتوانیم تصور آن را بکنیم. غیر ممکن است که انسان بتواند به‌سرعت کاری را که انجام می‌دهد کنار گذاشته و کار دیگری در نقطه دیگری از کارخانه با ابزار دیگری آغاز کند. یک بافنده روستایی، که دارای مزرعه کوچکی است، مقدار زیادی از وقتش تلف می‌شود تا از پشت دستگاه بافندگی بلند شده به مزرعه رفته کاری انجام دهد و دوبرتبه برگردد و پشت دستگاه بافندگی قرار گیرد. وقتی که دو حرفه مزبور در یک کارگاه صورت گیرد، بی‌تردید زمان کمتری تلف می‌شود. اما حتی در این‌مورد معین هم زمان صرفه‌جویی شده بسیار قابل ملاحظه است. یک کارگر معمولاً وقتی از یک کار به کار دیگر می‌پردازد، مقداری از وقتش هرز رفته است. وقتی که

برای اولین بار کار جدید را آغاز می‌کند بندرت با جان و دل روی آن کار می‌کند، و به اصطلاح دست و دلش به آن راغب نیست و میل و ذوقی به انجام آن ندارد، تا مدتی به جای آنکه جدی باشد آن کار را یکدستی گرفته و با بی میلی به آن می‌پردازد. عادت به ول گشتن و بی توجهی به کار، که طبیعتاً و ضرورتاً گریبانگیر هر کارگری می‌شود که مجبور است هر نیم ساعت کار و ابزار کار خود را عوض کند، و تقریباً هر روز از عمر خود بیست نوع مختلف کار را انجام می‌دهد، رفته رفته او را کاهل و تنبل می‌کند، و قادر نیست حتی در موارد بسیار ضروری با دقت و شدت عمل کار کند. بنابراین، قطع نظر از ناکفائی وی در مهارت، تنها همین علت همیشه از مقدار کاری که کارگر قادر به انجام آن است به طور قابل ملاحظه ای می‌کاهد.

بالاخره سوم، هر کس باید بداند در اثر کاربرد ماشین آلات مناسب چقدر کار آسان و کوتاهتر شده است. لازم نیست که در این مورد شاهد مثالی بیاوریم. بنابراین، فقط متذکر می‌شوم که اختراع تمام ماشین‌آلاتی که موجب تسهیل کار و کوتاه شدن زمان انجام آن شده است در اصل مدیون تقسیم کار است. وقتی که دقت و توجه بشر معطوف به یک شیء و یا کار است احتمالاً روشهای فوریتر و آسانتری در جهت هدف خود می‌یابد، تا وقتی که فکر او بین انواع کارهای مختلف تقسیم شده باشد.

بی تردید در نتیجه تقسیم کار، همه دقت یک کارگر طبیعتاً معطوف به یک مقصود ساده می‌شود، از اینرو طبیعی است که انتظار داشته باشیم شخص یا اشخاصی که در هر رشته مخصوص از کار مشغول هستند وقتی که لازم باشد می‌توانند روشهای ساده تر و فوریتر برای عملیاتی که انجام می‌دهند پیدا کنند. قسمت اعظم ماشین‌آلاتی که امروز در کارگاههایی که تقسیم کار خوب عمل شده کار می‌کند، در اصل اختراع کارگران عادی است، که چون هر کدام از آنها در یک کار معین مشغول هستند، طبیعی است فکر خود را متوجه روشهایی کرده‌اند که با آن کار ساده تر و آسانتر شود. کسانی که از چنین کارگاههایی دیدن کرده‌اند اغلب به ماشین‌آلات خوبی برخورد کرده‌اند، که اختراع کارگرانی بوده است که میخواستند سهم مخصوص کار خود را تندتر و آسانتر انجام دهند. در ماشینهای آتش‌نشانی اولیه، پسرچه‌ها را استخدام می‌کردند که با بالا رفتن و پائین آمدن پیستون، ارتباط میان دیگ بخار و سیلندر را به تناوب باز و بسته کنند. یکی از بچه‌های بازیگوش که عاشق بازی با دوستانش بود، متوجه شد که اگر سرنخی را بدسته فلکه شیری که این ارتباط را باز و بسته خواهد شد، و او فرصت نخ را به قسمت دیگر ماشین، شیرفلکه بدون کمک او باز و بسته خواهد شد، و او فرصت پیدا می‌کند که توجه خودش را به همبازیان خود معطوف کند. بنابراین عالیترین بهبودی که از زمان اختراع این ماشینها به وجود آمده بود، کشف پسرچه‌ای بود که می‌خواست در انجام کار صرفه‌جویی کند.

اما بدیهی است که بهبود ماشین‌آلات همیشه از طرف اشخاصی که با آنها کار می‌کنند نیست. بسیاری از این اصلاحات در اثر نبوغ سازندگان این ماشینهاست، یعنی وقتی ساختن این قبیل ماشین‌آلات حرفه بخصوص آنان می‌گردد در بهبود و اصلاح آنان

تواناترند؛ و بعضی از این اختراعات به وسیله افرادی است که آنها را فیلسوف یا مردان متفکر و اندیشمند می‌نامند، که شغل آنها انجام کار معینی نیست، جز اینکه همه چیز را بدقت مورد توجه قرار دهند؛ و روی این اصل، اغلب قادر هستند نیروهای دورترین و ناهم‌اندترین اشیاء را با هم ترکیب کنند. در ترقی جامعه، حکمت عملی یا تحقیقات نظری مانند هر شغل دیگری، پیشه اصلی و یا منحصر بفرد طبقه خاصی از مردم می‌شود. و بازمانند هر شغل دیگر، حکمت عملی و تحقیقات نظری، به شاخه‌های گوناگون چندی تقسیم می‌شود، که هر کدام از آنها شغلی برای تیره خاص و یا طبقه ویژه‌ای از فرزندان می‌گردد؛ و این تقسیم‌بندی جزء مشاغل در حکمت عملی و سایر مشاغل، موجب بهبود مهارت‌ها شده و در وقت صرفه‌جویی می‌کند. هر فردی در رشته کار خودش ماهرتر می‌گردد، و روی هم رفته کار بیشتری انجام می‌شود، و کمیت دانشها به طرز شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد.

تعدد تولید در همه صنایع و حرف مختلف، که در اثر تقسیم کار به وجود آمده، در جامعه‌ای که بخوبی اداره می‌شود، موجب غنای عمومی شده که حتی به پایین‌ترین قشر مردم رسوخ می‌کند. هر کارگر به غیر از میزان احتیاج خود، مقدار زیادی فرآورده تولید کرده است، و هر کارگر دیگری که در این چنین شرایطی تولید می‌کند، می‌تواند مقدار زیادی از فرآورده خود را با فرآورده اضافی دیگری مبادله کند و یا این که کالای اضافی خود را فروخته و با بهای آن مقدار بیشتری از کالای اضافه تولید دیگری بدست آورد، که نتیجه هر دو عمل یکی است. آنچه که دیگران نیاز دارند او تولید می‌کند، و هر چه او نیاز دارد دیگران به مقدار زیاد تهیه می‌کنند، و یک فراوانی عمومی در میان طبقات مختلف جامعه شایع می‌شود.

در یک جامعه مترقی و چیزدار وسایل آسایش یک پیشه‌ور یا یک کارگر روزمزد را در نظر بگیرید، خواهید دید تعداد افرادی که نیروی کار آنها یک قسمت از وسایل خانه آن کارگر را تشکیل داده، ولو اینکه سهم کوچکی از حاصل دسترنج آنها به او برسیده باشد، آنقدر زیاد است که از تعداد مشاغل آن کشور فراتر می‌رود. مثلاً کت پشمی که کارگر روزمزد به تن دارد با اینکه ممکن است ظاهری زبر و خشن داشته باشد، ماحصل کار دسته‌جمعی تعداد زیادی کارگر است. چوپان یا کارگری که پشمها را سوا می‌کند، حلاج یا پشم‌زن، رنگرز، شانه‌زن، ریسنده، بافنده، گازر، اطوکش، خیاط، با عده بی‌شمار دیگر باید همه هنر و صنعت خود را به کار برند تا فقط یک چنین محصول ساده‌ای به دست آید. بعلاوه چندین بازرگان مکاری و کاروان باید کار کنند تا مواد را از یک کارگر به کارگر دیگر که معمولاً در فواصل دوری از یکدیگر قرار گرفته‌اند برسانند؛ افزون بر آن، چند نفر، حمل و نقل‌چی باربر و بازرگان، کشتی‌ساز، ملاح، بادبان‌ساز، طناب‌ساز، باید مشغول کار شوند تا بتوانند رنگهای مختلف را که رنگرز به کار می‌برد و اغلب از نقاط دور دست جهان می‌آید جمع و آماده کنند؛ همچنین چند نفر کارگر باید کار کنند تا کوچکترین ابزار دست کارگران تولیدکننده را بسازند؛ در اینجا از ماشینهای پیچیده کشتیهای بخاری و شراعی، اطوی اطوکش، و حتی دستگاه

بافندگی کارگر بافنده حرفی نمی‌زنیم فقط دقت خود را معطوف به‌ماشین ساده‌ای به اسم قیچی می‌کنیم که با آن چوپان پشم گوسفند را می‌چیند. معدنچی، سازنده کوره ذوب سنگ آهن، فروشنده الوار، کوره ذغال چوب که باید در کارگاه ذوب به کار رود، آجرپز، خشت‌مال، سازنده کوره ذوب، آسیاب‌ساز، ریخته‌گر، آهنگر، باید همه کوشش دسته‌جمعی خود را به کار برند تا قیچی پشم‌چینی آماده شود. به‌همین طریق، می‌توانیم تمام اجزاء مختلف لباس و یا اثاث منزل این کارگر را بررسی کنیم که چگونه ساخته می‌شود، مثلاً زیرپوش زبری که به‌تن دارد، کفشی که به‌پا کرده است، تختخوابی که در آن می‌خوابد، و همه اجزاء مختلفی که تخت‌خوابش را تشکیل داده، اجاق آشپزخانه که با آن غذای خود را می‌پزد، ذغال‌سنگی که برای پختن غذا به کار می‌برد، و از اعماق زمین بیرون کشیده شده است، و یا وسیله باریبری دریایی و زمینی برای او حمل کرده‌اند، مجموع ظروف و لوازم آشپزخانه، همه میز و صندلی آشپزخانه، کارد و چنگال، بشقاب سفالی یا مسوار که غذای خود را در آن صرف می‌کند، دستهای مختلفی که در تهیه نان و آبجوی وی به کار رفته، جام بنجره که آفتاب و گرما را به‌درون اطاق او می‌آورد، و باد و باران را مانع می‌شود، و همه دانشها و هنری که لازمه مهیا کردن این اختراع ظریف و زیباست، که بدون وجود آن قسمتهای شمالی کره ارض به‌سختی می‌توانست مسکن و مأوای راحتی برای مردم باشد، با همه ابزار و آلاتی که کارگران مختلف برای تولید و وسائل آسایش مختلف به کار می‌برند؛ راستی اگر خوب در همه اینها دقیق شویم، با در نظر گرفتن کارهای متنوعی که در هر کدام از آنها به کار رفته، آن وقت می‌فهمیم که بدون کمک و همکاری چندین هزار کارگر، پست‌ترین افراد یک جامعه متمدن نمی‌توانست، آن زندگی که اشتباهاً به‌نظر ما آنقدر ساده و ناچیز می‌نماید داشته باشد. البته، در مقام مقایسه با تجملات زندگی مردمان ثروتمند، وسایل خانه و آسایش یک کارگر بدون شك فوق‌العاده ساده و بی‌زحمت به‌نظر می‌رسد، با وجود این شاید حقیقت این باشد که تفاوت وسایل زندگی یک شاهزاده اروپائی و یک روستایی زحمت‌کش مقتصد خیلی بالاتر از تفاوت میان درجه زندگی این روستا با سلاطین افریقائی نیست که این سلاطین در افریقا فرمانده مطلق زندگی و آزادی هزاران افراد برهنه وحشی هستند.

اصولی که موجب تقسیم کار می‌شود

تقسیم کار، که اینهمه مزایا از آن حادث می‌شود، در اصل معلول هیچ نوع تعقل آدمی که موجب پیش‌بینی و قصد لازم در جهت توانگری و وفور است، نمی‌باشد. تقسیم کار يك ضرورت است، گواينکه این ضرورت نتیجه بسیار کند و تدریجی میل مشخص طبیعت آدمی است که نمی‌خواهد مطلوبیت وسیع کار را شخصاً داشته باشد؛ یعنی گرایش آدمیان به مبادله يك چیز در برابر چیز دیگر یا به عبارت دیگر گرایش به معامله پایاپای و یا تاخت زدن که در مردم وجود دارد، تقسیم کار را به وجود می‌آورد.

آیا این گرایش یکی از اصول ابتدایی طبع بشر است که نمی‌توان برای آن محملی قائل شد، و یا، با احتمال قریب به یقین، نتیجه قهری قوای عقلیه و ناطقیه آدمی است؟ هیچکدام از اینها ارتباطی به موضوع مورد بحث ما ندارد. مبادله در میان جامعه بشری معمول است، و بین حیوانات دیده نمی‌شود، چه اینان نه از مبادله چیزی درک می‌کنند و نه هیچ گونه قرارداد اجتماعی را می‌فهمند. دوسگ شکاری که دنبال يك خرگوش کرده‌اند، گاهی چنان می‌نمایند که يك نوع سازشی با هم دارند. هر کدام سعی می‌کند شکار را به طرف سگ دیگر سوق دهد، و یا وقتی خرگوش به طرفش رانده شده راه او را قطع کند. ولی این نتیجه يك قرارداد نیست، بلکه نتیجه يك برخورد اتفاقی تأثر و انفعال آنها در زمان معین است. هیچ کس تاکنون ندیده است که يك سگ از روی میل و اراده استخوان خودش را با استخوان سگ دیگر عوض کند. هیچ کس مشاهده نکرده که يك حیوان با حرکات و فریادهای طبیعی خود به حیوان دیگر علامت بدهد که این مال من است و آن مال تو، و من حاضرم این را در مقابل آن مبادله کنم. وقتی حیوان می‌خواهد چیزی را از انسان یا حیوان دیگر بگیرد، هیچ گونه وسیله تشویق و ترغیب طرف را به این کار ندارد و مگر اینکه نظر مهر طرف را به طریقی جلب کند. يك تولسگ

برای خوردن شیر مادرش سبزی پاک‌کنی می‌کند، و سگهای مو دراز و آویخته‌گوش^۱ هزاران کلک و حقه می‌زنند تا نظر صاحب خویش را که سرمیز مشغول صرف غذاست به‌خود جلب کنند و چیزی از او بگیرند: آدمی نیز گاهی همین حقه را به برادران خود می‌زند، و وقتی دیگر وسیله‌ای در اختیار ندارد که سایرین را وادار به انجام خواهش خود کند، سعی می‌کند به‌وسیله از پستی و فرومایگی و سبزی پاک‌کنی متوسل شود که نظر مساعد آنها را جلب کند. اما در هر موقعیتی انجام چنین کاری عملی نیست. در یک جامعه مترقی او نیاز به همکاری و کمک تعداد زیادی از مردم دارد، و در حالی که اگر همه عمر خود را صرف کند نمی‌تواند بیش از عده معدودی دوست برای خود دست و پا کند. در میان نژاد تقریباً همه‌ای حیوانات هر کدام از آنها وقتی رشد کرده و به سن بلوغ رسید، مستقل و متکی به‌خود می‌شود، در حالت طبیعی خود نیازی به کمک سایر مخلوقات ندارد. ولی بشر تقریباً همیشه نیاز به کمک برادران خود دارد، و بی‌پرده است که فکر کند می‌تواند این کمک را از حس خیرخواهی آنها بدست آورد. احتمالاً اگر بتواند حس خودخواهی آنان را به‌نفع خود تغییر دهد، و به آنها بفهماند که انجام چیزی که وی از آنها می‌خواهد به‌نفع خود آنان می‌باشد در این راه پیروز می‌گردد. هر کس که با دیگری مبادله می‌کند منظورش همین است.

هر کس که پیشنهاد معامله‌ای را به دیگری می‌کند منظورش این است آن چیزی که تو داری و من طالب آن هستم به‌من بده، و در عوض چیزی که من دارم و تو می‌خواهی از آن تو خواهد بود؛ و بدین طریق است که، از یکدیگر بیشترین قسمت خدماتی را که نیاز داریم بدست می‌آوریم. حس خیرخواهی و بشردوستی گوشت‌فروش، آبجوساز، و نانوا نیست که غذای ما را تأمین می‌کند، بلکه توجه آنها به‌نفع خودشان است که موجب این کار می‌شود. ما از صفات انسانی آنان سخن نمی‌گوئیم، بلکه سخن از خودخواهی آنان است، و از نیازهای خود با آنان سخنی به‌میان نمی‌آوریم بلکه از مزایائی که از این مبادله نصیبشان خواهد شد برایشان برمی‌شمریم. هیچ‌کس به‌طور کلی متکی به‌حس خیرخواهی همشهریان خود نیست مگر گدایان. حتی گدا هم کاملاً متکی به‌حس رأفت و انسان دوستی مردم نیست. صدقه نیکمردان، در واقع، وجوهی را که برای معیشت لازم دارد در اختیار او قرار می‌دهد. ولی با اینکه این اصل مالا همه ضروریات زندگی را که مورد نیاز است برای او تأمین می‌کند، نمی‌تواند آنچه را که احتیاج دارد در اختیار او قرار دهد. قسمت اعظم نیازهای فرعی وی مانند سایر مردم فراهم می‌شود، یعنی با معامله، قرارداد، و خرید. با پولی که مردم به‌او می‌دهند غذا می‌خرد. لباس کهنه‌ای که دیگری به‌او بخشیده با لباسهای کهنه دیگر که به او بهتر می‌آید عوض می‌کند، یا آن را با کرایه‌خانه، غذا، و یا پول مبادله می‌کند، که با آن پول می‌تواند غذا، لباس تهیه کند و کرایه خانه خود را بپردازد.

همان‌طور که به‌وسیله قرارداد، مبادله و خرید می‌توانیم قسمت اعظم کالا و خدماتی

که نیاز داریم از یکدیگر به دست آوریم، همان‌طور نیز همین میل به تاخت زدن در اصل موجب تقسیم کار می‌گردد. در جامعه شبنانی و یا شکارچیان مثلاً یک شخص معین تیر و کمان را سریعتر و چابکتر از دیگری می‌سازد. و اغلب آن را با گاو و گوسفند و یا گوشت معاوضه می‌کند، و می‌داند که بدین طریق بیشتر می‌تواند گوشت و یا دام بدست آورد تا اینکه شخصاً به دشت برود و دامها را بگیرد. از اینرو، با توجه به نفع خودش، ساختن تیر و کمان حرفه اصلی او می‌شود، و تبدیل به اسلحه‌ساز می‌گردد. دیگری چهارچوب و یا پوشش کلبه‌ها و یا خانه‌های متحرک را می‌سازد. بدین طریق او عادت می‌کند که مورد استفاده همسایگانش قرار گیرد، که در ازای خدمت او گوشت یا گاو و گوسفندی به وی پاداش می‌دهند، تا جایی که بالاخره متوجه می‌شود نفع او در آنست که خودش را کاملاً وقف پیشه خود کند، و تقریباً یک نجار در و پنجره‌ساز بشود. به همین طریق سومی آهنگر و یا برنج‌ساز می‌گردد. و چهارمی دباغ یا پوستین‌ساز پوست و چرم می‌گردد، که قسمت عمده لباس مردم وحشی با آن ساخته می‌شود. و بدینسان، اطمینان به اینکه می‌تواند همه مازاد فرآورده تولید شده کار خودش را که خیلی بیشتر از مصرف و نیازمندی اوست، با قسمی از فرآورده‌های کار دیگران که مورد نیاز اوست مبادله کند، هر فرد را تشویق می‌کند که در حرفه معینی وارد شود، و هر نوع استعداد و یا نبوغی که دارد در آن پیشه معین وارد کند. در حقیقت، تفاوت استعدادهای طبیعی در انسانهای مختلف بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌دانیم، و مهارت مختلف که مردمان حرف مختلف را وقتی به سن بلوغ رسیده‌اند از یکدیگر متمایز می‌سازد، در بسیاری از موارد آن قدر که معلول تقسیم کار است علت تقسیم کار نیست. تفاوت میان ناهمانندترین افراد، مثلاً میان یک فرزانه و حکیم و یا فیلسوف و یک حمال عادی خیابانی آن قدر که از عادت، طرز رشد و آموزش و پرورش ناشی می‌شود معلول ذات آدمی نیست. وقتی چشم به جهان گشودند، و تا سن شش و یا هشت سالگی، شاید مثل هم بودند، و والدین و یا همبازیشان نمی‌توانستند تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان آنها مشاهده کنند. تقریباً در حدود همان سن و یا بلافاصله پس از آن، در مشاغل گوناگون مشغول کار می‌گردند. در آن وقت است که تفاوت استعدادهای ظاهر می‌شود و به تدریج افزایش می‌یابد تا بدان جا که غرور فیلسوف اجازه نمی‌دهد هیچ گونه تشابهی را با باربر بپذیرد، اما بدون تمایل به تاخت زدن، یا مبادله و معاوضه، هر فرد مجبور بود همه‌گونه وسایل آسایش و مایحتاج خود را شخصاً به دست بیاورد. همه آنها وظایف مشابه را انجام می‌دادند و همان کارها را تکرار می‌کردند، و هیچ تفاوتی میان مشاغل به وجود نمی‌آمد که به تنهایی موجب بروز استعدادهای شود.

همان‌طور که این میل به مبادله باعث آن تفاوت استعدادهای قابل ملاحظه‌ای شده است که میان انسانها یا مشاغل مختلف دیده می‌شود، همان‌طور هم مبادله تفاوت میان افراد را مفیدتر کرده است. بسیاری از تیره‌های حیوانات که همه از یک نوع هستند، از طبیعت مهارت متمایزتر و برجسته‌تری کسب می‌کنند تا انسان قبل از تمدن و فرهنگ. از نظر خلقت تفاوت میان یک فیلسوف با باربر عادی خیابانی از لحاظ نبوغ و اخلاق

به اندازه نصف تفاوت میان سگ شکاری و سگهای بزرگ و یا سگ شکاری با سگهای اسپانیل و یا تفاوت سگ اخیر و سگ گله نیست.

اما همین تیره‌های مختلف حیوانات، با اینکه همه از یک نوع هستند به‌زحمت به درد همدیگر می‌خورند. قدرت و توانایی سگهای بزرگ به‌هیچ‌وجه به‌وسیله سرعت سگ شکاری، و یا هوشیاری سگهای کوچک گوش بلند و یا با تعلیم‌پذیری سگهای گله کامل نمی‌شود. حاصل آن همه استعدادها و نبوغهای مختلف به‌علت عدم وجود قدرت یا میل به‌مبادله و معاوضه در حیوانات به‌یک بازار مشترکی آورده نمی‌شود، و به‌هیچ‌وجه برای آسایش و رفاه این حیوانات سودمند نیست. هرکدام از این حیوانات مجبور است جداگانه و مستقلاً وسایل زیست خود را تهیه کند یا از خویش دفاع نماید و هیچ‌گونه نفعی از تنوع استعدادها که طبیعت در وجود هم‌نوعان او گذاشته است نمی‌برد. بعکس، در میان آدمیان نامتشابه‌ترین نبوغها به‌درد هم می‌خورد؛ محصول مختلف استعدادهای هر یک، در اثر میل به‌معاوضه، مبادله و تاخت‌زدن به‌بازار مشترکی آورده می‌شود، که در آن هر کس می‌تواند هرچقدر که می‌خواهد از محصولی که دیگران با نبوغ خود فراهم آورده‌اند، و مورد نیاز اوست خریداری کند.

در اینکه تقسیم کار محدود است به وسعت بازار

همان‌طور که قدرت مبادله موجب تقسیم کار می‌شود، همان‌طور هم وسعت و دامنه این تقسیم کار باید محدود به میزان قدرت مبادله شود، و یا، بسخن دیگر محدود به وسعت بازار گردد.

وقتی بازار بسیار کوچک است، هیچ‌کس حاضر نمی‌شود که خودش را کاملاً وقف یک شغل معین بکند، زیرا فاقد قدرت مبادله سهم مازاد محصول دسترنج خودش است که از مصرف وی اضافه مانده و می‌توانست در برابر محصول دیگران که به آن نیاز دارد مبادله کند.

بعضی از انواع کارها هست که حتی نوع پست آن را نمی‌توان جز در شهرهای بزرگ اجرا کرد. مثلاً یک نفر باربر کجا می‌تواند از حرفه خود استفاده کرده و گذران خود را تأمین کند، مگر در یک شهر بزرگ. محیط دهات برای وی کوچک است؛ حتی بازار معمولی شهرکها وسعت کافی ندارد که شغل دائمی برایش تدارک ببیند. در خانه‌های منزوی و دهات بسیار کوچک که در دشتهای وسیع نظیر هایلند اسکاتلند پراکنده است، هر کشاورز باید گوشت فروش، نانوا، و آبجوساز خانواده خود را باشد. در چنین حالانی به زحمت می‌توان حتی یک آهنگر، یک نجار یا بنا در کمتر از سی کیلومتری محل پیدا کرد. خانواده‌های پراکنده‌ای که در فاصله هشت تا ده مایلی یکدیگر زندگی می‌کنند باید یاد بگیرند که کارهای کوچک را خودشان انجام دهند، یعنی کارهایی که اگر در شهرهای بزرگ انجام می‌گرفت باید به دست افراد مختلف دیگر انجام می‌شد.

تقریباً همه کارگران روستایی مجبورند هر کجا که هستند به کارهای مختلف دستی که قرابتی با یکدیگر دارند و تقریباً همان مواد را به کار می‌برند پردازند. یک نجار روستایی تقریباً همه کارهایی که مربوط به چوب است انجام می‌دهد: یک آهنگر دهاتی

همه کارهایی که با آهن سر و کار دارد به دست می‌گیرد. نجار مزبور تنها يك نجار نیست، بلکه در و پنجره‌ساز، قاب‌ساز، و حتی منبت‌کار است همان‌طور که چرخ‌گاری، خیش‌گاو آهن، بدنه‌گاری و درشکه را هم می‌سازد. کارآهنگر حتی از این هم متنوع‌تر است. ممکن نیست شغل معین میخ‌سازی در قسمتهای دورافتاده هایپاند اسکاتلند وجود داشته باشد. يك کارگر میخ‌ساز اگر روزی هزار میخ تولید کند و سالی سیصد روز کار کند، در سال سیصد هزار میخ تولید می‌کند. ولی در چنین موقعیتی حتی ممکن نیست هزار عدد از میخهای تولید شده را در دهات بفروش برساند، و اگر هم بتواند تولید يك روز او در سال است.

چون به وسیله حمل و نقل آبی بازار وسیعتری در اختیار انواع صنایع قرار می‌گیرد تا وسیله حمل و نقل زمینی، سواحل دریا و کناره‌های رودخانه‌های قابل کشتیرانی جایی است که انواع صنایع در آنجا تقسیم‌بندی شده و گسترش می‌یابند، و اغلب مدتها طول می‌کشد تا این ترقیات در صنایع به داخل کشور نفوذ کند. يك واگن پهن چرخ‌دار، با دو کالسکه‌چی و هشت اسب، در حدود شش هفته وقت لازم دارد که چهار تن بار را بین لندن و ادینبورگ برده و برگرداند. در همان مدت زمان، يك کشتی که ۶ یا هشت ملوان داشته باشد بین لندن و لیث^۱ اغلب با ۲۰۰ تن کالا رفت و برگشت می‌کند.

بنابراین شش یا هشت نفر، با کمک يك کشتی، در همان فاصله زمانی می‌توانند همان مقدار کالا را که ۱۵۰ ارابه چرخ پهن با دویست کالسکه‌چی و چهارصد اسب حمل کند، بین لندن و ادینبورگ حمل کنند.

لذا اگر دویست تن کالا با ارزانترین وسیله زمینی فاصله لندن و ادینبورگ را طی کند، علاوه بر بهای آن، باید هزینه دویست کالسکه‌چی و چهارصد اسب را در مدت سه هفته و استهلاك اسب و واگن را در این مدت حساب کرد. در صورتی که همان مقدار کالا اگر از راه دریائی حمل شود هزینه نگهداری ۶ یا هشت ملوان، و استهلاك يك کشتی با بار دویست تنی، به اضافه ارزش ریسک بیشتر، یا تفاوت بیمه دریایی و زمینی باید محاسبه شود. بنابراین، اگر بین این دو نقطه وسیله ارتباط دیگری جز حمل و نقل زمینی نبود، چون هیچ کالائی بین این دو نقطه حمل نمی‌گردید مگر کالاهایی که قیمت آنها نسبت به وزنشان بسیار زیاد باشد، در آن صورت سهم کمتری از آنچه که امروز بین این دو نقطه رد و بدل می‌شود حمل و نقل می‌شد، در نتیجه موجبات تشویق و دلگرمی که امروز متقابلاً نسبت به صنایع یکدیگر به عمل می‌آورند به وجود نمی‌آمد و اگر هم وجود داشت سهم آن بسیار ناچیز بود. بین نقاط دور دست جهان یا مبادله‌ای انجام نمی‌شد یا اگر می‌شد خیلی کم بود. چه کالایی ارزش حمل زمینی بین کلکته و لندن را داشت؟ و یا اگر کالایی که بین این دو نقطه حمل می‌شد آن قدر قیمتی بود که ارزش حمل زمینی را داشت، با چه اطمینانی می‌توانستند این کالا را از میان اینهمه

ملل وحشی عبور دهند؟ امروزه این دو شهر تجارت زیادی با هم دارند و چون بازارهای هر کدام به روی یکدیگر باز است وسیلهٔ دلگرمی و تشویق صنایع هم می‌شوند.

بنابراین چون مزایای وسیلهٔ حمل و نقل آبی زیاد است، طبیعی است که نخستین بهبود و اصلاح صنعت و هنر درجایی باید باشد که این نوع تسهیلات تمام درهای جهان را به روی بازار فرآورده هر نوع کاری باز کند، و همیشه پس از مدتها بعد تجارت به قسمت خشکی کشور رسوخ می‌کند. قسمت‌های داخلی يك کشور برای بیشتر فرآورده‌های آنان بازاری نخواهد داشت، مگر کشورهایی که در نزدیکی هر دو نقطه قرار گرفته‌اند، و آنها را از سواحل دریا و رودخانه‌های قابل کشتیرانی جدا می‌کند. بنابراین، وسعت بازار آنها باید تا مدت مدیدی به تناسب ثروت و جمعیت آن کشور باشد، و در نتیجه بهبود و اصلاح آنان باید همیشه متعاقب ترقی آن کشور باشد. در مستعمرات امریکای شمالی انگلیس کشتکاری و مزرعه‌سازی در سواحل رودخانه‌های قابل کشتیرانی صورت گرفته و بندرت به نقاطی دورتر از سواحل رودخانه‌ها رسیده است.

طبق مستندترین نوشتهٔ تاریخ، ملت‌هایی که اول بار به تمدن رسیدند، آنهایی بودند که در سواحل دریای مدیترانه سکونت داشتند. این دریا، که بزرگترین مدخل دریاهای جهان است، چون فاقد جزر و مد است، در نتیجه موج ندارد مگر موج‌های کوچکی که باد به وجود می‌آورد و به واسطهٔ صافی سطح آن، و جزایر بیشمار، و نزدیک بودن به سواحل مجاور برای کشتیرانی اولیهٔ جهان بسیار مساعد بوده است؛ در آن زمان به واسطهٔ نبودن قطب‌نما، مردم می‌ترسیدند که بیشتر از میدان دید ساحل دور شوند، و چون صنعت کشتیرانی ناقص بود، نمی‌خواستند خود را به دست امواج متلاطم و شدید اقیانوس بسپارند. گذر کردن از ستونهای هر کول یعنی خارج شدن از تنگهٔ جبل الطارق، در دنیای کهن، عجیبترین و خطرناکترین عمل کشتیرانی محسوب می‌شد.

سالها طول کشید تا اینکه فنیقیها و کارتاژها، دو ملت دریانورد و کشتی‌ساز ماهر دنیای کهن، سعی کردند که از جبل الطارق بگذرند، و تا مدتها بعد این دو تنها ملتی بودند که در این راه کوشیدند.

بین همهٔ ملت‌های ساحل دریای مدیترانه، ظاهراً مصر نخستین کشوری بود که در آن کشاورزی و صنعت ترقی بسیار کرد. مصر علیا بیش از چند کیلومتر از رود نیل دورتر نمی‌رود، و در مصر سفلی رود بزرگ نیل به راه آبهای متعددی تقسیم می‌شود، که با کاربرد صنعت ناچیزی وسیلهٔ ارتباط آبی را، نه تنها بین شهرهای بزرگ، بلکه بین همهٔ دهات نسبتاً بزرگ و حتی بین خانه‌های روستایی فراهم کرده است؛ درست به همان شکلی که رود راین^۲ و میز^۳ امروز در هلند وسیلهٔ ارتباط آبی شده است. وسعت و آسانی کشتیرانی داخلی مذکور شاید یکی از علل اصلی ترقی مصر بود.

همچنین ظاهراً ترقی کشاورزی و صنعت از زمانهای باستان در استان بنگال، هند

شرقی، و در ایالات شرقی چین وجود داشته است؛ گویا اینکه قسمت اعظم این قدمت را تاریخدانان غربی که ما بدانها اطمینان داریم تأیید نکرده‌اند. در بنگال رود گنگ و چندین رودخانه بزرگ راههای آبی قابل کشتیرانی به وجود می‌آورند درست مثل رود نیل. در ایالات شرقی چین نیز، چندین رود بزرگ با شاخه‌های متعدد خود، راه آبهای مختلفی به وجود می‌آورند که ارتباط کشتیرانی داخلی را خیلی وسیعتر از نیل و یا رود گنگ و شاید هم مجموع این دو رود، ایجاد می‌کند. قابل توجه است که نه مصریان قدیم، نه هندیها یا چینها هیچ کدام بازرگانی خارجی را تشویق نمی‌کردند، ولی ظاهراً همه ثروت و دولت خود را از راه کشتیرانی داخلی به دست آورده‌اند. همه قسمت‌های داخلی افریقا، و همه قسمت‌های آسیا که به فاصله زیادی در شمال دریای خزر و اورال قرار گرفته‌اند، سینهای قدیم، و سیبری و تاتار امروز، در همان حال توحش و بربریتی که امروز هستند در قدیم هم بوده‌اند. دریای تارتاری اقیانوس منجمدی است که قابل کشتیرانی نیست، و با اینکه بزرگترین رودخانه‌های عالم از سیبری می‌گذرد، فواصل آنها از هم زیادتر از آنست که بتواند تجارت و مواصلات را بین آنان برقرار سازد. در افریقا مدخلهای بزرگی نظیر دریای بالتیک و ادرياتیک در اروپا، دریای مدیترانه و یا اورال در اروپا و آسیا، خلیجهایی مانند خلیج عربستان، خلیج فارس، خلیج بنگال و خلیج هند و سیام در آسیا وجود ندارد، که تجارت دریایی را به قسمت‌های مهم قاره افریقا بسط دهد: ورودهای بزرگ افریقا چنان از هم دور هستند که موجب کشتیرانی داخلی نمی‌شود. داد و ستدی که يك ملت از راه رودخانه انجام می‌دهد و آن رود به شاخه‌ها و راه آبهای متعدد تقسیم نمی‌شود و قبل از اینکه به دریا بریزد وارد قلمرو خاک کشور دیگر می‌شود، هیچ گاه زیاد ترقی نمی‌کند، زیرا ملت‌هایی که بین دریا و کشوری که دارای رودخانه است قرار گرفته‌اند همیشه می‌توانند وسیله ارتباط آن کشور را با دریا قطع کنند.

استفاده کشتیرانی دانوب برای باواریا، واطریش، و مجارستان، در حال حاضر کمتر از مقداری است که يك ملت به تنهایی می‌توانست قبل از پیوستن رود دانوب به دریا از آن بهره‌مند شود و یا به عبارت دیگر اگر این رود پیش از اینکه به دریا ختم شود متعلق به يك ملت بود استفاده تجارتي آن بیشتر از آن چیزی است که فعلاً دارد.

راجع به مبدأ پول و کاربرد آن

وقتی تقسیم کار کاملاً برقرار شد، باز می‌بینیم که تولید هر فرد فقط مقدار کمی از نیازهای او را دربر می‌گیرد. بیشتر این نیازها را در مقابل معاوضه قسمت مازاد محصولی که تولید کرده است و معمولاً بیشتر از مقدار مصرف اوست، با مازاد محصولی که دیگران دارند، به دست می‌آورد. بدین‌سان هر شخصی با مبادله زندگی می‌کند، یا اینکه تا حدی یک بازرگان می‌شود، و خود جامعه تبدیل به یک جامعه بازرگانی می‌گردد. اما هنگامی که برای نخستین بار تقسیم کار اجرا شد، این قدرت مبادله در عمل باید مواجه با کندی و اشکالات فراوان شده باشد. فرض می‌کنیم، یک نفر از یک کالای معینی بیش از آنچه نیاز دارد در اختیار داشته باشد، در صورتی که دیگری از آن کالا کمتر دارد. اولی دوست دارد که کالا را به فروش برساند و دیگری میل دارد که قسمتی از این جنس زاید را خریداری کند. اگر دومی تصادفاً چیزی را که اولی نیاز به آن دارد نداشته باشد، بین آنها مبادله صورت نمی‌گیرد. گوشت فروش بیش از مقدار مصرف خودش در دکان خود گوشت دارد، و آبجوساز و نانوا میل دارند که قسمتی از این اضافه محصول را خریداری کنند. ولی در مقابل چیزی ندارند که بدهند، به غیر از محصولی که هر کدامشان تولید می‌کنند، و گوشت فروش هم آبجو و نان به اندازه کافی دارد. در چنین حالتی، هیچ‌گونه مبادله‌ای میان آنان صورت نمی‌گیرد. وی از آنها خرید نخواهد کرد، و آنها هم نمی‌توانند خریدار کالای او باشند؛ و بدین‌سان هیچ‌کدامشان زیاد به درد هم نمی‌خورند. برای احتراز از چنین وضع ناراحت‌کننده‌ای، هر فرد عاقل و محتاطی در هر مرحله‌ای از معاشرت خود، پس از اینکه تقسیم کار اولیه برقرار شد، باید کوشیده باشد که امور خود را طوری ترتیب دهد که همیشه، به غیر از فرآورده ویژه‌ای که خود تولید می‌کند، مقدار معینی از کالاهای دیگر که فکر می‌کند دیگران در برابر مازاد کالای خود حاضر به مبادله با آن کالا

هستند، در اختیار داشته باشد.

محمّل است، که در آغاز کار کالاهای مختلفی را به عنوان کالای واسطه، فکر کرده و حتی به کار برده باشند. گفته می‌شود که، در عصر توحش، گاو و گوسفند وسیلهٔ مشترک داد و ستد بوده است؛ و با اینکه باید خیلی پردرسر بوده باشد ولی می‌بینیم که در گذشته اشیاء را بر حسب تعداد گاوهایی که در مقابل آن مبادله کرده بودند قیمت گذاری می‌کردند. هم شاعر یونانی می‌گوید، زره دیومید^۱ ۹ گاو نر ارزش داشت، ولی زره گلوکوس^۲ صد گاو می‌ارزد. گفته می‌شود که در حبشه نمک وسیلهٔ مشترک داد و ستد بوده است؛ و در بعضی از سواحل هند يك نوع صدف؛ در نیوفوندلند ماهی خشك شده؛ در ویرجینیای امریکا توتون؛ در بعضی از مستعمرات هند غربی ما بشکر؛ در بعضی از کشورهای دیگر پوست و لباسهای چرمی؛ و تا آنجا که اطلاع دارم، حتی امروز در اسکاتلند دهکده‌ای وجود دارد، که اگر شخصی به جای پول، میخ را به‌دکان آبجوفروشی و یا نانوايي ببرد يك امر عادی است.

اما، در همهٔ کشورها بالاخره ظاهراً انسان به علل استدلالات مقاومت‌ناپذیر تصمیم گرفت که برای این منظور فلز را به‌هر کالای دیگری ترجیح دهد. نه تنها به‌مرور زمان چیزی از ارزش فلز کاسته نمی‌شود و فاسد نمی‌گردد، بلکه بدون هیچ‌گونه ضرر و زبانی می‌توان آن را به قطعات کوچکتر تقسیم کرد، و با آب کردن آن قطعات می‌توان دوباره آن را به‌وضع نخست برگرداند؛ یعنی خاصیتی که کالاهای بادوام دیگر کمتر دارند، و بیش از هر کالای دیگر برای به‌جریان گذاشتن و داد و ستد کردن مناسب است. مثلاً شخصی که می‌خواست نمک بخرد، و هیچ چیز جز گاو و گوسفند برای معاوضه نداشت، مجبور بود هر دفعه به اندازهٔ ارزش يك گاو یا يك گوسفند نمک بخرد. بندرت می‌توانست کمتر از این مقدار بخرد زیرا آنچه که در برابر نمک می‌داد بندرت تقسیم‌پذیر بود مگر اینکه از ارزش آن کاسته شود؛ و اگر قصد داشت که زیادتر خریداری کند به‌همان دلیل مجبور بود که دو برابر یا سه برابر یعنی برابر با ارزش دو یا سه گاو و یا گوسفند بخرد. بعکس، اگر به‌جای گاو و گوسفند فلز می‌داد، می‌توانست فلز را به‌نسبت کالائی که نیاز دارد کم و زیاد کند.

برای این منظور ملت‌های مختلف فلزات گوناگونی به‌کار بردند. اسپارتهای قدیم آهن را به‌عنوان وسیلهٔ مشترک مبادله به‌کار می‌بردند، رومیها مس، و در میان همه ملت‌های غنی طلا و نقره متداول بود.

در آغاز کار فلزات ظاهراً به‌شکل شمش زمخت و بدقواره‌ای برای این منظور یعنی مبادله به‌کار می‌رفت بدون اینکه به‌صورت مسكوك یا سرسکه باشند. بدین‌سان طبق گفتهٔ پلینی^۳ به‌موجب نوشتهٔ تیمائوس^۴ مورخ قدیمی، رومیها تا زمان سرویوس تولیوس^۵،

1. Diomede.
2. Glaucus.
3. Pliny, *Plir. Hist. Nat. Lib. 33 Cap. 3.*
4. Timaeus.
5. Servius Tullius.

پول مسكوك نداشتند، بلکه شمشهای مسی بدون سرسکه را برای خرید آنچه نیاز داشتند به عنوان پول به کار می بردند.

استعمال فلز به این شکل ناهنجار خود با دو مشکل بسیار بزرگ توأم بود؛ نخست مسأله وزن آن؛ و دوم، سنجیدن عیار و محك زدن آن. در فلزات گرانبها که تفاوت جزئی در مقدار باعث تفاوت کلی در ارزش آن می شود، حتی مسأله توزین آن که با دقت کامل به عمل آید، مستلزم سنگ و ترازوی مثقالی بسیار دقیق است. بویژه توزین طلا عمل بسیار ظریف و دقیقی است. در حقیقت، در فلزات غیر قیمتی، که اشتباه کوچکی در وزن آن اثر ناچیز دارد، تردیدی نیست که دقت کمتری در توزین لازم است. مع هذا هر گاه مرد فقیری مجبور بود که به اندازه ارزش يك پشیز کالا بخرد یا بفروشد و مجبور می شد که پشیز را وزن کند فوق العاده در زحمت بود. عمل عیارگیری فلز هنوز هم دشوار و زحمت بار است و تا وقتی که يك قسمت از فلز به وسیله محلول مخصوص در بوتله فلز کاری حل نشود، هر نوع نتیجه گیری که از عیارگیری به دست آید کاملاً غیر قابل اطمینان است. اما تا قبل از رواج پول مسكوك، اگر این نوع عملیات دشوار پر زحمت عیارگیری را انجام نمی دادند، مردم همیشه معروض کلاهبرداری و گوش بریهای عظیم می شدند، و به جای نیم کیلو وزن نقره خالص، یا مس ناب، که در برابر کالای خود باید دریافت می کردند ترکیب قلابی ارزاترین و زمخت ترین فلزاتی که ظاهر خارجی آن را شبیه فلزات مزبور درست می کردند نصیبشان می شد. برای جلوگیری از این سوء استفاده ها، به منظور تسهیلاتی در مبادله، که بدان وسیله همه گونه صنعت و تجارت تشویق می شد، در همه کشورهای آن زمان جهت ترقی قدمهای مؤثری برداشته بودند، لازم آمد که روی مقادیر معینی از نوع فلزاتی که در آن کشورها برای خرید کالاها به کار برده می شد سرسکه دولتی بزنند. و از اینجاست که پول مسكوك رواج یافته و ادارات دولتی به نام ضرابخانه آغاز به کار می کند، یعنی سازمانهایی به وجود می آید که درست شبیه به مؤسسات پارچه بافی است، با افرادی که روی هر ذرع پارچه های پشمی و نخی آن روز علامت می گذاشتند. منظور از همه این مؤسسات این بود که به وسیله عیار دولتی، مقدار و عیار یکنواخت همه آن فلزات مختلفی که به بازار می آید تضمین شود.

نخستین عیار دولتی از این نوع که روی فلزات در جریان زده می شد، در بسیاری از موارد برای این بوده است که درجه خلوص و خوبی فلز را که مشکلترین و مهمترین موضوع برای مردم بود تعیین کند، و کاملاً شبیه علامت استرلینگ بود که در حال حاضر برچسب روی صفحه یا شمش نقره است، و یا شبیه مارك اسپانیاست که گاهی اوقات روی شمش طلا، و فقط در يك روی آن و در يك گوشه کوچکی از آن زده می شود، و روی همه شمش را نمی پوشاند، که البته درجه خالص بودن فلز را تعیین می کند، و کاری به وزن آن ندارد. ابراهیم چهارصد شکل نقره پول زمین مکپلا^۱ که

از افرن^۸ خریده بود می‌پردازد. گفته می‌شود که شکل پول در جریان آن زمان بوده و مثل شمش طلا و نقره که امروز به وزن خرید و فروش می‌شود شکل هم با وزن دادوستد می‌شد نه با ارزش قانونی آن. درآمد مالیاتی پادشاهان قدیم ساکسون انگلیس، نقدی نبود بلکه جنسی بود، یعنی شامل انواع خواربار مایحتاج زندگی بود. ویلیام مشهور به فاتح مقرر داشت که مالیاتها به پول پرداخت شود. اما مدتها مالیات نقدی با وزن تحویل خزانه‌داری می‌شد نه با شمارش سکه‌های آن. زحمت و دشواری وزن این فلزات موجب پیدا شدن مسکوک‌ی شد که هر دو روی آن نقش می‌زدند و مقدار خالص بسودن فلز و وزن آن را نشان می‌داد. گاهی اوقات این نقش هر دو رو و لبه سکه را هم در بر می‌گرفت.

بنابراین این مسکوکات مثل امروز با شمارش و عدد داد و ستد می‌شد بدون اینکه زحمت وزن کردن آنها را متحمل شوند. واحد این مسکوکات، وزن یا مقدار فلزی که در آنها به کار رفته بود مشخص می‌کرد. در زمان سرویوس تولیوس، که برای نخستین بار مسکوک را در رم ضرب کرد، یک‌اس^۹ یا پوندو^{۱۰} رومی به اندازه یک پوند امروز مس خالص داشت. این مسکوک مثل لیره ترویس^{۱۱} به ۱۲ اونس تقسیم می‌شد، که هر کدام یک اونس مس خالص داشت. در زمان ادوارد اول در انگلیس، یک لیره یک پوند به سنگ تاور^{۱۲} نقره خالص داشت. پوند تاور ظاهراً بیشتر از پوند رومی و قدری کمتر از پوند ترویس بود. پوند ترویس در سده سیزدهم و در زمان هنری هشتم در ضرابخانه انگلیس ضرب شد. لیور فرانسه در زمان شارلمانی یک پوند (پوند ترویس) نقره با عیار خالص داشت. نمایشگاه ترویس در شامپانی در آن زمان به وسیله تمام ملتهای اروپا تشکیل می‌شد، و اوزان و مقادیر یک چنین بازار مکاره بزرگی مشهور، و مورد تکریم بود. پول لیره اسکاتلند، از زمان الکساندر اول تا زمان روبرت بروس^{۱۳} یک پوند نقره به همان وزن و عیار مسکوک انگلیس بود. همچنین پول خرد (پنی) انگلیس و فرانسه و اسکاتلند دارای یک پنی وزن نقره بود. که یک بیستم اونس و یک دویست و چهلم پوند بود. ظاهراً شلینگ هم در آغاز واحد وزن بوده است. در یکی از احکام هنری سوم پادشاه انگلیس چنین آمده است: «وقتی یک چارک گندم^{۱۴} ۱۲ شلینگ است، قیمت نان سفید گندم که یک پیشیز ارزش دارد باید ۱۱ شلینگ و ۴ پنس وزن داشته باشد.»

اما ظاهراً اینطور استنباط می‌شود که نسبت بین شلینگ با پنی و شلینگ با لیره مثل نسبت میان پنی و لیره یک شکل و ثابت نبوده است. در زمان فرمانروایی نخستین

8. Ephrou. 9. As. 10. Pondo.
11. Truyes. 12. Tower weight. 13. Robert Bruce.

۱۴. تا چند سال پیش پول انگلیس اعشاری نبود بلکه یک لیره ۲۰ شلینگ و هر شلینگ به ۱۲ پنس تقسیم می‌شد. - م.
۱۵. یک چارک گندم وزنی معادل ۸ رطل گندم بوده است. - م.

سلسله شاهان فرانسه، واحد پول فرانسه که سو^{۱۶} ویا شلینگ بود در موارد مختلف فرق می‌کرد، زمانی يك سو ۵ پنی و زمانی هم ۱۲ و ۲۰ و حتی ۴۰ پنی بوده است. بین ساکسنهای قدیم، شلینگ يك وقت ۵ پنی بوده است. و این احتمال وجود دارد که شلینگ آنها هم مثل همسایگان نشان فرانکهای قدیم (فرانسویان) متغیر بوده است. از زمان شارلمانی در فرانسه، و از زمان ویلیام فاتح در انگلیس، نسبت بین لیره و شلینگ و پنی ظاهراً مثل امروز یکسان بوده است، گویانکه ارزش هر کدام از اینها فرق می‌کرده است. زیرا به عقیده من، در هر کشوری طمع و ظلم و جور اشراف و فرمانروایان، که از حسن اعتماد رعایای خود سوء استفاده می‌کردند، باعث شده که به تدریج ازمقدار واقعی فلزی که در اصل در مسکوک آنها وجود داشته است کاسته شود. واحد پول رومیها، اس، در سالهای آخر حکومت جمهوری، به یک بیست و چهارم ارزش اصلی آن کاهش یافت، و به جای اینکه يك پاوند وزن داشته باشد، وزن آن فقط نیم اونس شده بود. لیره و پنی انگلیس در حال حاضر يك سوم وزن اصلی آنست، و لیره و پنی فرانسه يك شصت و ششم ارزش اصلی آن شده است. فرمانروایان با این عملیات خود، ظاهراً موفق می‌شدند که وامهای خود را پرداخت کنند و تعهدات خود را با مبلغ کمتری از نقره انجام می‌دادند، و گرنه مجبور بودند مقادیر واقعی را پرداخت کنند. در حقیقت ظاهر مسأله چنین بود؛ زیرا بدین وسیله حق مسلم طلبکاران خود را باایمال می‌کردند، و آنها را فریب می‌دادند. سایر بدهکاران در داخل کشور نیز از این امتیاز بهره‌مند می‌شدند، و قرض خود را که در گذشته دریافت کرده بودند با همان مبلغ اسمی ولی با پول جدیدی که ارزش مقدار فلز آن کاسته شده بود، پرداخت می‌کردند. بنابراین این گونه اقدامات همیشه به سود بدهکاران و به زیان بستانکاران تمام می‌شد، و در دارائی و ثروت اشخاص خصوصی، بیشتر دگرگونی ایجاد می‌کرد تا يك انقلاب بزرگ و يك فاجعه عمومی.

به همین شکل بود که پول در تمام ملتهای متمدن ابزار کلی داد و ستد قرار گرفت، و در اثر مداخله پول انواع و اقسام کالا وارد و فروخته می‌شود، و یا در مقابل یکدیگر مبادله می‌گردد. در زیر قواعد و قوانینی که مردم در معاوضه کالا به کالا و یا مبادله در مقابل پول ناگزیر از اجرای آن هستند بررسی می‌کنم. این قواعد مشخص می‌کند که ارزش نسبی یا ارزش معاوضه‌ای کالاها چیست.

باید دانست که واژه ارزش دو معنی مختلف دارد، و گاهی درجه مطلوبیت بعضی از اشیاء را بیان می‌کند، و گاهی قدرت خرید سایر کالا را که مالک بودن آن شیء بخصوص ایجاد می‌کند. یکی را می‌توانیم ارزش «استعمال» و دیگری را ارزش معاوضه‌ای «بنامیم. اشیائی که ارزش استعمال آنها بیشتر است ارزش معاوضه‌ای ندارند و یا اگر هم داشته باشند بسیار کم است؛ بعکس کالاهائی که بیشترین ارزش معاوضه‌ای را دارند اغلب ارزش استعمال آنها کم یا اصلاً ارزش استعمال ندارند. هیچ چیز مفیدتر

از آب نیست؛ ولی با آب بندرت می‌توان چیزی را خرید، و بندرت می‌توان در قبال آن چیزی را دریافت کرد. بعکس، يك قطعه الماس بندرت ارزش استعمال دارد، ولی معمولاً در برابر آن مقدار زیادی کالاهاى ديگر می‌توان دریافت کرد. به‌منظور بررسی اصولی که ارزش معاوضه‌ای کالاها را تنظیم می‌کند، من سعی می‌کنم که نشان دهم:

نخست، مقدار حقیقی این ارزش معاوضه‌ای چیست، یا قیمت حقیقی تمام کالاها از کجا ناشی می‌شود. دوم، عناصر مشکله‌ای که قیمت حقیقی از آن درست شده چیست؟ و بالاخره، شرایط مختلفی که گاهی قیمت همه یا قسمتی از این اجزاء مختلف را بالاتر از نرخ طبیعی یا عادی خود می‌برد و گاهی پائین‌تر می‌آورد کدام است، به‌سختن دیگر، چه علل و انگیزه مانع می‌شود که گاهی قیمت بازار، یعنی قیمت واقعی کالاها، درست با قیمت طبیعی آنان تطبیق کند.

سعی می‌کنم، تا آنجا که بتوانم این سه موضوع را در سه فصل آینده کاملاً و به‌دقت بیان کنم، و از خوانندگان گرامی درخواست دارم با شکيائى و دقت سه فصل آینده را مرور کنند.

با شكيائى از این لحاظ که باید جزئیاتی را مطالعه کنند که شاید در بعضی از موارد به‌نظرشان خسته‌کننده بیاید؛ و دقت از این لحاظ لازم است که، با اینکه سعی می‌کنم تا آنجا که مقدور هست مطالب را کاملاً شرح دهم، ولی شاید بازهم تا اندازه‌ای مبهم به‌نظر آید. برای اینکه روشن و واضح باشد این ريسک را می‌پذیرم که مطالب عرضه شده گاهی چنان باشد که خسته‌کننده به‌نظر آید، و با اینکه رنج فراوان به‌خود تحمیل کردم تا اینکه به‌وضوح صحبت کنم، بازهم ممکن است در موضوعی که ذاتاً فوق‌العاده انتزاعی است پیچیدگی و ابهامی باقی مانده باشد.

راجع به قیمت اسمی و حقیقی کالاها، یا بهای آنها بر حسب پول و بر حسب کار

بینوائی و توانگری هر فرد بستگی دارد به میزان استطاعت وی در استفاده از مایحتاج زندگی، وسایل آسایش و تفریحات. اما پس از اینکه تقسیم کار کاملاً صورت گرفت، آدمی فقط سهم کوچکی از آنها را می‌تواند با کار خودش به دست آورد. قسمت بیشتر این نیازها را باید از کار سایر مردم تأمین کند، و فقر و غنای او بر حسب مقدار کاری است که در اختیار داشته یا از عهده پرداخت آن برمی‌آید. بنابراین، ارزش هر کالا برای شخصی که مالک آنست و قصد ندارد که آن را استعمال کرده با مصرف کند، بلکه می‌خواهد آن را با سایر کالاها مبادله کند، برابر است با مقدار کاری که می‌تواند در اختیار داشته باشد یا مقدار کاری که برای وی قدرت خرید ایجاد می‌کند. از اینرو، کار واحد حقیقی ارزش معاوضه‌ای کلیه کالاهاست.

قیمت حقیقی هر چیز، یعنی هزینه حقیقی که برای به دست آوردن یک چیز شخص پرداخت می‌کند، عبارتست از رنج و زحمت به دست آوردن آن. ارزش حقیقی هر چیز برای شخصی که آن را به دست آورده، و میل دارد آن را بفروشد و یا در برابر کالای دیگر مبادله کند، عبارتست از رنج و زحمتی که خود نمی‌کشد، و می‌تواند به دیگر مردم تحمیل کند. آنچه که با پول و یا کالا خریداری می‌شود با کاری خریداری شده است که می‌توانستیم با رنج و زحمت بدن خود آن را فراهم کنیم. در واقع آن پول و کالاها ما را از این رنج و کوشش بی‌نیاز کرده است. پول و کالاها مزبور دارای ارزش مقدار معینی کار است که ما در برابر آنچه که فرض می‌کنیم دارای مقدار ارزش مساوی است مبادله می‌کنیم. کار قیمت نخستین بود یعنی قدرت خرید ابتدائی که در ازای همه چیز پرداخت می‌شد.

آنچه که تمام ثروت دنیا را در ابتدای امر خریداری کرده، طلا و نقره نبود، بلکه کار بود، و ارزش آن برای کسانی که مالک آن هستند، درست برابر است با مقدار کاری که آنان را قادر به خرید می‌کند و یا موجب سلطه و قیادت بر آن می‌گردد. به گفته هابز^۱، ثروت قدرت است. اما شخصی که مال عظیمی بدست می‌آورد، و یا به ثروت می‌رسد، ضرورتاً قدرت سیاسی اعم از کشوری و لشکری نخواهد داشت. شاید ثروت وی وسایل استحصال هر دو را در اختیارش قرار دهد، ولی محض مالک شدن قدرت سیاسی را به وی منتقل نمی‌کند. قدرتی که این مالکیت بلافاصله در اختیار او قرار می‌دهد، قدرت خرید است، یعنی قیادت مشخص و معلوم روی تمام کار، و یا محصول کار کارگر، که در آن هنگام در بازار وجود دارد. ثروت وی، کم و بیش، کاملاً متناسب با مقدار این قوه خرید است، و یا متناسب با مقدار کار سایر مردم، و یا محصول کار سایر مردم است، که هر دو در اصل یکی است و او می‌تواند با مالی که دارد آنها را خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد. ارزش معاوضه‌ای هر چیز باید همیشه درست برابر باشد با مقدار این قوه خریدی که آن را به مالک خود منتقل می‌کند.

اما با اینکه کار مقیاس حقیقی ارزش معاوضه‌ای همه کالاهاست^۲، ولی ارزش کالاها را معمولاً با آن تخمین نمی‌زنند. اغلب تعیین نسبت بین دو مقدار کار مختلف دشوار است. زمانی که صرف دو نوع کار مختلف شده است همیشه به‌تنهایی این نسبت را تعیین نمی‌کند. باید درجات مختلف سختی کار، و مهارتی که به کار رفته است نیز محاسبه شود. در یک کار سخت یکساعته مقدار کاری که به کار می‌رود ممکن است بیشتر از یک کار آسان دوساعته باشد؛ همچنین یک ساعت کار در حرفه‌ای که ده سال فراگیری آن طول کشیده، بیشتر از یکماه زحمت در یک کار عادی و سرپائی ارزش دارد. اما پیدا کردن وسیله اندازه‌گیری دقیق برای یک کار دشوار و یا کاری که مستلزم مهارت است آسان نیست. در واقع، در مبادله محصول مختلف دو نوع کار معمولاً هر دو طرف گذشتهایی می‌کنند. اما این تفاوت با وسایل دقیق اندازه‌گیری اصلاح نمی‌شود بلکه به وسیله چانه‌زنی و بالا و پائین کردن قیمت در بازار انجام می‌شود، و یک نوع برابری تقریبی قیمت به دست می‌آید، با آنکه دقیق نیست، ولی برای ادامه و استمرار زندگی عادی داد و ستد کافی است.

مضافاً اینکه، هر کالائی اغلب با کالای دیگر مبادله و یا مقایسه می‌شود تا با کار. از اینرو برآورد ارزش معاوضه آن با مقدار کالای دیگر طبیعی‌تر است تا با مقدار کاری که می‌تواند خریداری کند. همچنین، قسمت اعظم مردم کمیت یک کالای معین را بهتر از کمیت کار صرف شده در آن درک می‌کنند. زیرا این یکی ساده‌تر و ملموس‌تر است، و آن دیگر، با اینکه می‌تواند به اندازه لزوم محسوس باشد، روی هم‌رفته زیاد طبیعی

1. Hobbes.

۲. احتمالاً نظریه ارزش بر مبنای کار کارل مارکس متأثر از همین گفته اسمیت است. مترجم.

و مشهود نیست زیرا انتزاعی است.

اما وقتی که روش داد و ستد پایا یا کالا به کالا از میان می‌رود، و پول افزار مشترك بازرگانی می‌شود، هر کالای معین غالباً در برابر پول معاوضه می‌شود تا کالای دیگر. گوشت فروش برای خرید نان و یا آبجو گوشت خود را به‌نوائی و یا آبجو سازی نمی‌برد، بلکه آن را به‌بازار برده و با پول معاوضه می‌کند، و پس از آن پول را به‌نوان و آبجوفروش می‌دهد. همچنین با مقدار پولی که در قبال گوشت دریافت می‌کند، میزان نان و آبجویی که بعدها خریداری می‌کند تعیین می‌شود. بنابراین برای گوشت فروش طبیعی‌تر و ساده‌تر است که ارزش گوشت را با مقدار پول برآورد کند. زیرا پول کالایی است که بیدرنگ می‌تواند آن را معاوضه کند، تا نان و آبجو یعنی کالاهایی که معاوضه و مبادله آنها با مداخله کالای دیگر امکان‌پذیر است؛ به‌سخن دیگر، گفتن اینکه گوشت این قصاب هرپوندی سه پنس یا چهار پنس ارزش دارد، آسانتر است تا بگوئیم سه یا چهار پوند نان و یا اینکه سه و یا چهار لیتر آبجو می‌آرزد. از اینرو چنین مستفاد می‌شود که ارزش معاوضه‌ای هر کالا اغلب با پول برآورد می‌شود، تا با مقدار کار و یا سایر کالاها که باید در برابر آن مبادله شود.

اما، طلا و نقره، مانند سایر کالاها، ارزششان متغیر است، گاهی ارزانتر و گاهی گرانتر است، بعضی اوقات خرید آنها آسان و گاهی دشوار است. مقدار کاری که يك مقدار معین طلا و یا نقره می‌تواند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد، و یا مقدار سایر کالاهایی که در برابر آن مبادله می‌شود، همیشه به‌فقر و یا غنای معادنی که در زمان مبادله مشغول کارند بستگی دارند. کشف معادن فراوان امریکا در سده شانزدهم، قیمت طلا و نقره را در اروپا به‌يك سوم قیمت قبلی تقلیل داد.

چون آوردن این فلزات از معدن به‌بازار هزینه کار کمتری می‌برد، وقتی که به بازار می‌آیند کار کمتری را می‌توانستند بخرند یا دراختیار داشته باشند، و این انقلاب قیمت طلا و نقره، با اینکه بزرگترین تحول قیمت طلا و نقره بود، تنها موردی نیست که تاریخ به آن اشاره می‌کند. ولی به‌عنوان مقیاس کمی، همان‌طور که پا، گز، يك مشت، که دائماً کمیت آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش درستی برای کمیت سایر چیزها باشد، همان‌طور هم کالایی که مقدار خود آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش دقیق مقادیر سایر کالاها باشد. ممکن است چنین عنوان شود که مقدار مساوی کار، در همه‌وقت و همه‌جا، برای کارگر دارای کمیت مساوی است. کارگر در وضع عادی سلامتی، نیرو و شادابی؛ در درجه عادی مهارت و چابکی باید همیشه يك مقدار از فراغت، آزادی، و خوشی خود را از دست بدهد. قیمتی که می‌پردازد قطع‌نظر از مقدار کالایی که در برابر آن دریافت می‌کند همیشه باید يك اندازه باشد. در حقیقت، وی گاهی از این کالاها مقدار بیشتر و گاهی مقادیر کمتری خرید می‌کند، ولی این ارزش کالاهاست که تغییر می‌کند، نه ارزش مقدار کاری که در مقابل آن کالاها پرداخت می‌شود. همیشه و در همه جا کالایی گران است که به‌زحمت حاصل شود، و یا کالایی گران است که استحصال آن کار زیادی برده باشد، و آن کالائی ارزان است که به

آسانی به دست می‌آید، و یا اینکه برای به دست آوردن آن کار کمتری صرف شده است. از اینرو، با اینکه مقدار کار هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند مع‌هذا تنها استاندارد حقیقی و نهائی است که با آن ارزش سایر کالاها در همه وقت و همه جا تخمین زده و مقایسه می‌شود. قیمت حقیقی کالاها کار است، پول فقط قیمت اسمی آنهاست.

اما با اینکه مقادیر کار مساوی برای کارگر همیشه ارزش مساوی دارد، ولی برای کسی که دو کارگر را استخدام می‌کند ارزش کار او گاهی بیشتر و گاهی کمتر است. گاهی آن کار را با مقدار بیشتر و گاهی با مقدار کمتری کالا خریداری می‌کند، و در نظر او چنین می‌نماید که قیمت کار مانند سایر اشیاء تغییر می‌کند. در یک مورد به نظرش گران، و در مورد دیگر ارزان است. اما، در حقیقت، این کالا است که زمانی ارزاتر و زمانی گرانتر است.

لذا ممکن است گفته شود کار به مفهوم عام خود، مانند سایر کالاها یک قیمت حقیقی و یک قیمت اسمی دارد. می‌توان گفت که قیمت حقیقی آن شامل مقدار احتیاجات و وسائل زندگی است که در قبال آن پرداخت می‌شود، و قیمت اسمی آن مقدار پولی است که در برابر آن داده می‌شود. کارگر به نسبت ارزش حقیقی کار خود پولدار یا بی‌پول شده و مزد کافی و یا غیرمکفی دریافت می‌کند نه به نسبت ارزش اسمی آن.

نمایز بین قیمت حقیقی و قیمت اسمی کالا و کار تنها برای غور و بررسی آن نیست، بلکه گاهی عملاً بسیار مفید واقع می‌شود. قیمت حقیقی همیشه یک ارزش را دارد، ولی به علت تغییرات ارزش طلا و نقره، همان ارزش اسمی گاهی نیز تغییر می‌کند. از اینرو، وقتی یک مستغل ارضی با حق اجاره‌بهای دائمی فروخته می‌شود، اگر قرار باشد که این اجاره‌بها همواره یک مقدار باشد، نفع خانواده‌ای که منافع ملک به آنها اختصاص داده شده ایجاب می‌کند که این اجاره‌بها به صورت یک مبلغ معینی پول نباشد. در این مورد بخصوص ارزش و مقدار اجاره‌بها معروض دو نوع تغییر مختلف است؛ یکی تغییری است که از مقادیر مختلف طلا و نقره در سکه‌ها در زمانهای مختلف حاصل می‌شود؛ و دوم تغییری است که از ارزش مختلف مقادیر مساوی طلا و نقره در زمانهای مختلف ناشی می‌شود.

حکام و فرمانروایان غالباً اندیشیده‌اند که اگر مقدار فلز خالصی که در سکه‌های آنها موجود است کاهش دهند به نفع آنان است، و هیچ‌گاه فکر نکرده‌اند که اگر فلز خالص مسکوکاتشان را اضافه کنند به سود آنها خواهد بود. از اینرو مقدار فلزی که در مسکوکات وجود داشته تقریباً به‌طور مستمر کاسته شده، و بندرت افزایش یافته است. و این امر در مورد کلیه ملتها مصداق دارد. بنابراین چنین تغییراتی تقریباً همیشه موجب کاهش ارزش اجاره پول می‌شود.

کشف معادن آمریکا ارزش زر و سیم اروپا را کاهش داد. و چنین گمان می‌رود که کاهش ارزش هنوز هم متدرجاً ادامه دارد، و تا مدتها بعد نیز ادامه خواهد داشت، البته من ادله روشنی برای اثبات آن ندارم. از اینرو، بر مبنای این فرض که ارزش پول متدرجاً کاسته خواهد شد، ولو اینکه قرار باشد که اجاره بها را با مسکوکات رایج

نپردازند (مثلاً چندین لیره استرلینگ در ماه یا در سال) و به‌جای آن موافقت کرده باشند که چند مثقال نقره خالص و یا نقره‌ای که عیار آن مشخص است پرداخت کنند، باز این تغییرات مقدار ارزش مبلغ اجاره را نمی‌افزاید بلکه آن را کاهش می‌دهد. اما اجاره بهای مستغلی که با غله پرداخت شود بهتر از آنهایی که با پول نقد پرداخت می‌شود ارزش خود را حفظ می‌کند، حتی در کشورهایی که واحد ضرب مسکوکات تغییر نکند این امر مصداق دارد.

در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مقرر شد که یک سوم اجاره‌بهای همه کالجه‌ها و دانشکده‌های واگذار شده باید با غله پرداخت شود، که یا جنسی و یا طبق قیمت‌های رایج روز در نزدیکترین بازار عمومی نقداً پرداخت گردد. پولی که از فروش غله سهم مال‌الاجاره امروز عاید می‌شود به‌موجب اظهارنظر دکتر بلک استون، با اینکه در اصل یک سوم کل اجاره‌بهاست؛ ولی تقریباً دو برابر دوسوم بقیه پول مال‌الاجاره است. اجاره پولی قدیم دانشکده‌ها، طبق این محاسبه، تقریباً به‌یک چهارم ارزش پیشین خود سقوط کرده است، و به‌سختن دیگر ارزش آن از یک چهارم قیمت قبلی غله بیشتر است. ولی از زمان سلطنت فیلیپ و ماری واحد پول انگلیس تغییر نکرده و اگر هم تغییر کرده باشد خیلی جزئی است، و تعداد مساوی لیره، شلینگ و پنس تقریباً دارای همان مقدار نقره خالصی است که در زمان سلاطین فوق داشته است. بنابراین، کاهش ارزش پولی اجاره دانشکده‌ها کلاً از کاهش ارزش لیره ناشی شده است.

وقتی تنزل ارزش نقره با کاهش مقدار نقره در واحد مسکوک همراه شود، زیان آن غالباً بیشتر است. در اسکاتلند که تغییرات واحد مسکوک بیشتر از انگلیس بوده، و در فرانسه که این تغییر بیشتر از اسکاتلند است، بعضی از اجاره‌ها، که در اصل مبالغ هنگفتی بوده است، به‌واسطه تغییر واحد مسکوک تقریباً به صفر رسیده است. مقادیر مساوی کار در آینده دور را می‌توان با مقادیر مساوی غله که قوت و غذای کارگر است خرید، تا با مقادیر مساوی طلا و نقره و یا شاید کالاهای دیگر. لذا، در آینده دور، مقادیر مساوی غله دارای همان ارزش حقیقی فعلی است، و یا اینکه دارندگان این مقدار غله می‌توانند همان مقدار کار سایر مردم را با آن خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند.

به‌نظر من، غله تقریباً بهتر از مقادیر مساوی هر کالای دیگر این کار را انجام می‌دهد؛ البته مسلم است که حتی مقادیر مساوی غله نیز نمی‌تواند درست و دقیق از عهده این عمل برآید. معاش کارگر، یا قیمت حقیقی کار، به‌طوری که در سطور آینده خواهیم کوشید که نشان دهیم، در موارد مختلف فرق می‌کند؛ در جوامعی که به‌سوی خوشبختی و غنا پیش می‌روند معاش کارگر بسیار زیادتر است تا جامعه ساکن و راکد، و قوت کارگر در جامعه ساکن بیشتر از جامعه‌ای است که به‌فقر می‌رود. اما در مقطع زمانی هر کالای دیگر مقدار کاری که قادر به‌خرید خواهد بود نسبت به‌خوارباری که می‌تواند بخرد یا کمتر است یا بیشتر. بنابراین اجاره‌بهایی که به‌صورت غله پرداخت می‌شود، فقط مشمول تغییرات مقدار کاری است که مقدار معینی غله می‌تواند بخرد.

ولی پرداخت اجاره با کالاهای دیگر منوط به دو امر است: یکی، تغییرات مقدار کاری که حجم معینی غله می‌تواند آن را بدست آورد، و دیگری مقدار غله‌ای که کالای مزبور می‌تواند خریداری کند.

اما باید توجه داشت با اینکه ارزش حقیقی اجاره جنسی (غله) از يك سده به سده دیگر خیلی کمتر از اجاره پولی است، تغییراتش در هر سال بیشتر است. به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، قیمت پولی کار مثل قیمت پولی غله در هر سال نوسان ندارد، بلکه در همه جا خودش را با قیمت متوسط یا قیمت عادی، (نه قیمت‌های موقتی یا فصلی) مایحتاج زندگی تطبیق می‌دهد. به طوری که در صفحات آینده ثابت خواهیم کرد، قیمت متوسط یا عادی غله با ارزش نقره، با تهی بودن و غنی بودن معادنی که این فلز را به بازار عرضه می‌کند و یا با مقدار کاری که باید به کار رود، و بالمآل با غله‌ای که باید مصرف شود تا مقدار معینی نقره را از معدن به بازار وارد کند، تعیین می‌شود. ولی ارزش نقره، با اینکه گاهی از يك قرن به قرن دیگر سخت در تغییر است، بندرت در هر سال تغییر می‌کند، بلکه غالباً ۵۰ سال و یا يك قرن تمام ارزش آن بدون تغییر یا تقریباً بدون تغییر است. از اینرو قیمت متوسط یا عادی غله به پول، ممکن است در عرض این مدت طولانی، تقریباً همان راه را طی کند، و همراه با آن قیمت پولی کار نیز تغییر می‌یابد، مشروط به اینکه حداقل جامعه در سایر موارد در همان شرایط یا تقریباً همان شرایط به کار خود ادامه دهد. در ضمن قیمت موقتی یا فصلی غله، اغلب ممکن است در يك سال دو برابر سال قبل بشود، یا هر چارک آن مثلاً، از ۲۵ شلینگ به ۵۰ شلینگ در نوسان باشد. وقتی غله ۵۰ شلینگ باشد، نه تنها ارزش اسمی بلکه ارزش حقیقی اجاره جنسی که به غله پرداخت می‌شود دو برابر ارزش قبلی آن است، و یا به سخن دیگر دو برابر مقدار کار یا بیشتر کالاهای دیگر را می‌تواند خریداری کند؛ قیمت پولی کار، و همراه آن قیمت پولی سایر چیزها در تمام مدت این نوسانات، به همین طریق بالا خواهد رفت.

بنابراین، ظاهراً چنین مستفاد می‌شود که کار تنها مقیاس عمومی و یا مقیاس صحیح ارزش است، و یا تنها معیاری است که به وسیله آن می‌توانیم ارزش کالاهای مختلف را همه وقت و در همه جا مقایسه کنیم. می‌دانیم که نمی‌توانیم ارزش حقیقی کالاهای مختلف را از يك قرن به قرن دیگر با مقدار نقره‌ای که در قبال آنها پرداخت شده، برآورد کنیم. و نیز نمی‌توان با مقدار معینی غله ارزش حقیقی کالاهای دیگر را تخمین زد. اما با مقادیر کار می‌توانیم با دقت و صحت زیاد قیمت آنها را از سال به سال و یا سده به سده برآورد کنیم. برای برآورد قیمت از این سده به آن سده، غله وسیله اندازه‌گیری بهتری است تا نقره، زیرا از این قرن به آن قرن، مقادیر مساوی غله می‌تواند همان مقدار کار را در اختیار داشته باشد ولی مقادیر مساوی نقره نمی‌تواند این کار را بکند. اما بعکس برای مقایسه قیمت‌ها در هر سال، نقره بهتر از غله است، زیرا مقادیر مساوی نقره تقریباً همان مقدار کار را می‌تواند در اختیار داشته باشد.

اما با اینکه در استقرار اجاره دائمی، یا حتی در واگذاری درازمدت خانه‌ها، تمایز میان قیمت حقیقی و قیمت اسمی ممکن است مفید باشد؛ ولی در خرید و فروش یعنی داد و ستد عادی و معمولی زندگی مردم این تمایز چندان مفید نیست. قیمت حقیقی و اسمی همه کالاها در یک زمان و مکان معین دقیقاً به نسبت یکدیگر است. مثلاً در بازار انگلستان، اگر در برابر هر کالا پول زیادتر یا کمتری دریافت کنید به همان نسبت مقدار کمتر یا بیشتری کار می‌توانید بخرید یا در اختیار داشته باشید. بنابراین، در هر زمان و مکانی پول وسیله اندازه‌گیری دقیق ارزش معاوضه‌ای حقیقی همه کالاهاست. اما این وسیله اندازه‌گیری فقط مربوط به همان زمان و مکان معین است.

با اینکه در کشورهای دوردست نسبت منظمی بین قیمت پولی و حقیقی کالاها وجود ندارد، مع‌هذا بازرگانی که کالایی را از یک نقطه به نقطه دیگر حمل می‌کند هیچ چیز دیگری برای اندازه‌گیری ندارد جز قیمت پولی، یا تفاوت میان مقدار نقره‌ای که برای خرید آن داده و مقدار نقره‌ای که احتمالاً در برابر فروش آن دریافت می‌کند. با نیم اونس نقره در کانتن چین ممکن است کالا و مایحتاج زندگی و کارگر بیشتری در اختیار داشت تا با یک اونس نقره در لندن. از اینرو کالایی که در کانتن چین به نیم اونس نقره فروخته می‌شود ممکن است در آنجا واقعاً گرانتر و یا برای کسی که دارنده آن است مهمتر باشد، تا کالایی که قیمت آن در لندن یک اونس است، برای مالک آن. اما، اگر یک بازرگان لندنی در کانتن چین کالایی را با نیم اونس نقره خریداری کند، و بعدها آن را در بازار لندن به یک اونس بفروشد، در این معامله صد درصد سود برده است، درست مثل اینکه یک اونس نقره در لندن همان ارزش کانتن چین را داشته باشد. برای بازرگان مزبور مهم نیست که نیم اونس نقره در کانتن برای وی کار بیشتر و یا مقدار مایحتاج و آسایش زندگی زیادتر از یک اونس نقره در لندن فراهم کند. یک اونس نقره در لندن دوبرابر مقدار قدرت خریدی که نیم اونس در کانتن چین به او می‌دهد در اختیار او قرار می‌دهد، و این درست همان چیزی است که خواهان آنست.

بنابراین، چون قیمت اسمی یا قیمت پولی کالاهاست که بالاخره عقلانی بودن یا غیرعقلانی بودن همه خرید و فروشها را معین کرده، و بدان وسیله تقریباً همه داد و ستد زندگی روزمره را که قیمت در آن مؤثر است تنظیم می‌کند، عجیبی نیست اگر بیشتر از قیمت حقیقی بدان توجه می‌شود.

اما در کاربردی نظیر این مورد، ممکن است گاهی مقایسه کردن ارزشهای حقیقی مختلف کالای بخصوصی در زمان و مکان مختلف، و یا مقایسه درجات مختلف قدرت خرید کار سایر مردم که احتمالاً، در موارد مختلف به دارندگان و مالکین آن می‌دهد، مفید باشد. در چنین موردی نباید مقادیر مختلف نقره‌ای که معمولاً در برابر آن فروخته شده است، مانند مقادیر مختلف کاری که آن مقادیر گوناگون نقره می‌توانستند خریداری کنند، مقایسه کرد. اما قیمت‌های جاری کار در زمانها و مکانهای دور را

بندرت می‌توان با صحت و درستی تعیین کرد. قیمت، غله با اینکه فقط در چندجا منظمأ ضبط شده، به‌طور کلی شناخته‌تر است و کراراً به‌وسیله مورخین و سایر نویسندگان ثبت شده است. بنابراین به‌طور کلی باید به‌خود بقبولانیم که همیشه قیمت کار به یک نسبت دقیق نیست، بلکه نزدیکترین تقریبی است که معمولاً با آن نسبت می‌توان داشت. در‌سطور بعدی فرصت بیشتری خواهیم داشت که در چند مورد مقایسه‌هایی از این قبیل به‌عمل آوریم.

در ترقی و پیشرفت صنعت، ملتهای بازرگان متوجه شده‌اند که راحت‌ترین وسیله آنست که چند فلز مختلف را به‌شکل مسکوک ضرب کنند؛ مثل مسکوک طلا برای پرداختهای بیشتر، نقره برای خریدهای متوسط، و مس یا فلزات کم‌قیمت‌تر برای کالاهای کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر.

ولی، این‌ملتها همیشه یکی‌از‌این سه‌فلز را برای اندازه‌گیری ارزشها مخصوصاً بیشتر از دو فلز دیگر ارجح گذاشته‌اند، و این ارجحیت ظاهراً به‌فلازی داده شده که برای نخستین‌بار به‌عنوان وسیله مبادله و بازرگانی از آن استفاده کرده‌اند. ب‌محض اینکه این فلز را به‌عنوان استاندارد خود به‌کار بردند، (باید وقتی این کار را کرده باشند که پول دیگری در اختیار نداشتند)، همان کار را ادامه دادند گویانکه نیازهایشان نسبت به گذشته فرق کرده بود.

گفته می‌شود رومیها تا پنج‌سال پیش از نخستین جنگ کارتاژ^۳ جز پول مسی پول دیگری نداشتند، و در آن سال بود که برای نخستین‌بار مسکوک نقره ضرب کردند. بنابراین، مس همیشه وسیله تعیین ارزش در جمهوری روم بوده است. در روم همه حسابها را یا با اس و یا با سسترتی^۴ نگاه می‌داشتند، ارزش تمام مستغلات با این دو واحد پول محاسبه می‌شد. اس همیشه واحد مسکوک مس بود. کلمه سسترتی یعنی $\frac{1}{2}$ اس. بنابراین با اینکه سسترتی در اصل یک مسکوک نقره بود، ارزش آن با مس تعیین می‌شد. در رم هر شخصی که زیاد مالدار بود می‌گفتند او مقدار زیادی از مس سایرین را در اختیار دارد.

در ملتهای شمالی که بر روی خرابه‌های امپراطوری رم بنا شدند، ظاهراً پول نقره‌ای نخستین پول مسکوک بود و تا چندین صد سال بعد طلا و مس را نمی‌شناختند. در زمان ساکسها در انگلیس مسکوک نقره‌ای جریان داشت؛ ولی تا زمان ادوارد سوم مسکوک طلا خیلی کم ضرب شد، و تا زمان جیمز اول مسکوک مس وجود نداشت.

۳. Punic War: سه جنگ بزرگ بین رومیها و کارتاژ، نخستین جنگ روم و کارتاژ بر سر جزیره سسیل بود (۲۶۴ تا ۲۴۱ پیش از میلاد) که در نتیجه آن دولت کارتاژ مجبور به تخلیه جزیره سسیل شد. جنگ دوم با حمله آنیبال به ایتالیا شروع شد (۲۱۸ تا ۲۰۱ پیش از میلاد) که ابتدا موجب پیروزی آنیبال بود و جدال مرگ‌آور دو قدرت رقیب آن روز را دربرداشت و سرانجام به پیروزی قطعی رومیها منجر گردید؛ جنگ سوم (۱۴۹ تا ۱۴۶ پیش از میلاد) موجب اهدام دولت کارتاژ گردید. - ۴.

بنابراین، در انگلیس به همان دلیل، (و به عقیده من، در تمام کشورهای پیشرفته اروپا)، همه حسابها با نقره نگاهداری شده و قیمت همه کالاها و مستغلات معمولاً با نقره محاسبه می‌شوند؛ و وقتی که می‌خواهیم مقدار ثروت فردی را بیان کنیم به ندرت تعداد گینی‌های او را ذکر می‌کنیم، بلکه معادل پوند استرلینگ آن را ذکر می‌کنیم.

به نظر من، در آغاز، در همه کشورها، پول قانونی را فقط با مسکوک فلزی تعیین می‌کردند که بخصوص به عنوان استاندارد و یا معیار ارزش در نظر گرفته می‌شد. در انگلیس تا مدت‌ها پس از این که مسکوک طلا ضرب شد هنوز طلا به عنوان پول قانونی انتخاب نشده بود. نسبت ارزش پول طلا و نقره به وسیله قانون و یا اعلامیه تعیین نمی‌شد؛ بلکه این بازار بود که ارزش آن را تعیین می‌کرد. اگر بدهکار پول طلا می‌داد، وام دهنده یا می‌توانست آن را قبول نکند، و یا اینکه آن را در مقابل ارزشی که هر دو طرف روی آن توافق کرده بودند قبول می‌کرد. در حال حاضر مس جز برای خورد کردن مسکوک نقره کوچکتر پول قانونی حساب نمی‌شود. در چنین مواردی تمایز بین فلزی که به عنوان استاندارد انتخاب شده بود، و فلزی که استاندارد نبود، چیزی بیشتر از یک تمایز اسمی بود.

به مرور زمان، و به تدریج که مردم با استعمال مسکوک فلزات مختلف آشنا شدند، و در نتیجه نسبت ارزش بین این فلزات را فهمیدند، به عقیده من، در بیشتر کشورها رسم بر این جاری شد که این نسبت را تعیین کنند، و به وسیله قانون اعلام دارند که، مثلاً، یک گینی که دارای وزن و عیار معینی است، با ۲۱ شلینگ مساوی و با آن قابل معاوضه است، و یا اینکه برای پرداخت وامی به همان مبلغ آن را پول قانونی اعلام کردند. در چنین شرایطی، و ضمن استمرار نسبت تعیین شده پول به این شکل، تمایز بین فلز استاندارد، و فلز غیر استاندارد، بیشتر از تفاوت اسمی آن دو فلز شد.

اما، در نتیجه هرتغییری در این نسبت تعیین شده مجدداً، این تمایز بیشتر از تمایز اسمی آن شد، و یا حداقل به نظر می‌آمد که چنین شده باشد. مثلاً اگر ارزش تعیین شده یک گینی، به ۲۰ شلینگ کاهش می‌یافت، و یا به ۲۲ شلینگ می‌رسید، تمام محاسبات به پول نقره نگهداری، و همه تعهدات قروض با همان پول ادا می‌شد، در هر دو صورت قسمت اعظم پرداختها با همان مقدار پول نقره پیشین انجام می‌گردید؛ ولی مقادیر پول طلا فرق می‌کرد، یعنی زمانی پول طلای بیشتر و زمانی پول طلای کمتری پرداخت می‌شد. چنین به نظر می‌آید که ارزش پول نقره ثابت‌تر است تا ارزش پول طلا، و طلا وسیله اندازه‌گیری ارزش نقره نبود. ارزش طلا بستگی داشت به مقدار نقره‌ای که در مقابل آن قابل پرداخت بود، و به نظر نمی‌آمد که ارزش نقره بستگی داشته باشد به ارزش مقدار طلایی که با آن معاوضه می‌شد. اما روی هم رفته این تفاوت ناشی از عادت به نگهداری محاسبات بود، و از اینجا ناشی می‌گردید که تمام مبالغ کوچک و بزرگ به نقره پرداخت می‌شد تا به طلا. هر کدام از فته‌طلبهای ۲۵ یا ۵۰ گینی آقای

در روند. پس از مقایسه با ارزش نقره هنوز هم، مثل گذشته با ۲۵ یا ۵۰ گینی قابل پرداخت بود. فته‌طلبها کلا پس از مقایسه با قیمت نقره، مثل قبل با همان مقدار طلا قابل پرداخت بود ولی، اگر به نقره داده می‌شد مقدار نقره آن فرق می‌کرد. در پرداخت چنین فته‌طلبی، به نظر می‌آمد که ارزش طلا ثابت‌تر بود تا ارزش نقره. طلا ارزش نقره را اندازه‌گیری می‌کرد، ولی نقره ارزش طلا را تعیین نمی‌کرد. اگر عادت نگهداری حسابها، و پرداخت سفته‌ها و سایر تعهدات پولی به همین طریق مدتی عمومیت می‌یافت، به جای نقره، طلا فلزی می‌شد که منحصراً معیار ارزش و یا استاندارد می‌گردید.

در حقیقت، در ضمن استمرار هر کدام از نسبت‌های تعیین شده بین ارزشهای فلزات مختلف در مسکوکات، ارزش گرانترین فلزات ارزش مسکوکات دیگر را تعیین می‌کرد. ۱۲ پنی مسی دارای نیم پوند مس ۱۶ اونس از درجه پست‌تر است، که پیش از آنکه ضرب شود، بندرت ارزش آن به هفت پنی می‌رسد. اما چون طبق مقررات ۱۲ پنی از این مسکوک درازای یک شلینگ داد و ستد می‌شود، در بازار ارزش یک شلینگ را دارد و در هر آن می‌توان به جای این ۱۲ پنی یک شلینگ دریافت کرد. حتی قبل از آخرین اصلاح اساسی مسکوک طلا در انگلیس، طلا و یا حداقل آن قسمت مسکوک طلایی که در لندن و نواحی آن جریان داشت، رویه‌رفته ندرتاً ارزش آن پائین‌تر از وزن استاندارد آن می‌شد، در صورتی که نقره این‌طور نبود. اما، بیست و یک شلینگ کهنه و سائیده شده برابر یک گینی بود، که آن‌هم در حقیقت کهنه و سائیده شده بود ولی کهنگی آن به اندازه آن ۲۱ شلینگ نبود. مقررات اخیر، توانست تا آنجا که برای یک کشور امکان داشته باشد مسکوک طلا را به وزن استاندارد آن نزدیک کند؛ و دستوری که صادر کرده‌اند مبنی بر اینکه ادارات دولتی مسکوک طلا را فقط از روی وزن آن قبول کنند، احتمالاً تا وقتی که این دستور به قوت خود باقی است، وزن آن را حفظ می‌کند. مسکوک نقره هنوز همان حالت کهنگی و بدشکلی قدیم خودش را که قبل از اصلاح اساسی مسکوک طلا داشت دارد. اما در بازار ۲۱ شلینگ از این مسکوک کهنه و سائیده شده نقره هنوز هم یک گینی سکه طلای مرغوب ارزش دارد.

اصلاح اساسی مسکوک طلا ظاهراً ارزش مسکوک نقره را که در قبال آن معاوضه می‌شود بالا برده است. در ضرابخانه انگلیس یک پوند طلا به چهل و چهار و نیم گینی مسکوک ضرب می‌شود، که با ۲۱ شلینگ در هر گینی، مساوی چهل و شش پوند و ۱۴ شلینگ و ۶ پنی است. بنابراین یک اونس از این مسکوک طلا، برابر است با ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی نقره. در انگلستان حق‌الضرب و یا حق‌الامتیاز ضرب سکه پرداخت نمی‌شود، و هر کس که یک پوند وزن طلا و یا یک اونس شمش طلا به ضرابخانه ببرد، به اندازه یک پوند، و یا یک اونس مسکوک طلا دریافت می‌کند بدون اینکه چیزی از آن کم کنند. بنابراین، قیمت ضرابخانه‌ای هر اونس طلا در انگلیس سه پوند و هفده شلینگ و ده و نیم پنی است؛ و یا مقدار مسکوک طلایی که ضرابخانه در برابر شمش

طلای استاندارد می‌دهد عبارت از سه پاوند و ۱۷ شلینگ و ده و نیم پنس. پیش از اصلاح قانون مسكوك طلا، قیمت يك اونس شمش طلای استاندارد در بازار مدت‌ها بیشتر از ۳ لیره و ۱۸ شلینگ، گاهی ۳ لیره و ۱۹ شلینگ و اغلب ۴ لیره بود؛ محتملاً، این مبلغ به‌شکل مسكوك كهنه و سائیده شده، بندرت حاوی بیشتر از يك اونس طلای استاندارد بود، از وقتی که اصلاح مسكوك طلا صورت گرفت، قیمت بازار يك اونس طلای شش استاندارد بندرت بالاتر از ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و ۷ پنس می‌شود. قبل از اصلاح قانون مسكوك طلا، قیمت بازار همیشه کم و بیش بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای بود از زمان اصلاح قانون مسكوك، قیمت بازار پیوسته پایین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای بوده است. ولی قیمت بازار اعم از اینکه با طلا و یا نقره پرداخت شود، همیشه یکی است. بنابراین اصلاح اخیر مسكوك طلا، نه تنها ارزش مسكوك طلا را بالا برده، بلکه قیمت مسكوك نقره را نیز به‌نسبت شمش طلا، و شاید هم به‌نسبت سایر کالاهای افزایش داده؛ با اینکه قیمت قسمت مهمی از سایر کالا تحت تأثیر علل فراوان دیگر است، افزایش ارزش مسكوك طلا و یا نقره نسبت به آنها زیاد متمایز و محسوس نیست.

در ضرابخانه انگلستان يك پوند شمش نقره استاندارد به ۶۲ شلینگ سکه ضرب می‌شود و بدین طریق شامل يك پاوند نقره استاندارد است. روی این اصل گفته می‌شود که در هر اونس قیمت ضرابخانه‌ای نقره در انگلیس ۵ شلینگ و دو پنس است. یا قیمت ضرابخانه‌ای عبارت است از مقدار نقره مسكوك که ضرابخانه در قبال يك شمش نقره استاندارد می‌دهد. قبل از اصلاح اساسی مسكوك طلا، قیمت بازار هر اونس شمش نقره استاندارد، در موارد مختلف، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و پنج پنس، ۵ شلینگ و ۶ پنس، ۵ شلینگ و ۷ پنس، و کراراً ۵ شلینگ و ۸ پنس بوده است. اما، ظاهراً ۵ شلینگ و ۷ پنس قیمت متداول آن بوده است. از وقتی که اصلاح مسكوك طلا انجام شده، قیمت بازار شمش نقره استاندارد اغلب به ۵ شلینگ و ۳ پنس، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و ۵ پنس در هر اونس تنزل کرده است، و از قیمت آخری هیچ‌گاه تجاوز نکرده است.

با اینکه قیمت بازار شمش نقره از زمان اصلاح قانون مسكوكات تنزل فاحشی کرده، قیمت ضرابخانه‌ای آن چندان تنزل نکرده است.

با تعیین نسبت بین فلزات مختلف در مسكوك انگلیس، همان‌طور که مس خیلی بالاتر از قیمت حقیقی آن نرخ‌بندی شده، نقره نیز پایین‌تر از قیمت حقیقی خودش نرخ‌گذاری شده است. در بازار اروپا، با مسكوك فرانسه و پول هلند يك اونس طلا با عیار خوب در برابر ۱۴ اونس نقره خالص معاوضه می‌شود. در صورتی که با مسكوك انگلیسی در برابر ۱۵ اونس داد و ستد می‌شود، یعنی در برابر نقره بیشتری از آنچه برآورد اروپاست، معاوضه می‌شود. اما همان‌طور که قیمت شمش مس، حتی در انگلیس، افزونتر از قیمت اعلائی مس در مسكوك انگلیس نیست، قیمت شمش نقره هم بواسطه میزان کم نقره در مسكوك انگلیس تنزل نکرده است.

شمش نقره هنوز نسبت صحیح خود را با طلا حفظ کرده است؛ به‌همان دلیلی که

شمس مس نسبت صحیح خود را با نقره حفظ کرده.

در زمان سلطنت ویلیام سوم با اصلاح اساسی مسکوک نقره قیمت شمش نقره باز هم قدری بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای آن بود. آقای لوک^۷ معتقد است که این بالا بودن قیمت در اثر آنست که صادرات شمش نقره مجاز ولی صادرات مسکوک نقره ممنوع شده است. وی می‌گوید، که این آزادی صدور سبب افزایش تقاضا برای شمش نقره شده و تقاضای آن بالاتر از تقاضای مسکوک نقره گردیده است. ولی تعداد افرادی که مسکوک نقره را برای مقاصد عادی خرید و فروش در داخل کشور می‌خواهند، مسلماً خیلی بیشتر از آنهایی است که شمش نقره را یا برای صدور و یا برای کار دیگر لازم دارند. در حال حاضر درست مثل مورد نقره صدور شمش طلا آزاد و صدور سکه‌های طلا ممنوع است؛ و مع‌هذا قیمت شمش طلا پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای است. ولی در آن زمان در مسکوک نقره انگلیسی، نقره، درست مثل حالا، نسبت به طلا قیمت کمتری داشت، و مسکوک طلا (که در آن زمان حدس زده نمی‌شد احتیاج به اصلاح داشته باشد) مثل امروز، ارزش واقعی خود سکه را تعیین می‌کرد.

از آنجایی که اصلاح اساسی مسکوک نقره قیمت شمش نقره را به سطح قیمت ضرابخانه‌ای تنزل نداد، احتمال نمی‌رود که امروز چنین اصلاح مشابه‌ای بتواند این کار را بکند.

اگر مسکوک نقره مانند طلا به وزن استاندارد خویش برگردانده می‌شد، احتمال داشت، یک گینی، طبق نسبت فعلی، در برابر مسکوک نقره^۸ بیشتری معاوضه بشود تا شمش آن. در این حالت، ذوب کردن مسکوک نقره که دارای وزن کامل استاندارد خود می‌باشد، صرف می‌کرد، زیرا نخست شمش آن را با مسکوک طلا عوض می‌کنند، و سپس این مسکوک طلا را با مسکوک نقره مبادله و دوباره همان عمل ذوب مسکوک را از سر می‌گیرند. برای از بین بردن این مشکل تنها راهی که موجود است اینست که نسبت فعلی را تغییر دهند.

اگر میزان نقره در مسکوک به همان اندازه که فعلاً کمتر از نسبت لازم نرخ‌بندی شده بالاتر از نسبت صحیح به طلا نرخ‌بندی می‌شد، احتمالاً این در دسر کمتر بود؛ مشروط به اینکه در عین حال قانونی تصویب می‌شد دایره به‌اینکه نقره برای معاوضه مبالغ بیش از یک گینی، پول قانونی نباشد، همان‌طور که مس برای معاوضه بیش از یک شلینگ پول قانونی نیست. در این صورت هیچ طلبکاری در نتیجه ارزش‌گذاری زیاد مسکوک نقره کلاه سرش نمی‌رفت، همان‌طور که در حال حاضر هیچ وام‌دهنده‌ای به واسطه قیمت‌گذاری زیاد مس گول نمی‌خورد. اجرای این امر فقط موجب زیان بانکداران است. هنگامی که مردم به بانکها هجوم می‌آورند بانکداران گاهی اوقات می‌کوشند که با پرداخت مسکوکات شش پنی موقتاً استمهال کنند و اگر چنین قانونی تصویب شود آنها از این روش بدنام‌کننده فرار از پرداختهای فوری منع می‌شوند. و مجبور می‌شوند

که برخلاف این روزها، همیشه مقدار زیاد وجوه نقد در صندوقهای خود داشته باشند؛ با اینکه این کار باعث گرفتاری شدید آنها خواهد شد، ولی در عین حال وثیقه قابل ملاحظه‌ای برای بستنکاران آنها محسوب می‌شود.

سه پاونده و هفده شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی (یعنی قیمت ضرابخانه‌ای طلا) حتی در وضع عالی مسکوک طلای امروزها، مسلماً حاوی بیش از یک اونس طلای استاندارد نیست، و از اینرو چنین تصور می‌رود که نتوان با آن شمش استاندارد بیشتری خریداری کرد. اما مسکوک طلا راحتتر از شمش طلاست، و با اینکه در انگلیس ضرب سکه مجانی است، مع هذا طلایی که به صورت شمش به ضرابخانه برده می‌شود بندرت سربعاً به صورت مسکوک به صاحبش مسترد می‌گردد مگر بعد از گذشت چند هفته. در حال حاضر که ضرابخانه سخت مشغول کار است این عمل یعنی برگشت مسکوک به صاحب شمش، بیش از چند ماه طول می‌کشد. این تأخیر در برگشت پول مثل اینست که عوارض ناچیزی بر آن وضع کرده باشند، و سبب می‌شود که باتساوی وزن، مسکوک طلا قدری بیشتر از شمش طلا ارزش داشته باشد.

چنانچه مسکوک نقره انگلیس بر مبنای نسبت صحیح آن به طلا قیمت گذاری می‌شد، قیمت شمش نقره، حتی بدون اصلاح قانون مسکوکات نقره، احتمالاً پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای می‌شد؛ ارزش مسکوک نقره حتی مسکوک سائیده شده و کهنه آن با ارزش مسکوک طلای عالی که در برابر آن معاوضه می‌شود تعیین می‌گردد.

وضع مالیات یا حق‌الضرب بسیار ناچیزی بر ضرب مسکوک طلا و نقره، محتملاً بازهم قیمت مسکوک این دو فلز را نسبت به شمش آنها، (با مقدار مساوی) بالاتر خواهد برد. در این مورد ضرب سکه به نسبت این مالیات ناچیز ارزش مسکوک آن فلز را افزایش می‌دهد؛ درست به همان دلیلی که کنده کاری صفحه فلزی قیمت آن را بالا می‌برد. برتری مسکوک به شمش از ذوب کردن مسکوک جلوگیری می‌کند، و صدور آن را نیز کاهش می‌دهد. چنانچه بر اساس ضرورت ملی صدور مسکوک لازم شود، طولی نمی‌کشد که قسمت اعظم آن خود به خود برمی‌گردد. در خارج کشور این مسکوک فقط به سبب وزن فلز آن خرید و فروش می‌شود. در داخل مملکت بیشتر از وزن فلز قدرت خرید دارد. بنابراین، وارد کردن مجدد آن به کشور صرف می‌کند. در فرانسه در حدود دو درصد حق‌الضرب مسکوکات است، و گفته می‌شود که مسکوک فرانسوی وقتی صادر شود، مجدداً خودبخود به کشور برمی‌گردد.

نوسانات گهگاهی در قیمت بازار شمش طلا و نقره، ناشی از همان عللی است که این نوسانات را در سایر کالاها به وجود می‌آورد. از بین رفتن مکرر این فلزات در اثر تصادفات دریایی و خشکی، ضایعات دائمی آنان در طلاکاری و آبکاری، در گلابتون‌دوزی و زری‌بافی، در سبیدگی در نتیجه استعمال مسکوک، و صفحه‌های فلزی، سبب می‌شود که تمام کشورهایی که معادن طلا و نقره ندارند، دائماً این فلزات را وارد کنند تا جبران این فقدان شده باشد. به عقیده ما، بازرگانان واردکننده طلا و نقره مانند سایر بازرگانان، تا آنجا که می‌توانند کوشش دارند واردات گهگاهی این فلزات را روی قضاوت

خودشان مناسب با تقاضای فوری جامعه نمایند. اما با همهٔ دقتی که دارند گاهی در این کار افراط و گاهی هم تفریط می‌کنند؛ زمانی که بیشتر از تقاضای جامعه وارد می‌کنند، به‌جای اینکه ریسک و زحمت صادر کردن مجدد آن را به‌خود هموار کنند، گاهی حاضرند که قسمتی از آن را با قیمتی کمتر از قیمت متوسط بفروشند. از سوی دیگر، وقتی که کمتر از تقاضا وارد می‌کنند، قیمت آن افزایش پیدا می‌کند و چیزی هم گیرشان می‌آید. اما در تمام این نوسانات گهگاهی، وقتی قیمت بازار شمش طلا و نقره چندین سال پشت سرهم ثابت و پایدار یا کم و بیش بالاتر و یا پایین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای باشد، می‌توانیم مطمئن باشیم که قیمت ثابت و پایدار که یا بالاتر و یا پایین‌تر است، معلول چیزی است که در کیفیت مسکوک است، که در آن زمان معین، سبب می‌شود، مقدار معینی مسکوک با قیمتی بالاتر یا پایین‌تر از مقدار دقیق شمش که آن مسکوک را تولید کرده به‌وجود آید. ثبات و استواری معلول مستلزم ثبات و استواری نسبی علت است.

پول هر کشور مخصوص، در زمان و مکان معین، کم و بیش مقیاس صحیح ارزش است همان‌طور که مسکوک در جریان کم و بیش متناسب با استاندارد آن است، یا کاملاً حاوی مقدار دقیق طلا و نقرهٔ خالصی است که باید داشته باشد. مثلاً اگر در انگلیس، چهل و چهار گینی و نیم دقیقاً حاوی یک پوند طلای استاندارد بود، و یا به‌عبارت دیگر ۱۱ اونس طلای خالص و یک اونس عبار داشت، در آن صورت مسکوک طلای انگلیس تا آن‌جا که می‌سور بود مقیاس دقیق ارزش واقعی کالاها در زمان و مکان بخصوص به‌شمار می‌آمد. اما اگر در اثر فرسایش و کهنگی چهل و چهار گینی و نیم به‌طور کلی کمتر از یک پوند طلای استاندارد بوده، و این کاهش در بعضی از مسکوکات نیز بیشتر از دیگران باشد، مقیاس ارزش هم مشمول همان عدم اطمینانی می‌شود که تمام اوزان و مقادیر معمولاً معروض آن هستند. چون بندرت اتفاق می‌افتد که این مسکوکات متناسب با استانداردشان باشد، بازرگان تا آنجا که می‌تواند قیمت کالاهای خود را به‌طور متوسط نه بر مبنای اوزان و مقادیر بلکه بر طبق ضوابطی تعیین می‌کند، که عملاً متوجه آنها شده است. در نتیجه یک چنین بی‌نظمی در مسکوک، قیمت کالا، نیز بر مبنای مقدار طلا و یا نقرهٔ خالصی که مسکوک باید داشته باشد تعیین نمی‌شود، بلکه روی آن مقداری تعیین می‌شود که به‌طور متوسط عملاً در مسکوک طلا و نقره هست. باید توجه داشت، که من همیشه این‌طور استنباط کرده‌ام که مقصود از قیمت پولی کالا، مقدار طلا و یا نقرهٔ خالصی است که کالا در برابر آن فروخته می‌شود، بدون توجه به واحد جنسی فلز. مثلاً، شش شلینگ و هشت پنس پول در زمان ادوارد یکم را من درست همان قیمت پولی می‌دانم که برابر با یک پوند استرلینگ امروز است، زیرا تا آن‌جا که می‌توانیم داوری کنیم یک لیرهٔ امروز، دارای همان مقدار نقرهٔ خالص است که آن روز داشت.

راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها

در حالت توحش و بدوی جامعه که پیش از دوره انباشتگی سرمایه و مالکیت زمین بود، نسبت بین مقادیر کار لازم برای به دست آوردن اشیاء مختلف ظاهراً تنها شرطی بوده است که برای معاوضه کالاها با یکدیگر ضابطه‌ای ایجاد می‌کرده است. مثلاً اگر در میان مردمی که از راه شکار زندگی می‌کنند، برای شکار سگ آبی دو برابر کاری که برای شکار آهو لازم است مصرف کنند، طبیعتاً یک سگ آبی با دو آهو مبادله می‌شود، یا دو برابر آن ارزش خواهد داشت. طبیعی است که آنچه محصول کار دو روز یا دو ساعت آدمی است، باید ارزش آن دو برابر چیزی باشد که معمولاً محصول یک روز و یا یک ساعت کار است.

اگر کاری دشوارتر از نوع دیگر آن باشد، طبیعتاً این سختی و دشواری زیادتر باید منظور بشود؛ و محصول کار یک ساعت کار نوع اول اغلب ممکن است با محصول کار دو ساعت نوع دوم مبادله شود.

و یا اینکه اگر یک نوع کار مستلزم چابکی و مهارت و نبوغ غیرعادی باشد، احترامی که مردم برای چنین استعدادهایی دارند طبعاً ارزشی برای این نوع محصولات به وجود می‌آورد، که این به غیر از ارزش مدت‌زمانی است که برای آن مصروف کرده‌اند. این نوع استعدادها بندرت به دست می‌آید مگر در نتیجه ممارست و تجربه طولانی، و ارزش زیاد. محصول این استعدادها اغلب چیزی نیست جز جبران معقول وقت و کاری که برای به دست آوردن آن مصروف شده است. معمولاً در جوامع مترقی، برای مهارت بیشتر و کار سخت‌تر به صورت مزد کارگران مبلغی منظور می‌شود؛ و چیزی از همین قبیل هم باید احتمالاً در دورانهای اولیه و غیرمتمدن اتفاق افتاده باشد.

در چنین حالتی، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد، و مقدار کاری که معمولاً برای به دست آوردن یا تولید هر نوع محصول به کار رفته است تنها عاملی است

که می‌تواند مقدار کاری که باید معمولاً بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا مبادله کند، تعیین کند.

بهمحض اینکه سرمایه در تصرف اشخاص معینی قرار گرفت و جمع شد، برخی از آنان طبعاً این سرمایه را برای به‌کارگرفتن افراد با استعداد به‌کار می‌گیرند، و مواد خام و قوت آنها را فراهم می‌کنند، برای اینکه از فروش کار آنها سود ببرند، و یا از آنچه که کار آنها به‌ارزش مواد اضافه می‌کند منتفع گردند. در مبادله محصول ساخته شده و کامل در قبال پول، یا کار، و یا سایر کالاها، به‌غیر از قیمتی که برای مواد، و مزد کارگر لازم است چیزی هم برای سود کسی که این کار را مباشرت کرده باید منظور شود، زیرا اوست که سرمایه خود را در این راه به‌مخاطره افکنده است. بنابراین، ارزشی که کارگر به‌مواد می‌افزاید در این مورد به دو قسمت جداگانه تفکیک می‌شود که با یک قسمت آن مزد کارگر پرداخت می‌شود، و دیگری شامل سود کارفرماست؛ که بر مبنای تمام موجودی مواد و مزد کاری است که قبلاً پرداخت کرده است. کارفرما، علاقهای به استخدام کارگر و مواد ندارد، مگر اینکه انتظار داشته باشد از فروش محصول کار آنان چیزی بیشتر از قیمت موادی که به‌کار برده است عاید او بشود، و کارفرما کاربرد سرمایه‌های بزرگ را به سرمایه‌های کوچک ترجیح نمی‌داند، مگر اینکه سود آن به‌نسبت میزان سرمایه‌اش باشد.

شاید بتوان اندیشید که، سود سرمایه عبارتست از نام مختلفی که به‌دستمزد نوع معینی از کار تعلق می‌گیرد، یعنی مزد کار بازرسی و مدیریت. اما، سود سرمایه به‌طور کلی با آن فرق دارد، و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می‌شود، و هیچ متناسب با مقدار سرمایه، سختی کار، و یا نبوغ در این کار به‌اصطلاح بازرسی و مدیریت نیست. به‌طورکلی سود سرمایه با ارزش مقدار سرمایه‌ای که به‌کار رفته تعیین می‌شود، و نسبت به‌سرمایه یا کم است و یا زیاد، مثلاً، فرض کنیم، که در یک جای معین، که سود متعارف سالیانه سرمایه تولیدی ده درصد است، دو کارخانه مختلف هست، که در هر کدام بیست کارگر با مزد پانزده لیره در هر سال کار می‌کنند و یا به‌عبارت دیگر هر کارخانه سالی سیصد لیره خرج کارگر دارد.

همچنین فرض می‌کنیم که مواد معمولی سخت و زبری که در یکی از این کارخانه‌ها ساخته می‌شود فقط سالی هفتصد لیره خرج داشته باشد، در حالی که مواد ظریفتری که در کارخانه دیگر تهیه می‌شود سالی هفت هزار لیره هزینه داشته باشد. در چنین حالتی سرمایه‌ای که در سال در کارگاه اولی به‌کار رفته فقط هزار لیره است. در صورتی که سرمایه‌ای که در دومی به‌کار رفته بالغ بر هفت هزار و سیصد لیره است. بنابراین، با نرخ ده در صد سرمایه‌گذار اولی فقط سودی معادل صد لیره انتظار دارد، در صورتی که دومی توقع هفتصد و سی لیره سود دارد. ولی با اینکه سود این دو سرمایه‌گذار متفاوت است، کار بازرسی و مدیریت این دو کارخانه یا به‌طورکلی یا تقریباً یکی است. در بسیاری از کارگاههای بزرگ تقریباً همه این‌گونه کارها به‌عهده مدیر یا حسابدارکل واگذار شده است. شاید مزد این حسابدار ارزش کار بازرسی و

مدیریت را به‌خوبی توجیه کند. گرچه در انتخاب این نوع کارمندان، معمولاً نه‌تنها مهارت و کارشان در نظر گرفته می‌شود، بلکه مانت و صداقتی که در آنهاست نیز مورد توجه است، مع‌هذا همهٔ اینها هیچ تناسب معینی با مقدار سرمایه‌ای که با آن در مدیریت نظارت می‌کند ندارد؛ و صاحب سرمایه، با اینکه تقریباً هیچ‌نوع کاری ندارد، هنوز هم متوقع است که سود وی به‌نسبت معینی از سرمایه‌گذاری او باشد. از اینرو در قیمت کالاها، سود سرمایه‌یکی از عناصر متشکله است، که به‌طور کلی با مزد کار فرقی دارد، و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می‌شود.

در چنین شرایطی، همهٔ محصول کار همیشه به‌کارگر تعلق ندارد. در بسیاری از موارد کارگر باید محصول تولید شده را با مالک سرمایه‌ای که او را استخدام کرده است تقسیم کند. از طرف دیگر تعداد کارگری که معمولاً برای استحصال یا تولید کالایی به‌کار گرفته شده، تنها عاملی نیست که مقدار کالائی را که در قبال آن می‌تواند معمولاً بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا با آن مبادله کند تعیین نماید. مسلم است، که مقدار اضافی باید برای سود سرمایه‌ای که توانسته است مزد کارگر را بپردازد و مواد مورد نیاز کارگر را خریداری کند در نظر گرفته شود.

به‌محض اینکه زمین هر کشوری جزو املاک خصوصی قرار گرفت، صاحبان زمین، مانند سایر مردم، دوست دارند از زمینی که هیچ وقت کشت نکرده‌اند محصول برداشت کنند، و حتی برای محصول طبیعی آن تقاضای دریافت اجاره بها دارند. چوب جنگل، علف مرغزارها، و همهٔ میوه‌های طبیعی زمین، وقتی زمین برای همهٔ مردم مشترک بود، و کارگر هزینه‌ای جز جمع‌آوری آن نداشت، حتی برای کارگری که آنها را جمع‌آوری می‌کرد دارای قیمت اضافی معینی می‌شد. آن روزها کارگر باید برای به‌دست آوردن جواز جمع‌آوری آنها پولی پرداخت می‌کرد، و می‌بایست سهمی هم از آنچه جمع‌آوری کرده و یا تولید نموده به‌مالک بدهد. سهم مالک، و یا قیمت آن که هر دو یکی است، شامل کرایه زمین است، و در قیمت بیشتر کالاها عنصر سوم تعیین قیمت است.

باید توجه داشت، که ارزش حقیقی اجزاء مختلف قیمت، با مقدار کاری که هر کدام می‌توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند اندازه‌گیری می‌شود. کار نه‌تنها ارزش آن قسمت از اجزاء قیمت را که مربوط به‌کار است اندازه‌گیری می‌کند، بلکه آنچه مربوط به‌اجاره زمین، و آنچه مربوط به‌سود سرمایه‌است نیز می‌سنجد.

در هر جامعه‌ای قیمت کالاها سرانجام به‌یک یا دو و یا همهٔ این قسمت‌ها تجزیه می‌شود، و در هر جامعهٔ مترقی هر سه کم و بیش، به‌عنوان اجزاء ترکیب‌کننده جزو بهای بیشتر فرآورده‌ها می‌شود. مثلاً، در قیمت غله، یک قسمت برای اجارهٔ زمین مالک، و قسمت دیگر برای پرداخت مزد یا نگاهداری کارگران و گاو و حیوانات اهلی که در تولید آن به‌کار برده شده، و قسمت سوم سود کشاورز منظور شده است. ظاهراً این سه قسمت بلافاصله یا مالا کل قیمت غله را تعیین می‌کند. شاید بتوان اندیشید که، قسمت چهارم، برای سرمایهٔ کشاورز یا برای استهلاک و از بین رفتن موادی وی و سایر ابزار دامداری باید اختصاص داده شود. ولی باید دانست که قیمت وسایل دامی، مثل

اسب بارکش، خودش از سه قسمت درست شده، یکی اجاره زمینی که اسب روی آن پرورش یافته، یکی مزد کارگر، که مرتب به او رسیده و آن را پروریده، و سوم سود کشاورز که هم اجاره را داده و هم مزد را. بنابراین، با اینکه قیمت غله ممکن است شامل قیمت پرورش اسب و علوفه آن باشد، ولی قیمت کل غله مستقیماً یا مالا به همان سه جزء تقسیم می‌شود، یعنی اجاره زمین، مزد کارگر، و سود.

در قیمت آرد باید، سود آسیابان، و هزینه کارگران آسیا را به قیمت غله اضافه کرد؛ در قیمت نان باید سود نانوا، و مزد کارگران، در قیمت هر دو، باید مزد کارگری که آن را از انبار کشاورز به آسیا می‌برد، و از آسیا به نانواپی حمل می‌کند، با سود کسانی که این مزدها را قبلاً پرداخت کرده‌اند محاسبه شود.

قیمت الیاف کتان نیز مانند غله به همان سه جز تقسیم می‌شود. در قیمت پارچه کتانی باید به قیمت‌های سه گانه بالا مزد کارگری که آن را می‌چیند، کارگری که می‌ریسد، و بافنده، و رنگرز و غیره و سود کارفرمایان را اضافه کرد.

هرچه که يك كالای معین بیشتر در صنعت وارد شود، مزد و سود آن نسبت به آن قسمت از قیمت که مربوط به اجاره است خیلی بیشتر خواهد شد. در فرایند تولید صنعتی، نه تنها تعداد سودها افزایش پیدا می‌کند بلکه هر سود بعدی از سود قبلی بیشتر است؛ زیرا سرمایه‌ای که مبنای آن سود است باید همیشه بیشتر باشد. مثلاً، سرمایه‌ای که بافندگان را استخدام می‌کند، باید بیشتر از سرمایه‌ای باشد که ریسنندگان را به کار می‌گیرد، زیرا نه تنها جانشین سرمایه و سود ریسنده شده، بلکه به غیر از آن، مزد بافنده را هم باید اضافه کند؛ و سود همیشه باید نسبتی به سرمایه داشته باشد.

اما در جوامع بسیار مترقی، همیشه چند نوع معدود کالا وجود دارد که قیمت آنها به دو جز تجزیه می‌شود، مزد کارگر، و سود سرمایه، و تعداد معدودی نیز هستند که فقط شامل مزد کارگر است. مثلاً در قیمت ماهی که از دریا صید می‌شود، يك جزء برای کارماهیگیر، و جزء دیگر آن برای سود سرمایه‌ای که در ماهی‌گیری به کار رفته است منظور می‌گردد. بهره مالکانه یا اجاره محل بندرت در جزء قیمت ماهی مزبور می‌آید، گرچه گاهی، به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، اجاره هم جزئی از قیمت ماهی خواهد بود.

لااقل در بیشتر کشورهای اروپا، ماهیگیری در رودخانه‌ها انجام می‌شود. شیلات ماهی آزاد اجاره می‌پردازد، و اجاره آن، گواينکه اجاره زمین نامیده نمی‌شود يك جزء از قیمت ماهی آزاد را تشکیل می‌دهد درست مثل مزد کارگر و سود سرمایه. در بعضی از نواحی اسکاتلند ننی چند از مردمان تهیدست کارشان اینست که در طول ساحل سنگهای رنگارنگی که آن را ریگ اسکاتلند می‌نامند جمع آوری کنند. قیمتی که جواهر تراشان به آنها می‌دهند به طور کلی عبارتست از مزد آنان، و اجاره و سود سرمایه در آن سهمی ندارد.

اما قیمت کل هر کالایی باید سرانجام به يك یا چند و یا همه آن اجزاء تقسیم شود؛ پس از پرداخت اجاره زمین، و مزد کارگری که آن را پرورش داده، ساخته و بعد

به بازار آورده، ضرورتاً سودی برای شخص یا اشخاصی باقی می‌ماند. چون قیمت یا ارزش معاوضه‌ای هر کالای معین که به‌طور جداگانه بررسی شود بديك يا دو و يا همه آن اجزاء تجزیه می‌شود، پس اگر همه کالاهایی که محصول سالیانه کار تمام کارگران هر کشور است به‌طور جامع در نظر گرفته شود باید به‌همان سه جزء تقسیم گردد و بین ساکنین مختلف آن ملت توزیع شود، یا به‌صورت مزد کارشان، و یا به‌شکل سود سرمایه و بهره مالکانه (اجاره زمین). مجموعه آن چیزی که سالیانه به‌وسیله کارگران هر کشور جمع‌آوری شده و یا تولید می‌شود، و یا هر آن چیزی که منجر به این نتیجه شود، تمام قیمت آن بدین طریق بین بعضی از اعضاء مختلف جامعه پخش می‌شود. مزد، سود، و اجاره سه منبع اصلی تمام درآمدها و همچنین ارزش معاوضه‌ای است. سایر درآمدها نیز بالمآل از یکی از این سه جزء ناشی می‌شود. هر کس که از پول خود درآمدي به‌دست می‌آورد، باید یا از کار خودش و یا از سرمایه خود و یا از زمین خودش آن درآمد را به‌دست آورده باشد. درآمد ناشی از کار، مزد نامیده می‌شود. درآمدی که ناشی از سرمایه است به‌وسیله شخصی که آن سرمایه را به کار انداخته یا مدیریت کرده سود نامیده می‌شود. و اگر درآمد از سرمایه‌ای است که خود شخص آن را بکار نبرده، بلکه به‌دیگری وام داده است، بهره و یا کاربرد پول نامیده می‌شود. این پاداشی است که وام‌گیرنده به وام‌دهنده می‌دهد، برای سودی که وام‌دهنده می‌توانست با استعمال آن پول به‌دست آورد و به‌دست نیاورده است. قسمتی از این سود طبعاً به‌وام‌گیرنده تعلق دارد، که ريسك کرده و زحمت کاربرد سرمایه را به خود هموار کرده است، و قسمت دیگر به‌وام‌دهنده که فرصتی به‌وام‌گیرنده داده که چنین سودی ببرد. بهره پول همیشه يك درآمد اشتقاقی است، که اگر این بهره از درآمد سودی سرمایه پرداخت نشود، باید از سایر منابع درآمد پرداخت گردد، مگر اینکه وام‌گیرنده آدم و لخرج و مسرفی باشد و برای پرداخت بهره وام اولی وام‌دیگری بگیرد. درآمدی که به‌طور کلی ناشی از زمین است اجاره نامیده می‌شود، و متعلق است به‌صاحب‌زمین، درآمد کشاورز قسمتی ناشی از کار او و قسمتی هم از سرمایه اوست. در نظر او، زمین تنها وسیله‌ای است که وی را قادر می‌سازد تا مزد کار خود، و سود سرمایه خویش را به‌دست آورد. همه مالیاتها، و تمام درآمدهایی که مبتنی بر آنست، کلیه حقوق، حقوق بازنشستگی، و انواع مقرری سالیانه مآلاً از یکی از آن سه منبع درآمد ناشی می‌شود، و مستقیماً یا غیرمستقیماً از مزدکارگر، سود سرمایه و اجاره زمین پرداخت می‌شوند.

وقتی آن سه‌نوع درآمد متفاوت به‌افراد مختلف تعلق گیرد، فوراً مشخص می‌شود؛ اما اگر بديك شخص تعلق گیرد گاهی لااقل در عرف مردم با یکدیگر اشتباه می‌شوند. شخصی که يك قسمت از زمین مستقلاتی خود را کشت می‌کند، پس از پرداخت هزینه کاشت، باید هم کرایه مالک و هم سود کشاورز را به‌دست آورد. اما احتمال دارد که تمام سود و یا منفعت را یکی کند و بدین ترتیب اجاره را با سود حداقل در زبان عامیانه، اشتباه کند. قسمت اعظم کشتکاران ما در امریکای شمالی و هند غربی در

این وضع اند. بیشتر آنان، زمین خود را کشت می‌کنند، و لذا ما کمتر از اجاره زمین، باغ، و میوه‌زار، چیزی می‌شنویم، بلکه همه‌اش صحبت از سود است. کشاورز عادی بندرت ناظری برای کارهای عمومی زمین خود استخدام می‌کند. وی به‌طور کلی مقدار زیادی با دستهای خود کار می‌کند، مثل وقتی که شخم می‌زند، یا زمین را صاف می‌کند، و کارهایی از این قبیل. بنابراین آنچه که از محصول پس از پرداخت اجاره باقی می‌ماند، نه تنها باید جانشین سرمایه‌ای باشد که در کشتکاری به کار برده به اضافه سود عادی آن، بلکه باید شامل مزد وی برای کار و نظارت نیز بشود. اما، آنچه که پس از پرداخت اجاره، و حفظ سرمایه باقی می‌ماند، سود نامیده می‌شود. ولی مزد ظاهراً جزئی از آن را تشکیل می‌دهد. کشاورز با خرج نکردن این مزدها، ضرورتاً مثل اینست که آنها را به‌دست آورده. از اینرو، مزد در این حالت با سود اشتباه می‌شود.

کارخانه‌دار مستغلی، که به اندازه‌ای سرمایه‌دار که می‌تواند هم مواد لازم را خریداری کند، و هم زندگی خودش را تا وقتی که محصول کارش به بازار عرضه شود تأمین کند، باید هم از مزد کارگر مزدوری که برای ارباب خود کار می‌کند، استفاده کند، و هم از سودی که از محصول کار آن کارگر مزدور بدست آمده. اما، تمام استفاده او معمولاً سود خوانده می‌شود، و مزد در چنین حالی نیز، با سود ترکیب می‌شود. باغبانی که با دست خود باغ خود را کشت می‌کند، سه شخصیت مختلف صاحب زمین، کشاورز و کارگر را در خودش یکی کرده است. بنابراین محصولی که به‌دست می‌آورد، باید اجاره اولی، سود دومی و مزد سومی را برای وی تأمین کند. اما همه اینها برویهم معمولاً، درآمد کار وی نامیده می‌شود. در چنین حالتی هم سود و هم اجاره با مزد ترکیب شده است.

چون در کشور متمدن فقط معدودی کالا هست که ارزش معاوضه‌ای آن ناشی از کار تنهاست، اجاره و سود در ارزش معاوضه‌ای بیشتر کالاها و قسمت اعظم آنان وجود دارد، لذا محصول سالیانه کار او همیشه آن قدر هست که مقادیر بیشتر از آنچه برای بعمل آوردن، آماده کردن و به بازار عرضه کردن محصول صرف می‌کند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد. اگر جامعه می‌توانست کلیه کارگرانی را که هر ساله به نیروی کار اضافه می‌شد جذب کرده به کاربرد، آن وقت محصول هر سال بیشتر از سال پیش می‌شد. ولی هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که در آن کل محصول سالیانه برای نگاهداری همه مردم زحمتکش آن به کار رود. بیکاران در همه جا قسمت بیشتر آن را مصرف می‌کنند؛ بنابراین قیمت عادی یا متوسط تولید در هر سال یا بالامی‌رود، یا پایین می‌آید، و یا ثابت می‌ماند، و این امر بستگی دارد به اینکه چه نسبتی از تولید بین این دو طبقه از مردم یعنی مردم مولد و غیرمولد (بیکاران جامعه) تقسیم شده باشد.

راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها

در هر جامعه و یا ناحیه‌ای برای کاربرد مختلف سرمایه و کار، نرخ عادی یا متوسط مزد و سود وجود دارد. این نرخ، به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، طبیعتاً قسمتی به وسیله شرایط عمومی جامعه، ثروت و فقر آن، پیشرفت، یا عدم پیشرفت و حتی حالت فقهقرائی کشور تعیین می‌شود؛ و قسمتی هم با ماهیت ویژه هر شغل مشخص می‌گردد.

همچنین در هر جامعه و یا ناحیه‌ای نرخ متوسط یا عادی اجاره زمین وجود دارد، که آن نیز، به طوری که بعداً شرح خواهیم داد، بعضاً به واسطه شرایط عمومی جامعه و یا منطقه‌ای که زمین در آن قرار گرفته تعیین، و قسمتی هم به وسیله حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی زمین مشخص می‌گردد.

نرخ عادی یا متوسط را می‌توان در زمان و مکانی که عرفاً وجود دارند نرخ طبیعی مزد، سود، و اجاره نامید.

وقتی که قیمت کالا درست برابر باشد با اجاره زمین، مزد کارگر، و سود سرمایه‌ای که به موجب نرخ طبیعی، برای تولید، آماده کردن و آوردن محصول به بازار به کار رفته، و کمتر یا بیشتر از این مقدار نباشد، در آن صورت کالا به بهایی فروش می‌رود که می‌شود آن را قیمت طبیعی نامید.

در چنین موردی کالا دقیقاً به قیمتی فروش می‌رود که می‌ارزد، و یا به قیمتی عرضه می‌شود که حقیقتاً برای کسی که آن را به بازار می‌آورد تمام شده؛ زیرا با اینکه در زبان عامه آنچه که قیمت اولیه کالا نامیده می‌شود شامل سود و منفعت برای شخصی که آن را مجدداً می‌فروشد نیست، مع‌هذا اگر او آن را به قیمتی بفروشد که فاقد نرخ عادی سود در محیط او باشد، ظاهراً وی در تجارت متحمل زیان شده است؛ زیرا با به کار بردن سرمایه خود در راه دیگری احتمال داشت که آن سود را به دست آورد.

بعلاوه، سود او عبارتست از درآمدش، یعنی وجه لازم برای گذران و معیشتش. چون، وقتی که مشغول آماده کردن و حمل کردن جنس به بازار است، مزد کارگران خود را برای امرار معاششان آماده کردن و حمل کردن جنس به بازار است، مزد کارگران خود اعاشه خود نیز چیزی برداشت می‌کند که معمولاً آن مقداری که برداشت می‌کند متناسب است با سودی که معقولا توقع دارد از فروش کالا نصیبش بشود. از اینرو، و تا وقتی که این سود به‌وی پرداخت نشود، در واقع آنچه که تولید کالا حقیقتاً برایش خرج برداشته به‌دست نیاورده است. روی این اصل، با اینکه قیمتی که متضمن سود است همیشه کمترین قیمتی نیست که واسطه بازرگانی کالای خود را با آن قیمت به فروش می‌رساند، ولی این نازلترین قیمتی است که احتمالا مدت مدیدی با آن قیمت کالای خود را به فروش می‌رساند، این امر لاقلاً در جاهایی مصداق دارد که آزادی کسب و کار هست، و یا جایی عملی است که واسطه کار هر وقت مایل باشد بتواند حرفه و شغل خود را عوض کند.

قیمت واقعی که کالاها معمولاً با آن به فروش می‌رود قیمت بازار نامیده می‌شود. این قیمت یا بالاتر از قیمت طبیعی است، یا پایین‌تر و یا درست برابر آن.

قیمت بازار هر کالای بخصوصی با نسبت میان مقداری که واقعاً به بازار عرضه می‌شود، و مقدار تقاضای کسانی که حاضرند قیمت طبیعی آن را پردازند تعیین می‌شود؛ قیمت طبیعی عبارتست از کل ارزش اجاره، مزد، و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به بازار برسد. این‌گونه افراد را می‌توان تقاضاکنندگان مؤثر نامید، و تقاضای آنان را تقاضای مؤثر گفت؛ زیرا کافی است که در عرضه جنس به بازار اثر بگذارند. و این با تقاضای مطلق فرق می‌کند. ممکن است گفته شود یک آدم فوق‌العاده فقیر به یک مفهوم تقاضای یک کالسه شش اسبه را دارد، و دوست داشته باشد که یک چنین کالسه‌ای را مالک شود؛ ولی تقاضای وی تقاضای مؤثر نیست زیرا این کالا برای ارضاء وی هیچ‌گاه به بازار عرضه نخواهد شد.

وقتی که مقدار هر کالایی که به بازار عرضه می‌شود کمتر از مقدار تقاضای مؤثر باشد، تمام کسانی که حاضرند ارزش کل اجاره، مزد، و سودی را که باید پرداخت شود تا جنس به بازار بیاید، پردازند نمی‌توانند مقداری که مایل به خرید هستند در اختیار داشته باشند. بعضی از آنها، حاضرند پول بیشتری پردازند ولی از خرید کالای مزبور محروم نشوند. لذا رقابت میان این‌عده خریداران پیدا می‌شود، و قیمت بازار کم‌وبیش بالاتر از قیمت طبیعی خواهد شد، به‌طوری که مقدار و حجم کمبود کالا، یا ثروت و تجمل بدون جهت رقابت‌کنندگان، آتش شوق رقابت را کم و بیش دامن می‌زند. در بین رقابت‌کنندگانی که از لحاظ ثروت و تجمل یکسان‌اند کمبود کالا کم و بیش رقابت شدیدی به وجود می‌آورد، و این امر بستگی دارد به این که به‌دست آوردن آن کالا برایشان زیاد حائز اهمیت است یا نه. روی این اصل است که در زمان قحطی و یا محاصره یک شهر قیمت مایحتاج زندگی به‌طور سرسام‌آوری بالا می‌رود.

و هر وقت مقدار کالایی که به بازار عرضه می‌شود بیشتر از تقاضای مؤثر باشد، همه

آن را نمی‌توان به‌قیمت کل ارزش اجاره و مزد و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به‌بازار بیاید، به‌فروش رسانید؛ قسمتی را باید به‌کسانی فروخت که حاضرند پول کمتری را پردازند، و قیمت نازلی که این‌گونه اشخاص می‌پردازند قیمت کل جنس را پائین می‌آورد. قیمت بازار کم و بیش پایین‌تر از قیمت طبیعی می‌رود، به‌طوری که افزایش مازاد جنس کم و بیش رقابت فروشندگان را بالا می‌برد، بدانسان که فروشندگان سعی می‌کنند فوراً کالای اضافی را از سر بازکنند. مازاد کالاهای فاسد‌شدنی وارداتی، بیشتر موجب رقابت می‌شود تا مازاد کالاهای وارداتی با دوام؛ مثلاً در واردات پرتقال رقابت فروشندگان بیشتر است تا آهن کهنه. وقتی که مقدار عرضه شده به‌بازار درست به اندازه‌ای باشد که تقاضای مؤثر را تأمین کند و بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، طبیعتاً قیمت بازار یا درست برابر با قیمت طبیعی، و یا تا آنجا که بتوان حدس زد، تقریباً نزدیک به آن قیمت می‌گردد. تمام مقادیر موجود را می‌توان با این قیمت فروخت، و با قیمت بیشتری نمی‌توان همه را به‌فروش رساند. رقابت بین واسطه‌های مختلف آنها را وادار می‌کند که آن قیمت را قبول کنند، و کمتر از آن قیمت را نپذیرند.

مقدار کالایی که به‌بازار عرضه می‌شود طبیعتاً باید مناسب با تقاضای مؤثر باشد. همه کسانی که زمین و کارگر و سرمایه را برای تولید کالا و به‌بازار عرضه کردن آن به‌کار گرفته‌اند به‌سودشان هست که مقدار عرضه شده هیچ‌گاه بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، و به‌نفع سایر مردم است که این مقدار عرضه شده هیچ‌گاه کمتر از تقاضا نباشد.

اگر زمانی عرضه مازاد بر تقاضای مؤثر شود، بعضی از عوامل متشکله قیمت پائین‌تر از نرخ طبیعی خود می‌رود. اگر اجاره است، منافع صاحب زمین آنها را وادار می‌کند که قسمتی از اراضی خود را اجاره ندهند؛ و اگر مزد و سود است، نفع کارگران از یک طرف، و نفع کارفرمایان از طرف دیگر سبب می‌شود که قسمتی از کار یا سرمایه خود را از این شغل خارج کنند. طولی نمی‌کشد که مقداری که به‌بازار عرضه می‌شود به‌اندازه‌ای خواهد شد که تقاضای مؤثر را جواب گوید. تمام عوامل مختلف تعیین قیمت آن به‌نرخ طبیعی خود افزایش می‌یابد، و کل قیمت به‌قیمت طبیعی خود می‌رسد.

اگر، به‌عکس، مقدار عرضه شده به‌بازار زمانی کمتر از تقاضای مؤثر باشد، بعضی از عوامل متشکل قیمت آن باید بالاتر از نرخ طبیعی بشود. اگر اجاره (بهره‌مالکانه) است نفع تمام صاحبان زمین سبب می‌شود که بیدرنگ زمینهای بیشتری را برای کشت محصول به‌کار گیرند. اگر مزد یا سود است، نفع تمام کارگران و واسطه‌ها فوراً ایجاب می‌کند که کارگر بیشتر و سرمایه‌ی زیادتری برای تولید و آماده کردن و به بازار آوردن آن به‌کار بگمارند. دیری نمی‌پاید که مقداری که به‌بازار می‌آید آنقدر خواهد شد که جوابگوی تقاضای مؤثر شود. کل اجزاء مختلف قیمت آن فوراً به‌نرخ طبیعی سقوط می‌کند و قیمت کل به‌قیمت طبیعی می‌رسد.

بنابراین، قیمت طبیعی مثل ثقل و نقطه گرانیگاست، که قیمت‌های سایر کالاها پیوسته به‌سوی آن کشیده می‌شود. تصادفات و رویدادهای مختلف گاهی اوقات آنها را بالای قیمت طبیعی و گاهی هم پائین قیمت طبیعی سوق می‌دهد. ولی موانعی که

نمی‌گذارد آنها به قیمت طبیعی نزدیک شود هرچه باشد فرق نمی‌کند، این قیمت‌ها دائماً به آن سوی کشیده می‌شود.

بدین طریق مجموع مقدار کاری که هر سال برای عرضه انواع کالاها به کار می‌رود بالطبع خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهد. و طبیعتاً هدف اینست که همیشه مقدار معینی کالا را به بازار آورد که بتواند جوابگوی تقاضا باشد، و بیشتر از آن هم نباشد.

در بعضی از مشاغل مقدار کار مساوی در سالهای مختلف مقادیر مختلفی کالا تولید می‌کند؛ در حالی که در مشاغل دیگر همیشه یک مقدار کار تقریباً همان مقدار کالا، را تولید می‌کند. تعداد معینی کارگر در کشاورزی در سالهای مختلف، مقادیر متفاوتی غله، شراب، روغن، رازک (محصول اولیه آجگو) و غیره تهیه می‌کنند. در صورتی که تعداد معینی کارگر ریسند و بافنده هر سال یک مقدار (یا تقریباً همان مقدار) پارچه کتانی و یا پشمی تولید می‌کنند. فقط متوسط تولید یک نوع کار است که در هر مورد می‌تواند با تقاضای مؤثر تطبیق کند؛ و چون محصول واقعی آن اغلب خیلی بیشتر و یا گاهی خیلی کمتر از محصول متوسط است، مقدار کالاهایی که به بازار عرضه می‌شود گاهی خیلی بیشتر، و گاهی هم خیلی کمتر از تقاضای مؤثر است. با اینکه قاعدتاً تقاضا همیشه همان مقدار خواهد بود، قیمت بازار دستخوش نوسانات شدید می‌شود، و این قیمت‌ها گاهی بسیار نازلتر، و زمانی هم بسیار بالاتر از قیمت طبیعی آن می‌شود. در انواع مشاغل دیگر، چون مقادیر مساوی کار، همیشه یک مقدار، یا نزدیک به یک مقدار محصول را به بازار عرضه می‌کند، عرضه بهتر و دقیقتر با تقاضای مؤثر جور می‌شود. از اینرو درحالی که تقاضا بدون تغییر است، قیمت بازار کالا نیز احتمالاً بدون تغییر خواهد ماند و کالا یا تا آنجا که می‌شود حدس زد همان قیمت طبیعی را خواهد داشت. این موضوع را همه اطلاع دارند که قیمت پارچه کتانی و یا پشمی مانند قیمت غله دستخوش تغییرات بزرگ و مکرر نمی‌شود. قیمت بعضی از کالاها فقط با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند؛ و قیمت سایر کالاها، نه تنها با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند، بلکه با تغییرات بیشتر و مکرر مقدیری که به بازار آورده می‌شود تا جوابگوی تقاضا باشد، نیز تغییر می‌یابد.

نوسانات گهگاهی و موقتی در قیمت هر کالا در بازار به طور عمده در عوامل متشکله قیمت که به مزد و سود ختم می‌شود مؤثر واقع می‌شود. آن قسمت از عوامل قیمت که منوط به اجاره است کمتر تحت تأثیر این نوسانات واقع می‌شود. اجاره‌ای که به پول پرداخت می‌شود، نه از لحاظ مقدار و نه از لحاظ ارزش به هیچ وجه تحت تأثیر این نوسانات نیست. اما اجاره‌ای که جنسی است و با یک نسبت معین و یا با یک مقدار معین محصول تعیین می‌شود، بدون تردید ارزش سالانه‌اش تحت تأثیر نوسانات موقتی و یا فصلی قیمت بازار محصولات خام است، ولی میزان پرداختی آن ندرتاً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در ایجاد شرایط عقد اجاره زمین، مالک و کشاورز تا آنجا که عقلمشان می‌رسد می‌کوشند که نرخ اجاره را با قیمت‌های فصلی و یا موقتی تطبیق ندهند،

بلکه آن را با قیمت متوسط و یا قیمت عادی محصولات هماهنگ کنند. این نوسانات هم در ارزش و هم در نرخ مزد و سود اثر می‌گذارد، بستگی به این دارد که بازار با کالا و کارگر انباشته شده و یا کمبود کالا و کارگر داشته باشد؛ یعنی بستگی دارد به مقدار کاری که انجام شده، و مقدار کاری که باید بعداً انجام شود. سوگواری عمومی قیمت پارچه سیاه را (که در چنین مواردی معمولاً موجودی آن در بازار کم است) بالا می‌برد، و سود بازرگانانی که در چنین مواردی مقادیر هنگفتی از آن پارچه را دارند، افزایش می‌یابد. این سوگواری و سیاهپوشی هیچ‌نوع اثری روی مزد کارگر بافنده پارچه ندارد. زیرا موجودی پارچه در بازار کم است نه موجودی کارگر؛ یعنی مقدار کاری که انجام شده کمبود دارد نه کاری که باید بعداً انجام شود. در این عزای ملی مزد کارگران خیاطخانه‌ها نیز بالا می‌رود. در اینجا بازار مواجه با کمبود موجودی کارگر است. و تقاضای مؤثر برای کارگر بیشتر یعنی برای کاری که باید انجام شود هست نه کاری که انجام شده است. این سوگواری عمومی قیمت پارچه‌های ابریشمی و رنگی را کاهش می‌دهد. و بدین طریق منافع بازرگانانی که مقادیر زیادی از این نوع پارچه‌ها دارند کاهش می‌یابد. همچنین مزد کارگرانی که چنین پارچه‌های رنگی را آماده می‌کنند کاهش می‌دهد، زیرا تقاضای چنین پارچه‌هایی برای ششماه، و شاید هم دوازده ماه کاهش می‌یابد؛ در اینجا موجودی کالا و کارگر در بازار بیشتر از تقاضاست.

اما با اینکه قیمت هر کالای بخصوصی بدین طریق پیوسته به‌مرکز ثقل قیمت (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی را به‌کار ببریم) یعنی قیمت طبیعی نزدیک می‌شود، مع‌هذا گاهی تصادفات ویژه، و گاهی علل طبیعی، و گاهی مقررات ویژه دولت در بسیاری از کالاها، ممکن است قیمت بازار را مدت مدیدی، بسیار بالاتر از قیمت طبیعی، نگاه دارد.

هروقت با افزایش تقاضای مؤثر، قیمت بازار کالای ویژه‌ای به‌مقدار زیاد بالاتر از قیمت طبیعی آن بشود، آنهایی که سرمایه و موجودی خود را به‌کار می‌برند که کالا به‌بازار عرضه کنند، کالا می‌کشند که این تغییر قیمت را پنهان کنند. زیرا اگر همه بفهمند، سود زیاد بسیاری از رقیبان را اغوا می‌کند که موجودی خود را، در جایی که تقاضای مؤثر کاملاً دارای عرضه است، به‌کار برند، و قیمت بازار به‌زودی به سطح قیمت طبیعی می‌رسد، و شاید تا مدتی هم پائین‌تر از قیمت طبیعی برود. اگر بازار در فاصله دوری از محل اقامت کسانی که جنس را عرضه می‌کنند قرار گرفته باشد، گاهی می‌توانند تا چند سال این سر را مخفی نگه‌دارند و در این مدت از سود کلانی که عایدشان می‌شود بدون وجود رقیب جدید مستفید می‌شوند. اما، باید اعتراف کرد

۱. تصور می‌رود مقصود نویسنده از سوگواری عمومی آن نوع عزاداریهایی باشد که حداقل مدت آن چند ماه طول می‌کشد مانند مرگ یکی از بزرگان دین و یا سلاطین که معمولاً چند ماه عزای ملی اعلام می‌شود. (مترجم).

که، اسراری این چنین، به‌ندرت مدتی طولانی مخفی می‌ماند؛ و سود کلان فقط تا وقتی که این راز را پنهان نگاه داشته‌اند به‌دست می‌آید.

اسرار صنعتی را می‌توان بیشتر از اسرار تجاری پنهان نگاه داشت. رنگرزی که وسایلی کشف کرده باشد و یک رنگ بخصوص را با موادی به‌دست آورد که فقط نصف قیمت رنگهای معمولی تمام می‌شود، ممکن است با مدیریت صحیح، تا وقتی که زنده است از مزایای کشف خود بهره‌مند شود، و حتی آن را به‌عنوان سهم‌الارث برای فرزندان و اولادان خود باقی گذارد. سود هنگفت وی ناشی از بهای زیادی است که برای کار خصوصی وی پرداخت می‌شود. و این سود فوق‌العاده دقیقاً شامل مزد و اجرت زیاد آن کار است. ولی چون این سود روی هر جزء از سرمایه او تکرار می‌شود، و چون مبلغ کل آن، روی حساب مزبور، نسبت معینی با آن پیدا کرده است، معمولاً این نوع سود را سود فوق‌العاده سرمایه تلقی می‌کنند. اما، چنین افزایش قیمت بازار ظاهراً معلول تصادفات و رویدادهای ویژه‌ای است که عملیات مربوط به آن ممکن است روی هم‌رفته سالها به‌طول انجامد.

پاره‌ای از محصولات طبیعی مستلزم خاک و موقعیت جغرافیایی خاصی است به‌طوری که تمام زمینهای یک کشور بزرگ، که مساعد کشت و پرورش آن محصول است، ممکن است آن قدر نباشد که پاسخگوی تقاضای مؤثر باشد. از اینرو، کل مقادیری که به بازار عرضه می‌شود، ممکن است به‌آنهايي فروخته شود که حاضرند بیش از اجاره زمینی که آن را تولید کرده، و مزد کارگری که در کشت آن مؤثر بوده، و سود سرمایه‌ای که برای آماده کردن و به‌بازار عرضه کردن آن به‌کار رفته و با قیمت‌های طبیعی محاسبه شده، پول بپردازند. چنین محصولاتی را می‌توان قرن‌ها با قیمت خوب به‌فروش رسانید؛ و آن قسمت از عناصر قیمت که منوط به‌اجاره زمین است در این مورد آن قسمتی است که معمولاً بالاتر از میزان طبیعی آن پرداخت شده است. اجاره زمینی که چنین محصول منحصر به‌فرد و گرانبه‌تری را تولید می‌کند، مانند اجاره بعضی از تاکستانهای فرانسه که دارای خاک غنی و موقعیت ممتازی است هیچ نسبت معینی با اجاره زمینهای حاصلخیز و پرورش‌یافته مجاور آن ندارد. بعکس، مزد کارگر و سود سرمایه‌ای که به‌کار افتاده است تا چنین محصولی را به‌بازار عرضه کند، بندرت با مزد کارگر و سود سرمایه زمینهای مجاور مغایر است و بلکه معمولاً به‌یک نسبت است.

افزایش قیمت بازار به‌این شکل ظاهراً معلول علل طبیعی است که ممکن است نگذارد تقاضای مؤثر هیچ‌وقت ارضا شود، و لذا ممکن است این بالا بودن قیمت دائمی باشد.

انحصاری که به‌یک شخص و با یک تجارتخانه داده می‌شود همان اثر اسرار بازرگانی و صنعت را دارد. انحصارچی پیوسته کمتر از تقاضای مردم جنس عرضه می‌کند، و هیچ‌گاه عرضه را به‌آن اندازه بالا نمی‌برد که تقاضای مؤثر ارضا شود، از اینرو کالاهای خود را با قیمتی خیلی بیشتر از قیمت طبیعی می‌فروشد، و درآمد خود را اعم از اینکه شامل مزد باشد و یا سود خیلی بیشتر از نرخ طبیعی افزایش می‌دهد.

قیمت انحصاری در هر مورد بالاترین قیمتی است که وجود دارد. بعکس آن، قیمت طبیعی، یا قیمت رقابت آزاد، کمترین قیمت است، البته نه در هر موردی، بلکه به طور کلی در درازمدت کمترین قیمت است. قیمت انحصاری بالاترین قیمتی است که در هر مورد از خریداران اخذ می‌شود، و یا به فرض، بالاترین قیمتی است، که خریداران راضی به پرداخت آن هستند؛ قیمت رقابت آزاد کمترین بهایی است که فروشندگان حاضرند بپذیرند و در عین حال کسب و کارشان را ادامه بدهند.

امتیازات و مزایای انحصاری شرکت‌های سهامی، قوانین و مقررات نوآموزی، و تمام آن قوانینی که رقابت را در تولید معین، محدود به تعداد کمتری می‌کند تا نبودن انحصار، یک گرایش دارند، و آن هم افزایش قیمت است، گویانکه درجات آن فرقی می‌کند. این انحصارچیان، شرکت‌های بزرگی هستند، و ممکن است اغلب سال‌های متمادی، و در کلیه مشاغل مختلف، قیمت بازار یک کالای معین را بالاتر از قیمت طبیعی آن حفظ کنند، و به این طریق هم مزد کارگر و هم سود سرمایه‌ای که در این مورد به کار افتاده بالاتر از نوع میزان طبیعی آن نگاه داشته می‌شود.

افزایش قیمت بازار به طریقی که در بالا به آن اشاره کردیم تا وقتی که مقررات حاکم بر آنها به قوت خود باقی است ادامه می‌یابد. قیمت بازار هر کالای بخصوصی، با این که ممکن است سالها در سطحی بالاتر از قیمت طبیعی خود باشد، بندرت به سطحی پایین‌تر از قیمت مزبور تنزل خواهد کرد. وقتی قسمتی از آن با بهایی کمتر از بهای طبیعی فروخته شود اشخاصی که منافع انحصاری دارند فوراً احساس می‌کنند که زیان می‌برند، و بلافاصله مقداری زمین، و یا تعدادی کارگر و یا مقداری سرمایه را از جریان تولید مزبور بیرون می‌کشند، به طوری که دیری نمی‌گذرد که میزان کالای عرضه شده به بازار فقط تکافوی تقاضای مؤثر را خواهد کرد. از اینرو، قیمت بازار چنین کالاهایی، به سرعت به قیمت طبیعی آن خواهد رسید. این امر لامحاله درجایی روی می‌دهد که آزادی کامل وجود داشته باشد.

در حقیقت قوانین نوآموزی و قوانین شرکت‌های سهامی وقتی که صنعتی روبه شکوفایی و نیکبختی است، کارگر را قادر می‌سازد که بتواند مزد خود را خیلی بیشتر از نرخ طبیعی آن بالا ببرد، و هنگامی که صنعت تنزل کرده و روبه ضعف نهاد، کارگران را مجبور می‌کند که با مزدی کمتر از نرخ طبیعی کار کنند. در مورد اول بسیاری از مردم را از اشتغال وی خارج می‌کند، در حالت دوم مانع این می‌شود که وی مشاغل متعددی داشته باشد. اما اثر چنین مقرراتی آن قدر که در موقع افزایش مزد بالاتر از نرخ طبیعی پایدار است، به هنگام تنزل نرخ مزد کمتر از نرخ طبیعی ماندنی و پایدار نیست. عمل آنها در یک جهت قرن‌ها دوام دارد، ولی در جهت دیگر بیشتر از عمر بعضی از کارگران که در زمان ترقی و شکوفایی صنعت مزبور به دنیا آمده‌اند نیست. وقتی اینها از بین رفتند، تعداد کسانی که برای کار آموزش می‌بینند طبعاً خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهند. مقررات عمومی باید مانند قوانین مصر و هند قدیم شدید باشد (زیرا در این کشورها هر فردی بر اساس اصول مذهبی ملزم بود که شغل و حرفه پدر خود را دنبال

کند، و اگر آنرا با شغل دیگری عوض می‌کرد مثل این بود که بدترین توهینات را به مذهب کرده باشد) تا بتواند در يك شغل معین و به‌طور کلی در عرض چند نسل، مزد کارگر و یا سود سرمایه را به پایین‌تر از نرخ طبیعی تنزل دهد.

در حال حاضر این تنها مورد مربوط به انحراف قیمت بازار کالاها از قیمت طبیعی است که تصور می‌کنیم بررسی آن لازم باشد؛ اعم از اینکه این انحراف قیمتتها موقتی باشد یا دائمی. قیمت طبیعی خودش با نرخ طبیعی هر کدام از عناصر قیمت یعنی مزد، سود، و اجاره تغییر می‌کند؛ و در هر جامعه این نرخ بر طبق موقعیت آن جامعه، به موجب غنا و فقر آن مملکت، و شرایط پیشرفت، سکون و یا هبوط آن تغییر می‌کند. در چهار بخش زیر، سعی خواهیم کرد تا آنجا که می‌توانم به وضوح و مفصل، علل تغییرات مزبور را بیان کنم.

نخست می‌کوشم شرح دهم چه موجباتی طبیعتاً نرخ مزد را تعیین می‌کند، و به چه کیفیتی این موجبات تحت تأثیر غنا و یا فقر، پیشرفت، سکون و یا حالت قهقرایی جامعه قرار می‌گیرند.

دوم، می‌کوشم که نشان دهم شرایطی که طبیعتاً میزان سود را تعیین می‌کند کدام است، و نیز به چه طریقی این شرایط تحت تأثیر تغییرات وضع جامعه قرار می‌گیرند.

با اینکه مزد و سود نقدی در کاربرد مختلف کار و سرمایه متفاوت است؛ مع هذا ظاهراً نسبت معینی بین هر دو یعنی مزد و سود نقدی در کلیه موارد کاربرد کار و سرمایه وجود دارد. بعداً خواهیم دید که نسبت مزبور بعضاً بستگی دارد به ماهیت کاربرد مختلف سرمایه و مقداری از آن هم بستگی دارد به مقررات و قوانین مختلف جامعه‌ای که در آن سرمایه و کار به کار افتاده است.

ولی با اینکه در بسیاری از موارد بستگی به قوانین و مقررات دارد، این نسبت ظاهراً کمتر تحت تأثیر توانگری و تهیدستی و بی‌چیزی؛ و یا شرایط ترقی، سکون، و سیر قهقرایی جامعه قرار می‌گیرد؛ بلکه در تمام آن حالات مختلف به يك نهج و یا تقریباً يك نهج باقی خواهد ماند. در وهله سوم، سعی خواهیم کرد که تمام موجبات مختلفی که این نسبت را تعیین می‌کند بیان کنم.

در وهله آخر یا چهارمین مرحله، می‌کوشم شرح دهم موجباتی که اجاره زمین را تعیین می‌کند چیست، و چه چیزی قیمت حقیقی تمام مواد مختلفی که آن زمین تولید می‌کند بالا برده و یا تنزل می‌دهد.

دربارهٔ مزد کارگران

تولید کارگر پاداش طبیعی یا مزد کارگر را تشکیل می‌دهد. در حالت ابتدائی و آغازینی که قبل از ضبط زمینها و تجمع سرمایه بود، همهٔ محصول کار کارگر متعلق به خودش بود. او نه اربابی داشت و نه مالکی که محصول خود را با او تقسیم کند.

اگر این وضع ادامه می‌یافت، مزد کارگر با تمام بهبودهایی که در نیروی مولد او در اثر تقسیم کار به وجود آمده بود افزایش می‌یافت. و همه چیز به تدریج ارزانتر می‌شد. کالاها با تعداد کمتری از کارگران تولید می‌شد، و چون در یک چنین حالتی کالاهایی که با مقدار مساوی کار تولید می‌شد بالطبع با یکدیگر مبادله می‌گردید، ناگزیر این کالاها با محصول کار کمتری خریداری می‌شدند.

ولی با اینکه همه چیز در حقیقت ارزانتر می‌شد، ولی بسیاری از اشیاء ممکن بود گرانتر از پیش به نظر آید، و یا اینکه در برابر مقادیر بیشتری از کالاها مبادله شود. مثلاً فرض کنیم، در بیشتر مشاغل نیروی مولده کارگر ده برابر بهبود یابد، و یا اینکه کار یک روز کارگر ده برابر مقداری که قبلاً می‌توانست تولید کند محصول بدهد؛ ولی در حرفه دیگر نیروی مولد کارگر فقط دو برابر پیش بهبود یابد، یعنی کار یک روزهٔ کارگر فقط دو برابر مقدار قبل محصول داشته باشد. در مبادله محصول کار یک روز کارگر نوع اول، با کار یک روز کارگر در این مورد بخصوص، ده برابر مقدار قبلی کار فقط می‌توانست دو برابر مقدار از این محصول را خریداری کند. بنابراین، مقدار معینی از این کالا، مثلاً نیم کیلوی آن، ۵ برابر گرانتر از پیش به نظر می‌آمد. اما، در حقیقت قیمت آن نصف شده است. زیرا با اینکه برای خرید آن ۵ برابر از کالای دیگر لازم است ولی برای خرید یا تولید آن فقط نصف مقدار قبلی نیروی کار احتیاج دارد. لذا به دست آوردن محصول دو برابر آسانتر از دفعه قبل است.

ولی این حالت ابتدایی، که در آن کارگر از تمام تولید خود بهره‌مند می‌شود، نمی‌توانست پس از ضبط و تملک زمینها و انباشتن سرمایه دوام بیاورد. بنابراین، مدت‌ها پیش از آنکه نیروی تولید کارگر در اثر تقسیم کار بهتر شود، این دوره به سرآمد و فایده‌ای هم ندارد که موضوع را بیش از این دنبال کنیم و ببینیم اثر آن روی پاداش کار و یا مزد کارگر چه بود.

بهمحض اینکه زمین جزو ملک خصوصی و شخصی می‌شود، ارباب تقاضای سهمی از تمام آن چیزی که کارگر می‌تواند از زمین به عمل آورد و یا جمع‌آوری کند خواهد داشت. اجارهٔ زمین نخستین چیزی است که از محصول کار کارگری که روی آن کار کرده است کسر می‌شود.

به ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی که زمین را شخم می‌زند وسیله‌ای برای گذران خود تا درو محصول داشته باشد. غذای وی معمولاً از موجودی محصول مالک، به صورت مساعده تأمین می‌شود، یعنی از انبار ارباب کشاورزی که او را استخدام کرده، و علاقه‌ای هم به استخدام او ندارد قرض می‌کند به شرط اینکه همین مالک در تولید کار وی سهیم شود، و یا اینکه غله‌ای که از مالک گرفته با منفعت به وی برگرداند.

محصول کار تمام کارگران دیگر نیز تقریباً به همین طریق کاهش می‌یابد. در تمام حرف و صنایع قسمت اعظم کارگران نیاز به ارباب یا مالکی دارند که مواد کار و مزد و غذای آنها را از پیش به آنها بدهد، تا اینکه کار تمام شود. این ارباب در تولید کارگر سهیم می‌شود، و یا در ارزش افزوده موادی که به وی داده است شریک می‌گردد؛ سود و منفعت ارباب در این سهمی که دریافت می‌کند قرار دارد.

در حقیقت، گاهی اتفاق می‌افتد که، یک کارگر مستقل به اندازه‌ای سرمایه دارد که هم مواد کار خودش را بخرد، و هم تا وقتی که کار پایان نیافته زندگی خود را تأمین کند. وی هم سرمایه‌دار است هم کارگر، و از تمام محصول کار خودش و یا از تمام ارزش افزودهٔ موادی که به وی داده شده بهره‌مند می‌شود. و در این نوع کارها معمولاً دو درآمد متمایز وجود دارد، که به دو شخص مجزا تعلق می‌گیرد، یکی سود سرمایه، و دیگری مزد کار.

اما چنین مواردی نادر است، و در همه جای اروپا، در برابر هر یک کارگر مستقل، ۲۵ کارگر زیر نظر یک ارباب کار می‌کنند؛ و در همه جا مزد این عده چیزی است که باید باشد، یعنی مزدشان مثل مزد محللهایی است که کارگر و صاحب سرمایه‌ای که وی را استخدام می‌کند دو فرد متمایز و متفاوت هستند. مزد عادی کارگر در همه جا بستگی دارد به قرارداد که معمولاً بین دو نفر منعقد می‌شود، و البته منافع این دو نفر به هیچ وجه یکی نیست. کارگر می‌خواهد تا آنجا که ممکن است بیشتر مزد دریافت کند، و ارباب میل دارد تا آنجا که می‌شود کمتر بپردازد. کارگران برای بالا بردن مزد خود مایلند که متحد شوند، صاحبان سرمایه برای اینکه مزد کمتری بدهند با هم یکی می‌شوند.

اما مشکل نیست پیش‌بینی کنیم کدام یک از این دو طرف، در تمام موارد عادی،

در این کشمکش حاکم باشد، و طرف دیگر را وادار کند که طبق شرایط قرارداد عمل کند. کارفرمایان، چون تعدادشان کمتر است، می‌توانند آسانتر با هم متحد شوند؛ و بعلاوه قوانین ومقررات موجود نیز اتحاد آنها را تأیید می‌کند، یا حداقل از آن ممانعت نمی‌کند، و حال آنکه این مقررات از اتحاد کارگران جلوگیری می‌کند. در کشورما هیچ قانونی وجود ندارد که علیه اتحاد کارفرما برای پائین آوردن مزد وضع شده باشد، ولی علیه اتحادیه‌های کارگرانی که به‌منظور بالا بردن مزد تشکیل می‌شود قوانین متعددی داریم. در تمام این کشمکشها کارفرمایان بیشتر می‌توانند مقاومت کنند. مالک، دهقان و یا کارفرمای صنعتی، و یا یک بازرگان، بدون اینکه نیازی به‌استخدام کارگر داشته باشند، معمولاً می‌توانند یکی دو سال با سرمایه‌ای که قبلاً به‌دست آورده‌اند زندگی کنند. بیشتر کارگران نمی‌توانند غذای بیش از یک هفته خود را داشته باشند، و تعداد کمی می‌توانند یک ماه مقاومت کنند و بندرت کارگری هست که یک سال بدون اشتغال بتواند امرار معاش کند. در درازمدت کارگر همان‌قدر برای کارفرما ضروری است که کارفرما برای کارگر، ولی این احتیاج خیلی فوری نیست.

گفته می‌شود که، بندرت ما درباره‌ی دسته‌بندی و اتحاد کارفرمایان چیزی بگوئیم می‌خورد، در صورتیکه درباره‌ی سندیکا و اتحادیه‌ی کارگری مکرراً اخباری منتشر می‌شود. ولی هرکس، با این حساب، تصور کند، که کارفرمایان بندرت با هم متحد می‌شوند، هم از دنیا بی‌اطلاع است و هم از موضوع. کارفرمایان همیشه و همه‌جا ساکت و خموشند، ولی دائماً و به‌طور یکنواخت باهم متحد می‌شوند که مزد کارگر را از نرخ واقعی آن بالاتر نبرند. نقض این اتحاد در همه‌جا یک عمل نامناسب و غیرعادی است، و کارفرمایی که چنین کاری انجام دهد مورد شماتت و ملامت اقربان و همگنان خویش است. در حقیقت ما بندرت از اتحادیه‌ی کارفرمایان چیزی می‌شنویم، زیرا این یک امر عادی، و حتی می‌توان گفت، یک امر طبیعی است، به‌طوری که هیچ‌کس چیزی در باره‌ی آن نمی‌شنود. گاهی کارفرمایان، نیز داخل یک زد و بند مخصوصی می‌شوند که مزد کارگر را حتی از نرخ طبیعی آن نیز پائین‌تر ببرند. این کار همیشه در نهایت سکوت و در خفا انجام می‌شود، تا لحظه‌ی اجرای آن کسی اطلاع ندارد، که در آن‌هنگام نیز کارگر بدون مقاومت تسلیم می‌گردد. و با اینکه کاهش مزد به‌شدت کارگران را تحت فشار قرار می‌دهد، ولی دیگران هیچ‌وقت چیزی در این باره نمی‌دانند. اما، اغلب این چنین دسته‌بندیها با اتحادیه‌ی تدافعی کارگران مواجه می‌شود، که گهگاه آنان نیز، بدون تحریک یا انگیزشی از این نوع، به‌میل خود متحد می‌شوند که قیمت کار خود را بالا ببرند.

مستمسک و دستاویز معمولی آنها، گاهی گرانی مایحتاج زندگی؛ و گاهی سود سرشاری است که کارفرما از کار آنها به‌دست آورده است. ولی اعم از اینکه دسته‌بندی کارگران حالت دفاعی یا حالت حمله‌ای داشته باشد، همیشه این نوع دسته‌بندیها فوراً منتشر می‌شود. و برای اینکه هدفی که تعقیب می‌کنند به‌سرعت درباره‌اش تصمیم گرفته شود، همیشه متوسل به‌بها و داد و فریاد زیادی می‌شوند، و گاهی نیز با خشونت و

شدت و بی‌حرمتی عمل می‌کنند. کارگر نومید و از جان گذشته است و چون افراد نومید مرتکب حماقت یا زیاده‌روی می‌شوند، یعنی باید از گرسنگی بمیرند، و یا اینکه کارفرمایان خود را بترسانند و وادار کنند که با تقاضای آنان فوراً موافقت کنند. کارفرمایان آنها در چنین مواردی نیز همان داد و فریادها را روی طرف دیگر به کار می‌برند، و همیشه سعی می‌کنند که از دادستان کشوری کمک بگیرند و اجرای به‌حق آن قوانینی که با شدت علیه دسته‌بندی نوکرها، کارگران، و شاگردان مزدور به‌تصویب رسیده خواستار می‌شوند. لذا کارگر بندرت از شدت عمل و دسته‌بندیهای پر آشوب طرفی می‌بندد، زیرا همهٔ این هیاهو و داد و فریادها قسمتی به‌واسطهٔ مداخله رئیس دادگاه بخش، قسمتی به‌واسطهٔ مقاومت عالی کارفرمایان و قسمتی هم به‌واسطهٔ احتیاجی که بیشتر کارگران به‌خاطر قوت لایموت فعلی دارند، از بین می‌رود، و همهٔ این سر و صداها معمولاً به‌چیزی منجر نمی‌شود، مگر مجازات و یا از بین رفتن سردمداران این دسته‌بندیها. ولی با اینکه در کشمکش با کارگران، کارفرمایان عموماً دست بالا را دارند، اما نرخ معینی هست که مزد کارگران عادی، حتی پست‌ترین نوع کارگران، نمی‌تواند مستمراً پائین‌تر از آن باشد.

کارگر همیشه باید از قبل کار خود اعاشه کند، و مزد او لااقل باید به‌اندازه‌ای باشد که قوت او را تأمین کند. باید در بسیاری از موارد مزد قدری بیشتر از قوت لایموت باشد، والا ممکن نیست که بتواند خانواده‌ای تشکیل دهد. و نژاد چنین کارگری بیش از يك نسل نمی‌پاید. روی این اصل، آقای کانتی لن^۲ فرض کرده است مزد پست‌ترین نوع کارگران باید در همه‌جا لااقل دو برابر هزینهٔ خوراک وی باشد، برای اینکه یکی با کمک دیگری بتوانند دو بچه بزرگ کنند؛ کار زن او، نظربه اینکه لازم است مراقب بچه‌ها باشد، فرض شده است که فقط به‌اندازه‌ای باید باشد که خرج خودش را تأمین کند. ولی حساب شده است که، نیمی از بچه‌هایی که به‌دنیا آمده‌اند قبل از این که به‌سن بلوغ برسند می‌میرند.

از اینرو نهیست‌ترین کارگران، طبق این حساب، باید بکوشند که با هم لااقل چهار بچه تربیت کنند، برای اینکه دو نفر از آنان شانس مساوی برای زنده ماندن و به‌آن سن رسیدن را داشته باشند. اما چنین فرض شده است، که هزینهٔ معاش لازم برای چهار بچه، تقریباً مساوی يك مرد است. همان نویسنده اضافه می‌کند، کار يك بردهٔ قوی‌بنیه، طبق محاسبه‌ای که به‌عمل آمده، دو برابر هزینهٔ معاش اوست؛ و نویسنده تصور می‌کند، که کار پست‌ترین کارگراها، نباید کمتر از کار يك بردهٔ قوی‌بنیه ارزش داشته باشد. تا اینجا حداقل محقق است که برای تربیت يك خانواده کار زن و شوهر با هم، حتی اگر از نوع پست‌ترین کارها باشد، باید آن قدر باشد که بتواند قدری بیشتر از آنچه که دقیقاً برای معاششان لازم است فراهم کند، ولی این مقدار به‌چه

۱. ظاهراً مارکس و انگلس در انتشار مانیفست خود تحت تأثیر سخنان مؤلف بوده‌اند.م.

نسبتی باشد، آیا به نسبت فوق‌الذکر باشد، و یا به صورت دیگر، وظیفه من نیست که تعیین کنم.

اما، موارد بخصوصی است، که گاهی اوقات به کارگران امتیازاتی می‌دهد، و آنها را قادر می‌سازد که مزدشان را خیلی بیشتر از این نرخ بالا ببرند؛ ظاهراً این پائین‌ترین مزدی است که با مروت و انسانیت عادی موافق است.

وقتی در کشوری تقاضا برای کسانی که از طریق مزد امرار معاش می‌کنند، یعنی کارگران، شاگرد کارگر، انواع پیشخدمتها و نوکرها مرتباً افزایش می‌یابد؛ وقتی که هر سال تعداد خیلی بیشتری از سال پیش استخدام می‌شوند، کارگران برای بساا بردن مزد خود نیازی به دسته‌بندی و اتحادیه‌ها ندارند. کمیابی کارگر رقابتی میان کارفرمایان ایجاد می‌کند، که روی دست هم بلند می‌شوند، تا کارگر را بر بایند، و بدین ترتیب به طور داوطلبانه کارفرمایان از دسته‌بندی طبیعی برای ثابت نگاه داشتن مزد دست برمی‌دارند. خود پیداست، که تقاضای کسانی که از راه مزد و حقوق زندگی می‌کنند، نمی‌تواند بالا برود مگر به نسبت افزایش وجوهی که به منظور پرداخت مزد آنان اختصاص داده شده است. این وجوه بردو گونه است، یکی درآمدی که بیشتر از آن چیزی است که برای معاش ضروری است؛ دوم، سرمایه‌ای که بالاتر از آن چیزی است که برای استخدام کارفرمایان لازم است.

وقتی مالک، قسط‌السین بگیر، یا صراف، درآمدی بیشتر از آن چیزی داشته باشد که فکر می‌کند برای خرجی خودش لازم است، تمام یا قسمتی از مازاد این درآمد را برای استخدام یک یا چند نوکر باب به کار می‌برد. اگر این مازاد افزایش یابد طبیعتاً تعداد نوکرها را زیادتر خواهد کرد.

وقتی یک کارگر مستقل، مانند یک جولاگر، یا کفاش، سرمایه‌اش بیش از آنست که برای خرید مواد و خرجی خودش تا وقتی که جنس را بفروشد، تکافو کند، طبعاً با این مازاد یک یا چند شاگرد مزدور استخدام می‌کند، برای اینکه از کار آنها منتفع شود. اگر این مازاد افزایش یابد، بدیهی است که وی تعداد بیشتری شاگرد مزدور استخدام خواهد کرد.

بنابراین، تقاضا برای کسانی که از راه مزد زندگی می‌کنند ضرورتاً با افزایش درآمد و سرمایه هر کشور افزایش می‌یابد، و ممکن نیست بدون آن افزایش پیدا کند. افزایش درآمد و سرمایه افزایش ثروت ملی است. از اینرو، تقاضا برای مزدبگیران طبعاً با افزایش ثروت ملی بالا می‌رود، و ممکن نیست بدون آن بالا رود. این عظمت ثروت ملی نیست که موجب بالا رفتن مزد کارگران می‌شود، بلکه افزایش مستمر ثروت است که این امر را میسر می‌کند. لذا، در کشورهای ثروتمند مزد کارگر بالا نیست بلکه بالاترین سطح دستمزد، در کشورهایی است که پیشرفته‌تر از دیگران اند، و یا کشورهایی که به سرعت ثروتمند می‌شوند. انگلستان در حال حاضر، مسلماً، خیلی ثروتمندتر از کشورهای امریکای شمالی است. اما، مزد کارگران در امریکای شمالی خیلی بالاتر از هر کجای انگلیس است. در ایالت نیویورک، یک کارگر عادی به پول خودش سه

شلینگ و شش پنس در روز مزد می‌گیرد، که مساوی دو شلینگ استرلینگ است.^۳ نجارهایی که در کشتی کار می‌کنند ده شلینگ و شش پنس و تقریباً نیم لیتر مشروب رام که شش پنس استرلینگ ارزش دارد، و جمع کل آن برابر است با شش شلینگ و شش پنس استرلینگ مزد دارند؛ نجار خانه‌ساز و بنا، هشت شلینگ به پول خودشان که مساوی چهار شلینگ و شش پنس استرلینگ است، شاگرد خیاط پنج شلینگ به پول آمریکا، که به پول انگلیس برابر با دو شلینگ و ده پنس است مزد دارند. همهٔ این مزدها بالاتر از مزد لندن است؛ و گفته می‌شود مزد در سایر ایالات مستعمره مانند نیویورک بالاست. قیمت ارزاق عمومی در امریکای شمالی خیلی پائین‌تر از انگلیس است. در آنجا کمپایی و گرانی هیچ‌گاه وجود نداشته است. در بدترین سالها همیشه به اندازهٔ خودشان خواربار داشته‌اند گوا اینکه فقط صادراتشان کم می‌شده. بنابراین، اگر قیمت پولی کار از همهٔ قسمت‌های کشور انگلیس بیشتر باشد، قیمت حقیقی آن، یعنی میزان حقیقی مایحتاج و وسایل زندگی که این پول برای کارگران فراهم می‌کند باید به نسبت بیشتری بالاتر از کشور اصلی (انگلیس) باشد.

اما با اینکه امریکای شمالی هنوز به ثروتمندی انگلیس نیست، ولی تندتر از انگلیس در این راه گام برمی‌دارد و با سرعت بیشتری برای به دست آوردن ثروت جلو می‌رود. قطعی‌ترین نشانهٔ خوشبختی و بهروزی هر کشور افزایش ساکنان آنست. تصور نمی‌رود جمعیت بریتانیای کبیر و بیشتر کشورهای اروپایی در کمتر از ۵۰۰ سال دو برابر شود. در مستعمرات انگلیس، متوجه شده‌اند که جمعیت در بیست یا بیست و پنج سال دو برابر می‌شود.^۴ در حال حاضر این افزایش جمعیت کلان‌ناشی از مهاجرت دائمی نیست، بلکه در اثر زاد و ولد زیاد آنهاست. گفته می‌شود، در مستعمرات کسانی که به سن کهولت می‌رسند، پنجاه تا صد نوه و نتیجه و گاهی خیلی بیشتر را خواهند دید. در آنجا کارگر مزدش چنان خوب است که تعدد بچه‌های خانواده به جای اینکه باری بردوش آنها باشد، منبع ثروت و نیکبختی پدر و مادر است. حساب شده که هر کدام از بچه‌های خانواده قبل از اینکه پدر و مادر را ترک کنند سالیانه صد لیرهٔ استرلینگ خالص عایدی دارد. یک بیوهٔ جوان با چهار پنج بچه، که در خانوادهٔ متوسط و یا طبقهٔ متوسط و یا طبقه پائین اروپا شانس شوهر دوم را ندارد، در مستعمرات اغلب به چشم سرمایه به او می‌نگرند. ارزش بچه‌ها بزرگترین مشوق ازدواج است. بنابراین، تعجبی ندارد اگر می‌بینیم که مردم امریکای شمالی در سنین جوانی ازدواج می‌کنند. ولسی با وجود افزایش زیاد جمعیت که ناشی از ازدواج در سن جوانی است همیشه شکایت کمبود کارگر هست. به نظر می‌رسد که تقاضای کارگر، و جوهی که برای امرار معاش آنها در نظر گرفته شده، هنوز هم سریعتر از پیدا کردن کارگر برای استخدام افزایش می‌یابد.

۳. این کتاب در سال ۱۷۷۳ و پیش از آغاز جنبش استقلال آمریکا نوشته شده است.

۴. نظریهٔ دوبرابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال که بعدها مالتوس بیان کرد، از اینجا مایه می‌گیرد. (مترجم).

با اینکه ثروت يك کشور باید زیاد باشد، مع هذا اگر مدتی کشور در حال سکون باشد، نباید انتظار داشته باشیم که مزدکارگر در آنجا بالا باشد. وجوهی که به منظور پرداخت دستمزدها اختصاص داده شده، و همچنین درآمد و سرمایه ساکنین کشور ممکن است بالاترین رقم باشد؛ ولی اگر چندین قرن به همان میزان باقی بماند و یا تقریباً به همان شکل باشد، تعداد کارگرانی که هر سال استخدام می‌شوند، به آسانی می‌توانند عرضه تعداد کارگری که مورد تقاضای سال بعد است فراهم کند حتی بیشتر از میزان تقاضای آن سال. بندرت کارگر کمیاب می‌شود، و کارفرمایان مجبور نیستند برای استخدام کارگران با هم به رقابت برخیزند. به عکس، کارگران در چنین مواردی، طبعاً بیش از اشتغال زاد و ولد می‌کنند و زیاد می‌شوند. کمیابی اشتغال دائمی خواهد بود، و کارگران مجبورند برای بدست آوردن شغل با هم چشم و همچشمی کنند. اگر در چنین کشوری دستمزد کارگران بیش از مقدار لازم برای مخارج زندگی و معاش آنان بوده باشد، و حتی بیشتر از آن باشد که برای گذران خانواده‌ها لازم است، رقابت کارگران، و نفع کارفرمایان به زودی مزد آنان را به حداقل نرخ که با بشریت و انسانیت عادی سازگار است کاهش خواهد داد. چین مدتهای مدید است که یکی از کشورهای ثروتمند است،

یعنی، یکی از حاصلخیزترین، و صنعتی‌ترین و پرجمعیت‌ترین کشورهای دنیاست با بهترین روش کشاورزی. اما، چنان می‌نماید که مدتها در جا زده است. مارکوپولو، که بیش از ۵ قرن پیش به آنجا مسافرت کرده، کشاورزی، صنعت و جمعیت آن را طوری شرح می‌دهد که مسافرینی که امروز به آنجا مسافرت می‌کنند تقریباً همان وضع و حال را می‌بینند. شاید، خیلی پیش از مارکوپولو، تا آنجا که ماهیت قوانین و نهادهای این کشور اجازه می‌داده است کاملترین غنا و ثروت را به دست آورده بوده است. گزارشات بسیاری از مسافران و جهانگردان که در موارد دیگر با هم نا متوافق است، در این مورد با هم توافق دارد که مزد کارگر پائین است، چنانکه برای کارگر تشکیل خانواده و تربیت اولاد در چین دشوار است. کارگر چینی اگر بتواند در تمام روز کار کند و زمین را بکند و در شب پولی به اندازه خرید کمی برنج دریافت کند، راضی است. وضع پیشه‌وران، اگر پیشه و هنری وجود داشته باشد، از این هم بدتر است.

به جای اینکه مثل پیشه‌وران اروپایی در کارگاههای خود با تنبلی به انتظار مشتری باشد، دائماً در کوی و برزنها پرسه می‌زند و ابزار کار خود را همراه می‌برد، و خدمت خود را عرضه می‌کند، مثل اینکه درخواست کار می‌کند. فقر طبقات پائین مردم چین به مراتب بیشتر از فقیرترین کشورهای اروپاست. در مجاورت کانتون صدها، و معمولاً گفته می‌شود، هزاران خانوار روی خشکی زندگی نمی‌کنند. بلکه دائماً در قایق‌های ماهیگیری روی رودخانه‌ها و آبراهها زندگی می‌کنند. قوت و غذایشان روی این خانه‌های قایقی آندک کم و ناچیز است که با اشتیاق تمام بدترین آشغالی که از کشتی اروپائیان به خارج پرتاب می‌شود از روی آب صید می‌کنند.

هر مردار یا گوشت گندیده‌ای، مثل لاشه سگ و یا گربه، با اینکه نیمه متعفن و در حال غرق شدن است، مثل بهترین ماده آسمانی و خوشگوارترین غذای سایر کشورها

خورده می‌شود. تشویق به ازدواج در چین به علت سودآوری نیست بلکه چون با آزادی می‌توانند کودکان خود را سربه‌نیست کنند به این امر اقدام می‌کنند. در شهرهای بزرگ هر شب تعدادی از کودکان را در کوچه‌ها می‌گذارند، و یا اینکه مثل تولسنگ در آب خفه می‌کنند. حتی گفته می‌شود انجام این کار وحشتناک شغل روزمرهٔ گروهی از افراد است که از این راه امرار معاش می‌کند.

اما با اینکه شاید چین درجا می‌زند، ولی به نظر نمی‌رسد که رو به قهقرا می‌رود. مردم در هیچ‌جا شهرها را ترك نمی‌کنند. زمینی که روزی کشت می‌شد هنوز هم کشت می‌شود. بنابراین همان تعداد کارگر در سال، یا تقریباً همان میزان، باید به کار ادامه دهند، و در نتیجه وجوهی که برای معاش آنان اختصاص داده شد، نباید به طور محسوس تنزل یابد. از اینرو، پائین‌ترین طبقهٔ کارگران، با وجود ناچیز بودن معاش، باید به هر طریق شده به نوبت عوض شوند. تا ثراد آنها ادامه یابد تا آنجا که تعداد آنان نقصان نیابد. ولی در کشوری که وجوه لازم برای امرار معاش کارگران نقصان می‌یابد وضع طور دیگری است. هر سال تقاضا برای نوکر و کارگر، در تمام طبقات مشاغل، از سال پیش کمتر می‌شود. کسانی که در طبقات بالاتر به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، چون نمی‌توانند در رشتهٔ کار خود شغلی، پیدا کنند، خوشحال خواهند شد که در طبقات پائین‌تر شغلی دست و پا کنند. پائین‌ترین طبقات جامعه نه تنها کارگر زیادتر از نیاز خود دارد، بلکه با هجوم سایر طبقات مردم به این طبقه، رقابت در میان آنها برای استخدام چنان شدید می‌شود، که مزد کارگر را به کمترین و ناچیزترین قوت لایموت تقلیل می‌دهد. حتی در چنین شرایط سختی بسیاری از مردم نمی‌توانند شغلی پیدا کنند، و یا از گرسنگی تلف می‌شوند و یا اینکه مجبور می‌شوند از راه تکدی امرار معاش کنند، و یا اینکه شاید مرتکب وقیحترین و شنیعترین کارها می‌شوند. در این طبقه از مردم فقیر، قحطی و مرگ و میر فوراً شیوع می‌یابد، و از آنجا به سایر طبقات سراپت می‌کند، تا آنجا که تعداد ساکنین یک کشور به قدری کاهش یابد که با درآمد و سرمایه‌ای که در آن باقی مانده آلهائی که برخلاف دیگران از جور و ستم روزگار و بدبختیها رسته‌اند، به آسانی امرار معاش کنند. این حالت شاید وضع تقریباً فعلی بنگال، و بعضی از مستعمرات انگلیس در هند شرقی باشد. یعنی سرزمین زرخیزی که قبلاً از جمعیت آن کاسته شده است، و نتیجتاً، امرار معاش خیلی دشوار نیست، با وجود تلف شدن سیصد چهارصد هزار نفر در سال، باز باید اطمینان داشته باشیم وجوهی که برای امرار معاش طبقهٔ فقیر کارگر اختصاص داده شده به سرعت نابود می‌شود. فرق میان روح ملازم قانون اساسی انگلیس که کشورهای امریکای شمالی را حمایت و اداره می‌کند، و مقررات یک شرکت بازرگانی^۵ که هند شرقی را تحت استیلا دارد و به آنها ستم می‌کند، با مشاهدهٔ تفاوت وضع این کشورها بهتر آشکار می‌شود.

۵. ظاهراً منظور نویسنده کمپانی هند شرقی است که در آن زمان این کشورها را تحت نفوذ خود داشت. - م.

بنابراین پرداخت مزد سخاوتمندانه به کارگر، هم نشانه طبیعی افزایش ثروت ملی است و هم اثر لازم آن. از طرف دیگر، معاش ناچیز کارگر فقیر، علامت و نشانه طبیعی است بر اینکه همه چیز در حال توقف است، و وضع گرسنگی کارگران علامت اینست که کشور به سرعت روبه فقیرا می‌رود.

در حال حاضر، در انگلیس مزد کارگر ظاهراً بیشتر از مقداری است که برای تشکیل و تربیت خانواده لازم است. برای اینکه خودمان را در این مورد قانع کنیم لازم نیست که وارد محاسبه خسته‌کننده و مشکوکی بشویم که نشان دهیم کمترین مبلغی که برای این کار لازم است چقدر است. نشانه‌های آشکاری وجود دارد که مزد کارگران در هیچ جای این کشور با پائین‌ترین نرخ‌ها که متوافق با مروت و انسانیت است تعیین نمی‌شود.

نخست) تقریباً در همه جای انگلیس، حتی در میان پائین‌ترین نوع کار، تمایزی بین مزد تابستانی و زمستانی وجود دارد. مزد تابستانی همیشه بالاترین مزد است، ولی نظر به هزینه فوق‌العاده سوخت، امرار معاش خانواده در زمستان گرانتر است. بنابراین، مزد وقتی بالاست، که هزینه زندگی پائین است، بدیهی است که در این صورت مزد با در نظر گرفتن هزینه زندگی تعیین نمی‌شود، بلکه با ارزش کمی و فرضی کار تعیین می‌گردد. در حقیقت می‌شود گفت، کارگر باید قسمتی از مزد تابستانی خود را پس‌انداز کند تا اینکه هزینه زمستانی را بپردازد؛ و در تمام سال مزد او بیشتر از میزان احتیاج تأمین معاش خانواده‌اش نیست. اما در مورد برده، و یا شخصی که مطلقاً برای قوت لایموتش به ما متکی است، این‌طور رفتار نمی‌شود. هزینه روزانه او به نسبت نیازهای روزانه اوست.

دوم) مردها در انگلیس با قیمت خواربار نوسان پیدا نمی‌کنند. قیمت خواربار در همه جا سال به سال و اغلب ماه به ماه تغییر می‌کند. ولی در بسیاری جاها قیمت پولی کار به‌طور یکنواخت گاهی تا نیم قرن یکسان باقی می‌ماند. از اینرو، اگر در این محلها، کارگران فقیر بتوانند خانواده خود را در سالهای گرانی اداره کنند، به‌هنگام فراخی و فراوانی متوسط وضع راحت‌تری دارند، و در سالهایی که فوق‌العاده ارزانی است خوشبخت خواهند بود. قیمت گران خواربار در این ده سال گذشته در بسیاری از مناطق انگلیس همراه با افزایش پولی محسوس مزد کارگر نبوده است. در حقیقت تغییر مزد در بعضی جاها بیشتر ناشی از افزایش تقاضای کارگر بوده است نه افزایش تقاضای خواربار.

سوم) همان‌طور که قیمت خواربار بیشتر از مزد کارگر در هر سال در تغییر است، همان‌طور هم، مزد کارگر، از یک شهر به شهر دیگر، بیشتر از قیمت خواربار تغییر می‌کند. قیمت نان و گوشت معمولاً در بیشتر جاهای انگلیس ثابت و یا تقریباً ثابت است. نان و گوشت وسایل چیزهایی که خرده‌فروشا عرضه می‌کنند یعنی جایی که کارگر فقیر مایحتاج خود را می‌خرد به‌دلالی که بعداً فرصت گفتن آنها را خواهیم داشت، معمولاً در شهرهای بزرگ به‌همان قیمت دهات دوردست و یا حتی ارزانتر است.

اما مزد کارگران در شهرهای بزرگ و مجاورت آن اغلب يك چهارم يا يك پنجم، يعنى ۲۵ يا ۲۵ درصد بالاتر از چند كيلومتر دورتر است. مزد ۱۸ پنس در روز در لندن و اطراف آن مزد عادى و معمولى است. چند كيلومتر دورتر مزد به ۱۵ و يا ۱۴ پنس تنزل مى‌كند. در ادنبورگ و حوالى آن ده پنس ضبط شده است. به فاصلهٔ چند كيلومتر آن طرفتر به ۸ پنس سقوط مى‌كند، و اين قيمت معمولى كارگر عادى در جلگه‌هاى پست كشور اسكاتلند است، كه تغييرات آن كمتر از انگليس است. اين چنين اختلاف مزد، كه به نظر مى‌رسد هيچ گاه براى هزينهٔ سفر يك نفر از يك بخش به بخش ديگر كافي نيست، ضرورتاً موجب حمل و نقل كالاهاى حجيم، نه تنها از يك بخش به بخش ديگر، بلكه از يك طرف كشور به طرف ديگر، و تقريباً از يك گوشهٔ دنيا به گوشهٔ ديگر آن مى‌شود، به طورى كه به زودى قيمت كالاها را در همه جا به يك سطح مى‌رساند. با اينهمه حرفها كه در بارهٔ تلون مزاج و سرشت بشر گفته شده، ظاهراً به تجربه چنين معلوم مى‌شود كه در حمل و نقل انواع كالاها و محموله‌ها بشر يا كارگر از همه مشكلتر جاچسا مى‌شود. بنا بر اين، اگر كارگر فقير بتواند گذران خانوادهٔ خود را در جاهايى از كشور كه مزد كار پائين تر است تأمين كند، در جاهايى كه مزد بالاست مسلماً كارگر بايد در خوشبختى باشد.

چهارم) تغييرات قيمت كار نه تنها در زمان و مكان با تغييرات قيمت خواربار تطابق ندارد، بلكه اغلب كاملاً متضاد هم‌اند.

گندم، كه غذای مردم عادى است، در اسكاتلند گرانتر از انگليس است، و اسكاتلند هر سال مقادير متنابهى از آن را از انگليس وارد مى‌كند. اما گندم انگليس بايد در اسكاتلند كه آن را وارد كرده گرانتر به فروش رسد، تا انگليس كه آن را صادر كرده؛ و نسبت به كيفيت جنس آن نمى‌توان آن را گرانتر از گندم اسكاتلند كه در همان بازار، رقابت مى‌كند فروخت. كيفيت گندم به طور عمده بستگى دارد به كميت آردى كه در آسيا از آن به دست مى‌آيد، و در اين مورد گندم انگليس آن قدر به گندم اسكاتلند برترى دارد كه، با اينكه ظاهراً اغلب، نسبت به مقايسهٔ حجم آن گرانتر است، ولى در حقيقت معمولاً نسبت به كيفيت، و يا مقايسهٔ وزن آن ارزانتر است. بعكس، قيمت كار در انگليس گرانتر است از اسكاتلند. بنا بر اين، اگر كارگر تهيدست بتواند هزينهٔ خانوادهٔ خود را در يك قسمت از انگليس تأمين كند در ساير جاها در خوشبختى خواهد بود. آرد جو در حقيقت، در اسكاتلند مهمترين و بهترين قسمت مواد خوراكي مردم عادى است، كه به طور كلى اين غذايست تر از غذای همريديفان آنان در انگليس است. اما اين تفاوت روش تغذيه علت اختلاف مزد آنان نيست، بلكه معلول آنست؛ گواينكه در اثر سوءتفاهم عجيبى، اغلب شنيده‌ام كه آن را علت مى‌دانند نه معلول. علت اينكه يك نفر ثروتمند و ديگرى فقير است اين نيست كه يكي كالسكه دارد و ديگرى بايد پياده حركت كند، بلكه كسى كه ثروتمند است كالسكه دارد و كسى كه فقير است بايد پياده برود. در طول قرن گذشته، با مقايسهٔ سالهاى آن با يكديگر گندم در دو قسمت كشور گرانتر از سدهٔ فعلى بود. اين يك حقيقت مسلمى است كه فعلاً ترديد بردار نيست، و اثبات

آن، اگر، امکان داشته باشد، باز در مورد اسکاتلند قطعی‌تر است تا انگلیس. اسناد سخن ما در اسکاتلند تقویم قیمت انواع مختلف غله است که دادگاه و کلاستر هر بخش هر سال به‌فید سوگند، و به‌موجب وضع واقعی بازار، در بخشهای مختلف اسکاتلند به‌عمل می‌آورد. اگر چنین ادله مستقیم نیاز به‌مدرك جنبی برای تأیید آن داشته باشد، می‌توانیم فرانسه را در نظر بگیریم که در آنجا هم وضع به‌همین ترتیب است و شاید بیشتر قسمتهای اروپا نیز به‌همین شکل باشد. در مورد فرانسه دلیل روشنی وجود دارد. ولی با اینکه مسلم است که در دو قسمت بریتانیای کبیر غله در سده گذشته گرانتر از سده فعلی بود، این امر هم مسلم است که کارگر نیز ارزانتر بوده است. بنابراین اگر کارگران فقیر در آن روز می‌توانستند هزینه زندگی خانواده خود را تأمین کنند، امروز باید خیلی راحت‌تر بتوانند این کار را انجام دهند. در سده گذشته، معمولی‌ترین مزد روزانه کارگر عادی در بیشتر بخشهای اسکاتلند شش پنس در تابستان و پنج پنس در زمستان بود. امروز هم سه شلینگ در هفته تقریباً همان قیمتی است که هنوز در بعضی از بخشهای هایلند و وسترن‌ایلند پرداخت می‌شود. در سراسر بخش اعظم جنوب خاور اسکاتلند (لوند) معمولی‌ترین مزد کارگر عادی امروز، هشت پنس، ده پنس و گاهی در ادینبورگ، در بخشهایی که با انگلیس هم‌مرز است، شاید به‌علت مجاورت با آن، و در تعداد انگشت‌شمار جاهای دیگر که اخیراً تقاضا برای کارگر به‌طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته، در نواحی گلاسگو^۷، کارن^۸، ایرشایر^۹ و غیره یک شلینگ در روز است. در انگلیس ترقی صنعت، کشاورزی، و بازرگانی خیلی زودتر از اسکاتلند آغاز شد. لذا به‌ناچار تقاضا برای کارگر زیاد شده در نتیجه مزد آنها نیز باید با این ترقی‌ات افزایش یابد. بالطبع، در سده گذشته، و سده فعلی، مزد کارگران در انگلیس بالاتر از اسکاتلند بود. و به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای از آن زمان تاکنون نیز بالا رفته است، گو اینکه، با تنوع زیاد مزدهایی که در آنجا در بخشهای مختلف پرداخت می‌شود، خیلی دشوار است که تعیین کنیم چقدر افزایش پیدا کرده است. در سال ۱۶۱۴ مقرر می‌شد یک سرباز پیاده به اندازه امروز بود یعنی ۸ پنس در روز. وقتی این حقوق برقرار شد باید طبعاً با مزد معمولی کارگران عادی، یعنی طبقه‌ای از مردم که معمولاً از آنها سربازگیری می‌شد، تطبیق کند. هیانز^{۱۰} رئیس محکمه استیناف که در زمان سلطنت شارل دوم می‌زیسته، هزینه ضروری یک خانواده کارگری را مرکب از شش نفر، یعنی پدر، مادر، دو بچه نسبتاً بزرگتر که قادر باشند کاری انجام دهند، و دو بچه کوچک دیگر که کاری ازشان ساخته نیست، حساب کرده که هفته‌ای ده شلینگ یا سالی ۲۶ لیره است. اگر این خانواده نتواند از طریق کارکردن هزینه مزبور را به‌دست آورد، باید یا از طریق گدایی و یا از راه دزدی آن را فراهم کند. به‌نظر می‌رسد که وی به‌دقت موضوع را

6. Lowland. 7. Glasgow. 8. Carron. 9. Ayrshire.
10. Hales: Lord chief Justice.

بررسی کرده باشد^{۱۱}. در سال ۱۶۸۸ آقای گرگوری کینگ^{۱۲} که مهارتش در جمع و تفریق سیاسی آن قدر مورد تمجید و ستایش دکتر داوانانت^{۱۳} قرار گرفته است، حساب کرد درآمد عادی کارگر و مهتر و باغبان و غیره هر خانواده ۱۵ لیره در سال است، که این خانواده را بر روی هم فرض کرده سه تا و نصفی آدم باشد. بنابراین، محاسبات وی، با اینکه در ظاهر امر با اولی فرق دارد، در باطن با محاسبهٔ قاضی هباز تطبیق می‌کند. هردوی آنها فرض کرده‌اند که هزینهٔ هفتگی هر فرد در چنین خانواده‌ای ۲۵ پنس است. از آن زمان تاکنون درآمد نقدی و هزینهٔ زندگی چنین خانواده‌ای به‌طور قابل ملاحظه‌ای در بخش اعظم بریتانیا افزایش یافته است؛ این افزایش هزینه در بعضی جاها بیشتر و در بعضی جاها کمتر بوده است؛ ولی شاید بندرت بتوان محلی را یافت که افزایش مزد کارگر منطبق با بعضی از گزارشات خلاف واقع اخیر باشد که به مردم ارائه شده است. باید دانست، که قیمت کار را در هیچ کجا نمی‌توان به‌درستی تعیین کرد؛ در یک محل و برای یک نوع کار اغلب مردهای مختلفی پرداخت می‌شود و این امر، نه تنها به خاطر کارآئی و توانایی متفاوت کارگر است، بلکه دلرجمی و کله‌شقی کارفرمایان نیز در آن مؤثر می‌باشد. در جاهایی که مزد بوسیلهٔ قوانین تعیین نمی‌شود، آنچه را که ظاهراً تعیین می‌کنیم معمولی‌ترین نوع مزد است؛ و ظاهراً تجربه نشان می‌دهد که قانون هیچ‌گاه نمی‌تواند مزد را به‌خوبی تعیین کند، گوا اینکه اغلب چنین وانمود می‌کند که می‌تواند.

مزد حقیقی کار، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج و وسایل آسایش زندگی که پول می‌تواند برای کارگر فراهم کند، در مدت سدهٔ حاضر، شاید به‌نسبت بیشتری از قیمت پولی آن افزایش یافته است. نه تنها گندم کمی ارزانتر شده، بلکه بسیاری از چیزهای دیگر که کارگر زحمتکش فقیر غذاهای متنوع سالم و موافق طبع را از آنها به‌دست می‌آورد نیز خیلی ارزانتر شده است. مثلاً سیب‌زمینی، در حال حاضر، در سراسر جزیره انگلیس، قیمتش نصف آن مبلغی است که ۳۵ یا ۴۰ سال پیش بود. همین حرف را می‌توان در مورد شلغم، هویج، کلم زد؛ یعنی چیزهایی که قبلاً فقط با بیل کشت می‌شد و امروز با خیش کاشته می‌شود. انواع سبزیجات نیز ارزانتر شده است. قسمت بیشتر سیب درختی و حتی پیاز که در بریتانیا مصرف می‌شد در سدهٔ گذشته از سرزمین فلاندر وارد می‌شد. اصلاحات زیادی که در روش تولید پارچه‌های غیرظریف پشمی و نخی به‌عمل آمده لباس ارزانتر و بهتری در اختیار کارگر قرار می‌دهد؛ بهبودهایی که در مورد فلزات غیرقیمتی حاصل شده ابزار پیشه و کار ارزانتر و بهتر و همچنین لوازم مناسب و راحت اثاثیه خانهٔ ارزانتری را سبب شده است. صابون، نمک، شمع، چرم و مشروبات تخمیری، در حقیقت، خیلی گرانتر شده است، و علت آن مالیاتی است

۱۱. رجوع کنید به‌طرحهای وی برای نگاهداری فقرا در کتاب تاریخ قوانین فقرا نوشتهٔ برن.

12. Gregory King.

13. Dr. Davenant.

که به آنها وضع شده است. اما مقادیر آن که کارگر تهیدست ضرورتاً باید مصرف کند، آقدر کم است، که افزایش قیمت آنها جبران کاهش قیمت بسیاری از کالاها را نمی‌کند. شکایت عامه مردم مبنی بر اینکه اجناس تجملی حتی به پائین‌ترین طبقه مردم رسوخ می‌کند، و اینکه کارگر بی‌چیز امروز با همان غذا و لباس و مسکن که در گذشته راضی بود خشنود نمی‌شود، ممکن است ما را متقاعد کند که فقط قیمت پولی کار نیست که بالا رفته، بلکه دستمزد حقیقی نیز افزایش پیدا کرده است.

آیا باید بهبود موقعیت طبقات پائین مردم را يك امتیاز دانست و یا آن را مخل جامعه به حساب آورد؟ در وهله اول پاسخ آن بسیار ساده جلوه می‌کند. انواع مختلف نوکر و کارگر و عمله، عظیم‌ترین بخش يك جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهند. اما آنچه که موقعیت قسمت اعظم جامعه را بهبود می‌بخشد نمی‌توان مخل آسایش کل جامعه تلقی کرد. هیچ جامعه‌ای که بخش بزرگی از آن تهیدست و بی‌نواست، نمی‌تواند خوشبخت و کامیاب باشد. بعلاوه انصاف هم حکم می‌کند کسانی که برای تمام جامعه غذا، لباس، و مسکن تهیه می‌کنند، باید سهمی از تولید کار خود را برای اینکه نسبتاً خوب بخورند، و بپوشند، و مسکن گیرند در اختیار داشته باشند.

تهیدستی با اینکه بی‌تردید ایجاد یأس و دلسردی در امر ازدواج می‌کند، ولی همیشه از آن جلوگیری نمی‌کند، حتی به نظر می‌رسد که مساعد با زاد و ولد است. يك زن نیم‌گرسنه هایلندی اغلب بیش از ۲۵ بچه به دنیا می‌آورد، در صورتی که يك بانوی ظریف و نازپرورده اغلب، قادر نیست حتی يك بچه بزاید، و وقتی که دو یا سه بچه داشته باشد معمولاً خسته و ناتوان می‌شود. نازائی که آن‌قدر در میان زنان محشتم متداول است در میان زنان طبقات پائین نادر است. تجمل در میان زنان، با اینکه شاید حس شهوت را برای تلذذ مشتعل می‌سازد، ظاهراً همیشه قدرت تولید مثل را ضعیف و اغلب به‌طور کلی منهدم می‌کند.

اما تهیدستی، با اینکه از زاد و ولد جلوگیری نمی‌کند، ولی برای پرورش کودکان بسیار نامطبوع است. گیاه لطیفی که در يك خاک سرد و آب و هوای سخت تولید شده، به‌زودی پژمرده شده و خشک می‌گردد. اغلب می‌شنوم که، در هایلند اسکاتلند از بیست بچه‌ای که يك زن به دنیا می‌آورد فقط دو تن از آنها زنده می‌ماند و این يك امر عادی است. چندین افسر باتجربه به‌من اطمینان داده‌اند که تاکنون درس‌بازگیری هنگشان موفق نشده‌اند که طبال و یا فلوتچی را از کودکان سربازان هنگ تأمین کنند. اما تعداد زیادی از کودکان نحیف و زردنوبو بندرت جز سربازخانه در جای دیگری دیده می‌شوند. تعداد کمی از آنها، ظاهراً به‌سن سبزه و چهارده سالگی به‌سربازخانه روی می‌آورند. در بعضی از جاها نیمی از بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند قبل از اینکه به سن چهار سالگی برسند می‌میرند؛ در خیلی از جاها این عده قبل از اینکه به‌سن هفت سالگی برسند تلف می‌شوند؛ و تقریباً در همه جا قبل از اینکه ۹ یا ده ساله بشوند از بین می‌روند. اما به‌طور کلی این مرگ و میر عظیم، در همه جا در میان بچه‌های مردم عادی است یعنی در بین طبقه‌ای شایع است که نمی‌توانند مانند مردمی که نسبتاً وضع

بهتری دارند به کودکان خود برسند. با اینکه ازدواج این افراد مشمتر از ازدواج زنان محترم است، ولی نسبت کمتری از کودکان به سن بلوغ می‌رسند. در شیرخوارگاهها و بیمارستانهای بچه‌های سرراهی و در میان کودکانی که به وسیلهٔ سازمانهای خیریهٔ مذهبی بزرگ می‌شوند، مرگ و میر حتی بیشتر از مرگ و میر کودکان مردم عادی است.

انواع حیوانات طبیعتاً به نسبت وسیلهٔ معاششان زاد و ولد می‌کنند، و هیچ نوع حیوانی بیش از وسع خود بچه نمی‌آورد. ولی در جوامع متمدن تنها در بین مردم طبقات پائین‌تر است که کمبود معاش محدودیتی برای تکثیر نسل بشر ایجاد می‌کند، و این کار را تنها از طریق تلف کردن تعداد زیادی از کودکان که ثمرهٔ ازدواج برومند آنان است انجام می‌دهد.

مزد سخاوتمندانهٔ کار سبب می‌شود وسایل زندگی کودکانشان بهتر فراهم شود، و در نتیجه تعداد بیشتری به سن بلوغ برسند و طبعاً آن محدودیتها را از میان می‌برد و حدود آن را توسعه می‌دهد. همچنین جا دارد که در اینجا اشاره کنیم، که این کار ضرورتاً تا آنجا که امکان داشته باشد، به نسبتی انجام می‌شود که تقاضای کار ایجاب می‌کند. اگر تقاضای کار پیوسته زیاد شود، مزد کار باید به‌ناچار ازدواج و تولید نسل را به طریقی تشویق کند که آنها بتوانند با افزایش تعداد نفوس تقاضای روزافزون کار را جبران کنند. اگر در هر زمان مزد کمتر از آن چیزی باشد که برای این امر ضرور است، به‌زودی کمبود کارگر سبب افزایش مزد می‌گردد؛ و اگر مزد زمانی بیشتر شد، زاد و ولد زیاد کارگران سبب افزایش تقاضای کار و کاهش دستمزد می‌شود. در یک مورد بازار کمتر از ظرفیت و نیاز خود کارگر خواهد داشت و در مورد دیگر بیشتر به طوری که به‌زودی نرخ دستمزدها به‌نرخ مناسب که موقعیت جامعه ایجاب می‌کند برمی‌گردد. بدین نحو است که تقاضای کارگر، مانند تقاضای سایر کالاها ضرورتاً تولید مثل کارگر را تنظیم می‌کند؛ وقتی که این تولید مثل کند است آن را سرعت می‌بخشد، و هنگامی که سریع است آن را متوقف می‌کند. این تقاضاست که حالت تکثیر جمعیت را در کشورهای مختلف جهان در امریکای شمالی، در اروپا، و در چین و روی هم‌رفته در وهلهٔ آخر ثابت بماند.

گفته می‌شود، پیری و فرسودگی برده به‌هزینهٔ ارباب اوست، در صورتی که نانوانی و فرسودگی نوکر آزاد، به‌هزینهٔ خودش است. ولی، در حقیقت، پیری و فرسودگی نوکر آزاد، به‌همان اندازهٔ برده و به‌هزینهٔ کارفرماست.

مزدی که به‌انواع کارگر مزدور یا نوکر داده می‌شود، باید به‌اندازه‌ای باشد که آنها بتوانند، به‌اتفاق هم نسل نوکر و شاگرد و کارگر را، طبق تقاضای صعودی، و نزولی و یا ثابت کار، هر کدام که جامعه لازم بداند، ادامه دهند. اما با اینکه پیری و فرسودگی نوکر آزاد مانند بردگان به‌هزینهٔ کارفرماست، ولی معمولاً هزینهٔ او بسیار کمتر از برده است. وجوهی که برای جانشین کردن و یا اصلاح پیری و یا فرسودگی بردگان صرف می‌شود، (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی یعنی اصلاح پیری را به‌کاربریم)

معمولاً در اثر غفلت کارفرما و یا عدم توجه ناظر ترتیب داده می‌شود. اما وجوهی که برای انجام همین امر در مورد انسان آزاد مصروف می‌شود، خود انسان آزاد آن را ترتیب می‌دهد.

نابسامانی که معمولاً در اقتصاد ثروتمندان شیوع دارد، طبعاً در اداره امور بردگان نیز وارد می‌شود. صرفه‌جویی و دقت ناشی از خست نهیدستان طبعاً در مدیریت انسان آزاد ایجاد می‌شود. تحت چنین مدیریت مختلفی، منظور و هدف واحد، مستلزم وجود درجات مختلف هزینه برای اجرای آنست. لذا به عقیده من از تجربه همه ملتها و اعصار، چنین مستفاد می‌شود که کاری که انسان آزاد انجام می‌دهد در پایان ارزانتر از کاری تمام می‌شود که بردگان می‌کنند. حتی در بستن، نیویورک و فیلادلفیا که مزد کارگران عادی بسیار زیاد است همین نتیجه عاید می‌شود.

از اینرو، مزد سخاوتمندانه کار، همان قدر که معلول افزایش ثروت است علت افزایش جمعیت هم هست. شکایت از آن مثل اینست که برعلت و معلول لازم برای بزرگترین خوشبختی عامه تأسف خوریم و ندبه کنیم. شاید جا دارد در اینجا متذکر شویم که در حالت مترقی یعنی در حالی که جامعه روبه تنعم بیشتری پیش می‌رود (نه در حالتی که جامعه ثروت و غنای کامل را به دست آورده)، کارگر تهیدست یا اکثریت یک ملت، راحت‌ترین و خوشبخت‌ترین وضع را داراست. در حالت سکون وضع او بسیار مشکل، و در حالت قهقرایی کشور زندگی‌اش توأم با تیره‌بختی است. حالت مترقی در واقع حالت امیدوارکننده، و نیروبخش‌دهنده در تمام نظامات جامعه است. حالت توقف و سکون کسل‌کننده، و حالت قهقرایی و سیر نزولی توأم با افسردگی است. مزد عالی کار، همان گونه که تولید نسل را تشویق می‌کند، کوشش مردم عادی را نیز افزایش می‌دهد. مزد کار مشوق کوشش است؛ که مانند هر خصیصه آدمی، نسبت به تشویقی که از او می‌شود بهبود می‌یابد. معاش فراوان نیروی بدنی کارگر را افزایش می‌دهد، و امید تسلی‌بخش به وضع بهتر و اینکه شاید روزگار را در آسایش و فراوانی به سرآرد، روحی در او می‌دمد که از آن نیرو حداکثر استفاده را بکند. لذا، در جاهایی که مزد بالاست، بالطبع می‌بینیم که کارگر فعالتر، زرنکتر، و سریعتر از کارگر محلهایی است که مزدها پایین است؛ مثلاً، در انگلیس بهترند تا در اسکاتلند، و در اطراف شهرهای بزرگ بهتر از دهات دورافتاده کار می‌کنند. در حقیقت بعضی از کارگران وقتی با کار چهار روز بتوانند زندگی تمام هفته را تأمین کنند، سه‌روز دیگرش بیکار می‌مانند. اما، این به هیچ وجه شامل همه کارگران نمی‌شود. بعکس، وقتی که به کارگران مزد خوبی مقطوعاً داده می‌شود، خیلی مایلند که اضافه کار کنند، و سلامت و بنیه خود را در ظرف چند سال به مخاطره بیندازند. یک نجار در لندن و در بعضی از شهرها شدت کارش بیش از هشت سال دوام نمی‌آورد. در بسیاری از حرف و صنایع که در آن کارگران از روی کارکرد و به‌طور مقطعه پول دریافت می‌کنند، مثل کارکارخانجات، و حتی کار کشاورزی و دهقانی که مزد آن بالاتر از حد متعارف است، همین امر اتفاق می‌افتد. تقریباً هر طبقه از پیشه‌وران گرفتار یک نوع ناتوانی و وضعی می‌شود که

در اثر کاربرد انرژی فوق‌العاده در کار بخصوصی به‌وجود آمده. راموزینی^{۱۴} یکی از پزشکان برجستهٔ ایتالیا، کتاب ویژه‌ای در بارهٔ این‌گونه بیماریها نوشته است. مانصور نمی‌کنیم سربازان ما کوشاترین صنف مردم بین ما باشند. مع‌هذا وقتی سربازان را به يك کار ویژه‌ای می‌گمارند، و به‌طور مقاطعه به‌آنها زیاد پول می‌دهند، افسران آنها کراراً مجبور شده‌اند که با مقاطعه‌کار طی کنند که طبق نرخى که به‌آنها پرداخت می‌شود آنها اجازه ندارند که در هر روز بیش از مقدار معینی پول بدست آورند. تا وقتی که این مقررات وضع نشده بود، همچشمی میان آنان و میل به‌سود بیشتر اغلب تشویقشان می‌کرد که زیاده از حد کار کنند، و با کار زیاد سلامت خود را به‌مخاطره افکنند. کارکرد فوق‌العاده و بیش از اندازهٔ چهار روز در هفته اغلب علت حقیقی بیکاری سه روز دیگر است، که آنقدر زیاد و با داد و فریاد از آن شکایت می‌شود. کار زیاد، اعم از فکری یا بدنی، که چند روز پشت سرهم تداوم داشته باشد، طبیعتاً در بسیاری از افراد میل به‌استراحت ایجاد می‌کند، که چنانچه با زور و یا با احتیاج شدید محدود نشود، مقاومت‌ناپذیر است. این اقتضای طبیعت است که لازم است انسان با ول‌گشتن و مساهله خود را تسکین دهد، گاهی فقط استراحت کند و راحت باشد، و گاهی هم تفریح و سرگرمی و عیاشی داشته باشد. چنانچه به‌این ندای طبیعت گوش فرا ندهیم نتایج حاصله اغلب خطرناک، و گاهی هم مهلك است، و چنین حالتی همیشه دیر یا زود، موجب ضعف و ناتوانی خاص درکسب و کار می‌شود. اگر کارفرمایان همواره به‌ندای عقل و بشریت گوش بدهند، به‌جای اینکه کوشش و پشتکار بسیاری از کارگران خود را جان بدهند و تشویق کنند اغلب مجبور می‌شوند آن را تعدیل کنند. به‌عقیدهٔ من، در هر نوع کار و حرفه‌ای، می‌توان تشخیص داد، شخصی که آن‌قدر ملایم و معتدل کار می‌کند و می‌تواند همیشه کار کند بیشتر از دیگران سلامت خود را حفظ می‌کند، ولی، در طول سال بیشترین مقدار کار را هم انجام داده است.

چنین ادعا می‌شود که، در سالهای ارزانی، کارگران عموماً بیکارترند، و در سالهای گرانی کوشاتر از سالهای عادی هستند. بنابراین، چنین نتیجه گرفته شده است که معاش فراوان، کوشش کارگر را تخفیف می‌دهد، و نیاز و احتیاج سعی و عمل آنان را تسریع می‌کند. در اینکه کمی بیشتر از معمول در خصب و نعمت بودن بعضی از کارگران را تنبل می‌کند، تردیدی نیست؛ ولی اینکه آیا این اثر روی اکثر کارگران است و یا اینکه بشر به‌طور کلی وقتی بد تغذیه می‌شود باید بهتر کار کند تا وقتی که خوب تغذیه می‌شود، یا وقتی مایوس است بیشتر کار می‌کند تا وقتی که روحیه‌اش قوی است، و یا وقتی که مریض است تا وقتی که به‌طور کلی از سلامت کامل برخوردار است؛ اینها مسائلی است که زیاد منتحتم نیست. باید متوجه بود، که سالهای کمپایی، بین مردم عادی سالهای بیماری و مرگ و میر است، که در کاهش محصول کار آنها بی‌اثر نیست.

در سالهای فراوانی، نوکران اغلب اربابان را ترك می‌کنند، و تأمین معاش خود را به کار و کوشش خویش حواله می‌دهند. ولی همین ارزانی خواربار، با افزایش وجوهی که برای نگاهداری نوکران تعیین شده بود، کارفرمایان بویژه کشاورزان را تشویق می‌کند که تعداد بیشتری کارگر استخدام کنند. دهقانان و مالکین در چنین مواردی در اثر استخدام تعداد بیشتری کارگر و تأمین معاششان از غله خود بیشتر انتظار سود دارند تا با فروش ارزان آن در بازار. تقاضای کارگر و خدمتکار زیاد می‌شود، در صورتی که تعداد کسانی که عرضه آن تقاضا را به وجود می‌آورند کاسته می‌گردد. از اینرو قیمت کار اغلب در سالهای ارزانی بالا می‌رود.

در سالهای کمیابی، دشواری و قطعی نبودن معاش همه این گونه افراد را وادار می‌کند که به خدمت و کار خویش برگردند. ولی گرانی قیمت خواربار، در اثر کاهش وجوهی که برای نگاهداری خدمتکاران اختصاص داده شده، اربابان را وادار می‌کند که به جای افزایش تعداد خدمتکارانی که دارند آن را کاهش دهند. همچنین در سالهای گرانی، کارگران بی‌چیز و مستقل اغلب موجودی و سرمایه قلیل خود را که برای تهیه و تدارک مواد مورد نیاز حرفه‌شان به کار می‌برند مصرف کرده، و مجبور می‌شوند برای امرار معاش مزدور شوند. تقاضای کار بیشتر از عرضه آن می‌شود، و بسیاری از آنان حاضرند که کار را با شرایط و نرخ کمتر از کارگر معمولی بپذیرند، و مزد مستخدم و مزدور در سالهای گرانی و قحطی اغلب سقوط میکند.

بنابراین، انواع کارفرمایان در سالهای گرانی مستخدمین ارزانتری گیر می‌آورند تا سالهای ارزانی، و خدمتکاران در این سالها نسبت به ارباب خود متواضعتر و وابسته‌ترند تا سالهای فراوانی. از اینرو، کارفرمایان سالهای گرانی را برای صنعت مساعدتر می‌دانند تا سالهای ارزانی را. بعلاوه مالکین و دهقانان، دو دسته از بزرگترین طبقه کارفرمایان، دلیلی دیگر هم دارند که از سالهای قحطی و گرانی خوشحال باشند. بهره مالکانه مالک و سود دهقان خیلی بستگی به قیمت خواربار دارد. اما، هیچ چیز از این بیهوده‌تر نیست که تصور شود بشر به‌طور کلی وقتی برای خودش کار می‌کند باید کمتر کار کند تا وقتی به وسیله دیگری استخدام شده است. یک کارگر مستقل بی‌چیز به‌طور کلی کوشاتر است تا مزدوری که به‌طور مقطعه کار کند. اولی از تمام کوشش خود بهره‌مند می‌شود، در صورتی که دومی آن را با کارفرما تقسیم می‌کند. اولی، در حالت استقلال جداگانه، کمتر دستخوش وسوسه‌های هم‌نشینان بد که در کارخانه‌های بزرگ کراراً باعث تباهی اخلاق دیگران می‌شوند قرار می‌گیرد. بربری کارگر مستقل به کارگران و مستخدمینی که ماهیانه و یا سالانه استخدام شده، و مزدشان اعم از اینکه خوب کار کنند یا بد یکی است، از این هم بیشتر است. سالهای ارزانی موجب افزایش نسبت کارگران مستقل به انواع مزدوران و خدمتکاران شده و حال آنکه سالهای قحطی و گرانی این نسبت را کاهش می‌دهد.

يك نویسندهٔ دانشمند و با نبوغ فرانسه به نام مسانس^{۱۵} دارندهٔ بالاترین تعداد آرا در انتخابات سنت‌اتین^{۱۶} در کتاب خود می‌کوشد نشان دهد که مردمان بی‌چیز در سالهای ارزانی بیشتر کار می‌کنند تا در سالهای گرانی؛ وی این کار را با مقایسهٔ مقدار ارزش کالایی که در آن سالهای مورد بحث در سه کارخانهٔ مختلف تولید شده انجام داده است؛ یکی کارخانهٔ پارچه‌های پشمی زبر در البوف^{۱۷} و یکی کارخانهٔ پارچه‌های نخی و سومی کارخانهٔ ابریشم‌بافی که این هر دو عمدتاً در روئن^{۱۸} قرار دارد. از گزارش وی که از بایگانی ادارات دولتی نسخه‌برداری شده، چنین مستفاد می‌شود که، مقدار و ارزش کالایی که در همهٔ آن کارخانه‌ها تهیه شده است عموماً در سالهای ارزانی بیشتر از سالهای گرانی بوده است. و همیشه ارزاترین سالها بیشترین مقدار، و در گراترین سالها کمترین مقدار بوده است. تمام این سه کارخانه وضع ثابتی داشته‌اند، و با اینکه محصول آنها قدری در هر سال تغییر می‌کرده است، روی هم رفته نه پیشرفت داشتند، و نه سیر قهقرائی.

صنایع پارچه‌های نخی در اسکاتلند، و پارچه‌های ابریشمی در شت‌باف در وست‌رایدینگ^{۱۹} ایالت یورکشایر^{۲۰} کارخانه‌هایی هستند که در حال رشد بوده و محصول آنها عموماً، با اندکی تغییر، از لحاظ مقدار و ارزش افزایش می‌یابد. اما، با بررسی گزارش سالانه چاپ شدهٔ آنها دربارهٔ محصولشان، متوجه نشدم که تغییرات تولدشان ارتباط معقولی با سالهای ارزانی و گرانی داشته یانه. در حقیقت، در سال ۱۷۴۵ یعنی سال قحطی و کمیابی، ظاهراً در هر دو کارخانه کاهش قابل ملاحظه‌ای در محصول پدید آمده بود. ولی در سال ۱۷۵۶، که بازار از سالهای قحطی بوده، کارخانه‌های اسکاتلند بیشتر از يك رشد عادی برخوردار بوده‌اند. در واقع محصول کارخانه‌های یورکشایر کم شد، و تا سال ۱۷۶۶ که قانون حق تمبر امریکا ملغی شد، تولید به سطح سال ۱۷۵۵ برگشت. در آن سال و سال بعد تولید آن خیلی بیشتر از سالهای قبل از آن شد، و از آن تاریخ تاکنون مرتب تولید آن اضافه می‌شود.

محصول تمام کارخانه‌های بزرگ برای فروش به کشورهای دور دست ضرورتاً آن قدر که به شرایط مؤثر در تقاضای کشورهای مصرف‌کننده بستگی دارد، به سالهای ارزانی و یا گرانی کشوری که محصول را تولید کرده بستگی ندارد؛ همچنین این فروش خیلی بستگی دارد به جنگ یا صلح، موفقیت و یا شکست کارخانه‌های رقیب، و خوش‌اخلاقی یا بدخلقی مشتریان عمده. بعلاوه، قسمت اعظم کارهای فوق‌العاده که احتمالاً در سالهای ارزانی انجام می‌شود، هیچ‌گاه در ضبط ادارات دولتی وارد نمی‌شود. خدمتکاران مرد که خانهٔ ارباب خود را ترک می‌کنند کارگران مستقل می‌شوند.

15. Messance. 16. St. Ethiene. 17. Elbeuf. 18. Rouen.

۱۹. West Riding : در سال ۱۷۶۵ پارلمان انگلیس قانونی تصویب کرد که به موجب آن تمام نامه‌هایی که در مستعمرات امریکایی انگلیس نوشته می‌شد باید به‌عنوان مالیات تمبری روی آن الصاق می‌گردید و نامه‌های فاقد تمبر باطل و بی‌اثر اعلام شد؛ این قانون چنان با مخالفت مردم مواجه شد که در ماه مارس ۱۷۶۶ ملغی گردید. (مترجم).

20. Yorkshire.

کلفتها معمولاً به‌خانه والدین خود برمی‌گردند، و معمولاً دوک‌ریسی می‌کنند برای اینکه برای خودشان و خانواده‌شان پارچه تهیه کنند. حتی کارگر مستقل بافنده همیشه برای فروش به‌مردم کار نمی‌کند، بلکه بعضی از همسایگان آنها را استخدام می‌کنند که برای مصرف خانواده آنها پارچه تولید کنند. از اینرو محصول کارشان، به‌شکل عدد و رقم در ادارات بایگانی عمومی که یادداشتها و مدارک آنها گاهی با سر و صدا چاپ می‌شود و بازرگانان و کارخانه‌دارهای ما اغلب بی‌هوده می‌کوشند علل موفقیت یا زوال امپراتوران بزرگ صنعت را با انکا به‌آن ارقام اعلام دارند، وارد نمی‌شود.

با اینکه تغییرات قیمت کار نه فقط همیشه با قیمت خواربار تطبیق نمی‌کند، بلکه اغلب کاملاً خلاف آنست ولی نباید روی این حساب، تصور کنیم که قیمت ارزان اثری بر روی کار ندارد. قیمت پولی کار ضرورتاً به‌وسیله دو شرط تعیین می‌شود؛ یکی تقاضای کار، و دیگری قیمت مایحتاج و آسایش زندگی. تقاضای کار، همان‌طور که صعودی، نزولی، و یا ثابت می‌باشد، و یا نیاز به‌جمعیت صعودی، نزولی و یا ثابت دارد، مقدار نیازمندیها و آسایش زندگی را که باید به‌کارگر داده شود نیز تعیین می‌کند؛ و قیمت پولی کار به‌وسیله آنچه که برای خرید این مقدار لازم است تعیین می‌شود. از اینرو، با اینکه قیمت پولی کار، در کشورهایی که خواربار ارزان است، گاهی اوقات زیاد است، به‌فرض ثابت بودن تقاضا، اگر قیمت خواربار گران بود، قیمت پولی کار از آن هم بالاتر می‌رفت. چون تقاضای کار در سالهای فراوانی فوق‌العاده و ناگهانی افزایش می‌یابد، و در سالهای کمیابی و قحطی فوق‌العاده و ناگهانی کاهش، قیمت پولی کار نیز به‌همان دلیل، گاهی در سالهای فراوانی افزایش می‌یابد و در سالهای بد سقوط می‌کند.

در سالهای فراوانی ناگهانی، وجوه کافی در اختیار بسیاری از کارفرمایان صنعت است که با آن پول می‌توانند بیشتر از تعداد سال پیش مردم فعال را در صنعت استخدام کنند؛ و این تعداد زیاد کارگر را نمی‌توان همیشه در اختیار داشت. بنابراین، کارفرمایانی که به‌کارگر بیشتری نیاز دارند، برای به‌دست آوردن آنان، با هم به‌رقابت می‌پردازند، و این امر گاهی اوقات باعث بالا رفتن قیمت پولی و حقیقی کار می‌شود.

عکس این جریان در زمان کمیابی و قحطی ناگهانی اتفاق می‌افتد. وجوهی که برای استخدام صنعت اختصاص یافته کمتر از سال پیش است. تعداد زیادی را از کار اخراج می‌کنند، و این عده برای گرفتن کار با هم به‌رقابت برمی‌خیزند، که در نتیجه آن گاهی اوقات قیمت حقیقی و پولی کار پائین می‌رود. در سال ۱۷۴۰، که سال کمیابی و قحطی فوق‌العاده‌ای بود، بسیاری از مردم حاضر بودند فقط در قبال بخور و نمیر خود کار کنند. در سالهای بعدی که فراوانی و وفور نعمت بود، استخدام کارگر و خدمتکار بسیار دشوارتر بود.

کمیابی یک سال گرانی، در اثر کاستن تقاضای کار، قیمت کار را پائین می‌آورد، همان‌طور که گرانی بهای خواربار آن را افزایش می‌دهد. بعکس فراوانی در سال ارزانی، در اثر افزایش تقاضا، موجب بالا رفتن قیمت کار می‌شود، همان‌طور که

ارزانی خواربار منجر به سقوط آن می‌شود. در تغییرات عادی قیمت خواربار این دو علت متضاد ظاهراً یکدیگر را خنثی می‌کنند، و احتمالاً علت اینکه مزد کار در همه جا خیلی پایدارتر و استوارتر از قیمت ارزاق است تا اندازه‌ای همین امر است.

افزایش مزد کارگر ناگزیر قیمت بسیاری از کالاها را، در اثر افزایش سهمی که به مزد تعلق می‌گیرد، بالا می‌برد، و بدین طریق منجر به کاهش مصرف این کالاها در داخل و خارج کشور می‌شود. اما، همین علت، که باعث افزایش مزد کار و افزایش سرمایه است، سبب بالا رفتن نیروی مولدهٔ کارگر شده و باعث می‌شود که تعداد کمتری از کارگران مقدار بیشتری کار انجام دهند. صاحب سرمایه که تعداد بیشتری کارگر استخدام کرده، به خاطر نفع خودش، ناگزیر می‌کوشد که طوری تقسیم و توزیع کار را به عمل آورد که کارگر بتواند بیشترین مقدار کار ممکن را انجام دهد. به همین دلیل می‌کوشد که بهترین ماشین‌آلاتی که خودش و کارگران لازم می‌دانند، تهیه کند. آنچه که در یک کارگاه معین بین کارگران آن روی می‌دهد، به همان دلیل، در یک جامعهٔ بزرگتر نیز اتفاق می‌افتاد. هرچه تعداد افراد جامعه بیشتر باشد طبیعتاً بیشتر خود را در طبقات و تقسیمات جزء کار قسمت می‌کنند. مغزهای بیشتری مشغول اختراع بهترین ماشینها و کاربرد صحیح هر کدام می‌شود، و بنابراین احتمال اختراع ماشین‌آلات کاملتری وجود دارد. از اینرو کالاهای بسیاری در نتیجهٔ این بهبودها، با تعداد بسیار کمتری کارگر تولید می‌شود، به طوری که افزایش مزد کار خیلی بیشتر از آنست که با کاهش تعداد کارگران به دست آمده است.

در باره سود سرمایه

بالا رفتن و پایین آمدن سود سرمایه بستگی به همان عللی دارد که باعث بالا رفتن و سقوط مزد کارگر می‌شود، یعنی افزایش و یا کاهش موقعیت ثروت جامعه، ولسی اثر همین علل روی این هر دو به یکسان نیست.

افزایش ثروت، که باعث بالا رفتن مزدهاست، باعث کاهش سود می‌گردد. وقتی سرمایه بسیاری از بازرگانان ثروتمند به یک نوع داد و ستد سوق داده شود رقابت طبیعی آنان خواه و ناخواه باعث پایین آمدن سود می‌گردد؛ و هنگامی که در تمام داد و ستدهای مختلف انجام شده در جامعه افزایش مشابهی در سرمایه به وجود آید، همان رقابت اثر مشابهی را در همه آنها پدید می‌آورد.

قبلاً دیدیم، که تعیین مزد متوسط کار حتی در یک محل معین و زمان معین آسان نیست. حتی در چنین موردی، بندرت می‌توانیم به غیر از آنچه متعارفاً عادی‌ترین مزدها نامیده می‌شود چیزی را به عنوان متوسط مزد بپذیریم. ولی حتی همین عمل را در مورد سرمایه بندرت می‌توانیم انجام دهیم. سود چنان نوسانات زیاد دارد که حتی شخصی که تجارت معینی دارد نمی‌تواند شخصاً به‌شما بگوید متوسط سود سالیانه او چقدر است. این سود نه تنها با هر گونه تغییر قیمت کالاهایی که او با آنها سر و کار دارد تغییر می‌یابد، بلکه تحت تأثیر بداقبالی یا خوش اقبالی رقبا و خریداران، و هزاران تصادفات دیگری که در دریا، خشکی و یا حتی در انبار کالاهای دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد واقع می‌شود. بنابراین، سود نه تنها سال به سال تغییر می‌کند، بلکه روز بروز، و تقریباً ساعت به ساعت متغیر است. تعیین سود متوسط تمام دادوستدهای گوناگونی که در یک کشور بزرگ انجام می‌گیرد بسیار دشوارتر است؛ و قضاوت کردن در مورد اینکه این سود قبلاً چه بوده، و یا در گذشته بسیار دور چه قدر بوده است، با هر درجه از دقت، روی هم رفته امری محال است.

ولی با اینکه تعیین مقدار سود متوسط سرمایه در زمانهای گذشته و حال چه بوده و یا چه هست، با هر درجه از دقت، غیرممکن است، اما از سود سرمایه می‌توان تصویری از آن به دست آورد. می‌توان به عنوان یک قاعده کلی پذیرفت که، هر کجا کارهای زیادی با کاربرد پول انجام گیرد، معمولاً سهم زیادی هم به پول تعلق می‌گیرد، و هر کجا که از پول کمتر استفاده می‌شود، مبلغ کمتری به آن تعلق می‌گیرد. بنابراین، همان‌طور که نرخ بهره معمولی بازار در هر کشوری تغییر می‌کند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که سود عادی سرمایه نیز با آن تغییر می‌کند، یعنی اگر نرخ بهره بازار پائین بیاید سود سرمایه تنزل می‌کند، و اگر بالا رود زیاد خواهد شد. از اینرو، ترقی بهره می‌تواند تصویری از ترقی سود برای ما بسازد.

در سال سی و هفتم سلطنت هنری هشتم تمام بهره‌های بالاتر از ده در صد غیرقانونی اعلام شد. چنین معلوم می‌شود که قبل از آن، گاهی بیشتر از ده درصد بهره می‌گرفتند. در سلطنت ادوارد ششم تعصب مذهبی بهره را ممنوع کرد. اما، گفته می‌شود این ممنوعیت هیچ‌گونه اثری به بار نیاورد، و احتمالاً به جای اینکه عیوب رباخواری را کمتر کند آن را افزایش داد. مصوبه هنری هشتم در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مورد قبول قرار گرفت، و نرخ بهره قانونی تا زمان سلطنت جیمز اول تقریباً ۸ درصد و ۱۰ درصد بود. تا سال بیست و یکم سلطنت ادامه داشت که در آن سال به ۸ درصد محدود شد. و پس از برگشت دوره سلطنت که در سال ۱۶۶۰ انجام شد نرخ بهره به شش درصد تنزل کرد، و در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» به ۵ درصد رسید. تمام این مقررات قانونی مختلف ظاهراً با درستی و دقت کامل تهیه شده است. به نظر می‌آید که این مقررات از نرخ بهره بازار و یا از نرخ‌های افرادی که افراد معتبر معمولاً پول وام می‌دادند تبعیت کرده، و از سر خود نبوده است. چنین به نظر می‌آید که در زمان سلطنت ملکه آن، نرخ بهره ۵ درصد بالاتر از نرخ بهره بازار بوده نه پائین‌تر از آن. پیش از جنگ اخیر، دولت با نرخ سه درصد قرض کرد؛ و اشخاص معتبر پایتخت و در بسیاری از بخشهای کشور، با نرخ سه و نیم، چهار، و چهار و نیم درصد قرض می‌کردند.

از زمان سلطنت هنری هشتم ثروت و درآمد کشور مرتباً افزایش یافته، و در دوره پیشرفت و ترقی گامهایشان به جای اینکه کند شود تندتر شده است. چنین می‌نماید که نه تنها این پیشرفت ادامه داشته، بلکه سریع‌تر و تندتر هم شده است. در دوره مزبور مزد کارگر مرتباً افزایش یافته، و در بخشهای بزرگتر رشته‌های مختلف بازرگانی و صنعت، سود سرمایه کمتر شده است.

به‌طور کلی انجام هر نوع داد و ستد در شهرهای بزرگ بیشتر به سرمایه نیاز دارد تا در دهات. مقدار سرمایه بیشتری که در هر رشته از تجارت به کار می‌رود، و تعداد رقیبان ثروتمند، معمولاً نرخ سود را در شهرها پائین‌تر از دهات می‌آورد. اما مزد کارگر معمولاً در شهرهای بزرگ بیشتر از دهات است. در شهرهای پولدار و دولت‌مندان اشخاصی که سرمایه‌های زیاد برای به کار انداختن دارند اغلب نمی‌توانند تعداد کارگرانی که نیاز دارند به دست آورند، و لذا به رقابت هم برمی‌خیزند برای اینکه تا آنجا که میسر

است تعداد بیشتری استخدام کنند، این امر باعث افزایش مزد کار، و کاهش سود سرمایه می‌شود. در بخشهای دورافتاده کشور اغلب سرمایه به اندازه‌ای نیست که همه مردم را به کار بگیرد، لذا کارگران با هم به رقابت برمی‌خیزند که استخدام شوند و این امر باعث پائین آمدن مزد و بالا رفتن سود سرمایه می‌گردد.

در اسکاتلند با اینکه نرخ قانونی بهره به اندازه انگلیس است، نرخ بهره بازار قدری بیشتر است. اشخاص معتبر در آنجا به ندرت می‌توانند با نرخ کمی کمتر از ۵ درصد وام بگیرند. حتی بانکهای خصوصی ادینبورگ به سفته‌های آنها که تمام یا جزئی از آن را می‌توانند به میل خود استفاده کنند چهار درصد بهره می‌پردازند. بانکداران خصوصی لندن به پولی که نزد آنها تودیع شده است بهره نمی‌پردازند. چند نوع تجارت و کسب کار هست که انجام آنها در اسکاتلند همان قدر سرمایه نیاز دارد که در انگلیس. بنابراین، نرخ معمولی سود باید قدری بیشتر باشد. قبلاً دیدیم که مزدکار در اسکاتلند پائین‌تر از انگلیس است. خود اسکاتلند نیز، نه تنها فقیرتر از انگلیس است بلکه گامهایی که به سوی ترقی و پیشرفت شرایط بهتر برمی‌دارد (زیرا ظاهراً مشغول پیشرفت است) نظراً کندتر و آهسته‌تر است.

نرخ رسمی بهره در فرانسه، در طول سده حاضر همیشه با نرخ بهره بازار تعیین نشده است.^۱ در سال ۱۷۲۵ بهره از ۲۵ پنی به ۱۵ پنی تنزل یافت، و یا به سخن دیگر از ۵ درصد به ۲ درصد رسید. در سال ۱۷۲۴ به ۱۳ پنی، یا $\frac{۱}{۳}$ درصد بالا رفت. در ۱۷۶۶، در دولت لوردی^۲ به ۲۵ پنی، یا ۴ درصد ترقی کرد. آه‌تره^۳ بعدها آن را به نرخ پیشین ۵ درصد بالا برد.

منظور واقعی از این تنزل شدید نرخ بهره این بود که راه را برای کاستن قرضه عمومی هموار کنند؛ و بعضی اوقات نیز این کار را می‌کردند. شاید فرانسه در حال حاضر به ثروتمندی انگلیس نباشد؛ و با اینکه نرخ رسمی بهره در فرانسه اغلب پائین‌تر از انگلیس بوده است، نرخ بهره بازار عموماً بالاتر از آن بوده است. زیرا در آن کشور، مانند سایر کشورها، راههای امن و آسان متعددی برای فرار از قانون وجود دارد. بازرگانان انگلیسی که با فرانسه مبادلات تجاری دارند، به نویسندگانه اظهار داشته‌اند که سود بازرگانی در فرانسه بیشتر از انگلیس است؛ و تردیدی نیست که همین امر سبب شده است تا بسیاری از اتباع انگلیس ترجیح دهند که سرمایه خود را در کشوری که داد و ستد مغضوب است به کار اندازند، تا کشوری که داد و ستد بازرگانی بسیار محترم است. مزد کارگر در فرانسه پائین‌تر از انگلیس است. وقتی که از اسکاتلند به انگلیس مسافرت کنید، تفاوتی که بین لباس و سیمای مردم هر دو کشور ملاحظه خواهید کرد کافی است که اختلاف شرایط و موقعیت آنان را باز نماید. تضاد چهره و لباس وقتی که شما از فرانسه مراجعت می‌کنید از این هم بیشتر است. و با اینکه بی‌تردید فرانسه

۱. رجوع کنید به

Denisart: Article Taux des interests, tom III P. 18

2. Laverdy. 3. Abey Terray.

غنی‌تر از اسکاتلند است، ولی به‌نظر نمی‌رسد که به‌آن سرعت جلو می‌رود. این عقیده‌ی عادی و حتی عمومی مردم فرانسه است که کشورشان روبه‌قهقرا می‌رود؛ و این عقیده‌ای است که به‌نظر من حتی در مورد کشوری مثل فرانسه بی‌اساس است، ولی هر کس که اسکاتلند را در بیست سال پیش دیده و امروز هم آن را می‌بیند امکان ندارد تصور کند که اسکاتلند روبه‌قهقرا می‌رود.

از سوی دیگر، کشور هلند، به‌نسبت وسعت‌خاک و تعداد جمعیت، کشوری ثروتمندتر از انگلیس است. دولت هلند پول را با نرخ صدی دو و اشخاص معتبر با نرخ سه درصد وام می‌گیرند. مزد کارگر در هلند بالاتر از انگلیس است، و معروف است که، هلندیها با سود کمتری قانع هستند تا سایر مردم اروپا. بعضی از اشخاص وانمود می‌کنند که تجارت در هلند رو به اضمحلال است، و شاید نسبت به بعضی از رشته‌های بخصوص بازرگانی این امر مصداق داشته باشد. ولی خود این علائم به‌خوبی نشان می‌دهد که مملکت کلا روبه‌زوال نیست. وقتی که سود کاهش می‌یابد، بازرگانان شکایت برمی‌دارند که تجارت روبه‌تنزل است؛ گویانکه تنزل سود اثر طبیعی و قهری ترقی روزافزون است، و یا اینکه نشانه آنست که سرمایه‌ای بیشتر از گذشته به‌کار افتاده است. در مدت جنگ اخیر، هلندیها همه تجارت حمل‌ونقل فرانسه را به‌خود اختصاص دادند، و هنوز هم سهم عمده آن را دارند. ثروت زیادی که در بانک‌های فرانسه و انگلیس دارند، که گفته می‌شود در حدود ۴۵ میلیون آن در انگلیس نگاهداری می‌شود (ولی به‌نظر من، راجع به‌مبالغ آن زیاد غلو کرده‌اند)؛ و همچنین مبالغ هنگفتی که هلندیها در کشورهای دیگر که نرخ بهره بالاتر از کشور خودشان است به‌افراد خصوصی قرض می‌دهند، همه نشانه‌هایی است که بیشک زیادی و فراوانی سرمایه آنها را می‌نماید، و با علامت آنست که سرمایه آنها خیلی بیشتر از آنست که با سود نسبتاً مناسبی در کشورشان به‌کار افتد؛ ولی این علائم هیچ نشان نمی‌دهند که داد و ستد کاهش یافته است. همان‌طور که سرمایه یک فرد خصوصی، با اینکه از راه کسب معینی حاصل شده است، ممکن است، ضمن ادامه رونق کار وی، بیش از آن افزایش یابد که وی بتواند آن را به‌کاراندازد؛ همان‌طور هم احتمالاً سرمایه یک کشور بزرگ عمل می‌کند.

در مستعمرات امریکای شمالی و هند غربی، نه‌تنها مزد کارگر، بلکه بهره پول، و در نتیجه سود سرمایه بالاتر از انگلیس است. در مستعمرات مختلف نرخ رسمی و نرخ بازار بهره هر دو بین ۶ تا ۸ درصد است. اما، مزد زیاد کارگر و سود سرشار سرمایه، شاید از جمله مسائلی است، که بندرت با هم حرکت می‌کند، مگر در موارد خاص مستعمرات جدید. یک مستعمره جدید باید مدتی نسبت به‌وسعت خاکش دارای سرمایه کم، و نسبت به‌وسعت سرمایه کم جمعیت‌تر از تعداد زیادی از سایر کشورها باشد. این مستعمرات زمینشان بیشتر از مقدار سرمایه‌ای است که در آن به‌کار می‌اندازند. بنابراین، آنچه سرمایه‌داران در زمینهایی به‌کار می‌برند که حاصلخیزتر و دارای موقعیت بهتر است، مانند زمینهای نزدیک ساحل دریا، و در طول رودخانه‌های قابل کشتیرانی، این‌گونه زمینها را نیز، اغلب با قیمتی کمتر از حتی ارزش محصول طبیعی آنها خریداری می‌کنند.

سرمایه‌ای که در خرید و بهبود چنین زمینهایی به کار رفته باید سود زیادی عاید کند، و لذا می‌توان برای وام گرفتن آن بهره‌ی زیادی پرداخت کرد. انباشتگی سریع سرمایه در کاربردی چنان سودآور کشاورز را قادر می‌سازد که سریعتر از آنچه بین مهاجرین جدید بتواند کارگر پیدا کند در استخدام کارگر بکوشد. لذا، به کارگرانی که پیدا کرده و استخدام می‌کند مزدهای کلانی می‌پردازد. با افزایش کوچ‌نشینها، سود سرمایه به تدریج کاسته می‌شود. وقتی که حاصلخیزترین و مهمترین زمینها از لحاظ موقعیت همه اشغال شد، سود کمتری از کشت زمینهایی که از لحاظ خاک و موقعیت پست‌تر است عاید می‌شود، و بهره‌ی کمتری به سرمایه‌های که در این راه به کار افتاده است پرداخت می‌گردد. لذا، در بخش بزرگی از مستعمرات ما، هم نرخ رسمی و هم نرخ بازار بهره در طول قرن حاضر به طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. به تدریج که ثروت، اصلاحات و جمعیت بیشتر می‌گردد، نرخ بهره کم می‌شود. مزد کارگر توأم با سود سرمایه کاهش نمی‌یابد. تقاضای کارگر با افزایش سرمایه افزایش می‌یابد سود هر چه که می‌خواهد باشد؛ و پس از اینکه تقاضای کارگر کاهش یافت، سرمایه ممکن است نه تنها روبه افزایش باشد، بلکه خیلی سریعتر از پیش اضافه شود. این امر همان‌طور که در مورد کشورهای صنعتی که در تحصیل ثروت پیش می‌روند مصداق دارد در مورد افراد پشتکاردار و کوشا هم صادق است. یک سرمایه‌ی هنگفت، ولو اینکه با سود کم باشد، معمولاً سریعتر از سرمایه‌ی کم با سود زیاد رشد می‌کند، یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید پول پول می‌آورد. وقتی که یک کمی پول داشته باشید، اغلب تحصیل پول زیادتر آسان می‌شود. اشکال بزرگ در اینست که آن پول ناچیز اولیه را به دست آوریم. ارتباط بین افزایش سرمایه و صنعت، و یا افزایش تقاضای کار مفید قسمتی قبلاً تشریح شده است، ولی از این به بعد هم در بررسی انباشتن سرمایه مشروح‌تر خواهیم گفت.

تصرف سرزمینهای جدید یا ایجاد رشته‌های جدید بازرگانی، گاهی ممکن است سود سرمایه را بالا برده، و با آن نرخ بهره هم بالا برود، و این امر حتی در کشورهایی که در تحصیل غنا و ثروت به سرعت جلو می‌روند نیز مصداق دارد. چون با تصرف این قبیل اراضی سرمایه کشور که بین مردم مختلف آن قسمت شده کافی برای کل مشاغل تجاری کشور مستعمره نیست، به ناچار سرمایه در آن رشته بخصوص از تجارت بکار می‌افتد که سود بیشتری عاید می‌کند. قسمتی از سرمایه که قبلاً در سایر امور بازرگانی به کار رفته ناگزیر باید از این کار خارج شود، و در کارهای جدید و پرسودتری به کار انداخته شود. بنابراین، در همه آن نوع داد و ستدهای قدیمی، رقابت کمتر از پیش می‌شود. عرضه بسیاری از کالاهاى مختلف در بازار کمتر می‌شود. و بناچار قیمت آنان کم و بیش افزایش پیدا می‌کند، و سود بیشتری برای کسانی که در آن رشته‌ها کار می‌کنند به وجود می‌آید، و لذا اینها می‌توانند نرخ بهره بیشتری را متحمل شوند. مدتها پس از پایان جنگ اخیر، نه تنها افراد خصوصی که اعتبار تجاری دارند، بلکه بعضی از شرکت‌های بزرگ لندن، معمولاً تا نرخ ۵ درصد وام می‌گرفتند، اینها قبل از آن عادت نداشتند که بیش از چهار درصد و یا $\frac{1}{4}$ درصد بهره بپردازند. تصرف

سرزمینهای وسیع امریکای شمالی و جزایر هند غربی و الحاق تجارت آن خود دلیل کافی بر بالا رفتن سود سرمایه است، بدون اینکه موجودی سرمایه کاهش یافته باشد. بروز يك چنین تجارت عظیم جدید که باید با سرمایه‌های پیشین انجام می‌گرفت بناچار می‌بایست موجودی سرمایه را در بسیاری از رشته‌های معین می‌کاست، یعنی رشته‌هایی که در آن رقابت کمتر و سود بیشتر بود. در سطور زیر فرصت کافی برای ارائه دلائل خود خواهیم داشت تا اثبات کنم چرا من معتقدم که موجودی سرمایه بریتانیای کبیر حتی با مخارج عظیم جنگ اخیر کاهش نیافته است.

اما، تنزل موجودی سرمایه جامعه، یا جوهی که برای نگاهداشت سرمایه‌اختصاص داده شده، همان‌طور که مزد را پائین می‌آورد، همان‌طور هم سود سرمایه را بالا می‌برد، و از اینرو نرخ بهره هم ترقی می‌کند. در اثر کاهش مزد کارگر، صاحبان بقیه سرمایه که در جامعه مانده است می‌توانند کالای خود را با قیمتی کمتر از پیش به بازار بیاورند. و چون سرمایه‌ای کمتر از پیش به بازار عرضه می‌شود، آنها می‌توانند کالای خود را گرانتر بفروشند، هزینه کالای تولید شده کمتر است، و تولیدکنندگان پول بیشتری در قبال کالا دریافت می‌کنند. بنابراین، سود آنان در دو جهت افزایش می‌یابد، و می‌توانند به‌خوبی نرخ بهره سنگین را متحمل شوند. ثروت هنگفتی که چنان ناگهانی و به‌آسانی در بنگال و سایر مهاجرنشین انگلیسی در هند شرقی به‌دست آمد، ممکن است ما را قانع کند که، چون مزد کارگر خیلی پائین است، پس سود سرمایه در آن کشورهای مخروبه بسیار زیاد است. نرخ بهره پول هم به‌همین نسبت است. در بنگال، پول اغلب با بهره چهل، پنجاه و شصت درصد وام گرفته می‌شود و محصول آینده گروهی پرداخت آن را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که سودی که بتواند چنین بهره‌ای را تأمین کند باید تقریباً همه اجاره مالک را ببلعد، همان‌طور هم يك چنین رباخواری عظیمی به‌نوبه خود باید بخش بزرگی از آن سود را در کام خود فروبرد. پیش از سقوط جمهوری رم از این نوع رباخواری و شبیه به آن ظاهراً در همه ایالات رم شایع بوده است، و زیر نظر مدیریت مخرب و تباه‌کننده طرفداران کنسولهای رم عمل می‌کرده است. به‌طوری که از نامه‌های سیسرو مستفاد می‌شود برتوس پرهیزکار در قبرس با نرخ چهل و هشت درصد پول قرض می‌داد.

در کشوری که به‌علت طبیعت خاک و آب و هوا، و موقعیتش نسبت به سایر کشورها توانسته است غنای کاملی به‌دست آورد، و بنابراین، نمی‌تواند بیش از این ترقی کند، و روبه‌فقرتر هم نرفته، احتمالاً مزد کارگر و سود سرمایه خیلی پائین است. در کشوری که جمعیت آن به‌نسبتی زیاد است که نه خاک آن قادر به تأمین نیازهای آنهاست و نه سرمایه آن می‌تواند آن جمعیت را به‌کارگیرد، رقابت برای استخدام به‌ناچار زیاد خواهد شد. به‌طوری که مزد کارگر آن قدر کاهش پیدا می‌کند که به‌زحمت برای زندگی تعداد کارگزارانش کافی است، و چون کشور بیش از ظرفیت جمعیت دارد، این تعداد هیچ‌گاه زیاد نخواهد شد. در کشوری که سرمایه آن به‌نسبت تمام معاملاتی که می‌تواند داشته باشد مشغول باشد، در هر رشته به‌خصوصی از داد و ستد مبالغ هنگفتی

سرمایه تا آنجا که نحوه و مقدار داد و ستد اجازه می‌دهد، به کار می‌افتد. بنابراین، رقابت، در همه‌جا زیاد می‌شود، و در نتیجه سود عادی خیلی پائین می‌رود. اما شاید هیچ کشوری تاکنون به این درجه از ثروت و غنا نرسیده است. کشور چین ظاهراً مدتهای مدید در حالت ایستا بهسربرده، و احتمالاً سالها پیش، آن غنای کامل را که با سرشت قوانین و نهادهای آن سازگار است به دست آورده است. ولی شاید این غنای کامل خیلی پست‌تر از آنست که قوانین و نهادهای طبیعت خاک، آب و هوا و موقعیت دیگر می‌توانست فراهم کند. کشوری که از تجارت خارجی غفلت ورزد و یا از آن متنفر باشد، و کشتیهای خارجی را فقط به یکی دو بندر خود راه دهد، نمی‌تواند همان مقدار دادوستد انجام دهد که ممکن بود با قوانین و نهادهای دیگر داشته باشد. همچنین در کشوری که ثروتمندان و صاحبان سرمایه‌های بزرگ از امنیت زیاد برخوردارند، و فقرا و صاحبان سرمایه‌های کوچک بندرت امنیت دارند، ولی تحت تظاهر عدالت و دادگستری، به وسیله مأمورین پست دولت در هر موقعیتی غارت و چپاول می‌شوند، مقدار سرمایه‌ای که در تمام رشته‌های مختلف تجارت مورد معامله به کار افتاده هیچ‌گاه نمی‌تواند برابر آن چیزی باشد که فطرت و مقدار آن معامله آن را مآذون می‌ساخت. در رشته‌های مختلف داد و ستد، ظلم و تعدی به فقرا موجبات امتیازات انحصاری ثروتمندان را فراهم می‌کند، و این ثروتمندان قادرند با انحصار دادن تمام تجارت به خود سودهای کلانی بدست آورند. بنابراین گفته می‌شود بهره ۱۲ درصد در چین يك نرخ عادی است، و سود عادی سرمایه باید آنقدر باشد که این مبلغ بهره عظیم را تأمین کند.

نقص يك قانون گاهی ممکن است نرخ بهره را به طور قابل ملاحظه‌ای از آنچه که وضع مملکت (یعنی حالت فقر و ثروت کشور) اقتضا دارد بالاتر ببرد. در کشورهای که نسبتاً نظم و ترتیب بهتری دارند وقتی که قانون انجام قراردادها را به خوبی مراقبت و اجرا نمی‌کند، تمام وام‌گیرندگان را تقریباً همسنگ ورشکستگان، و یا اشخاصی که دارای اعتباری مشکوک هستند می‌کند. عدم اطمینان به برگشت پول وام‌دهنده را وادار می‌کند که همان بهره رباخواری را که معمولاً از ورشکستگان مطالبه می‌کنند از مردم دیگر بگیرد. بین ملت‌های وحشی که ایالات شرقی امپراطوری رم را تصاحب کردند، اجرای قراردادها سالهای متمادی به ایمان طرفین قرارداد واگذار شده بود. محاکم عدالت سلاطین این کشورها بندرت در اجرای تمهیدات مداخله می‌کردند. نرخ بهره زیادی که در آن دوران قدیم گرفته می‌شد شاید قسمتی مربوط به این علت است.

وقتی که قانون بهره را مطلقاً ممنوع می‌کند، نمی‌تواند به طور کلی از آن جلوگیری کند. بسیاری از مردم باید پول قرض کنند، و هیچ کس وام نمی‌دهد مگر اینکه مناسبترین راه کاربرد پول خود را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، و مشکلات و خطر فرار از قانون را هم در مدنظر داشته باشد. نرخ زیاد بهره بین ملل مسلمان، بنا به گزارش منتسکیو، نه تنها به لحاظ فقر شدید آنهاست بلکه مقداری از آن بدین لحاظ، و قسمت دیگر به لحاظ مشکلات برگشت پول است.

پائین‌ترین نرخ عادی سود باید همیشه قدری بیشتر از آن باشد که ضررهای تصادفی را که استخدام و کاربرد سرمایه گهگاه معروض آن قرار می‌گیرد جبران کند. فقط این مازاد است که سود خالص و پاکیزه‌ای را تشکیل می‌دهد. آنچه که سود ناخالص نامیده می‌شود اغلب شامل این مزد، به‌اضافه آن چیزی است که برای جبران ضررهای فوق‌العاده کنار گذاشته می‌شود. بهره‌ای که وام‌گیرنده می‌تواند بپردازد فقط به نسبت این سود خالص است.

پائین‌ترین نرخ عادی بهره، به همین قیاس، باید قدری بیشتر از آن چیزی باشد که جبران زیانهای احتمالی را که پول، حتی با احتیاط زیاد، در معرض آن است بکند. اگر نرخ بهره زیاد نبود، صدقه و نوعی روری و دوستی تنها انگیزه وام دادن می‌شد. کشوری که غنای کامل را احراز کرده است، یعنی در جایی که در رشته‌های معین کسب و کار بزرگترین مقدار سرمایه‌ای که می‌شود به کار انداخت کار می‌کند، چون نرخ عادی سود ناخالص بسیار ناچیز است لذا نرخ معمولی بهره بازار که می‌توان از آن به دست آورد آن قدر پائین است که جز ثروتمندترین افراد بقیه نمی‌توانند از درآمد بهره سرمایه امرار معاش کنند. تمام افرادی که دارای سرمایه کم و یا متوسط هستند مجبور خواهند شد که کاربرد سرمایه خود را شخصاً نظارت کنند. در آن حالت لازم می‌آید که تقریباً هر فرد خودش بازرگان شود، و یا در یک نوع از داد و ستد مشغول باشد. کشور هلند ظاهراً به این مرحله نزدیک می‌شود. در این کشور اگر شخص حرفه و پیشه معین نداشته باشد غیر عادی و برخلاف عرف است. احتیاج هر فردی را وادار می‌کند که کاسب شود، و عادت، رسم و آئین یک جامعه را تعیین می‌کند. همان طور که برهنه بودن مضحک است، همان‌طور هم، در بعضی مقیاسها، مثل دیگران کار معینی نداشته‌دار است. همان‌طور که وجود فرد کشوری که شغل غیر نظامی دارد در پادگان و یا اردوگاه سربازان بی‌لطف است، و حتی در بعضی جاها در خطر اینست که تحقیر شود، همان‌طور هم شخص بیکار بین صاحبان مشاغل عاطل به نظر می‌آید. بالاترین نرخ عادی سود، در قیمت بخش بزرگی از کالاها، ممکن است چنان باشد که آنچه را که به‌اجاره زمین تعلق می‌گیرد ببلعد، و فقط به‌اندازه‌ای باقی گذارد که برای پرداخت کارگری که آن را آماده کرده و به بازار آورده کافی باشد، و این هم پائین‌ترین نرخ است که مزد کارگر را در همه‌جا به‌مأخذ آن پرداخت می‌کنند، یعنی بخور و نمیر کارگر. کارگر باید همیشه وقتی که مشغول کار است به‌طریق تغذیه شود؛ ولی احتمال دارد که همیشه پول مالک پرداخت نشود، و او به‌پول خود نرسد. سود تجارت کمپانی هند شرقی که عمال و مستخدمین آنها در بنگال به‌دست می‌آوردند شاید از نرخ پیش گفته زیاد دور نباشد.

نسبتی که نرخ معمولی بهره بازار به نرخ عادی سود خالص دارد، بالطبع با افزایش و کاهش سود تغییر می‌کند. بهره مضاعف در انگلیس، عبارت از مقداری است که بازرگانان آن را سود معقول، متوسط، و خوب می‌دانند؛ به نظر من این اصطلاح بهره مضاعف یعنی سود عادی و معمولی. در کشوری که نرخ عادی سود خالص هشت یا ده

درصد است، عقل چنین حکم می‌کند که اگر تجارت با پول وام گرفته شده کار کند نصف این مبلغ را به‌عنوان نرخ بهره احتساب کنند. خسارت سرمایه به‌عهده وام‌گیرنده است که او هم در برابر وام‌دهنده آن را بیمه کرده، و نرخ چهار یا ۵ درصد بهره سرمایه، در بیشتر مشاغل ممکن است هم برای پرداخت این خسارت بیمه کردن سود کافی و هم برای زحمت به‌کار انداختن سرمایه مزد وافی بشمار آید. ولی در کشورهایی که نرخ سود عادی خیلی کمتر یا خیلی بیشتر از بهره است، نسبت بین بهره و سود خالص یکی نیست. اگر نرخ سود عادی خیلی پایین‌تر از نرخ بهره باشد، شاید نصف آن را نتوان برای بهره کنار گذاشت، و اگر خیلی بالاتر باشد می‌توان بیش از نصف آن را برای بهره در نظر گرفت. در کشورهایی که به‌سرعت روبه‌ثروت‌مند شدن می‌روند، نرخ کم سود، در قیمت بسیاری از کالاها ممکن است مزد زیاد کارگر را جبران کند، و باعث شود که آن کشورها کالاهای خود را به‌ارزانی همسایگان فقیرتر خود که نرخ مزد در آن پایین‌تر است عرضه کنند.

در حقیقت سودهای عالی بیشتر از مزد زیاد باعث بالا بردن قیمت کار می‌شود. مثلاً، اگر در کارخانه پارچه‌بافی مزد کارگران مختلف مانند وچین‌کن، ریسنده، بافنده و غیره باید در روز ۲ پنس بالابرد لازم است که قیمت پارچه بافته شده را فقط به تعداد ۲ پنسه که مساوی تعداد کارگران است، بالا برده و سپس ضرب در تعداد روزهایی که کار کرده‌اند بکنند. آن قسمت از قیمت کالا که مربوط به مزد است، باید در تمام مراحل تولید، فقط با نسبت حسابی (تصادف عددی) افزایش مزد مزبور بالا رود. اما اگر سود تمام کارفرمایان کارگران مزبور باید ۵ درصد اضافه شود، آن قسمت از بهای کالا که مربوط به سود است، در تمام مراحل مختلف تولید می‌باید با نسبت هندسی (تصادف هندسی) نسبت به افزایش سود مزبور ترقی کند. کارفرمای گارگری که پنبه را از غوزک جدا می‌کند در فروش کتان خود ۵ درصد اضافی روی تمام ارزش مواد و مزدی که به کارگران پیش‌پرداخت کرده است می‌کشد. کارفرمای کارگران ریسنده لازم دارد که ۵ درصد اضافه‌تر روی قیمت پنبه‌ای که پرداخت کرده و مزد کارگرانی که آن را ریسنده‌اند بکشد. و کارفرمای کارگر بافنده احتیاج دارد که ۵ درصد اضافه روی قیمت پرداخت شده نخ قماش و مزد کارگر ریسنده بیفزاید. در بالا بردن قیمت کالاها افزایش مزد کارگر درست مثل بهره ساده در انباشتگی وام عمل می‌کند. ولی افزایش سود مثل بهره مرکب عمل می‌کند. بازرگانان و صاحبان صنایع ما در بالا رفتن قیمت همیشه شکایت از آثار بد مترتب بر مزدهای زیاد دارند، و می‌گویند این امر باعث کاهش فروش کالاهایشان در داخل و خارج کشور شده است. ولی چیزی را جعبه به آثار بد سودهای کلان خود به‌زبان نمی‌آورند. این بازرگانان درباره آثار زیان‌آور و مخرب سودهای خود سکوت می‌کنند. و فقط در باره اثرات بد ناشی از کار سایر مردم شکایت دارند.

دربارهٔ مزد و سود کارگر و سرمایه در خدمات مختلف

همهٔ محاسن و معایب خدمات مختلف کارگر و سرمایه در مناطق همجوار، باید یا کاملاً برابر باشد و یا منجر به برابری آنها گردد. اگر در يك منطقه، شغلی باشد که مزایای آن بیشتر یا کمتر از سایر مناطق همجوار باشد، در مورد اول که مزایای زیاد است تعداد بيشماری از افراد به آن منطقه سرازير می‌شوند و در مورد دوم عده‌ای آن را ترك می‌گویند، به طوری که محسنات آن به زودی به سطح استخدام کارگر و سرمایه در بخش دیگر می‌رسد. این وضع حداقل دربارهٔ جوامعی صادق است که همه چیز به جریان طبیعی خود سير می‌کند یعنی جایی که آزادی کامل هست، و جایی که مردم آزادند هر شغلی را که مناسب می‌بینند انتخاب کنند، و هر وقت که فکر کردند مناسب نیست آن را عوض کنند.

نفع هر شخص ایجاب می‌کند که در جستجوی کار پرفایده برآید و از اشتغال زیانبار اجتناب کند. در حقیقت مزد و سود نقدی، در همه‌جای اروپا بر طبق استخدام مختلف کار و سرمایه متفاوت است. ولی این تفاوتها و اختلافات قسمتی ناشی از موجبات معینی در خود اشتغال است، که یا واقعاً و یا اقلاً در تصور افراد، سود نقدی کوچک را در بعضی جبران کرده، و در سایر مشاغل سودهای کلان را خنثی می‌کند؛ قسمت دیگر هم مربوط می‌شود به سیاست کشورهای اروپایی که در هیچ کجا آزادی کامل امور وجود ندارد. ملاحظات ویژه آن شرایط و آن سیاستها فصل کنونی را به دو بخش تقسیم می‌کند.

قسمت یکم

ناپرابرپهائی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می‌آید

موارد پنجگانهٔ زیر موجبات اصلی است که تا آنجا که من قادر به شناسایی آنها بودم، سبب جبران سود نقدی کم در بعضی از خدمات، و خنثی کردن سودهای زیاد در

خدمات دیگر می‌شود: اول، دلپذیری و یا نامطبوعیت خود خدمتها، دوم، آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگرفتن آنان، سوم، ثبات یا بی‌ثباتی استخدام در آن مشاغل، چهارم اطمینان کم یا زیادی که باید نسبت به اشخاصی که آن را اجرامی‌کنند داشت، پنجم احتمال یا عدم احتمال موفقیت در آنها.

نخست، مزد کارگر برحسب آسانی یا دشواری، پاکیزگی و یا آلودگی، آبرومندی و یا غیرمحترمانه بودن شغل فرق می‌کند. بدین‌سان در بیشتر جاها اگر تمام سال را در نظر بگیریم، یک خیاط مزدور کمتر از یک بافنده مزدور مزد دارد. زیرا کار او خیلی ساده‌تر است. یک کارگر بافنده کمتر از یک کارگر آهنگری مزد دریافت می‌کند. کار اولی همیشه آسانتر نیست ولی خیلی تمیزتر و پاکیزه‌تر است. کارگر آهنگر با اینکه هنرمند است، در ۱۲ ساعت کار بندرت به اندازه یک کارگر معدن ذغال‌سنگ در هشت ساعت کار عایدی دارد. زیرا کار او زیاد کثیف نیست، خطرش کمتر است و روز روشن و در سطح زمین انجام می‌شود. در مشاغل شرافتمندانه و پر افتخار، خود آبرو و افتخار سهم بزرگی از مزد کارگر را تشکیل می‌دهد. به‌طوری که بتدریج خواهیم گفت با در نظر گرفتن همه مسائل از نظر سود نقدی معمولاً پاداش کمتری به آنها داده می‌شود. کثافت و زشتی کار اثر عکس دارد. حرفه یک قصاب شغل خشونت‌بار و نفرت‌انگیزی است، ولی در بیشتر جاها سودآورتر از بیشتر حرفه‌های معمولی است. تنفرانگیزترین مشاغل یعنی شغل دژخیمی، نسبت به مقدار کاری که انجام می‌دهد، بهتر از هر نوع کسب معمولی هرچه که باشد، درآمد دارد.

شکار و صید که بهترین شغل بشر در جوامع غیرمتمدن است، در مراحل پیشرفت تمدن یکی از دلپذیرترین سرگرمیهای آدمی را تشکیل می‌دهد، و امروز همان کاری را که برای رفع نیاز می‌کردند برای سرگرمی و تفریح می‌کنند. بنابراین در جوامع مترقی، مردم بسیار فقیری وجود دارند که کاری را که دیگران برای وقت‌گذرانی انجام می‌دهند آنها برای امرار معاش می‌کنند. از زمان تئوکریتوس^۱ تا به امروز ماهیگیران این کار را (که دیگران برای تفریح می‌کنند) شغل خود انتخاب کرده‌اند. شکارزد، یا کسی که برخلاف قانون شکار می‌کند، در بریتانیای کبیر مرد بسیار فقیری است. در کشورهایی که شدت قوانین شکارزدها را آزار نمی‌رساند، شکارچی که جواز این کسب را دارد وضعی بهتر از شکارزد نیست. سلیقه طبیعی برای چنین مشاغلی سبب می‌شود که عده بسیاری به‌جای اینکه در تن‌آسائی زندگی کنند، به دنبال این‌گونه مشاغل بروند، و محصول کار آنها نسبت به مقدار آن، همیشه آنقدر ارزان به‌بازار عرضه می‌شود که جز امرار معاش جزئی چیزی برایشان باقی نمی‌ماند.

نامطبوعیت و زشتی کار به‌همان طریقی که روی مزد اثر دارد روی سود هم اثر می‌گذارد. متصدی یک میخانه یا یک پیاله‌فروشی، که هیچ‌گاه مالک محل کار خود نیست، و همیشه معروض خشونت هر آدم مستی قرار می‌گیرد، نه شغل آبرومندی دارد

1. Theocritus. See Idyllium XXI.

نه شغل مطبوعی، ولی بندرت يك حرفهٔ معمولی می‌توان یافت که با يك سرمایه ناچیز سودی چنان کلان عاید کند.

دوم، مزد کارگر با آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگیری آن شغل تغییر می‌کند.

هروقت ماشین گرانی نصب می‌شود باید انتظار داشت قبل از اینکه مستهلك شود، بتواند در اثر کار زیادی که انجام می‌دهد، قیمت خود به‌اضافهٔ لااقل سود عادی ناشی از آن را جبران کند. کارگری که با صرف زمان و کار زیاد در مشاغلی که نیاز به مهارت و چابکی فوق‌العاده دارد آموزش می‌بیند می‌توانیم با اینگونه ماشین‌های گران قیمت مقایسه کنیم. باید توقع داشت، کاری که برای انجام آن آموزش دیده، بتواند به‌استثنا مزدی که بالاتر از مزد معمولی کارگر عادی است، تمام مخارج آموزش او را، به‌اضافهٔ حداقل سود عادی سرمایه‌ای که به آموزش وی اختصاص داده شده، جبران کند. همچنین باید این کار را با توجه به طول عمر نامعلوم انسان در مدت زمان معقولی انجام دهد، درست به‌همان طریقی که در مورد عمر نسبتاً مشخص‌تر ماشین این کار صورت می‌گیرد.

تفاوت میان مزد کارگر ماهر و کارگر معمولی مبتنی بر همین اصل است.

رویه اروپا اینست که کار تمام مکانیکها، صنعتکاران، و پیشه‌وران را جزو کار کارگران ماهر بشمارمی‌آورد؛ و کار تمام کارگران غیرشهری را کار عادی محسوب می‌کنند. ظاهراً چنین فرض شده است که اولی طبعی لطیف‌تر و ظریف‌تر از کارگر نوع دوم دارد. شاید در بعضی از موارد این‌طور باشد، ولی در اکثر موارد قضیه کاملاً بعکس است و من این را به‌تدریج نشان خواهم داد. بنابراین، قوانین و رسوم اروپا برای اینکه شخصی را واجد شرایط انجام يك نوع کار بداند، شرط لزوم شاگردی کردن را، ولو اینکه درجات شدت و ضعف این نوع شاگردی در جاهای مختلف فرق کند، قائل شده است. این نوع کارها رایگان و ورودش برای همه آزاد است. ضمن ادامهٔ شاگردی، تمام کارکرد شاگرد به‌کارفرمایش تعلق دارد، ضمناً باید والدین یا کسان او خرج زندگی او را تأمین کنند، و تقریباً در تمام موارد لباس او را هم باید بدهند. همچنین معمولاً مقداری هم پول به‌کارفرمای او می‌دهند که حرفهٔ خود را به او بیاموزد. کسانی که نمی‌توانند پول پرداخت کنند، باید وقت خودشان را در اختیار کارفرما قرار بدهند، یا اینکه متعهد شوند که بیشتر از پنجسال معمولی برای او کار کنند؛ این شرط اخیر با اینکه همیشه به‌علت تنبلی شاگرد به‌سود کارفرما نیست، ولی به‌زیان شاگرد است. بعکس، در مورد کارگر روستایی در حالی که برای کارهای آسان استخدام شده، ولی مشکلترین قسمت حرفهٔ خود را فرامی‌گیرد، و در تمام مراحل مختلف استخدام، وی از قبل کار خود ارتزاق می‌کند. از اینرو، کاملاً منطقی و معقول است که در اروپا، مزد مکانیک، پیشه‌ور، و صنعتکار باید قدری بالاتر از کارگر عادی باشد. و همین‌طور هم هست، و درآمد بهتری که دارند سبب می‌شود که آنها را از طبقهٔ بالاتر مردم به‌شمار آورند. اما این برتری معمولاً زیاد نیست؛ درآمد روزانه و یا هفتگی مزدور در عادی‌ترین

کارخانه‌ها، مثل کارخانه پارچه‌های پشمی، نخ‌ساده، وقتی به‌طور متوسط حساب شود، در بیشتر جاها، قدری بیشتر از مزد روزانه کارگر معمولی است.

در حقیقت، شغل آنها یکنواخت و پیوسته است، و برتری درآمدشان، با احتساب تمام مدت سال، ممکن است قدری بیشتر باشد. اما ظاهراً چنین می‌نماید، که بیشتر از آنچه که برای جبران مخارج فوق‌العاده آموزششان شده نیست.

آموزش در هنرهای خلاق و حرفه‌های آزاد از این هم خسته‌کننده‌تر و گرانتر است. لذا پاداش نقدی صورتگر و مجسمه‌ساز، و کیل دعاوی و پزشک، باید خیلی زیادتر باشد، و همین‌طور هم هست. سود سرمایه‌ها ظاهراً کمتر تحت تأثیر آسانی و یا دشواری آموزش حرفه‌ای که در آن به‌کار رفته است قرار می‌گیرد. در واقع آموختن تمام‌راههای مختلفی که در شهرهای بزرگ سرمایه‌ها را به‌خود جلب می‌کند و آنها را به‌کار می‌گیرد تقریباً هم سخت است و هم آسان. رشته‌های مختلف تجارت اعم از داخلی یا خارجی از لحاظ پیچیدگی زیاد با هم فرق ندارند.

سوم، مزد کارگر در مشاغل مختلف با درجه ثبات و بی‌ثباتی شغل فرق می‌کند. استخدام در بعضی از مشاغل پایدارتر از مشاغل دیگر است. در بیشتر صنایع هر کارگر مزدور اطمینان دارد که در تمام سال هر روز که قادر به کار کردن باشد کار برای او هست. بعکس یک بنا یا معمار، در یخبندان سخت، یا در هوای خراب زمستان نمی‌تواند کار کند، و شغل او همیشه بستگی به دعوت گهگاهی مشتریان او دارد. در نتیجه، احتمال دارد که اغلب بدون کار باشد. بنابراین در زمان اشتغال هر چه که درمی‌آورد، نه تنها باید مخارج ایام بیکاری او را تأمین کند، بلکه غم و پریشان‌حالی ناشی از یک چنین وضع متزلزلی را نیز باید جبران کند. لذا در جاهائی که در آمد حساب شده بیشتر صنعتگران تقریباً با مزد کارگر عادی در یک سطح است، مزد معمار، و بنا معمولاً بین ۵۰ درصد تا ۱۰۰ درصد بیشتر از مزد آنهاست. وقتی که کارگر عادی ۵ شلینگ و ۴ پنس در هفته مزد می‌گیرد، معمار و بنا اغلب ۷ و یا ۸ شلینگ دارند، و جاهایی که کارگر عادی ۹ و یا ده شلینگ دریافت کند، مثل لندن، معمار و بنا معمولاً ۱۵ تا ۱۸ شلینگ دریافت می‌کنند. اما، به‌نظر می‌آید، که هیچ‌نوع‌کاری که مستلزم مهارت است، آسانتر از کار معماری و بنائی نیست و یاد گرفتن آن ساده است. گفته می‌شود، در فصل تابستان کسانی که با صندلی چرخدار دیگران را به این طرف آن طرف می‌برند، به‌عنوان بنا کار می‌کنند. بنابراین، مزد زیاد معماران و بناها ارتباط چندانی با پاداش مهارتشان ندارد، بلکه پاداش ناپایداری و عدم ثبات شغلشان است.

چنین به‌نظر می‌رسد که نجار در و پنجره‌ساز شغلی ظریف‌تر و خلاق‌تر از بنا دارد. اما، در بیشتر جاها، (زیرا در همه‌جا این‌طور نیست) مزد روزانه او کمتر است. شغل او، با اینکه زیاد بستگی به دعوت گهگاهی مشتریانش دارد، ولی کاملاً به آن متکی نیست، و دستخوش نوسانات جوی هم نمی‌شود.

مشاغلی که معمولاً ایجاد اشتغال دائمی می‌کنند، اگر در محل خاصی تصادفاً موفق به این کار نشوند، مزد کارگران آن همیشه بسیار بیشتر از نسبت مزد کارگران عادی

است. در لندن تقریباً تمام کارفرمایان، پیشه‌وران مزدور روزانه و یا هفتگی استخدام می‌کنند و روز بعد یا هفته بعد به خدمتشان خاتمه می‌دهند، درست به همان شکلی که کارگر روزمزد را در جاهای دیگر استخدام می‌کنند. لذا پائین‌ترین صنف پیشه‌وران و خیاطان روزمزد، در آنجا هر روز نیم کرون مزد دارند، در صورتی که مزد کارگر عادی ۱۸ پنس است. در شهرهای کوچک در روستاها، مزد خیاط روزمزد اغلب به زحمت معادل مزد کارگر عادی می‌شود، ولی در لندن اغلب اینها هفته‌ها بیکارند، مخصوصاً در فصل تابستان.

وقتی که ناپایداری شغل با سختی و کثافت و نامطبوعی کار توأم شد، مزد عادی‌ترین کارگران گاهی بالاتر از ماهرترین دست‌ورزان می‌شود. در نیوکاسل، یک کارگر ذغال‌سنگ، معمولاً دو برابر، و در بعضی از بخشهای اسکاتلند در حدود سه برابر مزد کارگر عادی پول می‌گیرد. مزد زیاد او ناشی از صعوبت کار و نادلپذیری و کثافت آنست. شغل او، در اکثر اوقات ممکن است تا هر وقت که خودش بخواهد ادامه داشته باشد. کارگر تقسیم ذغال سنگ در لندن شغلی دارد که در صعوبت، کثافت، نامطبوعیت، تقریباً برابر کارگر معدن ذغال است؛ و به واسطه نامنظم بودن ورود کشتیهای ذغال، اشتغال عدّه زیادی از آنها به ناچار خیلی بی‌ثبات است. بنابراین، اگر مزد کارگر معدن ذغال معمولاً دو یا سه برابر کارگر عادی باشد، غیر معقول نیست که کارگر تقسیم ذغال گاهی چهار یا ۵ برابر کارگر عادی درآمد داشته باشد. در تحقیقی که چند سال پیش از وضع این کارگران به عمل آمد معلوم شد با نرخی که آن زمان به آنها پرداخت می‌شد می‌توانستند از ۶ تا ۱۵ شلینگ در روز عایدی داشته باشند. ۶ شلینگ در حدود ۴ برابر مزد یک کارگر عادی در لندن است و در هر صنف معینی کمترین مزد عادی همیشه متعلق به تعداد بیشتری از وابستگان آن صنف است. هرچه قدر که آن درآمدها گراف و نامعقول به نظر آید، اگر بیش از مقداری که برای جبران تمام موجبات نادلپذیری شغل لازم است باشد، طولی نمی‌کشد که زیادی تعداد رقیب، چون بسیاری از مشاغلی که امتیاز منحصر به فرد ندارند، مزد آنها را به پایین‌ترین نرخ تنزل خواهد داد. استواری و ناستواری شغل نمی‌تواند اثری در سود سرمایه عادی در یک حرفه معین داشته باشد. به کارافتادن سرمایه به‌طور پایدار و ناپایدار در یک کار به‌نوع تجارت ارتباطی ندارد بلکه بستگی دارد به بازرگانی که آن را به کار می‌برد.

چهارم، مزد کار برطبق اطمینان کم یا زیادی که باید به کارگران داشت بستگی دارد. مزد زرگر و جواهرساز در همه‌جا بالاتر از هر کارگری است که با آنها برابر و حتی دارای نبوغ بسیار بیشتر از آنها هم باشد، و این هم به سبب مواد گرانبهایی است که به آنها سپرده شده است. ما تندرستی خود را به مسئولیت پزشک وامی‌گذاریم و به او اعتماد می‌کنیم، ثروت و گاهی اوقات زندگی و شهرت خود را به وکیل دعاوی و یا وکیل مدافع می‌سپریم. یک چنین اعتماد و اطمینانی را نمی‌توان به افرادی که دارای شرایط پست و یا پائین هستند واگذار. بنابراین، پاداش به آنان باید طوری باشد که مقامی که در خور این اعتماد عظیم است در جامعه داشته باشند. وقت زیاد و مخارج

هنگفتی که در آموزش و پرورش آنان صرف شده، وقتی با این موجبات جمع شود، ضرورتاً قیمت کار آنها را باز بالاتر می‌برد. وقتی شخصی فقط سرمایه خود را در یک کار تجاری وارد می‌کند، اطمینانی به او نیست؛ و اعتباری که ممکن است این شخص از مردم دریافت کند، نه تنها به حرفه‌اش، بلکه به عقیده مردم درباره ثروت، پاکدامنی، و مال‌اندیشی او بستگی دارد. بنابراین نرخ متفاوت سود، در رشته‌های گوناگون تجارت، ناشی از درجات مختلف اطمینانی که به بازرگانان می‌کنند نیست.

پنجم، مزد کار در مشاغل مختلف بر طبق امکان یا عدم امکان موفقیت در آنها تغییر می‌کند. احتمال اینکه هر شخص معینی برای شغلی که آموزش دیده و واجد شرایط شود در مشاغل مختلف با هم متفاوت است. در بیشتر کارهای مکانیکی، موفقیت تقریباً قطعی است، ولی در مشاغل و حرفه‌های آزاد غیر قطعی است. پسر خودتان را به شاگرد کفاشی بفرستید، و تردیدی نیست که او کفش دوختن را یاد می‌گیرد و می‌تواند یک جفت کفش بدوزد؛ ولی او را برای مطالعه حقوق بفرستید، لااقل ۲۰ به یک می‌توانید شرط ببندید که چنان تبصری که بتواند او را در این شغل موفق بدارد و معاش خود را از آن تأمین کند پیدا نخواهد کرد. در یک قرعه‌کشی عادلانه کسانی که جایزه به نامشان اصابت می‌کند، باید همه آن چیزی را که دیگران باختند و پوچ درآمده اینها برده باشند. در یک شغلی که در برابر هر شخصی که موفق می‌شود بیست نفر شکست می‌خورند، آن یک نفر باید همه موفقیت‌هایی که آن بیست نفر باید داشته باشند و ندارند به چنگ آورد. مشاور حقوقی که شاید در نزدیکیهای چهل سالگی، شروع می‌کند که از شغل خود بهره‌مند شود، باید نه تنها آموزش بسیار خسته‌کننده و گران خود را تلافی کند، بلکه تلافی هزینه‌های بیست نفر دیگری که احتمال دارد در این راه هرگز موفق نشده باشند نیز بنماید. هر چقدر که حق‌المشاوره بعضی از وکلا گاهی به ظاهر خیلی هنگفت بنماید، درآمد حقیقی آنها هرگز برابر این مبلغ نیست. مبالغی که هر سال احتمالاً در مشاغل عادی به وسیله کارگران مختلف، از قبیل کفاش و یا پارچه‌باف عاید می‌شود، و مبالغی که هر ساله احتمالاً خرج می‌شود، در یک منطقه معین حساب کنید، و می‌بینید که مبالغ به دست آمده بیشتر از وجوه مصرف شده است. ولی همین محاسبه را نسبت به تمام وکلای مدافع و دانشجویان حقوق در کانون وکلای مختلف بکنید، و می‌بینید که درآمد سالیانه آنها نسبت ناچیزی از مخارج سالیانه آنهاست، حتی اگر درآمدها را تا آنجا که می‌توانید زیادتر حساب کنید و مخارج را تا آنجا که میسر است کمتر باز این تفاوت به چشم می‌خورد. بنابراین، بخت آزمائی در مشاغل حقوقی، یک بخت آزمائی منصفانه‌ای نیست، و این کار و سایر حرفه‌های آزاد و محترم، از نظر سود مادی، ظاهراً کمتر جبران می‌شود.

اما، مشاغل مزبور خود را با سایر مشاغل حفظ می‌کنند، و با وجود این ضعف، روح مردان آزاد و سخاوتمند مشتاقانه بدین گونه کارها می‌گراید. دو علت مختلف برای هجوم به طرف این مشاغل وجود دارد. یکی میل به اشتهار که ملازمه مزیت و تفوق عالی هر یک از این امور است، و دوم اعتماد طبیعی که هر کس کم و بیش

نه تنها نسبت به توانائی خود، بلکه به اقبال بلند خود دارد.

برتری و تفوق در هر شغلی، که تعداد معدودی در حالت متوسط به آن می‌رسند، علامت قطعی آن چیزی است که ما نبوغ و یا استعداد عالی می‌نامیم. تحسین و ستایش مردم که ملازم چنین توانایی بارزی است همیشه قسمتی از درآمد این گروه را تشکیل می‌دهد؛ و این تحسین و ستایش هر چه زیاد یا کم باشد به همان نسبت هم جبران زحمت آنها را کرده است. قسمت قابل ملاحظهٔ این درآمد در حرفهٔ پزشکی جبران می‌شود؛ و شاید اندکی بیشتر از آن در حرفه و کالت و حقوق جبران شود؛ ولی در حرفهٔ شاعری و فلسفه تقریباً جبران همهٔ زحمتها شده است.

استعدادهای موافق و شکوفایی وجود دارد که داشتن آن یک نوع تحسین معینی را ایجاد می‌کند؛ ولی اجرا و کاربرد این استعدادها به منظور نفع مادی، اعم از اینکه مبتنی بر تعقل باشد و یا تعصب، مانند فحشای عمومی تلقی می‌شود. بنابراین، درآمد نقدی کسانی که این استعدادها را بدین طریق به کار می‌اندازند، باید نه تنها برای جبران وقت، کار، و مخارج به دست آوردن استعدادها کافی باشد، بلکه برای بی‌آبرویی و فضاحتی که ملازمهٔ کاربرد این استعدادها به عنوان وسیلهٔ ارتزاق است تکافو کند. درآمد هنگفت و فوق‌العادهٔ هنرپیشگان، خوانندگان اپرا، و رقاصان تئاتر و اپرا، و غیره بر مبنای این دو اصل بنا شده است؛ یعنی کمیابی و زیبایی استعدادها، و بدنامی کاربرد این استعدادها بدین نحو. در نظر اول این بسیار نامعقول و غیرعاقلانه می‌نماید که ما از یک طرف وجود آنها را تحقیر کنیم و مع هذا با گشاد دستی وافر استعدادشان را جبران کنیم. اما وقتی کار اول را انجام می‌دهیم، ناچاریم قسمت دوم یعنی جبران زحمت آنان را نیز بکنیم. چنانچه روزی عقیده و یا تعصب عمومی نسبت به شغل این عده عوض شود، مزد نقدی آنان به سرعت تنزل خواهد یافت. افراد بیشتری به این قبیل کارها روی می‌آورند، و طولی نخواهد کشید که رقابت بین آنان قیمت مزد آنان را کاهش می‌دهد. این استعدادها، با اینکه خرق عادت است، ولی به هیچ وجه آن طور که تصور می‌رود نادر نیست. گروه کثیری از مردم حداعلای این استعدادها را دارند، ولی استفاده از آن را دوست ندارند؛ و عدهٔ بیشتری نیز می‌توانند این گونه استعدادها را در خودشان پرورش دهند، مشروط به اینکه کار شرافتمندانه‌ای با آن انجام دهند.

عجب و خودبینی زیادی که اکثر مردم از استعداد و توانایی خود دارند یک مصیبت قدیمی است که فیلسوفان و اخلاقیون همهٔ اعصار از آن یاد کرده‌اند. ظن قوی بیهودهٔ آنان در بلندی بخت و اقبالشان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما، هنوز هم عمومیت دارد. هیچ انسان زنده‌ای نیست، که در سلامت روح و جسم، سهمی از آن نداشته باشد. هر فردی شانس سود بردن را کم و بیش زیاد حساب می‌کند؛ و بیشتر مردم امکان زیاد بردن را کم می‌گیرند؛ و بندرت کسی که از سلامت جسم و روح به قدر کافی برخوردار است سود را بالاتر از ارزش واقعی آن برآورد می‌کند.

اینکه می‌گوئیم مردم شانس برد را بیشتر از واقعیت آن ارزیابی می‌کنند، دلیلش موفقیت عمومی بنگاههای بخت‌آزمایی است. هیچ وقت در دنیا بنگاه بخت‌آزمایی کاملاً

منصفانه‌ای پدید نیامده و هرگز هم پدید نخواهد آمد؛ بخت آزمائی منصفانه یعنی وقتی که مجموع سود مساوی مجموع زیان باشد؛ زیرا در این صورت کارگردان بخت - آزمایی نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود. در بخت آزمایی ملی بلیطها حقیقتاً ارزش پولی را که مشتریان و خریداران می‌پردازند ندارند، و مع‌هذا به‌قیمتی معادل ۲۵، سی، گاهی چهل درصد اضافه از قیمت اسمی به‌فروش می‌رسند. امید بیهوده برد جوایز بزرگ تنها علت تقاضای آنست. متین‌ترین و عاقل‌ترین افراد ندرتاً فکر می‌کنند که پرداخت مبلغ جزئی قیمت بلیط و انتظار بردن مبلغ هنگفت ده و بیست هزار لیره کار احمقانه‌ایست، و اغلب نمی‌دانند حتی آن مبلغ جزئی که می‌پردازند شاید بیست و یا سی درصد بیشتر از ارزش حقیقی آنست. در بخت آزماییهای دیگر که جوایز آن از بیست لیره تجاوز نمی‌کند، با اینکه از سایر جنبه‌ها از بخت آزمایی ملی عادلانه‌تر و به‌انصاف نزدیک است، ولی مقدار تقاضای بلیط آن به‌اندازه بلیطهای بخت آزماییهای بزرگ ملی نیست. بعضی از افراد برای اینکه شانس بهتر برد جوایز بزرگتر را داشته باشند، چندین بلیط می‌خرند، و بعضی نیز در تعداد زیادی از بلیطها شریک می‌شوند. اما در ریاضی، هیچ قضیه‌ی اصلی مسلم‌تر از این نیست که هرچه جرئت خرید بلیط بیشتر را داشته باشید، احتمال باخت بیشتر است. اگر دل به‌دریا زده و تمام بلیطهای بخت آزمایی را یکجا بخرید، باخت شما قطعی است؛ هرچه تعداد بلیطهای خریداری زیادتر باشد قطعیت باخت بیشتر است. می‌توانیم با مطالعه سود متوسط بیمه‌کننده بفهمیم که چگونه مردم اغلب شانس باخت را کمتر از واقعیت ارزیابی می‌کنند، و بندرت بیشتر از آنچه می‌ارزد ارزیابی می‌شود. برای اینکه بیمه آتش‌سوزی و یا بیمه ناشی از خطرات دریا برای بیمه‌گر سودآور باشد یک حق بیمه عادی برای جبران ضررهای عادی، و پرداخت مخارج اداری بیمه و به‌دست آوردن سودی که می‌شد با به‌کارانداختن همان سرمایه در جای دیگر و در تجارت عادی به‌دست آورد، کافی است. شخصی که بیشتر از این مقدار حق بیمه نمی‌پردازد ظاهراً بیشتر از ارزش واقعی ریسک مزبور پولی پرداخت نکرده است، یعنی کمترین بهایی که می‌تواند منصفانه توقع بیمه‌کردن آنرا داشته باشد. ولی با اینکه تعداد بسیاری از مردم از راه بیمه پولدار شده‌اند، فقط تعداد خیلی‌توانسته‌اند از این راه ثروت هنگفتی بیندوزند؛ تنها از این نظر به‌خوبی آشکار می‌شود که تراز عادی سود و زیان در بیمه بیشتر از سایر داد و ستدهای عادی که تعداد زیادی از مردم را پولدار می‌کند نیست. اما، با اینکه حق بیمه معمولاً سنگین نیست، بسیاری از مردم ریسک را به‌قدری کوچک می‌شمارند که نمی‌خواهند حق بیمه را پرداخت کنند. در تمام جزیره انگلستان به‌طور متوسط هر ۱۹ خانه از ۲۵ خانه، و یا شاید ۹۹ درصد از همه خانه‌ها در برابر آتش‌سوزی بیمه نیست. مخاطرات دریائی برای عده بیشتری از مردم هولناک‌تر است، و نسبت کشتیهای بیمه‌شده به‌آنهایی که بیمه نمی‌شوند خیلی بیشتر است. اما خیلی از کشتیها در تمام فصول سال، و حتی در زمان جنگ، بدون بیمه بحر پیمایی می‌کنند. شاید گاهی این کار بدون بی‌احتیاطی و از روی هوشیاری باشد. وقتی یک شرکت بزرگ، و یا حتی یک بازرگان معتبر بیست، سی کشتی در دریا دارد، کشتیها در همین وضعی که

هستند خودشان یکدیگر را بیمه می‌کنند. حق بیمه‌ای که بدین وسیله صرفه‌جویی می‌شود ممکن است بیشتر از مقداری باشد که چنین زیانهایی که احتمال وقوع آن در مسیر عادی حوادث می‌رود جبران کند. اما، غفلت‌ورزیدن از بیمه کردن محموله، همانطور که در مورد بیمه‌نکردن خانه‌ها معمول است، در بیشتر موارد، نتیجهٔ این چنین محاسبهٔ دقیق و حساب‌شده نیست، بلکه محض لاقیدی، بی‌ملاحظگی و استحقار جسورانهٔ بیم‌زیان (ریسک) است.

حقیر شمردن بیم‌زیان (ریسک) و امید جسورانه به موفقیت در هیچ‌دوره از زندگی فعالتر از سالهایی نیست که جوانان حرفه‌خود را انتخاب می‌کنند. ترس از بدبختی در آن زمان آن‌قدر کوچک است که نمی‌تواند امید شانس خوب را نامتعادل کند و این امر در آمادگی مردم عادی برای نامنویسی سربازی، یا رفتن به‌دریا بیشتر به‌چشم می‌خورد، تا اشتیاق مردم با نزاکت برای وارد شدن در آنچه که حرفهٔ آزاد نامیده می‌شود.

آنچه که یک سرباز عادی ممکن است از دست بدهد به‌خوبی واضح است. اما، داوطلبان خدمت سربازی در آغاز یک جنگ جدید بدون در نظر گرفتن خطر به‌این آسانی ثبت نام نمی‌کنند؛ و با اینکه بندرت فرصت و یا شانس ارتقاء دارند، در همان رؤیای جوانی نزد خود هزاران مورد از کسب افتخار و امتیاز را مجسم می‌کنند که هرگز صورت واقعیت به‌خود نمی‌گیرد. حقوق‌شان کمتر از یک کارگر عادی است، و در خدمت واقعی کار و خستگی آنها بیشتر است.

انتخاب شغل در کشتی یا بخت‌آزمودن در دریا روی هم‌رفته خیلی نامساعدتر از ارتش زمینی نیست. فرزند یک کارگر و یا صنعتگر معتبر ممکن است اغلب با اجازهٔ پدرش عازم دریا شود، ولی اگر به‌عنوان سرباز نامنویسی کند، همیشه بدون موافقت پدر است. دیگران می‌بینند که شانس او برای ترقی در یک شغل بیشتر است؛ هیچ‌کس جز خودش متوجه نمی‌شود که از حرفهٔ دیگر بیشتر برخوردار خواهد شد. یک دریاسالار بزرگ کمتر در معرض تحسین و ستایش عمومی است تا یک سرلشکر و ژنرال-بزرگ، و بزرگترین موفقیت‌های دریائی اشتهار و دولت کمتری در پی دارد تا موفقیت و پیروزی مساوی در خشکی. همین اختلافات در درجات پائین‌تر در هر دو شغل بخوبی دیده می‌شود. طبق قوانین سابقه‌کار در ترقیات ناخدای کشتی همدیف سرهنگ در ارتش است. ولی در برآورد عادی همدیف او نیست. چون جوایز بزرگ بخت‌آزمایی کمتر است، جوایز کوچک باید به‌تعداد بیشتری باشد. بنابراین، ملوان عادی اغلب بیشتر از سرباز عادی ترفیع و پول می‌گیرد، و امید به‌این جوایز همان چیزی است که در اصل این حرفه را به‌وی قبولانده است. با اینکه مهارت و چابکی جوانان بالاتر از تقریباً هر پیشه‌ور است، و با اینکه تمام زندگی آنها یک صحنه دائمی سختیها و مخاطرات است، مع‌هذا برای اینهمه مهارت و چابکی، و برای این‌همه سختی و خطرات، تا وقتی که در شرایط ملوان عادی هستند، بندرت جز لذت انجام خدمات سخت و غلبه‌کردن بر مشکلات پاداشی دریافت می‌کنند. مزد ملوانان بیشتر از کارگران عادی که در بندر

کار می‌کنند و نرخ مزد دریانوردان در آن بندر تعیین می‌شود نیست. و چون مرتباً از بندری به بندر دیگر می‌روند، حقوق ماهیانه کسانی که از بنادر مختلف انگلیس بحرپیمائی می‌کنند خیلی نزدیک به سطح حقوق کارگران در آن نقاط مختلف است؛ و نرخ بندری که تعداد بیشتری کشتی از آن حرکت می‌کند، یعنی بندر لندن، نرخ مزد سایر بنادر را تعیین می‌کند. در لندن مزد تعداد بیشتر طبقات مختلف کارگران تقریباً دو برابر همان طبقات در ادینبورگ است. اما ملوانی که از بندر لندن حرکت می‌کند بندرت در ماه بیش از سه یا چهار شلینگ بالاتر از ملوانی می‌گیرد که از بندر لیث^۲ به دریا می‌رود، و تفاوت مزدها اغلب آنقدر هم زیاد نیست. در زمان صلح و در خدمات بازرگانی، نرخ مزد در لندن از یک گینی تا بیست و هفت شلینگ در هر ماه است.

یک کارگر عادی در لندن، با نرخ ۹ تا ۱۰ شلینگ در هفته، ممکن است در مدت یک ماه از چهل تا چهل و پنج شلینگ مزد داشته باشد در واقع، ملوان به غیر از حقوقش آذوقه هم دریافت می‌کند. اما، ارزش این آذوقه ممکن است همیشه زیادتر از تفاوت بین مزد او و کارگر معمولی نباشد؛ و یا اینکه گاهی باید بهای آذوقه بیشتر از تفاوت مزدها باشد، اضافه تفاوت به نفع ملوان نیست، زیرا نمی‌تواند آنرا با زن یا خانواده خود که در وطن هستند و باید از مزد او زندگی کنند تقسیم کند.

خطرات و جان‌مفت‌به‌دربردن از مهالک و حوادث زندگی، به جای اینکه جوانان را نومید و دل‌سرد کند، ظاهراً اغلب باعث تشویق آنان به قبول این حرفه می‌شود. یک مادر دل‌نازک، از طبقات پائین اجتماع، اغلب از فرستادن طفلش به دبستان در شهرهای بندری وحشت دارد، نکند که منظره کشتیها و مکالمه و سرگذشت ملوانان وی را تشویق کند که به دریا برود. دورنمای بعید خطرات، که انتظار داریم با شهامت و زبردستی خود را از آنها برهانیم، زیاد موافق طبع ما نیست و در هر شغلی حقوق کارگر را بالا نمی‌برد. در مورد کسانی که شهامت و کاردانی ندارند وضع طور دیگر است. در مشاغلی که معلوم شده ناسالم است، مزد کارگران همیشه خیلی بالاست. نبودن بهداشت و ناسلامتی کار یک نوع نامطبوعیت است، و اثرات آن را در روی مزدها باید زیر همان عنوان عمومی طبقه‌بندی کرد.

در تمام موارد کاربرد سرمایه نرخ عادی سود کم و بیش با قطعیت و عدم قطعیت بازده سرمایه تغییر می‌کند. بازگشت سرمایه در داخل قطعی‌تر است تا در تجارت خارجی، و در بعضی از رشته‌های مبادله جهانی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در دیگر رشته‌ها، مثلاً در تجارت با امریکای شمالی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در جامائیکا. نرخ عادی سود همیشه کم و بیش با قبول بیم زیان (ریسک) بالاتر است. اما، به نظر نمی‌رسد که به نسبت بیم زیان (ریسک) زیاد شود، و یا کاملاً جبران ریسک را بکند. ورشکستگی در داد و ستد پرمخاطره بیشتر اتفاق می‌افتد. خطرناک‌ترین نوع داد و ستد، یعنی قاچاقچی‌گری، گوا اینکه وقتی موفق‌آمیز باشد پرسودترین حرفه‌هاست، ولی قطعی‌ترین

راه به‌ورشکستگی است. امید بیهوده به موفقیت در اینجا مثل سایر موارد ظاهراً اثر می‌کند، و عده زیادی حادثه‌جو را در این گونه حرف پر از خطر سوق می‌دهد، به طوری که رقابت آنان سود آنها را پائین‌تر از آن سطحی که برای جبران خطر کافی است می‌برد. برای اینکه کاملاً این مخاطرات تلافی شده باشد، علاوه بر سود عادی سرمایه، بازده عادی باید نه تنها جبران زیانهای گهگاهی را بکند بلکه شامل سود مازادی برای این قبیل حادثه‌جویان باشد به اضافه سود بیمه‌کننده. اما اگر بازده عادی برای همه اینها کافی بود، ورشکستگی در این نوع کارها بیشتر از سایر حرفه‌ها نبود.

بنابراین، از پنج موجب پیش گفته که مزد کارگر را تغییر می‌دهد، فقط دوتا از آنها روی سود سرمایه اثر می‌گذارد؛ یکی مطبوعیت یا عدم مطبوعیت شغل، و دیگری مخاطره و یا ایمنی که سرمایه به کار رفته با آن مواجه است. در مورد دلپذیری یا دل‌ناپذیری شغل، در بیشتر موارد کاربرد سرمایه اختلاف خیلی جزئی وجود دارد یا اصلاً اختلافی وجود ندارد؛ ولی در مورد کارگر این اختلاف شدید است؛ و سود عادی سرمایه، با اینکه با بیم زیان (ریسک) بالا می‌رود، ولی همیشه به نسبت آن زیاد نمی‌شود. از همهٔ این مباحث چنین نتیجه می‌شود که در يك جامعه و يا يك محل نرخ متوسط و با عادی سود سرمایه در کاربرد مختلف سرمایه باید بیشتر از مزد نقدی انواع مختلف کار هم‌سطح باشد. و همین‌طور هم هست. تفاوت بین مزد کارگر عادی و حقوق وکیل و یا پزشک خوب، ظاهراً خیلی زیادتر است از تفاوت بین سود عادی در رشتهٔ مختلف تجارت. به علاوه اختلاف ظاهری در سود حرفه‌های مختلف، به‌طور کلی ناشی از اینست که ما همیشه تشخیص نمی‌دهیم چه چیز را جزو مزد باید بشمار آورد، و چه چیز جزو سود و همین موضوع آدم را فریب می‌دهد.

سود دوافروشان، ضرب‌المثل خاص و عام است و نشانه سود هنگفت غیر معمولی است. اما، این سود به‌ظاهر زیاد، اغلب چیزی بیشتر از مزد معقول کار نیست. مهارت دوافروش خیلی قشنگ‌تر و ظریف‌تر از مهارت صاحبان پیشه‌های مختلف است، و اطمینانی که به‌وی دارند دارای اهمیت بیشتری است.

وی در همهٔ موارد پزشک تهیدستان است، و وقتی که ناراحتی و خطر مهمی نباشد به‌ثروت‌مندان نیز دوا می‌دهد. بنابراین درآمد وی باید متناسب باشد با مهارت وی و اعتمادی که به او دارند، و این پاداش معمولاً در قیمت داروهای که می‌فروشد تأمین شده است. اما همه داروهای که بهترین دوافروش در يك سال می‌فروشد، شاید برای وی بیش از چهل تا پنجاه لیبره تمام نشده باشد. بنابراین با اینکه او داروها را به سیصد یا چهارصد لیبره، یا هزار برصد سود می‌فروشد، ولی اغلب این پول بیش از مزد منصفانه کاری که می‌کند نیست، و فقط به‌این طریق است، که می‌تواند کار خود را بفروشد یعنی روی قیمت داروهای خود استفاده کند. قسمت بزرگی از سود ظاهری مزد حقیقی است که به‌لباس سود ملبس شده است.

در يك شهر كوچك بندری، يك بقال كوچك چهل یا پنجاه درصد روی سرمایه صدلیبره‌ای خود سود می‌برد، در صورتی که يك بازرگان عمده‌فروش مهم در همان

شهر بندرت بیش از هشت یا ده در صد روی سرمایه ده هزار لیره‌ای خود سود می‌برد. شغل بقالی شاید برای راحتی ساکنین آنجا لازم باشد، و کوچکی بازار ممکن است اجازه به‌کار انداختن سرمایه زیادتری را ندهد. اما، آدم نه تنها باید از طریق حرفه و پیشه خود زندگی کند، بلکه برطبق مشخصات شرایطی که برای آن کار دارد و به‌طور مناسبی زندگی کند. به‌غیر از داشتن مقداری سرمایه، باید بتواند بنویسد و بخواند و حساب کند، و همچنین در بارهٔ چهل یا شصت قلم انواع کالاهای مختلف قضاوت صحیح داشته، قیمت، ویژگی و بازاری که می‌تواند آن را در آنجا ارزاتر بخرد بشناسد. به‌طور خلاصه، باید تمام اطلاعاتی که برای یک بازرگان بزرگ لازم است داشته باشد، به‌طوری که هیچ چیز نتواند سد راه او برای رسیدن به‌سطح یک بازرگان مهم باشد جز نداشتن سرمایهٔ کافی. سی یا چهل لیره درآمد در سال برای شخصی که این مشخصات را داشته باشد زیاد نیست. این مبلغ را از سود به‌ظاهر هنگفت سرمایهٔ او کم کنید، و مقداری که باقی می‌ماند چیزی جز سود عادی سرمایه نیست. در این مورد هم، قسمت اعظم سود ظاهری مزد حقیقی اوست.

تفاوت بین سود ظاهری عمده‌فروشی و خرده‌فروشی، در پایتخت خیلی کمتر است تا در شهرهای کوچک و روستاها. جایی که ده هزار لیره را می‌توان در شغل خواربار فروشی به‌کار انداخت، مزد کار خواربارفروش فقط سهم خیلی ناچیزی به‌سود واقعی یک چنین سرمایه کلانی اضافه می‌کند. بنابراین، سود ظاهری یک خرده‌فروش ثروتمند، در آنجا نزدیک به‌سطح درآمد بازرگان عمده‌فروش است. به‌این علت است که کالاهائی که به‌وسیلهٔ خرده‌فروشی عرضه می‌شود به‌طور کلی در پایتخت اغلب ارزاتر است تا شهر کوچک و یا یک روستا یا حداقل قیمت آن یکی است. مثلاً کالاهای خواربارفروشی، معمولاً ارزاتر است؛ نان و گوشت هم اغلب ارزان است آوردن کالای بقالی به‌شهر گرانتر از بردن آن بوده نیست؛ اما آوردن غله و یا احشام خیلی گران است، زیرا بیشتر آنها را باید از فواصل بسیار دور به‌بازار آورد. بنابراین، هزینهٔ اولیه کالاهای خواربارفروشی، در هر دو جا یکی است، و در جاهایی که کمترین سود روی آنها کشیده می‌شود ارزاترین است. هزینهٔ اولیهٔ نان و گوشت در شهرهای بزرگ بیشتر از روستاهاست؛ لذا، با اینکه سود کمتر است، این مواد همیشه ارزان نیستند، و اغلب قیمت آنها نظیر شهرهای بزرگ است. در کالاهایی مثل نان و گوشت همان دلایلی، که سود ظاهری را کاهش می‌دهد، هزینهٔ اولیه را بالا می‌برد. وسعت بازار، چون اشتغال سرمایه‌های زیادی را سبب می‌شود، سود ظاهری را کاهش می‌دهد؛ اما چون احتیاج به‌عرضه خواربار از راه‌های دور دارد، هزینهٔ اولیه را بالا می‌برد. این کاهش یکی و افزایش دیگری در بسیاری از موارد، مثل اینست که همدیگر را خنثی می‌کنند، و شاید به‌همین علت باشد که با اینکه قیمت غله و احشام معمولاً در قسمت‌های مختلف مملکت فرق دارد، قیمت نان و گوشت عموماً در سراسر بخش اعظم کشور تقریباً یکی است.

با اینکه سود سرمایه عمده‌فروشی و خرده‌فروشی عموماً در پایتخت کمتر از شهرهای

کوچک و روستاها می‌باشد، مع‌هذا اغلب در عمده‌فروشی از سرمایه‌گذاری کوچک پول کلانی به‌دست می‌آید، که بندرت در خرده‌فروشی هست. در شهرهای کوچک و روستاها، به‌علت کوچکی بازار، آن‌طور که سرمایه را می‌توان بسط داد تجارت را نمی‌توان توسعه داد. بنابراین در چنین جاهایی، با اینکه میزان سود فرد معینی ممکن است خیلی بالا باشد، مجموع و یا مبلغ آن هیچ‌گاه زیاد نیست، و در نتیجه مبلغ انباشتگی سرمایه‌سالیانهٔ او هم زیاد نیست. بعکس، در شهرهای بزرگ، با افزایش سرمایه می‌توان تجارت را بسط داد، و اعتبار فرد صرفه‌جو و کوشا خیلی سریعتر از سرمایه‌اش افزایش می‌یابد. تجارت وی به‌نسبت مقدار هر دو بسط می‌یابد، و مجموع یا کل سود او به‌نسبت توسعه داد و ستد اوست، و انباشتگی سالیانه وی به‌نسبت کل سود اوست. اما، بندرت اتفاق می‌افتد که حتی در شهرهای بزرگ ثروت کلانی به‌وسیلهٔ شعبهٔ تجارتخانهٔ مشهور، منظم و استقرار یافته‌ای به‌دست آید، مگر در نتیجهٔ عمر طولانی توأم با کوشش، صرفه‌جویی و دقت. در حقیقت ثروت‌های ناگهانی گاهی در بعضی از شهرها از راه سفته‌بازی و معامله‌گری عاید می‌شود. تاجر سفته‌باز تجارتخانهٔ مشهور منظم و مستقری را اداره نمی‌کند. امسال تاجر غله است و سال دیگر تاجر شراب، در سالهای بعد تاجر شکر، توتون و یا چای است. وقتی پیش‌بینی کند که احتمال دارد سوداگری و معامله شخصی بیشتر از معمول سودآور باشد وارد آن کسب می‌شود، و وقتی که پیش‌بینی کند که احتمال دارد سود آن کار به‌سطح سایر مشاغل برگردد از آن کار دست می‌کشد. بنابراین، سود و زیان او، هیچ‌گونه نسبت منظمی بایک رشته فعالیت بازرگانی مستقر و مشهور ندارد. یک حادثه‌جو و معامله‌گر شجاع ممکن است گاهی با دو یاسه عمل سفته‌بازی موفق شود ثروت کلانی به‌دست آورد، ولی همان‌طور هم احتمال دارد که ثروت کلانی را با دو یاسه معامله از دست بدهد. این نوع کارها را فقط در شهرهای بزرگ می‌توان انجام داد. فقط در جاهائی که گسترده‌ترین و موسع‌ترین تجارت و مشابهاات آن وجود دارد ممکن است استعداد و هوش لازم برای این نوع کار را به‌دست آورند.

پنج شرطی که در بالا به‌آن اشاره شد، با اینکه نابرابری قابل ملاحظه‌ای در مزد کار و سود سرمایه ایجاد می‌کند، هیچ‌گونه نابرابری در کل محاسن و معایب، حقیقی یا مجازی کاربرد مختلف هر کدام از این دو به‌وجود نمی‌آورد. ماهیت شرایط مزبور چنان است که موجب جبران نفع مادی کوچکی در یکی و خنثی کردن نفع نقدی بزرگی در دیگری می‌شود.

اما، برای اینکه این برابری در تمام محاسن و یا معایب آن ساری شود، حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد سه شرط لازم دارد. نخست اشتغال در آن جامعه شناخته شده و مدت مدیدی مستقر شده باشد؛ دوم باید در حال عادی یا به‌اصطلاح حالت طبیعی باشند؛ و سوم، باید شغل منحصر به‌فرد یا اصلی کسانی باشد که به آن می‌پردازند.

نخست، این برابری فقط در مشاغلی که شناخته شده‌اند، و مدتها در محل مستقر شده‌اند پیدا می‌شود. در جاهایی که شرایط برابرند، مزدها معمولاً در کسب و کار تازه

بالتر است تا مشاغل قدیمی. وقتی که یک طراح می‌کوشد که کارخانه جدیدی تشکیل دهد، نخست باید کارگران خود را با پرداخت مزد بیشتر از آنچه که آنها در حرفه خود به دست می‌آورند و یا وضع کار او در شرایط عادی ایجاب می‌کند، تطبیع کرده به سوی خود جلب کند، ومدت مدیدی باید سپری شود قبل از اینکه او جرأت کاستن مزد آنها را به سطح عادی داشته باشد. تولید کالاهایی که تقاضای آنها ناشی از مد و هوس است مرتباً عوض می‌شود، و بندرت آن قدر دوام پیدا می‌کند که آن را در زمره کارخانجات با سابقه آورد. اما بعکس، کالاهایی که تقاضای آنها بطور کلی از استعمال و یا احتیاج ناشی شود، کمتر معروض تغییرات قرار می‌گیرد، و همان نوع کالا ممکن است در طول یک قرن مورد تقاضا باشد. بنابراین، مزد کارگر، در کارخانه اولی احتمالاً بیشتر از کارخانه دومی است. بیرنگام به طور کلی کالاهای نوع اول را به وجود می‌آورد؛ شفیلد سرگرم کالاهای نوع دوم است؛ گفته می‌شود مزد کار در این دو محل مختلف و متناسب با اختلاف وضع تولید آنهاست.

ایجاد کارخانه جدید، شعبه جدید بازرگانی، و یا عملیات تازه در کشاورزی، همیشه یک نوع معامله‌گری و سفته‌بازی است، که طراح آن قول سودهای کلان را به خود داده است. این سودها گاهی خیلی زیاد، و گاهی شاید بشود گفت اغلب، خیلی کم است، ولی بر روی هم هیچ‌گونه تناسب معینی با کار و حرفه‌های قدیمی آن جامعه ندارد. اگر طرح موفقیت‌آمیز باشد، سود در آغاز خیلی زیاد است. وقتی حرفه و یا تجارت خوب جدا افتاده و شناخته شد، رقابت سود را به سطح سایر پیشه‌ها تنزل می‌دهد.

دوم، این برابری در تمام محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه، فقط در شرایط عادی، یا به اصطلاح وضع طبیعی این مشاغل می‌تواند پدید آید.

تقریباً برای انواع مختلف کارگر تقاضا گاهی بیشتر و گاهی کمتر از خدمت معمول است. در مورد اول مزایای اشتغال بالای سطح عادی، در مورد دوم پائین آن قرار می‌گیرد. تقاضا برای کارگر روستا به هنگام چیدن یونجه و یا دروغه بیشتر از سایر مواقع سال است؛ و مزد با تقاضا بالا می‌رود. در زمان جنگ، وقتی چهل یا پنجاه هزار ملوان از خدمات بازرگانی به خدمات نظامی انتقال می‌یابند، تقاضا برای ملوانان بحریه بازرگانی بالطبع با کمیابی آنها بالا می‌رود، و مزد آنان از یک گینی و یا بیست و هفت شلینگ به چهل شلینگ و یا حتی سه لیره در ما، می‌رسد. بعکس، در حالت رکود تولید، بسیاری از کارگران، به جای اینکه از شغل خود دست بکشند، به مزد کمتری قناعت می‌کنند یعنی به کمتر از آنچه در حال عادی متناسب با وضع استخدامشان است راضی هستند.

سود سرمایه با قیمت کالاهایی که در آن به کار گرفته شده است تغییر می‌کند. به محض اینکه قیمت هر نوع کالایی بالاتر از نرخ متوسط یا عادی آن می‌شود، دست کم سود قسمتی از سرمایه که در آوردن آن به بازار به کار افتاده است بالاتر از سطح مناسب آن می‌رود، و وقتی که قیمتها پایین می‌آید سود سرمایه به پائین‌تر از آن نزول می‌کند. همه کالاها کم و بیش دستخوش تغییرات قیمت است، ولی بعضی از آنها بیشتر از

دیگران معروض این تغییرات قرار می‌گیرند. در تمام کالاهایی که با کوشش و زحمت بشر فراهم می‌شود، مقدار کار و کوششی که سالیانه به کار می‌رود بالطبع با تقاضای سالیانه تعیین می‌شود، به‌طریقی که تولید متوسط سالیانه، ممکن است تا آنجا که امکان دارد مساوی با مصرف متوسط سالیانه بشود. به‌طوری که دیده شده است، در بعضی از مشاغل، همان میزان سعی و کوشش درست يك مقدار یا تقریباً يك اندازه کالا تولید می‌کند. مثلاً در کارخانه‌های پارچه‌بافی نخی یا پشمی، تعداد معینی کارگر در سال تقریباً همان مقدار پارچهٔ پشمی و یا نخی تولید می‌کند. بنابراین تغییر قیمت بازارچنین کالایی می‌تواند فقط ناشی از تغییرات اتفاقی در تقاضا باشد. سوگواری ملی قیمت پارچهٔ مشکی را بالا می‌برد. اما چون تقاضای انواع پارچه‌های نخی و پشمی ساده یکنواخت است، قیمت آنها نیز لایتنی تغییر است. ولی مشاغل دیگری هست که در آنها يك اندازه کار و کوشش يك مقدار کالا تولید نمی‌کند. مثلاً تعدادی کارگر، در سالهای مختلف، مقادیر مختلفی غله، شراب، رازک^۳، شکر، توتون و غیره تولید می‌کنند. بنابراین قیمت این کالاها، نه‌تنها با تغییرات تقاضا، بلکه با تغییرات مکرر و پی‌درپی مقدار تغییر می‌یابد، و در نتیجه بسیار نوسان دارد. ولی سود بعضی از واسطه‌ها به‌ناچار باید با قیمت کالاها نوسان پیدا کند. عملیات بازرگان سفته‌باز اصولاً در چنین کالاهایی به کار می‌افتند. وقتی که پیش‌بینی می‌کند قیمت آنها احتمال دارد بالا برود می‌کوشد که آنها را خریداری کند، و وقتی که احتمال دارد پائین بیاید آن‌را می‌فروشد.

سوم، این برابری در مزایا و مضار کاربرد مختلف کار و سرمایه فقط می‌تواند وقتی اتفاق افتد که شغل منحصر به فرد و یا اصلی کسانی است که آن را اشغال کرده‌اند. وقتی شخصی معاش خود را از کاری که قسمت بیشتر وقت او را نمی‌گیرد، به‌دست می‌آورد، در فاصله‌ای که بیکار است مایل است در کار دیگری بازمزدی کمتر از آنچه در اصل باید بگیرد کار کند. هنوز در بسیاری از قسمتهای اسکاتلند گروهی از مردم وجود دارند که به‌نام کشاورز مستأجر^۴ و یا کارگر کشاورز^۵ نامیده می‌شوند، گویانکه در سالهای پیش تعداد آنها بیشتر از حالا بود. اینها نوعی از خدمتکاران قدیمی ارباب و یا دهقان هستند. پاداش معمولی که اینها از اربابان خود دریافت می‌کنند. عبارت است از يك خانه، و به‌اضافه باغچهٔ کوچکی برای سبزیکاری، علف به‌اندازه‌ای که خوراک يك گاو ماده را تأمین کند، و شاید یکی دو جریب زمین قابل کشت. وقتی ارباب آنها احتیاج به کار آنها دارد، به‌غیر از چیزهایی که گفته شد نیم رطل آرد جو در هر هفته به آنها می‌دهد، که در حدود شش پنس استرلینگ می‌ارزد. در بیشتر ایام سال ارباب نیازی به کار این عده ندارد و اگر هم داشته باشد خیلی کم است، و کشت زمینی که در اختیار دارند آنقدر نیست که همهٔ وقت آنها را اشغال کند. گفته می‌شود، زمانی که

۳. رازک گیاه مخصوص تلخ‌کردن آبجو است و در این صنعت به کار می‌رود. به‌انگلیسی Hope و به‌لاتین Humulus Lupulus نامیده می‌شود. (مترجم).

4. Cottors. 5. Cottagers.

تعداد این کارگران کشاورز بیشتر از حالا بود، مایل بودند وقت بیکاری خود را درقبال کمترین مزد به هر کس که می‌خواهد بدهند، و بامزدی کمتر از دیگران کار دقیقتری انجام دهند. ظاهراً در زمانهای پیشین وجود این گونه افراد در سراسر اروپا امر عادی بوده است. در کشورهایی که کشاورزی عقب‌مانده و جمعیت هم نامساعد بود، بیشتر اربابان و دهقانان نمی‌توانستند تعداد زیادی کارگر که مورد نیاز کارهای روستایی در فصول بخصوصی است استخدام کنند. مزد روزانه یا هفتگی که این گونه کارگران گهگاه از اربابان خود دریافت می‌کردند ظاهراً تمام قیمت کارشان نبود. اتاق مسکونی آنان قسمت اعظم مزدشان را تشکیل می‌داد. اما، اکثر نویسندگان که بهای کار و مزد کارگران مزبور و بهای خواربار آنها را جمع‌آوری کرده‌اند، و با خوشحالی و غرور نشان داده‌اند که مزد روزانه و یا مزد هفتگی این عده به‌طرز عجیبی کم است؛ معتقدند که کل مزد آنان همین بوده است. تولید یک چنین کارگرانی اغلب ارزاتر به‌بازار عرضه می‌شود تا تولید کسانی که مزد مناسبی مطابق کارشان دریافت می‌کنند. جورابهایی ساقه بلند در بیشتر قسمتهای اسکاتلند ارزاتر بافته می‌شود تا در جاهایی که به‌وسیله دستگاههای جوراب‌بافی تهیه شود. بیش از هزار جفت جوراب اسکاتلندی هر سال به لیث^۶ وارد می‌شود که قیمت آن از جفتی ۵ پنس تا ۷ پنس است. به‌من اطمینان داده‌اند که در لرویوک^۷ پایتخت کوچک جزیره شتلند مزد معمولی عادی یک کارگر عادی روزی ده پنس است. در همان جزیره جورابهایی تابیده می‌بافند که قیمت هر جفت یک گینی یا بیشتر است. ریسندگی الیاف نخی در اسکاتلند درست مانند جوراب‌بافی انجام می‌شود، یعنی به‌طور عمده به‌وسیله خدمتکارانی که برای کارهای دیگر استخدام شده‌اند. این عده حقوق بخور و نمیری دریافت می‌کنند، و می‌کوشند که تمام زندگی خود را از یکی از آن دو راه تأمین کنند. در بیشتر مناطق اسکاتلند زنی که هفته‌ای بیست پنس دریافت کند ریسنده خوبی است.

در جوامع ثروتمند بازار معمولاً آن‌قدر وسیع است که هر نوع حرفه‌ای برای به‌کار گرفتن همه کارگر و سرمایه‌ای که در آن کشور وجود دارد کافی است. موارد اشخاصی که از یک شغل معین امرار معاش کرده و در عین حال از شغل دیگر هم قدری درآمد دارند، به‌طور کلی در کشورهای فقیر اتفاق می‌افتد. اما، مورد زیر که چیزی است شبیه به آنچه که اشاره کردیم در پایتخت یک کشور غنی پیدا می‌شود. به‌نظر من، در اروپا شهری وجود ندارد که کرایه خانه گرانتر از لندن باشد، و مع‌هذا من هیچ پایتختی را نمی‌شناسم که یک آپارتمان مبله را بتوان آنقدر ارزان کرایه کرد. مسکن نه‌تنها در لندن خیلی ارزاتر از پاریس است؛ بلکه با شرط تساوی مرغوبیت از ادنبورک هم ارزاتر است؛ و چیزی که عجیب است اینست که گرانی اجاره‌خانه علت ارزانی مسکن است. گرانی کرایه‌خانه در لندن نه‌تنها ناشی از عللی است که باعث گرانی خانه در پایتختهای بزرگ می‌شود، یعنی گرانی کارگر، گرانی تمام مصالح ساختمانی،

که باید معمولاً از راههای دوردست آورده شود، و بالاتر از همهٔ اینها گرانی اجارهٔ زمین، که هر صاحب ملکی مثل یک انحصارچی رفتار می‌کند، و اغلب برای یک جریب زمین نامرغوب در شهر چنان زیاد اجاره می‌گیرند که می‌توان با آن صد جریب زمین در خارج شهر کرایه کرد؛ بلکه این گرانی کرایه از کردار خاص و آداب و رسوم مردم ناشی می‌شود، که رئیس هر خانواده را وادار می‌کند تا یک خانه را در بست یعنی تمام طبقات آن را اجاره کند. یک خانهٔ مسکونی در انگلیس یعنی هر چیزی که زیر سقف آن وجود داشته باشد، در فرانسه، اسکاتلند، و سایر نقاط اروپا، مقصود از خانه اغلب فقط یک طبقه است. یک بازرگان در لندن مجبور است که در قسمتی از شهر که مشتریانش زندگی می‌کنند تمام ساختمان را اجاره کند. مغازه‌اش در طبقهٔ همکف، و خودش و خانواده‌اش در اطاق زیرشیروانی زندگی می‌کنند، سعی می‌کنند با اجاره دادن دو طبقهٔ وسط به دیگران قسمتی از کل اجاره‌خانه را تأمین کنند. مستأجر انتظار دارد که زندگی خانوادهٔ خود را از راه کسب تأمین کند نه از طریق اجاره‌داری. در صورتی که در پاریس و ادنبروک، مردمی که اطاق کرایه می‌دهند وسیلهٔ دیگری برای گذران ندارند؛ و قیمت کرایه اطاق نه تنها باید کرایه خانه و ساختمان را تأمین کند، بلکه تمام مخارج خانواده را نیز باید تأمین کند.

قسمت دوم

نابرابری ناشی از سیاست اروپا

این بود که نابرابرهای آنی که در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایهٔ ناشی از کاستی و کمبود هر کدام از سه شرط پیش گفتهٔ بالا، و این امر حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد دیده می‌شود. اما رویهٔ اروپا، که اجازه نمی‌دهد همه چیز در آزادی کامل باشد، موجب نابرابری مهمتری می‌گردد. و این کار را به سه طریق زیر انجام می‌دهد. نخست با محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه که در مواقع عادی وارد آن می‌شدند؛ دوم، با افزایش آن در سایر مشاغل بیشتر از آنچه که در وضع عادی باید باشد؛ و سوم با جلوگیری از جریان آزاد کارگر و سرمایه، اعم از اینکه انتقال از شغلی به شغلی و یا از جایی به جایی باشد.

نخست، سیاست اروپا موجب نابرابری مهمی در همهٔ مزایا و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه می‌شود، یعنی از طریق محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه ممکن بود در آن وارد شوند. امتیاز انحصاری یک شرکت متحد خواه و ناخواه رقابت را در شهری که مستقر شده، محدود به کسانی می‌کند که آزاد و فارغ از کار هستند. شاگردی کردن در شهر، زیر نظر یک استاد کار واجد شرایط صحیح، معمولاً شرط لازم برای بدست آوردن آزادی است. قوانین محلی و نظامنامهٔ شرکت گاهی تعداد شاگردانی که استاد کار باید داشته باشد تعیین می‌کند، تقریباً همیشه تعداد سالهایی را که باید یک شاگرد خدمت کند مشخص کرده است. هدف از دو مقررات بالا یعنی

تعداد نفرات و سالها اینست که رقابت را به تعداد محدودتر از آنچه که ممکن بود در شرایط عادی وارد کار شوند محدود کند. محدودیت تعداد شاگردان به طور مستقیم ورود به آن حرفه را مانع می‌شود. و تعیین دوره طولانی شاگردی کردن چون مخارج آموزش زیاد می‌شود به طور غیرمستقیم ولی مؤثری آن را تهدید می‌کند.

در شفیلد هیچ استاد کارد و چنگال‌سازی، به موجب نظامنامه حقوقی، نمی‌تواند بیش از یک شاگرد در آن واحد داشته باشد. در فوردفلاک^۱ و نورویچ^۲ استادکار بافنده نمی‌تواند بیش از دو شاگرد داشته باشد، والا مجبور به پرداخت ۵ لیره در ماه به دولت می‌شود. هیچ استاد کلاهدوزی نمی‌تواند در هیچ کجای انگلیس یا در مزارع انگلیسی بیش از دو شاگرد و نوآموز داشته باشد، والا مجبور به پرداخت ۵ لیره غرامت در ماه می‌شود که نیمی از آن را به فرمانروا و نیمی دیگر به کسی که او را در دادگاه تعقیب کرده باشد تعلق می‌گیرد. هر دوی این مقررات، با اینکه به وسیله قوانین عمومی انگلیس تأیید شده است، ظاهراً به وسیله همان روح و شخصیت حقوقی، که قوانین محلی شفیلد را به تصویب رسانده است دیکته شده. ابریشم‌بافان لندن بیش از یک سال از تشکیل اتحادیه و ایجاد شخصیت حقوقی‌شان گذشته بود که نظامنامه‌ای گذراندند و داشتن بیش از دو نوآموز را برای هر استادکار ابریشم‌باف منع کردند. الغای این نظامنامه احتیاج به قانون ویژه‌ای داشت که در پارلمان انگلیس تصویب شود.

در تمام اروپا، شرط عادی برای مدت شاگردی و یا نوآموزی در بخش بزرگی از حرف و صنایع که متشکل شده و شخصیت حقوقی پیدا کرده از قدیم هفت سال بوده است. در قدیم به تمام این شخصیت‌های حقوقی یونیورسیتی (صنف) می‌گفتند، که در واقع معنی صحیح لاتین آن برای هر نوع شخصیت حقوقی است. صنف آهنگران، صنف خیاطان، و غیره اصطلاحاتی است که ما معمولاً در منشورهای کهن شهرهای قدیمی می‌بینیم. وقتی که این شخصیت‌های حقوقی مخصوص که امروز به شکل عجیب و غریبی دانشگاه (یونیورسیتی) خوانده می‌شود تشکیل شد، مدت سالهایی که برای مطالعه لازم بود، تا درجه (فوق لیسانس امروز) اخذ شود طبعاً از مدت سالهایی که برای نوآموزی در حرفه‌های عادی لازم بود، اقتباس شده است و شرکتهای دارای شخصیت‌های حقوقی نوع خیلی قدیمی‌تر آن دانشگاه‌هاست^۱. زیر نظر یک استاد کار و اوجد شرایط هفت سال کار کردن لازم بود تا هر فردی استادکار شده، و بعد خودش در این حرفه دارای نوآموزانی بشود؛ همان‌طور هم هفت سال مطالعه کردن زیر نظر استاد و اوجد شرایط لازم بود که شخص حق داشته باشد در هنرهای آزاد استاد یا معلم یا پزشک بشود (کلمات استاد و معلم تصادفاً مترادف استاد و معلم در حرفه‌ها هستند)، و بعداً نیز بتواند شاگردان یا دانشجویانی داشته باشد که زیر نظر او مطالعه کنند (در اینجا هم لغات شاگرد و

8. Nordfolk. 9. Norwich.

۱۰. کلمات university (دانشگاه) و M.A. (فوق لیسانس) که امروز به کار برده می‌شود مأخوذ از همان واژه یونیورسیتیه به معنی صنف و مستر آوارتر به معنی استارکار است (مترجم).

دانشجو مترادف هم هستند).

در سال پنجم سلطنت الیزابت، که آن را معمولاً سال قانون شاگردی می‌نامند، چنین مقرر شده بود که هیچ‌کس در آینده به‌هیچ‌نوع داد و ستد، پیشه و یا صنعتی در انگلیس مبادرت نخواهد کرد، مگر اینکه قبل از آن حداقل یک دورهٔ هفت سالهٔ نوآموزی را گذرانده باشد؛ و چیزی که قبلاً نظامنامهٔ بسیاری از شخصیت‌های حقوقی و اصناف بود در انگلستان تبدیل به یک قانون عمومی دربارهٔ تمام مشاغلی که در بازار وجود داشت شد. زیرا با اینکه نص قانون خیلی کلی است، و به‌نظر می‌رسید که صراحتاً تمام خاک جزیرهٔ انگلیس را در بر می‌گیرد، ولی در اثر تفسیر عملی آن محدود به بازار شهرها شد، و همچنین نتیجه گرفته شد که این قانون مخصوص شهرهاست و در روستاها یک شخص می‌تواند چند نوع شغل را، با اینکه هفت سال شاگردی در هیچ‌کدام از آنها نکرده است، داشته باشد، زیرا این مشاغل برای آسایش اهالی روستا لازم است، و تعداد افراد اغلب کافی نیست که در هر کاری یک کارگر مخصوص داشته باشند.

همچنین، با تفسیر خشک لغات، اجرای این قانون محدود به مشاغلی شده است که پیش از قانون سال پنجم الیزابت در انگلستان استمرار یافته‌اند، و نسبت به‌مشاغلی که از آن زمان به‌بعد پیدا شد، تسری پیدا نکرده است. این محدودیت موجب انواع تفاوتها و تمایزها شده است و با اینکه جزو مقررات دولت و شهر گردیده، و لسی احمقانه‌ترین و مضحک‌ترین چیزی است که می‌توان تصور کرد. مثلاً فتویٰ داده شده است که، یک کالسکه‌ساز نمی‌تواند خودش کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگری را استخدام کند که این کار را برای او انجام دهد، بلکه باید آن را از گاری‌ساز بخرد؛ زیرا شغل اخیر قبل از قانون سال پنجم الیزابت در انگلیس رواج داشته است. اما یک گاری‌ساز، با اینکه هیچ‌وقت شاگردی و نوآموزی کالسکه‌ساز را نکرده است، نه خودش می‌تواند کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگر روزمزدی را استخدام کند که کالسکه بسازد، شغل کالسکه‌سازی در این قانون نبوده است، زیرا در زمانی که این قانون تصویب می‌شد در انگلیس کالسکه وجود نداشت. محصولات منچستر، بیرمنگام، و لفرهامپتن^{۱۱}، و بسیاری از آنها، از جمله کارهایی است، که چون قبل از قانون سال پنجم الیزابت اجرا نمی‌شد، به‌همین علت جزو این قانون نیامده است. در فرانسه، مدت شاگردی و نوآموزی در حرف مختلف و شهرهای مختلف فرق می‌کند. در پاریس، پنج سال شاگردی در بیشتر مشاغل الزامی است؛ ولی قبل از اینکه شخص واجد شرایط استادکار شود، در بسیاری از پیشه‌ها، باید پنج‌سال دیگر به‌عنوان کارگر روزمزد کار کند، در مدت این پنج‌سال دوم او را یاور^{۱۲} استاد می‌نامند، خود مدت را نیز مدت همکاری می‌نامند.

11. Wolverhampton.

۱۲. Companion of master، واژه استادیار که امروز در دانشگاهها متداول است از همین واژه مأخوذ است (مترجم).

در اسکاتلند قانون عمومی که به‌طور کلی مدت شاگردی و نوآموزی را تعیین کند وجود ندارد. در شخصیت‌های حقوقی مختلف مدت آن فرق می‌کند. در جایی که مدت طولانی است قسمتی از آن مدت را می‌توان با پرداخت جریمه کوچکی بازخرید کرد. همچنین در بسیاری از شهرها مبلغ جریمه کوچکی کافی است که آزادی هر شخصیت حقوقی خریداری شود. بافندگان پارچه‌های کتانی و کتفی، که کارخانه‌داران عمده کشور هستند، و همچنین سایر پیشه‌وران و صنعتگران که به درد کار آنها می‌خورند، مثل چرخساز، قرقره‌ساز، و غیره، می‌توانند در هر شرکت شهری بدون پرداخت جریمه به‌شغل خود ادامه دهند. در تمام شرکت‌های شهری همه افراد آزادند که گوشت را در تمام روزهای قانونی هفته به‌فروش برسانند. در اسکاتلند سه سال شاگردی کردن خیلی عادی است، حتی در مشاغل ظریف. و به‌طور کلی من کشوری را در اروپا سراغ ندارم که قوانین تجاری آن مثل اسکاتلند این‌چنین نسبتاً عادلانه‌تر باشد.

قدرتی که شخص در کار خود نهفته دارد، همان‌طور که پایه اصلی تمام قدرتهای اوست، همان‌طور هم مقدس و واجب‌الرعایه است. دارایی و ترکه فرد فقیر در تسلط و چابکی و مهارت دستهای اوست، و ممانعت کردن وی از کاربرد قدرت و مهارت وی به‌طرزی که او آن را درست می‌داند و بدون اینکه صدمه‌ای به‌دیگری وارد کند، نقض این خاصیت مقدس است. و این نشانه آشکار تخطی به‌آزادی کامل کارگر و افراد دیگری است که می‌خواهند او را استخدام کنند. زیرا همان‌طور که از کار کردن شخصی که می‌داند کار او صحیح است جلوگیری می‌کند، همان‌طور هم مانع می‌شود که دیگران افرادی را که صلاح می‌دانند استخدام کنند.

قضاوت بر این امر که آیا استخدام این کارگر صلاح است یا نه باید مطمئناً مبتنی بر بصیرت و صلاح‌دید کارفرمائی باشد که نفع خود او در آن اقتضا دارد. نگرانی‌ساختگی حامیان قانون که مبدا کارفرمایان افراد بی‌صلاحیت را استخدام کنند ظاهراً همان‌قدر که ظالمانه است همان‌قدر هم بی‌معنی است.

برقراری روش شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گاه مانع از این نمی‌شود که کار معیوب در معرض فروش عامه قرار نگیرد. و اگر این کار صورت گیرد معمولاً نتیجه کلاهبرداری است، نه بی‌لیاقتی؛ و حتی طولانی‌ترین دوره کارآموزی هم نمی‌تواند مانع کلاهبرداری شود. برای جلوگیری از این اعمال خلاف قانون مقررات دیگری باید وضع شود. علامت استرلینگ روی ظروف و مهر روی پارچه‌های نخی و پشمی امنیت خاطر بیشتری برای خریدار فراهم می‌کند تا قانون نوآموزی و شاگردی. خریدار معمولاً به‌علائم مزبور توجه دارد، اما هیچ‌گاه زحمت آنرا بخود نمی‌دهد که پرسد آیا کارگری که این جنس را تولید کرده هفت سال شاگردی کرده است یا نه.

ایجاد قانون شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گونه جذبه‌ای برای کشاندن جوانان به‌صنعت ندارد. کارگر مزدور که به‌طور مقطعه کار می‌کند احتمالاً خیلی ساعی خواهد بود، زیرا از کاربرد سعی و عمل خود سود می‌برد. شاگرد یا نوآموز ممکن است تنبل و عاطل باشد، و تقریباً همیشه هم همین‌طور است، زیرا هیچ نفع شخصی

فوری ندارد که موجب کوشش او بشود. در مشاغل پائین‌تر، لذات کار در مزد کار است. کسانی که در شرایطی هستند که زودتر از لذایذ آن بهره‌مند شوند احتمالاً زودتر مزهٔ آن را درک می‌کنند، و زودتر عادت به کار کردن و کوشیدن را کسب می‌کنند. نوجوان طبعاً اگر مدت مدیدی روی یک کار باشد و نفعی از آن عایدش نشود از کار می‌گریزد. کودکانی که از طرف سازمانهای خیریهٔ عمومی به‌شاگردی سپرده شده‌اند و عموماً مقید هستند که بیشتر از تعداد سالهای معمولی کارکنند، معمولاً خیلی تنبل و بی‌ارزش می‌شوند.

در قدیم شاگردی و نوآموزی کردن اصلاً وجود نداشت. وظیفهٔ متقابل استاد و شاگرد مواد مفصلی را در مجمع‌القوانین امروزی دربر می‌گیرد. قانون رم نسبت به آنها کاملاً ساکت است. من هیچ واژهٔ یونانی یا لاتینی نمی‌دانم که بتواند نظری را که ما امروز از واژهٔ نوآموز و شاگرد داریم بیان کند (حتی به‌جرت می‌گویم که چنین واژه‌ای در آن دو زبان یافت نمی‌شود)، یعنی خدمتکاری در حرفهٔ معینی مجبور بوده باشد به‌خاطر نفع اربابش، در ظرف چند سال، در برابر این شرط که استادی آن حرفه را به او بیاموزد، کار کند.

شاگردی و نوآموزی طولانی مطلقاً غیرضروری است. صنایعی که خیلی والاتر از مشاغل معمولی هستند، از قبیل ساختن ساعت‌های دیواری یا جیبی، آن‌چنان حاوی اسرار نیست که نیاز به یک دورهٔ طولانی آموزش داشته باشد. درحقیقت اولین اختراع دستگاهی چنین زیبا و ظریف، و حتی اختراع بعضی از ابزارهای که در ساخت آنها به‌کار رفته است، بدون شک باید نتیجهٔ کار فکری عمیق و مدت طولانی مطالعه بوده باشد، و جا دارد که آن را در زمرهٔ نیک‌بخت‌ترین و شادترین کوشش‌های نبوغ بشریت دانست. ولی وقتی که ساعت دیواری و جیبی اختراع شد و رموز آن را خوب یاد گرفتند، تشریح آن برای هر جوان به‌کاملترین وجه که چگونه ابزار را به‌کار برد و چگونه دستگاهها را بسازد، بیش از درس چند هفته نیست؛ شاید آموزش چند روز کافی باشد. در مشاغل مکانیکی معمولی، چند روز آموزش دادن مسلماً کافی است. در حقیقت چابکی دست، حتی در مشاغل عادی، بدون تمرین و تجربهٔ زیاد حاصل نمی‌شود. ولی اگر چنانچه جوان از اول مثل یک کارگر روزمزد کار کند، و به نسبت کار کوچکی که می‌تواند انجام دهد مزد به او بدهند، و به‌نوبهٔ خود خسارت موادی که وی ممکن است در اثر بی‌مبالائی و عدم تجربه از بین ببرد از او بگیرند، با دقت و هوشیاری بیشتری به تمرین و کار خواهد پرداخت، آموزش وی بدین طریق معمولاً مؤثرتر خواهد بود، و همیشه خستگی آن کمتر و مخارج آن نازلتر است. در واقع در این مورد استادکار ممکن است زیان کند. زیرا بدین طریق تمام مزدی که شاگرد، در هفت سال متوالی به‌منظور فراگیری به‌او می‌پرداخت به‌دست نمی‌آورد، و از دست خواهد داد. در پایان کار شاید شاگرد زیان کند. زیرا در حرفه‌ای که به این آسانی می‌شود آن را فراگرفت رقبای بیشتری خواهد داشت، و مزد او وقتی که کارگر کاملی بشود، خیلی کمتر از حال خواهد بود. این افزایش رقابت سود استادکاران را نیز کاهش خواهد داد درست

مثل مزد کارگران. حرفه‌ها، صنایع و مشاغل پیچیده‌تر و سری‌تر همه زبان می‌کنند. ولی مصرف‌کنندگان سود می‌برند، زیرا کار هر هنرمند و پیشه‌ور بدین طریق ارزاتر به‌بازار می‌رسد.

برای جلوگیری از این کاهش قیمت، و نتیجتاً جلوگیری از کاهش مزد و سود، در اثر تحدید رقابت آزاد است که تمام شرکتها و شخصیت‌های حقوقی و قسمت بیشتر قوانین شرکتها ایجاد شده است. برای تشکیل يك شرکت در بیشتر کشورهای اروپا در قدیم هیچ اجازه‌ای لازم نبود، مگر اجازه انجمن شهری که شرکت در آن تشکیل می‌شد. در حقیقت در انگلیس این کار فقط مستلزم يك فرمان از طرف فرمانروا بود. ولی این امتیاز ویژه فرمانروا ظاهراً برای بیرون کشیدن پول از رعایا اختصاص داده شده بود نه برای دفاع آزادی عادی علیه انحصارات ظالمانه. ظاهراً، با پرداخت عوارض به حاکم، اجازه‌نامه فوراً صادر می‌شده است؛ و هر وقت طبقه خاصی از پیشه‌وران و یا بازرگانان فکر می‌کردند که بدون فرمان حاکم شرکتی تشکیل دهند و عمل کنند، این اصناف به اصطلاح آن روزها متقلب و غیرقانونی همیشه بدین علت که فاقد پروانه بودند از حقوق خود محروم نمی‌شدند، بلکه مجبور بودند هر سال برای اجازه‌ای که حاکم به آنها واگذار می‌کرده تا امتیازات غاصبانه خود را اجرا کنند حقی بدهند.^{۱۳} بازرسی بیواسطه تمام شرکتها، و قوانینی که فکر می‌کردند تصویب آن برای دولت درست است، متعلق بود به انجمن شهری که شرکت در آن تأسیس شده بود؛ و هر نوع مقرراتی که روی آنها اجرا می‌شد، معمولاً از طرف حاکم نبود، بلکه از طرف شخصیت‌های حقوقی بزرگتری بود که این شرکتها فقط عضو آن یا قسمتی از آن بودند.

اداره انجمن شهر به‌طور کلی در اختیار صاحبان حرف و صنعتگران بود، و نفع آشکار هر طبقه معینی از این دو گروه در این بود که نگذارند بازار (به اصطلاح خودشان) از صنایع دستی آنان اشباع شود. یعنی در واقع همیشه کمتر جنس به‌بازار می‌دادند. هر طبقه‌ای خواهان این بود که مقرراتی برای، این منظور وضع کند، و چنانچه این طبقه در انجام چنین کاری مجاز می‌شد، رضایت می‌داد که سایر طبقات و اصناف نیز همین کار را بکنند. در حقیقت، در نتیجه این مقررات، هر طبقه‌ای مجبور بود کالاهایی که نیاز داشت از طبقه دیگری در شهر با قیمتی قدری گرانتر از آنچه خودش می‌توانست تهیه کند، خریداری کند. ولی در عوض بدین وسیله خودشان هم می‌توانستند کالای خود را به همان نسبت گرانتر بفروشند؛ خوب تا اینجا، به قول معروف سرونه کرباس یکی بود و نتیجه کار سرانجام فرق نمی‌کرد، و طبقات مختلف در معاملاتی که در شهر با یکدیگر داشتند هیچ کدام از این مقررات زبان نمی‌دیدند. ولی در معامله با دهات همه این طبقات کلی سود می‌بردند؛ و معاملات از نوع اخیر بود که کل داد و ستدی که موجب تقویت و ثروت هر شهر می‌شود در آن وجود داشت.

هر شهر تمام آذوقه، و تمام مواد مورد مصرف صنعت خود را از روستا دریافت

می‌کرد. و پرداخت این کالا به دو طریق صورت می‌گرفت؛ نخست به وسیلهٔ برگشت دادن قسمتی از آن مواد به روستا که در آنجا تبدیل به مصنوع یا کالای تمام شده می‌شد؛ در این مورد قیمت کالاها در اثر مزد کارگرانی که روی آن کار کرده بودند، و سود کارفرمایان بلافاصله آنها و صاحبان صنایع بالا می‌رفت؛ دوم قسمتی از کالاهای خام یا ساخته شده را که از کشورهای دیگر و یا از بخشهای دور همان کشور آورده و به شهر وارد کرده بودند به روستایی که جنس خریده بودند می‌فروختند؛ که در این مورد نیز قیمت اولیه آن کالاها در اثر مسز، باربری دریایی یا خشکی، و سود بازرگانی که روی آن کار کرده بودند، افزایش پیدا می‌کرد. در سود معاملات بازرگانی نوع اول مزایایی که یک شهر از صنعت داشت به چشم می‌خورد؛ و در سود معاملات از نوع دوم مزایای تجارت داخلی و خارجی وجود دارد. مزد کارگران، و سود کارفرمایان مخدوم آنها، تمام سودی که در هر دو مورد بدست آمده دربر می‌گیرد. بنابراین، هر نوع مقررات که به منظور افزایش مز و سودی بیشتر از آنچه که باید باشد، وضع شود، منجر به این می‌شود که شهر بتواند، با مقدار کمتری از کار خودش، مقدار بیشتری از محصول کار کارگر روستا را، خریداری کند. این مقررات به بازرگانان و صنعتگران شهری امتیازاتی بیشتر از مالکین، دهقانان، و کارگران روستا می‌دهد، و آن حالت طبیعی را که در مواقع عادی در دادوستد بین آنان مجری است از میان می‌برد. تمام محصول سالیانهٔ کارگر یک جامعه در سال بین این دو گروه مختلف مردم تقسیم می‌شود. به وسیلهٔ این مقررات سهم بیشتری از آنچه که در مواقع عادی نصیب مردم شهر می‌شد به آنها تعلق می‌گیرد، و سهم کمتری نصیب مردم بخشهای دیگر کشور می‌شود. قیمتی که در واقع شهر برای آذوقه و یا موادی که سالیانه وارد می‌کند می‌پردازد مقدار مصنوع یا کالایی است که هر ساله از آن صادر می‌شود. هر چه که صادرات گرانتر به فروش رود واردات ارزانتر خریداری شده است. صنعت شهر پر منفعت تر و صنعت روستا سود کمتری دارد.

اینکه در همه جای اروپا، صنعتی که در شهر کار می‌کند پرفایده تر است تا در روستا. (بدون وارد شدن به محاسبات دقیق)، با یک نظر ساده و روشن می‌توانیم اثبات کنیم. در هر کشور اروپایی لااقل صد نفر را می‌شناسیم که ثروت کلانی از راه تجارت و صنعتی که در آغاز کوچک و ناچیز بود، فراچنگ آورده‌اند، به سخن دیگر در مقابل هر صد نفری که از صنعت کاملاً شهری ثروت‌های زیادی به دست آورده‌اند، فقط یک نفر از صنعت روستائی، یعنی تولید محصول خام از راه کشت و بهبود زمین پولدار شده است. بنابراین، پاداش و بازده صنعت بهتر است، و مزد کارگر و سود سرمایه در صنعت باید بیشتر از کشاورزی یا صنعت روستایی باشد. ولی سرمایه و کار طبعاً در جستجوی سود آو‌رتین کارهاست. لذا طبیعی است مردم تا آنجا که امکان دارد روستا را ترک کرده و در شهر ساکن می‌شوند.

ساکنین شهرها، چون در یکجا جمع شده‌اند، به آسانی می‌توانند باهم ترکیب شوند. از این رو، مهمترین دادوستدی که در شهر صورت می‌گیرد، در هر کجا باشد، تبدیل به شرکت بزرگ شده، و حتی در جاهائی که باهم ترکیب نشده و تشکیل شخصیت حقوقی نداده‌اند. روح مشارکت، حسادت به بیگانگان، فرار از گرفتن شاگرد و نوآموز، و یا تعاطی اسرار

تجارت، معمولا بین آنها شایع، و اغلب با موافقت و اتحاد داوطلبانه، به آنها می‌آموزد. که آن رقابت آزادی را که نمی‌توانند از راه قوانین محلی ممنوع کنند از این طریق جلوگیری نمایند. حرف و صنایعی که تعداد کارگران آنها کم است به آسان‌ترین وجه باهم مواضع دارند. شاید برای مشغول نگاهداشتن هزار نفر کارگر ریسندگی و بافندگی فقط شش نفر حلاج لازم باشد، با دسته‌بندی که این عده برای نپذیرفتن نوآموز و شاگرد می‌کنند، نه تنها اشتغال خود را بالا می‌برند، بلکه تمام صنعت را برده خود می‌کنند، و قیمت مزد خود را بالاتر از آنچه که طبیعت کار آنها اقتضا دارد ترقی می‌دهند.

ساکنین روستاها، که در مناطق دورافتاده پراکنده‌اند به آسانی نمی‌توانند با هم جور شوند و دسته‌بندی کنند، و اینها نه تنها هیچ‌وقت متحد نشده‌اند، بلکه روح پیوستگی و اتحاد در آنها وجود ندارد. یکی از مشاغل مهم روستاها کشاورزی است. مع هذا روستایان هیچ‌گاه به این فکر نبوده‌اند که برای ایجاد کشاورزی شخص تازه‌وارد باید نوآموزی کند. اما، به‌غیر از هنرهای زیبا، و مشاغل آزاد دیگر، شاید هیچ شغلی به اندازه کشاورزی نیاز به تجربه و اطلاعات نداشته باشد. کتب بیشماری که به‌همه زبانها درباره کشاورزی نوشته شده، ما را متقاعد می‌کند که در بین دانشمندان و فهمیده‌ترین ملتها، این موضوع چیزی نبوده است که بتوان به آسانی آنرا فهمید. و از تمام آن مجلدات و کتابها، بیهوده می‌کوشیم که اطلاعات عملیات متنوع و پیچیده آنرا، که معمولا حتی يك دهاتی عادی هم می‌داند، جمع‌آوری کنیم؛ هرچند که مصنفین بعضی از این کتابها گاهی درباره کشاورزی به‌طور اهانت‌آمیزی سخن گفته‌اند، ولی باز نمی‌توانیم دشواریهای این حرفه به‌ظاهر آسان را بفهمیم.

بعکس آن، بندرت شغل فنی یا صنعتی پیدا می‌شود، که تمام رموز و عملیات آنرا مشروحا و به‌وضوح در يك کتابچه چند برگی شرح نداده باشند (البته تا آنجا که کلمات و تصویرها بتوانند از عهده این کار برآیند). در کتاب تاریخ هنر، که امروز به‌وسیله فرهنگستان علوم فرانسه چاپ می‌شود، چندین شغل فنی را در واقع به‌همین طریق تشریح کرده‌اند. بعلاوه، دستورالعملهای روستایی که باید با تغییر هوا و بسیاری از تصادفات و رویدادهای دیگر تغییر کند، احتیاج به قضاوت و هدایت بیشتری دارد تا قسمت بزرگی از مشاغل صنعتی و مکانیکی که اغلب یکی است یا تقریباً نظیر هم است.

نه تنها هنر کشاورز، یعنی دستورالعمل کلی کشاورزی، بلکه بسیاری از رشته‌های پست‌تر کارهای روستایی احتیاج به مهارت و تجربه بیشتر دارد تا مشاغل فنی. کسی که با برنج یا آهن کار می‌کند، با ابزار و موادی سروکار دارد که آب‌دادن آنها همیشه یک‌جور و یا تقریباً یکسان است. اما شخصی که زمین را با خیش و گاواهن و اسب شخم می‌زند، با ابزاری کار می‌کند که نسبت به آن تندرستی، توانایی، و خلق و خوی او در موارد مختلف باهم خیلی متفاوت است. همچنین شرایط موادی که وی در آن کار می‌کند مثل موادی که با آن سر و کار دارد متغیر است، و هر دوی اینها احتیاج به قضاوت و بصیرتی دارد که با آن هدایت شوند. يك کشاورز عادی که زمین را شخم می‌زند گویانکه معمولا به‌عنوان نمونه بلاهت و جهالت تلقی می‌شود، بندرت در قضاوت و کارهای مربوط به خودش دچار اشتباه

می‌شود. در حقیقت وی با معاشرت اجتماعی کمتر عادت دارد تا مرد فنی که در شهر زندگی می‌کند. کلمات و بیان وی برای کسانی که به آن عادت ندارند سخت بی‌ادبانه و غیر قابل فهم است. اما، فهم و شعور وی، چون عادت کرده که اشیاء مختلف بیشتری را ارزیابی کند، معمولاً در سطحی بالاتر از دیگران است که از بامداد تا شامگاه فقط یک یا دو کار ساده را انجام می‌دهند. فقط کسانی که به لحاظ مغلی یا از راه دلسوزی با طبقات پائین روستاییان و مردم شهر نشین صحبت کرده‌اند بخوبی می‌توانند بگویند که تا چه اندازه شعور عادی روستاییان حقیقتاً بالاتر از مردم معمولی شهر نشین است. روی این اصل در چین و هندوستان رتبه و مزد کارگر روستایی بالاتر از قسمت اعظم پیشه‌وران و صنعتگران شهری است. شاید اگر قوانین شرکتها و روح دسته‌بندی و اتحادیه‌ها مانع نمی‌شد، این امر در همه جا به همین شکل هندوستان و چین بود.

برتری که صنایع شهری به صنایع روستایی در تمام اروپا دارد شاید هم‌اکنون معلول اتحادیه‌ها و قوانین شرکتها نباشد. این صنایع به وسیله مقررات دیگر نیز حمایت می‌شوند. عوارض سنگین مصنوعات خارجی روی تمام کالاهائی که به وسیلهٔ بازرگانان بیگانه وارد شده، کلاً منجر به همین امر می‌شود. قوانین شرکتها ساکنین شهرها را قادر می‌کند که قیمت‌های خود را بدون نرسی از ارزان‌فروشی و رقابت آزاد مردم روستا نشین، بالا ببرند. سایر مقررات پیش گفته نیز آنها را علیه رقابت خارجی بیمه می‌کند. افزایش قیمت که ناشی از این امر است مآلاً به مالکین، دهقانان، و کارگران روستایی تحمیل می‌شود، که ندرتاً مخالف تشکیل چنین انحصاراتی بوده‌اند. روستاییان و مالکین نه‌عرضه‌اش را دارند و نه می‌ایند که در این جور دسته‌بندیها وارد شوند؛ و زبان باری و داد و فریاد بازرگانان و تولیدکنندگان به‌آسانی آنها را متقاعد می‌کند که نفع خصوصی یک قسمت، و منافع جزئی از جامعه، نفع عمومی همه جامعه است. به نظر می‌رسد که در انگلیس برتری صنعت شهری به روستائی در گذشته بیشتر از امروز بوده‌است. امروزه مزد کارگر روستایی خیلی نزدیک‌تر است به مزد کارگر شهری و سود سرمایه به کار افتاده در کشاورزی نزدیکتر است، به سود سرمایهٔ بازرگانی و صنعتی تا در سدهٔ گذشته، با آغاز سدهٔ حاضر. در نتیجه تشویق فوق‌العاده‌ای که از صنعت شهرها به عمل آمد این تغییرات ضروری می‌نمود گویا اینکه قدری دیر آغاز شد. انباشتگی سرمایه در شهرها گاهی چنان شدید بود که دیگر نمی‌شد با همان سودهای قدیمی که از انواع صنعت عاید می‌شد قناعت کرد و سرمایه را در آنها به کار انداخت. صنعت هم مانند سایر مشاغل محدودیت‌هایی دارد؛ لذا افزایش سرمایه با افزایش رقابت، بناچار سود را کاهش می‌دهد. پائین آمدن سود در شهرها سرمایه‌ها را به روستاها منتقل می‌کند، و در آنجا، با ایجاد تقاضا برای کار ضرورتاً مزد را بالا می‌برد. و می‌شود گفت که، سرمایه در روی زمین کشاورزی پخش می‌شود، و با کاربرد آن در کشاورزی قسمتی از آن به روستا برگشت داده می‌شود که در مقیاس بزرگتر زمانی از روستا به شهر رفته بود. در همه‌جای اروپا ترقی زیاد روستاها ناشی از جریان شدید سرمایه‌ای بوده‌است که در اصل در شهرها جمع شده بود، و این مطلب را من در سطور بعد تشریح خواهم کرد؛ و ضمناً نشان خواهم داد که، با وجود اینکه بعضی از روستاها با این عملیات به میزان

نمی‌شود. اگر می‌خواهید کار خود را خوب انجام دهید، باید در خارج و یا حومه شهر، چشمگیری از غنا و ثروت رسیده‌اند، ولی سیلان سرمایه در اصل خیلی بطنی، غیر قطعی، و احتمالاً در اثر رویدادهای بیشمار متوقف و یا دستخوش اختلالاتی می‌شود، و از هر نظر مخالف با نظم طبیعی و تعقل است. سعی می‌کنم مفصلاً و تا آنجا که میسر است به‌طور وضوح، در کتاب سوم و چهارم این بحث، منافع، غرض‌ورزیها، قوانین و عاداتی که موجب این امر شده است، تشریح کنم.

تولیدکنندگان و صنعتکاران يك حرفه معین، حتی برای خوشگذرانی و تفریح هم بندرت دورهم جمع می‌شوند، مگر اینکه مذاکرات آنان منجر به يك نوع مواضعه علیه عامه مردم شده و یا وسیله طرح تدبیری برای افزایش قیمت باشد.

ممکن نیست بتوان با تصویب قوانینی که می‌توان آن را اجرا کرد، و یا قوانینی که مخالف آزادی و عدالت هست از این گردهم‌آئی جلوگیری کرد. با اینکه قانون نمی‌تواند مردم يك حرفه معین را که گهگاه دورهم جمع می‌شوند از ملاقات و گردهم‌آئی ممانعت کند، اما نباید کاری بکند که تسهیلاتی برای چنین انجمنهایی فراهم آورد، تا چه رسد به اینکه آنها را لازم و ضروری تشخیص دهد.

مقرراتی که همه‌صنعتگران يك طبقه معین در يك شهر را وادار می‌نماید که نام و محل سکونت خود را در بایگانی و ضبط ملی بنویسند، تشکیل چنین جلساتی را تسهیل می‌کند. همچنین این مقررات سبب می‌شود که افرادی که احتمالاً هیچ‌گاه همدیگر را نمی‌دیدند، با هم تماس بگیرند، و اطلاعاتی در اختیار هر کدام از اعضاء قرار می‌دهند که سایر تولیدکنندگان هم‌مسلك خود را بدان وسیله پیدا می‌کنند.

مقرراتی که سبب می‌شود افراد هم‌حرفه از درآمدشان مبلغی برای تهیستان، بیماران، زنان بیوه، و یتیمان هم‌شغلانشان کنار بگذارند، در اثر ایجاد نفع مشترك برای اداره این قبیل کارها، وجود چنین انجمنهایی را ضروری می‌کند.

يك شرکت و یا اتحادیه شغلی نه تنها این قبیل گردهم‌آئیها را ضروری می‌سازد، بلکه سبب می‌شود که عمل اکثریت برای همه آنها الزامی شود. در مشاغل آزاد دسته‌بندی مؤثر جز با موافقت بالاتفاق هر پیشه‌ور، ایجاد نمی‌شود، و ادامه آن فقط تا وقتی است که هر بازرگان همان فکر را تعقیب می‌کند. اکثریت يك شخصیت حقوقی می‌تواند نظامنامه‌ای با جرائم و تاوانهای مناسب وضع کند، که رقابت را خیلی مؤثرتر و بادوام‌تر از هر نوع دسته‌بندی داوطلبانه محدود کند.

این بهانه که ایجاد دسته‌بندیها و شرکتها و اتحادیه‌ها برای اداره بهتر مشاغل لازم می‌باشد بی‌اساس است. نظم واقعی و مؤثری که به کارگران تحمیل می‌شود به وسیله این اتحادیه‌ها نیست، بلکه به وسیله مشتریان آنهاست. ترس از دست‌دادن کار است که سبب می‌شود حقه‌بازی کارگر محدود شده و لاقیدی خود را اصلاح کند. يك شرکت انحصاری ضرورتاً این نیروی نظام‌دهنده را تضعیف می‌کند. در آن صورت عده‌ای از کارگران معین استخدام می‌شوند و به خوش‌فشاری یا بداخلاقی آنان کاری ندارند. به همین سبب است که در بیشتر شهرهای بزرگ سندیکائی، حتی در ضروری‌ترین مشاغل، کارگر نسبتاً خوب پیدا

که کارگران امتیازات انحصاری نداشته، و چیزی جز اخلاق آنها پشتیبان آنان نیست، تولید کرده و سپس تا آنجا که می‌توانید به‌طور قاچاق محصول کار خودتان را به‌شهر بیاورید.

بدین طریق است که سیاست اروپا، از راه محدود کردن رقابت در اشتغال عدهٔ کمتری از آنچه که در واقع عادی می‌توانست وارد کار کنند، موجب می‌شود که نابرابری عظیمی در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال کارگر و سرمایه پدید آید.

دوم، خط‌مشی اروپا، از راه افزایش رقابت در بعضی از مشاغل به‌سطحی بیشتر از آنچه که طبیعتاً وجود می‌داشت یک نابرابری دیگری از نوع مخالف در همهٔ مزایا و محاسن اشتغال مختلف کار و سرمایه موجب می‌شود.

به‌لحاظ همین اهمیت زیاد است که باید تعداد مناسبی از جوانان را برای حرفهٔ معینی آموزش داد، و روی همین اصل است که زمانی دولت و زمانی موقوفهٔ بخش خصوصی، حقوق بازنشستگی، تحصیل رایگان، کمک هزینهٔ تحصیلی، بورس، و غیره را برای این منظور ایجاد کرده است، و این امر سبب می‌شود که بیشتر از آنچه که لازم می‌آمد افراد به‌سوی این مشاغل کشیده شوند. تصور می‌کنم در تمام کشورهای مسیحی، آموزش بیشتر کیشیان از این طریق پرداخت می‌شود. به‌طور کلی تعداد انگشت‌شماری از آنان خرج تحصیل را از جیب خودشان می‌پردازند. بنابراین آموزش طولانی و خسته‌کننده‌آنهائی که وارد می‌شوند همیشه حقوق مناسب برایشان فراهم نمی‌کند، کلیسا پر از افرادی می‌شود که برای گرفتن شغل، حاضرند حقوقی کمتر از آنچه که چنین آموزشی می‌توانست برایشان فراهم کند، بگیرند؛ و بدین طریق رقابت فقرا در آمد و مزد ثروتمندان را می‌بلعد، شکی نیست، مقایسهٔ یک معاون کیش بخش ویایک کیش کلیسای کوچک پایک کارگر، روز مزد در هر شغل معمولی خارج از نزاکت است. اما، مزد یک کیش یا پیشنهادی را می‌توان مانند مزد یک کارگر مزدور دانست. هر سه نفر، طبق قراری که با کارفرمای خود بسته‌اند مزد دریافت می‌کنند. تا بعد از نیمهٔ قرن چهاردهم، در انگلستان حقوق یک معاون کیش و یا مقرری کیش یک صومعه که طبق مصوبات چندشورای ملی مختلف تعیین شده بود ۵ مرک^{۱۴} بوده که مقدار نقرهٔ آن به‌اندازهٔ ده لیرهٔ امروزی ما بود. در همان زمان مزد سربناچار پنس در روز بود، که مقدار نقرهٔ آن معادل یک شلینگ پول امروز ماست، و مزد کارگر روزمزد ساختمانی یا عمله هر روز سه پنس بود، که معادل با نه پنس پول امروز، و برابر حقوق یک بناست^{۱۵}. بنابراین با فرض اینکه بنا و عمله هر روز کار کنند، مزدشان بیشتر از حقوق یک کیش بخش می‌شد. مزد سربنا با فرض اینکه یک سوم سال بیکار باشد درست مساوی حقوق کیشیان بخش می‌شد. در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» قانونی گذشت که مقرر می‌دارد «چون نظر به کمبود معیشت کافی و فقدان وسیلهٔ دلگرمی و تشویق

۱۴. Merk، مرک واحد پول اسکاتلند است که از لحاظ وزن به‌اندازهٔ مارک است (مترجم).

۱۵. رجوع کنید به قانون کار چاپ ۱۲۵م قسمت سوم.

کشیشان، طلبه‌های مذهبی در جاهای مختلف دارای مقرری ناچیزی هستند، لذا به‌اسقف اعظم اختیار داده می‌شود که با دستخط و امضای خود مقرری یا کمک معاش معینی، که بیش از ۵۰ لیبه و یا کمتر از ۲۰ لیبه در سال نباشد، در وجه کشیشان تعیین کند. امروزه چهل لیبه در سال برای معاون کشیش بخش حقوق خوبی است و با وجود این قانون مصوب پارلمان، کشیشانی هستند که کمتر از ۲۰ لیبه در سال حقوق می‌گیرند. در لندن کارگران کفشی وجود دارند که سالی چهل لیبه درآمد دارند، و بندرت کارگر فنی یافت می‌شود که در آن شهر کمتر از بیست لیبه درآمد داشته باشد. در حقیقت بیست لیبه معادل مزدی است که بیشتر کارگران عادی در بسیاری از بخشهای کشور به‌دست می‌آورند. هر وقت که برای تعیین مزد کارگران قانون مداخله کرده‌است، همیشه برای این بود که مزد را کاهش بدهد نه اینکه آن را بالا ببرد. ولی قانون در بسیاری از موارد حقوق کشیشان را بالا برده‌است، و برای خاطر شأن و مقام کلیسا، کشیش بخش را مجبور کرده است که بیشتر از معاش ناچیزی که خودشان مایل و راضی به‌قبول آن هستند به‌طلبه‌های مذهبی مزد بپردازد. و در هر دو مورد به‌نظر می‌رسد که قانون به‌یک نسبت غیر مؤثر بوده است، و هیچ‌گاه قادر نبوده است که یا حقوق کشیشان جزء را بالا ببرد؛ و یا اینکه مزد کارگران صومعه‌ها را تا آن درجه که مایل بودند پائین بیاورد؛ زیرا هیچ‌وقت نتوانسته که به‌عالت فقر و تهیدستی این‌گروه و تعدد و تکثر کسانی که در این حرفه با آنها رقابت می‌کنند آنها را از قبول مزدی کمتر از کمک هزینه قانونی مانع شود. و یا اینکه کارگران صومعه را از دریافت مزد بیشتر مانع شود، و آن هم به‌سبب این بوده است که آنهايي که از استخدام این‌گروه توقع تحصیل سود را یا خشنود کردن دیگران را داشتند با هم به‌رقابت معکوس برمی‌خاستند.

نیکوکاران عمده و سایر مقامات مهم کلیسا احترام کلیسا را، با وجود موجبات و مقتضیات حقیر بعضی از اعضای دین پایه آن تأیید و تقویت می‌کنند. احترامی که به‌این شغل می‌گذارند، نیز تا اندازه‌ای جبران ناچیز بودن، نزد نقدی آنها را می‌کند. در انگلیس و در تمام کشورهای کاتولیک مذهب، بخت آزمایی کلیسا خیلی بیشتر از آنچه که لازم باشد سودآور است. کلیساهای اسکاتلند، ژنو، و چندین کلیسای پرتستان دیگر، ما را متقاعد می‌کنند که در یک چنین شغل قابل اعتباری، که آموزش در آن به‌آرامی میسر است، امید، تعداد بیشتری از مردم نیکوکار متوسط‌الاحوال باعث جلب تعداد کافی از مردم فهمیده، درست‌کردار و محترم به‌نظام مقدس می‌شود. در مشاغلی که جنبه نیکوکاری در آن وجود ندارد، مثل شغل قضاوت و پزشکی، اگر نسبت مساوی مردم با هزینه عمومی آموزش ببینند، رقابت به‌زودی چنان زیاد خواهد شد که دریافتیهای نقدی آنان را بسیار تنزل خواهد داد. بنابراین برای هیچ فردی ارزش نخواهد داشت که فرزند خود را برای چنین مشاغلی با هزینه خودش به‌آموزشگاه و دانشکده بفرستد. و فرزندان آنها کاملاً به‌حال خودشان وا گذاشته می‌شوند تا بدان‌جا که بوسیله بنگاههای خیریه عمومی سواددار بشوند، و تعداد آنان و نیازهایشان به‌طور کلی هم‌شان را وادار می‌کند که به‌مزد بسیار ناچیزی قناعت کنند، تا آنجا که باعث تنزل مقام حرفه‌های محترم پزشکی و قضاوت امروزی گردد.

این نژاد ناموفق و تیره‌روز بشری که معمولا ادیب و دانشمند نامیده می‌شوند در وضعی هستند که وکلای مدافع و پزشکان در شرایط فرض قبلی در آن حال باید می‌بودند. در تمام اروپا بیشتر آنان برای کارهای کلیسا تعلیم گرفته‌اند، ولی به‌علل مختلف از ورود به نظام مقدس منع شده‌اند. بنابراین همه‌شان به‌طور کلی به‌هزینهٔ عمومی سواددار شده‌اند، و تعداد آنان در همه‌جا آنقدر زیاد است که مزدکار آنان را به‌مقدار ناقابلی تنزل می‌دهد. قبل از اختراع صنعت چاپ تنها شغلی که یک ادیب می‌توانست از طریق استعداد خود از آن ارتزاق کند، شغل آموزگاری خصوصی یا دولتی بود، یا درآمد اوناشی از این بود که اطلاعات عجیب و مفید خود را که شخصاً به‌دست آورده بود به‌دیگران تفهیم و تبلیغ کند؛ و این کار بازم خیلی محترم‌تر، خیلی مفیدتر، و به‌طور کلی حتی خیلی سودآورتر از شغل رونویسی برای کتابفروشان بود، که صنعت چاپ باعث به‌وجود آمدن آن شده بود. زمان و مطالعه، نبوغ، اطلاعات، و شرایط عملی برای واجد شدن واحراز مقام معلمی علوم، لااقل برابر با آن چیزی است که برای بزرگترین وکلای حقوق و پزشکان لازم است. ولی حقوق عادی یک معلم برجسته هیچ تناسبی با حقوق یک وکیل و یا یک پزشک ندارد، زیرا شغل معلمی به‌وسیلهٔ گروهی از تهیدستان و فقرا که از هزینه‌های عمومی درس خوانده‌اند شلوغ شده است، در صورتی که در آن دو حرفهٔ دیگر فقط تعداد معدودی هستند که از جیب خود هزینهٔ تحصیلی خود را نپرداخته باشند. اما، حقوق عادی آموزگار خصوصی و دولتی، با اینکه به‌ظاهر ناچیز است، اگر رقابت ادیبان و دانشمندان تهیدست‌تری که برای امرار معاش کتاب می‌نویسند از بازار خارج نشده بود، از این‌هم کمتر می‌شد. پیش از اختراع صنعت چاپ دانشمند و گدا ظاهراً دو کلمهٔ مترادف بودند، و یعنی دانشمند اغلب تهیدست بود. به‌نظر می‌آید که رؤسای دانشگاه‌های مختلف پیش از اختراع چاپ لیسانس گدائی کردن را به‌دانشمندان خود می‌دادند.

در روزگار کهن، قبل از تشکیل هر نوع بنگاه‌های خیریه برای تعلیم و تربیت تهیدستان و آماده‌کردنشان به‌مشاغل علم و ادب، ظاهر آنکه حقوق معلمین و آموزگاران برجسته بسیار چشمگیر بوده است. ایزوکرآت^{۱۶} درمجادلهٔ خود علیه سوفسطائیون، معلمین زمان خود را سخت نکوهش می‌کند که آنان مردمانی ناسازگارند.

ایزوکرآت می‌نویسد: «اینان باشکوهترین وعده‌ها را به‌دانشجویان خود می‌دهند و متعهد می‌شوند که آنان را تعلیم بدهند تا دانا، سعادتمند، و عادل شوند، و در عوض یک چنین خدمت مهمی حقوق ناچیزی معادل چهار یا پنج مینه^{۱۷} دریافت می‌دارند. وی اضافه می‌کند کسانی که دانائی را تعلیم می‌دهند باید خود دانا باشند؛ ولی اگر شخص دیگری بخواهد که چنین معامله‌ای را با چنین قیمتی انجام دهد به‌سفاقت و بلاهت آشکار محکوم می‌شود». مسلم است که منظور وی آن نیست که پاداش و مزد را زیاد جلوه دهد، و با اطمینان باید بگوییم که حقوق معلمی کمتر از آنچه وی در اینجا ارائه می‌دهد نبوده

۱۶. Isocrates ، ناطق معروف آن ۳۳۸-۴۳۶ پیش‌ازمیلاد (مترجم).

است. چهارمینه آ برابر با سیزده لیره و شش شلینگ و هشت پنس بوده است. پنج مینه آ برابر با شانزده لیره سیزده شلینگ و چهار پنس. بنابراین در آن زمان در آتن مزد برجسته ترین معلمان و آموزگاران کمتر از حداکثر یکی از این دو مبلغ نبوده است. خو: ایزوکرات از هر دانشجوئی ده مینه آ می گرفت، که معادل با سی و سه لیره و شش شلینگ و هشت پنس است. می گویند وقتی که در آتن تدریس می کرد، صد دانشجو داشته است. به نظر من این تعداد کسانی بوده است که در یک زمان درس می خوانده اند، یا این تعداد افرادی است که در یک مجلس درس حاضر می شده اند، و این عده برای شهر بزرگی با چنین آموزگار معروفی، که متداول ترین علوم روز یعنی علم معانی بیان را تدریس می کرد، زیاد نیست، لذا برای هر دوره از درس هزار مینه آ درآمد داشته، که برابر با ۳۳۳۳ لیره و ۶ شلینگ و ۸ پنس است. همچنین، پلوتارک^{۱۸} در کتابی می نویسد، حق التعلیم یا بهای عادی تدریس وی هزار مینه آ بوده است. بسیاری از آموزگاران سرشناس آن زمان ثروت هنگفتی از این راه اندوخته اند. گرجیاس^{۱۹}، تندیس (مجسمه) خودش را که از طلای خالص بوده به معبد دلفی تقدیم کرد. البته، به عقیده من، نباید خیال کنیم که مجسمه او به اندازه هیکل حقیقی خودش بوده باشد. افلاطون زندگی این مرد و همچنین زندگی هی پیاس^{۲۰} و فیثاغورث، دو معلم برجسته آن زمان، را بسیار عالی و حتی نزدیک به خودنمایی وصف کرده است. گفته می شود که خود افلاطون زندگی بسیار مرفه و عالی داشته است. ارسطو، پس از اینکه معلم اسکندر شد، به طوری که همگان آگاهند، هم از طرف فیلیپ پدر اسکندر و هم از طرف خود اسکندر پادشاهای سخاوتمندانه ای دریافت می کرد، مع هذا، فکر کرد بهتر اینست که به آتن برگشته و تدریس مدرسه خود را از سر گیرد. محتملاً معلمین علوم آن زمان تعدادشان کمتر بود تا یکی دو قرن بعد که، رقابت بین آنان احتمالاً قیمت کار و تمجید و تحسین شخصیتشان را در جامعه کاسته است. اما چنین بنظر می رسد که معروفترین آنان، همیشه از توجه عمیقی که بسیار بیشتر از حرفه های مشابه امروز است برخوردار شده است. آتنیها کارنیداس^{۲۱} طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون، و دیوجانس فیلسوف رواقی را به عنوان سفیر رسمی به رم فرستادند؛ و با اینکه شهر آتن از عظمت پیشین افتاده بود ولی هنوز هم کشور مستقل و جمهوری مهمی بود. خود کارنیداس زادگاهش بابل بود، و چون در تاریخ مردمی حسودتر از آتنیها برای انتخاب خسارجیان به ادارات دولتی نبوده است، احترام به کارنیداس باید فوق العاده زیاد بوده باشد که وی را به چنین سفارت مهمی گسیل داشته اند.

این نابرابری شاید روی هم رفته به نفع مردم باشد تا به زیان آنان. ممکن است قدری حرفه آموزگاری عامه را در نظر خفیف کند، ولی ارزانی آموزش ادبیات مسلمانزیتی است که این عیب جزئی را خنثی می کند. اگر برقراری این مدارس و دانشکده ها، که در آن آموزش مذکور انجام می گیرد، معقول تر از آن چیزی می بود که امروز در بخش بزرگی از اروپا بدان عمل می کنند، مردم نیز از آن خوب بهره مند می شدند.

سوم، سیاست اروپا، از راه‌جلوگیری جریان آزاد سرمایه و کارازشغلی به‌شغلی و از محلی به‌محلی در بعضی از موارد يك نابرابری ناراحت‌کننده‌ای در همهٔ مزایا و مضار اشتغال مختلف به‌وجود می‌آورد.

قانون نوآموزی و شاگردی مانع جریان آزاد سرمایه و کار از يك شغل به‌شغل دیگر، حتی در يك محل شده است. مزایای انحصاری شرکتها جریان آزاد کار و سرمایه را حتی در يك شغل از محلی به‌محل دیگر مسدود کرده است.

اغلب اتفاق می‌افتد که به‌اینکه مزد زیادی به کارگران يك کارخانه داده می‌شود، کارگرانی که در کارگاههای دیگر کار می‌کنند مجبورند با مزد بخور و نمیر بسازند. اولی در حالت پیشرفت و ترقی است و بنابراین، پیوسته تقاضای کارگران جدید را دارد؛ دومی در حالت رکود است، و تعداد بیش از اندازه کارگر مرتباً در آن افزایش می‌یابد. این دو کارخانه ممکن است گاهی در يك شهر، و گاهی در مجاورت هم باشند، بدون اینکه بتوانند کمترین کمکی به هم بکنند. قانون شاگردی و نوآموزی در مورد اولی از آن جلوگیری می‌کند و مانع است، هم آن قانون و هم وجود شرکت‌های انحصاری هر دو در مورد دومی مخالفت می‌کنند. اما در بسیاری از کارخانه‌ها عملیات چنان به هم شبیه است که اگر آن قوانین مزخرف مانع نمی‌شد کارگران به آسانی می‌توانستند شغل خود را با یکدیگر عوض کنند. مثلاً، صنعت بافت پارچه‌های ساده نخی و ابریشمی تقریباً کاملاً شبیه به هم است. بافت پارچهٔ پشمی ساده قدری فرق دارد؛ ولی تفاوت آنقدر ناچیز است که يك کارگر بافندهٔ پارچه‌کنانی و یا ابریشمی در ظرف چند روز کارگر نسبتاً خوبی می‌شود از اینرو، اگر یکی از کارخانه‌ها ورشکست شود، کارگران می‌توانند در یکی از دو کارخانهٔ دیگر که در شرایط موفق‌تری است کار پیدا کنند؛ و مزد آنان نه به‌هنگام ترقی، کار کارخانه‌ها خیلی زیاد می‌شود، و نه به‌هنگام ورشکستگی کارخانه تنزل خواهد یافت. در حقیقت در کارخانهٔ کتان‌بافی انگلستان، به‌وسیلهٔ قانون مخصوص، به‌روی همه بازاست؛ ولی چون پنبه در بخش بزرگی از کشور کشت نمی‌شود، نمی‌تواند منبع کاربرای کارگران کارخانهٔ ورشکسته شود، زیرا کارگران این کارخانه‌ها هر جا که قانون نوآموزی اعمال می‌شود، راه دیگری ندارند جز اینکه یا به‌دهستان و بخشها بروند، و یا مانند کارگر عادی هر شغلی را قبول کنند، و عموماً در اثر عادت، برای هر نوع کار دیگری که شبیه کار خودشان نباشد واجد شرایط صحیح نیستند و فاقد مشخصات لازمند. از اینرو رفتن به‌ده را انتخاب می‌کنند. هر چیز که جریان آزاد کارگر را از يك شغل به‌شغل دیگر جلوگیری کند، جریان آزاد سرمایه را نیز مانع می‌شود؛ مقدار سرمایه‌ای که در هر رشته کار می‌توان به‌کاربرد بستگی زیادی به تعداد کارگرانی است که بتوان در آن استخدام کرد. اما، قوانین شرکتها در مورد جریان آزاد سرمایه از يك محل به‌محل دیگر محدودیت کمتری ایجاد می‌کند تا در مورد کارگران. برای يك بازرگان ثروتمند همیشه و در هر جا به‌دست آوردن امتیاز مبادله در اتحادیه‌های شهری آسان‌تر است تا برای يك صنعتگر تهی‌دست، که در آنجا استخدام شود.

به‌نظر من، موانعی که قوانین اتحادیه‌ها در راه حرکت آزاد کارگر ایجاد می‌کنند،

در همه نقاط اروپا متداول است. اما مواعی که به وسیله قوانین سست و ضعیف ایجاد می شود فقط خاص انگلستان است. این قوانین متضمن اشکالاتی است که در اثر آن کارگر تهیدست نمی تواند مسکنی در شهر بدست آورد، و اجازه نمی دهد که در هیچ جای دیگر غیر از روستا و دهات خود از پیشه خود امرار معاش کند. فقط کارگر صنعتکار و کارگر کارخانه است که حرکت آزاد او به وسیله قوانین اتحادیه ها منع شده است. اشکال تهیه مسکن حتی جریان آزاد کارگر عادی را نیز جلوگیری می کند. بجاست که درباره ظهور، پیشرفت، و وضع فعلی این بی نظمی، که بزرگترین بی نظمی در قوانین انگلیس است مختصری سخن گوئیم.

وقتی که در اثر انهدام صومعه ها فقرا از صدقه خانه های مذهبی محروم شدند، پس از کوشش های ناموفقی که برای رهائی و کمک این عده شد، بالاخره ماده دوم قانون سال چهل و سوم سلطنت الیزابت چنین مقرر داشت که هر روستا و دهستانی باید هزینه فقرای خود را تأمین کند، و ناظری هر ساله برای این کار باید تعیین شود که با کمک متصدی کلیسا مبلغی اعانه مناسب از ده برای این منظور جمع آوری کند.

در اثر این قانون تدارک خواربار برای تهیدستان بناچار به روستا تحمیل شد. بنابراین، مسأله اینکه چه کسی در روستا تهیدست و بی چیز است کمال اهمیت را پیدا کرد. بالاخره، پس از تغییرات زیادی، این موضوع در سال سیزدهم و چهاردهم سلطنت شارل دوم تعیین شده و تصویب کردند که هر کس چهل روز بدون وقفه در یک روستا ساکن باشد اقامتگاه وی آن روستا شناخته خواهد شد؛ ولی در عرض این مدت دونفر از امنای صالح قانوناً موظفند، که طبق شکایت ناظر فقرا و رؤسای کلیسا، هر تازه مسکن - گزیده ای در روستا را بدهی که آخرین بار در آنجا قانوناً مقیم بوده است انتقال دهند؛ مگر اینکه این تازه وارد محلی در روستا با کرایه ده لیره در سال اجاره کند، و یا اینکه وثیقه ای که مورد قبول امنای صالح مزبور است دال بر انفصال از دهی که در آن ساکن بوده ارائه بدهد.

گفته می شود، در نتیجه این قانون کلاهبرداریهایی صورت گرفت؛ مأموران ده گاه اقوام فقیر خود را پنهانی به روستا می آوردند و چهل روز پنهان می کردند تا اقامتگاهی بیابند، و از دهی که قبلاً بوده اند منفصل شوند. بنابراین، در سال یکم سلطنت جیمز دوم چنین مقرر شد که مدت چهل روز اقامت بدون وقفه مستمر در هر روستا که برای اقامت قانونی او ضروری است فقط از زمانی حساب می شود که کتباً یا دداشتی دایر بر نشانی خانه و تعداد خانواده خود به یکی از رؤسای کلیسا و یا ناظر دهی که وی برای اقامت انتخاب کرده تسلیم کند.

ولی به نظر می رسد که مأموران رسمی روستا در مورد روستای خود آن طور که نسبت به روستاهای دیگر عمل می کردند، صدیق نبودند، و گاهی این قبیل دستورات را ندیده، می گرفتند، یا دداشت کتبی را دریافت می کردند و هیچ گونه اقدام لازمی به عمل نمی آوردند. لذا چون نفع هر کس در روستا اقتضا می کرد که تا آنجا که امکان دارد از ورود این قبیل مزاحمین جلوگیری کند، مجدداً قانون سال سوم سلطنت ویلیام سوم مقرر داشت که چهل

روز اقامت فقط از روزی حساب می‌شود که این یادداشت کتبی روزیکشنبه بلافاصله پس از ادای مراسم مذهبی چاپ و آگهی شود. دکتر برن^{۲۳} معتقد است، مسلماً اینگونه اقامت کردن یعنی ادامهٔ چهل روز پس از طبع و نشر یادداشت کتبی بندرت به دست می‌آید، و منظور از این قانون ایجاد اقامت به وسیلهٔ اشخاصی که پنهانی و دزدکی به روستا آمده‌اند نیست، بلکه برای آنست که از دادن اقامت به آنان جلوگیری کنند:

زیرا دادن یادداشت کتبی فقط روی ده فشار می‌آورد که تازه‌وارد را از آن روستا دور کند. ولی اگر وضع شخص طوری است که معلوم نیست آیا واقعاً باید طرد شود یا نه، با دادن یادداشت کتبی ده را وادار می‌کند که بی‌برو برگردد، باز جری که او به مدت چهل روز متوالی می‌کشد، حق اقامت وی را به رسمیت بشناسد، و یا وی را از آن ده براند تا قانون را اجرا کرده باشد. بنابراین، مقررات مزبور به دست آوردن اقامتگاه جدید تهیدستان را از طرق قدیمی، یعنی چهل روز سکونت در ده تقریباً غیرممکن می‌ساخت. اما برای اینکه معلوم نشود قانون به طور کلی مردم عادی یک روستا را از تهیهٔ مسکن در روستای دیگر مانع می‌شود، چهار طریق دیگر برای اقامت کردن در یک روستا بدون نیاز به تسلیم و چاپ و یادداشت کتبی تعیین کرد. اول اینکه در آن دهستان مشمول مالیات واقع شده، و مالیات خود را به روستای جدید بپردازد؛ دوم در اثر انتخاب شدن به یکی از مأموریت‌های سالیانه ده و یک سال خدمت کردن در آن؛ سوم شاگردی کردن در ده؛ چهارم در اثر اجیر شدن برای خدمتی که مدت آن یک سال باشد، و در عرض این مدت همان خدمت را متوالیاً انجام دهد.

هیچ کس نمی‌تواند از دو طریق اول اقامتگاه در روستا به دست آورد، مگر به وسیلهٔ عمل عمومی و دسته‌جمعی تمام ده، که خوب می‌دانند نتیجهٔ قبول تازه‌واردی که هیچ وسیلهٔ دیگری جز کار برای تأمین معاش ندارد چیست، و باید یا نرخ مالیاتی ده را در مورد وی اعمال کنند و او را مشمول مالیات قرار دهند، و یا وی را به یکی از ادارات ده برگزینند. هیچ مرد متأهلی نیز نمی‌تواند از طریق دو وسیلهٔ آخری اقامتگاهی به دست آورد. نوآموز و شاگرد بندرت متأهل است؛ و قانون صراحت دارد به اینکه هیچ خدمتکار متأهلی به دلیل اجیر شدن یک ساله نمی‌تواند اقامتگاه جدید داشته باشد. اثر اصلی کسب اجازهٔ اقامت به وسیلهٔ انجام کار یا خدمتی این بوده است که آن روش قدیمی یک سال استخدام را، که قبلاً در انگلیس خیلی متداول بوده، از بین ببرند، به طوری که حتی امروز هم، اگر شرط به خصوصی مورد توافق نباشد، قانون مقرر می‌دارد که هر مستخدمی برای یک دورهٔ یک ساله اجیر شود. ولی کارفرمایان نمی‌خواهند با این طریق استخدام اقامتگاهی به مستخدمین خود بدهند؛ و مستخدمین نیز همیشه مایل نیستند که بدین نحو استخدام شوند چون هر اقامت جدید باعث انفصال از اقامتگاه قدیم می‌شود، ممکن است بدین وسیله اقامتگاه اصلی خود را در زادگاهشان، یعنی محل سکونت والدین و کسان خود را، از دست بدهند.

معلوم است که هیچ کارگر مستقلی، اعم از صنعتگر و یا کارگر معمولی نمی‌تواند از راه شاگردی یا خدمت مسکن جدیدی بیابد. بنابراین، وقتی چنین شخصی صنعت خود را به روستای جدیدی برد، هرچقدر هم که قوی‌البینه و زحمتکش باشد، در اثر هوا و هوس، متصدی دارائی کلیسا و یا یک ناظر احتمالاً طرد می‌شود، مگر اینکه محلی با کرایهٔ سالیانه ده لیره اجاره کند، چیزی که برای شخصی که فقط باید از دسترنج خود زندگی کند غیرممکن است؛ و یا اینکه وثیقه‌ای که مورد قبول دو نفر از امنای صلح است دایر به اینکه ده تعهدی در قبال وی ندارد ارائه دهد. حال این وثیقه حقیقتاً چه باید باشد بستگی دارد به صلاحدید آنان؛ ولی امنای صلح وثیقه‌ای کمتر از سی لیره را قبول نمی‌کنند، در قانون چنین مقرر شده است که خرید مستغلی که کمتر از سی لیره ارزش داشته باشد برای کسب اجازهٔ اقامت کافی نیست زیرا این مستغل برای ابراء تعهد روستا و امرار معاش وی تکافو نمی‌کند. ولی در عین حال این وثیقه‌ای است که بندرت کارگرانی که درآمدشان از کار است می‌توانند ارائه دهند؛ و اغلب وثیقه‌های سنگینتری از آنها خواسته می‌شود.

برای اعادهٔ نسبی آن آزادی جریان کاری که قوانین مختلف تقریباً آنها را کلاز بین برده است، اختراع گواهینامه به فکرشان رسید. در سال هشتم و نهم سلطنت و پلایام سوم چنین مقرر شده بود که، هر کس گواهینامه‌ای از آخرین ده محل اقامت قانونی خود ارائه دهد، و این گواهینامه را متصدی اموال کلیسا و ناظر تهیدستان امضاء کرده باشد، و دو نفر از امنای صلح هم اجازه داده باشند، هر دهستان یا روستا مجبور است که وی را بپذیرد؛ و به صرف اینکه ممکن است سربار جامعهٔ روستایی شود نباید او را از آن روستا طرد کرد، بلکه فقط وقتی که حقیقتاً سربار می‌شود آن وقت می‌توان عذر او را خواست. در صورت اخیر دهستانی که آن گواهینامه را صادر کرده است باید هم هزینهٔ معاش و هم خرج انتقال دادن وی را پردازد. و برای اینکه تأمین کامل از روستایی که مرد دارند، گواهینامه قصد اقامت در آن را دارد به عمل آید، به موجب همان قانون مقرر شده بود که وی به هیچ طریق نمی‌تواند در آن روستا اقامت کند، مگر اینکه محلی به مبلغ سالی ده لیره اجاره کند و یا به میل خود در یکی از ادارات ده به مدت یک سال تمام خدمت کند؛ و در نتیجه اقامت در یک روستا نه به وسیلهٔ یادداشت، نه در اثر خدمت، نه در اثر شاگردی کردن و نه در اثر پراخت نرخ مالیاتی روستا، هیچ کدام امکان‌پذیر نمی‌شد. همچنین در سال دوازدهم سلطنت ملکهٔ آن، (قانون ۱ - ماده ۱۸) چنین مقرر شده بود، که خدمتکاران و شاگردان مردی که به موجب چنین گواهینامه‌ای در روستا توطن کرده است نمی‌تواند در آن روستا حق سکونت داشته باشند.

در اینکه اختراع گواهینامه جریان آزاد کار را که مقررات قبلی تقریباً به طور کلی از بین برده بودند، اعاده داده است تردیدی نیست، اظهار نظر عاقلانهٔ دکتر برن که در زیر نقل می‌شود بر این امر حجت است. وی می‌گوید: «دلایل متعدد و متقنی برای خواستن گواهینامه از شخصی که می‌خواهد در روستای دیگری اقامت کند وجود ندارد؛ یعنی اشخاصی که به موجب این گواهینامه‌ها حق سکونت پیدا می‌کنند، از طریق شاگردی کردن، خدمت، یادداشت دادن، و مالیات پرداخت کردن نمی‌توانند در آنجا اقامت کنند؛ و همچنین:

نمی‌توانند شاگردان یا مستخدمین خود را سکونت دهند؛ و اگر سربار جامعه شدند، خوب مشخص است که باید آنها را به جایی فرستاد، و روستای مزبور هم باید هزینهٔ نقل و انتقال وی و همچنین امرارمعاش وی را بپردازد؛ و اگر مریض شوند و نتوان آنها را از روستا بیرون کرده، روستایی که گواهینامه را صادر کرده است باید هزینهٔ وی را بپردازد؛ که هیچ کدام از اینها بدون گواهینامه نمی‌شد.

و همین دلایل نسبتاً برای روستاها کافی است که در موارد عادی و معمولی گواهینامه صادر نکنند؛ زیرا احتمال خیلی زیاد وجود دارد که آنها مجبور شوند شخصی را که برایش گواهینامه صادر کرده‌اند حتی در شرایط بدتری بپذیرند، نتیجهٔ اخلاقی این اظهار نظر ظاهراً چنین است که هر کجا که مردی تهیدست و فقیر قصد اقامت داشته باشد باید از او گواهینامه خواست، و بندرت روستایی که این مرد آنجا را ترک می‌کند در چنین شرایطی به وی گواهینامه خواهد داد. مؤلف بصیر مزبور (مقصود دکنتر برن است) در کتاب تاریخ حقوق فقرا، چنین می‌نویسد. در موضوع گواهینامه دشواریهایی هم وجود دارد، زیرا در اختیار رئیس دادگاه بخش هست که شخصی را در روستای خودش زندانی کند درست مثل اینکه محکوم به زندان ابد باشد؛ با این عمل دادگاه بخش فردی را که از بخت بد موفقی به‌اخذ گواهینامه حق سکونت در آن ده شده است و ادار می‌سازد که حتی با شرایط سخت و ناراحت در آن ده باقی بماند، و حال آن که می‌توانست بازندگی کردن در نقطهٔ دیگری مزایای بیشتری به دست آورد.

با اینکه در گواهینامه چیزی راجع به اخلاق و رفتار، دارندهٔ آن قید نشده، و فقط گواهی می‌کند که دارندهٔ آن به کدام روستا تعلق دارد، کاملاً در انصاف اختیار رئیس دادگاه بخش است که آن را قبول کرده و یا رد کند. دکنتر برن می‌گوید یک بار حکمی از دادگاه بالاتر صادر شد که متصدی مالی کلیسا و ناظر فقرا را مجبور می‌کرد که گواهینامه‌ای را امضاء کنند اما دادگاه مشاوران حقوقی شاه این حکم را به‌عنوان اینکه عمل بی‌سابقه‌ای است ابطال کرد.

بهای مختلف و غیر مساوی کار که ما اغلب در محل‌هایی که از هم زیاد فاصله ندارند در انگلیس می‌بینیم شاید در اثر ممانعتی است که قوانین مهاجرت و سکونت نسبت به حرکت آدم تهیدست اجرا می‌کنند که بدون گواهینامه از بخش به بخش دیگر می‌رود و حرفه و یا کار خود را عرضه می‌نماید. در حقیقت یک آدم مجرد که سالم و پرکار است گاهی ممکن است بدون گواهینامه و بارنج و سختی در جایی زندگی کند؛ ولی یک کارگر متأهل و با زن و بچه که می‌خواهد بدون گواهینامه در بخش دیگری اقامت کند مطمئناً وی را از بیشتر بخشها طرد خواهند کرد، و اگر مرد مجرد بعدها ازدواج کند، او هم معمولاً طرد خواهد شد. بنابراین، کمیابی کارگر در یک بخش را نمی‌توان همیشه با مازاد کارگرانی که در بخش دیگر وجود دارد جبران کرد، در صورتی که در اسکاتلند و به نظر من، در سایر کشورهایی که مشکلات توطن و مهاجرت وجود ندارد این امر حل شده است. در این گونه کشورها با اینکه گاهی اوقات مزد در حوالی شهرهای بزرگ، یا جاهای دیگری که تقاضای فوق‌العاده برای کار هست بالا می‌رود، و به تدریج که فاصله از این مراکز دورتر

می‌شود مزد کم می‌شود، تا اینکه به‌نرخ عادی مزد در روستا تنزل کند؛ مع‌هذا هیچ‌وقت مثل انگلیس مواجه به‌اختلافات ناگهانی، غیرقابل توجیه مزد در محلهای مجاور هم نمی‌شویم، زیرا در بخشها و روستاهای انگلیس گذشتن از دریاها و یا قتل شامخ و مرتفع کوهپایه‌ها برای مرد مستمند و تهیدست آسان‌تر است تا گذشتن از سرحدات مصنوعی روستاها و صومعه‌نشینها، و حال آنکه سرحدات طبیعی است که نرخ دستمزدها را در سایر کشورها تعیین می‌کند. طرد يك شخص بدون ارتکاب جرم یا خلاف از بخشی که برای سکونت خود انتخاب کرده است نقض آشکار آزادی طبیعی و عدالت است. اما، مردم عادی انگلیس که آن‌قدر نسبت به آزادی خود تعصب دارند، ولی مثل مردم عادی بیشتر کشورهای دیگر درست نمی‌دانند که در این آزادی چه چیزهایی وجود دارد، بیش از يك قرن است که از این ظلم و جوری که معروض آن قرار گرفته‌اند بدون اینکه راه چاره‌ای بیابند رنج می‌برند. با اینکه افراد فکور و اندیشمند نیز، گاهی از قوانین سکونت به‌عنوان چیزی که موجب شکایت و آزار مردم شده، گله کرده‌اند؛ مع‌هذا هیچ‌گاه موضوع مورد شکایت و اعتراض عمومی قرار نگرفته است در صورتی که درباره حکم بازداشت، افراد که مسلماً اقدام غیر عادلانه‌ای بوده است، ولی در عوض احتمالاً موجب تعدی و فشار عمومی را فراهم نمی‌کرد، اعتراض سختی کردند. به‌جرات می‌گویم، که هیچ‌آدم فقیر چهل‌ساله‌ای در انگلیس نیست، که در طول زندگی خود احساس نکرده باشد که به‌وسیله قانون ظالمانه سکونت، تحت فشار قرار نگرفته باشد.

من این فصل را با این اظهارنظر به‌پایان می‌برم که، با اینکه رسم بوده که نرخ مزد را، ابتدا با قوانینی که در تمام قلمرو پادشاهی بسط داده می‌شد، سپس با احکام امنای صالح در هر بخش بخصوصی، تعیین کنند، ولی این دو رسم فعلاً کاملاً متروک شده‌است. دکتر برن می‌گوید در اثر تجربه چهارصدساله فوق‌ظاهراً وقت آن رسیده است که تمام کوششها را يك کاسه کنیم و آنچه را که در وضع طبیعی خود نمی‌تواند محدودیت جزئی داشته باشد تحت مقررات دقیق و روشنی درآوریم؛ زیرا اگر تمام افرادی که يك کار معین را انجام می‌دهند مجبور باشند که مزد مساوی دریافت کنند رقابتی پدید نخواهد آمد، و جایی برای ابتکار و نبوغ باقی نخواهد ماند.

اما، قوانین بخصوص پارلمان، هنوز سعی دارد که مزد حرفه‌های معین را در محلهای معین تنظیم و تعیین کند. به‌همین لحاظ قانون سال هشتم سلطنت ژرژ سوم تمام کارفرمایان خیاطی را درلندن، وشعاع ۵ میلی اطراف آن از پرداخت مزد بیشتر از دو شلینگ و هفت پنس در روز به‌کارگران خود ممنوع کرده و جرائم سنگینی برای متخلفین در نظر گرفته است.

و ضمناً کارگران خیاطی را نیز از دریافت مزد بیشتر از آنچه به‌وسیله قانون تعیین شده منع کرده است، مگر در مورد سوگواری عمومی هر وقت که قوه مقننه می‌کوشد اختلاف میان کارگر و کارفرما را از میان بردارد و آن را منظم کند، همیشه با کارفرمایان شور می‌کند. بنابراین، وقتی که مقررات به‌نفع کارگران است، همیشه مقرون به عدالت و منصفانه است، ولی وقتی به‌نفع کارفرمایان است اغلب عکس این است. بدین‌سان قانونی که

کارفرمایان را در حرف مختلف و ادار می‌کنند که مزد کارگران خود را نقدی بپردازند نه جنسی، قانون عادلانه و منصفانه‌ای است. زیرا هیچ‌گونه ناراحتی و سختی برای کارفرمایان ایجاد نمی‌کند و فقط آنها را مجبور می‌کند تا مبلغی را که ادعا می‌کنند جنسی می‌پردازند، ولی در واقع هیچ‌وقت نپرداخته‌اند، به پول بپردازند. این قانون به سود کارگران است، ولی قانون سال هشتم ژرژ سوم به نفع کارفرمایان است. وقتی کارفرمایان با هم دسته‌بندی می‌کنند که مزد کارگرانشان را کم کنند، معمولاً یک تعهد و موافقت خصوصی با هم می‌کنند که در شرایط مجازاتهای خاص، بیش از مزد معینی نپردازند. ولی اگر کارگران نیز وارد دسته‌بندی مخالف از همان نوع بشوند، که مزد معینی را در شرایط مجازات خاص قبول نکنند، قانون سخت آنان را کیفر می‌دهد؛ و اگر قانون بیطرفانه عمل کرد، اجرای آن نسبت به کارفرمایان نیز یکسان خواهد بود. ولی مصوبهٔ سال هشتم ژرژ سوم به وسیلهٔ قانون درست همان مقرراتی را اجرا می‌کند که کارفرمایان می‌کوشند گاهی از طریق دسته‌بندی به آن برسند. شکایت کارگران مبنی بر اینکه قانون مزبور کارگران استادکار توانا و بسیار سخت‌کوش را در ردیف کارگران عادی قرار داده است کاملاً منطقی و اساسی است.

همچنین، در زمان قدیم معمولاً می‌کوشیدند که سود بازرگانان و سایر معامله‌گران را به وسیلهٔ نرخ‌گذاری قیمت خواربار و سایر کالاها تعیین کنند. نرخ قانونی نان، تا آنجا که من اطلاع دارم، تنها یادگار این رسم قدیم است. هر جا که یک شرکت انحصاری وجود دارد، شاید مناسب این باشد که قیمت مایحتاج اولیه زندگی را تعیین نمایند. اما در جایی که چنین شرکت انحصاری نیست، رقابت خیلی بهتر از هر نرخ قانونی قیمت آن را تعیین می‌کند. روش تثبیت نرخ قانونی نان که به وسیلهٔ قانون سال سی و یکم سلطنت ژرژ دوم مقرر شده بود، به علت نقصی که در آن وجود داشت در اسکاتلند قابل اجرا نبود، اجرای این قانون به عهدهٔ ادارهٔ دفتر بازار بود^{۲۳} که در اسکاتلند وجود خارجی نداشت. این نقص تا زمان سال سوم سلطنت ژرژ سوم وجود داشت و در آن سال به وسیلهٔ مصوبه‌ای رفع نقص شد. نیاز به نرخ قانونی موجب هیچ‌گونه ناراحتی محسوسی نشد، و برقراری یکی از آنها، در چند محلی که اجرا شده، هیچ‌گونه محاسن محسوسی را موجب نگردید. اما، در بیشتر شهرهای اسکاتلند، یک شرکت نانوایی وجود دارد که مدعی مزایای انحصاری است، گویانکه از این مزایا دقیقاً حفظ و حراست نمی‌شود. نسبت بین نرخهای مختلف مزد و سود در مشاغل مختلف کار و سرمایه، همان‌طور که قبلاً دیدیم زیاد تحت تأثیر فقر و غنا، و یا وضع مترقی، حالت ایستایی و قهقرایی جامعه قرار نگرفته است. چنین تحولاتی در رفاه عمومی با اینکه در نسبت کلی مزد و سود اثر می‌گذارد، باید سرانجام در مشاغل مختلف اثر مساوی داشته باشد. بنابراین، نسبت بین آنها، باید همیشه یکی باشد، و این نسبت را نمی‌توان، لاقلاً برای مدت طولانی، به وسیلهٔ چنین تحولاتی به خوبی تغییر داد.

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه

اجاره، قیمتی است که برای استفاده از زمین پرداخت می‌شود، و طبعاً بالاترین نرخ است که مستأجر در شرایط واقعی زمین می‌تواند پرداخت کند. در تعیین و تنظیم شرایط اجاره و واگذاری زمین، مالک می‌کوشد که از تولید فقط تا اندازه‌ای برای مستأجر باقی بماند که سرمایه وی را برگرداند؛ زیرا از این سرمایه‌است که مستأجر بذریه تهیه کرده، مزدکارگر را داده، و گاو و گوسفند و سایر احشام دامداری را خریده و علاوه سود سرمایه عادی کشاورزی که عرف آن محل است برمی‌دارد. ظاهراً این کمترین سهمی است که مستأجر بدون اینکه زیان کند خود را با آن قانع می‌کند، و مالک هم بندرت خیال دارد بیش از آن برایش باقی گذارد. مالک طبعاً سعی دارد که بقیه سهم تولید، یا بدسخن دیگر، قیمت تنمیه سهمی که باقی مانده است به‌عنوان اجاره زمین برای خودش نگه‌دارد، و در شرایط واقعی زمین ظاهراً این بالاترین مقدار اجاره‌ای است که مستأجر از عهده پرداخت آن برمی‌آید. درحقیقت گاهی اوقات، آقائی و بزرگ‌منشی و اغلب جهل مالک وی را مجبور می‌کند که کمتر از این سهم را بپذیرد؛ همچنین، گاهی اوقات، البته خیلی بندرت، جهل مستأجر سبب می‌شود که بیشتر پرداخت کند، و یا بدین امر قانع است که از سود عادی سرمایه‌گذاری کشاورزی در آن حوالی مقداری هم کمتر درآمد داشته باشد. اما، هنوز هم می‌توان این مقدار را اجاره طبیعی زمین دانست، و یا اینکه می‌شود آن را اجاره‌ای به‌شمار آورد که در بیشتر موارد زمین باید طبعاً چنین اجاره‌ای داشته باشد. می‌توان تصور کرد که اجاره زمین، اغلب چیزی جز همان سود عادلانه یا بهره سرمایه نیست که به‌وسیله مالک برای بهبود آن زمین کنار گذاشته شده است. بدون تردید، این حرف گاهی درست است، و بندرت می‌تواند اکثر مواقع و موارد مصداق داشته باشد. مالک حتی برای زمین غیر آباد نیز اجاره می‌گیرد، و بهره و یاسود مفروض مخارج اصلاح و آبادی زمین معمولاً غیر از اجاره اصلی زمین است. به‌علاوه، این آبادانیها و اصلاحات که روی زمین کشاورزی شده از سرمایه مالک نبوده، بلکه گاهی از سرمایه مستأجر بوده است. اما، وقتی اجاره‌نامه را می‌خواهند تجدید کنند، مالک تقاضای

افزایش اجاره را دارد درست مثل اینکه این اصلاحات از سرمایه او به عمل آمده باشد. گاهی اوقات مالک برای عملیاتی که به طور کلی خارج از حیطه اختیار آدمی بوده است نیز اجاره می‌خواهد؛ کتانجک^۱، یک نوع گیاه دریائی است که وقتی سوخته می‌شود نمک قلیائی می‌دهد، که برای ساختن شیشه، صابون و مقاصد دیگر از آن استفاده می‌کنند. این گیاه در چند قسمت انگلیس، به ویژه در اسکاتلند می‌روید، و روی صخره‌هایی که در معرض امواج دریایی است، و هر روز دو بار آب دریا آنها را می‌پوشاند، رشد می‌کند، و لذا این محصول با سعی و کوشش آدمی زیاد نمی‌شود، اما، مالکی که زمین وی در مجاورت ساحل کتانجک دریاست، همان مقدار اجاره‌ای را می‌خواهد که برای زمین غله خود درخواست دارد.

دریای مجاور جزایر شتلند بیش از حد معمول ماهی دارد، که غذای اصلی ساکنین این جزایر را تشکیل می‌دهد. ولی برای اینکه ماهیگیران بتوانند از محصول دریا منتفع بشوند، باید متوطن زمینهای مجاور دریا باشند. اجاره مالک به نسبت آن چیزی که زارع می‌تواند از زمین به دست آورد نیست، بلکه به نسبت آن چیزی است که هم از زمین و هم از دریا عایدش می‌شود. قسمتی از این اجاره با صید ماهی پرداخت می‌شود؛ و یکی از موارد نادری که اجاره زمین سهمی از قیمت ماهی را تشکیل می‌دهد در این قسمت از سرزمین بریتانیا به چشم می‌خورد. بنابراین اجاره زمین قیمتی است که برای استعمال زمین پرداخت می‌شود، طبعاً یک قیمت انحصاری است، و هیچ نسبتی با پولی که مالک برای بهبود زمین خرج کرده ندارد، و همچنین نسبتی با آنچه که مالک می‌تواند از مستأجر بگیرد ندارد، بلکه متناسب با آن چیزی است که مستأجر می‌تواند پرداخت کند.

فقط آن قسمتی از محصول زمین را می‌توان به طور عادی به بازار آورد که قیمت عادی آن برای جانشین شدن سرمایه وی که باید به کار رود تا آن را به بازار بیاورد کافی باشد، البته سود عادی را هم باید به آن اضافه کرد. چنانچه قیمت عادی بالاتر از این باشد، قسمت مازاد آن طبعاً برای اجاره زمین است. و اگر قیمت عادی بالاتر از این نباشد، با اینکه احتمالاً محصول به بازار آورده می‌شود ولی نمی‌توان اجاره زمین را به مالک داد. و این بالا بودن و پائین بودن قیمت بستگی به تقاضا دارد.

بعضی از فرآورده‌های زمین آن قدر باید تقاضا داشته باشد که موجب شود بهای آن بیشتر از آن چیزی باشد که برای آوردن کالا به بازار لازم است؛ و محصولات دیگری هم هست که تقاضا برای آنها ممکن است آن قدر نباشد که بتوان آنها را به قیمت بیشتری عرضه کرد. و بعکس برخی از محصولات را می‌توان به واسطه تقاضای خوب با قیمت بهتری فروخت. در مورد اول قیمت باید همیشه از عهده پرداخت اجاره برآید. در صورت دوم گاهی احتمال دارد که بتوان اجاره مالک را پرداخت کرد و گاهی هم این امکان وجود ندارد. وقوع در حالت اخیر بستگی دارد به شرایط مختلف. بنابراین، باید در نظر داشت

۱. Kelp، یک نوع اشنه دریائی است که در قدیم در صابون سازی و شیشه‌گری به کار می‌رفت و امروز در داروسازی و عکاسی به کار می‌رود و از آن ید می‌سازند (مترجم).

که اجاره در ترکیب قیمت کالاها به طریقی غیر از مزد و سود عمل می‌کند. مزد و سود کم یا زیاد علت بالارفتن و یا کم شدن قیمت است؛ اجاره زیاد یا کم معلول قیمت است. برای اینکه کالای بخصوصی را به بازار بیاورند، باید مزد و سود کم و یا زیاد را قبلاً پردازند، و به همین علت است که قیمت یا بالا می‌رود و یا پائین می‌آید. اما اگر قیمت يك کالا بالاتر یا پائین‌تر یا مساوی مبلغ پرداختی مزد و سود سرمایه تولید آن کالا باشد، آن وقت اجاره زمین را بر حسب یکی از این موارد می‌شود زیاد یا کم کرد یا اصلاً نداد. به علت این ملاحظات بخصوص، که عبارتند از اول، محصولاتی که از زمین به دست می‌آید و می‌توان با فروش آنها اجاره را داد؛ و دوم، محصولاتی که گاهی می‌شود با فروش آنها اجاره را پرداخت و گاهی هم امکان ندارد؛ و سوم، تغییراتی که در دوره‌های مختلف بهبود و آبادانی زمین، در ارزش نسبی آن دو نوع محصول خام، با مقایسه بایکدیگر و با مقایسه با محصولات صنعتی صورت می‌گیرد، مابین بخش را به سه قسمت تقسیم کرده‌ایم.

قسمت یکم

درباره محصول کشاورزی که همیشه قادر است اجاره یا بهره مالکانه را پرداخت کند

چون بشر، مانند سایر حیوانات، طبعاً به نسبت وسایل معیشت زاد و ولد می‌کند، غذا همیشه کم و بیش مورد تقاضاست. خوراک همیشه می‌تواند مقدار بیشتر یا کمتری از نیروی کار را خریداری کرده و در اختیار داشته باشد؛ و همیشه کسانی پیدا می‌شوند که برای به دست آوردن غذای خود مایل‌اند هر کاری انجام دهند. در حقیقت نظر به مزد زیادی که گاهی اوقات به کارگران داده می‌شود، اگر غذا را به اقتصادی‌ترین وجهی استفاده کنیم، باز مقدار کاری که می‌تواند بخرد همیشه مساوی مقداری نیست که می‌تواند تغذیه کند. ولی خواربار فقط نیروی کار افرادی را می‌تواند بخرد که قادر به تغذیه آنهاست، و آن هم بستگی به نرخ مزدی دارد که این قبیل کارها معمولاً در آن محل انجام می‌گیرد.

در صورتی که زمین تقریباً در تمام مواقع، غذائی بیشتر از آنچه که برای گذران تمام کارگران که زحمت کشیده‌اند تا آن را به بازار بیاورند تولید می‌کند، حتی اگر کارگرانی که برای تولید آن زحمت کشیده‌اند با گشاده دستی تغذیه شوند، میزان تولید زمین آنان بیش از قوت آنان است. همچنین مازاد محصول همیشه بیشتر از مقداری است که برگشت سرمایه‌ای که برای استخدام کارگر به کار رفته به اضافه سود آن را جبران کند. بنابراین همیشه، چیزی هم برای اجاره مالک باقی می‌ماند. متروکترین زمینهای بایر نیروی و اسکاتلند دارای چراگاههای است که تولید علف آن برای گله‌داری کفایت می‌کند. از این گله شیر و بره بهاره به دست می‌آید و مقدار آن همیشه نه تنها بیش از آن چیزی است که برای گذران گله‌داران تکافو می‌کند، و سود عادی کشاورز و یا صاحب گله واحشام را می‌دهد؛ بلکه اجاره ناچیزی هم به مالک علفزار و چراگاه می‌پردازد. اجاره زمین به نسبت خوبی مرتع افزایش پیدا می‌کند. زمینی که از لحاظ وسعت به اندازه یکی از این مراتع باشد نه تنها تعداد بیشتری از دامها را تغذیه می‌کند، بلکه وقتی احشام را در شعاع

کمتری چرادهند، تعداد کارگرانی که برای مراقبت و جمع آوری محصولشان لازم است کمتر می شود. مالک از دو طریق استفاده می کند هم با افزایش محصول و هم با کاهش تعداد کارگرانی که باید از آن محصول تغیه شوند.

بهره مالکانه یا اجازه زمین، قطع نظر از محصول آن، نه تنها با حاصلخیزی زمین تغییر می کند، بلکه با موقعیت آن نیز تغییر می کند، بدون اینکه حاصلخیزی آن در نظر گرفته شده باشد. زمینی که نزدیک شهر است اجاره بیشتری می دهد تا زمینی که به همان حاصلخیزی است ولی در نواحی دورافتاده کشور قرار دارد. با اینکه ممکن است هزینه کشت هر دو برابر باشد، ولی حمل محصول زمین دورتر گرانتر است. بنابراین، باید تعداد کارگر بیشتری از آن گذران کنند؛ و مازاد آن، که هم سود کشاورز و هم اجاره زمین است، کاهش خواهد یافت. اما، همان طور که قبلاً نشان دادیم، در بخشهای دورافتاده کشور، میزان سود به طور کلی بالاتر از مجاورت شهرهای بزرگ است. بنابراین، نسبت کمتری از این مازاد ملی که نقصان یافته، باید به مالک تعلق بگیرد.

جاده های خوب، آبراه ها، ورودخانه های قابل کشتیرانی، چون میزان هزینه حمل را کاهش می دهد، بخشهای بزرگ دورافتاده را در سطح بخشهای نزدیک به شهرها قرار می دهد. روی این اصل بهترین اصلاح و آبادانی که صورت گرفته در همین حمل و نقل است. و این امر کشاورزی نقاط دور دست کشور را که باید همیشه گرانترین بخشها باشد، تشویق می کند. و چون موجب خرد شدن انحصار فروش دهات مجاور شهرها می شود، به سود شهرها هم هست. حتی برای آن قسمت از روستاهای انحصاری نیز سودمند است. با اینکه محصولات رقیب را به بازارهای قدیمی سرازیر می کند، ولی بازارهای جدیدی نیز برای محصولات خود پیدا می کند. بعلاوه، انحصار، دشمن بزرگ مدیریت خوب است، که نمی شود آن را تعمیم داد مگر در نتیجه رقابت آزاد و عمومی که هر کس را وادار می کند که به منظور دفاع نفس به آن متوسل شود. پنجاه سال پیش بود که بعضی از بخشها و نواحی اطراف لندن به پارلمان انگلیس علیه بسط جاده های بزرگ به بخشهای دورافتاده عرض حال دادند. اینها چنین وانمود می کردند، که آن بخشهای دورافتاده، به علت ارزانی کارگر می توانند علوفه و غله خود را در بازار لندن ارزانتر از خودشان عرضه کنند، و بدین ترتیب اجاره شان را پائین خواهند آورد، و زراعت آنان را خراب می کنند. اما، اجاره آنها از آن زمان تا کنون زیاد شده و کشت آنان بهبود یافته است.

یک زمین غله خیز با حاصلخیزی متوسط برای غذای انسان بیشتر محصول تولید می کند تا بهترین مراتع با همان ابعاد. با اینکه کشت مزرعه مزبور بیشتر کارگر می خواهد، اما مازادی که پس از تغذیه کارگران و ذخیره بذر باقی می ماند، نیز خیلی بیشتر است. بنابراین، اگر یک پوند گوشت هیچ وقت نباید فرطاً بیشتر از یک پوند نان ارزش داشته باشد مازاد محصول اضافی زمین غله خیز در همه جا ارزش بیشتری خواهد داشت و موجب می شود که سود کشاورز و اجاره مالک زمین بیشتر شود. ظاهراً در آغاز کشاورزی ابتدائی نیز مزرعه غله بیشتر از مرتع ارزش داشته است. اما ارزش نسبی آن دو غذای مختلف، یعنی نان و گوشت، در دوره های مختلف کشاورزی متفاوت بوده است. در آغاز کشاورزی

ابتدایی، دشتهای غیر اصلاح شده وحشی، که در آن زمان بخشهای بزرگ کشور را تشکیل می دادند، اختصاص به گله داری داشت. گوشت بیشتر از نان بوده، و از اینرو، نان غذائی است که رقابت و تقاضا برای آن بیشتر است، و نتیجتاً قیمت آن بالا می رود. طبق گفته اولوآ^۲ در چهل پنجاه سال پیش، در بوینوس آیرس، قیمت عادی یک گاو نر ۴ ریال اسپانیولی معادل با ۲۱/۵ پنی پول انگلیس بوده، که از میان یک گله دویت و سیصدتائی می شد آن را انتخاب کرد. وی چیزی راجع به قیمت نان نمی نویسد شاید چیز قابل توجهی درباره آن ندیده باشد. بنا به گفته وی، قیمت یک گاو در بوینوس آیرس کمی بیشتر از مقدار کاری است که برای گرفتن آن صرف شده است. ولی غله رانمی توان بدون اعمال زحمت زیاد به دست آورد، و در دهاتی که در دره رودخانه پلینت^۳، قرار دارد (در آن زمان راه مستقیم اروپا به معادن نقره پوتوسی^۴ از طریق این دره بود)، قیمت پولی کار نمی تواند ارزان باشد. وقتی کشاورزی در بیشتر نقاط کشور توسعه پیدا می کند موضوع به نحوی دیگری است. آن وقت نان بیشتر از گوشت است، رقابت جهت آن را تغییر می دهد، و قیمت گوشت بیشتر از بهای نان می شود.

بعلاوه در اثر توسعه کشاورزی، زمینهایی که برای چراگاه باقی می ماند کم می گردد. بخش بزرگی از زمینهای کشت شده باید برای تولید و پرورش دام اختصاص یابد، بنابراین قیمت آن باید به اندازه ای باشد که بتواند نه تنها مزد کارگرانی که برای مراقبت آنها لازم است بپردازد؛ بلکه سود کشاورز و اجاره ای که مالک قاعدتاً از زمین کشاورزی به دست می آورد، باید پرداخت شود. گله ای که در زمینهای غیر کشاورزی و بایر بزرگ شده، وقتی که به بازار عرضه می شود، نسبت به وزن و مرغوبیت، به همان بهایی فروخته می شود که احشام دامپروریهای آباد و پیشرفته، ولذا مالکان آن زمینهای مراتع از این رهگذر سود می برند، و اجاره زمین خود را به نسبت قیمت گله خود بالا می برند. بیش از یک قرن نیست که در بیشتر بخشهای هایلند اسکاتلند گوشت به قیمت نان جو عرضه می شد حتی ارزانتر. اتحاد انگلیس با اسکاتلند بازار انگلیس را به روی گله احشام هایلند باز کرد. قیمت عادی آن در حال حاضر سه برابر آغاز این قرن است، و در عرض این مدت اجاره زمینهای هایلند سه برابر و چهار برابر شده است. تقریباً در همه جای انگلیس، در حال حاضر، یک پوند گوشت عالی به طور کلی بیش از دو برابر قیمت بهترین نان سفیدارزش دارد، و در سالهای فراوانی گاهی معادل سه تا چهار پوند نان قیمت دارد.

بدین طریق است که در پیشرفت و آبادانی اجاره و سود مراتع دست نخورده تا اندازه ای با اجاره و سود زمینهای کشت شده تعیین می شود، و اجاره و سود زمینهای مزروعی با اجاره و سود زمینهای غله خیز تعیین می گردد. غله محصول سالیانه است. گوشت محصولی است که به دست آمدن آن چهار تا پنج سال وقت لازم دارد. بنابراین، چون یک جریب زمین از یک نوع غذا خیلی کمتر از نوع دیگر تولید می کند، کمی مقدار تولید را باید با زیادی قیمت جبران کرد. اگر قیمت گوشت خیلی بالا باشد، زمینهای غله

بیشتری تبدیل به مرتع می‌شود؛ و اگر قیمت گوشت کمتر شد، قسمتی از زمینهای مرتع دومرتبه به کشت غله اختصاص می‌یابد.

اما باید دانست که این برابری بین اجاره و سود مرتع و غله، یعنی زمینی که محصول بلافصل آن غذای گاو و گوسفند است، و زمینی که محصول بلافصل آن غذای بشر است، فقط در قسمت اعظم زمینهای آباد دهات بزرگ صورت می‌گیرد. در بعضی از دهات مخصوص موضوع کاملاً بعکس است، و اجاره و سود مرتع خیلی بیشتر از اجاره و سود زمین غله‌خیز است.

بدین ترتیب در مجاورت يك شهر بزرگ تقاضای شیر و علوفه اسب، همچنین گرانی قیمت گوشت موجب افزایش ارزش علوفه می‌شود یعنی در سطحی بالاتر از آنچه که می‌توان آن را نسبت طبیعی غله دانست قرار می‌گیرد. معلوم است، که این برتری موقعیت محلی را نمی‌توان به زمینهای دور دست تسری داد.

شرایط خاص سبب می‌شود که بعضی از کشورها گاهی چنان پرجمعیت بشوند که تمام خاک آن، مثل زمینهای اطراف شهرهای بزرگ، کافی برای تولید علوفه و غذای ساکنین آن نباشد. بنابراین، زمینهای آنها در اصل به تولید علوفه، یعنی پرجمعترین کالاهای اختصاص یافته، که نمی‌توان آن را از فواصل دور حمل کرد؛ گندم که غذای اصلی مردم است به‌طور عمده از کشورهای خارج وارد می‌شود. در حال حاضر هلند همین وضع را دارد، و قسمت اعظم ایتالیا در قدیم در زمان خوشبختی و کامرانی رومیها نیر همین‌طور بوده است. به‌طوری که سیسرو نقل کرده است، کاتوی^۵ پیر می‌گفت خوب غذا خوردن و تغذیه کردن اولین و پرمنفعت‌ترین چیزی است که در مدیریت يك مستغل شخصی باید در مد نظر باشد، غذای متوسط خوردن در درجه دوم، و بد تغذیه کردن در درجه سوم است. وی شخم‌زدن زمین و کشت آن را در مرحله چهارم کسب سود می‌برد. در حقیقت، کشت و زرع در آن قسمت از ایتالیای قدیم که در حوالی روم قرار داشت، در اثر توزیع گندم که اغلب میان مردم مجانی و یا با قیمت نازل پخش می‌شد، از بین رفته بود. این گندم را از کشورها و ایالات مفتوحه می‌آوردند، و چنداناً از این کشورها مجبور بودند، که به‌عنوان مالیات، يك دهم محصول خود را به قیمت مقرر، در حدود هر نیمه رطلی شش پنس، به جمهوری رم بدهند. چون قیمت گندمی که بین مردم توزیع می‌شد خیلی ارزان بود، بناچار قیمت گندم محصول لایتوم^۶ یا قلمرو قدیمی رم، که به بازار آورده می‌شد تنزل می‌کرد و همین امر باعث شد که کشت غلات در کشور باستانی رم متوقف شود. در يك کشور وسیع نیز، که محصول عمده آن گندم است، اجاره يك زمین مرتع خوب محصور، اغلب بالاتر از زمین گندم آن حوالی است. این زمین برای نگهداری دام‌هایی که در کشاورزی به کار می‌رود، مناسب است، و در این مورد، اجاره سنگین آن مطلقاً از ارزش محصول آن (علوفه) پرداخت نمی‌شود بلکه ناشی از ارزش محصول زمین گندم است که به وسیله آن کشت می‌شود. و اگر زمینهای مجاور کاملاً محصور شود، احتمالاً

دارد که قیمت آن کاهش یابد. اجازه سنگین فعلی زمینهای محصور اسکاتلند ظاهر آبد علی کمیابی دیوارکشی است، و شاید اگر این کمیابی از میان برود آن هم دوام نداشته باشد. مزیت دیوارکشی زمین برای مرتع بیشتر است تا برای غله. عمل دیوارکشی کارنگهبانی احشام را آسان می‌کند، و گله و رمه‌ای که مراقبت و مداخله گله‌چران و سگ وی نباشد نیز بهتر تغذیه می‌کند.

ولی در نقاطی که این قبیل مزایای محلی وجود ندارد، اجاره و سود زمین گندم، یا هر چیز دیگری که غذای گیاهی مردم را تشکیل می‌دهد، باید طبعاً قیمت اجاره و مقدار سود مرتع زمینی که برای آن مناسب است تعیین کند.

انتظار می‌رود، یک کشور آباد و مترقی، با استفاده از گیاهان دست‌کاشت مانند شلغم، هویج، کلم و سایر محصولات که در یک مساحت معین، علوفه بیشتر و بهتری برای دام تهیه می‌کند تا چراگاه طبیعی، طبعاً قیمت گوشت را نسبت به‌دندان تقلیل دهد. ظاهر آدراین قبیل کشورها همین‌طور هم شده است؛ و دلایلی در دست هست که نشان می‌دهد، حداقل در بازار لندن، در حال حاضر قیمت گوشت نسبت به‌دندان خیلی کمتر است تا آغاز قرن گذشته. در ضمیمه کتاب زندگی شاهزاده هنری^۶ دکتر بیرچ^۸ گزارشی از قیمت گوشت که معمولاً توسط شاهزاده پرداخت می‌شده برای ما تهیه کرده است. در آنجا می‌گوید لاشه یک گاو کامل که شش صد پوند وزن دارد معمولاً ۹ لیره و ده شلینگ، یا در همین حدود برای شاهزاده هزینه دارد، یعنی هر صد پوند آن ۳۱ شلینگ و هشت پنس می‌ارزیده است. شاهزاده هنری در ششم نوامبر ۱۶۱۲، در سن نوزده سالگی فوت شد.

در مارس ۱۷۶۴، از طرف مجلس انگلیس تحقیقی درباره علل گرانی قیمت خواربار در آن زمان بعمل آمد. در آن زمان در بین سایر اسناد و مدارکی که در این باره تهیه شده بود، گواهی و اسناد یک بازرگان اهل ویرجینیا بود از این قرار، که در مارس ۱۷۶۳، وی کشتی خود را پر از گوشت گاو کرده بود که هر صد پوند آن ۲۴ یا بیست و پنج شلینگ قیمت داشت، و وی این قیمت را عادی می‌دانست؛ در صورتی که در سال ۱۷۶۴، یعنی سال قحطی و گرانی وی برای هر صد پوند گوشت گاو ۲۷ شلینگ پول پرداخته بوده است؛ اما، این گرانی قیمت سال ۱۷۶۴ چهار شلینگ و هشت پنس ارزاتر از قیمتی بوده است که شاهزاده هنری پرداخت کرده است، و باید در نظر داشت که فقط بهترین گوشت گاو را برای حمل و نقل دریایی فواصل دورنمک می‌زدند و می‌فرستادند.

قیمتی که شاهزاده هنری برای هر پوند لاشه (گوشت بد و خوب مخلوط) پرداخت کرده $3\frac{4}{5}$ پنس بوده است؛ و در آن نرخ قسمتهای خوب و انتخابی لاشه در خرده‌فروشی هر پوند کمتر از $1\frac{1}{4}$ یا ۴ یا ۵ پنس نبود.

در تحقیق مجلس در سال ۱۷۶۳ گواهان اظهار داشتند که قیمت قطعات انتخابی و خوب گوشت برای مصرف کنندگان ۴ و $4\frac{1}{4}$ پنس، و قطعات نامرغوبتر روی هم‌رفتار

هفت فارتینگ تا $\frac{1}{2}$ و $\frac{2}{4}$ پنس بوده است؛ و همه می گفتند به طور کلی این قیمت $\frac{1}{4}$

پنی گراتر از همان نوع گوشت بوده که معمولاً در ماه مارس فروخته شده است. ولی می توانیم بدخوبی فرض کنیم که حتی این قیمت گران خیلی ارزاتر از قیمت خرده فروشی عادی است که در زمان شاهزاده هنری فروخته می شده است. در طول دوازده سال اولیه قرن گذشته قیمت متوسط بهترین گندم در بازار ویندسور هر یک چارک از نه رطل وینچستریک لیره و ۱۸ شلینگ و $\frac{1}{6}$ پنی بوده است.

ولی در دوازده سال پیش از سال ۱۷۶۴ بدانضمام سال مزبور، قیمت متوسط بهترین گندم به همان وزن در همان بازار ۲ لیره و یک شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی بوده است.

بنابراین، در دوازده سال اول قرن گذشته، به نظر می رسد که گندم خیلی ارزاتر. و گوشت خیلی گراتر از دوازده سال پیش از سال ۱۷۶۴ و خود سال مزبور بوده است. در همه کشورهای بزرگ قسمت اعظم زمینهای زراعتی برای غذای مردم و یا علیق حیوانات کشت شده و مورد بهره برداری است. اجاره و سود این زمینها اجاره و سود سایر زمینهای کشاورزی را تعیین می کند. اگر تولید، هر کدام از این محصولات کمتر از دیگری باشد، زمین آن به زودی تبدیل به کشت گندم یا مرتع می شود، و اگر درآمد یکی از این زمینها بیشتر باشد، بعضی از قسمتهای زمینهای مرتع یا غله به زودی تبدیل به کشت آن محصولی می شود که درآمد آن بیشتر است.

در حقیقت آن محصولاتی که آماده کردن زمین آنها برای کشت نیاز به هزینه های ابتدایی آبادانی زیاد داشته و یا اینکه هزینه سالیانه کشت آن زیاد است، معمولاً چنین می نماید که می توانند به ترتیب اجاره بیشتر، و سودی بیشتر از گندم و یا مرتع بدهند. اما، این تفوق زمین در ارائه سود و اجاره بندرت از مقدار بهره عادلانه هزینه کلانی که خرج شده تجاوز می کند و بندرت آن را جبران می کند.

در مزرعه رازک، در باغ میوه در سبزیزارها گاهی اجاره مالک و سود کشاورز، معمولاً بالاتر از زمین غله و یا مرتع است. ولی برای اینکه زمین را تبدیل بداین باغها بکنیم احتیاج به هزینه کلانی داریم. لذا اجاره مالک زیادتر می شود. همچنین احتیاج به یک مدیریت ماهر و دقیقتری دارد، و از اینرو سود کشاورز زیاد می شود. بعلاوه محصول این زمینها (لااقل در مورد مزرعه رازک و باغ میوه) نامعلوم تر است. بنابراین قیمت آن علاوه بر اینکه باید تمام زیانهای گهگاهی و اتفاقی را جبران کند، چیزی هم به اسم منفعت بیمه باید باقی گذارد. وضعیت و موقعیت باغدارها که معمولاً کمتر از متوسط و همیشه به حال اعتدال است، ما را متقاعد می کند که معمولاً نبوغ آنها به طور رضایت بخشی جبران نشده است. این هنر تفریحی و مسرت بخش یعنی باغداری توسط تعداد زیادی از ثروتمندان برای تفریح و سرگرمی اجرا می شود، به طوری که کسانی که آن را برای سود دنبال می کنند مزایای کمتری خواهند داشت، زیرا اشخاصی که بالطبع بهترین خریداران آنها هستند گرانبهاترین محصولات را در باغ شخصی برای خودشان تدارک می بینند.

مزایا و سودی که مالک از این قبیل اصلاحات به دست می آورد هیچ گاه بیشتر از

مقداری نبوده است که هزینه‌های اولیهٔ ایجاد این اصلاحات را تکافو کند. در کشاورزی خیلی دور و باستان روزگار، باغچه‌ای که در آن سبزیجات کاشته شده و خوب آب داده می‌شد ظاهراً جزو قسمتی از مزرعه‌ای به حساب می‌آمد که پس از تاکستان و باغ انگور با ارزشترین تولیدات را داشت. ولی دموکریتوس^۹ که در حدود دو هزار سال پیش راجع به کشاورزی کتاب نوشته، و پیشینیان وی را پدر این حرفه می‌دانستند، چنین عقیده داشت: کسانی که دور باغ این قبیل محصولات دیوار می‌کشند کار عاقلانه‌ای نمی‌کنند. و، می‌گفت، سودی که از کشت محصول به دست می‌آید، آن قدر نیست که هزینهٔ دیوار سنگی را جبران کند، و دیوار آجری (به نظر من مقصودش خشتی است که در آفتاب پخته شده باشد) با باران و طوفان زمستانی پوسیده می‌شود، و نیاز به تعمیرات دائمی دارد. کولوملا^{۱۰}، که این داوری و گفتهٔ دموکریتوس را گزارش کرده، آن را رد نمی‌کند، بلکه روش خیلی اقتصادی پیشنهاد می‌کند و می‌گوید دیوارکشی دور باغ به وسیلهٔ پرچینهایی باشد که از بن خار و خاشاک درست شده باشد، و معتقد است تجربه نشان داده است که حفاظی بادوام و غیر قابل نفوذ است؛ و ظاهراً این نوع دیوارکشی در زمان دموکریتوس متداول نبوده است. پلادیوس^{۱۱} عقیده کولوملا را که قبلاً توسط وارو^{۱۲} توصیه شده بود، می‌پذیرد بنا به قضاوت باغدارهای قدیمی، ظاهراً محصول باغ کمی بیشتر از هزینه‌هایی بوده است که برای پرورش زمین و آبیاری آن خرج شده؛ زیرا برای کشورهایی که آفتاب آنها زیاد است، در آن زمان مثل امروز فکر می‌کردند که صلاح در آنست که نهر آبی را در اختیار داشته و آن را به وسیلهٔ جویهایی به تمام نقاط باغ برسانند.

امروز در سراسر اروپا باغ سبزیکاری و میوه همان دیواری را می‌خواهد که کولوملا در آن زمان پیشنهاد کرده بود و بهتر از آن را احتیاج ندارد. در بریتانیای کبیر در بعضی از کشورهای شمالی، میوه‌های لطیف را نمی‌توان تا رسیدن آنها حفظ کرد مگر به وسیلهٔ دیوارکشی. بنابراین، قیمت میوهٔ آنان باید به اندازه‌ای باشد که هزینهٔ ساخت و نگهداری دیوار را که بدون آن نمی‌توان میوه داشت جبران کند. دیواری که دور باغ میوه کشیده‌اند اغلب در باغ سبزیکاری نیز هست ولی محصول این باغ بندرت می‌تواند هزینهٔ آن را جبران کند.

ظاهراً در قدیم این اصل کلی بدون چون و چرا مورد قبول کشاورزان بوده است که با ارزش‌ترین نوع کشاورزی کشت به طرز صحیح و پرورش دادن آنست. درست همان طور که امروزه کشورهایی که دارای باغ انگور هستند همین اعتقاد را دارند. به طوری که اگر نوشتهٔ کولوملا مستفاد می‌شود، دهقانان و باغداران قدیم ایتالیا در این مورد که آیا کشت تاکستان جدید اقتصادی خواهد بود یا نه با هم اختلاف نظر داشتند. کولوملا همچون عاشقان حقیقی انواع کشاورزی نوظهور، به نفع باغ انگور و موستان اظهار نظر می‌کند، و می‌کوشد با مقایسهٔ هزینه و فایدهٔ آن نشان دهد که انگورکاری پرسودترین باغداری است. اما، این چنین مقایسه‌ای بین هزینه و سود طرحهای جدید معمولاً خیلی اشتباه‌آمیز

است، و در هیچ کاری مثل کشاورزی مقایسه مزبور آن قدر غلط نیست. اگر سود این قبیل، کشتزارها آن طور که او تصور می کرد زیاد بود، دیگر آن قدر بحث و گفتگو درباره آن معنی نداشت. امروز عین همین موضوع، اغلب مورد بحث کشورهای شرابخیز است. در حقیقت، نویسندگان کتابهای کشاورزی، یعنی دستداران و طرفداران کشت تاک ظاهراً به طور کلی مایل بودند به نفع کشت انگور با کولوملا همصدا شوند. در فرانسه نگرانی مالکین تاکستانهای قدیمی برای جلوگیری از کشت تاکستانهای جدید، ظاهر اهمیت مسأله را تأیید می کند، و نشانه بیداری و آگاهی در میان کسانی است که در این کار با تجربه اند که این نوع کشت در حال حاضر در آن کشور از هر نوع کشت دیگر سودآورتر است. اما ضمناً چنین به نظر می رسد که، عقیده دیگری هم وجود داشت، و آن اینکه این سود عالی تا وقتی ادامه دارد که قوانینی که فعلاً کشت آزاد مو را محدود می کند دوام داشته باشد. در سال ۱۷۳۱، فرمانی از شورای دولتی گرفته شد که هم کشت موستان جدید را مانع می شد، و هم تجدید تاکستانهای قدیمی که کشت آنها در سال منقطع شده بود، بدون اجازه شاه ممنوع بود. اخذ این اجازه منوط به ارائه گواهینامه ای از طرف مباشر ایالتی بود مبنی بر اینکه وی زمین را آزمایش و بعد تأیید کند که محصول دیگری جز مو در آن قابل کشت نیست. مستمسک اخذ فرمان این بود که غله و مرتع در کشور کم، و انگور و موفوق العاد، فراوان بود. اما اگر این فراوانی فوق العاده درست می بود، بدون فرمان شورای دولتی، عملاً کشت موستان جدید، متوقف می شد، یعنی سود این نوع کشاورزی به سطحی پائین تر از سود غله و مرتع کاهش می یافت و نتیجتاً کشت آن، متوقف می شد. راجع به کمبود فرضی گندم، که ناشی از ازدیاد و تکثیر تاکستانهاست، باید گفت در هیچ کجای خاک فرانسه گندم بهتر از ایالات شرابخیز مانند بورگانندی^{۱۳}، گین^{۱۴} و لنگودوک علیا^{۱۵}، که زمین در آنجا برای کشت غله مناسب است، بخوبی و با دقت کشت نمی شود. کارگران زیادی که به یک نوع کشت مشغول هستند بازار نقدی محصولات بشمار می روند، و به ناچار دیگران را نیز تشویق به این کار می کنند. کاستن تعداد کسانی که قادر به خرید هستند مطمئناً نامطمئن ترین تدبیری است در تشویق مردم به کشت گندم. این درست مثل آنست که کشاورزی را از طریق تقبیح کردن و نکوهش صنعت ترقی دهند.

بنابراین، اجاره و سود این محصولات، که یا احتیاج به مخارج اولیه زیاد برای بهبود زمین دارد تا زمین مساعد کشت آن محصول شود، و یا اینکه مخارج سالیانه کشت آنها زیادتر است، با اینکه اغلب محصولات آن بالاتر و عالی تر از گندم و مرتع است، ولی وقتی که محصول آنها فقط تکافوی این مخارج فوق العاده را می کند، آن وقت در حقیقت مقدار سود و اجاره بر مبنای اجاره و سود آن محصولات عادی تعیین می شود.

در حقیقت، گاهی اتفاق می افتد که مقدار زمین، که برای محصول معینی در نظر گرفته شده، آن قدر کوچک است که نمی تواند تقاضای مؤثر را بوجود آورد. تمام محصول به کسانی فروخته می شود که مایلند قدری بیشتر از پولی که برای پرداخت اجاره، مزد.

13. Burgundy.

14. Guienne.

15. Upper Languedoc.

وسود لازم برای کشت و به بازار آوردن محصول تکافو کند بپردازند، و این مقدار مزد و اجاره و سود بر مبنای میزان نرخ طبیعی است و با اینکه بر طبق نسبتی است که در بیشتر بخشهای زمینهای مزروعی پرداخت می‌شود. قسمت مازاد بر قیمت که پس از پرداخت تمام مخارج آبادانی زمین و کشت آن باقی می‌ماند، در این مورد، و فقط در این مورد خاص، معمولاً هیچ نسبت معینی به مازاد قیمت گندم و یا مرتع ندارد، ولی احتمالاً از هر لحاظ از آن بیشتر است؛ و بیشتر سهم این مازاد طبعاً متعلق است به اجاره مالک زمین.

باید متوجه بود که مثلاً، نسبت معمولی و طبیعی بین اجاره و سود انگور و اجاره و سود زمین گندم و مرتع فقط در مورد آن موزارها و تاکستانهایی متحقق است که بهترین نوع انگور عادی را تولید می‌کند؛ یعنی محصولی که تقریباً در همه جا، اعم از زمین‌شنی، زمین ماسه‌ای، و یا زمین کم مایه بدست می‌آید، و تنها قوت و شادابی و سالمی آن موجب فروش خوب آنست. فقط با چنین انگور و تاکستانی است که زمین معمولی یک روستا قابل رقابت با سایر زمینهاست؛ زیرا معلوم است که با محصولات دیگری که دارای کیفیت خاص هستند نمی‌توانند رقابت کند.

تاک و درخت انگور بیشتر از هر درخت میوه‌ای تحت تأثیر زمینهای متفاوت قرار می‌گیرد. تصور می‌رود در اثر وجود بعضی از زمینهای خوب انگور مزه‌ای پیدامی‌کند که هیچ نوع پرورش و یا مدیریتی نمی‌تواند آن را برای انگور دیگری فراهم کند. این طعم خواه خیالی باشد خواه واقعی، گاهی ویژه محصول بعضی از تاکستانهای معدود است، و گاهی بخش بزرگتری از یک محل را در بر می‌گیرد، و گاهی قسمت اعظم یک ایالت دارای چنین خاکی است که انگور آن طعم خوبی دارد. کل محصول این چنین تاکستانی وقتی به بازار عرضه می‌شود کمتر از تقاضای مؤثر است، و یا به زبان دیگر تقاضای کسانی که مایلند که تمام اجاره، سود، و مزد لازم برای تهیه کردن و آوردن انگور به بازار را، طبق نرخ عادی، و یا طبق نرخ که در سایر تاکستانها متداول است بپردازند بسیار زیاد است. بنابراین کل این محصول باید به کسانی فروخته شود که مایلند قیمت بیشتری بپردازند، که خواه و ناخواه قیمت انگور را بالاتر از انگور معمولی می‌برد. تفاوت این دو قیمت بنابر کمیابی انگور و یا پیروی از عرف روز که رقابت خریداران را کم و بیش دامن می‌زند زیاد و یا کم می‌شود. تفاوت قیمت هر چه که باشد بیشتر آن نصیب مالک می‌شود. زیرا با اینکه چنین تاکستانهایی به طور کلی با دقت بیشتری کشت می‌شود تا اغلب تاکستانهای دیگر، ولی قیمت گران انگور آن ظاهراً علت چنین کشت دقیقی است نه معلول آن. در یک چنین محصول ذی‌قیمتی زبانی که در اثر غفلت و مسامحه پدید می‌آید آن قدر زیاد است که حتی بی‌توجه‌ترین افراد را وادار به مطالعه و دقت می‌کند. بنابراین، قسمت کوچکی از این قیمت سنگین، برای پرداخت مزد کارگر فوق‌العاده‌ای که در کشت آن به کار رفته، و سود سرمایه فوق‌العاده‌ای که آن کارگر را به تحرك وامی‌دارد تکافو می‌کند.

مستعمرات شکرخیز ملل اروپایی در هند غربی را می‌شود با آن تاکستانهای گران‌قیمت مقایسه کرد. کل محصول مستعمرات هند غربی کمتر از تقاضای مؤثر اروپاست، و باید به کسانی فروخته شود که حاضرند بیش از مجموع مزد، سود، و اجاره مورد نیاز

تهیه کردن و به بازار عرضه کردن آن براساس نرخى که معمولاً در هر محصول دیگری پرداخت می‌شود، بپردازند. در هندوچین به موجب اظهارات پوآور^{۱۶} که یکی از محققان دقیق کشاورزی در آن کشور است، بهترین نوع شکر سفید معمولاً هر کنتالی^{۱۷} سه پیاستر، یا در حدود سیزده شلینگ و شش پنس به پول مافروخته می‌شود. وزن يك کنتال در آنجا مساوی ۱۵۰ تا ۲۰۰ پوند، یا بدطور متوسط ۱۷۵ پوند پاریس است، که قیمت شکر يك صد پوند انگلیس را به ۸ شلینگ استرلینگ تقلیل می‌دهد، که معمولاً کمتر از يك چهارم قیمت شکر سرخی است که ما از مستعمرات خود وارد می‌کنیم، و از يك ششم قیمت بهترین شکر سفید کمتر است. قسمت بیشتر زمینهای زراعتی در هندوچین برای کشت گندم و برنج یعنی غذای اصلی عمده جمعیت اختصاص یافته است، احتمالاً در آنجا قیمت برنج، گندم، و شکر به نسبت طبیعی است، و یا به اندازه‌ای است که طبعاً در محصولات مختلف بخش اعظم زمینهای کشت شده جاری است، یعنی تا آنجا که بتوان حساب کرد، این قیمت براساس آن چیزی است که معمولاً مخارج اصلی آباد کردن و مخارج سالیانه کشت را در بر می‌گیرد، این قیمت به اندازه‌ای است که می‌تواند مخارج مالك و زارع را جبران کند. اما در مستعمرات شکرخیز ما قیمت شکر هیچ نسبتی به قیمت برنج و غله اروپا و یا امریکا ندارد. معمولاً چنین عقیده دارند که زارع نیشکر انتظار دارد که عرق نیشکر (رم) و ملاس آن تمام هزینه‌های کشت او را بپردازد، و شکر آن سود خالص باشد. اگر این گفته راست باشد، (زیرا که من مایل نیستم آن را تأیید کنم)، مثل این می‌ماند که زارع گندم انتظار داشته باشد که کل هزینه کشت را با فروش گاه و پوشال آن تأمین کند، و غله او سود خالص وی باشد. اغلب می‌بینیم که گروهی از بازرگانان در لندن و سایر شهرهای بازرگانی زمینهای بایر مستعمرات نیشکر را می‌خرند، و توقع دارند که آنها را آباد کرده و به کمک نمایندگان و عمال خود، با وجود فاصله زیاد و بازده نامعلومی که ناشی از اجرای عدالت ناقص در آن کشورهاست، و از کشت آن سود ببرند. هیچ کس کوشش نمی‌کند که به همین طریق زمینهای حاصلخیز اسکاتلند، ایرلند، یا ایالات غلهخیز امریکای شمالی را آباد کند، گویا اینکه با اجرای دقیق عدالت در آن کشورها بازده معینی می‌توان توقع داشت. در ویرجینیا و ماریلند، کشت توتون به کشت گندم برتری دارد، چون سودآورتر است. کشت توتون ممکن است در بیشتر جاهای اروپا مفیدتر باشد؛ ولی تقریباً در همه جای اروپا مشمول مالیات قرار گرفته، و چنین تصور می‌رود که جمع‌آوری مالیات از هر مزرعه‌ای در کشور که این محصول را کشت می‌کند بسیار دشوارتر خواهد بود، تا وضع مالیات به ورود آن در گمرک‌خانه‌ها. روی این اصل کشت توتون در بیشتر مزارع اروپا ممنوع شده، که ضرورتاً يك نوع حالت انحصاری برای کشورهایی که آن را تولید می‌کنند به وجود آورده؛ و چون ماریلند و ویرجینیا بیشترین مقدار توتون را تولید می‌کند، این ایالات

16. Poivre, voyages d'un philosophe.

۱۷. Quintal، هر کنتال مساوی ۱۰۰ کیلو یا تقریباً ۲۲۰ پوند است (مترجم).

بداتفاق بعضی از رقبای خود، در سود این انحصار سهیم هستند. اما، بد نظر نمی‌رسد که کشت توتون مانند نیشکر پر منفعت باشد و من هیچ نشنیده‌ام که کشتزارهای توتون به وسیله سرمایه‌بازرگانی که در بریتانیای کبیر سکونت دارند آباد و کشت شود، و مستعمرات توتون، کشتکاران ثروتمندی مانند کشتکاران نیشکر که اغلب با ثروت فراوان به انگلیس مراجعت می‌کنند پدید نیآورده است. با اینکه در مستعمرات مزبور برای کشت توتون ارجحیتی نسبت به گندم قائل شده‌اند، ولی بد نظر می‌رسد که تقاضای مؤثر اروپا در توتون کاملاً ارضاء نمی‌شود، در مورد شکر احتمالاً این موضوع خیلی بیشتر مشهود است؛ و با اینکه قیمت فعلی توتون محتملاً، بر اساس نرخ‌های معمولاً در زمینهای گندم خیز می‌پردازند، بیشتر از مقداری است که برای پرداخت مزد، سود و اجاره مورد نیاز برای کشت و به بازار آوردن آن لازم باشد، ولی نباید خیلی بیشتر از قیمت فعلی شکر باشد. لذا، کشتکاران توتون همان ترسی را از فراوانی فوق‌العاده توتون دارند که مالکین تاکستانهای قدیمی فرانس نسبت به فراوانی انگور دارند. لذا به وسیله قانونی که از مجلس گذشت کشت آن را بدش هزار نشاء، برای هر سیاه‌پوست بین ۱۶ تا شصت سالگی محدود کرده‌اند، که این مقدار نشاء در حدود ۱۰۰۰ پوٹ توتون تولید می‌کند. و چنین حدس می‌زنند که این سیاه‌پوست، به غیر از این مقدار توتون، می‌تواند، چهار جریب زمین را غله بومی بکارد. برای جلوگیری از زیادی جنس در بازار، طبق گفته دکتر دوکلاس^{۱۸} (که بد نظر من اطلاعات در این مورد صحیح نبود) آنها در سالهای فراوانی، مقدار معینی از محصول توتون هر سیاه‌پوست را آتش می‌زدند، درست همان‌طور که می‌گویند هلندیها در مورد ادویهجات این کار را می‌کردند. اگر این روشهای خشونت‌بار، برای اینکه قیمت محصول توتون بالانگه داشته شود لازم باشد، برتری نسبی پرورش توتون به گندم، اگر هنوز چنین برتری وجود داشته باشد، محتملاً دوام زیادی نخواهد داشت.

بدین طریق است که اجاره زمین مزروعی که محصول آن خوراک آدمی را تشکیل می‌دهد، اجاره قسمت بیشتر زمینهای مزروعی دیگر را تعیین می‌کند. هیچ محصول بخصوصی نمی‌تواند مدت طولانی با کمتر از این میزان کشت شود، زیرا زمین به سرعت به محصول دیگر اختصاص خواهد یافت. و اگر يك محصول معینی معمولاً بیشتر از این مقدار بتواند پرداخت کند، به این علت است که مقدار زمینی که برای آن مناسب است آن قدر كوچك است که نمی‌تواند عرضه کافی برای تقاضای مؤثر فراهم آورد.

در اروپا گندم محصول عمده زمینی است که برای تهیه خوراک انسان، اختصاص یافته. بنابراین، جز در موارد خاص، اجاره زمین مزروعی غله، اجاره سایر زمینهای مزروعی را تعیین می‌کند. احتیاجی نیست که بریتانیا نسبت به تاکستانهای فرانسه و یا درختکاری زیتون ایتالیا حسادت کند. زیرا غیر از موارد خاص، ارزش این زمینها با ارزش زمین غله تعیین می‌شود، که در این مورد حاصلخیزی زمینهای انگلیس خیلی پست‌تر و پائین‌تر از حاصلخیزی هر کدام از دو کشور مزبور نیست.

اگر در هر کشوری غذای نباتی معمولی و مورد علاقه مردم باید از گیاهی به دست آید که معمولترین زمینها با کشت پرورش مساوی یا تقریباً مساوی خیالی بیشتر از حاصلخیزترین زمین غله، از آن محصول تولید کند، اجاره مالک و یا مقدار مازاد غذایی که پس از پرداخت مزد کارگر و جانشین کردن سرمایه کشاورزی، بدافاضه سود برای وی باقی می ماند، ضرورتاً خیلی بیشتر خواهد بود. میزان معاش معمولی که برای گذران کارگر لازم است در آن کشور هر چه که می خواهد باشد، این مازاد عظیم همیشه تعداد بیشتری کارگران را امرار معاش می کند، و در نتیجه مالک را قادر می سازد تا مقدار بیشتری کار را خریداری و یا تحت اختیار داشته باشد. ارزش حقیقی اجاره او، قدرت و اختیار واقعی او، خرید نیازمندیها و وسایل آسایش زندگی که کار سایر مردم برای او فراهم می کند، بالطبع بیشتر خواهد بود.

یک زمین برنجکاری خیلی بیشتر از حاصلخیزترین زمین گندم غذا تولید می کند. گفته می شود هر جریب زمین عادی در سال دو محصول برداشت می کند، که هر کدام شصت رطل (بوشل) برنج می دهد. از اینرو، با اینکه کشت برنج احتیاج به کار بیشتر دارد پس از معاش و هزینه تعداد کارگر، مقدار بیشتری مازاد باقی می ماند. بنابراین، در تمام آن کشورهای برنج خیز، یعنی جایی که برنج غذای عادی و محبوب مردم است، و در جاهایی که کشتکاران با آن تغذیه می کنند، سهم بیشتری از این مازاد باید به مالک تعلق داشته باشد تا کشورهای گندم خیز. در کارولینا که مثل سایر مستعمرات انگلیس، زارعین به طور کلی هم کشاورز و هم مالک هستند و در جاهایی که اجاره مالا با سود مخلوط می شود، کشت برنج پرمفعت تر از کشت گندم است، و حال آنکه مزارع آنها بیش از سالی یکبار محصول نمی دهد، و ضمناً در اثر غلبه عادت اروپایی در آن منطقه، برنج غذای محبوب و عادی مردم نیست.

یک مزرعه خوب برنج در تمام مدت سال گل آب (باتلاق) است، و در یک فصل این باتلاق پر از آب می شود. چنین مزرعه ای برای کشت گندم، یا علوفه، و یا تاکستان، و یا در حقیقت، هر نوع محصول نباتی که برای غذای آدمی مفید باشد، نامناسب است؛ و زمینهایی که مناسب کشت آن محصولات باشد به درد برنجکاری نمی خورد. بنابراین، حتی در کشورهای تولیدکننده برنج، اجاره، زمین برنجکاری نمی تواند اجاره سایر زمینهای مزروعی را که نمی شود در آنها برنج کاشت، تعیین کند.

مقدار محصول غذایی که یک مزرعه سیب زمینی تولید کرده است از لحاظ مقدار کمتر از محصولی نیست که مزرعه برنج تولید کرده است. ۱۲ هزار پوند سیب زمینی از یک جریب زمین از لحاظ محصول بیش از دو هزار پوند گندم نیست. در حقیقت، غذا یا تغذیه یکسانی که از هر کدام از این دو محصول می توان به دست آورد، به هیچ وجه تناسبی با وزن آنها ندارد، زیرا سیب زمینی مقدار زیادی آب دارد. اما، چنانچه نیمی از این وزن آب باشد، (که البته مقدار آب را خیلی زیاد فرض کرده ایم)، این یک جریب سیب زمینی هنوز هم شش هزار پوند غذای یک دست تهیه می کند، که سه برابر مقداری است که از یک جریب گندم به دست می آید. هزینه کشت یک جریب سیب زمینی ارزاتر از هزینه کشت یک

جریب گندم است؛ آیشی که بعد از هر برداشت گندم لازم است، خیلی بیشتر از بیل زدن و سایر کارهای فوق العاده کشت سیب زمینی خرج دارد. اگر زمانی سیب زمینی در هر قسمت از اروپا، مثل برنچ در نواحی برنچ خیز، غذای عادی و مورد پسند همه مردم بشود، بدطوری که همان مقدار زمینی که امروز گندم و سایر انواع غله‌ها را به خود اختصاص داده به کشت سیب زمینی اختصاص داده شود، این مقدار زمین تعداد بیشتری از مردم را تغذیه خواهد کرد، و کارگران عموماً با سیب زمینی امرار معاش می کنند، و پس از برگشت سرمایه و پرداخت مزد کارگرانی که در کشت آن کار کرده اند مازاد بیشتری باقی خواهد ماند. جمعیت اضافه می شود، و اجاره و بهره مالکانه خیلی بیشتر از امروز بالا می رود. زمینی که برای کشت سیب زمینی مساعد است تقریباً برای کشت سایر سبزیجات مفید نیز مناسب است. اگر همان قدر که در حال حاضر زمین زیر کشت گندم هست سیب زمینی هم در اختیار داشته باشد، مثل گندم می تواند اجاره قسمت بیشتر زمینهای مزروعی را تعیین کند.

به طوری که اطلاع پیدا کرده ام، در بعضی از قسمتهای لانکاشایر چنین ادعا می شود که نان جو برای کارگران از نان گندم مطبوعتر است، و اغلب شنیده ام که در اسکاتلند هم همین طور است. اما خود من نسبت به صحت این گفته ها شك دارم. مردم عادی اسکاتلند، که با نان جو تغذیه می کنند، به طور کلی، به زیبایی و نیرومندی مردم انگلیس در همان طبقه که با نان گندم تغذیه می کنند نیستند. مردم اسکاتلند نه از لحاظ کار و نه از لحاظ منظر و سیما به پای مردم انگلیس نمی رسند؛ و چون تفاوت بین مردم متجدد دو کشور یکی نیست، تجربه این طور نشان می دهد که غذای مردم عادی در اسکاتلند آن طور که در کشور مجاور آن یعنی انگلیس برای مزاج و بنیه مردم هم طبقه مناسب است مساعد نیست ولی در مورد سیب زمینی این طور نیست. رؤسا، باربرها، کارگران ذغال در لندن، و آن زنان تیره روزی که از راه خودفروشی امرار معاش می کنند، و شاید قویترین مردان و زیباترین زنان در دومینیونهای انگلیس، که گفته می شود قسمت اعظم آنها از پائین ترین طبقه مردم ایرلند هستند، عموماً به وسیله سیب زمینی تغذیه می کنند. هیچ غذای دیگری نمی تواند مثل سیب زمینی دلیل قاطعی مبنی بر کیفیت غذایی خود ارائه دهد، و یا اینکه ثابت کند که بویژه برای سلامت بنیه آدمی مناسب است.

نگهداری سیب زمینی در سراسر سال بسیار مشکل است، و غیر ممکن است که مثل غله آن را دو یا سه سال یکجا انبار کنند. ترس از اینکه نتوان قبل از فاسد شدن آن را فروخت از کشت آن جلوگیری می کند، و شاید مهمترین مانع اینکه سیب زمینی، مانند نان، در کشورهای بزرگ غذای گیاهی اصلی طبقات مختلف مردم نمی شود همین است.

قسمت دوم

درباره محصول زمین که زمانی از عهده پرداخت اجاره برمی آید و گاهی بر نمی آید

به نظر می آید که غذای آدمی تنها محصولی است در زمین که همیشه و ضرورتاً از عهده پرداخت مقداری از اجاره زمین به مالک برمی آید. سایر انواع محصولات گاهی از عهده این کار برمی آیند و گاهی هم یارای این کار را ندارند، و این امر بستگی به موجبات مختلف دارد.

پس از غذا، دو احتیاج بزرگ آدمی مسکن و پوشاک است. زمین در حالت اصلی ابتدائی خود می تواند موادی برای پوشاک و مسکن عده بیشتری از مردم فراهم کند تا غذای آنان. ولی وقتی زمین آباد می شود گاهی اوقات می توانند برای عده بیشتری غذا تهیه کنند تا مواد لازم برای پوشاک و مسکن؛ حداقل در موردی که مردم آنها را احتیاج داشته، و مایل اند که پول آن را بپردازند این امر بیشتر مصداق دارد. از اینرو، در حالت اول، همیشه فراوانی زیاد آن محصولات وجود دارد، که اغلب به همین دلیل زیاد بودنشان، ارزش کمی دارند یا اصلاً فاقد ارزش هستند. در حالت دوم، کمبودی از آن احساس می شود، که اغلب موجب بالا رفتن ارزش آنهاست. در حالت اول قسمت بیشتر آن چون زاید بی ارزشی دور ریخته می شود، و قیمت آنچه که به کار برده می شود فقط برابر با کار و هزینه ای است که آن را مناسب برای بهره برداری کرده و از اینرو، یارای پرداخت اجاره به مالک را ندارد. در مورد دوم همه آن مواد مصرف می شود، و اغلب تقاضای آن مواد بیشتر از مقداری است که زمین می تواند بر آورد کند. و بعضیها همیشه حاضرند بیشتر از مقداری که برای هزینه آوردن آن به بازار پرداخت شده پول بدهند. بنابراین، قیمت این مواد همیشه از عهده مقداری از اجاره بها به مالک برمی آید.

پوست حیوانات بزرگ مواد اولیه پوشاک بود. بنابراین، در میان ملت‌های شکارچی و چوپان، که غذای اصلی آنان از گوشت همان حیوانات است، هر فرد، با تهیه غذا برای خودش، موادی هم برای پوشاک به دست می آورد که بیشتر از نیاز او بود. اگر تجارت خارجی نبود، بیشتر آن را به عنوان کالای بی ارزش دور می ریختند. شاید این مورد در بین مردم امریکای شمالی قبل از کشف این قاره به وسیله اروپاییان متداول بوده باشد، که البته حالا پوست خنزیر خود را در قبال پتو، اسلحه گرم، و کنیاک معاوضه می کنند که قدری ارزش این محصولات را بالا می برد. به نظر من، در حالت بازرگانی فعلی جهان شناخته شده، وحشیترین ملت‌ها که در بین آنها مالکیت زمین برقرار شده، یک نوع تجارت خارجی از این قبیل دارند، و در بین همسایگان پولدار خود تقاضای کافی مواد پوشاکی برای محصول زمین خویش پیدا می کنند، چون نمی توانند آن را در داخل کشور خود به عمل آورده و یا مصرف کنند، زیرا در چنین صورتی قیمت این محصولات بیشتر از هزینه ارسال آن به کشورهای مجاور ثروتمند می شود. از اینرو زمین می تواند مقداری اجاره به مالک بپردازد. وقتی که قسمت بیشتر احشام مناطق کوهستانی در همان محل مصرف گردید، صدور پوست آنان چشمگیرترین

قلم بازرگانی آن کشور را تشکیل داد، و آنچه در قبال آن دریافت می کردند اجاره مستغلات مراتع کوهستانی را قدری بالا برد. پشم انگلیس، که در زمان قدیم نمی توانستند آن را در داخل کشور به عمل آورده و مصرف کنند، بازاری در منطقه شروتمندتر و صنعتی تر فلاندرز پیدا کرده، و قیمت آن چیزی برای اجاره زمین که آن را تهیه می کرد فراهم آورد. در کشورهای که بهتر از انگلیس آن روز کشت نمی شد، و یا بهتر از مناطق کوهستانی امروز اسکاتلند نبود، و تجارت خارجی هم نداشت، مواد پوشاکی ظاهراً چنان فراوان می شد که بیشتر آن را بدعنوان مواد بی ارزش و بی فایده دور می ریختند، و هیچ قسمتی از آن نمی توانست اجاره ای برای مالک حاصل کند.

مواد ساختمانی و مسکن را نمی توان مانند مواد پوشاکی به فواصل دور حمل کرد، و به آسانی موضوع تجارت خارجی قرار نمی گیرد. وقتی این مواد در کشور تولید کننده فراوان شود، اغلب حتی در وضع فعلی دادوستد جهانی اتفاق می افتد، که ابداً ارزشی برای مالک ندارند. یک معدن سنگ خوب در اطراف لندن اجاره فوق العاده ای برای مالک آن حاصل می کند. در بسیاری از نواحی اسکاتلند و ویلز معدن سنگ درآمدهای برای مالک ندارد. چوبهای الوار ساختمانی در کشورهای پرجمعیت و کشاورز ارزش زیادی دارد، و زمینی که این چوبها را تهیه می کند از عهده پرداخت اجاره های سنگین برمی آید. ولی در بیشتر قسمتهای امریکای شمالی مالک خیلی ممنون و مدیون شخصی می شود که بیشتر درختهای بزرگ را بریده و از زمین او بیرون ببرد. در بعضی از قسمتهای کوهستانی اسکاتلند پوست درخت تنها قسمتی از چوب است، که به علت نیاز جاده ها رکشتیها آن را به بازار می فرستند. خود چوب و الوار آن قدر روی زمین می ماند که می پوسد. وقتی که مواد مسکن آن قدر فراوان باشد، بهای قسمتی از آن که مصرف می شود برابر است با مزدکاری که درآمده کردن آن برای مصرف به کار رفته است. زمین آن اجاره ای برای مالک حاصل نمی کند، و مالک معمولاً به هر کس که زحمت تقاضا کردن استفاده از زمین را به خود هموار کرده است اجازه بهره برداری آن را می دهد. اما، تقاضای ملل ثروتمندتر گاهی باعث می شود که اجاره ای برای آن دریافت کند. سنگفرش کردن بعضی از خیابانهای لندن سبب شده که بعضی از مالکان سنگلاخهای ساحل اسکاتلند از زمینی که قبلاً به اجاره نمی رفت درآمد پیدا کنند. چوبهای نوژ و سواحل دریای بالتیک در بیشتر نقاط انگلیس بازاری را که در کشور خود نمی توانند داشته باشند به دست می آورند، و بدین ترتیب مقداری اجاره زمین برای مالکین خود فراهم می کنند.

افزایش جمعیت در کشورها به تناسب مقدار پوشاک و مسکن تولیدی آنان بالانمی رود، بلکه این افزایش به نسبت عده ای است که زمینهای آن کشور می تواند آنان را تغذیه کند. وقتی غذا فراهم شد، تهیه پوشاک و مسکن آسان است. ولی با بودن پوشاک و مسکن پیدا کردن خوراک مشکل است. در بعضی از قسمتهای دومینیونهای انگلیس آن چیزی که اصطلاحاً خانه نامیده می شود با کاریک روز یک مرد ساخته می شود. ساده ترین نوع پوشاک، یعنی پوست حیوانات، احتیاج به کار بیشتری دارد که آن را خیاطی کرده و آماده استفاده کند. اما، احتیاج به کار خیلی زیاد ندارد. در بین مردم وحشی و غیر متمدن،

يك صدم کار یکسال و یا قدری بیشتر برای تهیه پوشاک و مسکن قسمت اعظم مردم آن کافی است. بقیه ۹۹ درصد همه کار یکسال اغلب به اندازه‌ای است که فقط خوراک برای آنها تهیه کند.

ولی وقتی که در اثر بهبود و آبادانی زمین کار یک خانواده يك نفری می‌تواند غذای دو نفر را تهیه کند، کار نیمی از جامعه کافی است که برای همه آن جامعه غذا فراهم کند. بنابراین، نیم دیگر جمعیت، یا اقل قسمت بیشتر آن را می‌توان در تهیه دیگر وسایل، و یا در ارضاء سایر نیازها و هوسهای بشری بکارگماشت. پوشاک و مسکن مبلمان خانه، و آنچه که اصطلاحاً اثاثیه و یا سازوبرگ نامیده می‌شود، هدف اصلی قسمت اعظم آن نیازها و آرزوهاست. مصرف غذای شخص ثروتمند بیشتر از مصرف همسایه تهیدست او نیست. از لحاظ کیفیت ممکن است متفاوت باشد، و انتخاب کردن و آماده کردن غذای وی ممکن است به هنر و کار بیشتری نیاز داشته باشد؛ ولی از لحاظ کمیت تقریباً یکی است. اما کاخ وسیع و کمد بزرگ مرد ثروتمند را با کلبه رعیتی و چند تکه گلیم پاره تهیدست مقایسه کنید، آن وقت متوجه خواهید شد که پوشاک، مسکن، مبلمان منزل هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت خیلی بیشتر است. میل به غذا در هر فرد محدود است به حجم کم شکم آدمی، ولی میل به وسایل آسایش و زینت آلات ساختمان، لباس، سازوبرگ و مبلمان و اساس البیت ظاهراً هیچ حد و مرز مشخصی ندارد. بنابراین کسانی که بیشتر از میزان مصرف خود غذا دارند، همیشه مایل اند که مازاد آن، و یا قیمت آن را (که هر دو یکی است) برای حفظ نفس از استفاده سایر کالاها مبادله کنند. مازاد آنچه موجب ارضاء نیازهای محدود می‌شود، در قبال سرگرمی‌های که هیچ‌گاه ارضاء نمی‌شود و ظاهراً بی‌پایان است مبادله می‌گردد. مردان مستمند، برای بدست آوردن غذا، سخت می‌کوشند تا آرزوها و تمایلات ثروتمندان را بر آورند، و برای اینکه حتماً این غذا را بدست آورند در ارزانی و کاملیت کار خود با یکدیگر به هم چسبی بر می‌خیزند. تعداد کارگران با افزایش مقدار غذا و یا با رشد بهبود و آبادانی زمین بیشتر می‌شود؛ و چون طبیعت کارشان اقتضا دارد که تقسیم کار به حد کامل برسد، مقدار موادی که فراهم می‌کنند به نسبت بیشتری از تعداد جمعیتشان اضافه می‌شود. بدین سان تقاضای هر نوع موادی که اختراع بشری می‌تواند آن را به شکل زینتی و یا سودمندانه‌ای، در ساختمان، لباس، اساس منزل و یا ساز و برگ بکارگیرد زیاد می‌شود؛ و این تقاضا برای سنگواره‌ها و موادی که در بستر زمین وجود دارد، و همچنین فلزات و سنگهای قیمتی اضافه می‌شود.

بدین طریق غذا ندتنها منبع اصلی بهره مالکانه اجاره است بلکه هر نوع دیگر محصول زمین که بعدها می‌تواند از عهده پرداخت اجاره زمین برآید قسمت اخیر ارزش خود را از بهبود قدرت کار در تولید غذا بدست می‌آورد که به وسیله احیا و آبادانی زمین حاصل شده است. اما، سایر قسمتهای محصول زمین، که بعدها می‌تواند از عهده پرداخت اجاره برآید، همیشه یارای این کار را ندارند حتی در کشورهای آباد و حاصلخیز، تقاضا برای آنها همیشه آنقدر نیست که قیمت آن را بیشتر از آن مقداری بدست که برای مزد کارگر و بازگشت سرمایه و سود عادی سرمایه‌ای که بکار رفته تا آن را به بازار

برساند، تکافو کند. آیا محصول زمین قادر به پرداخت بهره مالکانه هست یا نه این امر بستگی دارد به شرایط و موجبات مختلف.

آیا مثلاً یک معدن ذغال سنگ می‌تواند از عهده پرداخت اجاره مالک برآید یا نه مقداری بستگی دارد به غنی بودن معدن و قسمتی هم بستگی دارد به موقعیت آن. وقتی می‌گویید یک معدن غنی و یا فقیر است که مقدار مواد معدنی که با کاربرد مقدار کار معینی از آن استخراج می‌شود با بیشتر معادن از همان نوع که همان مقدار کار در آن انجام گرفته باشد مقایسه شود، اگر نسبت به معادن متشابه زیاد بود غنی است و الا بی‌حاصل و تهی است. بعضی از معادن ذغال سنگ که از لحاظ موقعیت محاسنی دارد قابل استفاده نیستند زیرا فقیراند. محصول تکافوی هزینه را نمی‌کند. نه سود می‌دهد و نه از عهده پرداخت اجاره برمی‌آید.

محصولات بعضی از این معادن آن قدر کم هست که به زحمت می‌تواند هزینه کارگر، و سود متعارف سرمایه‌ای که در آن به کار رفته جبران کند. این معادن برای کسانی که نظارت آنها را به عهده دارند مقداری سود دارد، ولی برای مالک اجاره نمی‌آورد. کار در این نوع معادن برای هیچ کس مفید نیست جز مالک آن که خودش شخصاً استخراج را مباشرت کند، و سود متعارف سرمایه‌ای که به کار گرفته است به دست آورد. بسیاری از معادن اسکاتلند بدین طریق عمل می‌شود، و به هیچ طریق دیگر قابل استفاده نیست. مالک به کسی که اجاره‌ای پرداخت نکند، اجازه کار نمی‌دهد، و هیچ کس هم نمی‌تواند از عهده اجاره برآید.

سایر معادن اسکاتلند که نسبتاً غنی هستند، بعلت موقعیشان قابل بهره‌برداری نیستند. با کار متعارف، و یا حتی مقدار کار کمتر از متعارف مقداری از مواد معدنی را می‌توان استخراج کرده که برای پرداخت مخارج کارگر در آنها تکافو می‌کند؛ ولی در کشوری که دور از دریا قرار گرفته، با جمعیت کم و بدون داشتن جاده خوب یا راه آبی مناسب رودخانه، این مقدار تولید قابل فروش نیست.

زغال سنگ برای سوخت مثل چوب مطبوع و دلپذیر نیست؛ و گفته می‌شود که بهداشتی هم نیست. بنابراین هزینه زغال سنگ، در جاهایی که مصرف می‌شود، باید به طور کلی قدری کمتر از چوب باشد.

ضمناً قیمت چوب با وضع کشاورزی تغییر می‌کند، تقریباً به همان شکل که قیمت احشام تغییر می‌کند، و درست به همان دلیل تغییر قیمت احشام قیمت چوب هم متغیر است. در آغاز دوره کشاورزی، قسمت بزرگی از هر کشوری پوشیده از جنگل است، که در آن زمان چیز دست و پاگیری برای مالک بوده و ارزشی ندارد، و مالک از روی رضا و رغبت حاضر است به کسانی که بتوانند درختان آن را قطع کنند زمین را واگذار نماید. با ترقی کشاورزی، قسمتی از جنگلها بریده شده و به کشاورزی و زراعت اختصاص می‌یابد، و قسمتی نیز در نتیجه افزایش تعداد احشام از میان می‌رود. گاو و گوسفند با اینکه به همان نسبتی که غله افزایش می‌یابد زیاد نمی‌شود، (زیرا غله به طور کلی در اثر مساعی آدمی افزایش می‌یابد)، مع هذا در نتیجه مراقبت و حمایت آدمیان زاده و ولد می‌کنند، و بشر در

سالهای فراوانی علوفه آنها را برای روزگار کمیابی و خشکسالی ذخیره می‌کند، و در سراسر سال بیش از آنچه که طبیعت در حالت توحش و ابتدائی خود بتواند آنها را تغذیه کند خوراک برایش تدارک می‌بیند، و با برانداختن و نابود کردن دشمنانش، آنها را در استفاده از آنچه که طبیعت برایش فراهم کرده حمایت می‌کند. تعداد زیادی از احشام، وقتی به آزادی بتوانند در داخل جنگلها و درختان چراکنند، با اینکه به درختان قطور صدمه نمی‌رسانند ولی از رشد نهالهای جوان جلوگیری می‌کنند، به طوری که در طی یکی دو قرن تمام جنگل نابود می‌شود. در آن موقع است که کمیابی چوب قیمت آن را افزایش می‌دهد. اجاره زمینهای جنگلی بالا می‌رود، و گاهی مالک متوجه می‌شود که هیچ چیز سودآورتر از آن نیست که بهترین زمینهای خود را بدکاشت درخت غیر میوه‌ای اختصاص دهد، چه سود سرشاری که عاید می‌کند جبران برگشت طولانی سرمایه را می‌کند. در حال حاضر در بیشتر نواحی بریتانیای کبیر تقریباً وضع به همین منوال است، یعنی در جاهائی که سود کشت درخت برابر با کشت گندم و یا مرتع است وضع به همان طریقی است که گفتیم. سودی که مالک از کشت عایدش می‌شود، لااقل تا مدتهای زیاد، بالاتر از اجاره‌ای نخواهد بود که زمینهای جنگلی نصیبش می‌کند؛ و در بک منطقه درون مرزی که کشاورزی در سطح بالاست، اغلب منافعی کمتر از اجاره مزبور نیست در حقیقت، در کنار سواحل مناطق آباد، اگر بتوان به آسانی از زغال سنگ به عنوان سوخت استفاده کرد، اغلب وارد کردن تیر و الوار برای ساختمان از کشورهای خارج که کشاورزی زیاد ترقی نکرده است ارزاتر تمام می‌شود تا کشت و پرورش آن در کشور. در شهر جدید ادینبورگ، که در سالهای اخیر ساخته شده است، شاید حتی یک تیر و تخته اسکاتلند، بکار نرفته باشد.

قیمت چوب هر چه که باشد، اگر قیمت زغال سنگ آنقدر باشد که هزینه حرارت زغال سنگ تقریباً برابر با هزینه چوب باشد، می‌توانیم مطمئن باشیم که در آن محل، و در شرایط فوق، قیمت زغال سنگ تا آنجا که امکان داشته بالا رفته است. در بعضی از مناطق درون مرزی انگلستان، بویژه در آکسفوردشایر، که طبق رسم قدیم حتی در خانه‌های مردم عادی زغال سنگ را با چوب مخلوط می‌کنند و می‌سوزانند، و در جاهائی که قیمت این دو نوع سوخت نمی‌تواند زیاد باشد وضع به همین قرار است یعنی قیمت زغال سنگ بالاست.

در کشورهای زغال سنگ خیز، قیمت زغال در همه جا پائین‌تر از بهای گران زغال در این منطقه است. اگر قیمت آنها ارزان نبود، نمی‌توانستند هزینه حمل فواصل طولانی را اعم از راه آبی یا خشکی، متحمل شوند. فقط مقدار کمی فروخته می‌شد و مالکان زغال و صاحبان معادن متوجه شده‌اند که فروش مقادیر معتدله‌ی زغال به بهایی که قدری بالاتر از پائین‌ترین نرخها باشد سودآورتر است تا فروش مقادیر کم در بالاترین قیمتها. همچنین غنی‌ترین معادن زغال سنگ، قیمت زغال سایر معادن را در آن منطقه تعیین می‌کند. مالک سعی می‌کند کسی را پیدا کند که بیشترین بهره مالکانه یا اجاره را پردازد، و مستأجر معدن می‌کوشد تا با بهائی که قدری کمتر از بهای معادن مجاور است بالاترین

سود را بدست آورد. دیری نمی‌گذرد که مالکان معادن همجوار مجبور می‌شوند و لوبه‌ضرر ذغال را بدهمان قیمت بفروشند، فروش ذغال سنگ در چنین شرایطی همیشه سود و اجاره آنها را کاهش دهد و یا حتی گاهی آن را ازبیز ببرد. بعضی از این معادن کلاً متروک می‌گردد؛ و بعضی از آنها قادر به پرداخت بهره مالکانه نیست، و فقط باید به وسیله مالک بهره‌برداری شود.

کمترین بهائی که می‌توان زغال سنگ را برای مدت قابل توجهی به آن بها فروخت، بهائی است که به زحمت تکافوی برگشت سرمایه‌ای که برای استخراج و عرضه آن به بازار به کار رفته می‌نماید به اضافه سود سرمایه آن، درست مثل سایر کالاها. در معدن ذغال سنگی که مالک نمی‌تواند اجاره دهد، ولی مجبور است یا خودش مباشر شود و یا آن را به دیگری واگذار کند، قیمت زغال سنگ به طور کلی نزدیک به قیمت مزبور می‌باشد، بهره مالکانه، حتی در جاهایی که معدن اجاره خود را جبران کند، به طور کلی سهم کمتری در قیمت ذغال دارد تا سایر محصولات کار نکرده زمین. اجاره یک مستغل که در روی زمین است معمولاً بالغ بر یک سوم محصول ناخالص آن است؛ و به طور کلی اجاره‌ای است که مستقل و متمایز از تغییرات محصول است. در معدن زغال سنگ اجاره‌ای معادل یک پنجم محصول، اجاره نسبتاً سنگینی بشمار می‌رود؛ اجاره‌ای که معادل یک دهم محصول باشد یک اجاره متعارف است، ندرتاً اجاره یک معدن زغال سنگ مشخص است، بلکه اجاره آن بستگی دارد به تغییرات گهگاهی تولید. این اجاره‌ها آن قدر زیاد است که در بخشی که با محصول سی ساله یک مستغل ارضی می‌توان آن مستغل را خرید، خرید معدن به قیمتی معادل با تولید دهساله آن، خرید خوبی تلقی می‌شود.

ارزش معدن ذغال سنگ برای مالک اغلب همان قدر که به غنی بودن معدن بستگی دارد به موقعیت آن نیز ارتباط دارد. ارزش معدن فلزات بیشتر روی غنی بودن آنست تا موقعیت آن. فلزات و بالاتر از آن فلزات قیمتی، وقتی که از سنگ معدن جدا شوند، آن قدر ارزش دارند که به طور کلی مخارج فواصل طولانی خشکی، و دورترین فواصل آبی را می‌توانند تحمل کنند. بازار این محصولات محدود به نواحی مجاور معادن نیست، بلکه همه دنیا را در بر می‌گیرد. مس ژاپن یک قلم کالای بازرگانی در اروپا می‌شود؛ آهن اسپانیا به شیلی و پرو می‌رود؛ نقره پرو و نیتنها به بازارهای اروپا سرازیر می‌شود، بلکه از طریق اروپا به چین می‌رود.

قیمت ذغال سنگ وست‌مورلند یا شرف‌شایر^{۱۹} اثر ناچیزی در قیمت ذغال نیوکاسل می‌گذارد، و قیمت آنها در لیونیز^{۲۰} اثری ندارد. محصول چنین معادن دور دستی را نمی‌توان به رقابت با سایر معادن واداشت. ولی محصول دورترین معادن فلزات را اغلب می‌توان به رقابت با سایر محصولات وارد بازار کرد و در واقع معمولاً هم رقابت می‌کنند. بنابراین، قیمت محصولات خام فلزات، و بیشتر از آن قیمت فلزات قیمتی، در غنی‌ترین

معادن جهان، ضرورتاً باید در قیمت سایر محصولات مشابه کم و بیش اثر بگذارد. قیمت، مس‌ژاپن باید نفوذی در قیمت معادن مس اروپا داشته باشد. قیمت نقره در پرو، یا مقدار کار و سایر کالاهایی که این قیمت در پرو قدرت خرید دارد، نه تنها باید در قیمت معادن نقره اروپا کمی اثر داشته باشد بلکه حتی روی معادن نقره چین هم اثر می‌گذارد. پس از کشف معادن نقره پرو، تعداد کثیری از معادن نقره اروپا متروک شد. ارزش نقره آن قدر پائین آمد که محصول آن نمی‌توانست مخارج عملیات معادن را پرداخت کند، و باغذا، لباس، مسکن، و سایر مایحتاج زندگی را که در ضمن حفاری معدن مصرف می‌شد. به اضافه سود مورد انتظار جبران کند. همین وضع در مورد معادن کوبا و سنت‌دمینگو^{۲۱}، و حتی معادن قدیمی پرو پس از کشف معادن جدید در ناحیه پوتوسی^{۲۲} مصداق دارد. از اینرو قیمت هر فلز در هر معدن تا اندازه‌ای با قیمت غنی‌ترین معادن مشابه در جهان که حقیقتاً روی آن کار می‌کنند تعیین می‌شود، در بیشتر معادن محصولات به دست آمده بیشتر از هزینه پرداخت شده عملیات نیست، و بندرت می‌تواند بهره مالکانه زیادی به مالک بدهد. لذا به نظر می‌رسد که اجاره در بیشتر معادن سهم کوچکی در قیمت فلزات خام دارد و به طریق اولی سهم خیلی کمتری در بهای فلزات قیمتی دارد. قسمت اعظم بهای فلزات را مزد کار و سود سرمایه تشکیل می‌دهد.

اجاره متوسط معادن قلع کرنوال یک‌ششم محصول ناخالص آن محاسبه می‌شود، معادن کرنوال طبق گفته قدسی‌مابورلیس^{۲۳}، معاون سرپرست معدن قلع، یکی از غنی‌ترین کانهای دنیاست. طبق اظهارات وی بعضی از این معادن اجاره‌ای بیشتر و بعضی دیگر کمتر از این مقدار می‌پردازند. همچنین اجاره چند معدن غنی سرب اسکاتلند نیز یک‌ششم محصول می‌باشد. بنا به گفته فرزیر^{۲۴} و اولوآ در معادن نقره پرو مالک از اجاره‌دار معدن هیچ‌گونه پاداشی دریافت نمی‌کند جز اینکه وی قبول کند که سنگ رادر کارخانه مالک خرید کند، و مزد جنسی یا نقدی عادی آسیا کردن سنگهای معدنی را بدوی بدهد. در حقیقت، تا سال ۱۷۳۶، مالیات شاه اسپانیا بالغ بر یک‌پنجم محصول نقره استاندارد معدن بود، که این مقدار تا آن زمان اجاره واقعی بیشتر معادن نقره پرو که غنی‌ترین معادن جهان شناخته شده بود تلقی می‌شد. اگر مالیات بسته نمی‌شد این یک‌پنجم محصول طبیعتاً متعلق به مالک بود، و معادن متعددی در آن زمان قابل استخراج بود ولی استخراج نشد زیرا نمی‌توانستند از عهده پرداخت این مبلغ اجاره برآیند. گمان می‌رود که مالیات دوک کرنوال از معادن قلع به بیش از ۵ درصد یا یک‌بیستم ارزش محصول می‌رسید، و این نسبت هر چه بوده باشد، اگر قلع مشمول مالیات واقع نمی‌شد، سهم مالک طبعاً در همان حدود بود. ولی اگر یک‌بیستم مالیات را به یک‌ششم اجاره بیفزایید متوجه می‌شوید که متوسط کل اجاره معادن قلع کرنوال نسبت به متوسط کل اجاره معادن نقره پرو سیزده بدو ازمده بود. ولی معادن نقره پرو امروزی نمی‌توانند حتی این اجاره نازل را بپردازند، و مالیات نقره، در سال ۱۷۳۶، از یک‌پنجم بدیک دهم تقلیل یافت. حتی این مقدار مالیات

روی نقره بیشتر باعث وسوسه قاچاق می‌شود تا بیک بیستم مالیات روی قلع، و قاچاق فلزات قیمت آسانتر است تا کالاهای پر حجم. لذا گفته می‌شود که مالیات پادشاه اسپانیا درست پرداخت نمی‌شد، و مالیات دوک کرنوال خیلی خوب وصول می‌شد. بنابراین، احتمال دارد که، اجاره سهم بیشتری در قیمت قلع غنی‌ترین معادن قلع دارد تا در نقره‌ای که از غنی‌ترین کانهای دنیا استخراج می‌شود. پس از برگشت سرمایه‌ای که در استخراج معادن مختلف به کار رفته است، و همچنین سود عادی آن، سهمی که برای مالک باقی می‌ماند نظراً در معادن معمولی بیشتر از معادن فلزات قیمتی است.

سود اجاره‌داران معادن نقره پرو نیز زیاد نیست. همان نویسنده محترم و دل‌آگا، نشان می‌داد که، وقتی شخصی معدنی را برای استخراج در پرو اجاره می‌کند، عموماً وی را مردی می‌دانند که محکوم به ورشکستگی و خانه‌خرابی است، و روی این اصل هر کس از او روبرو گردانده از وی اجتناب می‌کند. به نظر می‌رسد که در آنجا استخراج معدن را مثل انگلیس یک نوع بخت‌آزمایی می‌دانند، که در این بخت‌آزمایی جوایز متعددی جبران تعداد باخت‌ها را نمی‌کند، گویانکه بزرگی جوایز سبب اغوای بسیاری از حادثه‌آفرینان می‌شود که ثروت خود را در یک چنین طرح‌های غیرموفق بکار برند.

اما، چون مقام سلطنت قسمت قابل‌توجهی از درآمد خود را از محصول معادن نقره مردم تأمین می‌کند، کشف و استخراج معادن جدید در پرو به موجب قانون تشویق می‌شود. هر کس معدن جدیدی کشف می‌کند حق دارد در جهت امتداد به اصطلاح رگه سنگ نقره مکشوفه به طول دو بیست و چهل پا و عرض صد و بیست پا اندازه گرفته و به خود اختصاص دهد. وی مالک این مقدار از معدن شناخته شده و می‌تواند بدون پرداخت حتی به مالک در آن به استخراج نقره مشغول شود. در دوک‌نشین قدیمی کرنوال تقریباً مقرراتی نظیر این از طرف دوک وضع شده بود. در اراضی بایر و غیرمحصور هر کس یک معدن قلع کشف کند می‌تواند حدود آن را تا اندازه معین علامتگذاری کند، که این عمل را محدود کردن معدن می‌نامند. کسی که حدود معدن را علامت می‌گذارد مالک حقیقی معدن می‌شود، و می‌تواند خودش به عمل استخراج دست بزند، و یا اینکه آن را به اجاره دیگری واگذارد، بدون اینکه رضایت مالک لازم باشد، ولی باید مبلغ ناچیزی برای کار کردن در معدن به مالک پرداخت شود. در این دو قانون حقوق مقدس اموال خصوصی فدای منافع فرضی درآمد عمومی شده است. در پرو عین این تشویق در مورد کشف و استخراج معادن طلا منظور شده است، و در طلا مالیات شاه بالغ بیک بیستم محصول فلز استاندارد است زمانی مثل نقره یک پنجم بود و بعدها یک دهم شد؛ ولی بعداً معلوم شد که محصول معدن آن قدر نیست که بتواند حتی کمترین مالیات مزبور را بپردازد. بهر حال همان مؤلفین یعنی فرزیر و اولوا متذکر می‌شوند، که اگر پیدا کردن شخصی که از معدن نقره ثروتمند شده باشد دشوار است، پیدا کردن آدمی که از معدن طلا متمول شده باشد از آن هم دشوارتر است. این یک بیستم ظاهراً کل اجاره‌ای است که در بیشتر معادن طلای شیلی و پرو پرداخت می‌شود. همچنین، طلا بیشتر از نقره قاچاق می‌شود؛ و این امر ندهتها به خاطر ارزش بیشتری است که طلا نسبت به نقره دارد، بلکه به علت وضع خاصی است

به مقادیری که جبران هزینه را بکند دشوار است، مگر با عملیات خسته کننده و پرهزحمت و جز در کارخانه‌هایی که برای این منظور نصب شده است نمی‌توان آن را از اجسام دیگر جدا کرد، و لذا مأموران دولت عملیات جداسازی و تصفیة نقره را زیر نظر دارند. بعکس طلا همیشه به صورت خالص کشف می‌شود. گاهی به شکل قطعات کوچکی پیدا می‌شود؛ و حتی وقتی با ذرات کوچک و غیر محسوس خاک و شن و اجسام خارجی مخلوط شود، با يك عمل ساده و مختصری می‌شود آن را جدا کرد، و در هر خانه شخصی و خصوصی به وسیله هر کسی که قدری جیوه داشته باشد این عمل امکان پذیر است. بنابراین، اگر مالیات شاه در مورد نقره خیلی بد وصول می‌گردد، در مورد طلا حتی بدتر از اینها وصول می‌شود؛ و اجاره سهم کوچکتری در قیمت طلا دارد تا در قیمت نقره.

ارزاترین بهایی که فلزات قیمتی فروخته می‌شوند، و یا کمترین مقدار از سایر کالاهایی که در قبال آن در دوره نسبتاً مدیدی معاوضه می‌شوند با همان اصولی که پائین‌ترین قیمت عادی سایر کالاها تعیین می‌گردد مشخص می‌شود. به عبارت دیگر سرمایه‌ای که معمولاً باید به کار برده شود، به اضافه مسکن، غذا و پوشاکی، که باید صرف شود تا آن را از معدن به بازار برساند، قیمت این فلز را تعیین می‌کند. این قیمت لااقل باید آن قدر باشد که برگشت سرمایه را با سود عادی جبران کند.

اما، تعیین بالاترین قیمتها ضرورتاً از طریق دیگری تعیین نمی‌شود جز فراوانی و یا کمیابی خود فلز. قیمت آنها با قیمت سایر کالاها تعیین نمی‌شود، مثل قیمت زغال سنگ که از روی قیمت چوب تعیین می‌گردد، هر چقدر هم که زغال سنگ نایاب باشد باز قیمتش در حدود بهای چوب است. چنانچه طلا در بازار کمیاب شود خواهید دید که ارزش يك تکه کوچک آن از الماس هم زیادتر می‌شود، و با مقدار بیشتری از سایر کالاها مبادله می‌گردد.

تقاضای فلزات مزبور مقدار ناشی از مطلوبیت و مقداری ناشی از زیبایی آنست. و اگر آهن را مستثنی کنیم، طلا و نقره شاید از همه فلزات دیگر مفیدتر باشند. چون دستخوش زنگ زدگی و ناخالصی نمی‌شوند، به آسانی می‌توان آنها را پاک و پاکیزه نگهداشت، و ظروف آشپزخانه یا غذاخوری وقتی که از این فلز ساخته شده باشند طبعاً مطبوع‌ترند. دیگر نقره‌ای تمیزتر از دیگر سربی، مسی، یا قلعی است؛ و همین خواص مرغوبیت يك دیگر زرین را بیشتر از دیگر سیمین می‌کند. اما، قیمت اصلی آنها ناشی از زیبایی آنهاست، که سبب می‌شود برای تزئینات پوشاک و اثاثیه منزل مناسب باشد. برای بیشتر ثروتمندان، بالاترین لذت متمکن بودن عبارت است از به رخ کشیدن ثروت، و به نظر آنها هیچگاه این لذت آن قدر کامل نیست مگر هنگامی که بتوانند نشان بدهند مالک علائم و نشانه‌های قطعی تمکن هستند، به طوری که هیچ کس دیگر جز خودشان نمی‌تواند مالک آن باشد.

در نظر آنان ارزش يك شیئی که تا اندازه‌ای مفید یا زیباست یا در اثر کمیابی آن و یا به واسطه کار و زحمت زیادی که در قبال جمع‌آوری مقدار قابل توجهی از آن مصروف شده، بیشتر می‌شود، یعنی زحمت و کاری که هیچ کس دیگر جز خودشان

نمی‌تواند از عهدهٔ مخارجش برآید. ثروتمندان حاضرند که این قبیل اشیاء را گرانتر از اشیاء مفید تر و قشنگتر دیگری که دیگران دارند بخرند. این ویژگیها یعنی سودمندی، زیبایی و کمیابی علت اصلی قیمت گران فلزات مزبور است، که در قبال مقدار بیشتری از سایر کالاها در همه‌جا مبادله می‌شوند. ارزش مزبور قبل از اینکه از آنها سکه بزنند پیدا شده و مستقل از آنست، یعنی دارای خصوصیتی است که آنها را برای ضرب سکه مناسب می‌کند. اما، احتمال دارد که کاربرد جدید، یعنی ضرب مسکوک چون موجب تقاضای بیشتر شده، و مقدار استفاده از آن را در سایر کاربردها کاهش داده، بعدها موجب افزایش و بالابردن ارزش آنها شده باشد. تقاضای سنگهای قیمتی به‌طور کلی ناشی از زیبایی است. اینها خاصیت دیگری جز زیورآلات ندارند، و قابلیت و ارزش زیبایی آن به‌علت کمیابی آنها بیشتر می‌شود. و با بدعت مشکلات و مخارج استخراج آنها از معدن است. لذا در بیشتر موارد تقریباً تمام قیمت کلان این سنگها را مزد و سود تشکیل می‌دهد. اجاره هم هست ولی سهم اجاره در قیمت خیلی کم است؛ و اغلب اجاره هیچ سهمی ندارد، و فقط معادن بسیار غنی از عهدهٔ اجاره هنگفت برمی‌آیند. وقتی که تاواریه^{۲۵} جواهر فروش، معادن الماس گل‌کند^{۲۶}، و ویزاپور^{۲۷} را سرکشی و بازدید می‌کرد اطلاع پیدا کرد که پادشاه آن کشور که برای خاطر وی این معادن استخراج شده، دستور داده بود که تمام معادن را بغیر از آنکه بزرگترین و زیباترین الماس از آن استخراج شده پر کرده و از بین ببرند. سایر معادن از نظر مالکین ارزش عملیات استخراجی را نداشت.

چون قیمت فلزات و سنگهای قیمتی در سراسر جهان از روی قیمت غنی‌ترین معادن مربوط تعیین می‌شود، اجاره‌ای که هر کدام از معادن می‌تواند به مالک بپردازد متناسب است با آنچه که اصطلاحاً حاصلخیزی نسبی معدن می‌نامند، یا به عبارت دیگر متناسب است با برتری و تفوق آن به سایر معادن مشابه، و هیچ‌گونه نسبتی با غنی بودن مطلق معادن ندارد اگر معادن جدیدی کشف شود که به همان درجه که معادن پوتوسی به کانه‌های اروپا برتری داشت این معادن تازه هم به کانه‌های پوتوسی تفوق داشته باشد، ارزش نقره ممکن است آن قدر تنزل کند که حتی استخراج معادن پوتوسی از لحاظ اقتصادی با صرفه نباشد. پیش از کشف هند غربی اسپانیا، غنی‌ترین معادن اروپا می‌توانستند به همان اندازه که غنی‌ترین معادن پرو در حال حاضر اجاره می‌دهند به مالکین خود سود برسانند و اجاره دهند. با اینکه مقدار نقره خیلی کمتر بود، ولی با مقدار مساوی از سایر کالاها قابل مبادله بود، و سهم مالک معدن، وی را قادر می‌ساخت که مقدار مساوی از کار و یا کالاها را با آن خریداری و یا در اختیار داشته باشد. ارزش محصول و اجاره یعنی درآمد حقیقی مردم و مالک از معدن، ممکن بود یکی باشد.

غنی‌ترین معادن احجار کریمه و فلزات قیمتی مقدار ناچیزی به ثروت جهان اضافه می‌کند. محصولی که ارزش آن به‌طور کلی از کمیابی آن ناشی شود، با فراوانی آن

محصول ضرورتاً ارزش فزونی می‌کند. يك سرویس غذاخوری، وسایل زینت آلات بی‌معنی و بیهوده، لباس و اثاثیه خانه‌رامی‌توان با مقدار کمتری از کار و یا مقدار کمتری از کالاها خریداری کرد؛ و این تنها مزیتی است که دنیا از فراوانی و وفور این نوع محصولات نصیب می‌شود.

وقتی که مستغل روی خاک باشد ارزش محصول و اجاره آن به نسبت ارزش مطلق حاصلخیزی زمین است نه به نسبت ارزش نسبی آن. زمینی که مقدار معینی غذا، لباس، و مسکن تولید می‌کند، همیشه می‌تواند تعداد معینی از افراد را تغذیه کرده و پوشاک و مسکن آنها را تأمین کند؛ و سهم مالک هر چه باشد، همیشه به تناسب این مقدار کار آن مردم در اختیار مالک قرار می‌گیرد، و از کالاهایی که کارگران مزبور تهیه می‌کنند به همان نسبت مالک سهم می‌برد. ارزش با برترین زمینها در اثر مجاورت باغنی‌ترین اراضی پائین نمی‌آید. بعکس به طور کلی ارزش این قبیل زمینها به واسطه مجاورت با زمینهای غنی بالا می‌رود. تعداد کثیری از مردم که از درآمد حاصلخیزی زمین زندگی می‌کنند خودشان بازاری برای بیشتر محصولات زمین‌بایر به وجود می‌آورند، که صاحبان این نوع اراضی نمی‌توانستند این قبیل بازارها را در بین خریداران محصول اراضی خشک خودشان بیابند.

عملیاتی که حاصلخیزی زمین را در تولید غذا افزایش می‌دهد، ندهتنها ارزش زمینهای دایر را زیاد می‌کند، بلکه در اثر ایجاد تقاضای جدید موجب می‌شود که ارزش بسیاری از زمینهای دیگر نیز بالا رود. فراوانی خواربار که در نتیجه آماده کردن زمین به وجود آمده، و در اثر آن بسیاری از مردم بیشتر از آنچه که می‌توانند مصرف کنند غذا در اختیار خواهند داشت، علت اصلی تقاضا برای فلزات قیمتی و سنگهای گرانبها و همچنین سایر وسایل آسایش و زیورآلات لباس، مسکن، اثاثیه و ساز و برگ است. خواربار ندهتنها قسمت اصلی ثروت دنیا را تشکیل می‌دهد، بلکه فراوانی خواربار است که قسمت اصلی ارزش خود را به بسیاری از انواع ثروتها می‌دهد. وقتی اسپانیائی‌ها کوبا و سنت‌دمینگو را کشف کردند، متوجه شدند که ساکنین فقیر این مناطق قطعات کوچک طلا را به موی سر و یا لباس خود الصاق می‌کنند. چنان به نظر می‌رسید که همان قدر که ما ریگهای کوچک نسبتاً قشنگ را دوست داریم و فقط زحمت برداشتن آنرا از زمین به خود هموار می‌کنیم آنها هم ارزش قطعات طلای خود را همان اندازه خیال می‌کردند، و هر کس که از آنها خواهش می‌کرد که قطعات کوچک طلای خود را بدهند، تصور می‌کردند که رد کردن تقاضای او درست نیست.

ساکنان مزبور زیورآلات خود را بنا به درخواست مهمانان جدید به آنها می‌دادند، بدون اینکه تشخیص بدهند هدیه ارزنده‌ای بد آنها داده‌اند. وقتی که خشم اسپانیائیها را برای به دست آوردن این فلز می‌دیدند تعجب می‌کردند؛ و هیچ فکر نمی‌کردند که در دنیا کشوری وجود داشته باشد که دارای آن قدر خواربار فراوان باشد. (زیرا خواربار همیشه در این جزایر کمیاب بود) که مردم آن بخاطر فلز بی‌ارزش درخشان با کمال میل

به اندازه‌ای به آنها خواربار بدهند که غذای چندسال آنها را تأمین کند. اگر طوری این موضوع را به آنها تفهیم می‌کردند، شهوت و حرص اسپانیاییها در بدست آوردن این فلز باعث تعجب آنان نمی‌شد.

قسمت سوم

راجع به تغییرات در نسبت بین ارزشهای آن نوع از محصولات که همیشه می‌تواند اجاره را پردازد و آن محصولاتی که گاهی از عهده پرداخت اجاره بر می‌آید و گاهی قادر به پرداخت اجاره نیست

فراوانی روزافزون خواربار، در نتیجه پیشرفت آبادانی و بهبود کشت، بالطبع باید تقاضا برای هر قسمت از محصول زمین به استثناء خواربار را افزایش دهد یعنی تقاضای محصولات غیرخوراکی را که یا برای تزیین و یا برای مصرف به‌کار می‌برند زیاد کند. بنابراین باید انتظار داشت که، در تمام دوره پیشرفت و آبادانی در ارزشهای نسبی آن دو نوع کالای مختلف فقط یک دگرگونی پدید آید. ارزش محصولاتی که زمانی از عهده پرداخت اجاره بر می‌آید و گاهی قادر به انجام آن نیست، باید دائماً به تناسب آن تولیدی که همیشه می‌تواند از عهده اجاره بر آید بالا رود. با پیشرفت صنعت مواد پوشاکی، مسکن، سنگواره‌ها و مواد معمولی مفید زمین، فلزات قیمتی، و سنگهای گرانبها باید بتدریج بیشتر مورد تقاضا قرار گرفته، و کم‌کم بامقدار بیشتری از خواربار مبادله‌گردند، یعنی به عبارت دیگر باید بتدریج قیمت آنها گرانتر شود. این امر در بسیاری از موارد درباره بیشتر اشیاء مصداق پیدا کرده، و اگر تصادفات عجیب و غریب گاهی باعث افزایش عرضه بیشتر از تقاضای آنها نمی‌شد، در تمام موارد نسبت به همه اشیاء همین‌طور هم می‌شد.

مثلاً، قیمت معدن رایگان سنگ خواجه و ناخواه با افزایش آبادانی و جمعیت بخشهای اطراف آن زیاد خواهد شد، بویژه اگر در آن حوالی فقط یک معدن وجود داشته باشد. ولی ارزش معادن نقره و لواینکه تا فاصله هزار میلی آن معدنی وجود نداشته باشد، با آبادانی کشوری که معدن در آن قرار گرفته ضرورتاً زیاد نمی‌شود. بازار محصول معدن رایگان سنگ بندرت بیش از چند کیلومتری معدن قرار می‌گیرد، و به‌طور کلی تقاضا باید به تناسب آبادانی و جمعیت آن بخش کوچک باشد. ولی بازار محصول معدن نقره ممکن است در سراسر جهان شناخته شده وجود داشته باشد. لذا تا وقتی که تمام دنیا به‌طور کلی از لحاظ جمعیت و آبادانی پیشرفت نکرده باشد، تقاضای نقره به هیچ وجه با آبادانی و ترقی حتی کشور بزرگی در حوالی معدن زیاد نمی‌شود. و حتی اگر به‌طور کلی دنیا رو به پیشرفت و آبادانی باشد، مع‌هذا اگر در ضمن آباد شدن، معادن جدید نقره کشف شود که خیلی غنی‌تر از معادن قبلی باشد، با اینکه تقاضای نقره بالطبع بالا می‌رود، ولی عرضه نقره ممکن است به نسبت بیشتری زیاد شود به‌طوری که بهای حقیقی آن فلز بتدریج

کم شود؛ یعنی مقدار مشخصی از آن، مثلاً یک پوند آن، بتدریج ممکن است مقدار کمتری از نیروی کار را در اختیار داشته باشد، و یا با مقدار کمتری از گندم، که قوت اصلی کارگر است، مبادله گردد.

بازار بزرگ نقره عبارتست از بخش متمدن و تجاری دنیا. چنانچه در نتیجه کلی سیر ترقی تقاضای این بازار افزایش یابد، در حالی که عرضه بهمان نسبت اضافه نشده باشد، ارزش نقره به تدریج بدنسبت ارزش گندم بالا می رود. مقدار مشخص نقره با مقدار بیشتری گندم مبادله می شود، و یا به سخن دیگر متوسط قیمت پولی گندم به تدریج ارزاتر و ارزاتر می گردد.

اگر بعکس، در اثر یک تصادف عرضه کالا در چند سال بدنسبتی بیشتر از تقاضا افزایش یابد، این فلز کم کم ارزاتر می شود، و یا به عبارت دیگر، قیمت متوسط پولی گندم، با وجود تمام اصلاحات و آبادانی که صورت گرفته، بتدریج گراتر می گردد.

اما، چنانچه از طرف دیگر، عرضه فلز مزبور تقریباً بهمان نسبت تقاضا افزایش یابد، باز مثل گذشته نقره تقریباً با همان مقدار گندم مبادله شده و یا می تواند همان مقدار گندم را خریداری کند، و متوسط قیمت پولی گندم، قطع نظر از تمام ترقیات، بهمان وضع قدیم باقی خواهد ماند.

این سه مورد ظاهراً تمام ترکیبات تصادفاتی که می تواند در مسیر ترقی به وقوع پیوندد در برمی گیرد؛ و در مدت چهار قرن گذشته، اگر قضاوت خود را بر مبنای آنچه در فرانسه و انگلیس روی داده است قرار دهیم، به نظر می رسد که هر کدام از آن سه ترکیبات مختلف ر بازار اروپا اتفاق افتاده، و تقریباً بهمان ترتیبی که من آنها را نوشته ام روی داده است.

گریزی درباره تغییرات ارزش نقره در طول چهار قرن گذشته

دوره اول

در سال ۱۳۵۰، ومدتی قبل از آن، قیمت متوسط یک چارک گندم^{۲۸} نظر ا کمتر از چهار اونس نقره تاورویت^{۲۹} بر آورده شده، که برابر با بیست شلینگ پول امروز بوده است. به نظر می رسد که بتدریج قیمت آن کم شده تا به دو اونس رسیده باشد که معادل ۱۰ شلینگ پول امروز است، و این قیمتی است که در آغاز سده شانزدهم نیز عین آن بر آورد شده و حدس می زنند تا حدود سال ۱۵۷۰ این قیمت ادامه داشته است.

در سال ۱۳۵۰، که سال بیست و پنجم سلطنت ادوارد سوم بود، که، قانونی به تصویب رسید که به نام قانون کارگران موصوف شد. در مقدمه و دیباچه قانون مزبور راجع به تنبلی

۲۸. واحد وزن معادل $(\frac{1}{4}) \times ۸$ رطل یا ۲ رطل.

۲۹. Towerweight وزن مخصوص فلزات قیمتی.

نوکرهایی که سعی می‌کردند از اربابان خود حقوق بیشتری دریافت کنند زیاد شکایت شده است. بنابراین چنین مقرر می‌دارد که تمام نوکرها و کارگران درآینده باید همان حقوق و مزایای زندگی را دریافت کنند (در آن زمان مزایای زندگی نه تنها شامل لباس بود بلکه خواربار راهم در برمی‌گرفت) که در سال بیستم سلطنت شاه و چهارسال قبل از آن می‌گرفتند؛ و همچنین مقرر شد که روی این اصل آذوقه گندم آنان نباید بیش از ده‌پنس در هر رطل برآورد شود، و ارباب همیشه این اختیار را داشت که یا گندم مزبور را به آنها بدهد یا پولش را. بنابراین، در سال بیست و پنجم سلطنت ادوارد، قیمت متوسط و معتدل گندم رطلی ده‌پنس برآورد شده، لذا نیاز به قانون ویژه‌ای داشت که پیشخدمتها را مجبور می‌کرد به جای مزایای خوارباری آن را قبول کنند؛ و همچنین در سال شانزدهم سلطنت ادوارد که ده‌سال قبل از این قانون و زمانی است که قانون به آن اشاره می‌کند، نیز این قیمت معقول بوده است. ولی در سال شانزدهم سلطنت ادوارد سوم، ده‌پنس معادل نیم‌اونس نقره داشت (تاورویت)، و تقریباً مساوی بانیم‌کرون پول امروز ما بود. بنابراین چهار اونس نقره تاورویت، برابر با ۸ شلینگ و ۸ پنس پول آن روز، و نزدیک به ۲۵ شلینگ پول امروز در قبال یک چارک از ۸ رطل گندم باید قیمت متعادلی بوده باشد. این قانون مطمئناً بهترین مدرکی است که نشان می‌دهد در آن زمان قیمت متعادل گندم چه بوده است، و بهتر از سالهای مخصوصی است که بعضی از مورخین و نویسندگان به علت گرانی یا ارزانی فوق‌العاده آن سالها را انتخاب کرده‌اند، و روی همین اصل هم بسیار مشکل است که انسان بتواند بفهمد قیمت عادی آن روزها چه بوده است. بعلاوه علل دیگر هم وجود دارد که انسان باور می‌کند در آغاز سده چهاردهم، و مدتی پیش از آن قیمت عادی گندم از چهار اونس نقره در هر یک چارک کمتر بوده است، و سایر غلات هم به همین نسبت بوده است.

در سال ۱۳۵۹، رالف‌دوبرن^{۳۰} رئیس صومعه سنت‌اگوستین، در کنتن‌بوری، بمناسبت احراز و استقرار پست جدید ضیافتی داد، که ویلیام‌ترن^{۳۱} نه تنها صورت هزینه آن را نگاه داشته بلکه قیمت بسیاری از اقلام در آن هست. در آن مهمانی، نخست، پنجاه و سه چارک گندم مصرف شد که نوزده لیره هزینه داشت، که هر ۲ رطل آن هفت شلینگ و دوپنس می‌شود، و این قیمت معادل بابیست و یک شلینگ و شش پنس پول امروزه است؛ دوم پنجاه و هشت چارک جو سبز خشک شده، که هفده لیره و ده شلینگ یا هر چارکی شش شلینگ تقریباً معادل ۱۸ شلینگ پول امروزه ما، ارزش آن بوده مصرف شد؛ سوم بیست چارک جو صحرائی به مبلغ چهار لیره یعنی هر چارکی چهار شلینگ معادل، در حدود ۱۲ شلینگ پول امروز، خریداری شده بود، در این صورت حساب قیمت جو سبز خشک و جو صحرائی به نسبت عادی قیمت گندم گراتر بوده است.

این قیمتها را بدلیل گرانی یا ارزانی فوق‌العاده آن ضبط نکرده‌اند، بلکه تصادفاً به عنوان مخارجی ذکر شده است که واقعاً در قبال مصرف مقادیر زیادی غله در چنین مهمانی

با عظمتی پرداخت گردیده است.

در سال ۱۲۶۲، پنجاه و یکمین سال سلطنت هنری سوم، قانون قدیمی به نام «واحد وزن نان و آجوه» از نو اجرا شد، و شاه در مقدمه آن اظهار می‌دارد که این قانون در زمان یکی از نیاکان وی که پادشاه انگلیس بوده است وضع شده بوده است. بنابراین، احتمالاً این قانون در سال سلطنت پدر بزرگ وی هنری دوم^{۳۲} وضع شده بوده است، و شاید هم تا زمان فتح انگلیس پیش می‌رود و مربوط به آن دوره است. این قانون قیمت نان را بر مبنای قیمت‌های گندم در زمانهای مختلف تعیین می‌کند، که هر چارک آن از یک شلینگ تا ۲۰ شلینگ آن روز در نوسان بوده است. ولی کلاً حدس زده می‌شود که قوانینی از این قبیل تمام انحرافات از قیمت متوسط را با دقت مساوی در نظر می‌گیرد، یعنی قیمت‌های کمتر از قیمت متوسط و قیمت‌هایی بالاتر از قیمت متوسط را مد نظر داشته است. بنابراین، بر مبنای این فرض، باید قیمت متوسط گندم در زمان وضع این قانون تا سال پنجاه و یکم سلطنت هنری سوم ده شلینگ بوده باشد که دارای ۶ اونس نقره تاورویت است یعنی معادل حدود سی شلینگ پول امروز ما - از اینرو اگر حدس بزنیم که قیمت متوسط کمتر از یک سوم بالاترین قیمتی که قانون مزبور آن را تعیین کرده نبوده باشد (یعنی کمتر از شش شلینگ و هشت پنس پول آن روز، که حاوی چهار اونس نقره تاورویت بوده است) اشتباه نکرده‌ایم.

لذا، بر اساس اطلاعات مختلف ظاهراً دلایلی در دست داریم که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که، در حدود نیمه سده چهاردهم و مدت‌های مدید پیش از آن، متوسط قیمت عادی یک چارک گندم نمی‌باید کمتر از چهار اونس نقره تاورویت بوده باشد.

تقریباً از اواسط سده چهاردهم تا آغاز سده شانزدهم، آنچه که قیمت عادلانه متعادل گندم محسوب می‌شد، به تدریج به نصف قیمت آن تنزل کرده است، به طوری که سرانجام به در حدود دو اونس نقره تاورویت، که معادل ۱۰ شلینگ پول امروزی است، کاهش یافته است. تا حدود سال ۱۵۷۰ همین قیمت ادامه داشته است.

در کتابچه خانوادگی هنری، پنجمین دوک نورث‌هامبرلند، که در سال ۱۵۱۲ نوشته شده است، دو نوع برآورد از قیمت گندم شده است. در یکی از آنها هر چارک شش شلینگ و ۸ پنس، و در دیگری فقط پنج شلینگ و هشت پنس تخمین زده شده است. در سال ۱۵۱۲، شش شلینگ و هشت پنس فقط حاوی دو اونس نقره تاورویت، بوده و مساوی تقریباً ده شلینگ پول امروزی ما بوده است.

از سال بیست و پنجم سلطنت ادوارد سوم تا آغاز سلطنت الیزابت، یعنی در فاصله بیش از دو بیست سال، از چندین قانون مختلف مصوب این‌طور استنباط می‌شود که شش شلینگ و هشت پنس، قیمت متعادل و معقول یعنی قیمت متوسط معمولی گندم بوده است. اما، مقدار نقره‌ای که در این مدت در آن مبلغ اسمی پول وجود داشت بتدریج در اثر تغییراتی که در مسکوک داده شد تنزل یافت. ولی ظاهراً افزایش ارزش نقره جبران

کاهش مقدار نقره‌ای که در مبلغ اسمی آن وجه وجود داشت تا به امروز کرده است، به طوری که قوه مقننه معتقد بود که مسأله کاهش مقدار نقره ارزش مطالعه آن را ندارد بدین ترتیب در سال ۱۴۳۶ قانونی گذشت که وقتی قیمت گندم کم و در حدود شش شلینگ و هشت پنس است می‌توان بدون اخذ پروانه آن را صادر کرد؛ و در سال ۱۴۶۳ مقرر شد که اگر قیمت بیشتر از شش شلینگ و هشت پنس در هر چارک نباشد مطلقاً گندم نباید از خارج وارد شود. قانونگذار تصور کرده بود وقتی قیمت آنقدر نازل باشد صدور آن مواجه با اشکال نمی‌شود، ولی وقتی که قیمت قدری بالاتر رفت احوط آنست که ورود آن را اجازه دهند. بنابراین، شش شلینگ و هشت پنس حاوی همان مقدار نقره است که سیزده شلینگ و چهار پنس پول امروز ما (یعنی یک سوم کمتر از همان مبلغ اسمی که در زمان ادوارد سوم وجود داشت) و این مبلغ در آن زمان قیمت عادلانه و معقول گندم تلقی می‌شد.

در سال ۱۵۵۴، طبق مصوبه یکم و دوم فیلیپ و ماری؛ و در سال ۱۵۵۸ طبق قانون اول الیزابت هر وقت قیمت یک چارک گندم بالاتر از شش شلینگ و هشت پنس باشد، که (این مقدار پول در آن زمان، در مقام مقایسه با پول امروز ما، بیشتر از دویسی نقره اضافه نداشت) صدور آن ممنوع است. ولی به زودی متوجه شدند که شرط محدود کردن صادرات گندم به زمانی که قیمت آن آنقدر تنزل کند، در حقیقت مثل ممنوعیت کامل ورود آن است. لذا در سال ۱۵۶۲، به موجب مصوبه پنجم سلطنت الیزابت، صدور گندم از بعضی از بندرها (وقتی که قیمت یک چارک آن بالاتر از ده شلینگ نباشد) آزاد شد، این قیمت همان قدر نقره دارد که مبلغ اسمی مشابه آن در امروز از اینرو، قیمت مزبور را آن زمان، قیمت عادلانه و معقول گندم تلقی می‌شد. و این قیمت تقریباً با قیمتی که در کتابچه خانوادگی نورت هامبرلند در سال ۱۵۱۲ برآورد شده تطبیق می‌کند.

آقای دوپره دوست‌مور^{۳۳} و مؤلف ظریف‌طبع «گفتاری درباره سیاست غله» هر دو تأیید کرده‌اند که در فرانسه قیمت متوسط گندم، نیز مثل انگلیس، در پایان سده پانزده و آغاز سده شانزدهم پائین‌تر از دو سده پیش بوده است.

قیمت آن، در همان مدت احتمالاً به همان دلیل در بیشتر نواحی فرانسه تنزل کرده است. این افزایش ارزش نقره به نسبت گندم، ممکن است به طور کلی یا به علت افزایش تقاضای آن فلز بوده باشد، که در نتیجه رشد آبادانی و کشاورزی به وجود آمده، در حالی که عرضه محصول گندم تغییری نکرده بود؛ و یا اینکه تقاضا تغییری نکرد، ولی به علت تنزل تدریجی عرضه قیمت بالا رفته باشد؛ یعنی بیشتر معادن نقره‌ای که در آن زمان استفاده می‌شد تهی شده، و در نتیجه هزینه استخراج آن خیلی بالا رفته بود؛ و یا اینکه ممکن است بالا رفتن قیمت نقره مقداری به علت اولی و مقداری هم به دلیل اخیر باشد. در پایان سده پانزدهم و آغاز سده شانزدهم، بیشتر قسمتهای اروپا دارای یک نوع حکومت ثابت و مستقر شده بود که با سده‌های پیش فرق داشت. بالا رفتن امنیت بالطبع صنعت و آبادانی

را افزایش می‌دهد؛ و تقاضای فلزات قیمتی و همچنین سایر کالاهای تجملی با زیاد شدن ثروت طبیعتاً افزایش می‌یابد. وقتی تولید سالیانه افزایش می‌یابد، احتیاج به مقدار بیشتری مسکوک دارد که آن محصول را بدجریان اندازد؛ و هرچه تعداد ثروتمندان بیشتر شود احتیاج به دوری و سینی و سایر زیورآلات نقره‌ای بیشتر می‌گردد. همچنین طبیعی است که تصور کنیم، بیشتر معادنی که در آن زمان نقره به بازار اروپا سرازیر می‌کرد، سخت تهی شده و استخراج آنان پرهزینه بوده است. بسیاری از این معادن از زمان رومیها بهره‌برداری شده بود.

اما، عقیده بیشتر کسانی که درباره قیمت محصولات زمان قدیم کتاب نوشته‌اند اینست که از زمان فتح انگلیس به دست رومیها، شاید از زمان حمله ژولیوس سزار، تا کشف معادن امریکا ارزش نقره مرتباً پائین می‌آمد. چنین به نظر می‌رسد که این اظهارات قسمتی مربوط به بررسی‌هایی است که نویسندگان گهگاه فرصت داشتند درباره قیمت غله و بعضی از محصولات خام زمین به عمل آورند؛ و قسمتی هم از این تصور عمومی ناشی شده است که همان‌طور که مقدار نقره طبعاً با افزایش ثروت در هر کشوری بالا می‌رود، همان‌طور هم با افزایش مقدار آن قیمتش کاهش می‌یابد.

در بررسی‌هایی که این نویسندگان روی قیمت گندم به عمل آوردند، ظاهراً سه مورد مختلف آنها را گمراه کرده است.

نخست، در روزگار پیشین تقریباً تمام اجاره زمین جنسی پرداخت می‌شد، یعنی با دادن مقدار معینی غله، گاو و گوسفند و مرغ و غیره. اما، گاهی اتفاق افتاده است که مالک گمان می‌کرده آزاد است که از مستأجر پرداخت اجاره بها را یا جنسی بخواهد، و یا مبلغ معینی پول به جای آن بگیرد. در اسکاتلند قیمتی که محصول جنسی بدین وسیله تبدیل به مبلغ معینی پول می‌شد قیمت تبدیل می‌نامیدند. چون اختیار گرفتن جنس و یا پول نقد با مالک است، برای ایمنی مستأجر لازم است که، قیمت تبدیل پائین‌تر از متوسط قیمت بازار باشد نه بالاتر از آن. لذا در بسیاری از جاها، اجاره نقدی بیش از نیمی از قیمت متوسط مازاد نیست. در بیشتر قسمتهای اسکاتلند این رسم در مورد مرغ و خروس جاری است، و در بعضی ازدهات نسبت به گاو و گوسفند نیز عمل می‌شود. و اگر سازمان تعیین قیمت غله به آن پایان نداده بود، شاید احتمالاً در این مورد هم اجرا می‌شد. طبق مفاد یکی از قوانین اوزان و مقادیر هر ساله قیمت متوسط انواع غله و حبوبات، و همچنین کیفیت مختلف آن، بر مبنای قیمت واقعی بازار در هر بخش معین، ارزشیابی می‌شود. این عرف مستأجر را در برابر نوسان قیمت غله حفظ کرده و همچنین برای مالک خیلی راحت شد که آنچه را که اصطلاحاً بهره مالکانه گندم می‌نامند، بجای قیمت ثابت، به‌ازاء قیمت غله در بخشها در هر سال به پول تبدیل کند. اما نویسندگانی که قیمت گندم زمانهای پیش را ضبط کرده‌اند ظاهراً اغلب قیمت تبدیل مرسوم در اسکاتلند را با قیمت واقعی بازار اشتباه کرده‌اند فلیت وود^{۳۴} در یک‌جا، اعتراف می‌کند که این اشتباه را مرتکب شده است.

اما، وقتی که کتاب خود را می‌نوشت، بدلت خاصی، فکر نمی‌کرد که این اعتراف و اقرار صحیح باشد، مگر پس از اینکه قیمت تبدیل خود را پانزده بار نقل و استنساخ کرد آن وقت متوجه اشتباه خود شد. قیمت مزبور برای هر چارک گندم ۸ شلینگ است. این مبلغ در سال ۱۴۲۳، یعنی زمانی که وی آن را مبنای بررسی خود قرار داده است، دارای همان قدر نقره بود که شانزده شلینگ پول امروزما. ولی در سال ۱۵۶۲، سالی که نویسنده بررسی خود را درباره آن تمام می‌کند، این مبلغ دارای همان اندازه نقره بود که ۸ شلینگ امروز. دوم، این نویسندگان به سبب روش بی‌ترتیب و نامربوطی که بعضی از استنساخ‌کنندگان تنبل برخی از قوانین اوزان و مقادیر تعیین قیمت را نقل کرده‌اند، گمراه شده‌اند؛ و گاهی اوقات شاید این قوانین به همین طریق به وسیله قوه مقننه تصویب می‌شده است.

قوانین قدیمی اوزان و مقادیر ظاهراً وقتی که گندم و جو نازلترین قیمت خود را داشت قیمت نان و آجیو را تعیین می‌کرد؛ و وقتی که قیمت آن دونوع غله مختلف کم‌کم از پائین‌ترین قیمت خود بالا می‌رفت به همان نسبت نیز قیمت نان و آجیو تغییر می‌کرد به تدریج تعیین می‌کرد که قیمت نان و آجیو چقدر باید باشد. ولی استنساخ‌کنندگان این قوانین ظاهراً اغلب فکر می‌کردند کافی است که همان مقررات را رونویسی کنند و سه‌چهار قلم نازلترین قیمت را یادداشت بردارند. بدین طریق زحمت کار و قضاوت به خود نمی‌دادند، و به نظر من، فکر می‌کردند که این عمل کافی بود که نشان دهد در سایر قیمت‌های بالا چه نسبتی باید مرئی شود.

بدین‌سان، در قانون اوزان و مقادیر نان و آجیو سال ۵۱ سلطنت هنری سوم، قیمت نان بر مبنای قیمت‌های مختلف گندم تعیین شد، یعنی هر چارک از یک شلینگ تا ۲۵ شلینگ پول آن روز. ولی در تمام نسخه‌های خطی که چاپ‌های مختلف قوانین، (قبل از چاپ قوانین آقای رافهد^{۳۳})، از روی آنها استنساخ شده بود هیچ‌کدام از استنساخ‌کنندگان مقررات مزبور را بیشتر از چارکی دوازده شلینگ نقل نکرده‌اند. بنابراین، چند تن از نویسندگان، که از این رونویس برداری غلط گمراه شده بودند، طبعاً چنین نتیجه گرفتند که قیمت متوسط، یا هر چارک شش شلینگ، معادل با هجده شلینگ پول امروزما، قیمت عادی یا متوسط آن روز گندم بوده است.

در قانون تامبرل^{۳۶} و پی‌لوری^{۳۷}، که تقریباً در همان روزها به تصویب رسیده، قیمت آجیو بر مبنای هر شش پنس افزایش قیمت جو تعیین شده است، یعنی جو هر چارک از ده شلینگ تا چهار شلینگ نوسان داشت. اما، چهار شلینگ مزبور احتمالاً بالاترین قیمت جو در آن زمان نبوده، و این قیمت فعلاً فقط به عنوان مثال در مورد تناسبی که باید در سایر قیمت‌ها رعایت شود داده شده؛ آیا قیمت از این بالاتر بوده یا کمتر می‌توانیم از آخرین جمله خود قانون این موضوع را بفهمیم: «قیمت آجیو بدین طریق باید بر مبنای هر شش

35. Ruffhead.

36. Tumbrel.

37. Pillory.

پنی افزایش یا تنزل قیمت جو، تعیین شود^{۳۸} این جمله خیلی بی سروته تهیه شده است ولی معنی آن واضح است. در تدوین این قانون قوه مقننه ظاهراً همان قدر دچار تسامح و غفلت شده که رونویس برداران و استنساخ کنندگان از نقل نوشته‌های دیگران. در کتاب خطی قدیمی رژیم ماژستاتیم^{۳۹}، که کتاب قانون قدیمی اسکاتلند است قانون اوزان و مقادیری وجود دارد که در آن قیمت نان بر مبنای تمام قیمت‌های مختلف گندم تعیین می‌شود، یعنی هر بل (بل واحد وزن در اسکاتلند تقریباً معادل ۴ رطل، مترجم) اسکاتلند که معادل نصف چارک انگلیس است، از ده پنس ناسه شلینگ بوده است. شلینگ اسکاتلندی، در زمانی که این قانون به تصویب رسید، معادل با شلینگ استرلینگ امروز بوده است.

آقای رودی من^{۴۰} ظاهراً از این قسمت چنین نتیجه‌گیری کرده است که، سد شلینگ بالاترین قیمت گندم در آن زمان بوده، و قیمت‌های ده پنس، یک شلینگ ریاحدا کشر و شلینگ قیمت معمولی بوده است. اما در مراجعه به این نسخه خطی، به خوبی آشکار می‌شود^{۴۱} که تمام این قیمت‌ها به عنوان نمونه‌ای است که نسبت رعایت شده بین قیمت‌های مربوط گندم و نان را ارائه دهد. آخرین جمله قانون مزبور اینست: «درباره سایر موارد بر مبنای آنچه که در بالا نوشته شده است، بانظر داشتن به قیمت غله، خودتان می‌توانید قضاوت کنید و تصمیم بگیرید^{۴۲}».

سوم همچنین این نویسندگان فریب قیمت نازلی که گاهی اوقات گندم در زمان قدیم با آن خرید و فروش می‌شد خورده و گمراه شده‌اند؛ و تصور کرده‌اند چون پائین‌ترین قیمت آن در آن زمان کمتر از سال‌های بعد بوده، قیمت عادی آن نیز باید پائین‌تر بوده باشد. اما، باید متوجه می‌شدند که در زمان قدیم بالاترین قیمت گندم همان قدر که از قیمت سال‌های بعد بیشتر بود، پائین‌ترین قیمت آن نیز کمتر از قیمت‌های نازل سال‌های بعد بود. بدینسان فلیت وود راجع به سال ۱۲۷۵ دو قیمت مختلف درباره یک چارک گندم ارائه می‌دهد. یکی چهار لیره و شانزده شلینگ پول آن روز، یا برابر ۱۴ لیره و هشت شلینگ پول امروز ما؛ و دیگری شش لیره و هشت شلینگ برابر با ۱۹ لیره و چهار شلینگ پول امروزی ما. در پایان سده پانزده و آغاز سده شانزده هیچ وقت قیمت گندم، مثل این دو قیمت این قدر نامعتدل و نامربوط نبوده است. قیمت گندم با اینکه همیشه دستخوش تغییر بوده، در جوامع ناآرام و نامنظم، که گسیختگی بازرگانی و مواصلات سبب می‌شود نعمت و فراوانی یک بخش از کشور در بخشی که گرفتار کمیابی و قحطی است اثر نداشته باشد بیشترین نوسان را دارد. در حالت بی‌نظمی کشور انگلیس در زمان

38. et sic demcops Crescetur vol dimiueture per sex denarios.

39. Regiam Majestatum. 40. Ruddiman.

۴۱. نگاه کنید به مقدمه وی درباره diplomata scotiac نوشته آندرس.

42. Reliqua judicabis secundum prascripta habendo respectum ad pretium bladi.

حکومت پلاتنانت‌ها^{۴۳} که از نیمه قرن دوازدهم تا پایان قرن پانزدهم در انگلیس فرمانروائی داشتند، يك بخش درنعمت بود، درحالی که بخشهای دیگر که فاصله چندانی با آن نداشت، در اثر امحاء غله که یا اتفاقات و رویدادهای فصلی عامل آن بود، و یا به وسیله تجاوز بعضی از بارونها پدید می‌آمد، گرفتار قحطی وحشتناک می‌شد؛ و اگر زمین یکی از مالکین که خصم آنان بود در بین این دو بخش قرار می‌گرفت، بخش غنی قادر نبود کوچکترین کمکی به بخش قحطی‌زده بکند. در حکومت با اراده و منضبط سلاطین تودورز^{۴۴} که از اواخر قرن پانزدهم تا پایان قرن شانزدهم فرمانروائی داشتند، هیچ بارونی آن قدر قوی نبود که امنیت عمومی را به مخاطره اندازد. در پایان این بخش خواننده عزیز تمام قیمت‌های گندم را که توسط فلیت و وداز سال ۱۲۵۲ تا ۱۵۹۷ جمع‌آوری شده خواهید دید، این قیمت‌ها هم به قیمت زمان ما تبدیل شده، طبق جدول زمانی به هفت قسمت که هر کدام دوازده سال را در بر می‌گیرد بخش شده است. همچنین در پایان هر قسمت، قیمت متوسط دوازده سال آمده است. در این دوره زمانی بلند، فلیت و ود توانسته است فقط قیمت‌های هشتاد سال را جمع‌آوری کند، به طوری که برای کامل کردن ۱۲ سال آخر ۴ سال کسر است. بنابراین خود من قیمت‌های سال ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱ را از گزارشات دانشکده ایتون^{۴۵} در اینجا اضافه کرده‌ام، تنها قسمتی که من اضافه کرده‌ام همین چهار سال است. خواننده متوجه خواهد شد که از نیمه قرن سیزدهم تا بعد از نیمه سده شانزدهم، میانگین قیمت هر دوازده سال به تدریج کمتر می‌شود؛ و در پایان سده شانزدهم بار دیگر افزایش می‌یابد. در حقیقت، قیمت‌هایی که فلیت و ود توانسته جمع‌آوری کند؛ به طور کلی آنهایی بوده‌است که در گرانی و یا ارزانی فوق‌العاده گندم چشمگیر بوده است، و من هیچ فکر نمی‌کنم که بتوان از آنها نتیجه‌گیری قطعی و مشخصی کرد. اما اهمیت ارقام مزبور بیشتر از این لحاظ است که نظر مرا در محاسبه بالا تأیید می‌کنند.

به‌رحال، ظاهر آ خود فلیت و ود، و بیشتر نویسندگان عقیده داشتند که در تمام مدت این دوره ارزش نقره، در نتیجه فراوانی آن، مرتباً کاهش می‌یافت. قیمت‌های گندم که خود وی جمع‌آوری کرده است با این عقیده جور در نمی‌آید. این قیمت‌ها با نوشته دوپره دوست‌مور، و آنچه که من کوشیده‌ام بیان کنم کاملاً تطبیق می‌کند. اسقف فلیت و ود و دوپره دوست‌مورد و نویسندگانی هستند که با نهایت دقت و صداقت، قیمت کالاهای زمانهای پیش را جمع‌آوری کرده‌اند عجیب است که، با وجود اینکه عقایدشان بسیار با هم فرق دارد، آمار و اطلاعات آنان، لااقل تا آنجائی که مربوط به غله است، آنقدر دقیق باهم تطبیق می‌کند.

اما، بعضی از نویسندگان دل‌آگاه و هوشیار قیمت فوق‌العاده نقره را در زمانهای

۴۳. Plantagenet خانواده‌ای که از سال ۱۱۵۴ تا ۱۳۹۹ بر انگلیس حکومت کردند (مترجم).

۴۴. سلاطین تودورز از نسل Owen Tudor می‌باشند که از ازدواج این اصیل‌زاده ولشی با بیوه هانری پنجم بوجود آمد. هانری هفتم، هانری هشتم، ادوارد هشتم و ماری اول و الیزابت اول جزو این خانواده بودند (مترجم).

باستان از قیمت کم گندم استخراج نکرده بلکه از محصول خام زمین آن را به دست آورده‌اند. گفته می‌شود، گندم که یک نوع فرآورده دست کاشت است، در آن سالهای توحش و ابتدایی، خیلی گرانتر از بیشتر کالاها بود؛ به نظر من، مقصودشان اینست که گندم گرانتر از کالاهای تولید نشده، مانند گاو، و گوسفند، مرغ، گوشت انواع شکار و غیره است. در اینکه در آن عصر بربریت این کالاها به نسبت خیلی ارزانتر از گندم بودند تردیدی نیست. ولی این ارزانی از ارزش زیاد نقره نبود، بلکه قیمت سایر کالاها ارزان بود. ارزانی ناشی از این نبود که نقره در آن زمان می‌توانست مقدار نیروی کار بیشتری بخرد، بلکه بدعلت این بود که این قبیل کالاها مقدار کمتری گندم می‌توانستند بخرند تا زمان فراوانی و فراخی. نقره در امریکای لاتین ارزانتر از اروپا باید باشد؛ یعنی در مملکتی که تولید می‌شود ارزانتر است تا مملکتی که به آن وارد می‌شود، و این گرانی ناشی از هزینه حمل و نقل طولانی دریائی و خشکی و بیمه می‌باشد. اما، طبق گفته اولوآ بوئوس آیرس، قیمت یک گاو که از میان گله سیصد چهارصدتائی جدا کنند، بیست و یک و نیم پنی استرلینگ بوده است. بایرون می‌گوید که قیمت یک اسب خوب در پایتخت شیلی شانزده شایینگ استرلینگ است. در کشوری که بالذات غنی و حاصلخیز است، ولی قسمت اعظم آن کشت نشده است، گاو و گوسفند، ماکیان، انواع شکارها و غیره، چون با صرف وقت و کار کمتری به دست می‌آیند، لذا مقدار نیروی کار کمتری را می‌توانند بخرند یا در اختیار داشته باشند. قیمت پولی کمی که این کالاها با آن مبادله می‌شوند، دلیل بالا بودن قیمت نقره نیست، بلکه علامت آنست که قیمت این کالاها خیلی پائین است. باید همیشه به خاطر داشت که کار است که ارزش حقیقی نقره و سایر کالاها را تعیین می‌کند، نه کالای بخصوصی یا مجموعه‌ای از کالاها^{۴۶}.

ولی در کشورهای غیر زراعی، یا کم جمعیت، گاو و گوسفند، ماکیان و گوشت انواع شکارها، و غیره، چون تولید قهری و خود به خودی طبیعت می‌باشند، بنابراین طبیعت بیشتر از مقدار مصرف اهالی آن را تدارک می‌بیند. در یک چنین شرایطی معمولاً عرضه بیشتر از تقاضاست. بنابراین، در حالات مختلف جوامع، و در مراحل مختلف آبادانی و ترقی این گونه کالاها معرف یا مساوی مقادیر مختلف کار هستند.

در حالات مختلف جامعه، در هر مرحله از ترقی، گندم محصول سعی و کوشش آدمی است. ولی محصول متوسط هر نوع کاری همیشه کم‌ویش، مناسب با متوسط مصرف است؛ یعنی میانگین عرضه متناسب با میانگین تقاضاست. بعلاوه، در مراحل مختلف سیر ترقی، کشت مقادیر مساوی گندم در یک زمین و آب و هوای معین، به طور متوسط احتیاج به تقریباً مقادیر مساوی از کار دارد، و یا اینکه به زبان دیگر قیمت مقادیر کار در آنها برابر است؛ افزایش دائمی نیروی مولد در حالت پیشرفت کشت کم‌ویش با افزایش دائمی قیمت احشام، که ابزار اصلی کار کشاورزی است، خنثی می‌شود. لذا، روی همین اصل، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که مقادیر مساوی گندم، در هر حالتی از جامعه،

و در هر مرحله از ترقی، تقریباً معرف یا مساوی مقادیر کار است تا مقادیر مساوی قسمتهای دیگری از محصول خام زمین. از اینرو، به طوری که تاکنون دیده شده است گندم در تمام مراحل مختلف ثروت و ترقی، وسیله دقیقتری برای اندازه گیری ارزش است تا کالا یا مجموعه کالاهای دیگر. بنابراین، در تمام آن مراحل مختلف، می توانیم با مقایسه نقره با گندم ارزش حقیقی آن را بهتر بفهمیم تا با مقایسه سایر کالاها یا مجموعه کالاها.

بعلاوه گندم یا هر چه که غذای معمولی و مورد علاقه مردم است، در هر کشور متمدن، قسمت اصلی قوت کارگر را تشکیل می دهد. در نتیجه توسعه کشاورزی، زمین هر کشور مقدار بیشتری گندم تهیه می کند تا علوفه، و کارگر در همه جا به طور کلی متکی به غذای سالمی است که ارزاتر و فراوانتر باشد. به غیر از کشورهای ثروتمند و یا در جاهایی که مزد کارگر بسیار بالاست گوشت، قسمت ناچیزی از قوت کارگر را تشکیل می دهد؛ در این جوامع مصرف مرغ و ماکیان از گوشت هم کمتر است، و گوشت شکار اصلاً به وسیله کارگران مصرف نمی شود. در فرانسه و حتی اسکاتلند، که مزد کارگر بهتر از فرانسه است، کارگر تهیدست بندرت گوشت می خورد، مگر در تعطیلات و موارد خیلی فوق العاده. از اینرو، قیمت پولی کار، بیشتر بستگی دارد به متوسط قیمت پولی گندم قوت کارگر، تا گوشت یا هر نوع دیگر محصول خام زمین. بنابراین ارزش حقیقی طلا و نقره، یعنی مقدار حقیقی کاری که این دو فلز می توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند، بیشتر به مقدار گندمی که این فلزات می توانند خریداری کرده یا در اختیار داشته باشند وابسته است تا گوشت، یا هر نوع محصول دیگری که از زمین بدست می آید.

اما، این مطالعات و بررسیهای جزئی درباره قیمت گندم یا سایر کالاها، احتمالاً نمی توانست نویسندگان با هوش را آن قدر گمراه کند مگر زمانی که تحت تأثیر این عقیده عمومی قرار بگیرند که وقتی در اثر افزایش ثروت در هر جامعه طبعاً میزان نقره افزایش بیابد با افزایش مقدار آن قیمتش کاسته می شود. اما، این عقیده به طور کلی بی اساس می نماید.

مقدار فلزات قیمتی در هر کشوری ممکن است به دو دلیل مختلف افزایش یابد، نخست به دلیل فراوانی زیاد معادن آن کشور که دارای این محصولاند؛ دوم، در اثر افزایش ثروت مردم. بدون تردید دلیل اول با تنزل ارزش فلزات قیمتی ارتباط دارد، ولی دلیل دوم هیچ گونه ارتباطی با آن ندارد.

وقتی معادن بیشتر و غنی تری کشف شود، مقدار بیشتری فلزات قیمتی به بازار آورده می شود، و چون مقدار نیازمندیها و وسایل آسایش زندگی که در برابر این فلزات باید مبادله شوند فرق نکرده و به اندازه قبل است، با همان مقدار فلزات کالاهای کمتری می توان به دست آورد. بنابراین تا اینجا چون افزایش فلزات قیمتی در هر کشوری ناشی از افزایش معادن هر کشور است، ضرورتاً با کاهش ارزش آنها مرتبط می شود.

بعکس، وقتی ثروت یک جامعه افزایش یافته، و وقتی محصول سالیانه کارگران کشور به تدریج بیشتر می شود، مقدار بیشتری مسکوک مورد نیاز است تا مقدار بیشتری

از کالاها را به جریان اندازد؛ و چون مردم کالای بیشتری دارند که در برابر مسکوک عوض کنند و از عهده پرداخت برمی آیند، طبیعتاً مقادیر بیشتری ظروف طلا و نقره خریداری می کنند. مقدار مسکوک در اثر نیاز و احتیاج زیاد می شود، مقدار ظروف فلزی آنها به واسطه غرور و خودنمایی، یا به همان دلیلی که تعداد مجسمه های زیبا و تابلوهای نفیس، و سایر تجملات و لوازم نادر اضافه می شود، احتمالاً در میان آنها اضافه می شود. اما چون مجسمه سازان و نقاشان محتملاً به هنگام ثروت و کامیابی مزدشان بالاتر از زمان فقر و رکود است، لذا احتمالاً طلا و نقره قیمتش پائین نمی آید.

اگر کشف غیرمنتظره معادن غنی تر قیمت طلا و نقره را پائین نیاورد، چون قیمت آنها با افزایش ثروت یک کشور طبعاً اضافه می شود، لذا وضع معادن هر جور باشد، قیمت این دو فلز بالطبع در کشور ثروتمند بیشتر از کشور فقیر است. طلا و نقره، مانند سایر کالاها، طبعاً هر کجا که قیمت بیشتری داشته باشد به آنجا حرکت می کند، و قیمت هر کالائی معمولاً در کشوری که از عهده پرداخت آن برآید و غنی باشد بیشتر است. باید در نظر داشت که، کار قیمت نهایی است که هر چیزی با آن پرداخت می شود، در کشورهای که مزدکارگر بالاست، قیمت پولی کار متناسب با معاش کارگر است. ولی طلا و نقره در کشور ثروتمند طبعاً با مقدار بیشتری از خواربار مبادله می شود تا در کشور فقیر، یعنی در کشوری که خواربار زیاد است این فلزات مقدار بیشتری قدرت خرید دارند تا در کشوری که خواربار آن کم است. چنانچه این دو کشور از هم زیاد دور باشند، تفاوت قیمت هم زیاد است، زیرا با اینکه فلزات از بازار بد به بازار خوب سرازیر می شوند، ولی حمل مقادیر زیادی از آنها که بتواند قیمت فلزات را در دو کشور تقریباً برابر کند بسیار دشوار است. اگر کشورها نزدیک هم باشند، تفاوت قیمت کمتر است، و گاهی ممکن است آنقدر کم باشد که نتوان تشخیص داد، زیرا در مورد اخیر حمل فلزات آسان است. چین از تمام قسمتهای اروپا ثروتمندتر است، و تفاوت قیمت خواربار بین چین و اروپا خیلی زیاد است. برنج در چین ارزانتر است تا گندم در تمام اروپا. انگلستان ثروتمندتر از اسکاتلند است؛ ولی تفاوت بین قیمت پولی گندم در این دو کشور خیلی کم، و تقریباً نامحسوس است. به نسبت مقدار و یا حجم گندم اسکاتلند ظاهراً خیلی ارزانتر از گندم انگلیس به نظر می رسد، ولی از لحاظ کیفیت مسلماً قدری هم گرانتر است. اسکاتلند تقریباً هر سال مقادیر معتدله ای گندم از انگلیس دریافت می کند، و هر کالا در کشوری که به آن وارد می شود قدری گرانتر است تا از کشوری که صادر می شود. از اینرو، گندم انگلیس در اسکاتلند باید گرانتر باشد تا انگلستان، و با وجود این به تناسب کیفیت، یا مقدار مرغوبیت آردی که از آن به دست می آید، معمولاً نمی شود آن را در اسکاتلند گرانتر از گندم اسکاتلندی که به رقابت با آن وارد بازار می شود فروخت.

تفاوت قیمت پولی کار بین چین و اروپا بیشتر از تفاوت قیمت پولی خواربار بین آنهاست؛ چون پاداش حقیقی کار در اروپا بالاتر است، قسمت بیشتر اروپا در حال ترقی است، در صورتی که چین ظاهراً مثل این که درجا می زند. قیمت پولی کار در اسکاتلند پائین تر از انگلیس است، زیرا پاداش حقیقی کار کمتر است؛ با اینکه اسکاتلند روبه سوی

ثروت بیشتر جلو می‌رود، ولی ترقی آن خیلی کندتر از انگلیس است. فراوانی و تکرار مهاجرت از اسکاتلند و نبودن مهاجرت در انگلیس، به خوبی ثابت می‌کند که تقاضای کار در دو کشور بسیار متفاوت است. باید به خاطر داشت که نسبت مزد حقیقی کار در کشورهای مختلف، طبعاً با ثروت و فقر واقعی آنان تعیین نمی‌شود، بلکه با شرایط پیشرفت، توقف، و سیر قهقرائی آنان مرتبط است.

طلا و نقره، همان قدر که طبعاً بالاترین قیمت را در کشورهای ثروتمند دارند، همان‌طور هم طبعاً کمترین بها را در بین ملت‌های فقیر خواهند داشت. بین وحشی‌های مناطق مختلف، که فقیرترین ملت‌های روی زمین هستند، طلا و نقره اصلاً ارزشی ندارند. در شهرهای بزرگ گندم همیشه گرانتر است تا مناطق دور دست کشور. اما، این معلول ارزانی حقیقی نقره نیست بلکه معلول گرانی حقیقی گندم است. آوردن نقره به شهر بزرگ گرانتر از حمل آن به شهر کوچک‌تر نیست، ولی حمل گندم بسیار گرانتر است.

در بعضی از کشورهای ثروتمند و بازرگان، مثل هلند و منطقه ژنو در ایتالیا گندم به همان دلیلی که در شهرهای بزرگ گرانتر است گران است. این کشورها آن قدر گندم تولید نمی‌کنند که غذای ساکنان آنها را تأمین کند. این کشورها در صنعت و همچنین مهارت صنعتگران و پیشه‌وران غنی هستند؛ در هر نوع آزمایش‌آلات که کار کارگر را آسان و کم می‌کند موقعیت خوبی دارند؛ در کشتیرانی، و در سایر ابزار و وسایل حمل و بازرگانی قوی هستند؛ ولی در تولید گندم فقیرند، و چون گندم را باید از نواحی، و کشورهای دور دست وارد کنند، به غیر از قیمت آن، مبالغی پول حمل آن را باید بپردازند. حمل نقره به آمستردام گرانتر از حمل آن به دانریک نیست، ولی حمل گندم به آنجا بسیار گرانتر است. قیمت حقیقی نقره در این دوشهر باید یکی باشد، ولی قیمت گندم خیلی فرق دارد. ثروت هلند و ژنو را کم کنید، ولی تعداد ساکنان آن را دست نزنید؛ یعنی قدرت تهیه کالا را از کشورهای دور دست از آنان بگیرید، و خواهید دید که قیمت گندم به جای اینکه با کاهش مقدار نقره آنان تنزل کند، که ضرورتاً کاهش مقدار نقره به عنوان علت و یا معلول همراه این وضع سقوط خواهد بود، به قدری بالا خواهد رفت که قحطی و گرسنگی ایجاد می‌کند. وقتی که مانیاز به حوایج زندگی داریم باید از تمام تجملات و چیزهای زائد که ارزش آن همان‌طور که به هنگام ثروت و کامیابی بالا می‌رود، به هنگام فقر و بدبختی تنزل می‌کند، چشم‌پوشیم. در مورد نیازهای زندگی وضع بعکس است. قیمت حقیقی آنها، یعنی مقدار کاری که می‌توانند بخرند یا در اختیار داشته باشند، به هنگام فقر و بدبختی زیاد می‌شود، و به هنگام غنا و خوشبختی، که همیشه در راه فراوانی است، تنزل می‌کند، زیرا اگر غیر از این بود دوره خوشبختی و ثروت پیدا نمی‌شد. گندم جزء نیازهاست، نقره فقط جزو تجملات است. بنابراین، افزایش مقدار فلزات قیمتی، که در دوره زمانی بین نیمه قرن چهاردهم و شانزدهم، در نتیجه افزایش، ثروت و ترقی پدید آمد، هرچقدر که باشد، نمی‌تواند هیچ‌گونه گرایشی به تنزل قیمت آنان در بریتانیای کبیر و یا سایر نقاط اروپا داشته باشد. بنابراین، اگر کسانی که

قیمت کالاها را در دوره‌های گذشته جمع‌آوری کرده‌اند، در طول این مدت دلیلی نداشته باشند که کاهش ارزش نقره را از بررسی و مطالعاتی که درباره قیمت گندم و سایر کالاها بعمل آوردند، بفهمند، چگونه می‌توانند از افزایش به اصطلاح ثروت و پیشرفت آنرا استنباط کنند.

دوره دوم

اما هر چقدر که عقاید دانشمندان درباره ترقی ارزش نقره در دوره اول متفاوت بوده باشد، درباره دوره دوم وحدت نظر دارند.

از سال ۱۵۷۵ تا سال ۱۶۴۵، یعنی در یک دوره ۷۵ ساله، تغییر نسبت بین ارزش نقره و غله، مسیر کاملاً متضادی داشت. ارزش حقیقی نقره کاهش یافت، و یا با مقدار کمتری از کار مبادله می‌شد، و ارزش اسمی گندم بالا رفت، و بجای اینکه به طور عادی هر چارک آن در برابر دو اونس نقره مبادله شود (که حدود ده شلینگ پول امروزی است)، در برابر شش و یا هشت اونس مبادله می‌شد که معادل سی و چهار شلینگ پول امروز ماست. کشف معادن غنی آمریکا ظاهراً تنها علت کاهش قیمت نقره نسبت به گندم بوده است. همه کسانی که در این باره مطالعاتی داشته‌اند آنرا تأیید کرده‌اند، و هیچگونه اختلاف نظری درباره حقیقت یا علت آن وجود نداشته است. در طول این مدت، بخش بزرگی از اروپا در صنعت و آبادانی جلو می‌رفت، و در نتیجه تقاضای نقره باید افزایش یافته باشد. ولی چنین به نظر می‌رسد که، افزایش عرضه بیشتر از تقاضا بوده است، و لذا قیمت این فلز به طور چشمگیری تنزل کرد. باید دانست که ظاهراً، کشف معادن آمریکا تا بعد از سال ۱۵۷۵ اثر محسوسی روی قیمت کالا در انگلیس نداشته است؛ گویا اینکه معادن پوتوسی بیش از بیست سال قبل از آن کشف شده بود.

از آغاز ۱۵۹۵ تا پایان ۱۶۲۵، قیمت متوسط ندرطل بهترین نوع گندم در بازار ویندسور، طبق گزارش کالج آخن، ۲ لیره و یک شلینگ $\frac{9}{13}$ پنی بوده است. که از این مبلغ، با تسامح مبلغ کمتر آن، و کم کردن یک نهم از آن، هر هشت رطلی یک لیره و ۱۶ شلینگ و $\frac{2}{3}$ پنی می‌شود. و اگر از این مبلغ کسر آنرا ندید بگیریم و یک نهم کسر کنیم تا تفاوت قیمت بهترین گندم با گندم متوسط از بین برود: آن وقت قیمت هر هشت رطلی یک لیره و ۱۲ شلینگ و $\frac{8}{9}$ پنس، یا در حدود ۶ اونس و یک سوم اونس نقره می‌شود.

از آغاز سال ۱۶۲۱ تا پایان سال ۱۶۳۶، قیمت متوسط یک مقدار گندم، از بهترین نوع در یک بازار، طبق گزارش ایتن ۲ لیره و ۱۵ شلینگ بوده است، که اگر از این قیمت مثل مورد فوق مقداری به همان علت کم کنیم، قیمت متوسط یک چارک از هشت رطل گندم متوسط در حدود یک لیره و ۱۹ شلینگ و ۶ پنس، یا در حدود هفت اونس و دو سوم

اونس نقره می‌شود.

دوره سوم

بین سالهای ۱۶۳۵ و ۱۶۴۵، یا در حدود ۱۶۳۶، اثر کشف معادن نقره امریکا در کاهش ارزش نقره ظاهراً کامل شده بود، و ارزش این فلز نسبت به قیمت گندم که در آن زمان وجود داشت دیگر پائین تر نرفت. در طول سده حاضر ظاهراً ارزش نقره افزایش یافته است، و حتی احتمالاً مدتی بیش از پایان سده گذشته قیمت نقره شروع به بالا رفتن کرده است.

از گزارش مزبور چنین مستفاد می‌شود که، از آغاز ۱۶۳۷ تا پایان سال ۱۷۵۵، که ۶۴ سال آخر قرن گذشته را تشکیل می‌دهد، متوسط قیمت يك چارك از نه رطل بهترین گندم در بازار ویندسور ۲ لیره و ۱۱ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس بوده است، که فقط يك شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس گرانتر قیمت گندم در شصت سال پیش از آن بود. ولی در طول این ۶۴ سال دو واقعه روی داد که موجب کمیابی گندم شد که اثر آن بیشتر از کمیابی ناشی از نوسانات فصلی بود، و از اینرو (بدون فرض کاهش بیشتر ارزش نقره) عامل مؤثرتری در ایسن افزایش ناچیز قیمت گندم محسوب می‌شود نخستین رویداد، واقعه جنگ داخلی بود، که به علت دلسرد کردن مردم در آمد کشت و زرع و وقفه ایجاد کردن در تجارت، قیمت گندم را بیشتر از آنچه که نوسانات فصلی موجب می‌شد، بالا برده این اثر در تمام بازارهای انگلیس کم و بیش ظاهر شد، ولی مخصوصاً در بازارهای نزدیک بدلندن، که باید گندم آن از نواحی دور دست حمل می‌شد بیشتر نمایان بود. لذا طبق همان گزارش در سال ۱۶۴۸، قیمت بهترین گندم در بازار ویندسور، ظاهراً ۴ لیره و ۵ شلینگ در سال ۱۶۴۹ هر چارك نه رطل آن ۴ لیره بوده است. مازاد قیمت ۲ لیره و ۱۵ شلینگ (که قیمت متوسط گندم در ۱۶ سال قبل از سال ۱۳۶۷ بود) ۳ لیره و ۵ شلینگ است؛ که وقتی بین شصت و چهار سال آخر قرن گذشته تقسیم شود تقریباً می‌تواند علت افزایش ناچیز مزبور قیمت گندم در آن سالها باشد. اما، این قیمتها، با اینکه گرانترین قیمت گندم است ولی افزایش قیمت ناشی از جنگ‌های داخلی به هیچ وجه منحصر به گندم نیست.

واقعه دوم، جایزه صادرات گندم بود که در سال ۱۶۸۸ اعلام شد. بسیاری از مردم چنین تصور می‌کنند، که جایزه صادرات، در اثر تشویق مردم به کشاورزی، ممکن است در طول سالهای متمادی، موجب فراوانی زیاد گندم شده باشد، و در نتیجه ارزانی بیشتر گندم را در بازارهای داخلی بیشتر از عوامل دیگر سبب شده است. در سطور زیر من نشان خواهم داد که چقدر این جایزه صادرات را به وجود آوردن این مؤثر واقع شده است، فعلاً فقط به این امر اکتفا می‌کنیم که، بین سالهای ۱۶۸۸ و ۱۷۵۵، جایزه صادرات فرصت کافی نداشت که چنین اثری ایجاد کند. در طول این دوره کوتاه تنها اثر آن این بود که (با تشویق کردن مردم بر صادر کردن مازاد محصول هر سال، فراوانی محصول در

آن سال برای جبران کمیابی سال بعد جلوگیری می‌کرد) قیمت آن را در بازار داخلی افزایش دهد. قحطی که از آغاز سال ۱۶۹۳ تا پایان ۱۶۹۹ در انگلیس شایع بود، با اینکه بدون تردید به‌طور کلی ناشی از بدی هوا بود، و لذا در بخش بزرگی از اروپا به‌وجود آمده بود ولی به‌واسطه وضع قانون جایزه صادرات بیشتر شد. لذا، در سال ۱۶۹۹، صدور بیشتر گندم تا ۹ ماه ممنوع گردید.

واقعهٔ سومی هم بود که در طول همان زمان اتفاق افتاد، و با اینکه موجب کمیابی گندم و افزایش مقدار واقعی نقره که قیمت گندم با آن پرداخت می‌گردید نشده، ولی ضرورتاً باید موجب بالا رفتن مبلغ اسمی نقره شده باشد. این واقعه عبارت بود از کم کردن بهای سکه در اثر استهلاک و فرسودگی آن. این عمل زیان‌آور در زمان سلطنت شارل دوم^{۴۷} آغاز و تا سال ۱۶۹۵ روبرو افزایش بود؛ در آن سال، به‌طوری که از نوشتهٔ لوندز^{۴۸} برمی‌آید، مسکوک نقره رایج، به‌طور متوسط، تقریباً بیست و پنج درصد کمتر از ارزش استاندارد آن بود. ولی مبلغ اسمی مسکوک نقره که اساس قیمت هر نوع کالائی در بازار است، ناگزیر آن قدر که متکی به محتوی واقعی مسکوک است، و عملاً از روی تجربه می‌توان آن را فهمید، به مقدار نقره‌ای که باید طبق اوزان و مقادیر و استاندارد در مسکوک باشد تعیین نمی‌شود. لذا، این مبلغ اسمی وقتی که بهای مسکوک به‌واسطه کم کردن مقدار نقره و فرسودگی آن کم می‌شود، خیلی بیشتر است تا وقتی که نزدیک به ارزش استاندارد آنست. در طول قرن اخیر هیچ‌گاه مثل امروز مسکوک نقره کمتر از وزن استاندارد آن نبوده است. ولی با اینکه مسکوک نقره خیلی بدشکل شده و سائیدگی و استهلاک پیدا کرد، به‌واسطه اینکه می‌توان آن را با مسکوک طلا عوض کرد قیمت آن همچنان بالاست. زیرا با اینکه قبل از تجدید مسکوک اخیر، مسکوک طلا نیز خیلی از شکل افتاده بود ولی کمتر از نقره آسیب پیدا کرده بود. بعکس، در سال ۱۶۹۵، ارزش مسکوک نقره به‌وسیلهٔ مسکوک طلا حفظ نشد؛ در آن زمان یک گینی معمولاً با سی شلینگ مسکوک نقره سائیده شده مبادله می‌شد. قبل از تجدید اخیر مسکوک طلا، قیمت شمش نقره بندرت در هر اونس بیش از پنج شلینگ و هفت پنس بود، که فقط پنج پنس بالاتر از قیمت ضرابخانه بود. ولی در سال ۱۶۹۵ قیمت یک اونس نقره شش شلینگ و پنج پنس بود^{۴۹} که پنج پنس بیشتر از قیمت ضرابخانه است. از اینرو، حتی قبل از ضرب اخیر طلا، مسکوک طلا و نقره وقتی که با شمش نقره مقایسه می‌شدند، نباید بیشتر از هشت درصد پائین‌تر از ارزش استاندارد آن باشد. بعکس، در سال ۱۶۹۵، تقریباً بیست و پنج درصد پائین‌تر از ارزش مزبور بود. ولی در آغاز قرن اخیر، یعنی بلافاصله پس از ضرب عظیم مسکوک در زمان سلطنت ویلیام^{۵۰} قسمت

۴۷. شارل دوم پسر شارل اول پادشاه انگلیس از سال ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۵ میلادی که در سال ۱۶۳۵

میلادی دنیا آمد و در سال ۱۶۸۵ بدوود زندگی گفت (مترجم).

۴۸ و ۴۹. نگاه کنید به مقالهٔ لوندز (Lowndes) دربارهٔ مسکوک نقره.

۵۰. مقصود ویلیام سوم پادشاه انگلیس است که سیزده سال سلطنت کرد (۱۷۰۲-۱۶۵۰ میلادی)

(مترجم).

بیشتر مسكوك نقره رایج باز هم به وزن استاندارد خود نزدیک تر بود تا امروز. همچنین در طول قرن اخیر، هیچ نوع بدبختی عظیم عمومی نظیر جنگ داخلی نداشته‌ایم، که مردم را از کشاورزی بیزار و باعث وقفه در امر بازرگانی داخلی شود. و با اینکه جایزه صادرات که در مدت بیشتر قرن حاضر وجود داشته است، باید قیمت گندم را قدری بیشتر از زمان عادی کشت و زرع بالا ببرد؛ معهذاً، چون در طول این قرن جایزه صادرات برای تمام آثار خوبی که بدان نسبت می‌دادند، از قبیل تشویق کشت و زرع و افزایش مقدار گندم در بازار داخلی) فرصت کافی داشت، ولی روی اصول سیستمی که بعداً در سطور آینده شرح خواهیم داد، شاید چنین تصور شود که اقدام مزبور از يك طرف باعث کاهش قیمت و از جنبه دیگر باعث افزایش قیمت کالای مزبور شده است. بسیاری از مردم فکر می‌کنند که جایزه صادرات اثرات بیشتری داشته است. لذا طبق گزارش کالج ایتون، در شصت و چهار سال آخر قرن حاضر قیمت متوسط يك چارک نه رطل بهترین گندم در بازار ویندسور، ۲ شلینگ $\frac{9}{34}$ ۶ پنس بوده است، که در حدوده شلینگ و شش پنس، یا بیشتر از بیست و پنج درصد ارزاتر از دوره شصت و چهار سال آخر قرن گذشته است؛ و در حدود ۹ شلینگ و ۶ پنس ارزاتر از قیمت گندم در شانزده سال قبل از ۱۶۳۶ است، که در آن زمان کشف معادن نقره آمریکا بیشترین اثر خود را داشته است؛ و در حدود يك شلینگ ارزاتر از قیمت بیست و شش سال قبل از ۱۶۲۵ است یعنی سالی که کشف معادن مزبور توانست تمامی اثر خود را نشان دهد. طبق گزارش مزبور، در مدت شصت و چهار سال اول قرن اخیر، میانگین قیمت گندم متوسط، هر چارک هشت رطلی در حدود سی و دو شلینگ بوده است.

بنابراین به نظر می‌رسد که ارزش نقره نسبت به ارزش گندم در طول مدت قرن اخیر قدری افزایش یافته باشد، و حتی احتمالاً مدتی قبل از پایان قرن گذشته بالا رفته بود. در سال ۱۶۸۷، قیمت يك چارک نه رطل بهترین گندم در بازار ویندسور يك لیره و ۵ شلینگ و ۳ پنس بود، که از سال ۱۵۹۵ تا آن روز کمترین قیمت بود.

در سال ۱۶۸۸، گرگوری کینگ^{۵۱} شخصی که به واسطه اطلاعات و معلوماتش در این زمینه بسیار معروف بود، متوسط قیمت گندم در سالهای فراوانی را برای تولیدکنندگان هر رطل سه شلینگ و ۶ پنس یا هر چارک بیست و هشت شلینگ برآورد کرده است. به نظر من مقصود از قیمت تولیدکنندگان همان است که گاهی آن را قیمت قراردادی می‌دانند. یعنی قیمتی که کشاورز تعهد می‌کند چند سال مقدار معینی گندم را به آن قیمت به واسطه‌ها بفروشد. چون قراردادهایی از این قبیل زحمت پیدا کردن بازار را برای کشاورزان کم می‌کند، قیمت قراردادی معمولاً از آنچه که قیمت متوسط بازار نامیده می‌شود کمتر است. کینگ تصور کرده بود که بیست و هشت شلینگ قیمت عادی قراردادی يك چارک گندم در سالهای متوسط کشت بوده است. اطمینان دارم که، قبل از اینکه در اثر يك سری

خشکسالی پشت سرهم قحطی به وجود آید، قیمت مزبور قیمت قراردادی معمولی در تمام سالهای عادی بوده است. در سال ۱۶۸۸ قانون جایزه صادرات از تصویب مجلس گذشت. اصیل زادگان روستایی، که در آن زمان نسبت به امروز، تعداد بیشتری از قوه مقننه را تشکیل می دادند، احساس می کردند که قیمت غله تنزل می کند. جایزه صادرات وسیله ای بود که قیمت غله را به طور مصنوعی به بالاترین قیمتی که اغلب در زمان شارل اول و دوم فروخته می شد ترقی دهند. بنابراین، باید آن قدر ادامه می یافت تا گندم هر چارک چهل و هشت شلینگ فروخته شود، یعنی بیست شلینگ، یا پنج هفتم گرانتر از آنچه کینگ در آن سال بر آورد کرده بود، زیرا در سالهای فراوانی معتدلی یا سالهای عادی قیمت تولیدکنندگان در آن حدود بود. چنانچه محاسبات وی استحقاق شهرت عالمگیر او را داشته باشد، چارکی چهل و هشت شلینگ قیمتی است، که اگر جایزه صادرات در آن زمان نبود مسلماً قیمت، به این حد بالا نمی رفت، مگر در سالهای قحطی فوق العاده. ولی دولت ویلیام پادشاه انگلیس در آن زمان هنوز خوب مستقر نشده بود. و در شرایطی نبود که چیزی را از اصیل زادگان کشور، که وی با آنها دائماً درباره استقرار مالیات سالیانه زمین مشورت می کرد، ابا کند. بنابراین، ارزش نقره نسبت به گندم، احتمالاً قدری جلوتر از پایان قرن گذشته افزایش یافته بوده است؛ و چنین به نظر می رسد که در طول قسمت بزرگی از قرن حاضر نیز افزایش قیمت ادامه داشته است؛ گو اینکه اقدامات ضروری جایزه صادرات نگذاشته است که افزایش قیمت مانند حالت زمان عادی کشت، آن قدر حساس باشد.

در سالهای فراوانی، جایزه صادرات از طریق افزایش فوق العاده صادرات، ضرورتاً موجب بالاتر رفتن قیمت گندم از میزان قیمتی که بدون صادرات ممکن بوده باشد شده است. تشویق کشت گندم، از طریق بالانگه داشتن قیمت آن در سالهای فراوانی، پایان آشکار و صریح این قانون بود.

در حقیقت، در سالهای قحطی شدید، جایزه صادرات به طور کلی معلق و متوقف می شد. اما، همین قانون باید حتی در قیمت گندم بیشتر آن سالها (منظور سالهای قحطی است، مترجم) اثر گذاشته باشد. چون در سالهای فراوانی این قانون موجب افزایش فوق العاده صادرات شده، اغلب نگذاشته است که مازاد محصول سالهای فراوانی جبران کمبود سالهای قحطی را بنماید.

از اینرو در سالهای فراوانی و قحطی هر دو، جایزه صادرات قیمت گندم را از آنچه در حالت واقعی کشت وجود دارد بالاتر می برد. لذا، اگر در طول شصت و چهار سال اول قرن حاضر، قیمت متوسط گندم کمتر از شصت و چهار سال آخر قرن گذشته بوده باشد مسلماً چنانچه عملیات مربوط به جایزه صادرات وجود نداشت قیمت گندم خیلی پائین تر از آن هم می رفت. اما، باید گفت که بدون جایزه صادرات وضع کشت گندم این طور نبود. در صفحات بعد که مخصوصاً راجع به جایزه صادرات صحبت خواهیم کرد، می گویم که آثار قانون مزبور را روی کشاورزی کشور شرح دهم. فعلاً به این امر اکتفا می کنم که بگویم افزایش ارزش نقره، نسبت به گندم، مخصوص انگلیس نبود به طوری که از مشاهدات مختلف برمی آید این امر در همان زمان در فرانسه نیز

تقریباً بدهمان نسبت صورت گرفت است. سدنفر از افراد آگاه و هوشیار و پر کاری یعنی دوپره - دوست مور، سانس و نویسنده گفتاری درباره سیاست گندم، که قیمت‌های این محصول را جمع آوری می کردند به این امر گواهی می دهند. ولی در فرانسه، صدور گندم تا سال ۱۷۶۴ ممنوع بود؛ و قدری دشوار است که فرض کنیم درست همان کاهش قیمت گندم که با وجود ممنوعیت صادرات در یک کشور رخ داد، در کشور دیگر باید سبب تشویق فوق العاده صادرات شده باشد.

شاید، درست تر این باشد که تغییرات متوسط قیمت پولی گندم را معلول افزایش تدریجی ارزش حقیقی نقره در بازار اروپا بدانیم تا ناشی از سقوط ارزش متوسط حقیقی گندم.

همان طور که قبلاً دیدیم، گندم در زمانهای گذشته دور، از نقره و یا شاید کالاهای دیگر برای اندازه گیری ارزش مناسبتر بوده است. وقتی که در نتیجه کشف معادن غنی امریکا، قیمت گندم به سه و چهار برابر قیمت پولی قبلی خود بالا رفت، در همه جا این افزایش قیمت را به جای اینکه به بالا رفتن قیمت حقیقی گندم نسبت دهند، آن را به سقوط ارزش حقیقی نقره نسبت دارند. لذا، اگر در شصت و چهار سال اول سده حاضر قیمت متوسط پولی گندم قدری پائین تر از قیمت آن در طول قسمت بیشتر سده گذشته است، باید به همین دلیلی که گفتیم این تغییر قیمت را به سقوط ارزش حقیقی گندم نسبت نداد، بلکه آن را ناشی از افزایش ارزش حقیقی نقره در بازار اروپا بدانیم.

در حقیقت قیمت گران گندم در این ده دوازده سال گذشته موجب این فکر شده است که ارزش حقیقی نقره در بازارهای اروپا رو به سقوط است. اما معلوم است که این گرانی قیمت گندم، معلول ناسازگاری فوق العاده وضع هوا بوده، و لذا نباید آن را یک حالت دائمی دانست بلکه یک وضع گذرا و موقتی است. در ده دوازده سال گذشته هوادر سراسر اروپا نامساعد بوده است، و اغتشاش لهستان موجب شده است که کشورهای که در سالهای گرانی از آنجا گندم خریداری می کردند بی آذوقه بمانند. این دوره طولانی، خشکسالی و نامساعد بودن هوا، با اینکه یک واقعه عادی نیست، ولی به هیچ وجه منحصر به فرد نیست، و هر کس که در گذشته درباره تاریخ قیمت گندم مطالعه کرده است طبعاً چند سال نظیر آن را به خاطر داشت. بعلاوه، ده سال قحطی فوق العاده عجیب تر از ده سال فراوانی و فراخی فوق العاده نیست. قیمت نازل گندم از آغاز سال ۱۷۴۱ تا پایان سال ۱۷۵۰ را می توان درست در برابر قیمت گران گندم در هشت یا ده سال اخیر گذاشت. از گزارش کالج ایتون چنین مستفاد می شود که از سال ۱۷۴۱ تا ۱۷۵۰، قیمت متوسط یک چارک نهرطلی بهترین گندم در بازار ویندسور، فقط یک لیره و ۱۳ شلینگ و $\frac{۲}{۵}$ پنس بود، که تقریباً ۶ شلینگ و ۳ پنس کمتر از قیمت متوسط شصت و چهار سال اول سده حاضر است. قیمت متوسط یک چارک هشت رطلی گندم متوسط، طبق این گزارش، در ظرف این ده سال باید فقط یک لیره و ۶ شلینگ و ۸ پنس بوده باشد.

اما، بین سالهای ۱۷۴۱ و ۱۷۵۰، جایزه صادرات باید از سقوط قیمت گندم در بازار

داخلی به سطحی که در شرایط عادی وجود می‌داشت جلوگیری کرده باشد. از نشریات اداره گمرک چنین معلوم می‌شود که، در عرض این ده سال اخیر مقدار انواع گندم‌های صادر شده بالغ بر ۸۲۹۱۵۶ چارک و یک رطل بوده است. جایزه صادرات پرداخت شده بالغ بر ۱۵۱۴۹۶۲ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ - ۴ پنس بوده است. لذا، در سال ۱۷۴۹ پاهم^{۵۲}

نخست وزیر انگلیس به مجلس عوام گزارش داد که در مدت سد سال گذشته مبالغ هنگفتی به عنوان جایزه صادرات پرداخت شده است. وی دلیل مقنعی داشت که این گزارش را بدهد. در سال بعد دلیل بهتر از آن داشت. تنها در آن سال جایزه پرداخت شده کمتر از ۳۲۴۱۷۶ لیره و ۱۵ شلینگ و شش پنس نبود^{۵۳}. لازم نیست بگوئیم چقدر این صادرات اجباری قیمت گندم را از قیمت معمولی آن در شرایط عادی در بازار بالاتر برده است.

در آخر گزارشی که ضمیمه این بخش است خواننده گزارش ویژه آن ده سال را که از سایر سالها جدا کرده ایم خواهد خواند. همچنین، خواننده گزارش ده سال پیش از آن را که قیمت متوسط گندم پائین‌تر از متوسط کلی ۶۴ سال اول این قرن است خواهد دید، گو اینکه قیمت مزبور زیاد با آن تفاوت ندارد. اما، سال ۱۷۴۵ سال قحطی شدید بود. این بیست سال قبل از سال ۱۷۵۰ را به خوبی می‌توان در برابر بیست سال پیش از سال ۱۷۷۵ قرار داد. چون با وجود یکی دو سال گرانی، قیمت قبلی بسیار پائین‌تر از متوسط قیمت کلی قرن گذشته بود؛ لذا قیمت اخیر با وجود یکی دو سال ارزانی مثل سال ۱۷۵۹، بسیار بالاتر از آن بود. اگر قیمت قبلی به اندازه‌ای که قیمت دومی بالاتر از متوسط کلی است پائین‌تر از آن نمی‌رفت، ما آن را به جایزه صادرات نسبت می‌دادیم.

ظاهراً تغییرات خیلی ناگهانی‌تر از آن بود که آن را به تغییر قیمت نقره، که همیشه آهسته و تدریجی است، نسبت دهیم. ناگهانی بودن معلول را می‌توان فقط ناشی از علل ناگهانی، مانند تغییرات تصادفی فصول، دانست. در حقیقت، قیمت پولی کاردر بریتانیای کبیر در طول قرن حاضر بالا رفته است، اما، این امر، ظاهراً آن قدر که معلول افزایش تقاضای کار در بریتانیاست، که خود ناشی از رفاه بزرگ و کلی کشور است، نتیجه کاهش ارزش نقره در بازار اروپا نیست. در فرانسه، کشوری که روی هم رفته ثروت و خوشبختی زیادی ندارد، قیمت پولی کار، از اواسط قرن گذشته، به تدریج با متوسط قیمت پولی گندم کاهش یافته است. گفته می‌شود که در فرانسه در قرن گذشته و سده حاضر مزد روزانه کارگر معمولی به طور منظم و یکنواخت در حدود یک بیستم متوسط قیمت یک ستی ار^{۵۴} گندم بوده است، که قدری بیشتر از چهار رطل گندم وینچستر باشد. قبلاً گفتیم که، در بریتانیا مزد حقیقی کارگر، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج، ضروریات زندگی که به کارگر داده می‌شود، در مدت قرن حاضر به وضع چشمگیری بالا رفته است. بالا رفتن قیمت پولی ظاهراً ناشی از بالا رفتن قیمت حقیقی کار مخصوصاً در بازار بریتانیا بوده است، که آن

52. Pelham.

۵۳. نگاه کنید به 3 Tracts on Corn Trade Tract

54. Septier.

خود نیز معلول موجبات سعادت ویژه کشور است، و هیچ ارتباطی به کاهش ارزش نقره در بازار اروپا ندارد.

مدتها پس از کشف امریکا، نقره با قیمت قبلی خود، یا با قیمتی که زیاد به آن تفاوت نداشت خرید و فروش می‌شد. سود استخراج نقره مدتها خیلی زیاد و بسیار بالاتر از میزان طبیعی آن بود. اما، کسانی که این فلز را به اروپا وارد می‌کردند، به زودی متوجه می‌شدند که نمی‌توانند با این قیمت زیاد تمام واردات سالیانه را بفروشند. به تدریج نقره در برابر کالای کمتری مبادله می‌شد. قیمت آن به تدریج پائین‌تر می‌رفت تا به قیمت طبیعی رسید، یعنی قیمتی که فقط می‌توانست با میزان طبیعی آن، مزد کارگر، سود سرمایه، و اجاره زمین را پرداخت کند، و برای آوردن نقره از معدن به بازار پرداخت اینها لازم بود، قبلاً دیدیم که در بخش بزرگی از معادن نقره پرو، مالیات شاه اسپانیا، که بالغ بر یک‌دهم محصول ناخالص تولید بود، تمام اجاره زمین را می‌باید. این مالیات ابتدا نصف تولید بود، طولی نکشید که به یک‌سوم، سپس یک پنجم، و سرانجام به یک‌دهم ارزش محصول تنزل کرد که هنوز هم ادامه دارد. ظاهراً، در قسمت اعظم معادن نقره پرو پس از برداشت سرمایه اجاره دار معدن، و سود عادی سرمایه فقط به اندازه مالیات دولت بجا خواهد ماند؛ و ظاهراً همه قبول دارند که این سود که زمانی بسیار زیاد بود، حالا به پائین‌ترین جائی که ممکن بود رسیده یعنی فقط ادامه کار معدن را میسر می‌سازد.

مالیات پادشاه اسپانیا به یک پنجم نقره ثبت شده در سال ۱۵۰۴^{۵۵} تنزل یافت، این امر چهل و یک سال پیش از ۱۵۴۵ است که معادن پوتوسی کشف شد. در عرض ۹۰ سال، یعنی قبل از سال ۱۶۳۶، این معادن که غنی‌ترین کانه‌های امریکا است فرصت کافی داشت که ضمن پرداخت مرتب مالیات مزبور به پادشاه اسپانیا، اثر کامل خود را آشکار کنند، و یا ارزش نقره را در بازارهای اروپا به پائین‌ترین حد خود برسانند.

نود سال وقت کافی است که هر کالائی که انحصاری نیست، به قیمت طبیعی برساند و یا به پائین‌ترین قیمتی تنزل دهد که می‌توان آن را ضمن پرداخت مالیات مخصوص تامدتهای مدید فروخت.

قیمت نقره در بازار اروپا شاید از این هم پائین‌تر می‌رفت، و لازم می‌آمد که یا مالیات آن را نه فقط مثل سال ۱۷۳۶ به یک‌دهم، بلکه درست مثل مالیات طلا آن را تا یک بیستم تقلیل دهند، و یا اینکه به طور کلی از بخش بزرگی از معادنی که روی آن کار می‌کنند صرف نظر کرده و کار کردن در این معادن را متوقف سازند. افزایش تدریجی تقاضای نقره، یا بزرگ شدن تدریجی بازار برای محصول نقره امریکا شاید علت واقعی باشد که از حدوث این امر جلوگیری کرده است، و نه تنها ارزش نقره را در بازار اروپا حفظ کرد، بلکه شاید هم قدری بالاتر از قیمت آن در اواسط قرن گذشته بوده است. از زمان کشف امریکا، بازار و محصولات نقره آن به تدریج وسعت گرفت.

نخست، بازار اروپا تدریجاً وسیع شد. از روزی که امریکا کشف شده بخش بزرگی

از اروپا ترقی کرده است. انگلستان، هلند، فرانسه و آلمان، حتی سوئد، دانمارک و روسیه همه به طور چشمگیری در کشاورزی و صنعت ترقی کرده اند.

به نظر می رسد که ایتالیا عقب تر رفته است. سقوط ایتالیا قبل از فتح پرو بود. از آن زمان تا کنون مثل اینکه قدری وضعش بهتر شده است. در حقیقت تصور می رود که اسپانیا و پرتغال سیر قهقرائی داشته اند. اما، پرتغال فقط بخش کوچکی از اروپاست، و زوال اسپانیا شاید آن قدر که معمولاً تصور می کنند بزرگ نباشد. در آغاز سده شانزده، اسپانیا حتی با مقایسه با فرانسه که از آن زمان تا کنون کلی ترقی کرده است، کشور فقیری بود. شارل پنجم امپراتور فرانسه که اغلب به دو کشور مسافرت می کرد گفته معروفی دارد که همه چیز در فرانسه فراوان و همه چیز در اسپانیا کمیاب است. افزایش محصولات کشاورزی و صنعتی اروپا ضرورتاً نیاز به افزایش تدریجی مقدار سکه نقره داشت که کالاها را به جریان اندازد؛ و افزایش تعداد ثروتمندان مستلزم افزایش مقدار ظروف و زینت آلات نقره ای است.

دوم، خود امریکا بازار تازه ای برای محصولات معادن نقره خودش است؛ و چون پیشرفت کشاورزی، صنعت و جمعیت آن سریعتر از ترقی بیشتر کشورهای فعال اروپاست. تقاضای آن باید سریعتر افزایش یابد. مستعمرات انگلیس روی هم رفته بازار جدیدی است. که به علت مسکوک و ظروف نقره نیاز به عرضه روز افزون نقره در قاره بزرگ دارد، در صورتی که قبلاً هیچ گونه تقاضایی در آن نبود. قسمت بزرگ مستعمرات اسپانیا و پرتغال نیز، بر روی هم بازار جدیدی تشکیل می دهد. گرانادای جدید^{۵۶}، یوکاتان^{۵۷}، پاراگوئه^{۵۸}، و برزیل، قبل از کشف اروپائیان، مسکن مردم وحشی بود که نه هنری داشتند و نه کشاورزی. امروز در تمام این کشورها کشاورزی و هنر بسیار پیشرفت کرده است. حتی مکزیك و پرو، با اینکه به طور کلی نمی توان آنها را جزو بازار جدیدی به حساب آورد، ولی مسلماً خیلی بیشتر از گذشته از لحاظ بازار وسعت پیدا کرده اند. پس از آن همه داستانهای عجیبی که درباره وضع باشکوه این کشورها در باستان روزگار به چاپ رسید، کسانی که تاریخ اولین اکتشافات و فتوحات آنان را می خوانند، چنانچه تا اندازه ای قضاوت سلیم داشته باشند، فوراً درمی یابند که، در هنر و کشاورزی و بازرگانی، ساکنین آن کشورها خیلی بی اطلاع تر بودند تا تاتارهای اوکراین امروز. حتی پروئی ها، که از سایرین بسیار متمدن تر بودند، با اینکه طلا و نقره را به عنوان زینت آلات به کار می بردند، هیچ گونه مسکوک فلزی نداشتند. تمام دادوستد آنان پایاپای بود، و لذا بندرت تقسیم کار بین آنها وجود داشت. کسانی که کشاورزی می کردند مجبور بودند خانه، اثاث منزل، و وسایل کشاورزی خویش را خودشان بسازند. چند صنعتگر انگشت شماری هم که داشتند از طرف فرمانداران نجبا، و کشیشان حفظ و حمایت می شدند و احتمالاً نوکر و یا برده آنها بودند. از تمام صنایع دستی کهن مکزیك و پرو حتی يك قلم هم به اروپا صادر نشد. ارتش اسپانیا در امریکا، با اینکه ندرتاً بیش از پانصد نفر بود، و اغلب حتی به نصفی از این تعداد هم

56. New granada.

57. Yucatan.

58. Paraguay.

نمی‌رسید تقریباً در همه‌جا با سختی تهیهٔ آذوقه و خوراک مواجه بود. این ارتش تقریباً هر جا که می‌رفت خانواده‌ای تشکیل می‌داد، حتی در کشورهایی که بسیار پرجمعیت بوده و در کشاورزی ترقی کرده بودند. به‌خوبی نشان می‌دهد که داستان پرجمعیت بودن و کشاورزی پیشرفته داشتن این کشورها تا اندازهٔ زیادی ساختگی است. مستعمرات اسپانیاییها تحت حکومتی اداره می‌شوند که در بسیاری از جهات نسبت به کشاورزی آبادانی، و جمعیت کمتر از انگلیسها در ممالک مستعمراتی علاقه‌مندند. اما، به‌نظر می‌رسد این مستعمرات سریعتر از هر کشوری در اروپا ترقی می‌کند. در خاک حاصلخیز و هوای مساعد، فراوانی و ارزانی زمین، که یکی از خصوصیات مشترک تمام مستعمرات است، ظاهراً چنان مزایایی دارد که هر گونه نارسائی حکومتها را جبران می‌کند. فرزیر، که در سال ۱۷۱۳ از پرو دیدن کرده، ساکنان لیما پایتخت آن‌را، بین بیست و پنج و بیست و هشت هزار نفر تخمین می‌زند. - اولوآ، که بین سالهای ۱۷۴۵ و ۱۷۴۶ در همان کشور سکونت داشته‌می‌گوید که جمعیت آن بیش از پنجاه هزار نفر بوده است. اختلاف نظر آنها در جمعیت چندین شهر عمدهٔ شیلی و برزیل تقریباً همان قدر است؛ و چون ظاهراً دلیلی نداریم که نسبت به اطلاعات خوب و صحیح این دو تردید کنیم، باید بپذیریم که جمعیت این کشورها کمتر از جمعیت مستعمرات انگلیس نیست. بنابراین، امریکا بازار جدیدی برای محصول معادن نقره خود می‌باشد، و تقاضای نقره در آنجا خیلی سریعتر از هر کشور اروپائی افزایش می‌یابد.

سوم، هند شرقی^{۵۹} بازار دیگری برای محصولات نقرهٔ معادن امریکاست، و این بازاری است که از زمان کشف معادن مزبور پیوسته مقدار بیشتری از محصول نقرهٔ امریکا را جذب کرده است. از آن زمان تاکنون، تجارت، مستقیم بین امریکا و هند شرقی، که به‌وسیلهٔ خطوط کشتیرانی اکوپولکو انجام می‌شود، دائماً روزافزون بوده، و مبادلهٔ غیر-مستقیم از طریق اروپا به‌نسبت بیشتری با هند شرقی صورت گرفته است. در سراسر قرن شانزدهم، پرتغال تنها کشور اروپائی بوده که با هند شرقی تجارت منظمی داشت. در اواخر همان قرن، هلندیها به‌این انحصار تجاوز کردند، و در ظرف چند سال آنها را از مهاجرنشینهای خود در هند بیرون راندند. در طول قسمت بیشتر سدهٔ گذشته این دو ملت تجارت عمدهٔ هند شرقی را بین خود قسمت کردند؛ و هرچه که تجارت پرتغالیها تنزل می‌کرد تجارت هلندیها به‌نسبت بیشتری اضافه می‌شد. انگلیسها و فرانسویها در قرن گذشته دادوستد خود را با هند شرقی آغاز کردند، ولی در قرن حاضر تجارت آنها بسیار رونق گرفته و افزایش یافته است. تجارت سوئدیها و دانمارکیها در قرن اخیر آغاز شده است. حتی اهالی مسکو از طریق کاروانهایی که از راه سیبری و تاتارستان به‌پکن می‌رود، با چین مبادله و دادوستد بازرگانی دارند. تجارت همه این ملتها با هند شرقی در اروپا آن قدر زیاد است که موجب بالارفتن تدریجی اشتغال برای همهٔ آنها شده است. مثلاً جای داروئی بود که در اواسط قرن گذشته در اروپا خیلی کم مصرف می‌شد. در حال حاضر ارزش چائی که همه‌ساله شرکت هند شرقی برای مصرف اهالی انگلیس وارد می‌کند در سال بالغ بر یک میلیون و

نیم‌لیره است؛ و حتی این مقدار هم کافی نیست، و از بنادر هلند، از بندر گوتنبرگ در سوئد، و از سواحل فرانسه (تا وقتی که شرکت هند شرقی فرانسوی در حال توسعه بود) مقادیر زیادی چای دائماً به‌طور قاچاق به‌انگلیس وارد می‌شود. مصرف چینی‌آلات چین، ادویه مولوکاس، صنایع دستی بنگال، و بسیاری از اقلام بیشمار دیگر، تقریباً به‌همان نسبت افزایش یافته است. همچنین ظرفیت تمام خطوط کشتیرانی که در دادوستد هند شرقی کار می‌کرد، کلاً در سراسر قرن گذشته، شاید خیلی زیادتر از ظرفیت خطوط کشتیرانی انگلیسها در شرکت هند شرقی قبل از کاهش حمل و نقل دریایی آنها نبود. ولی در هند شرقی، بویژه در چین و هندوستان، ارزش فلزات قیمتی، وقتی که اروپائیان تجارت خود را با این کشورها آغاز کردند، بسیار بالاتر از اروپا بود؛ و هنوز هم همین‌طور است. در کشورهای برنج‌خیز، که عموماً دو محصول، و گاهی سه محصول برداشت می‌کنند و هر دفعه برداشت آن بیشتر از محصول گندم معمولی است، و فور خواربار بسیار بیشتر از کشورهای بهمان وسعت است که گندم کشت می‌کنند. روی این اصل کشورهای مزبور بسیار پرجمعیت هستند. همچنین در این کشورها چون ثروتمندان بسیار بیشتر از مصرف خود خواربار در اختیار دارند، وسیله پرداخت مقادیر بیشتری از نیروی کار را دارند تا سایر مردم. به‌همین دلیل خدم و حشم اصیلزادگان و اعیان چین و هندوستان خیلی بیشتر و باشکوه‌تر از خدم و حشم ثروتمندترین افراد اروپائی است. همین و فور بیش از حد خوارباری که در اختیار دارند، آنها را قادر می‌سازد که مقدار بیشتری از آن را با محصولات منحصر به فرد و نادری که طبیعت تهیه کرده ولی مقدار آنها کمیاب است مبادله کنند؛ مثل فلزات قیمتی و سنگهای گرانبها که بزرگترین کالاهای چشم و همچشمی ثروتمندان است. بنابراین، با اینکه معادن فلزاتی که محصول آنها به‌بازار هند سرانبر می‌شد به‌غنا می‌شد معادنی است که محصولات آنها به اروپا عرضه می‌شود، در هند مقادیر بیشتری از خواربار می‌توان در قبال آن به‌دست آورد تا در اروپا. ولی معادنی که فلزات قیمتی به‌بازار هند عرضه می‌کنند ظاهراً خیلی فقیر و معادنی که سنگهای گرانبها تولید می‌کند خیلی غنی‌تر از معادنی است که محصولات خود را به‌بازار اروپا عرضه می‌کند. از اینرو فلزات قیمتی در هند با مقادیر بیشتری از سنگهای گرانبها و مقادیر زیادتری گندم مبادله می‌شود تا اروپا. قیمت پولی الماس، که بزرگترین تجملات پولداران يك کشور است، قدری پائین‌تر از کشورهای اروپا و قیمت پولی گندم، که اولین کالای مورد نیاز مردم در يك کشور است خیلی پائینتر است. ولی قیمت حقیقی کار، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج زندگی که به‌کارگرفته می‌شود، همان‌طور که قبلاً دیدیم، در چین و هند، دو بازار بزرگ هند شرقی، کمتر از بیشتر کشورهای اروپا می‌باشد. مزد کارگران در آنجا مقدار کمتری خواربار می‌تواند بخرد، و چون قیمت پولی خواربار در هند بسیار کمتر از اروپاست، قیمت پولی کار در آنجا به‌دو علت پائینتر است؛ اول به‌علت اینکه با آن پول مقدار کمتری غذا می‌توان خرید، و دوم به‌علت قیمت نازل همان خواربار. ولی در کشورهایی که دارای همان وضع صنعت و حرف هستند قیمت پولی بیشتر کالاهای صنعتی متناسب با قیمت پولی کار خواهد بود؛ و صنایع و پیشه‌های تولیدی هندوستان و چین، با اینکه پست‌تر است، خیلی پست‌تر از صنایع اروپائی نیست.

بنابراین، قیمت پولی هر نوع محصول صنعتی، طبعاً در آن امپراطوریه‌ها بسیار کمتر از هر کجای اروپا می‌باشد. همچنین، در بیشتر نقاط اروپا، هزینه حمل و نقل زمینی، قیمت حقیقی و اسمی بیشتر مصنوعات را بالا می‌برد. آوردن مواد به بازار در دفعه اول و سپس حمل کالای ساخته شده به همان بازار هزینه کار را بالا می‌برد، یعنی پول بیشتری باید پرداخت شود. در چین و هندوستان تنوع و وسعت حمل و نقل آبی داخلی قسمت بیشتر زحمت حمل را کم می‌کند و در نتیجه هزینه حمل و نقل کاهش می‌یابد، و لذا قیمت حقیقی و اسمی بیشتر کالاهای صنعتی بازم پائین‌تر می‌رود. به‌همه این دلایل فلزات قیمتی کالاهایی هستند که حمل آنها همیشه از اروپا بدهند با صرفه‌تر بوده و خواهد بود. بندرت می‌توان کالائی یافت که در آنجا بهتر فروخته شود، و یا به تناسب مقدار کار و کالایی که در اروپا تمام شده، مقدار بیشتری کار و کالا در هند بتواند بخرد یا در اختیار داشته باشد. همچنین حمل نقره به شرق دور با صرفه‌تر است تا حمل طلا؛ زیرا در چین و بیشتر بازارهای شرق، نسبت قیمت بین نقره خالص و طلای خالص فقط یک بوده است و یا حداکثر ۱۲ به یک؛ در صورتی که در اروپا چهارده یا پانزده به یک می‌باشد. در چین و بیشتر بازارهای شرق دور، ده یا حداکثر ۱۲ اونس نقره یک اونس طلا ارزش دارد. در اروپا چهارده یا پانزده اونس نقره یک اونس طلاست. بنابراین، در محموله بیشتر کشتیهایی که راهی هند می‌شود، نقره معمولاً یکی از پرارزشترین اقلام کالاهاست. در خط کشتیرانی اکوپولکو که به مانیل می‌رود نقره پرارزشترین کالاهای آن را تشکیل می‌دهد. بدین طریق به نظر می‌رسد که نقره قاره نو (امریکا) یکی از کالاهای عمده است که به وسیله آن تجارت میان دو قطب مخالف دنیای کهن انجام می‌پذیرد. و به وسیله همین نقره است که این مناطق دوردست جهان تا اندازه زیادی به هم مرتبط می‌شوند. برای عرضه، چنین بازار پهناور پروسعتی، مقدار نقره‌ای که سالانه از معادن استخراج می‌شود نه فقط باید برای حفظ افزایش دائمی مسکوک و ظروف نقره آن کشورهای غنی کافی باشد، بلکه باید به اندازه‌ای باشد که از عهده تعمیر و جبران ضایعات دائمی نقره و مصرف آن در کشورهای بی‌کار می‌رود برآید.

مصرف دائمی فلزات قیمتی در فرسایش مسکوک، و در ظروفی که در اثر استعمال و پاک کردن آن مقداری از آن از بین می‌رود، خیلی حساس است، و تنها در کالاهایی که استعمال آن آن قدر شیوع یافته است سالیانه مقدار زیادی نقره لازم است. مصرف این فلزات در بعضی از صنایع بخصوص، گوا اینکه ممکن است روی هم رفته شاید بیشتر از این مصرف تدریجی نباشد، اما، خیلی حساس‌تر است، زیرا سرعت رشد این نوع مصنوعات زیاد است. گفته می‌شود تنها در کارخانه‌های بیرمنگام، مقدار طلا و نقره‌ای که سالیانه در آّبکاری و یارو کش دادن فلزات به کار می‌رود، و سبب می‌شود که بتوان این مقدار از فلزات را در ضرب مسکوک و یا ساختن ظروف استفاده کرد، بیشتر از پنجاه هزار لیره استرلینگ است. از مقدار مصرف سالیانه فلزات مزبور می‌توان حدس زد که فلزات قیمتی در تمام دنیا اعم از اینکه مثل بیرمنگام در صنایع آّبکاری بکار رود، و یا به شکل نخ گلابتون، سوزن دوزی، مصنوعات طلا و نقره، تذهیب کتاب و مبلمان و غیره از آن استفاده شود.

چقدر زیاد خواهد بود. مقادیر هنگفتی نیز از این دو فلز قیمتی سالیانه در حمل و نقل دریائی و خشکی گمشده و از بین می‌رود. بعلاوه در بیشتر کشورهای آسیائی، عادات عمومی پنهان کردن گنجینه‌های سیم و زر در درون خاک، که معمولاً محل اختفای آن با شخصی که آن را دفن کرده به‌خاک می‌رود، زیاد رایج است و موجب ازدست‌رفتن مقدار بیشتری طلا و نقره می‌شود.

مقدار سیم و زری که به‌شهر کادیز^{۶۰} و لیسن وارد می‌شود (اعم از آنچه که ثبت می‌شود و یا به‌صورت قاچاق است) طبق مستندترین گزارشات، هر سال بالغ بر تقریباً شش میلیون استرلینگ می‌شود.

طبق نظر میگنر^{۶۱} واردات سالیانه فلزات قیمتی به اسپانیا، به‌طور متوسط در شش سال، یعنی از آغاز سال ۱۷۴۸ تا پایان سال ۱۷۵۳، و همچنین واردات متوسط هفت سال این فلزات به پرتغال یعنی از آغاز ۱۷۴۷ تا آخر سال ۱۷۵۳، بدین شرح است: نقره به‌وزن ۱۱۵۱۱۵۷ پوند، و طلا به‌وزن ۴۹۹۴۵ پوند. قیمت نقره وارداتی از قرار هر پوند تروی^{۶۲} ۶۲ شلینگ بالغ بر ۳۴۱۳۴۳۱ لیره و ۱۵ شلینگ می‌شود. و قیمت طلای وارداتی از قرار هر پوندی چهل و چهارگینی و نیم لیره، بالغ بر ۲۳۳۳۳۴۴۶ لیره و ۴ شلینگ استرلینگ، میگنر معتقد است که محاسبه وی درباره واردات زر و سیم گمراک شده درست است. در این گزارش جزئیات محل‌های مخصوصی که طلا و نقره از آنها حمل شده، و مقدار مخصوص هر کدام از این دو فلز به‌موجب دفتر ثبت گمراک، ذکر شده است. همچنین وی برای مقادیری که حدس می‌زند به‌طور قاچاق وارد شده اقلامی منظور کرده است. تجربه زیاد این بازرگان بصیر اعتبار قابل ملاحظه‌ای به‌اظه‌ار نظر وی می‌دهد.

طبق نظر نویسنده سخن‌پرداز و مطلع کتاب «تاریخ فلسفی و سیاسی مهاجرت اروپاییان به‌هند شرقی و غربی»^{۶۳} واردات سالیانه طلا و نقره گمراک شده به اسپانیا به‌طور متوسط در یازده سال یعنی از اول ۱۷۵۴ تا پایان سال ۱۷۶۴ بالغ بر $\frac{۱۳۹۸۴۱۸۵}{۴}$ پیاستر^{۶۴} ددریالی^{۶۵} بوده است. اما، با در نظر گرفتن آنچه که به‌طور قاچاق وارد شده است، مقدار کل واردات سالیانه طبق حدس وی، بالغ بر هفده میلیون پیاستر می‌شود، که

60. Cadiz.

61. Meggeus.

62. Troy.

۶۳. تکمله کتاب «بازرگانی عمومی» Meggens صفحات ۱۵ و ۱۶. این تکمله تا سال ۱۷۵۶ یعنی سه سال پس از انتشار خود کتاب که هیچ‌وقت به چاپ دوم نرسید، چاپ نشده بود. بنا بر این تکمله مزبور فقط در چند نسخه از کتاب بالا پیدا می‌شود: و چند اشتباهی را که در متن کتاب آمده است اصلاح می‌کند.

Philosophical and Political History of the Establishment of the Europeans in the two Indies.

64. Piaster.

۶۵. ریال واحد پول اسپانیا بوده است، و با ورود پرتغالیها و اسپانیها به آبهای خلیج فارس این واژه به‌عنوان واحد پول بعضی از کشورها نظیر عربستان سعودی و دیگران انتخاب شده است! (مترجم).

با نرخ ۴ شلینگ و ۶ پنس هر پیاستر، مجموعاً مساوی با ۳۸۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ است. همچنین این نویسنده جزئیات محلهایی که طلا و نقره از آنها صادر می‌شود، و مقادیر هر کدام از آنها را، طبق دفتر ثبت گمرک داده است. ضمناً اظهار می‌دارد اگر مقادیر طلائی که هر سال از برزیل وارد می‌شود بر اساس مالیاتی که به پادشاه پرتغال پرداخت می‌کردند، و ظاهراً یک پنجم قیمت فلز بوده است حساب کنیم، ارزش آن هجده میلیون کروزادس^{۶۶} یا چهل و پنج میلیون لیره فرانسوی می‌شود، که برابر است با تقریباً دو میلیون استرلینگ. نامبرده اضافه می‌کند: «اما با در نظر گرفتن آنچه که ممکن است قاچاق شده باشد، می‌توانیم به خوبی یک هشتم به مبلغ مزبور اضافه کنیم» که معادل است با ۲۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ، به طوری که کل مبلغ بالغ بر ۲۲۵۰۰۰۰ لیره می‌شود. لذا بر طبق این گزارش، تمام واردات سالیانه فلزات قیمتی به اسپانیا و پرتغال بالغ بر ۶۰۷۵۰۰۰ لیره استرلینگ است.

تا آنجا که موثقاً اطلاع دارم، چندین گزارش مستند دیگر (با اینکه نسخه‌های خطی هستند) متفقاً قبول دارند که مقدار واردات سالیانه فلزات قیمتی به طور متوسط بالغ بر شش میلیون لیره استرلینگ است، که گاهی قدری بیشتر و زمانی قدری کمتر می‌شود.

در حقیقت واردات سالیانه فلزات قیمتی در کادیز و لیسن برابر با کل محصول سالیانه معادن امریکا نیست. مقداری از این تولیدات را سالیانه به وسیله خطوط کشتیرانی اکوپولکو به مانیل می‌فرستند؛ مقدار دیگری از آن در داد و ستد کالای قاچاق که مستعمرات اسپانیا با سایر کشورهای اروپا انجام می‌دهند مصرف می‌شود؛ و مقدار دیگری از این تولید بدون شك در داخل کشور باقی می‌ماند. بعلاوه، معادن طلا و نقره امریکا تنها معادن دنیا نیست، ولی مسلماً غنی‌ترین معادن دنیاست. به طوری که تأیید شده در مقام مقایسه با آنها مجموع محصول سایر معادن شناخته شده جزئی است؛ و باز مسلم شده است که بیشتر محصول این معادن سالیانه به کادیز و لیسن وارد می‌شود. ولی مصرف شهر بیرمنگام تنها، نامیزان پنجاه هزار لیره در سال، برابر با یک صدویستم این واردات سالیانه است که میزان آن شش میلیون لیره می‌باشد. بنابراین کل مصرف سالیانه طلا و نقره در تمام کشورهای مختلف دنیا که فلزات مزبور در آن ممالک مصرف می‌شود؛ احتمالاً تقریباً مساوی تمام تولید سالیانه است. بقیه فقط به اندازه‌ای است که عرضه تقاضای روز افزون تمام کشورهای صنعتی را فراهم کند. و ممکن است این مقدار خیلی پائین‌تر از تقاضا باشد به طوری که قیمت این فلزات را در بازار اروپائی بالا برده است.

مقدار برنج و آهنی که هر ساله از معدن بد بازار آورده می‌شود هیچ تناسبی به مقدار طلا و نقره ندارد و خیلی زیادتر است. اما روی این اصل، ما تصور نمی‌کنیم که عرضه فلزات مزبور بیشتر از میزان تقاضای آنها بشود، یا به عبارت دیگر مرتباً ارزاتر شود. پس چرا باید تصور کنیم که فلزات قیمتی احتمالاً ارزاتر خواهند شد. در حقیقت،

فلزات معمولی با اینکه سخت‌ترند، در مصارف سخت‌تر بدکار می‌روند، و چون ارزش آنها کمتر است در حفظ و نگهداری آنها دقت کمتری مبذول می‌شود. اما، فلزات قیمتی ضرورتاً بیشتر از فلزهای معمولی وارد نمی‌شود، ولی این احتمال هست که به طریق مختلف از بین رفته یا ضایع شده و مصرف شوند.

قیمت تمام فلزات، با اینکه دستخوش تغییرات آهسته و تدریجی است، تقریباً کمتر از سایر محصولات خام ناشی از زمین در سال تغییر می‌کنند؛ و قیمت فلزات قیمتی حتی خیلی کمتر از فلزات دیگر دستخوش تغییرات ناگهانی واقع می‌شوند. با دوام بودن فلزات اساس ثابت بودن فوق‌العاده قیمت آن است. غله‌ای که سال گذشته به بازار آورده شده تا قبل از بدپایان رسیدن امسال همه یا تقریباً بیشتر آن مصرف می‌شود. ولی بعضی از اجزاء آهنی که دوست سیصد سال پیش از معدن استخراج شده ممکن است هنوز هم کار کند، و در مورد طلا بعضی از آنها که دو یا سه هزار سال پیش استخراج شده هنوز مورد استفاده است. حجم مختلف گندم که در سالهای مختلف باید مصرف دنیا را تأمین کند تقریباً همیشه به تناسب محصول همان سالهای مختلف است. ولی نسبت بین حجم مختلف آهن که در دو سال مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد خیلی کمتر تحت تأثیر اختلاف ناگهانی محصول آهن معادن آن در سال قرار می‌گیرد؛ و نسبت بین حجم طلا از این هم کمتر تحت تأثیر اختلاف محصول معادن طلا واقع می‌شود. بنابراین، با اینکه محصول بیشتر معادن فلزات شاید، در هر سال بیشتر از محصول زمینهای غله دستخوش نوسان قرار می‌گیرد، این تغییرات آن قدر که روی قیمت غله اثر می‌گذارد روی قیمت فلزات اثر ندارد.

تغییرات نسبت بین ارزش طلا و نقره

بیش از کشف معادن امریکا، ارزش طلای خالص نسبت به ارزش نقره در بیشتر ضرابخانه‌های اروپا بر اساس نسبتهای یک به ده و یا یک به دوازده تعیین می‌شد؛ یعنی فرض بر این بود که یک اونس طلای خالص ده تا دوازده اونس نقره ارزش داشته باشد. در حدود نیمه‌های سده گذشته ارزش آن به نسبت یک به چهارده و یک به پانزده تعیین می‌شد؛ یعنی، فرض بر این بود که یک اونس طلای خالص دارای ارزشی معادل چهارده تا پانزده اونس نقره خالص است. ارزش اسمی طلا، یا مقدار نقره‌ای که در فبال آن مبادله می‌شد بالا رفت. ارزش حقیقی هر دو فلز، یا مقدار کاری که می‌توانستند این دو فلز خریداری کنند تنزل کرد؛ ولی نقره بیشتر از طلا تنزل کرده بود. با اینکه ذخایر معادن طلا و نقره امریکا هر دو بیشتر از همه معادن شناخته شده آن روز بود به نظر می‌رسد، که معادن نقره نسبت به طلا بسیار غنی‌تر بوده است.

مقادیر زیاد نقره که همساله از اروپا به‌خوردور حمل می‌شود، در بعضی از مستعمرات انگلیس، به تدریج ارزش آن را نسبت به طلا پائین آورده است. در ضرابخانه کاکته مثل اروپا یک اونس طلای خالص پانزده اونس نقره خالص ارزش دارد، شاید

در ضرایحانه ارزش آن نسبت به ارزشی که در بازار بنگال دارد بالا رفته باشد. در چین نسبت طلا به نقره يك به ده و یا يك به دوازده است. گفته می‌شود در ژاپن این نسبت يك به هشت است.

طبق گزارش آقای میگنز^{۶۷}، نسبت طلا به نقره‌ای که هر ساله به اروپا وارد می‌شود تقریباً يك به بیست و دو است؛ یعنی در قبال هر يك اونس طلائی که وارد اروپا می‌شود، قدری بیش از بیست و دو اونس نقره وارد می‌شود. میگنز معتقد است، مقادیر معتناهی نقره که هم‌ساله به هند شرقی (مقصود خاور دور است) فرستاده می‌شود، نسبت طلا به نقره را در اروپا به ۱۵ به يك کاهش می‌دهد - که همان نسبت ارزش آنهاست. مثل اینکه میگنز چنین تصور می‌کند که، نسبت بین ارزش طلا و نقره، ضرورتاً باید نسبت بین مقادیر آنها باشد، و لذا اگر صادرات نقره به این اندازه نمی‌بود، نسبت ارزش آنها يك به ۲۲ می‌شد. ولی نسبت عادی بین ارزش هر کدام از دو کالا ضرورتاً همان نسبت بین مقادیر آنها که معمولاً در بازار وجود دارد نیست. قیمت يك گاونر، که ده گینی ضبط شده، در حدود شصت برابر قیمت يك گوسفند است که سه شلینگ و ۶ پنس ضبط شده است. اما، بسیار بیجا و نامربوط است که از این تفاوت قیمت چنین استنباط کنیم که در بازار معمولاً در برابر هر گاونر شصت گوسفند وجود دارد. و به همین دلیل نیز سخت نابخاست اگر تصور کنیم در برابر هر يك اونس طلا چهارده یا پانزده اونس نقره در بازار وجود دارد، به دلیل اینکه يك اونس طلا معمولاً می‌تواند چهارده تا پانزده اونس به نقره که فقط بعضی از کشورها دارند، جبران کرده و ارزش نقره باز هم بیشتر است. گویانکه، به يك مفهوم نقره همیشه ارزاتر از طلا بوده و بعدها هم ارزاتر باقی خیلی بیشتر است تا ارزش مقدار معینی از طلا نسبت به مقدار مساوی نقره. کلیه محصولات ارزانی که به بازار عرضه می‌شود معمولاً نه تنها از لحاظ مقدار، بلکه از لحاظ ارزش هم بیشتر است از ارزش همه محصولات گران قیمت. کل مقدار نانی که همه ساله به بازار آورده می‌شود نه تنها از لحاظ حجم بیشتر از مقدار گوشت است، بلکه ارزش آن نیز بالاتر است؛ ارزش کل مقدار گوشت عرضه شده بیشتر از مقدار گوشت مرغ می‌باشد؛ و ارزش کل مقادیر گوشت مرغ بیشتر از ارزش گوشت پرندگان وحشی شکار شده است. تعداد خریداران کالاهای ارزان آن قدر بالاتر از تعداد خریداران کالاهای گران است. قبلاً دیدیم که در این مالیاتها کل اجاره بیشتر معادن طلا و نقره‌ی امریکا متعلق می‌تواند فروخت. بنابراین کل مقدار محصولات ارزان نسبت به کل محصولات گران باید بیشتر باشد تا ارزش مقدار معینی از محصولات گران نسبت به ارزش مقدار مساوی محصولات ارزان. وقتی فلزات قیمتی را نسبت به هم می‌سنجیم، نقره کالای ارزان و طلا کالای گران است. بنابراین، طبیعی است که باید انتظار داشته باشیم در بازار نه تنها همیشه مقدار بیشتری از آن وجود داشته باشد، بلکه ارزش کل نقره بیشتر از کل طلا وجود باشد. اگر هر فردی که يك کمی از این دو فلز را مالک است مقدار ظروف نقره را با

ظروف طلای خود دتایید کند، احتمالاً متوجه خواهد شد که ندهتنها از لحاظ مقدار بلکه از لحاظ ارزش هم برد با نقره است و خیلی بیشتر ارزش دارد. بعلاوه بسیاری از مردم مقدار زیادی نقره دارند و ظروف طلا ندارند، و حتی مقدار طلائی که بعضیها دارند محدود است بدقاب ساعتی جیبی طلا، جعبه انفیدان، و یا جواهرات کم بهاء، که کل آن زیاد ارزشی ندارد. در حقیقت در مسکوکات بریتانیا، ارزش طلا بر نقره می‌چربد، ولی در مورد تمام کشورها وضع به همین منوال نیست. در مسکوکات بعضی از کشورها، ارزش دوفلز تقریباً مساوی است. در مسکوکات اسکاتلند، قبل از اتحاد با انگلیس، فزونی طلا نسبت بدنقره کم بود، گوا اینکه طبق گزارش بعضی از حسابداران ضرابخانه مسکوک طلا قدری بیشتر بود^{۶۷} در مسکوک بیشتر کشورها مقدار و تعداد نقره بیشتر است. در فرانسه معمولاً پرداخت مبالغ بزرگ با فلز مزبور انجام می‌شود، در آن کشور پیش از آن مقداری که بتوان در جیب حمل کرد مشکل بتوان طلا دریافت کرد. اما، ارزش بیش از حد ظروف نقره بدطلا، که در تمام کشورها جاری است فزونی مسکوک طلا را بدنقره که فقط بعضی از کشورها دارند، جبران کرده و ارزش نقره باز هم بیشتر است. گو اینکه، بدیک مفهوم نقره همیشه ارزانتر از طلا بوده و بعدها هم ارزانتر باقی می‌ماند؛ اما بد مفهوم دیگر ممکن است گفته شود که شاید طلا قدری ارزانتر از نقره است، مثل وضع فعلی بازار اسپانیا. گرانی یا ارزانی یک کالا ندهتنها ناشی از زیادی و کمی مطلق قیمت معمولی است، بلکه ناشی از اینست که قیمت مزبور کم و بیش بالاتر از کمترین قیمتی باشد که امکان وارد کردن آن جنس را بد بازار برای مدت طولانی فراهم می‌سازد. کمترین قیمت آن قیمتی است که بد زحمت برگشت سرمایه‌ای که برای عرضه کردن جنس بد بازار بد کار افتاده، بد اضافه یک سود عادلانه و متوسط را جبران می‌کند. یعنی قیمتی است که چنین بد مالک نمی‌دهد یعنی بهره مالکانه را نمی‌تواند جبران کند بلکه بشکل سود و مزد است. اما، در وضع فعلی بازار اسپانیا، مسلماً طلا قدری نزدیکتر بد حداقل قیمت خود است تا نقره. مالیات پادشاه اسپانیا روی طلا فقط یک بیستم ارزش طلای استاندارد یا پنج درصد است؛ در صورتیکه مالیات روی نقره یک دهم، یا ده درصد است. قبلاً دیدیم که رد این مالیاتها کل اجاره بیشتر معادن طلا و نقره امریکا متعلق بد اسپانیا گنجانده شده است؛ و در مورد اجاره معادن طلا باید گفت که پرداخت آن دشوارتر از پرداخت اجاره نقره صورت می‌گیرد. همچنین سود اجاره‌داران معادن طلا، چون بندرت از این راه ثروتمند می‌شوند، باید بد طور کلی، کمتر از سود اجاره‌داران معادن نقره باشد. لذا، قیمت طلای اسپانیایی، چون هم اجاره معدن و هم سود عادلانه آن کمتر است، باید در بازار اسپانیا، قدری نزدیکتر بد پائین‌ترین قیمتی که آن را بد بازار عرضه خواهد کرد باشد تا قیمت نقره اسپانیایی. بد نظر می‌رسد که وقتی تمام مخارج محاسبه شود، کل مقدار فلز مزبور را در بازار اسپانیا نمی‌توان مثل فلز دیگر فروخت.

۶۷. نگاه کنید بد مقدمه رودی من در کتاب دیپلماتها و غیره اندرسن.

درحقیقت مالیات پادشاه پرتغال روی طلای برزیل با مالیات پادشاه اسپانیا روی نقره مکزیك و پرو یکسان است؛ یعنی يك پنجم استاندارد فلز دزبور است. بنابراین، معلوم نیست که کل مقدار طلای امریکا، در بازار عمومی اروپا، به کمترین قیمت ممکن عرضه شود تا کل محصول نقره.

شاید قیمت الماس و سایر سنگهای قیمتی به حداقل قیمتی که عرضه آن را ممکن می‌سازد نزدیکتر باشد تا طلا.

با اینکه بعید به نظر می‌رسد که قسمتی از این مالیات، (که ندهتنها بر یکی از صحیحترین موضوع مالیاتی که فقط جنبه تجملاتی دارد وضع شده است، بلکه مانند مالیات بر نقره درآمد مالیاتی آن قابل توجه است) تا وقتی که پرداخت آن امکان دارد از بین برود، ولی همین عدم امکان پرداخت مالیات که سبب شد در سال ۱۷۳۶ مالیات از یک پنجم بديك دهم تقلیل یابد، ممکن است به مرور دولت را مجبور کند که باز هم بیشتر آن را تقلیل دهد؛ درست همان طور که مجبور شدند مالیات طلا را بديك بیستم کاهش دهند. تردیدی نیست که معادن نقره اسپانیا در امریکا، مانند سایر معادن، بعلت اینکه به عمق بیشتری رسیده و برای کار کردن در آنها باید به اعماق زمین رفت، خارج کردن آب و تأمین هوای تازه برای کارگران در آن عمق پرهزینه است؛ و هر کس که درباره وضع این معادن تحقیق کرده این قسمت را تأیید کرده است.

علل فوق که معادل با کمیاب شدن نقره است (زیرا وقتی استحصال کالائی دشوارتر و پرخرجتر بشود می‌توان گفت که آن کالا کمیاب‌تر شده است)، باید به تدریج یکی از سه رویداد زیر را به وجود آورد. نخست، افزایش هزینه تولید یا باید با افزایش نسبی قیمت آن جبران شود؛ یا راه دوم آنست که با کاهش نسبی مالیات نقره تلافی شود، و یا راه سوم آنست که افزایش قیمت آن مقداری از طریق افزایش قیمت و مقداری هم از طریق کاهش مالیات جبران گردد. رویداد سوم احتمال وقوعش بیشتر است. وقتی قیمت طلا نسبت به قیمت نقره، با وجود کاهش زیاد مالیات طلا، افزایش یافت، همان طور هم قیمت نقره با وجود تنزل مالیات آن که به اندازه طلا کاهش پیدا کرده، باید به تناسب هزینه کار و سایر کالاها افزایش یابد.

اما، این تقلیل متوالی مالیات با اینکه نمی‌تواند از افزایش ارزش نقره در بازار اروپا جلوگیری کند، کم و بیش می‌تواند افزایش قیمت را به تعویق اندازد. در نتیجه کاهش مالیات، بسیاری از معادنی که نمی‌شد به علت سنگینی مالیات قبلاً در آنها کار کرد، قابل بهره‌برداری خواهد بود؛ و مقدار نقره‌ای که هر ساله به بازار عرضه می‌شود باید قدری بیشتر باشد، و لذا، ارزش مقدار معینی از آن قدری کمتر از آن چیزی خواهد بود. که قبل از کاهش مالیات به چشم می‌خورد. در نتیجه کاهش مالیات در سال ۱۷۳۶، ارزش نقره در بازار اروپا، با اینکه در این تاریخ کمتر از زمان پیش از تقلیل مالیات نیست، ولی اگر دربار اسپانیا همان مالیات قدیم را ادامه می‌داد، احتمالاً دست کم ده درصد کمتر از آن می‌شد.

چون، با وجود تقلیل مالیات، ارزش نقره، در طول قرن حاضر قدری در بازار اروپا زیادتر شده است، حقایق و بحثی که در بالا به آن اشاره شد مرا وادار می‌کند که به این مسأله معتقد شوم، یا بهتر بگوئیم مرا وامی‌دارد که در این مسأله تردید کرده و فقط از روی قرائن حدس بزنم، زیرا شاید به زحمت بتوان اسم اعتقاد را روی بهترین افکار و عقایدی که در این مورد عرضه می‌کنم گذاشت. در حقیقت افزایش قیمت، (بفرض اینکه چنین چیزی باشد) تاکنون آن قدر ناچیز بوده که با همهٔ مطالبی که گفته شد، شاید برای بسیاری از مردم مسجل نیست که این واقعه حقیقتاً نه تنها پدید نیامده است؛ بلکه نکند. عکس آن پدید آمده باشد، و یا اینکه ارزش نقره ممکن است در بازار اروپا باز هم مستمراً کاهش یابد.

اما، باید دانست که واردات سالیانه طلا و نقره به اروپا هر قدر هم باشد، زمانی فرامی‌رسد که مصرف سالیانه این فلزات برابر با واردات سالیانه می‌شود. مصرف آنها باید در اثر حجم آنها اضافه شود، و یا شاید باید به نسبت بیشتری افزایش یابد. وقتی حجم فلزات قیمتی زیاد می‌شود، ارزش آنها پائین می‌آید. و چون ارزش آنها کم می‌شود، زیاد مصرف می‌شوند و کمتر از آنها مراقبت می‌شود، و لذا مصرف آنها نسبت به حجم آنها بیشتر بالا می‌رود. بنابراین، پس از یک دورهٔ معین، مصرف سالیانه این فلزات باید به همین طریق، مساوی با واردات سالیانه بشود؛ مشروط به اینکه واردات آنها مستمراً اضافه نشود، که در حال حاضر گمان نمی‌رود که چنین وضعی پیش آید.

وقتی که مصرف سالیانه مساوی واردات شد، اگر واردات سالیانه به تدریج کاهش یابد، مصرف سالیانه ممکن است تا مدتی از واردات بیشتر بشود. حجم فلزات مزبور ممکن است به تدریج و بی‌آنکه محسوس باشد کاهش یابد، و ارزش آنها کم کم و به‌طور نامحسوس بالا رود تا آنجا که واردات سالیانه مجدداً ثابت شده، و مصرف سالیانه کم کم و به‌طور ناآشکار خود را با واردات سالیانه منطبق کند.

علل تردید در اینکه ارزش نقره هنوز هم پائین‌تر خواهد رفت

افزایش ثروت اروپا، و وجود این عقیده عمومی که، همان‌طور که مقدار فلزات قیمتی طبعاً با افزایش ثروت زیاد می‌شود، با افزایش مقدار ارزش آنها کاهش می‌یابد، شاید بسیاری از مردم را وادار کند که تصور کنند ارزش فلزات مزبور در بازارهای اروپا باز هم کاهش خواهد یافت؛ و افزایش تدریجی قیمت بسیاری از محصولات خام زمین ممکن است آنها را در این عقیده جازم‌تر کند.

قبلا سعی کردم نشان دهم، که افزایش مقدار فلزات قیمتی که ناشی از افزایش میزان ثروت هر کشور است، گرایشی به سوی تنزل ارزش آن ندارد. طلا و نقره طبیعتاً به کشور ثروتمند رومی آورند، به همان دلیلی که سایر تجملات و چیزهای کمیاب و نادر به آن روی می‌آورد؛ نه برای اینکه در آن کشور ارزاتر از کشورهای فقیر است، بلکه به علت اینکه در آنجا گراتر است و یا بهتر بگوئیم برای اینکه در قبال آنها پول بهتری پرداخت می‌شود. این بالا بودن قیمت است که طلا و نقره را جلب می‌کند، و به محض اینکه این بالا بودن قیمت از بین برود فلزات مزبور ضرورتاً به کشور غنی نخواهند رفت.

شما توقع دارید که گندم و سبزیجات دیگری که با کوشش و زحمت آدمیان به عمل می‌آید، و سایر انواع محصولات خام احشام، ماکیان انواع شکار، سنگواره‌های مفید و معدنیات زمین و غیره، طبیعتاً با ترقی جامعه در ثروت و آبادانی اضافه شود، و من هم قبلاً کوشیدم که این موضوع را ثابت کنم. بنابراین با اینکه این گونه کالاها در برابر مقادیر بیشتری از نقره عوض می‌شود تا در گذشته، ولی از آن نباید نتیجه گرفت که نقره حقیقتاً ارزان‌تر شده است، یا کمتر از قبل می‌تواند نیروی کار بخرد، بلکه باید گفت که این نوع کالاها گرانتر شده است، و می‌تواند بیشتر از گذشته نیروی کار را بخرد. در پیشرفت آبادانی و ترقی قیمت اسمی این محصولات اضافه نمی‌شود بلکه قیمت حقیقی آنها بالا می‌رود. بالا رفتن قیمت اسمی آنان نه تنها نتیجهٔ تنزل ارزش نقره است، بلکه نتیجهٔ افزایش قیمت حقیقی آنهاست.

اثرات مختلف پیشرفت آبادانی در سه نوع مختلف محصولات خام

انواع مختلف محصولات خام را می‌توان بدسه طبقه تقسیم کرد. اول محصولاتی که افزایش آنها به ندرت ناشی از سعی و کوشش آدمی است. دوم، محصولاتی که بدتناسب تقاضا زیاد می‌شود. سوم محصولاتی که کارآئی کوشش و مجاهدت در آنها محدود و یب غیر مشخص است. در پیشرفت ثروت و آبادانی، قیمت حقیقی طبقهٔ اول ممکن است تا درجه زیادی بالا رود و ظاهراً در مرز مشخص و معینی محدود نمی‌شود. قیمت دومی، با اینکه ممکن است خیلی زیادتر شود، اما، مرز معینی دارد که در مدت طولانی کلاً نمی‌تواند از آن مرز بگذرد. قیمت نوع سوم، با اینکه گرایش طبیعی آن در پیشرفت آبادانی کشور روبه افزایش است، معهذاً در همان درجه از پیشرفت آبادانی گاهی نیز ممکن است که پائین بیاید، گاهی اوقات قیمت آن همیشه یکی است، و گاهی کم و بیش قیمت آن بالا می‌رود بستگی دارد به اینکه رویدادهای گوناگون، تلاش و زحمت آدمی را، در تکثیر این نوع از محصولات خام، کم و بیش، قرین موفقیت کرده باشد یا نه.

نوع اول

نوع اول محصولات خام که قیمت آن با ترقی و آبادانی بالا می‌رود محصولی است که تکثیر آن به ندرت در اختیار تلاش آدمی است. این محصولات شامل آنهایی است که طبیعت فقط بد مقادیر معینی تولید می‌کند، و چون ذاتاً بی‌دوام هستند، ممکن نیست که محصول فصول مختلف را یکجا جمع‌آوری کرد. از این قبیل اند ماهی و پرندگان منحصر بفرد و نادر، بسیاری از انواع گوناگون شکار، تقریباً تمام پرندگان گوشتی و یا خوراکی وحشی مخصوصاً انواع پرندگان مهاجر و همچنین بسیاری از چیزهای دیگر. وقتی ثروت و تجملات ناشی از تمدن جامعه بالا می‌رود، احتمالاً تقاضای این نوع محصولات با افزایش ثروت بالا می‌رود. و هیچگونه کوشش و تلاشی آدمی نمی‌تواند عرضهٔ آنها را

که حقیقتاً پرداخت کرده‌اند بوده است. قیمت حقیقی اینها، یعنی مقدار کار و خوارباری بیش از آنچه که قبل از بالا رفتن تقاضا وجود داشت زیاد کند. از اینرو مقدار این نوع محصولات همیشه ثابت، یا تقریباً ثابت است، در صورتی که رقابت برای خرید آنها دائماً افزایش می‌یابد، قیمت آنها ممکن است بدطور سرسام‌آوری بالا رود، و بد نظر می‌رسد که هیچ‌گونه مرز معینی ندارد. اگر آبی (یک نوع مرغ جنگلی) آن قدر مد بشود که قیمت آن هر عددی به‌یست لیره برسد، هیچ‌گونه کوشش آدمی نمی‌تواند تعداد آنها را، بلکه به‌بازار آورده می‌شود از تعداد فعلی بالاتر بیاورد. بدین طریق علت قیمت‌های گرانی که رومیها در زمان اقتدار و شوکت خود برای پرندگان و ماهیهای نادر می‌پرداختند معلوم می‌شود. این قیمتها در آن زمان به‌علت کمبود ارزش نقره نبود، بلکه نتیجه کمبایی چیزهای نادر بود که تلاش آدمی قادر نبود به‌میل خود به‌تکثیر آنان بپردازد. ارزش حقیقی نقره مدت‌ها قبل از سقوط وسالها بعد از سقوط امپراطوری روم بالاتر از ارزش فعلی در بیشتر بازارهای اروپا است. سسترنی^{۶۹} که برابر با شش پنس استرلینگ است، قیمتی است که جمهوری رم در قبال ۲ گالن یا یک مودیوس^{۷۰} عشریه، گندم سیسیلی پرداخت می‌کردند. اما، این قیمت احتمالاً پائین‌تر از قیمت متوسط بازار بود، تمهد کشاورزان که گندم خود را با این قیمت تحویل دهند به‌عنوان یک نوع مالیاتی تلقی می‌شد که به کشاورزان سیسیلی تحمیل شده بود. بنابراین، وقتی که رومیها موجبی پیدا می‌کردند که بیشتر از عشریه گندم سفارش دهند، طبق مقررات کاپیتولاسیون موظف بودند که مازاد آن را به قیمت هر ۲ گالن چهار سسترنی یا ۸ پنس استرلینگ بپردازند؛ و احتمالاً این قیمت منصفانه و معقولی بود، یعنی قیمت عادی و متوسط قراردادهای آن روز محسوب می‌شد، که مساوی بیست و یک شلینگ در هر چارک است. قبل از سالهای کمیابی و قحطی اخیر، قیمت قراردادی عادی گندم انگلیس، که از لحاظ مرغوبیت پست‌تر از گندم سیسیل است و معمولاً در بازار اروپا به قیمت کمتری عرضه می‌شود، هر چارک بیست و هشت شلینگ بود. بنابراین، قیمت نقره در آن روزگار کهن نسبت به قیمت فعلی باید به نسبت عکس سه به چهار بوده باشد، یعنی، سه اونس نقره در آن زمان همان قدر کالا یا نیروی کار خرید می‌کرد که چهار اونس نقره امروز. از اینرو، وقتی در تاریخ پلینی می‌خوانیم که سیوس^{۷۱} قناری سفیدی به‌عنوان هدیه برای امپراطریس اگری پینا^{۷۲} به قیمت شش هزار سسترنی، (برابر با پنجاه لیره استرلینگ امروز) خرید، و اسی نیوس سلر^{۷۳} یک شاه ماهی را به هشت هزار سسترنی، که برابر با تقریباً شصت و شش لیره و سیزده شلینگ و چهار پنس پول امروز، بود خریداری می‌کند، آن وقت با اینکه افراط در آنها و لخرچی ما

۶۹. Sestertii واحد پول جمهوری رم برابر با ۶ پنی انگلیسی (مترجم).

۷۰. Modius واحد اندازه‌گیری خشکه بار در رم قدیم برابر با دو گالن انگلیسی (مترجم).

71. Seius (Lib X. C. 29.).

72. Agrippina.

73. Asinius Celer (Lib IX. C. 17.).

را بدتجرب می‌اندازد، معه‌ذا چنین می‌نماید که قیمت‌های مزبور کمتر از يك سوم آنچه که درقبال این پول می‌شد خرید، و در حدود يك سوم بیشتر از قیمت اسمی آنها بود این فکر را امروز درما تلقین می‌کند که سیوس برای قناری پولی معادل کار و یا خوارباری پرداخت کرده است که برابر با آن چیزی می‌شود که ۶۶ لیره و ۱۳ شلینگ و ۴ پنس امروز می‌تواند بخرد؛ و اسی نیوس سلر درقبال ۹ ماه‌های سفارشی مقداری برابر با آنچه ۸۸ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی امروز می‌تواند بخرد داده است. آنچه که موجب این ولخرجی و پرداخت قیمت‌های گزاف می‌شد فراوانی کارگر و خواربار بود که رومیها بیش از مقدار مورد نیاز خود همیشه دراختیار داشتند؛ آن قدر که این فراوانی اثر داشت فراوانی نقره، دراین پرداخت مؤثر نبود. مقدار نقره‌ای که رومیها دراختیار داشتند بسیار کمتر از همان مقدار کار و خوارباری بود که امروز می‌توانستند با آن تهیه کنند.

نوع دوم

نوع دوم از محصول خامی که قیمت آن با پیشرفت آبادانی بالا می‌رود چیزی است که کوشش بشر می‌تواند نسبت به تقاضای مردم آن را تکثیر کند. این قیمت شامل آن گیاهان و حیوانات مفیدی است که، در کشورهای غیر کشاورزی، طبیعت آن قدر آنها را فراوان تولید کرده که یا فاقد ارزش هستند و یا ارزش آنها کم است، و به تدریج که کشت و زرع جلو می‌رود مجبوراند جای خود را به محصولات مفیدتر بدهند. در دوره طولانی پیشرفت تمدن، مقدار این محصولات پیوسته کاهش می‌یابد، و حال آنکه در همان زمان تقاضا برای این محصولات دائماً بالا می‌رود. بنابراین، ارزش حقیقی آنها، یعنی مقدار کاری که این محصولات می‌توانند بخرند یا دراختیار داشته باشند، به تدریج زیاد می‌شود، تا آنجا که سرانجام آن قدر بالا می‌رود که مثل سایر محصولات که کوشش آدمی می‌تواند روی حاصلخیزترین و بهترین زمینهای کشت شده به عمل آورد دارای ارزش می‌شوند. وقتی قیمت تا آن درجه بالا رفت دیگر اضافه نمی‌شود. و اگر ارزش آنها از این هم فراتر رفت آن وقت زمینهای بیشتر و کوشش فراوانتری برای افزایش مقدار آنها اختصاص خواهد یافت.

مثلاً، وقتی قیمت دام آن قدر بالا می‌رود که کشت زمین برای تعلیف آن (همان طور که غذا و خوراک انسان را فراهم می‌کند) با صرفه است دیگر بیش از این ترقی نخواهد کرد. چنانچه قیمت دام بالاتر برود، زمینهای گندم بیشتری به کشت علوفه اختصاص می‌یابد. توسعه کشت، از طریق کاهش چراگاههای طبیعی، مقدار گوشتی که کشور بدون کار و کشت می‌توانست به طور طبیعی فراهم کند تقلیل می‌دهد، و با افزایش تعداد کسانی که گندم دارند یا بدسخت دیگر پول گندم را برای مبادله دراختیار دارند، تقاضا افزایش می‌یابد. بنابراین، قیمت گوشت و در نتیجه قیمت احشام، باید بتدریج بالا برود، تا جائی که آن قدر زیاد شود که اختصاص حاصلخیزترین زمینها و بهترین کشتزارها برای تعلیف آنان مانند کشت گندم سودآور شود. ولی افزایش قیمت دام بدین سطح فقط در سالهای

آخر دوره ترقی و آبادانی جامعه عملی است، زیرا در آن زمان کشت و زرع آن قدر توسعه یافته است که باعث افزایش قیمت گوشت شده؛ و تا وقتی که بداین سطح نرسیده چنانچه اصولاً کشور در حال ترقی باشد، قیمت احشام باید پیوسته بالا رود. شاید هنوز چند کشور اروپائی وجود داشته باشد که قیمت دام در آنجا در این سطح نباشد. قبل از اتحان اسکاتلند با انگلیس قیمت دام در آن ایالت آنقدر بالا نرفته بود، چنانچه دام اسکاتلندی محدود به بازار همان منطقه شده بود، یعنی محدود به منطقدای شده بود که زمینهای مرتع آن نسبت به زمینهای سایر محصولات خیلی زیاد است، احتمالاً به ندرت امکان داشت که قیمت احشام آنچنان بالا رود که کشت علوفه را برای تغذیه آنها سودآور کند. قبلاً دیدیم که در انگلستان، قیمت احشام در همسایگی لندن، ظاهراً در آغاز سده گذشته بداین سطح رسید؛ ولی محتملاً مدتها طول کشید تا قیمت دام در نواحی دور دست نیز مثل لندن بالا رفت؛ در بعضی از مناطق هنوز هم قیمت آنها آنقدر ترقی نکرده است. اما از تمام مواد مختلفی که جزو این نوع دوم محصول خام محسوب می شود، شاید دام، آنچنان وضعی را دارد که قیمت آن در پیشرفت و ترقی کشور، پیش از همه زیاد می شود.

در حقیقت، تا وقتی که قیمت دام بداین سطح برسد، به ندرت امکان دارد که بیشتر زمینها، حتی آنهایی که قادر به تولید بالاترین کشت می باشند به زیر، کشت درآید. در تمام مزارعی که خیلی دور از شهرها قرار گرفته اند به طوری که حمل کود به مزارع را دشوار می کند، یعنی در بیشتر مزارع و روستاهای وسیع، مقدار زمینهای کشت شده باید متناسب با مقدار کودی باشد که خود آن مزرعه تولید می کند، و این کود هم باید متناسب با موجودی گله ای باشد که در آن مزرعه نگهداری می شود. زمین یا از طریق چرا کردن، احشام کود داده می شود، و یا اینکه احشام را در اصطبل و طویله نگهداری کرده و کود آنان را به مزارع می برند. اما تا وقتی که قیمت دام برای پرداخت اجاره و سود زمین زیر کشت علوفه کافی نباشد، کشاورز از عهده پرداخت حق تعلیف آنان بر نمی آید؛ و به طریق اولی از عهده هزینه آنان در طویله هم بر نمی آید. فقط با محصول زمین آباد و معمور است که می توان دام را در اصطبل نگهداشت؛ زیرا جمع آوری محصول ناچیز و پراکنده زمینهای بایر و غیر آباد مستلزم کار زیاد و هزینه فوق العاده است. بنابراین، اگر قیمت احشام، کافی برای پرداخت محصول زمین مرغوب و آبادی که گله و گاو و گوسفند در آن چرا می کند، نباشد، به طریق اولی قیمت آن برای پرداخت علوفه ای که باید با کار اضافی زیاد، و آوردن آن به آخور برای تغذیه، به دست آید، کافی نیست. بنابراین، در چنین مواردی، بیشتر از تعدادی که با کشت علوفه در اصطبل تغذیه می شوند، به اضافه منفعت آن، نمی توان گاو و گوسفند نگهداشت. ولی این عده کافی نیست تا کود کافی برای تمام زمینهایی که قابل کشت است فراهم کرده و زمین را پیوسته معمور نگاهدارد. چون مقدار کود آنها برای همه زمینها کافی نیست طبعاً آنرا برای زمینهایی که مزیت بیشتر داشته و یا راحت تر می توانند به کار برند، ذخیره می کنند؛ یعنی حاصلخیزترین زمینها و زمینهایی که در اطراف خانه روستایی است. لذا، این گونه زمینها همیشه در شرایط خوب نگهداری شده و مناسب کشت و زرع است. بقیه یعنی قسمت بیشتر آن، غیر آباد باقی

می‌ماند، که به‌ندرت چیزی تولید می‌کنند جز يك مرتع فقیر، که فقط برای زنده نگه‌داشتن گاو و گوسفند نیم‌گرسنه و پراکنده کافی است؛ مزرعه کشاورزی با اینکه از لحاظ سرمایه‌گذاری که برای کشت کامل آن لازم می‌باشد فقیر است، ولی اغلب نسبت به محصول واقعی خود تعداد بیشتری دام را تعلیف می‌کند. اما، قسمتی از این زمین‌بایر، پس از اینکه شش هفته سال بدین طریق ابتدایی بدصورت چراگاه مورد استفاده قرار گرفت، ممکن است شخم زده شود، که شاید یکی دو محصول نوع پست جو و یا گندم دیگری از آن به‌دست آید، و سپس چون کاملاً قوت خود را از دست داده، باید آیش داده شود و مثل قبل تبدیل به چراگاه شود و قسمت دیگر آن شخم زده شده، و عمل شود و سپس رها شده و آیش داده شود. در اسکاتلند قبل از اتحاد با انگلیس، روش عمومی اداره کردن زمینهای پست به همین طریق بود. زمینهایی که خوب کود داده شده و در شرایط بهتری حفظ می‌شد به‌ندرت بیش از يك سوم یا يك چهارم تمام مزارع بود، و گاهی اوقات يك پنجم و با يك ششم آن هم نمی‌رسید. بقیه زمینها هیچوقت کود داده نمی‌شد، با وجود این قسمتی از آن منظمأ به‌نوبت کشت می‌شد و خاصیت خود را از دست می‌داد. تحت این شرایط روش مدیریت، معلوم است که، حتی آن قسمت از زمینهای اسکاتلند که قابل کشت خوب است در مقام مقایسه با آنچه که قادر به تولید است، محصول کمی خواهد داشت. اما هرچقدر که این روش بی‌فایده و بی‌مزیت باشد، معهذاً قبل از اتحاد اسکاتلند با انگلیس قیمت نازل احشام تقریباً آن را غیر قابل اجتناب نمود. اگر، با وجود افزایش زیاد قیمت دام، هنوز هم در بیشتر نواحی کشور این نوع زمینها وجود دارد، در بسیاری از جاها، تردیدی نیست که بدعت جهل مردم و دلبستگی آنان به عادت کهن است، ولی در اکثر جاها ناشی از موانع غیر قابل اجتنابی است که مسیر طبیعی امور مخالف با ایجاد فوری و سریع نظامی بهتر می‌باشد؛ نخست فقر مستأجرین زمین، و اینکه هنوز فرصت کافی نداشته‌اند تعدادی دام برای کشت زمینها به‌طرز کاملتری تهیه کنند، همان افزایش قیمت که نگهداری گله بیشتر را سودآور می‌کند سبب می‌شود که به‌دست آوردن دام بیشتر مشکلتر گردد؛ و دوم، بدفرض اینکه این احشام را داشته باشند، هنوز فرصت کافی ندارند که زمینهای خود را برای نگاه‌داشتن گله‌های عظیم آماده کنند. افزایش گاو و گوسفند و آبادانی زمین دو رویدادی است که باید با هم باشند، و یکی از آنها نمی‌تواند در هیچ کجا از دیگری سبق گیرد. بدون اندک افزایش مواشی زمین آباد نمی‌شود، ولی نمی‌توان تعداد حیوانات اهلی را به‌طور چشمگیری بالا برد مگر اینکه زمینها آباد شود؛ زیرا در غیر این صورت زمین از عهده تغذیه آنها بر نمی‌آید. موانع طبیعی تأسیس نظام بهتر را نمی‌توان از بین برد مگر با يك دوره طولانی کار و کوشش و صرفه‌جویی، و شاید بیش از نیم قرن یا يك قرن باید بگذرد قبل از اینکه نظام قدیمی، که بتدریج زوال می‌پذیرد، کاملاً در سراسر بخشهای مختلف مملکت ملغی شود. اما، از تمام مزایای بازرگانی که اسکاتلند از اتحاد با انگلیس به‌دست آورده، شاید بالا رفتن قیمت حیوانات اهلی، از همه مهمتر باشد. افزایش قیمت دام ندهتنها ارزش مستغلات کوهپایه‌ای (هایلندها) را بالا برده، بلکه شاید علت اصلی بهبود زمینهای پست و دره‌ها نیز شده باشد.

در تمام مستعمرات جدید، اراضی وسیع بایر، که سالهای متمادی بدهیج کاری جز تعلیف چارپایان اهلی و گاو و گوسفند نمی خورد، مآلاً موجب تکثیر فراوانی احشاء می شود، و در کلیه کالاهای ارزانی زیاد نتیجه قهری فراوانی بسیار است. با اینکه همه دامهای مستعمرات اروپائیان در امریکا، در اصل از اروپا به آنجا برده شده بود، ولی پس از اندک زمانی آن قدر در آنجا تکثیر شد، و آن قدر ارزش آنان پائین آمد، که نگاهداری اسب صرف نمی کرد و صاحبان آنها اسب خود را به جنگل برده رها می کردند، و ابداً فکر تصاحب مجدد آن را به خود راه نمی دادند زیرا ارزشی نداشت. پس از استقرار در چنین مستعمراتی مدتها طول کشید تا اینکه علوفه دادن احشام از محصول زمینهای کشت شد. سودآور گردید. بنابراین، همان علل، یعنی کمبود کود، و عدم تناسب بین موادی مستغل در کشت و زرع و زمینی که به این منظور اختصاص یافته بود، محتملاً موجب پدید آمدن سیستم کشاورزی گردید که نظیر بعضی از نواحی اسکاتلند است. کالم^{۷۴}، سیاح سوئدی وقتی که درباره کشاورزی سال ۱۷۴۹ بعضی از مستعمرات انگلیسی شمال امریکا صحبت می کند، به خوبی تأیید می کند که خصوصیت ملت انگلیس که آن قدر در رشته های کشاورزی مهارت دارند، به ندرت در امریکای شمالی دیده می شود. وی می گوید: «امریکائیان بندرت زمینهای خود را کود می دهند، و وقتی که یک قطعه زمین در اثر کشت متداوم و مستمر بی قوت و ضعیف شد، آنها درختان قطعه زمین جدیدی را قطع کرده و آن را کتب می کنند؛ و وقتی که این زمین هم ضعیف شد به سراغ قطعه زمین دیگر می روند. گله گاو آنها بین جنگلها و سایر زمینهای کشت نشده به چرا مشغول می شوند و نیم گرسنه هستند؛ زیرا در اوایل بهار وزودتر از موعد تقریباً همه علفها را درو کرده اند و فرصت نداده اند که گیاه مزبور گل کند، و یا تخم به زمین بینفکند. ظاهراً علفهای خودرو سالیانه، بهترین علف طبیعی آن قسمت از امریکای شمالی بوده است؛ و وقتی که اروپائیان به این مستعمرات کوچ کردند، علفهای مزبور خیلی ضخیم شده، و سه تا چهار پا ارتفاع داشتند. کالم مطمئن است که قطعه زمینی که در زمانی که وی گزارش خود را می نوشت نمی توانست یک گاو را تغذیه کند، قبلاً چهار گاو را تغذیه می کرد، و هر کدامشان چهار برابر گاو مزبور شیر می دادند. به نظر وی، فقر چراگاهها، سبب تضعیف دام امریکائیان شده، و به طور محسوسی هر نسل اصلیت نژادی خود را از دست داده است. احتمالاً احشام مزبور مانند نسل کوتاه و رشد نکرده که در سی چهل سال پیش در سراسر اسکاتلند متداول بوده، و حالا در بیشتر نواحی و جلگه های پست، از طریق روش تغذیه فراوان آنان خیلی خوب اصلاح شده اند نبود، البته اصلاح نژاد آنها، گوا اینکه در بعضی از مناطق اعمال شده، ولی عامل اصلی بهتر شدن دام تغذیه خوب آن بوده است.

بنابراین، با اینکه در پیشرفت آبادانی و تمدن مدنی طول می کشد که قیمت دام چنان بالا برود که کشت زمینها را برای تهیه علوفه آنان سودآور کند، معهداً از تمام قسمتهای

مختلف که شامل این نوع دوم محصول خام می‌شود، شاید دام اولین نوع محصولی باشد که این قیمت را پیدا خواهد کرد؛ زیرا تا قبل از اینکه قیمت آن بالا نرود، غیرممکن است که بهبود وضع آن حتی نزدیک به آن از درجه تکامل که در بسیاری از جاهای اروپا دیده می‌شود برسد.

همانگونه که دام اولین محصول از این نوع است که قیمت آن بالا می‌رود، همان طور هم گوشت آهو احتمالاً آخرین نوع از این نوع محصول است که قیمت آن ترقی می‌کند. قیمت گوشت آهو در بریتانیای کبیر، با اینکه خیلی سرسام‌آور به نظر می‌رسد، اما آن قدر نیست که هزینه و چراگاه آهوها را جبران کند، و این مطلب را تمام کسانی که در تغذیه آهو بره‌ها تجربیاتی دارند آگاه هستند. اگر غیر این بود، علوفه آهوان به زودی یکی از اقلام معمولی کشت می‌شد، درست همان طور که تغذیه پرندگان کوچکی به نام تردی^{۷۵} در روم قدیم متداول بود. وارو^{۷۶} و کولوملا نوشته‌اند که تردی یکی از سودآورترین کالاهای آن زمان بود. گفته می‌شود در بعضی از قسمت‌های فرانسه، فربه‌کران آبچیلک صحرائی^{۷۸} پرنده‌های مهاجری که وقتی به کشور وارد می‌شوند لاغرند نیز سودآور است. اگر خوردن گوشت آهو همین‌طور ادامه داشته باشد و از مد نیفتد، و ثروت و تحمل بریتانیا مثل چند سال پیش روبه‌افزایش باشد خیلی احتمال دارد که قیمت آن از آنچه که فعلاً هست بالاتر رود.

بین دوره‌ای از پیشرفت و ترقی که قیمت کالای ضروری مثل گوشت حیوانات اهلی را به بالاترین نقطه خود می‌رساند و دوره‌ای که قیمت اجناس تجملی مانند گوشت آهو به آخرین حد خود می‌رسد، فاصله بسیار طولانی وجود دارد، که در عرض این مدت بسیاری از انواع دیگر محصولات خام به تدریج به بالاترین قیمت خود خواهند رسید، یعنی بعضی از آنها زودتر و بعضی دیرتر قیمتشان ترقی می‌کند، بستگی به مقتضیات و شرایط مختلف دارد.

بدین‌سان در هر مزرعدهای فضولات و آشغال انبارگاه و یونجه و اصطبل تعداد معینی مرغ و خروس را تغذیه می‌کند. مرغهای خانگی چون با چیزهایی تغذیه می‌شوند که قاعدتاً از بین می‌رفت، یک نوع پس‌انداز برای کشاورزان به‌شمار می‌رود؛ و چون برای کشاورز خرجی ندارند، می‌تواند آن را به قیمت ارزان بفروشد. هرچه که در قبال فروش آنها دریافت کند تقریباً سود خالص است، و قیمت مرغ به ندرت آنقدر تنزل خواهد یافت که کشاورز را از تغذیه آنان دلسرد کند. اما در کشورهایی که کشاورزی رشد نکرده، و لذا جمعیت آن خیلی کم است، مرغ خانگی که بدین طریق بدون هزینه پرورش می‌یابد اغلب عرضه تقاضای بازار را کاملاً تأمین می‌کند. بنابراین، در چنین شرایطی، قیمت آنها اغلب

۷۵. Turdi پرنده‌ای کوچک از خانواده گنجشک و شبیه به باسترک (مترجم).

76. Varro.

77. Columella.

۷۸. Ortolan ، پرنده خوش‌آواز نوك‌كوتاه پابند مهاجر در امریکای شمال شرقی (مترجم).

مثل گوشت گاو و گوسفند یا هر نوع غذای حیوانی دیگر ارزان است. ولی مقدار کل مرغ و خروسی که کشاورز بدین طریق بدون هزینه تولید می‌کند، باید همیشه کمتر از مقدار گوشت گاو و گوسفندی باشد که کشاورز در پرورش آن زحمت کشیده است؛ و در هنگام ثروت و تجمل، با در نظر گرفتن مرغوبیت یکسان، آنچه که کمیابتر است بدانچه که معمولی است ترجیح داده می‌شود. از اینرو، وقتی در اثر آبادانی و کشاورزی ثروت و تجمل زیاد می‌شود، قیمت مرغ‌خانگی به تدریج از قیمت گوشت بالاتر می‌رود، تا اینکه بالاخره آن قدر زیاد می‌شود که کشت زمین برای تغذیه آنان سودآور می‌گردد. وقتی به این درجه از ترقی رسید دیگر قیمت آن ترقی نمی‌کند، اگر قیمت بالاتر برود طولی نمی‌کشد که زمینهای بیشتری به این منظور اختصاص خواهد یافت. در چند ایالت فرانسه تغذیه مرغ به عنوان یک قلم مهمی در اقتصاد روستائی تلقی می‌شود و آن قدر سودآور است که برای تغذیه آنان کشاورزان را به کشت مقادیر متناهی ذرت هندی و گندم سیاه تشویق می‌کند. در این قبیل کشورها یک کشاورز متوسط الحال گاهی در حدود چهار صد مرغ و خروس در خانه خود نگه می‌دارد. تغذیه مرغ و خروس در انگلیس هنوز به طور کلی موضوعی نیست که آن قدر اهمیت پیدا کرده باشد. قیمت آن در انگلیس محققاً گرانتر از فرانسه است، زیرا انگلیس مقادیر زیادی از فرانسه وارد می‌کند. در جریان ترقی و آبادانی، دوره‌ای که هر نوع گوشت حیوانی گران می‌شود باید طبعاً دوره‌ای باشد که درست پیش از کشت عمومی زمین به خاطر تغذیه آنهاست. مدتی قبل از اینکه عمل کشت جهت علوفه دام و طیور صورت عمومیت یابد کمبود گوشت ضرورتاً قیمت را بالا می‌برد. پس از اینکه عمومیت یافت، معمولاً روشهای جدید تغذیه حیوانات پیدا می‌شود، که کشاورز می‌تواند روی زمین ثابت و معینی مقدار بیشتری از نوع معینی علوفه دامی تهیه کند. فراوانی نه تنها وی را مجبور می‌کند که ارزانتر بفروشد، بلکه در نتیجه اصلاحات مزبور از عهده ارزان فروشی برمی‌آید؛ زیرا اگر نتواند ارزان بفروشد فراوانی علوفه، مدت زیادی دوام نخواهد یافت. شاید روی همین اصل بوده است که تولید شبدر، شلغم، هویج، کلم و غیره سبب شده است که قیمت عادی گوشت در بازار لندن قدری پائین‌تر از آنچه که در آغاز قرن گذشته بود بشود.

خوک، که غذای خود را بین خاکروب و نجاست بدست می‌آورد و بسیاری از چیزهایی که حیوانات مفید دور ریخته‌اند با حرص و ولع می‌بلعد، مثل مرغ و خروس است، که اصولاً به عنوان پس‌انداز نگاهداری می‌شود. تا وقتی که قیمت این حیوانات، که بدین وسیله می‌توان با کمترین هزینه یا حتی بدون هزینه آنها را پرورش داد، آنقدر بالاست که می‌تواند تقاضا را ارضا کند، این نوع گوشت ارزانتر از هر گوشت دیگری به بازار عرضه می‌شود. ولی وقتی که تقاضا بیشتر از مقدار عرضه می‌شود، وقتی که لازم می‌شود که برای تغذیه و فربه‌سازی خوک زمین را کشت کنند، درست مثل فربه کردن سایر احشام، قیمت آن به ناچار اضافه شده، و نسبتاً یا بالاتر یا پائین‌تر از سایر گوشتها می‌شود، و این امر بستگی دارد به شرایط کشور و وضع کشاورزی که چطور تغذیه خوکها را کم و بیش

گراوتر از سایر احشام می‌کند. طبق نوشتهٔ بوفون^{۷۹} در فرانسه قیمت گوشت خوک تقریباً با گوشت گاو برابر است. در بعضی از نواحی بریتانیای کبیر قیمت گوشت خوک در حال حاضر قدری گراوتر است.

افزایش زیاد قیمت گوشت مرغ و خوک در بریتانیا را اغلب به کاهش تعداد روستاییان و سایر ساکنین زمینها نسبت می‌دهند؛ یعنی رویدادی که در هر قسمت از اروپا پیش درآمد بلا فصل آبادانی و بهبود کشاورزی بوده است، ولی در عین حال باعث افزایش قیمت اجناس شده است یعنی این امر قدری سریعتر و زودتر از آنچه که به طریق عادی ممکن بود اتفاق بیفتد روی داده است همان طور که فقیرترین خانواده‌ها می‌تواند سگ و گربه را بدون مخارج اضافی نگهدارد، همان طور هم بیچیزترین روستاییان معمولاً می‌تواند چند مرغ و خروس، و یا یک جفت گاو شخم‌زن، و چند رأس خوک نگاه دارد. پس مانده و آشغال سفرهٔ خودشان، شیر ترشیده، آب پنیر، شیر بی‌چربی مقداری از غذای این حیوانات را تأمین می‌کند، و بقیه را در مزارع مجاور به دست می‌آورند بدون اینکه خسارت محسوسی به کشت وارد آورند. بنابراین، با کاهش تعداد زمین‌داران کوچک، مقدار این نوع محصولات، که بدین ترتیب با کمترین هزینه و حتی بدون هزینه تولید می‌شود، باید مسلماً مقدار زیادی کاهش یافته باشد، و قیمت آنان سریعتر و زودتر از آنچه که باید می‌بود، افزایش یافته باشد. اما دیریا زود، در پیشرفت آبادانی و ترقی، باید بدیالاترین نقطه‌ای که می‌تواند صعود کند، برسد؛ و یا اینکه بدقیمتی برسد که هزینه کارگر و کشت زمینی که برای تغذیهٔ آن اختصاص می‌یابد جبران کند درست به همان طریقی که هزینهٔ مزبور در قسمت اعظم زمینهای مزروعی پرداخت می‌شود.

شغل لبنیات‌سازی، مثل تغذیهٔ خوک و مرغ و خروس در اصل به عنوان صرفه‌جویی و پس‌انداز کردن دنبال می‌شود. احشامی که ضرورتاً با علوفهٔ زمین کشت شده تغذیه می‌شوند بیشتر از تغذیهٔ نوزادان خود و مصرف خانوادهٔ کشاورز شیر تولید می‌کنند؛ و در فصل بخصوص بیشترین محصول شیر را می‌دهند. ولی از تمام محصولات که زمین فراهم می‌کند، شیر شاید فاسد شدنی‌ترین آنهاست. در فصل گرما، که شیر زیاد و فراوان است، به ندرت می‌توان بیست و چهار ساعت آن را نگاه داشت. کشاورز با تبدیل شیر به کرهٔ تازه می‌تواند قسمت کمی از آن را تا یک هفته نگاه دارد؛ ولی اگر کره را نمک‌سود کند یک سال می‌تواند نگهدارد؛ و اگر آن را تبدیل به پنیر کند مقدار بیشتر آن را می‌تواند چند سال نگهدارد. مقداری از آن را برای استفادهٔ خانوادهٔ خود ذخیره می‌کند. بقیهٔ آن را به بازار می‌برد، برای اینکه بهترین قیمت ممکن را در قبال آن دریافت کند، و کمتر اتفاق می‌افتد که این قیمت آن قدر نازل باشد که موجب دل‌سردی وی از فرستادن مازاد مصرف خانواده به بازار بشود. در حقیقت اگر قیمت خیلی پائین باشد، محتملاً لبنیات مزبور به شکل ناهنجار و کثیف و بدنما و غیر پاکیزه تهیه می‌شود، و کشاورز به ندرت فکر می‌کند که ارزش داشته باشد که ساختن اتاق و ساختمان مخصوصی برای تهیهٔ آن اقتصادی خواهد بود، اما مسلم

است که با اقدام به عملیات لابیات سازی در میان دود و کثافت و ناپاکی آشپزخانه خویش بنابین کار لطمه می زند؛ درست مثل وضع تقریباً همه کشاورزان لابیات ساز در اسکاتلند در سی یا چهل سال پیش و درست مثل وضع بعضی از روستائیان امروز در آن منطقه. همان عالی که به تدریج قیمت گوشت را بالا می برد، یعنی افزایش تقاضا، و همچنین کاهش تعداد دامهائی که می توان بدون هزینه یا با هزینه کمی پرورش داد، (که در نتیجه آبادانی و ترقی کشور روی می دهد)، قیمت فرآورده لابیات را نیز بالا می برد، که طبعاً قیمت آن با قیمت گوشت، یا با هزینه تغذیه گاو و گوسفند مربوط می شود. افزایش قیمت لابیات سبب می شود که بتوان کار بیشتر، وقت بهتر و بهداشت کاملتری داشت. لابیات بیشتر مورث توجه کشاورز قرار می گیرد، و کیفیت محصول او به تدریج بهتر می شود. قیمت بالاخره آن قدر بالا می رود که ارزش دارد حاصلخیزترین و بهترین زمین کشاورزی را فقط به منظور تهیه لابیات برای تغذیه گاو و گوسفند اختصاص دهند؛ و وقتی که قیمت به این سطح برسد، دیگر بالاتر از این نخواهد رفت. و اگر بالاتر برود طولی نمی کشد که زمینهای زیادتری به این منظور اختصاص خواهد یافت. بد نظر می رسد که قیمت در بیشتر نواحی انگلیس به این سطح رسیده باشد، و این امر بیشتر در نواحی است که اغلب زمینهای خوب آن معمولاً بدین کار اختصاص یافته است. چنانچه مجاورت چند شهر مهم رامستنی کنید، در هیچ کجای اسکاتلند این گرانی قیمت به چشم نمی خورد، البته منظور مناطقی است که کشاورز عادی به قدرت زمینهای خوب را برای کشت علوفه دام صرفاً به منظور تهیه شیر و لابیات اختصاص می دهد. قیمت لابیات با اینکه در سالهای اخیر به طور چشمگیری افزایش یافته است، احتمالاً شاید هنوز هم به آن سطح نرسیده است که موجب اتخاذ چنین تصمیمی شود. در حقیقت نامرغوبی لابیات اسکاتلند نسبت به محصول انگلیس علت تفاوت دو قیمت را نشان می دهد. ولی شاید نامرغوبیت مزبور معلول پائین بودن قیمت باشد نه علت آن. اگر مرغوبیت آن بهتر بود، من حدس می زنم، در شرایط فعلی کشور فروش قیمت بیشتر لابیاتی که به بازار اسکاتلند عرضه می شد با قیمت بالاتر عملی نبود؛ و قیمت فعلی، احتمالاً مخارج زمین و کارگر لازم برای تولید کالای بهتر را تأمین نمی کند. با وجود اینکه قیمت لابیات انگلیس بالاتر از اسکاتلند است، ولی در بیشتر نواحی انگلیس به کار گرفتن زمین برای تهیه لابیات سودآورتر از کشت غله یا پروار بندی نیست، که دوهدف مهم کشاورزی را تشکیل می دهد. روی این اصل، در بیشتر نواحی اسکاتلند هم حتی آن قدر سودآور نیست.

معلوم است، که زمینهای هیچ کشوری آباد نمی شود و کشت نمی گردد، مگر وقتی که قیمت محصولی که، کوشش آدمی مجبور به تهیه در آن زمین است، آن قدر بالا برود، که هزینه کامل آبادی و بهبود و کشت زمین را ادا نماید. برای انجام چنین کاری، قیمت هر محصول باید آن چنان باشد که نخست، اجاره زمین خوب غله خیز را بپردازد، زیرا اجاره زمین گندم است که اجاره بیشتر زمینهای کشاورزی را تعیین می کند؛ و دوم، هزینه کارگر و کشاورز را درست به اندازه مزد آنها در زمینهای خوب غله جبران کند، یا، به سخن دیگر، برگشت سرمایه ای که روی آن به کار رفته به اضافه سود عادی آن را

تأمین کند. افزایش قیمت هر محصول باید ظاهراً قبل از بهبود و آبادانی زمینی که بدان اختصاص می‌یابد باشد. سود هدف غایی همه اصلاحات و ترقیات است، و هر چیزی که نتیجه قهری آن زیان است نمی‌شود آنرا سود نامید. ولی زیان نتیجه قهری آباد کردن زمین به خاطر محصولی است که قیمت آن نمی‌تواند مخارج آن را تأمین کند. چنانچه آبادایی و ترقی کامل کشور، بزرگترین محسنات و مزایا را برای عامه مردم داشته باشد، که البته این طور هم هست، افزایش قیمت همه آن انواع مختلف محصولات خام، بدجای اینکه يك فاجعه عمومی تلقی شود، باید به عنوان پیش درآمد و ملازم ضروری بزرگترین مزایای و محاسن جامعه در نظر گرفته شود.

همچنین، این افزایش در قیمت اسمی و یاپولی تمام آن انواع مختلف محصول خام، معلول سقوط ارزش نقره نبوده است، بلکه نتیجه افزایش قیمت واقعی آنهاست. این محصولات نداشتن آنها با مقدار بیشتری نقره مبادله می‌شوند، بلکه با مقدار بیشتر کار و خواربار برابری می‌کنند تا گذشته. چون برای عرضه آنها به بازار مقدار بیشتری کار و خواربار صرف شده است. بنابراین وقتی که به بازار آورده می‌شود، نشانه یا برابر با مقدار بیشتر کار است.

نوع سوم

سومین و آخرین محصول خامی که، قیمت آن طبعاً در پیشرفت و آبادانی زمین بالا می‌رود، محصولاتی است که اثر کوشش آدمی در افزایش مقدار آنان، یا محدود است و یا غیر قطعی. بنابراین، با اینکه قیمت حقیقی این نوع محصول خام، طبعاً در پیشرفت اصلاحات گرایشی به بالا رفتن دارد، مع هذا از آنجایی که تصادفات مختلف سبب می‌شود که کوشش هنر آدمی کم و بیش در افزایش مقدار آن موفقیت‌آمیز باشد، گاهی اتفاق می‌افتد که قیمت آن کاهش یابد و گاهی نیز در دوره‌های مختلف پیشرفت همان قیمتی قبلی را داراست، و گاهی نیز کم و بیش در دوره مزبور بالا می‌رود.

بعضی از انواع محصولات خام هست که طبیعت آنها را با انواع دیگر محصولات بدنحوی وابسته و پیوندزده است، به طوری که مقدار یکی از این محصولات که هر کشوری می‌تواند داشته باشد محدود است به مقدار محصول دیگر. مثلاً، مقدار پشم یا پوست خام، که هر کشوری می‌تواند داشته باشد ضرورتاً محدود است به تعداد گله و رمه‌های بزرگ و کوچکی که در آن کشور نگهداری می‌شود. وضع پیشرفت، و طبیعت کشاورزی آن، نیز ضرورتاً تعداد مزبور را مشخص می‌کند.

می‌توان اندیشید که همان عللی که در پیشرفت و ترقی کشور به تدریج قیمت گوشت را بالا می‌برد همان اثر را روی قیمت پشم و پوست خام داشته، و قیمت آنها را نیز، تقریباً به همان نسبت، بالا می‌برد. اگر در آغاز ترقی و پیشرفت، بازار کالاهای پشم و پوست خام در يك محدوده تنگی مثل بازار گوشت قرار نمی‌گرفت شاید همین طور هم می‌شد. ولی وسعت بازارهای هر يك از کالاهای فوق معمولاً بسیار متفاوت است.

محصول گوشت تقریباً هم‌جا محدود به‌کشوری است که آنرا تولید می‌کند ایرلند و بعضی از مستعمرات امریکائی انگلیس در حقیقت تجارت چشمگیری در گوشت نمک سود دارند، ولی بدعقیدهٔ من، آنها تنها‌کشوری در دنیای بازرگانی هستند که این کار را انجام می‌دهند، و یا تنها‌کشوری هستند که به‌سایر کشورها مقدار زیادی از گوشت، دامی خود را صادر می‌کنند. بعکس، بازار پشم و پوست خام، در مراحل اولیهٔ پیشرفت بندرت محدود به‌کشور تولیدکننده می‌شود. این محصولات را می‌توان به‌فاصله‌های دور حمل کرد، پشم را بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف، و پوست خام را با مختصر تغییری: و چون اینها مواد اولیهٔ بسیاری از کارخانه‌ها را تشکیل می‌دهند صنعت سایر کشورها ممکن است تقاضا برای آنها داشته باشد، ولو اینکه بازار کشوری که آنها را تولید کرده هیچ‌گونه تقاضایی نداشته باشد.

در کشورهای ضعیف کشاورزی، و کم جمعیت، قیمت پشم و پوست خام همیشه نسبت بیشتری از قیمت خود حیوان را تشکیل می‌دهد تا کشورهای متری، در کشورهای اخیر تقاضای گوشت بیشتر است. هیوم متذکر می‌شود که در دورهٔ ساکسونها پشم گوسفند $\frac{2}{5}$ ارزش خود گوسفند تخمین زده می‌شد. و این قیمت خیلی بیشتر از تخمین فعلی آنست. من اطمینان دارم که در بعضی از ایالات اسپانیا، گوسفند را فقط به‌خاطر پوست، و دنبهٔ آن می‌کشند. لاشه آنرا اغلب روی مین می‌گذارند تا پیوسد، و یا اینکه حیوانات و پرندگان لاشخور آنرا بخورند. اگر این امر گهگاه در اسپانیا صورت می‌گیرد، درشیلی در بوئنوس آیرس و در بیشتر نواحی امریکای اسپانیا تقریباً امر عادی است. کشورهای مزبور گوسفند شاخدار (قوچ) را فقط به‌خاطر پوست و دنبهٔ آن می‌کشند. این عمل در هیسپانیولا، در زمان تسلط بوکانیرها، و قبل از استقرار مردم در آنجا و آبادانی و پر نفوس شدن مزارع فرانسوی (که امروز تقریباً مجموع سواحل نیمه‌غربی جزیره را در بر می‌گیرد) موجب بالا رفتن قیمت دام اسپانیائی شده است، یعنی دامهای مردمی که هنوز هم نه تنها مالک قسمت شرقی جزیره هستند، بلکه تمام جزیره و قسمتهای کوهستانی آنرا در دست دارند.

گرچه در پیشرفت تمدن و آبادانی و بالا رفتن جمعیت قیمت خود حیوان ضرورتاً بالا می‌رود، ولی قیمت لاشهٔ آن احتمالاً بیشتر تحت تأثیر این افزایش قرار می‌گیرد، تا پشم و پوست آن. بازار گوشت و گاو و گوسفند، وقتی جامعه در حال عقب‌ماندگی است، همیشه محدود به‌کشوری است که آنرا تولید می‌کند، و این بازار باید ضرورتاً به‌نسبت افزایش آبادانی و جمعیت آن کشور وسیعتر شود. ولی بازار پشم و پوست حتی در کشور غیر متمدن و وحشی که اغلب به‌تمام دنیای بازرگانی رسوخ یافته، بندرت به‌همان نسبت بازار گوشت توسعه می‌یابد. وضع کل دنیای بازرگانی بندرت تحت تأثیر آبادانی یک کشور معین قرار می‌گیرد، و بازار چنین محصولاتی پس از ترقی و پیشرفت مثل بازار قبل از اصلاحات و یا تقریباً ثابت است. اما، در مسیر جریان طبیعی و در نتیجهٔ این اصلاحات روی هم‌رفته بازار مزبور قدری توسعه می‌یابد. بخصوص اگر تولید کالاهایی که مادهٔ

اولیه آنها پشم و پوست است، در کشور زیاد شده باشد. با اینکه ممکن است بازار زیاد بزرگ نشده باشد، ولی خیلی بیشتر از پیش به مرحله رشد نزدیک شده است؛ و قیمت مواد مزبور ممکن است دست کم به اندازه هزینه حمل و نقل آن به کشورهای دور دست افزایش یابد. با اینکه این افزایش قیمت ممکن است به همان نسبت افزایش قیمت گوشت نباشد، ولی تردیدی نیست که باید تا اندازه‌ای قیمت افزایش پیدا کند و مسلماً هیچ وقت قیمت کاهش پیدا نمی‌کند.

اما، در انگلستان، با وجود وضع شکوفای مصنوعات پشمی، قیمت پشم انگلیس از زمان ادوارد سوم به طور چشمگیری کاهش یافته است. مدارک بسیار قوی وجود دارد که نشان می‌دهد در زمان سلطنت آن پادشاه (یعنی در اواسط سده چهاردهم، یا در حدود سال ۱۳۳۹) آنچه که قیمت معقول و متوسط ۲۸ پوند پشم انگلیسی محسوب می‌شد، کمتر از ده شلینگ پول امروز نبود^{۸۰} که با نرخ بیست پنس در هراونس، شش اونس نقره (به وزن تاور) داشت که معادل در حدود سی شلینگ پول امروز است. امروز اگر قیمت هر ۲۸ پوند بیست و یک شلینگ باشد این قیمت برای پشم انگلیسی اعلا قیمت خوبی محسوب می‌شود. از اینرو، قیمت پولی پشم، در زمان ادوارد سوم نسبت به قیمت پولی امروز آن ده به هفت بوده قیمت حقیقی آن از این هم بالاتر بود. در آن زمان با نرخ بیست و هشت شلینگ هر یک چارک گندم با ده شلینگ می‌شد ۱۲ رطل گندم خرید. اگر نرخ گندم ۲۸ شلینگ در چارک باشد، امروز با ۲۱ شلینگ فقط می‌شود شش رطل گندم خرید. بنابراین، نسبت بین قیمت حقیقی آن روز و امروز نسبت دوازده بدشش یا دو بدیك است. در آن زمانهای قدیم یک تاد (۲۸ پوند) پشم می‌توانست دوبرابر خوارباری که امروز می‌توان خرید، خریداری کند، و لذا دوبرابر مقدار کار آن بود، مشروط به اینکه مزد کارگر در هر دو دوره یکی باشد.

کاهش ارزش حقیقی و اسمی پشم ممکن نبود در نتیجه مسیر عادی وقایع پدید آید. لذا معلول شدت عمل و عملیات مصنوعی است: نخست بدلیل ممنوعیت مطلق صدور پشم از انگلیس؛ دوم، به علت اینکه ورود آنرا از اسپانیا به انگلیس آزاد و بدون پرداخت حقوق و عوارض گمرکی اعلام کردند؛ سوم، ممنوع کردن صدور آن از ایرلند به مقصد همه کشورهای بجز انگلیس. در نتیجه این مقررات بازار پشم انگلیس، بد جای اینکه در اثر بهبود وضع انگلیس توسعه یابد، محدود به بازار داخلی شد، و در این بازار هم اجازه داده شد پشم چند کشور دیگر هم با آن بدرقابت بر خیزد. و پشم ایرلند هم مجبور شد در همین بازار با آن رقابت کند. همچنین، چون کارخانه‌های پشمباف ایرلند از اقدام عادلانه و رفتار منصفانه‌ای که لازمه تولید است دلسرد شدند، ایرلندیها فقط قسمت کمی از محصولات پشمی خود را در داخل کشور تولید می‌کنند، و لذا مجبوراند سهم بیشتر آنرا به انگلیس یعنی بازاری که اجازه صدور دارند، بفرستند.

۸۰. رجوع شود به یادداشت‌های اسمیت درباره پشم

من نتوانستم درباره قیمت پوست خام در قدیم چنین مدارك متقنی بدست آورم. پشم معمولاً به عنوان مالیات به شاه داده می‌شد، و ارزش آن در این نوع مالیات؛ لاقلاً تا اندازه‌ای، قیمت عادی آن را تعیین می‌کند. ولی در مورد پوست خام این‌طور نبوده است. اما، فیلت‌وود، بر اساس گزارشی که در سال ۱۴۲۵ تهیه شده، (یعنی بین دوره قبل از قانون برستر^{۸۱} آکسفورد، و یکی از قوانین خودش) قیمت پوست خام را لاقلاً به‌طوری که در گزارش مزبور آمده است نشان می‌دهد، یعنی پنج یا شش تخته پوست خام گاو نر دوازده‌شلینگ، پنج تخته پوست گاو ماده به هفت‌شلینگ و سه‌پنس، سی و شش تخته پوست گوسفند دوساله ۹ شلینگ؛ شانزده پوست گوساله دوشلینگ. در سال ۱۴۲۵، دوازده شلینگ تقریباً همان قدر نقره داشت که بیست و چهار شلینگ پول. امروز ما. بنابراین یک تخته پوست گاو نر در این گزارش ارزشی معادل همان مقدار نقره داشت که چهارشلینگ، یعنی چهارپنجم پول امروز ما. قیمت اسمی آن خیلی پائین‌تر از امروز بود. ولی با نرخ شش شلینگ و هشت پنس قیمت یک چارک گندم، دوازده‌شلینگ آن روز معادل چهارده رطل و چهارپنجم رطل گندم می‌خرید، که با نرخ هر رطل شش، پنس امروز، ۵۱ شلینگ و ۴ پنس می‌شود. بنابراین، در آن زمان یک تخته پوست گاو نر همان قدر غله می‌خرید که ده‌شلینگ و سه‌پنس امروز. ارزش واقعی یک تخته پوست برابر، ده‌شلینگ و سه‌پنس پول امروز ماست. در روزگار قدیم که احشام در بیشتر ایام زمستان نیم‌گرسنه بودند، تصور وجود گله‌های بزرگ دشوار است. یک پوست گاو که چهارسنگ شانزده پوندی وزن داشت امروز پوست بدی نیست، و احتمالاً در آن زمان پوست خوبی بوده است. ولی قیمت آن هر استون نیم‌کرون بود، که امروزه (فوریه سال ۱۷۷۳) به عقیده من قیمت عادی است، یک چنین پوستی امروز فقط ده‌شلینگ می‌ارزد. لذا، با اینکه قیمت اسمی آن امروز بیشتر از آن زمان است، قیمت حقیقی آن، یعنی مقدار حقیقی خوارباری که می‌تواند بخرد یا در اختیار داشته باشد، قدری کمتر است. به‌طوری که از گزارش مذکور مستفاد می‌شود، قیمت پوست گاو ماده تقریباً به همان اندازه پوست گاو نر است. قیمت پوست گوسفند خیلی بالاتر است. احتمالاً پوست گوسفند را با پشم می‌فروختند. بعکس قیمت پوست گوساله کمتر است. در کشورهایی که قیمت دام خیلی کم است، گوساله‌هایی که به قصد افزایش موجودی گله نگهداری نمی‌شوند، عموماً در بچگی ذبح می‌شوند درست همان‌طور که در سی یا چهل سال پیش در اسکاتلند متداول بود. بدین طریق شیر گاو برای تغذیه آنان به کار نمی‌رود، زیرا قیمت گوساله آن قدر زیاد نیست که جبران هزینه شیر خوردن وی را بکند. لذا، پوست آنان معمولاً ارزش کمی دارد.

قیمت پوست خام امروز خیلی کمتر از چند سال پیش است، علتش شاید از بین بردن عوارض روی پوستهای مههور باشد، و دلیل دیگر آن آزاد کردن ورود پوست خام از ایرلند و سایر مستعمرات است که بدون عوارض گمرکی و، برای مدت محدود، از سال ۱۷۶۹ آغاز شد. چنانچه متوسط سده حاضر را در نظر بگیریم، قیمت حقیقی پوست شاید

قدرت بالاتر از قیمت آن در دوره گذشته باشد. وضع پوست طوری است که نمی‌شود آن را مثل پشم به بازارهای دور دست حمل کرد. و نگاه داشتن آن سبب ضرروزیان می‌شود. پوست نمک‌سود پست‌تر از پوست تازه بود، و قیمت آن پائین‌تر است. این وضع ضرورتاً موجب کاهش قیمت پوست خام در کشوری که از آن مصنوعات تولید نمی‌کند، و مجبور است آن را صادر کند، شده، و نسبتاً سبب افزایش قیمت پوست خام در کشورهای است که مصنوعات پوستی تولید می‌کند. این وضع سبب کاهش قیمت آن در کشورهای غیر متمدن و افزایش قیمت آن در کشورهای صنعتی است. بنابراین میل به کاهش قیمت در زمان گذشته و افزایش قیمت در عصر حاضر در آن هست. بعلاوه دباغهای ما، مثل پارچه‌بافهای ما که می‌گویند امنیت کشورهای مشترك المنافع بستگی به موفقیت و شکوفایی صنعت و یرة آنان دارد در متقاعد کردن ملت موفق نبوده‌اند و لذا کمک کمتری به آنها شده است. در حقیقت، صدور پوست خام، ممنوع و مختل اقتصاد اعلام شده است؛ ولی ورود آن از کشورهای خارجی مشمول تعرفه شده است، و با اینکه تعرفه مزبور در مورد پوستهای وارداتی از ایرلند و مستعمرات (برای مدت محدود پنج‌سال) لغو شده، مع‌هذا بازار ایرلند برای صدور مازاد محصولات پوست خود، و یا برای قسمتی که در داخل مملکت مورد استفاده صنعتی واقع نمی‌شود، محدود به بازار بریتانیای کبیر نیست. پوست خام احشام در ظرف این چند سال اخیر جزو چند قلم کالایی به‌شمار آمده است که مستعمرات نمی‌توانند آن را به هیچ‌کجا جز به کشور مادر صادر کنند؛ از طرف دیگر بازرگانی ایرلند تاکنون در اثر این مقررات که برای تقویت و حمایت صنایع بریتانیای کبیر وضع شده است صدمه ندیده است.

هر مقرراتی که در کشورهای صنعتی به منظور پائین آوردن قیمت پشم یا پوست خام به‌کمتر از آنچه که در وضع طبیعی می‌بود، وضع شود موجب افزایش قیمت گوشت می‌شود. قیمت دام بزرگ و کوچک، که در زمین آباد، کشت شده‌ای تغذیه می‌کنند، باید به قدری باشد که اجازه مالک و سودی که کشاورز از زمین کشت شده خود انتظار دارد جبران کند. در غیر این صورت، طولی نمی‌کشد که از تغذیه آن خودداری می‌کنند. بنابراین از قیمت احشام آنچه که به وسیله پشم و پوست جبران نشود باید به وسیله گوشت و لاشه آن تأمین گردد. اگر قیمت یکی کم شود قیمت دیگری باید اضافه گردد. حال به چه نسبتی این قیمت بین کشاورز و مالک زمین باید قسمت شود برایشان فرق نمی‌کند، مشروط به اینکه قیمت کامل آن پرداخت شود. لذا، در یک کشور مترقی و پیشرفته، منافع مالک و کشاورز زیاد تحت تأثیر این مقررات قرار نمی‌گیرد، و لولاینکه منافع آنان به‌عنوان مصرف‌کننده ممکن است در اثر افزایش قیمت خواربار تحت تأثیر آن قرار گیرد. اما، در کشورهای غیر متمدن و غیر آباد، یعنی نواحی که قسمت بیشتر اراضی به‌کار دیگری جز چرا دادن دام نمی‌خورد، و جایی که پوست و پشم قسمت اصلی قیمت آن را تشکیل می‌دهد وضع طوری دیگر است. منافع مالک و کشاورز در این مورد عمیقاً تحت تأثیر مقررات مزبور قرار می‌گیرد، ولی منافع آنان به‌عنوان مصرف‌کننده خیلی کمتر تحت تأثیر واقع می‌شود. سقوط قیمت پشم و پوست در این مورد موجب افزایش قیمت لاشه گاو و گوسفند نمی‌شود

زیرا بیشتر زمینهای چین کشورهای به کار دیگری جز دامداری و تغذیه دام نمی‌خورد، و تعداد دام آن کم نمی‌شود. همان مقدار گوشت بازم به بازار عرضه می‌شود. تقاضای گوشت بیشتر از گذشته نخواهد بود. لذا، قیمت آن مثل گذشته است. قیمت دام تنزل می‌کند، و با تنزل آن اجاره وسود تمام زمینهایی که محصول آن اختصاص به پرورش احشام دارد کاهش می‌یابد، یعنی اجاره وسود بیشتر زمینهای کشور تنزل می‌کند. ممنوعیت دائمی صدور پشم، که در تداول عام (ولی به اشتباه) به ادوارد سوم نسبت داده شد. مخرب‌ترین مقرراتی است که می‌شد وضع کرد. و این امر ندهتها ارزش واقعی قسمت اعظم زمینهای انگلیس را تقلیل می‌داد، بلکه با کاهش قیمت مهمترین حیوان يك گله كوچك (گوسفند) ترقی آینده آن را بسیار بطئی‌تر می‌کرد.

قیمت پشم اسكاتلند در نتیجه اتحاد آن کشور با انگلیس به‌طور فوق‌العاده‌ای تنزل کرد، زیرا در اثر این اتحاد پشم صادراتی آن از بیشتر بازارهای دنیا خارج شد، و فقط محدود به بازار كوچك انگلیس گردید. اگر بالا رفتن قیمت گوشت تنزل سقوط قیمت پشم را جبران نمی‌کرد، ارزش بیشتر زمینهای بخشهای جنوبی اسكاتلند که عموماً سرزمین پرورش گوسفند است، شدیداً تحت تأثیر این واقعه قرار می‌گرفت.

همان‌طور که اثر تلاش آدمی، در افزایش مقدار پشم یا پوست خام، تا وقتی که مربوط به محصول کشوری شود که تلاش در آن صورت می‌گیرد، محدود است؛ همان‌طور هم تا وقتی که اثر تلاش مزبور بستگی به محصول سایر کشورها داشته باشد، نامعین و غیر قطعی است. افزایش مقدار پشم و پوست، آنقدر که به‌عدم تولید صنایع آن بستگی دارد، به‌کمیت تولیدات آنها بستگی ندارد؛ و همچنین بستگی دارد بداینکه فکر کنند محدودیتهایی که بر صادرات این نوع محصولات خام وضع می‌کنند درست است یا غلط. این شرایط، چون روی هم رفته مستقل از صنعت داخلی است، لذا ضرورتاً اثر تلاشهای آدمی را کم‌و‌بیش غیر قطعی و نامعین می‌سازد. بنابراین، در تکثیر این نوع محصول خام اثر تلاش آدمی ندهتها محدود است، بلکه نامعلوم هم هست.

در تکثیر یکی دیگر از محصولات خام بسیار مهم، یعنی مقدار ماهی که به بازار عرضه می‌شود، تلاش آدمی هم محدود و هم نامعلوم است. کوشش آدمی، بواسطه موقعیت محلی کشور، به‌دلیل نزدیکی یا دوری شهرهای آن از دریا، به‌واسطه تعداد دریاچه‌ها و رودخانه‌های آن، به‌علت آن‌چیزی که عرفاً حاصلخیزی یا فقر دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه، نسبت به تولید این نوع محصول نامیده می‌شود، محدود خواهد بود. به‌تدریج که جمعیت افزایش می‌یابد، و به‌تدریج که محصول سالیانه زمین و کارگر کشور بیشتر و بیشتر می‌شود، خریداران ماهی زیادتر می‌شود. و این خریداران نیز، مقادیر و تنوع بیشتری از سایر محصولات در اختیار دارند، و یا به‌عبارت دیگر، کمیت و تنوع بیشتری از سایر کالاها دارند که با قیمت آن می‌توانند خرید کنند. ولی به‌طور کلی ممکن نیست که بدون استفاده از تعداد بیشتری کارگر در مقایسه با آنچه که برای عرضه به بازار كوچك و محدود لازم بود، بازار بزرگ و موسعی را با عرضه محصولات ارضا کرد. بازاری که قبلاً فقط هزار تن ماهی نیاز داشت، و اکنون ده‌هزار تن احتیاج دارد، از لحاظ عرضه

ارضا نمی‌شود مگر اینکه بیشتر از ده برابر نیروی کاری که قبلاً لازم داشت به کار برد. به‌طور کلی، ماهی را باید از فواصل دورتر صید کرد، کرجیها و قایقهای ماهیگیری بزرگتری را باید به کار گرفت، انواع ماشینهای گرانتری را باید به کار برد. لذا، قیمت واقعی این محصول، طبیعتاً با پیشرفت و ترقی جامعه بالا می‌رود. بدعقیده من، این امر کم‌وبیش در هر کشوری باعث افزایش قیمت واقعی شده است.

با اینکه موفقیت صید ماهی در یک روز بخصوص يك موضوع نامعلوم و غیرقطعی است، مع‌هذا موقعیت جغرافیایی کشور مورد فرض، اثر کلی تلاش مردمش در عرضه مقدار معینی ماهی به بازار، در طول سال، یا در طی چند سال، را می‌شود حدس زد، که به اندازه کافی مشخص هست؛ و تردیدی نیست که همین‌طور است. اما، این امر بیشتر به موقعیت جغرافیایی کشور بستگی دارد تا وضع ثروت و صنعت آن؛ چون طبق این حساب ممکن است در دوره‌های مختلف ترقی ثروت و صنعت آن بديك اندازه بوده یا در يك دوره زمانی فرق کند؛ و لذا ارتباط آن با وضع ترقی کشور نامعلوم است، و من در اینجا درباره این غیرقطعی بودن وضع است که صحبت می‌کنم.

در افزایش مقدار مواد معدنی و فلزات مختلفی که از زیر زمین استخراج می‌شود بویژه مقدار فلزات قیمتی، اثر تلاش آدمی ظاهراً محدود نیست، ولی به‌طور کلی نامعلوم است.

مقدار فلزات قیمتی که در هر کشوری یافت می‌شود به واسطه وضعیت و موقعیت جغرافیایی آن از قبیل حاصلخیزی و فقر معادن آن کشور محدود نمی‌شود. مقدار آن در هر کشوری بخصوصی ظاهراً به دو شرط مختلف بستگی دارد؛ نخست بستگی دارد؛ به قدرت خرید، وضع صنعت آن، محصول سالیانه کارگر و زمین، که در نتیجه آن می‌تواند مقدار بیشتر یا کمتری کار و خواربار را در تهیه و خرید این قبیل تجملات مثل طلا و یا نقره، مصرف کند، اعم از اینکه از معادن خودش باشد یا از معادن سایر کشورها، دوم، بستگی دارد به غنا و فقر معدنی که احتمالاً در دوره معین چنین فلزاتی را به جهان تجارت عرضه می‌کند. مقدار این فلزات در کشورهایی که در فواصل بعیده این معادن قرار دارند باید کم و بیش تحت تأثیر غنا یا فقر این معادن قرار گیرد، به علت اینکه حمل فلزات مزبور آسان و ارزان است، زیرا حجم آنها کم و ارزش آن زیاد است. مقدار طلا و نقره در چین و هندوستان باید کم و بیش تحت تأثیر فراوانی معادن امریکا بوده باشد.

هر کجا که مقدار فلزات در کشوری بستگی داشته باشد، به شرط اول (یعنی قدرت خرید) قیمت واقعی آن، مانند قیمت تمام تجملات و کالاهای گران قیمت، احتمالاً با ثروت و ترقی کشور افزایش می‌یابد، و با فقر و بحران کشور تنزل می‌کند. کشورهایی که مقادیر زیادی خواربار و تعداد زیادی کارگر اضافی دارند بیشتر از کشورهایی که مازاد خواربار و کارگر کمتری دارند می‌توانند مقدار معینی از این فلزات را در برابر مقدار زیادی خواربار و کار خریداری کنند. هر کجا که مقدار آنها در هر کشور بخصوص، بستگی داشته باشد به شرط دوم بالا (یعنی غنا و یا فقر معدنی که فلزات را به جهان بازرگانی عرضه می‌کنند) قیمت واقعی آنها، یعنی مقدار حقیقی کارگر و خوارباری که بتوانند

بخرند یا با آن مبادله شوند، بدون تردید، کم‌وبیش به‌نسبت غنای معادن تقلیل می‌یابد، و به‌تناسب فقر این معادن بالا می‌رود.

اما، غنا و فقر معدنی که تصادفاً در دورهٔ معینی این فلزات را به‌دنیای بازرگانی عرضه می‌کند، موجبی است که ظاهراً هیچ‌گونه ارتباطی با وضع صنعت در کشور بخصوصی را ندارد. حتی به‌نظر می‌رسد که به‌طور کلی هیچ‌گونه ارتباطی با دنیا نداشته باشد. درحقیقت، به‌تدریج که صنعت و بازرگانی در بیشتر مناطق جهان توسعه می‌یابد، جستجوی معادن جدید، که در سطح وسیع‌تری انجام می‌شود، ممکن است شانس توفیقی بیشتری داشته باشد تا وقتی که در محدودهٔ کوچکی کاوش می‌شود. اما، وقتی که به‌تدریج معادن قدیم تهی می‌شود، کشف معادن جدید، یکی از امور غیرقطعی است، به‌طوری که هیچ‌گونه مهارت و تلاشی نمی‌تواند آن را تضمین کند. همه در این امر متفق‌القولند که تمام آثار و علائم مربوط به کشف معدن جدید تردیدآمیز است، و فقط کشف واقعی و استخراج موفقیت‌آمیز معادن جدید می‌تواند ارزش حقیقی آن، یا حتی وجود چنین معدنی را تأیید کند. در این کاوش ظاهراً هیچ حد معینی در تلاش آدمی نسبت به امکان موفقیت یا عدم موفقیت آن وجود ندارد. امکان دارد که در ظرف یکی دو قرن آینده معادن جدیدی غنی‌تر از آنچه که تاکنون کشف شده پیدا شود؛ و نیز امکان دارد غنی‌ترین معدنی را تأیید کند. در این کاوش ظاهراً هیچ حد معینی در تلاش آدمی نسبت به امکان معادن امریکا در آن کار می‌کردند. هر کدام از این دو احتمال که به‌وقوع پیوندداهمیت چندانی در ثروت و کامیابی حقیقی دنیا، یعنی ارزش حقیقی محصول سالیانه زمین و کار بشر ندارد. ارزش اسمی آن، یعنی مقدار طلا و نقره‌ای که این محصول سالیانه را می‌توان با آن سنجید و یا با آن معرفی کرد، بدون تردید، خیلی متفاوت خواهد بود؛ ولی ارزش حقیقی آن، یعنی مقدار واقعی کاری که می‌تواند بخرد یا در اختیار داشته باشد، دقیقاً یکی خواهد بود. ارزش یک شلینگ در یک مورد ممکن است بیشتر از یک پنی ارزش کار امروز نباشد؛ و در مورد دیگر ارزش کار یک پنی ممکن است به‌اندازهٔ یک شلینگ امروز باشد. ولی در مورد اول کسی که یک شلینگ در جیب داشته باشد ثروتمندتر از شخصی که امروز یک پنی در جیب خواهد داشت نخواهد بود؛ و در مورد دوم کسی که یک پنی دارد به‌اندازهٔ شخصی که امروز یک شلینگ دارد قدرت خرید دارد. در مورد اول ارزانی و فراوانی ظروف طلا و نقره تنها امتیازی است که دنیا از این واقعیه بدست می‌آورد، و در مورد دوم گرانی و کمیابی تجملات ناچیز مزبور تنها ناراحتی است که از آن حادث می‌شود.

چه نتیجه‌ای از انحراف موضوع تغییرات ارزش نقره گرفتیم

عدهٔ زیادی از نویسندگانی که قیمت پولی کالاها را در زمانهای قدیم جمع‌آوری کرده‌اند ظاهراً متوجه قیمت پولی ناچیز گندم و کالاها بطور اعم شده‌اند، یا به‌سخن دیگر متوجه شده‌اند که ارزش زیاد طلا و نقره وقتی قیمت بالاست نه تنها دلیل کمیابی فلزات مزبور است، بلکه نشانهٔ فقر و عقب‌ماندگی کشور می‌باشد. این تصور مربوط به نظام اقتصاد سیاسی است که ثروت ملی را نشانهٔ فراوانی، و فقر ملی را علامت کمیابی طلا و نقره

می‌داند، یعنی نظامی که من سعی خواهم کرد سرانجام در کتاب چهارم بحث حاضر آن را بررسی کرده و تشریح نمایم. فعلاً فقط این امر را بررسی می‌کنم، که ارزش زیاد فلزات قیمتی دلیل فقر و عقب‌ماندگی کشور معین به‌هنگام بالابودن قیمت فلزات مذکور نیست. فقر و عقب‌ماندگی هر کشور در دوره بالا بودن قیمت فلزات نشانه فقیر بودن معادنی است که در آن زمان محصول خود را به‌بازار بازرگانی جهان عرضه می‌کنند. یک کشور فقیر همان‌طور که قدرت خرید بیشتر فلزات را ندارد، همان‌طور هم نمی‌تواند به‌اندازه یک کشور ثروتمند از عهده پرداخت قیمت گران طلا و نقره برآید، لذا امکان ندارد ارزش فلزات مزبور در کشور بی‌چیز گراتر از کشور توانگر باشد. درچین یعنی کشوری که ثروتمندتر از هر قسمت اروپایی است، قیمت طلا و نقره بسیار گراتر از هر کشور اروپایی است. درحقیقت، چون ثروت اروپا از زمانی که معادن امریکاکشف شده بسیار زیاد شده است، ارزش طلا و نقره به‌تدریج پائین آمده. اما، این کاهش ارزش نتیجه افزایش ثروت حقیقی اروپا یعنی محصول زمین و کارگران نیست، بلکه در نتیجه کشف تصادفی معادن غنی است که محصولات آنها فراوان‌تر از تمام معادن شناخته شده قبلی است. افزایش مقدار طلا و نقره در اروپا، و افزایش صنعت و کشاورزی آن، دو واقعه‌ای است که، با وجود اینکه هر دو تقریباً در یک‌زمان پدید آمدند، ولی از علل مختلفی ناشی می‌شوند، و هیچ‌گونه ارتباط طبیعی بایکدیگر ندارند. اولی ناشی از یک تصادف محض است که بصیرت و سیاست و تدبیر در آن سهمی نداشته است. دومی نتیجه سقوط نظام فئودالی و استقرار حکومتی است که دلگرمی و تشویقی که صنعت احتیاج داشت بدو داد، و آن عبارت بود از امنیت نسبتاً خوبی که در سایه آن جامعه بتواند از ثمرات کار و کوشش خود بهره‌مند شود. لهستان که هنوز نظام فئودالی در آن حکمفرماست امروز هم درست مثل زمان قبل از کشف امریکا فقیر است. اما در آن کشور قیمت پولی غله افزایش، و قیمت فلزات قیمتی کاهش یافته است، درست مثل سایر نقاط اروپا. لذا، مقدار طلا و نقره در لهستان باید مثل نقاط دیگر افزایش یافته باشد، و تقریباً به‌همان نسبت محصول سالیانه کار و زمین آن اضافه شده باشد. اما، افزایش قیمتی، ظاهراً، محصول سالیانه را زیاد نکرده است، یعنی نه‌صنعت و کشاورزی مملکت را رونق بخشیده، و نه وضع ساکنان آن را اصلاح کرده است. اسپانیا و پرتغال، یعنی کشورهایی که مالک معادن طلا و نقره هستند، شاید بعد از لهستان، فقیرترین کشور اروپایی باشند. اما، ارزش فلزات قیمتی باید در اسپانیا و پرتغال پائین‌تر از کشورهای دیگر اروپا باشد؛ زیرا فلزات مزبور از این کشورها به‌سایر ممالک اروپا صادر می‌شود، که نه‌تنها کرایه حمل و بیمه به آن تعلق می‌گیرد، بلکه هزینه قاچاق نیز به آن اضافه می‌شود، زیرا صدور آنها یا ممنوع است و یا مشمول تعرفه‌های سنگین. بنابراین، به‌تناسب محصول سالیانه زمین کارگر، مقدار طلا و نقره در آن کشورها باید بیشتر از سایر قسمتهای اروپا باشد. اما کشورهای مزبور، فقیرتر از بیشتر نواحی اروپا می‌باشند. با اینکه نظام فئودالی در اسپانیا و پرتغال ملغی شده است، ولی نظام بهتری جانشین آن نشده است.

بنابراین، همان‌طور که ارزش کم طلا و نقره دلیل حالت ثروت‌وشکوفائی کشوری

که در آن قیمت طلا و نقره کاهش یافته است نیست، همانطور هم ارزش زیاد فلزات مزبور، یا قیمت کم کالاهای دیگر بهطور کلی مخصوصاً گندم، نشانه فقر و توحش نیست. ولی با اینکه قیمت پولی نازل کالاهای بهطور کلی، و قیمت کم گندم بالاخص دلیل فقر و توحش کشور نیست، قیمت کم بعضی از انواع کالاهای بخصوص، مانند دام، مرغ و خروس، انواع شکار و غیره در مقام مقایسه با قیمت گندم، قطعی‌ترین دلیل عقب ماندگی است. این موضوع نشان می‌دهد که: اولاً، فراوانی این محصولات نسبت به گندم و در نتیجه وسعت زمینی را که در مقام مقایسه با گندم اشغال کرده‌اند چقدر است؛ و دوم، قیمت نازل زمینهایی که به آنها اختصاص یافته در مقام مقایسه با زمینهای گندم، تاچه اندازه است، یعنی نتیجتاً وضع زمینهای بایر و کشت نشده را که قسمت اعظم کشور را دربر گرفته مشخص می‌کند. این امر بدخوبی نشان می‌دهد که سرمایه و جمعیت آن کشور نسبت به وسعت خاک آن همان نسبتی را که در کشورهای متمدن به خود اختصاص داده ندارد، و نشان می‌دهد که جامعه مزبور در آن زمان و در آن کشور حالت نوزاد و کودکی را دارد و هنوز به مرحله رشد و بلوغ نرسیده است. از قیمت پولی عالی و دانی هر کدام از کالاهای بهطور اعم و قیمت گندم بهطور اخص، فقط می‌توانیم استنباط کنیم که معادنی که در آن زمان به جهان بازرگانی طلا و نقره می‌دادند، غنی بودند یا فقیر، ولی معلوم نمی‌شود که کشور بی‌چیز بوده است یا توانگر. ولی از قیمت پولی زیاد یا کم بعضی از انواع کالاهای به نسبت سایر کالاهای، می‌توانیم با درجه احتمالی که تقریباً نزدیک به صحت است، نتیجه بگیریم، که کشور مزبور تهیدست بود و یا توانگر، و اینکه قسمت اعظم زمینهای آن آباد شده بوده است یا خیر، و یا اینکه آیا کم و بیش در وضع توحش و عقب ماندگی بسر می‌برده، و یا صرفاً کشور متمدنی بوده است.

هرگونه افزایش قیمت پولی کالاهای که روی هم رفته از تنزل ارزش نقره ناشی شد، است روی تمام کالاهای به یک نسبت اثر می‌گذارد، و قیمت آن را عموماً، یک سوم، یا یک چهارم، یا یک پنجم بیشتر می‌کند، بسته به این که نقره به یک سوم، یا یک چهارم، و یا یک پنجم ارزش قبلی خود تنزل کرده باشد. اما افزایش قیمت خواربار که موضوع اینهمه بحث و استدلال بوده است، روی انواع خواربار به یک نسبت اثر نمی‌گذارد. چنانچه متوسط دوره سده حاضر را در نظر بگیریم، همه، حتی کسانی که افزایش قیمت گندم را ناشی از تنزل ارزش نقره می‌دانند معتقدند که قیمت گندم، بسیار کمتر از سایر محصولات غذایی بالا رفته است. بنابراین، افزایش قیمت انواع دیگر محصولات، بهطور کلی نمی‌تواند، ناشی از تنزل ارزش نقره باشد. علل دیگر را هم باید در نظر گرفت، و عللی که در بالا به آن توجه دادیم، شاید، بدون اینکه اشاره‌ای به تنزل فرضی ارزش نقره بکنند، به خوبی علت افزایش آن نوع بخصوص از خواربار را که قیمت آنها حقیقتاً نسبت به گندم افزایش یافته است بیان می‌کند.

اما در خصوص قیمت خود گندم باید گفت که، در طول شصت و چهار سال اول قرن حاضر، و قبل از دوره خشکسالی فوق العاده زیاد اخیر، قدری کمتر از شصت و چهار سال اول سده گذشته بوده است. این حقیقت را نه تنها گزارشات بازار ویندسور تأیید می‌کند،

بلکه قیمت عمومی گندم در بخشهای مختلف دهستانی اسکاتلند، و همچنین گزارشات چندین بازار مختلف فرانس، که با دقت و امانت زیاد مسیومسانس و دوپره سنت مور جمع آوری شده نیز آنرا تأیید می کند. شواهد کاملتر از آنست که سی شد انتظار داشت بویژه در موضوعی که طبعاً بسیار مشکل مورد تأیید واقع می شود.

اما راجع به قیمت گران گندم در ده دوازده سال اخیر می توان آنرا کاملاً به بدی هوا نسبت داد، بدون اینکه فرض تنزل قیمت نقره مطرح شود. از اینرو، این عقیده که ارزش نقره مرتباً کاهش می یابد، ظاهراً بر مبنای مطالعات صحیح روی قیمت های گندم یا روی سایر مواد خواربار استوار نبوده است.

شاید بتوان گفت، که همان مقدار نقره، در حال حاضر، حتی طبق گزارشی که در اینجا آورده شد، مقدار کمتری از چند نوع خواربار می خرد تا آنچه که در بعضی از سالهای قرن گذشته می توانست بخرد؛ و تعیین اینکه این تغییر نتیجه افزایش قیمت کالاها مزبور است یا کاهش ارزش نقره، کار بیهوده و عبثی بوده و برای فردی که فقط با مقدار معینی نقره به منظور خرید وارد بازار می شود، و یا درآمد پولی ثابتی دارد، عاری از فایده است. مسلماً من ادعا نمی کنم که آگاهی خریدار در تشخیص میان افزایش قیمت کالا یا کاهش ارزش نقره سبب می شود که وی بتواند ارزاتر خرید کند. اما، بر مبنای این اصل هم نمی تواند کالا خالی از فایده باشد.

فایده ای که برای همه دارد اینست که سند و دلیل محکمی دال بر خوشبختی و سعادت کشور ارائه می دهد. اگر افزایش قیمت بعضی از انواع مواد خوراکی کالا نتیجه تنزل ارزش نقره باشد، به سبب شرایطی است که جز اینکه حمل بر غنی بودن معادن امریکا بشود استنتاج دیگری نمی توان کرد. ثروت حقیقی یک کشور، یعنی محصول سالیانه زمین و کارگر، ممکن است، با وجود این شرایط، یا به تدریج تنزل یابد مانند وضع پرتغال و لهستان، یا به تدریج توسعه پیدا کند، مانند وضع بیشتر کشورهای اروپا. اما اگر این افزایش قیمت بعضی از انواع مواد خوراکی در نتیجه افزایش ارزش حقیقی زمینی باشد که آن محصولات را تولید کرده، یعنی در نتیجه بالابردن میزان حاصلخیزی زمین، یا در نتیجه آبادانی و کشت پرورش صحیح زمین باشد، که آنرا برای تولید گندم مناسب کرده باشد؛ افزایش قیمت خواربار مبتنی بر اموری است که به روشنی حالت پیشرفت و خوشبختی کشور را نشان می دهد. بدون تردید زمین بزرگترین، مهمترین، و با دوام ترین ثروت هر کشور وسیع را تشکیل می دهد. مسلماً برای همگان خالی از فایده نیست، یا لاقلاً اندکی رضامندی فراهم می کند که بدانند چنین دلیل قاطعی مبتنی بر بالا رفتن ارزش بزرگترین، مهمترین، و با دوامترین قسمت ثروت خود را در اختیار دارند.

همچنین، در تعیین مزد نقدی بعضی از خدمتگزاران طبقات پست تر نیز دانستن این امر برای مردم دارای فوایدی است. اگر افزایش قیمت انواع مواد خوراکی ناشی از سقوط ارزش نقره باشد، مزد نقدی این گروه مشروط به اینکه قبلاً زیاد نبوده باشد، باید متناسب با کاهش مزبور افزایش پیدا کند. چنانچه حقوق آنها بالا برده نشود، مزد حقیقی آنان به وضوح تنزل می یابد. اما اگر این افزایش قیمت خواربار ناشی از افزایش ارزش

در نتیجه بهبود حاصلخیزی زمینی که این محصول را تولید می‌کند باشد، خیلی ساده‌تر می‌شود قضاوت کرد که بدجه نسبتی این مزد نقدی باید اضافه شود، و آیا اصلاً باید اضافه بشود یا خیر. توسعه آبادانی و پرورش زمین، همان‌طور که بناچار کم و بیش، نسبت به قیمت گندم، قیمت هر نوع خوراک دامی را بالا می‌برد، همان‌طور هم ضرورتاً به نظر من، قیمت هر نوع سبزیهای خوراکی را پائین می‌آورد. قیمت خوراک دامی را بالا می‌برد. زیرا قسمت اعظم زمینی که آن را تولید می‌کند، چون آماده و مناسب کشت گندم است، باید برای مالک و دهقان اجاره و سود زمین گندم را داشته باشد. قیمت سبزیهای خوراکی را پائین می‌آورد؛ زیرا، در اثر افزایش حاصلخیزی زمین، موجب فراوانی محصول می‌شود. همچنین، بهبود کشاورزی، موجب انواع بسیاری از سبزیهای خوراکی می‌شود، که چون مستلزم زمین و کارگر کمتری است تا گندم، ارزاتر به بازار عرضه می‌گردد. از این قبیل‌اند، سیب‌زمینی، ذرت، یا ذرت‌هندی، یعنی شاید، دوتا از انواع بهترین محصولی که کشاورزی اروپا، که خود اروپا در نتیجه توسعه بازرگانی و بحریمایی خود بدست آورده است. بعلاوه بسیاری از انواع سبزیهای خوراکی، که در حالت کشاورزی بدوی، محدود به باغچه‌هاست، و فقط باییل کشت می‌شود، در حالت ترقی جامعه به مزارع معمولی منتقل شده، باخیش و گاوآهن آنها را کشت می‌کنند؛ مانند شلغم، هویج، کلم، و غیره. از اینرو، چنانچه در ضمن پیشرفت و ترقی، قیمت حقیقی یک نوع ماده خوراکی ضرورتاً بالا برود، قیمت ماده خوراکی دیگر به‌ناچار پائین می‌آید، و خیلی آسان می‌شود قضاوت کرد که تاچه اندازه افزایش قیمت یکی در اثر کاهش قیمت دیگری جبران می‌شود. وقتی قیمت حقیقی گوشت یکبار به بالاترین نقطه خود رسید (که قیمت انواع آن، شاید، به استثناء گوشت خوک، در بیشتر نواحی انگلیس بیش از یک قرن است بالا رفته)، هر نوع بالا رفتن قیمت که بعدها در قیمت سایر انواع خوراک دامی ایجاد شود، نمی‌تواند زیاد در وضع طبقات پست مردم مؤثر باشد. وضع مردم مستمند در بیشتر نواحی انگلیس مسلماً به علت هر نوع افزایش قیمت مرغ و خروس، ماهی، پرندگان خوراکی، یا گوشت آهو زیاد پریشان نخواهد شد، زیرا با کاهش قیمت سیب‌زمینی این مردم آسودگی خاطر پیدا می‌کنند.

در دوره کمیابی فعلی قیمت گران گندم بدون تردید موجب پریشانی خاطر مردم تهیدست است. ولی در زمانی که فراوانی نسبتاً متوسطی وجود دارد، یعنی وقتی که قیمت گندم عادی و یا قیمت معتدلی است، افزایش طبیعی در قیمت هر نوع محصول خام دیگر نمی‌تواند زیاد در آنها مؤثر باشد. شاید، در نتیجه افزایش مصنوعی قیمت که گهگاه نتیجه قهری مالیات بستن به قیمت کالاهای صنعتی است، مردم مستمند بیشتر صدمه ببینند؛ مثل مالیات بر نمک، صابون، چرم، شمع، جوسبز خشک شده، آبجو، آبجو انگلیسی و غیره.

اثر سیر ترقی جامعه روی قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی

به هر تقدیر، اثر طبیعی ترقی جامعه اینست که به تدریج قیمت حقیقی تقریباً تمام مصنوعات را کاهش دهد. شاید، قیمت استادکاری صنعتی بدون استثناء در تمام آنها

کاهش می‌یابد. در نتیجه ماشین‌آلات بهتر، و مهارت بیشتر، و تقسیم و توزیع بهتر و مناسب‌تر کار، که همه آنها آثار طبیعی پیشرفت و ترقی است، برای اجرای يك قطع کار معین مقدار کمتری کارگر مورد لزوم است، و با اینکه در نتیجه رشد موقعیت جامعه، قیمت حقیقی کار باید به‌طور چشمگیری بالا رود، مع‌هذا کاهش تعداد کارگران به‌طور کلی خیلی بیشتر از بالاترین ترقی قیمت‌هاست.

در حقیقت چند نوع صنعت وجود دارد که در آنها افزایش لازم قیمت حقیقی مواد اولیه بیشتر از آنست که تمام مزایای ناشی از ترقی صنعت در اجرای آن کار بتواند، آن را جبران کند. در کارهای نجاری و دروپنجره‌سازی، و در کارهای غیرظریف فرنگی سازی (قفسه‌سازی)، افزایش لازم قیمت حقیقی الوار، در نتیجه ترقی زمین، بیشتر از آنست که تمام مزایای ناشی از کاربرد بهترین ماشینها، بالاترین مهارتها، و صحیح‌ترین تقسیم و توزیع کار بتواند از عهده آن برآید.

ولی در تمام مواردی که قیمت حقیقی مواد خام یا اصلاً افزایش نمی‌یابد، یا خیلی زیاد ترقی نمی‌کند، قیمت کالای صنعتی به‌طور چشمگیری تنزل می‌کند.

در طول سده گذشته و قرن اخیر، این کاهش قیمت‌ها در صنایعی که مواد خام آنها فلزات غیر قیمتی بودند بیشتر از همه بوده است. يك ساعت خیلی خوب در اواسط نیمه قرن گذشته، به‌بیست لیره خریداری می‌شد ولی امروز می‌توان آن را به‌بیست شلینگ خرید. در کار چاقوسازان و قفل‌سازان و در تمام اسباب‌بازیهایی که از فلزات غیر قیمتی و زمخت ساخته شده‌اند، و در کالاهایی که عموماً تحت عنوان اجناس و ابزار بیرنگام و سفیلد از آنها نام برده می‌شود، در عرض همان مدت، تقلیل فاحشی در قیمت پیدا شده است، گویانکه در ساعت‌سازی کاهش قیمت آن قدر نبوده است. اما، این کاهش قیمت چنان بوده است که صنعتکاران تمام کشورهای اروپا را به‌حیرت انداخته است، و در بسیاری از موارد این کشورها اعتراف دارند که نمی‌توانند با دوبرابر یا حتی سه‌برابر قیمت کالایی که از لحاظ مرغوبیت با اجناس انگلیسی برابری کند تولید کنند. شاید به‌غیر از صنایعی که مواد اولیه آن فلزات قیمتی است صنعت دیگری نیست که در آن بتوان تقسیم کار را بیشتر کرد، یا ماشین‌آلاتی به کار برد که تنوع بیشتری در بهبود کالا بوجود آورد.

در صنایع پارچه‌بافی، در طول مدت مزبور، چنین کاهش قیمت محسوسی وجود نداشته است. من اطمینان دارم، که قیمت پارچه‌های بسیار ظریف، بعکس در عرض این بیست و پنج یا سی سال اخیراً، به‌تناسب مرغوبیت آن قدری بالا رفته است؛ و گفته می‌شود، این امر ناشی از افزایش فوق‌العاده قیمت مواد است، که به‌طور کلی عبارت است از پشم اسپانیایی. گفته می‌شود قیمت پارچه‌های یورکشایر، که به‌طور کلی از پشم انگلیسی بافته می‌شود، در طول قرن اخیر نسبت به مرغوبیت آن بسیار کاهش یافته است. اما کیفیت کالایك موضوع بحث انگیزی است که من تمام اطلاعات مربوط به آن را اندکی با تردید می‌نگرم. در صنایع پارچه‌بافی، تقسیم کار تقریباً همان اندازه است که يك قرن قبل وجود داشت، و ماشین‌آلاتی که به کار برده می‌شود زیاد فرقی نکرده است. ولی، ممکن است اصلاحات جزئی، در هر دو به‌عمل آمده باشد، که موجب کاهش قیمت شده است. اما، اگر ما قیمت کالای

مزبور را درحال حاضر باقیمت آن در دوره‌های بسیار دورتر یعنی اواخر سده پانزدهم (زمانی که تقسیم کار آن قدر زیاد نبود، و ماشین‌آلاتی که به کار برده می‌شد مثل امروز کامل نبود)، مقایسه کنیم تقلیل قیمت خیلی محسوس‌تر و انکارناپذیرتر می‌نماید.

در سال ۱۴۸۷، که سال چهارم سلطنت هنری هفتم بود، قانونی گذشت که «هر کس یک یارد پارچه سرخ بافت لطیف، یا پارچه بافت دیگر که لطیف است بیش از شانزده شلینگ بفروشد هر یاردی چهل شلینگ جریمه می‌شود، بنابراین، شانزده شلینگ آن روز که به اندازه بیست و چهار شلینگ امروز نقره داشت، در آن زمان در ازای یک یارد پارچه ظریف قیمت غیر معقولی نبود؛ و چون این قانون تحدید هزینه‌های شخصی یا بدعبارت دیگر قانون مبارزه با گرانی بود، احتمال دارد، که معمولاً قیمت آن بیشتر بوده است. امروز بالاترین قیمتی که پرداخت می‌شود یک گینی است. بنابراین، با اینکه کیفیت پارچه را باید مساوی فرض کرد، و مرغوبیت پارچه فعلی بداحتمال بیشتر خیلی زیادتر است، مع‌هذا، حتی با این فرض تساوی مرغوبیت، قیمت پولی لطیف‌ترین پارچه‌ها در اواخر سده پانزدهم تا امروز بسیار کاهش یافته است. ولی قیمت واقعی آن خیلی بیشتر تنزل کرده است در آن زمان، و حتی مدتها بعد، متوسط قیمت یک چارک انگلیسی گندم، شش شلینگ و هشت پنس بوده بنابراین، شانزده شلینگ قیمت دو چارک انگلیسی به اضافه سه رطل گندم بوده است. امروز که قیمت گندم هر چارک بیست و هشت شلینگ است. قیمت حقیقی یک یارد بهترین پارچه، در آن زمان باید، لاقلاً، برابر با سه لیره و شش شلینگ و شش پنس پول امروز ما بوده باشد. شخصی که آن قدر پول برای یک یارد پارچه می‌پرداخته است، باید از مقدار کار و خوارباری که این مبلغ می‌تواند امروز خریداری کند صرف‌نظر می‌کرد.

کاهش قیمت حقیقی کالاهاى فلزی، با اینکه بسیار چشمگیر بوده، ولی به اندازه کالاهاى فاخر و مستظرفه نبوده است.

در سال ۱۴۶۳ که سومین سال سلطنت ادوارد چهارم بود. قانونی گذشت که «هیچ کارگر کشاورز، یا کارگر عادی، و هیچ پادو و شاگرد صنعتکاری که خارج از شهرزندگی می‌کند، نباید از لباس یا پارچه‌ای که هر یارد آن بیش از دوشلینگ قیمت دارد استفاده کند و یا بپوشد» در سال سوم سلطنت ادوارد چهارم، دوشلینگ تقریباً همان مقدار نقره داشت که چهار شلینگ پول امروز ما. ولی پارچه یورکشایر که امروز هر یارد آن به چهار شلینگ فروخته می‌شود احتمالاً بسیار عالی‌تر از هر نوع پارچه‌ای است که آن روز برای لباس فقیرترین طبقه نوکران و خدمتگزاران عادی به کار می‌رفت. بنابراین حتی قیمت پولی پارچه آنها، به تناسب مرغوبیت آن، ممکن است امروز قدری ارزاتر از آن زمان باشد. ولی قیمت حقیقی آن بسیار ارزاتر است. در آن زمان ده پنس قیمت معقول و متوسط یک رطل گندم بود. بنابراین، دو شلینگ در آن زمان، قیمت دو رطل، نزدیک به دو پک^{۸۲} گندم بود، که در زمان حاضر با رطلی سه شلینگ و شش پنس، هشت

۸۲. Peck واحد وزن خشکبار معادل $\frac{1}{4}$ رطل و برابر با $\frac{1}{8}$ لیتر (مترجم).

شلینگ ونه پنس می‌ارزید. در ازای يك يارد از این نوع پارچه خدمتگزار تهیدست باید از قدرت خرید خوارباری برابر با آنچه که هشت شلینگ ونه پنس امروز می‌تواند، بخرد، صرفنظر می‌کرد. قانون مذکور نیز قانون تحدید هزینه‌های شخصی بود، که تجمل‌پرستی و ولخرجی تهیدستان را محدود می‌کرد. بنابراین، قیمت پارچه‌های آنها معمولاً گرانتر بوده است.

همین طبقه مردم، به وسیله همان قانون، از پوشیدن شلواری که قیمت آن بیش از چهارده پنس، یعنی برابر با بیست وهشت پنس امروز ما بود، ممنوع شده بود. ولی در آن زمان چهارده پنس قیمت يك رطل و تقریباً دو پک گندم بود، که امروز از قرار رطلی سدشلینگ و شش پنس، به پول ما پنج شلینگ و سه پنس می‌ارزید. در حال حاضر پرداخت پنج شلینگ و سه پنس برای يك جفت جوراب ساقه بلند به وسیله تهیدست‌ترین طبقه مردم قیمت گرانی تلقی می‌شود. اما همین فرد تهیدست در آن زمان قیمتی معادل با این مبلغ برای آن می‌پرداخته است.

در زمان ادوارد چهارم هنر جوراب بافی احتمالاً در هیچ کجای اروپا رواج نداشت و مردم آن را نمی‌شناختند. جوراب آنها از پارچه‌های معمولی و عادی ساخته می‌شد، که شاید یکی از علل گران بودن آنها همین باشد. گفته می‌شود اولین کسی که در انگلیس جوراب ساقه بلند به پا کرد ملکه الیزابت بوده است. او این جوراب را از سفیر اسپانیا به عنوان هدیه دریافت کرد.

در صنایع پشمی ظریف و خشن، دستگاههایی که آن روز به کار می‌بردند ناقص‌تر از ماشین‌آلات امروز بود. از آن زمان تا کنون، احتمالاً به غیر از تغییرات جزئی بسیاری که تعیین تعداد و اهمیت آن دشوار است، ماشینهای مزبور سه تغییر عمده کرده است. این سه اصلاح و بهبود عمده عبارتند از: نخست تعویض خار و دوک چرخ ریسندگی، که با همان مقدار کار، بیش از دو برابر محصول تولید خواهد کرد؛ دوم، استفاده از چندین ماشین استاداندهای که با نسبت زیادی نخ پیچی نخهای تابیده و پشمی را آسان و خلاصه می‌کند، یا ترتیب صحیح تارها را قبل از اینکه به ماشین بافندگی گذاشته شود می‌دهد؛ یعنی عملیاتی که قبل از اختراع این ماشینها، فوق‌العاده خسته‌کننده و پر زحمت بود. سوم، کاربرد کارخانه شستشوی الیاف برای ضخیم کردن پارچه، قبلاً الیاف را توی آب انداخته و با پا ورز می‌دادند. در انگلستان در آغاز سده شانزدهم هیچ‌گونه آسیای بادی یا آبی وجود نداشت، و تا آنجا که من اطلاع دارم، در هیچ‌جای اروپای شمال کوههای آلپ چنین آسیاهایی وجود نداشته است. در اسپانیا اندکی قبل از سده شانزدهم این آسیاها معمول شدند.

شاید بررسی مقتضیات و شرایط فوق تا اندازه‌ای برای ما، تشریح‌کننده چرا قیمت حقیقی مصنوعات لطیف و غیر فلزی و صنایع فلزی هر دو در زمانهای پیش بالاتر از امروز بوده است. علتش این بود که عرضه کردن این کالاها به بازار هزینه کار گریشتری داشت. بنابراین، وقتی به بازار عرضه می‌شدند می‌بایست با بهای گرانتری به فروش برسند و یا در مقابل مقدار بیشتری کالا مبادله شوند.

صنایع فلزی احتمالاً در زمانهای پیش در انگلیس به همان طریق تهیه می‌شد که در کشورهای دیگر امروز که هنوز صنایع آنها نوزاد و نوپاست تهیه می‌شود. احتمالاً صنایع اولیه هنوز جزو صنایع خانگی بود، که هر قسمت از کار آن غالباً از طرف تمام اعضای مختلف خانواده خصوصی انجام می‌شد؛ اما فقط وقتی روی آن کار می‌کردند که کار دیگری نداشتند، و این شغل اصلی نبود که از طریق آن بتوانند قسمت بیشتر گذران خود را تهیه کنند. قبلاً دیدیم، کاری که بدین طریق انجام می‌شود، همیشه ارزاتر از کاری عرضه می‌شود که وجوه عمده و یا تنها پول گذران کارگر از آن به دست می‌آید. از سوی دیگر، صنایع ظریف و هنرهای زیبا در آن زمان در انگلیس تهیه نمی‌شد، بلکه در کشورهای ثروتمند و بازرگانی فلاندرز تولید می‌شد؛ و شاید در آن زمان، مثل امروز، به وسیله افرادی که تمام یا قسمت عمده معیشت خود را از آن به دست می‌آوردند انجام می‌گرفت. بعلاوه، جزو فرآورده خارجی بود، و باید مقداری عوارض به پادشاه می‌پرداخت، لااقل بر مبنای گمرک قدیم از روی وزن یعنی تن یا پوند آن باید گمرک می‌داد. در حقیقت، این عوارض خیلی زیاد نبود. در آن زمان سیاست اروپا این نبود، که به وسیله تعرفه‌های سنگین، ورود کالاهای خارجی را محدود کند. بلکه سیاست این بود که این کار را تشویق کند برای اینکه بازرگانان بتوانند، اجناسی که کشورشان نمی‌توانست برای ثروتمندان و متمکنین تولید کند، تا آنجا که امکان داشته باشد با قیمت کمتری از خارج هر چه که می‌خواستند وارد کنند. بررسی این مسائل شاید تا اندازه‌ای برای ما بیان کند که چرا در زمانهای قدیم، قیمت حقیقی کالاهای فلزی، نسبت به کالاهای ظریف و غیر فلزی، آن قدر ارزاتر از امروز عرضه می‌شده است.

نتیجه این بخش

من این بخش مفصل را با این مطلب به پایان می‌رسانم که هر نوع ترقی وضع جامعه مستقیم یا غیر مستقیم موجب بالا رفتن اجاره زمین یعنی افزایش ثروت مالک، و یا بالا رفتن قدرت خرید وی، برای استخدام کار، و یا خرید محصول کار سایر مردم می‌شود. توسعه ترقی و بهبود کشاورزی مستقیماً موجب بالا رفتن قدرت خرید وی می‌شود سهم مالک از محصول الزاماً با افزایش محصول از زمین زیادتر می‌گردد. افزایش قیمت حقیقی آن قسمت از محصول زمین، که نخست خود معلوم توسعه بهبود و آبادانی زمین است، و سپس موجب می‌شود که بازهم زمین بیشتر آباد شود، (مثل بالا رفتن قیمت احشام)، نیز مستقیماً سبب بالا رفتن بهره مالکانه یا اجاره زمین، به نسبت افزایش بیشتری می‌شود. ارزش حقیقی سهم مالک، یعنی تملک حقیقی کار سایر مردم، ندرتها با افزایش ارزش حقیقی محصول بالا می‌رود، بلکه نسبت سهم او به کل محصول نیز با آن بالا می‌رود. محصول مزبور، پس از بالا رفتن قیمت حقیقی آن، برای جمع‌آوری احتیاج به تعداد کارگر بیشتر از آنچه قبلاً نیاز داشت ندارد. بنابراین، نسبت ناچیزی از این افزایش قیمت برای جبران سرمایه‌ای که در استخدام کارگر به کار رفته است، به اضافه سود عادی، کافی است، در نتیجه قسمت بیشتر این افزایش قیمت باید به مالک تعلق گیرد.

تمام آن اصلاحاتی که در قدرت تولید کارگر به عمل آمده، و مستقیماً موجب کاهش قیمت حقیقی فرآورده می‌شود، به‌طور مستقیم سبب افزایش اجاره حقیقی زمین می‌گردد: مالک آن قسمت از محصول خام را که بیشتر از مصرف خودش است، یا بدسخت دیگر قیمت آن قسمت از محصول را که بالاتر از مصرف اوست، با کالاهای صنعتی مبادله می‌کند. آنچه که باعث کاهش قیمت واقعی فرآورده‌های صنعتی می‌شود، قیمت محصولات خام را بالا می‌برد. بدین طریق مقدار مساوی از محصولات کشاورزی معادل

مقدار بیشتری از فرآورده‌های صنعتی می‌شود؛ و لذا مالک می‌تواند مقدار بیشتری از وسایل راحتی خود را مثل اثاثیه، زیورآلات، و تجملاتی که نیاز دارد تهیه کند.

هرگونه افزایش ثروت حقیقی جامعه و هرگونه افزایشی در مقدار کار مفیدی که در آن به کار رفته، غیر مستقیم موجب بالا رفتن اجاره حقیقی زمین می‌گردد. سهم معین از این نیروی کار طبعاً در زمین به کار برده می‌شود. در کشت آن تعداد بیشتری کارگر و دام کار خواهند کرد. محصول با افزایش سرمایه‌ای که بدین طریق در توسعه آن به کار افتاده افزایش می‌یابد، و بهره مالکانه یا اجاره با محصول بالا می‌رود.

از سوی دیگر، حالت عکس، یعنی تسامح در کشت و آبادانی، سقوط قیمت حقیقی هر قسمت از محصول زمین، بالا رفتن قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی که ناشی از خرابی و فساد هنر و صنعت تولید است، تقلیل ثروت حقیقی جامعه، همه موجب پائین آمدن اجاره حقیقی زمین، کاهش ثروت حقیقی مالک، و تنزل قدرت خرید وی برای خرید کار، یا محصول کار سایرین می‌گردد.

مجموع محصول سالیانه زمین و کارگر هر کشور، یا معادل آن یعنی، مجموع قیمت آن محصول سالیانه، همان‌طور که قبلاً دیدیم، طبعاً به سه قسمت تقسیم می‌شود، اجاره زمین، مزد کارگر، و سود سرمایه؛ و برای سه طبقه مختلف از مردم درآمد ایجاد می‌کند؛ برای کسانی که از راه اجاره‌داری زندگی می‌کنند، کسانی که از طریق مزد امرار معاش می‌کنند، و کسانی که زندگی آنها از طریق سود تأمین می‌شود. این سه طبقه از مردم، سه طبقه بزرگ اصلی، و تشکیل‌دهنده هر جامعه متمدن است، که از درآمد آنان درآمد طبقات دیگر مآلاً تأمین می‌شود.

از نتیجه گفته‌های بالا چنین برمی‌آید که منافع آن سه طبقه بزرگ اول دقیقاً توقف اولی شود، الزاماً موجب ترقی یا محدودیت دومی می‌گردد. زمانی که دولت درباره و به‌طور تفکیک‌ناپذیری با منافع عمومی جامعه ارتباط دارد. هرچه که باعث پیشرفت و با هرگونه مقررات بازرگانی و یاسیاسی می‌اندیشد و مشورت می‌کند، مالکین زمین، لاقلاً تا وقتی که منافع یاد شده بالا را نسبتاً خوب درک کرده باشند، با در نظر گرفتن افزایش منافع طبقه مخصوص خود، این مقررات بدتباهی نمی‌کشاند. در حقیقت، مالکین غالباً نسبت به درک منافع خود کمبودهایی دارند. اینها تنها دسته‌ای از این طبقات سه‌گانه هستند که درآمدشان فاقد هزینه کارگر و یا مدیریت بوده است، بلکه این درآمد به میل خود، و بدون هیچ‌گونه نقشه و برنامه‌ای به دست آنها می‌رسد. این تنبلی، که اثر طبیعی راحتی و امنیت وضع آنهاست، اغلب نه تنها موجب جهل و بی‌سوادی است، بلکه به کار بردن مغز و فکر که برای پیش‌بینی و تفهیم نتایج هر نوع مقررات عمومی لازم است ناتوانی ایجاد می‌کند.

منافع طبقه دوم، یعنی کسانی که از راه درآمد مزدی امرار معاش می‌کنند، با همان شدت و دقتی که منافع طبقه اول به جامعه ارتباط دارد به آن مرتبط است. همان‌طور که قبلاً نشان داده شد، مزد کارگران، هیچ‌گاه به اندازه وقتی که تقاضای کار روزافزون است، و یا وقتی که تعداد شاغلین هر سال به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد زیاد نیست.

هنگامی که این ثروت حقیقی جامعه ساکن و را کد می‌شود، مزد کارگران فوراً بدسطح، تنزل می‌کند که بدزحمت تکافوی نگاهداری خانواده آنها را می‌کند، یا بدعبارت دیگر فقط به اندازه‌ای است که تژاد و نسل کارگر را ادامه دهد. هنگامی که جامعه روبه‌قهقرا می‌رود، مزد کارگران از این هم پائینتر می‌رود. احتمالاً، طبقه مالکین از رفاه جامعه بیشتر منتفع می‌شوند تا طبقه کارگران. ولی هیچ طبقه‌ای مثل طبقه کارگر از رکود و سیر قهقرا بی‌جامعه آنقدر ظالمانه متضرر نمی‌شود. اما با اینکه منافع کارگر شدیداً با منافع جامعه مرتبط است، ولی او قادر نیست که این منافع را درک کند و یا اینکه ارتباط منافع جامعه را با منافع خودش بفهمد. وضع و شرایط زندگی او طوری است که فرصتی برای او باقی نمی‌گذارد که اطلاعات لازم را کسب کند، و سواد و عادات او معمولاً به نحوی است که ولو اینکه کاملاً در جریان کار بوده و اطلاعات لازم را داشته باشد، برای قضاوت کردن در این باره نامناسب است. بنابراین در مشورتهای عمومی، صدای او کمتر شنیده می‌شود، و کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، مگر در بعضی از موارد بخصوص، که کارفرمایان احساسات او را تحریک و تأیید و تقویت کنند و این هم نه از برای منافع کارگران است، بلکه به لحاظ سودی است که این کارفرمایان از این طریق بدست خواهند آورد.

کارفرمایان طبقه سوم را تشکیل می‌دهند، یعنی طبقه کسانی که از راه سود و منفعت زندگی می‌کنند. این سرمایه است که برای خاطر سود قسمت اعظم طبقه مفید کارگران را در هر جامعه‌ای بدحرکت درمی‌آورد. نقشه‌ها و طرحهای کارفرمایان سرمایه‌دار مهمترین عملیات کارگران را تعیین و رهبری می‌کند، و سود هدف غائی همه آن نقشه‌ها و طرحهاست. ولی میزان سود، مثل اجاره و مزد، با خوشبختی و رفاه جامعه بالا نمی‌رود و با ادبار و هبوط جامعه تنزل پیدا نمی‌کند، بعکس، میزان سود در جوامع و کشورهای ثروتمند پائین، و در کشورهای فقیر بالاست، و در کشورهایی که بدسرعت روبه‌قهقرا می‌روند میزان سود سرمایه بالاتر است. بنابراین، منافع این طبقه سوم، مثل منافع دو طبقه دیگر با منافع عمومی جامعه ارتباط پیدا نمی‌کند. بازرگانان و صاحبان صنایع، در این طبقه، دو دسته از مردمی هستند که معمولاً بزرگترین سرمایه را به کار می‌برند، و با ثروت خون، بیشترین توجه عمومی را به خود جلب می‌کنند. چون در تمام دوره زندگی‌شان مشغول اجرای نقشه و طرح خود می‌باشند، اغلب حدت درک آنان بیشتر از اکثر مردمان کشور می‌باشد. اما، چون افکار آنان معمولاً در اطراف منافع رشته معین شغل خودشان است، تا منافع جامعه، قضاوت آنان، حتی در عین نهایت خلوص و صفا (که در هر مورد این‌طور نیست) بیشتر از آنست که بتوان نسبت به قسمت اول دو هدف بالا به آن متکی شد، تا نسبت به قسمت دوم دو هدف مزبور. برتری این گروه به همشهریان خود به این علت، نیست که اطلاعات آنان نسبت به منافع عمومی زیاد است، بلکه به علت آنست که اینان درباره منافع خودشان اطلاعات بیشتری دارند تا همشهریان آنها درباره منافع خودشان. به علت همین برتری در اطلاعات درباره منافع خودشان است که غالباً خود را بدسختی همشهریان تحمیل کرده‌اند، و وی را ترغیب کرده‌اند که هم از منافع خودش چشم‌پوشد و هم از منافع عمومی، و این هم ناشی از اعتقاد بی‌ریا و ساده مردمی است که فکر می‌کنند،

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه ۲۵۹

منافع اینهاست که متضمن نفع جامعه است، نه منافع طبقه خودشان. اما، منافع واسطه‌ها، در هر رشته بخصوصی از تجارت و صنعت، همیشه در بعضی از موارد با منافع عمومی متفاوت، و حتی مغایر آنست. گسترش بازار و کم کردن رقابت، همیشه جزو منافع واسطه‌هاست. گسترش بازار اغلب ممکن است با منافع جامعه سازگار باشد؛ ولی کم کردن رقابت باید همیشه مغایر منافع جامعه باشد، و فقط از این لحاظ مفید است که واسطه‌ها سود خود را بالاتر از سود طبیعی می‌برند، و به نفع خودشان، مالیات نامعقولی روی سایر هموطنان خود وضع می‌کنند. پیشنهاد هر نوع قانون و یا مقررات تازه بازرگانی که از طرف این طبقه عنوان می‌شود باید همیشه با احتیاط زیاد تلقی شود، و تا وقتی که مدتی آنرا به دقت امتحان نکرده‌اند نباید آن مقررات جدید را اعمال کنند، و امتحان این مقررات ندهتنها باید با وسواس زیاد، بلکه با سوءظن و بدگمانی زیادی به عمل آید، زیرا این مقررات از طرف طبقه‌ای از مردم عنوان می‌شود که منافع آنان هیچ‌گاه منطبق با منافع جامعه نیست، و به‌طور کلی قصد دارند جامعه را فریب داده و حتی آنرا تحت فشار و اجحاف قرار دهند، و روی همین اصل هم در بسیاری از موارد جامعه را گول زده و به آن تعدی کرده‌اند.

میانگین قیمت هر سال به پول امروز			میانگین قیمت‌های مختلف هر سال			بهای يك چارك گندم در هر سال			دوازده سال			
d	s	£	d	s	£	d	s	£				
—	۱۶	۱	—	—	—	—	۱۲	—	۱۲۰۲			
۳	—	۲	۵	۱۳	—	$\left\{ \begin{array}{l} - 12 - \\ - 13 - \\ - 15 - \end{array} \right\}$			۱۲۰۵			
—	۱۶	۱	—	—	—				—	—	۱۲۲۳	
—	۱۰	—	—	—	—				۴	۳	—	۱۲۳۷
—	۶	—	—	—	—	—	۲	—	۱۲۴۳			
—	۶	—	—	—	—	—	۲	—	۱۲۴۴			
—	۸	۲	—	—	—	—	۱۶	—	۱۲۴۶			
—	—	۲	—	—	—	۴	۱۳	—	۱۲۴۷			
—	۱۲	۳	—	—	—	—	۴	۱	۱۲۵۷			
—	۱۱	۲	—	۱۷	—	$\left\{ \begin{array}{l} - - 1 \\ - 15 - \\ - 16 - \end{array} \right\}$			۱۲۵۸			
—	۱۶	۱۶	—	۱۲	۵				$\left\{ \begin{array}{l} - 16 4 \\ - 8 6 \end{array} \right\}$			۱۲۷۰
—	۸	۱	۴	۹	—							$\left\{ \begin{array}{l} 8 2 - \\ - 16 - \end{array} \right\}$
۳	۹	۳۵	جمع									
۱ $\frac{1}{4}$	۱۹	۲	میانگین قیمت									
—	۱۰	—	—	—	—	۴	۳	—	۱۲۸۷			
۳ $\frac{3}{4}$	۹	—	۱ $\frac{1}{4}$	۳	—	$\left\{ \begin{array}{l} 8 - - \\ - 1 - - \\ 4 1 - - \\ 6 1 - - \\ 8 1 - - \\ - 2 - - \\ 4 3 - - \\ 4 9 - - \end{array} \right\}$			۱۲۸۸			

۲. £ علامت پوند یا لیره انگلیسی است s علامت شیلینگ و d علامت پنی است. واحد پول انگلیسی لیره است و تا چند سال پیش هر لیره به ۲۰ شیلینگ و هر شیلینگ به ۱۲ پنی تقسیم می‌شد ولی در دو سه سال اخیر انگلیس هم به سیستم اعشاری پول پیوست و امروز هر لیره انگلیسی ۱۰۰ پنی می‌باشد (مترجم).

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه ۲۱۱

میانگین قیمت هر سال به پول امروز			میانگین قیمت‌های مختلف هر سال			بهای بک چارک گندم در هر سال			دوازده سال
d	s	£	d	s	£	d	s	£	
۴	۳	۱۰	۱	۳	۱۰	—	—	—	۱۲۸۹
—	۸	۲	—	—	—	—	۱۶	—	۱۲۹۰
—	۸	۲	—	—	—	—	۱۶	—	۱۲۹۴
—	۱۲	—	—	—	—	—	۴	—	۱۳۰۲
۶	۱	۱	—	—	—	۲	۷	—	۱۳۰۹
—	—	۳	—	—	—	—	—	۱	۱۳۱۵
۶	۱۱	۴	۶	۱۰	۱	—	—	۱	۱۳۱۶
۶	۱۸	۵	۶	۱۹	۱	—	—	۲	۱۳۱۷
—	۶	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۳۶
—	۱۰	—	—	—	—	۴	۳	—	۱۳۳۸
۱۱	۱	۴	۲۳	جمع					
۸	۱۸	۱	میانگین قیمت						
—	۷	۱	—	—	—	—	۹	—	۱۳۳۹
۲	۵	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۴۹
۲	۲	۳	—	—	—	۸	۶	۱	۱۳۵۹
۸	۴	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۶۱
—	۱۵	۱	—	—	—	—	۱۵	—	۱۳۶۳
۴	۹	۲	—	۲	۱	—	—	۱	۱۳۶۹
۴	۹	—	—	—	—	—	۴	—	۱۳۷۹
۸	۴	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۸۷

میانگین قیمت هر سال به پول امروز			میانگین قیمت‌های مختلف هر سال			بهای يك چارك ستم در هر سال			دوازده سال
d	s	£	d	s	£	d	s	£	
۷	۱۳	۱	۵	۱۴	—	{	۴ ۱۳ —		۱۳۹۰
۴	۱۷	۱	—	—	—	{	— ۱۴ —		
۱۱	۸	—	۱۰	۳	—	{	— ۱۶ —		۱۴۰۱
—	۱۲	۱	—	—	—	{	۴ ۱ —		۱۴۰۷
—	—	—	—	—	—	{	۴ ۳ —		
—	—	—	—	—	—	{	— ۱۶ —		۱۴۱۶
۴	۹	۱۵	جمع						
۹ ۱/۳	۵	۱	میانگین قیمت						
—	۱۶	—	—	—	—	—	۸	—	۱۴۲۳
—	۸	—	—	—	—	—	۴	—	۱۴۲۵
۴	۱۳	۲	—	—	—	۸	۶	۱	۱۴۳۴
۸	۱۰	—	—	—	—	۴	۵	—	۱۴۳۵
۸	۶	۲	۴	۳	۱	{	— — ۱		۱۴۳۹
—	۸	۲	—	—	—	{	۸ ۶ ۱		
۴	۸	—	۲	۴	—	—	۴	۱	۱۴۴۰
—	۹	—	—	—	—	{	۴ ۴ —		۱۴۴۴
—	۱۶	—	—	—	—	{	— ۴ —		
۴	۱۳	—	—	—	—	۶	۴	—	۱۴۴۵
—	۱۰	—	—	—	—	—	۸	—	۱۴۴۷
—	۱۶	—	—	—	—	۸	۶	—	۱۴۴۸
—	—	—	—	—	—	—	۵	—	۱۴۴۹
—	—	—	—	—	—	—	۸	—	۱۴۵۱
۴	۱۵	۱۲	جمع						
۳ ۱/۲	۱	۱	میانگین قیمت						
۸	۱۰	—	—	—	—	۴	۵	—	۱۴۵۳
۴	۲	—	—	—	—	۲	۱	—	۱۴۵۵

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه ۲۱۳

میانگین قیمت هر سال به پول امروز			میانگین قیمت‌های مختلف هر سال			بهای يك چارك ۳ قدم در هر سال			دوازده سال
d	s	£	d	s	£	d	s	£	
۴	۱۵	—	—	—	—	۸	۷	—	۱۴۵۷
—	۱۰	—	—	—	—	—	۵	—	۱۴۵۹
—	۱۶	—	—	—	—	—	۸	—	۱۴۶۰
۸	۳	—	۱۰	۱	—	$\left\{ \begin{array}{l} - \quad ۲ \quad - \\ ۸ \quad ۱ \quad - \end{array} \right\}$			۱۴۶۳
—	۱۰	—	—	—	—				۸
—	۱۷	۱	—	—	—	—	۴	۱	۱۴۸۶
—	۱۲	۱	—	—	—	۸	۱۴	—	۱۴۹۱
—	۶	—	—	—	—	—	۴	—	۱۴۹۴
—	۵	—	—	—	—	۴	۳	—	۱۴۹۵
—	۱۱	۱	—	—	—	—	—	۱	۱۴۹۷
—	۹	۸	جمع						
۱	۱۴	—	میانگین قیمت						
—	۶	—	—	—	—	—	۴	—	۱۴۹۹
۶	۸	—	—	—	—	۸	۵	—	۱۵۰۴
—	۱۰	۱	—	—	—	—	—	۱	۱۵۲۱
—	۲	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۵۱
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۵۳
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۵۴
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۵۵
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۵۶
۸ $\frac{۱}{۲}$	۱۷	—	۸ $\frac{۱}{۲}$	۱۷	—	$\left\{ \begin{array}{l} - \quad ۴ \quad - \\ - \quad ۵ \quad - \\ - \quad ۸ \quad - \\ ۴ \quad ۱۳ \quad ۲ \end{array} \right\}$			۱۵۵۷
—	۸	—	—	—	—				—
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۵۹
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۶۰
۲ $\frac{۱}{۲}$	—	۶	جمع						
۵	۱۰	—	میانگین قیمت						
۱۲									

میانگین قیمت هر سال بدول امروز			میانگین قیمت‌های مختلف هر سال			بهای يك چارك كندم در هر سال			دوازده سال
<i>d</i>	<i>s</i>	£	<i>d</i>	<i>s</i>	£	<i>d</i>	<i>s</i>	£	
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۶۱
—	۸	—	—	—	—	—	۸	—	۱۵۶۲
—	—	۲	—	—	۲	$\left\{ \begin{array}{l} - \quad ۱۶ \quad ۲ \\ - \quad ۴ \quad ۱ \end{array} \right\}$			۱۵۷۴
—	۴	۳	—	—	—				—
—	۱۶	۲	—	—	—	—	۱۶	۲	۱۵۹۴
—	۱۳	۲	—	—	—	—	۱۳	۲	۱۵۹۵
—	—	۴	—	—	—	—	—	۴	۱۵۹۶
—	۱۲	۴	—	۱۲	۴	$\left\{ \begin{array}{l} - \quad ۴ \quad ۵ \\ - \quad - \quad ۴ \end{array} \right\}$			۱۵۹۷
۸	۱۶	۲	—	—	—				۸
۲	۱۹	۱	—	—	—	۲	۱۹	۱	۱۵۹۹
۸	۱۷	۱	—	—	—	۸	۱۷	۱	۱۶۰۰
۱۰	۱۴	۱	—	—	—	۱۰	۱۴	۱	۱۶۰۱
<hr/>									
۴	۹	۲۸	جمع						
<hr/>									
۵ $\frac{۱}{۳}$	۷	۲	میانگین قیمت						

بهای يك چارك نه رطلی بهترین یا گرانترین گندم در بازار و یندسور، در روز زن ۲ و روز سنت میکائیل ۴ از آغاز سال ۱۵۹۵ تا پایان سال ۱۷۶۴؛ قیمت هر سال متوسط بالاترین قیمت در آن دو روز محسوب می‌شود.

سال	£	s	d	سال	£	s	d	سال
۱۵۹۵	۲	—	—	۱۶۲۱	۱	۱۰	۴	
۱۵۹۶	۲	۸	—	۱۶۲۲	۲	۱۸	۸	
۱۵۹۷	۳	۹	۶	۱۶۲۳	۲	۱۲	—	
۱۵۹۸	۲	۱۶	۸	۱۶۲۴	۲	۸	—	
۱۵۹۹	۱	۱۹	۲	۱۶۲۵	۲	۱۲	—	
۱۶۰۰	۱	۱۷	۸	۱۶۲۶	۲	۹	۴	
۱۶۰۱	۱	۱۴	۱۰	۱۶۲۷	۱	۱۶	—	
۱۶۰۲	۱	۹	۴	۱۶۲۸	۱	۸	—	
۱۶۰۳	۱	۱۵	۴	۱۶۲۹	۲	۲	—	
۱۶۰۴	۱	۱۰	۸	۱۶۳۰	۲	۱۵	۸	
۱۶۰۵	۱	۱۵	۱۰	۱۶۳۱	۳	۸	—	
۱۶۰۶	۱	۱۳	—	۱۶۳۲	۲	۱۳	۴	
۱۶۰۷	۱	۱۶	۸	۱۶۳۳	۲	۱۸	—	
۱۶۰۸	۲	۱۶	۸	۱۶۳۴	۲	۱۶	—	
۱۶۰۹	۲	۱۰	—	۱۶۳۵	۲	۱۶	—	
۱۶۱۰	۱	۱۵	۱۰	۱۶۳۶	۲	۱۶	۸	
۱۶۱۱	۱	۱۸	۸	جمع ۱۶ سال	۴۰	—	—	
۱۶۱۲	۲	۲	۴	میانگین	۲	۱۰	—	
۱۶۱۳	۲	۸	۸					
۱۶۱۴	۲	۱	۸ ^۱ / _۲					
۱۶۱۵	۱	۱۸	۸					
۱۶۱۶	۲	—	۴					
۱۶۱۷	۲	۸	۸					
۱۶۱۸	۲	۶	۸					
۱۶۱۹	۱	۱۵	۴					
۱۶۲۰	۱	۱۰	۴					

۳. Lady-day روز زن یکی از روزهای چهارگانه سال است که آغاز هر فصل در انگلیس بشمار می‌آید. روز زن ۲۵ مارس هر سال است.
 ۴. Michaelmas روز سنت میکائیل فرشته مقرب درگاه خداوند در ۲۹ سپتامبر هر سال است و جزو چهار روزی است که سال را به چهار فصل تقسیم می‌کند (مترجم).

جمع کل ۲۶ سال
 میانگین

قیمت يك چارك گندم

قیمت يك چارك گندم

سال	£	s	d	سال	£	s	d	سال
۱۶۳۷	۲	۱۳	-	نقل از ستون قبل				
۱۶۳۸	۲	۱۷	۴	۱۶۷۱				
۱۶۳۹	۲	۴	۱۰	۱۶۷۲				
۱۶۴۰	۲	۴	۸	۱۶۷۳				
۱۶۴۱	۲	۸	-	۱۶۷۴				
۱۶۴۲	-	-	-	۱۶۷۵				۵ {
۱۶۴۳	-	-	-	۱۶۷۶				
۱۶۴۴	-	-	-	۱۶۷۷				
۱۶۴۵	-	-	-	۱۶۷۸				
۱۶۴۶	۲	۸	-	۱۶۷۹				
۱۶۴۷	۳	۱۳	۸	۱۶۸۰				
۱۶۴۸	۴	۵	-	۱۶۸۱				
۱۶۴۹	۴	-	-	۱۶۸۲				
۱۶۵۰	۳	۱۶	۸	۱۶۸۳				
۱۶۵۱	۳	۱۳	۴	۱۶۸۴				
۱۶۵۲	۲	۹	۶	۱۶۸۵				
۱۶۵۳	۱	۱۵	۶	۱۶۸۶				
۱۶۵۴	۱	۶	-	۱۶۸۷				
۱۶۵۵	۱	۱۳	۴	۱۶۸۸				
۱۶۵۶	۲	۳	-	۱۶۸۹				
۱۶۵۷	۲	۶	۸	۱۶۹۰				
۱۶۵۸	۳	۵	-	۱۶۹۱				
۱۶۵۹	۳	۶	-	۱۶۹۲				
۱۶۶۰	۲	۱۶	۶	۱۶۹۳				
۱۶۶۱	۳	۱۰	-	۱۶۹۴				
۱۶۶۲	۳	۱۴	-	۱۶۹۵				
۱۶۶۳	۲	۱۷	-	۱۶۹۶				
۱۶۶۴	۲	-	۶					
۱۶۶۵	۲	۹	۴	۱۶۹۷				
۱۶۶۶	۱	۱۶	-	۱۶۹۸				
۱۶۶۷	۱	۱۶	-	۱۶۹۹				
۱۶۶۸	۲	-	-	۱۷۰۰				
۱۶۶۹	۲	۴	۴	جمع ۶۰ سال				
۱۶۷۰	۲	۱	۸	میانگین				
جمع	۷۹	۱۴	۱۰					

۵. فقد حساب در این سالها - سال ۱۶۴۶ را استغف -
فلیت ورد تهیه کرده است.

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه ۲۱۷

قیمت يك چارك مندم

قیمت يك چارك مندم

d	s	£	سال	d	s	£	سال
۸	۸	۶۹	نقل ازستون قبل	۸	۱۷	۱	۱۷۰۱
۱۰	۱۸	۱	۱۷۳۴	۶	۹	۱	۱۷۰۲
—	۳	۲	۱۷۳۵	—	۱۶	۱	۱۷۰۳
۴	—	۲	۱۷۳۶	۶	۶	۲	۱۷۰۴
—	۱۸	۱	۱۷۳۷	—	۱۰	۱	۱۷۰۵
۶	۱۵	۱	۱۷۳۸	—	۶	۱	۱۷۰۶
۶	۱۸	۱	۱۷۳۹	۶	۸	۱	۱۷۰۷
۸	۱۰	۲	۱۷۴۰	۶	۱	۲	۱۷۰۸
۸	۶	۲	۱۷۴۱	۶	۱۸	۳	۱۷۰۹
—	۱۴	۱	۱۷۴۲	—	۱۸	۳	۱۷۱۰
۱۰	۴	۱	۱۷۴۳	—	۱۴	۲	۱۷۱۱
۱۰	۴	۱	۱۷۴۴	۴	۶	۲	۱۷۱۲
۶	۷	۱	۱۷۴۵	—	۱۱	۲	۱۷۱۳
—	۱۹	۱	۱۷۴۶	۴	۱۰	۲	۱۷۱۴
۱۰	۱۴	۱	۱۷۴۷	—	۳	۲	۱۷۱۵
—	۱۷	۱	۱۷۴۸	—	۸	۲	۱۷۱۶
—	۱۷	۱	۱۷۴۹	۸	۵	۲	۱۷۱۷
۶	۱۲	۱	۱۷۵۰	۱۰	۱۸	۱	۱۷۱۸
۶	۱۸	۱	۱۷۵۱	—	۱۵	۱	۱۷۱۹
۱۰	۱	۲	۱۷۵۲	—	۱۷	۱	۱۷۲۰
۸	۴	۲	۱۷۵۳	۶	۱۷	۱	۱۷۲۱
۸	۱۴	۱	۱۷۵۴	—	۱۶	۱	۱۷۲۲
۱۰	۱۳	۱	۱۷۵۵	۸	۱۴	۱	۱۷۲۳
۳	۵	۲	۱۷۵۶	—	۱۷	۱	۱۷۲۴
—	—	۳	۱۷۵۷	۶	۸	۲	۱۷۲۵
—	۱۰	۲	۱۷۵۸	—	۶	۲	۱۷۲۶
۱۰	۱۹	۱	۱۷۵۹	—	۲	۲	۱۷۲۷
۶	۱۶	۱	۱۷۶۰	۶	۱۴	۲	۱۷۲۸
۳	۱۰	۱	۱۷۶۱	۱۰	۶	۲	۱۷۲۹
—	۱۹	۱	۱۷۶۲	۶	۱۶	۱	۱۷۳۰
۹	—	۲	۱۷۶۳	۱۰	۱۲	۱	۱۷۳۱
۹	۶	۲	۱۷۶۴	۸	۶	۱	۱۷۳۲
۶	۱۳	۱۲۹	جمع ۶۴ سال	۴	۸	۱	۱۷۳۳
۶	۱۹	—	میانگین کل	۸	۸	۶۹	جمع
۳۲							

قیمت يك چارك ستمدم			سال	قیمت يك چارك ستمدم			سال
<i>d</i>	<i>s</i>	£		<i>d</i>	<i>s</i>	£	
۸	۶	۲	۱۷۴۱	۱۰	۱۲	۱	۱۷۳۱
—	۱۴	۱	۱۷۴۲	۸	۶	۱	۱۷۳۲
۱۰	۴	۱	۱۷۴۳	۴	۸	۱	۱۷۳۳
۱۰	۴	۱	۱۷۴۴	۱۰	۱۸	۱	۱۷۳۴
۶	۷	۱	۱۷۴۵	—	۳	۲	۱۷۳۵
—	۱۹	۱	۱۷۴۶	۴	—	۲	۱۷۳۶
۱۰	۱۴	۱	۱۷۴۷	—	۱۸	۱	۱۷۳۷
—	۱۷	۱	۱۷۴۸	۶	۱۵	۱	۱۸۳۸
—	۱۷	۱	۱۷۴۹	۶	۱۸	۱	۱۷۳۹
۶	۱۲	۱	۱۷۵۰	۸	۱۰	۲	۱۷۴۰
۲	۱۸	۱۶	جمع ده سال	۸	۱۲	۱۸	جمع ده سال
۹	۴	۱	میانگین قیمت	۳	۱	۱	میانگین قیمت
۵	۱۳			۵	۱۷		

کتاب دوم

درباره ماهیت سرمایه، نحوه انباشته شدن،
و کاربرد آن

پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم

در حالت واپس ماندگی جامعه‌ای که در آن تقسیم کار وجود ندارد، و در آن به ندرت مبادله‌ای انجام می‌شود، جامعه‌ای که هر شخصی هر چیزی را خودش تهیه می‌کند، لزومی ندارد که برای انجام داد و ستد جامعه، سرمایه انباشته شده و قبلاً ذخیره شود. هر فرد می‌کوشد با کار خود نیازهای گهگاهی خود را به تدریج که این نیازها پدید می‌آید، رفع کند. هنگامی که گرسنه شود برای شکار حیوانات به جنگل می‌رود؛ وقتی تنبوش او کهنه و نخ‌نما شود، از پوست اولین حیوان بزرگی که شکار می‌کند لباس تهیه می‌کند؛ وقتی کلبه او روبه‌ویرانی می‌نهد، تا آنجا که بتواند با کمک درختان و علفهای نزدیک خانه‌اش آن را تعمیر می‌کند.

ولی وقتی که تقسیم کار کاملاً به میان آمد، محصول کار یک فرد فقط قسمت بسیار کوچکی از نیازهای او را برآورده می‌کند. قسمت اعظم نیازهای او از کار سایر افراد تأمین می‌شود، که با محصول کار خودش، یا به سخن دیگر، با قیمت تولیدات خود آنها را می‌خرد. ولی عمل خرید انجام نمی‌پذیرد مگر وقتی که تولید کار او کامل شده و به فروش رسد. بنابراین، انواع کالاهای مختلف برای تأمین معاش وی و مواد اولیه و ابزار کار او برای تولید محصولاتش باید در جایی انبار شود تا به تدریج بتواند تا وقتی که محصول وی به دست بیاید و برای فروش به بازار عرضه شود، از آن استفاده کند. یک نفر با فنده نمی‌تواند کاملاً وجود خودش را به شغل معینی اختصاص دهد، مگر اینکه قبلاً سرمایه‌ای که بتواند او را تغذیه کند، و مواد خام و ابزار در اختیار او قرار دهد، یا در نزد خودش، با در پیش شخص دیگری ذخیره کرده باشد، تا وقتی که محصول خود را کامل و آن را به فروش برساند. ظاهراً، این انباشتگی سرمایه، باید مدتها قبل از اینکه وی کار خود را در حرفه معین آغاز کند شروع شده باشد.

چون طبیعت کارها اقتضا دارد که انباشتگی سرمایه باید قبل از تقسیم کار باشد. بنابراین به تدریج که سرمایه بیشتر و بیشتر انباشته می‌شود، کار به همان نسبت به عملیات

بیشتری تقسیم می‌گردد. به تدریج که کار به وظایف بیشتری تقسیم می‌شود، مقدار موادی که یک عده معین از مردم می‌توانند تولید کنند به نسبت بیشتری افزایش می‌یابد؛ و چون عملیات هر کارگر کم‌کم به درجه بیشتری از سادگی می‌رسد، تعداد مختلفی از ماشینهای جدید برای آسان کردن و خلاصه کردن آن عملیات اختراع می‌شود. از اینرو، به تدریج که تقسیم کار جلو می‌رود، برای اینکه تعداد مساوی کارگر همیشه کار داشته باشند، مقدار مساوی خواربار، و موجودی مواد خام و ابزار بیشتر از آنچه که در حالت عقب‌ماندگی و توحش جامعه لازم می‌بود، باید از پیش انباشته شود. اما با تقسیم کار در هر حرفه‌ای، معمولاً تعداد کارگران بیشتر می‌شود، یا به عبارت دیگر افزایش تعداد آنهاست که سبب می‌شود آنها خودشان را به دسته‌ها و طبقات مختلف به این شکل تقسیم کنند.

همان‌طور که انباشتگی سرمایه قبلی برای ادامه این ترقی عظیم در نیروی مولده کارگر لازم است، همان‌طور هم انباشتگی سرمایه خود موجب ترقی جامعه می‌شود. شخصی که سرمایه خود را برای نگهداری و ابقا کارگر به کار می‌برد، طبعاً مایل است این سرمایه را طوری بکار برد که تا آنجا که امکان دارد محصول بیشتری تولید کند. بنابراین، می‌کوشد که اولاً بین کارگران خود صحیح‌ترین توزیع شغلی را بوجود آورد، دوم سعی دارد بهترین نوع ماشینی که خودش اختراع کرده و یا می‌تواند بخرد در اختیار کارگران قرار دهد. نوانایی او در انجام این دو کار به تناسب حجم سرمایه اوست، یا به تناسب تعداد کارگرانی است که می‌تواند استخدام کند. از اینرو، کمیت صنعتی در هر کشور نه تنها با افزایش سرمایه‌ای که به کار گرفته شده زیاد می‌شود، بلکه، در نتیجه این افزایش، مقدار مساوی کار و زحمت مقدار بیشتری محصول تولید می‌کند.

به‌طور کلی اثرات افزایش سرمایه در صنعت و نیروی مولده کارگر همینهایی است که اشاره شد.

در کتاب دوم کوشیده‌ام تا ماهیت موجودی سرمایه، اثرات انباشته شدن آن به انواع مختلف سرمایه، و اثرات کاربرد مختلف سرمایه‌های مزبور را بیان کنم. این کتاب شامل پنج بخش است. در فصل اول سعی کرده‌ام تا نشان دهم رشته‌ها یا قسمتهای مختلفی که سرمایه فرد یا سرمایه جامعه بزرگی طبیعتاً به آن تقسیم می‌گردد چیست؟ در بخش دوم ماهیت و عمل پول را که یک رشته مشخص سرمایه عمومی جامعه است تعریف خواهیم کرد. سرمایه‌ای که انباشته می‌شود، یا به وسیله شخصی که انباشته شده و مالک آنست به کار برده می‌شود، یا ممکن است به افراد دیگر وام داده شود. در بخش سوم و چهارم سعی کرده‌ام که طرز کار آن را در این دو مورد بررسی کنم. بخش پنجم یا آخرین بخش اثرات مختلفی که کاربرد مختلف سرمایه در مقدار صنعت ملی، و محصول سالیانه زمین و کارگر دارد، بیان می‌کند.

درباره تقسیم سرمایه

وقتی که سرمایه یک فرد فقط به اندازه‌ای است که معاش چند روز یا چند هفته او را تأمین کند، به ندرت در این باره می‌اندیشد که از سرمایه خودش درآمدی دست و پا کند. وی سعی می‌کند با صرفه‌جویی و امساک آن را مصرف کند، و می‌کوشد از طریق کار خود چیزی بدست آورد تا بتواند قبل از اینکه سرمایه کاملاً مصرف بشود جای آن را بگیرد. درآمد او، در این مورد، فقط ناشی از کار اوست. وضع بیشتر کارگران تهیدست عالم در تمام کشورها به همین منوال است.

ولی وقتی سرمایه او آن قدر است که می‌تواند ماهها و یا سالها معاش او را تأمین کند، طبعاً سعی می‌کند درآمدی از قسمت اعظم این سرمایه بدست آورد؛ و فقط مقداری از آن را که برای گذران او تا رسیدن درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری کافی است نزد خود نگاه می‌دارد. بنابراین، تمام سرمایه او به دو دسته متمایز تقسیم می‌شود. آن قسمت از موجود، که وی توقع دارد درآمدی برایش حاصل کند آن را سرمایه می‌نامد. قسمت دیگر مصرف فوری او را تشکیل می‌دهد؛ و آن شامل: اول، آن قسمت از تمام سرمایه اوست که در آغاز برای این منظور کنار گذاشته شده بود؛ یا دوم، درآمد وی از منابع مختلفی که به تدریج بدست می‌آید؛ و یا سوم اجناس و اشیائی که به وسیله این دو منبع سرمایه در سالهای پیش خرید کرده است، و همه آن هنوز مصرف نشده است؛ مثل موجودی لباس، اثاث منزل، و امثال آن. در هر کدام از این سه قلم و یا تمام آنها، سرمایه‌ای که بشر معمولاً برای مصرف فوری خود ذخیره کرده است به چشم می‌خورد.^۱

برای اینکه کارفرما از اشتغال سرمایه خود درآمد یا سودی بدست آورد دو راه مختلف وجود دارد. نخست، ممکن است آن را در تولید، یا ساخت کالا، یا خرید و فروش مجدد آن که مستلزم سود است به کار برد. سرمایه‌ای که بدین طریق به کار می‌رود درآمد یا سودی برای کارفرمای خود ایجاد نمی‌کند، زیرا یا در مالکیت وی باقی می‌ماند، یا به همان شکل قدیم ادامه می‌یابد. کالای بازرگان درآمد و سودی ندارد مگر وقتی که

آنرا با پول مبادله کند، ولی پول سود کمی خواهد داشت مگر وقتی که بار دیگر آن را در برابر کالا مبادله کند. سرمایه وی دائماً با یک شکل از دست او خارج می‌شود، و به شکل دیگر نزد او برمی‌گردد، و فقط وسیله‌ای است برای جریان کالا، یا مبادلات پشت سرهم تا اینکه بتواند سودی نصیب او کند. بنابراین، این گونه سرمایه‌ها را می‌توان سرمایه‌های در جریان نامید.

دوم، سرمایه را می‌توان در آبادانی زمین، یا خرید ماشین‌آلات مفید و وسایل مبادله یا کارهای مشابهی به کار انداخت بدون اینکه مالک آن عوض شود، یا بیشتر از این در جریان افتد. از اینرو، این نوع سرمایه‌ها را می‌توان سرمایه‌های ثابت نامید.^۱ مشاغل مختلف مستلزم نسبت مختلفی بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش است که در آنها بکار رفته. مثلاً سرمایه یک بازرگان به طور کلی یک سرمایه در گردش است. او نیازی به ماشین آلات یا وسایل و ابزار حرفه خود ندارد، مگر اینکه دکان او، یا انبار او را ابزار کسب و کار او بدانیم.

مقداری از سرمایه هر صنعتگر یا کارخانه‌دار باید در ابزار کسب و کار او ثابت باشد. اما، این مقدار از سرمایه در بعضی از کارها بسیار ناچیز و در برخی از صنایع بسیار بزرگ است. یک استادکار خیاط هیچ گونه ابزار کسب و کار جز یک دسته سوزن، احتیاج ندارد. ابزار کسب کفشگر^۲ قدری گرانتر است گوا اینکه این گرانی ناچیز است. ابزار کار بافنده خیلی بیشتر از کفشگر است. اما، قسمت بیشتر سرمایه همه این صنعتگران، یا به صورت مزد کارگران آنها، یا در قیمت مواد آنها، جریان پیدا می‌کند، و به صورت قیمت کار به اضافه سود آن باز پرداخت می‌شود.

در سایر کارها و صنایع سرمایه ثابت بیشتری مورد نیاز است. مثلاً در کارخانه‌های بزرگ ذوب آهن، کوره ذوب سنگ آهن، کوره قالبگیری، قسمت فولادسازی، ابزار کاری هستند که نمی‌توان بدون صرف هزینه زیاد آنها را نصب کرد. در صنایع ذغال سنگ، و انواع معادن آن، ماشین‌آلاتی که برای خارج کردن آب و سایر امور لازم است اغلب از این هم گرانتر است.

قسمت سرمایه کشاورز که در ابزار کشت به کار می‌رود ثابت است، آنچه که در مزه و معاش کارگران کشاورز مصرف می‌شود سرمایه در گردش است. کشاورز بانگه داشتن سرمایه نوع اول نزد خود سود به دست می‌آورد، و با خرج کردن سرمایه نوع دوم نیز سود ایجاد می‌کند. قیمت یا ارزش دام وی درست مثل ابزار کار دامداران جزو سرمایه ثابت است. تغذیه و نگهداری احشام سرمایه در جریان است درست مثل سرمایه مستخدمین و کارگران کشاورز او. کشاورز با نگهداری دام سود می‌برد، و از آن طرف هم باز دست

۱. نظریه مارکس درباره تقسیم سرمایه به دو قسمت سرمایه متغیر یا سرمایه در گردش Variable or working Capital و سرمایه ثابت Constant capital از تقسیم بندی آدام- اسمیت متأثر شده است (مترجم).

۲. واژه کفشگر درست تر است تا اصطلاح کفاش که معرب واژه کنش است (مترجم).

دادن سرمایه‌ای که برای تغذیه و علوفه آنها لازم است منفعت خواهد برد. قیمت خرید احشام و هزینه پروراندن آنها که نه برای کار بلکه برای فروش آنها را فرجه می‌کند، هر دو سرمایه در گردش است. کشاورز با فروش آنان سود می‌برد. یک رمه گوسفند یا یک گله گاو، که نه برای کار گرفتن از آنها و نه برای فروش بعدی، خریداری می‌شود، بلکه منظور اینست که از پشم، شیر واز نتاج آن سود ببرند، یک نوع سرمایه ثابت است. سود از نگهداری آنها به دست می‌آید. تعلیف آنها سرمایه در گردش است. و بامصرف کردن این سرمایه سود حاصل می‌شود؛ و این سرمایه‌گذاری با سود خودش به اضافه سودی که روی کل قیمت گله، قیمت پشم، قیمت شیر، و افزایش بچه‌ها و نتاج آنها پیدا می‌شود مجدداً برمی‌گردد. کل قیمت بذر، نیز، محققاً یک سرمایه ثابت است. گوا اینکه این سرمایه بین زمین و انبارغله در نوسان و آمدورفت است، ولی هیچ وقت مالکین عوض نمی‌شوند، و بنابراین بخوبی جریان پیدا نمی‌کند. کشاورز سود خود را نه از طریق فروش آن، بلکه از طریق افزایش آن بدست می‌آورد.

سرمایه عمومی هر کشور و یا هر جامعه‌ای نسبت به ساکنان و یا اعضای آن جامعه همین حالت را دارد، و از اینرو طبیعتاً به همان سه قسمت تقسیم می‌شود، که هر کدام از آنها یک وظیفه و یا کار مشخص دارد.

اول سهمی است که برای مصرف فوری ذخیره می‌شود، که از ویژگیهای آن اینست که، هیچ‌گاه درآمد یا سود به وجود نمی‌آورد. این قسمت شامل غذا، لباس، اثاث منزل و غیره است، که به وسیله مصرف‌کننده واقعی و اصلی آن خریداری شده، ولی هنوز کاملاً مصرف نشده است. همچنین کل تعداد خانه‌های مسکونی موجود، که در یک زمان در کشوری وجود دارد، یک قسمت از این سرمایه است. سرمایه‌ای که برای خرید و یا ساخت یک خانه مسکونی به کار رفته، چنانچه این خانه به منزله محل مسکونی مالک باشد، از آن لحظه از حالت یک سرمایه خارج می‌شود، و درآمدی برای مالک خود به وجود نمی‌آورد. یک خانه مسکونی، مثل آنچه که در بالا به آن اشاره شد، به درآمد ساکنان خود چیزی نمی‌افزاید؛ و با اینکه بی‌تردید فوق‌العاده برای او مفید است، ولی مثل لباس و اثاثیه منزلش می‌ماند، که، البته، قسمتی از هزینه او را جبران می‌کند، ولی جزء درآمد او نیست. اگر این خانه را برای اجاره به مستأجری واگذارد، چون خود خانه نمی‌تواند چیزی تولید کند، مستأجر ناگزیر است که همیشه کرایه را از درآمدهای دیگر پرداخت کند، که یا از کار او ناشی می‌شود یا از زمین و یا از سرمایه او. بنابراین، با اینکه خانه درآمدی به مالک خود تسلیم می‌کند، و از این لحاظ وظیفه یک سرمایه را نسبت به او اجرا می‌کند، درآمدی برای مردم ندارد، و نقش سرمایه را در جامعه بازی نمی‌کند، و درآمد تمام جامعه به هیچ وجه با این کار اضافه نمی‌شود. لباس، و اثاثیه منزل نیز به همین طریق گاهی درآمدی دارد، و بدین وسیله نقش سرمایه را نسبت به شخص معینی انجام می‌دهد. در کشورهایی که رقص با نقاب (بالماسکه) متداول است، کرایه دادن لباس بالماسکه خود یک نوع کار حساب می‌شود. مبل فروشیها اغلب میز و صندلی و مبل را یک ماهه و حتی یک ساله اجاره می‌دهند. کسی که کفن و دفن مرده را تقبل می‌کند میز

و صندوقی مجلس ختم را یک روزه یا یک هفته کرایه می‌دهد، بسیاری از مردم خانه‌های مبلیه را اجاره می‌دهند، و کرایه دریافت می‌کنند، و این کرایه نه تنها برای استفاده از خانه است، بلکه برای اثاثیه هم هست. اما، درآمدی که از این ممر حاصل می‌شود همیشه مالا باید از منابع دیگر تأمین شود، از تمام قسمت‌های سرمایه، فرد یا اجتماع، که برای مصرف فوری کنار گذاشته شده است، آنچه که در ساختمان مسکن خرج شده، کندت مصرف شده است. موجودی لباس ممکن است سالها دوام یابد؛ موجودی مبلمان نیم قرن و یا یک قرن دوام می‌یابد، ولی سرمایه‌ای که در ساختمان یک خانه به کار رفته، چنانچه خانه را خوب ساخته باشند، و در حفظ آن بکوشند قرن‌ها ممکن است دوام داشته باشد. اما، با اینکه دوره مصرف کلی آن بسیار طولانی و مدید است، باز هم در واقع سرمایه‌ای است که مثل لباس، و اثاثیه خانه برای مصرف فوری کنار گذاشته شده است.

قسمت دوم از سه قسمتی که سرمایه جامعه به آن تقسیم می‌شود، سرمایه ثابت است، که ویژگی آن اینست که درآمد یا سودی بدون جریان داشتن آن و یا عوض شدن مالکان ایجاد کند. این نوع سرمایه به‌طور عمده شامل اقالام زیر است:

نخست، تمام ماشین‌آلات و ابزار کار مفیدی که کار را آسان و مختصر می‌کند. دوم، کلیه ساختمان‌های سودآور که وسیله ایجاد درآمد است، نه تنها برای مالکان خود که این ساختمانها را اجاره می‌دهند، بلکه برای افرادی که آنها را تملك کرده و اجاره آن را پرداخت می‌کنند؛ مانند فروشگاهها، انبارها، کارخانه‌ها، خانه رعیتی، با تمام ساختمانهای مورد لزوم آن؛ مثل اصطبل، سیلو، و غیره. اینها کاملاً با ساختمانهایی که صرفاً برای مسکن کردن ایجاد شده‌اند فرق دارند. اینها یک نوع وسیله ابزار کار تلقی می‌شوند و باید در همان طبقه‌بندی بررسی شوند.

سوم، سرمایه‌ای که مربوط به آباد کردن زمین است، و هزینه‌های سودمندی که برای پاک کردن، زهکشی زمین، دیوارچینی، کود دادن و آماده کردن آن به وضعی که مناسب‌ترین شرایط را برای شخم زدن و کشت کردن احراز کند. یک مزرعه آباد را می‌توان مانند همان ماشینهای مفیدی که کارها را آسان و مختصر می‌کند تلقی کرد، که به وسیله یک مقدار سرمایه مساوی در گردش درآمدی بیشتر نصیب کارفرمای خود می‌کند. یک مزرعه آباد دارای همان محاسن ماشینهاست، و مدت عمر آن بیشتر از آنهاست، و اغلب هیچ گونه تعمیری احتیاج ندارد، مگر کاربرد سودآور سرمایه کشاورز که به کشت آن اختصاص داد، شده است.

چهارم، سرمایه‌ای که مربوط است به استعدادها و شایستگیهای مکتسب و مفید تمام ساکنان یا اعضای جامعه. بدست آوردن چنین استعدادهایی، به وسیله معاش تحصیل کنندگان در دوره سوادآموزی، مطالعه، یا شاگردی کردن، همیشه هزینه‌های حقیقی دربردارد، که یک نوع سرمایه ثابت و مجسم در شخص اوست. آن استعدادها، همان طور که قسمتی از ثروت این فرد را تشکیل می‌دهد، همان طور هم ثروت جامعه‌ای که به آن تعلق دارند تشکیل می‌دهد. بهبود مهارت یک کارگر را می‌توان درست مانند ماشین یا ابزار کاری که کارها را آسان و مختصر می‌کند تلقی کرد، و با اینکه مخارج معینی دربر دارد، ولی مخارج

را به اضافه سود برمی گرداند.

قسمت سوم از این سه سهم سرمایه که طبعاً سرمایه عمومی جامعه به آن تقسیم می شود، سرمایه در جریان است؛ که ویژگی آن اینست که فقط به وسیله جریان پیدا کردن و یا تعویض مالکان سرمایه درآمدی به وجود می آورد. این نوع سرمایه هم از چهار قسمت ترکیب یافته است:

نخست، سهم پولی که به وسیله آن تمام سه قسمت دیگر به گردش درآمده و بین مصرف کنندگان واقعی خود قسمت می شوند؛

دوم، سرمایه و خوارباری که در تملک گوشت فروش، چوبدار، کشاورز، بنکدار، آبیوساز، و غیره قرار گرفته و انتظار دارند که از فروش آن سودی بدست آورند؛ سوم، موادی که خواه به طور کلی خام، یا کم و بیش ساخته شده باشند، یعنی موادی که مربوط به لباس، اثاثیه منزل، و ساختمان است، و هنوز به اشکال سه گانه فوق درنیامده، ولی در اختیار برزگر، کارخانه دار، پارچه فروش و بزاز، چوب فروش، نجار، دروینجره ساز، آجرپز، و غیره است؛

چهارمی یا آخرین آن، از کارهایی که انجام شده و تکمیل گشته، ولی هنوز در اختیار بازرگان یا کارخانه دار بوده، و به مصرف کننده واقعی فروخته نشده یا بین آنها توزیع نگردیده است؛ مثل اشیاء ساخته شده که ما اغلب در دکانهای آهنگری، زرگری، مسگری، فرنگی ساز، جواهر فروش، بلور فروش و چینی فروش و غیره می بینیم. در این مورد سرمایه در گردش عبارتست از: خواربار، مواد، انواع کارهای ساخته شده که در اختیار واسطه های مربوطه است، و پولی که برای جریان انداختن و توزیع کردن آنان لازم است تا سرانجام به دست کسانی برسد که از آنها استفاده کرده یا آنها را مصرف می کنند. از این چهار قسمت، سه جزء آن یعنی خواربار، مواد اولیه و کالاهای ساخته شده، سالیانه یا در دوره های کمتر یا بیشتری از جریان خارج می شوند، و یا جزو سرمایه ثابت قرار می گیرد یا در سرمایه ای که برای مصرف فوری در نظر گرفته شده وارد می گردد.

هر سرمایه ثابت در اصل از سرمایه در گردش ناشی شده، و لازم است که دائماً به وسیله سرمایه در گردش حمایت شود. تمام ماشین آلات مفید و ابزار و سیله کار در اصل از سرمایه در گردش ناشی شده است، که این سرمایه و موادی که از آنها ساخته می شود مهیا می کند، و معاش کارگرانی که آن را تولید می کنند فراهم می سازد. ضمناً، احتیاج به سرمایه در گردش هست که دائماً آنها را تعمیر کند. هیچ سرمایه ثابتی نمی تواند ایجاد درآمد کند مگر به وسیله سرمایه در گردش. مفیدترین ماشین آلات و وسایل کار بدون سرمایه در جریان چیزی تولید نمی کند، و این سرمایه در گردش موادی که باید روی آن کار شود تدارک دیده، و آذوقه کارگرانی که این مواد را به کار می برند تهیه می کند. زمین، هر چقدر هم که آباد باشد، بدون سرمایه در گردش درآمدی ندارد، که با این سرمایه قوت کارگرانی که آن را کشت کرده و محصول را جمع آوری می کنند تهیه می شود.

نگهداری و اضافه کردن موجودی که برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده تنها منظور و هدف نهایی سرمایه های ثابت و سرمایه در گردش است. همین موجودی سرمایه

است که مردم تا آن گذران کرده، پوشاک و مسکن تهیه می‌کنند. توانگری و تهیدستی مردم بسته به فراوانی یا کمی لوازمی است که این دو نوع سرمایه می‌تواند برای موجودی که به‌منظور مصرف ضروری کنار گذاشته شده تدارک ببیند.

بنا بر این مقادیر زیادی از سرمایه در جریان مرتباً از آن خارج می‌شود، برای اینکه در دو رشته دیگر سرمایه عمومی جامعه وارد شود؛ و به نوبه خود این سرمایه مرتب نیاز به ذخایر جدیدی دارد زیرا بدون آن به زودی از میان می‌رود. این ذخایر اصولاً از سه منبع به دست می‌آید: محصول زمین، محصول معدن، و شیلات. این سه منبع ذخایر دائمی خواربار و مواد را فراهم می‌کنند، که بعدها تبدیل به کالاهای ساخته شده می‌شود، و به وسیله همین کالاهای خواربار مواد، و کالاهای ساخته شده‌ای که مرتباً از سرمایه در گردش خارج می‌شوند به آن برگشت داده می‌شود.

همچنین، آنچه که برای نگهداری و اضافه کردن مواد لازم پول در جریان مورد نیاز است، از معدن استخراج می‌گردد. زیرا باینکه، در جریان عادی دادوستد، این قسمت مثل آن دو جزء دیگر، الزاماً از معدن خارج نشده و فقط برای آنست که در اختیار دو رشته دیگر سرمایه عمومی جامعه قرار داده شود، ولی فلزاتی که پول از آنها ساخته می‌شود، آخر الامر فرسوده و کهنه شده، و گاهی اوقات نیز، یا گم می‌شود و یا اینکه به خارج ارسال می‌گردد، و لذا، نیاز به ذخایر دائمی دارد، گویانکه البته، مقداری که هر ساله باید جانشین قسمت فرسوده و گم شده شود زیاد نیست.

زمین، معدن، و شیلات برای بهره‌برداری احتیاج به سرمایه در جریان و سرمایه ثابت دارد؛ و محصول این هر سه، نه تنها این دو نوع سرمایه را به سود آنان برگشت می‌دهد، بلکه تمام سرمایه‌هایی که در جامعه است پس می‌دهد. بدین نحو کشاورز هر سال جانشین آن مقدار آذوقه‌ای که کارخانه‌دار سال گذشته مصرف کرده و همچنین جانشین موادی که در صنعت به کار رفته تهیه می‌کند؛ و کارخانه‌دار و صنعت‌کار نیز عوض کالاهایی که کشاورز در سال گذشته مصرف کرده است تولید می‌کند. این مبادله حقیقی بین این دو طبقه از مردم است، گویانکه به قدرت اتفاق می‌افتد که محصول خام کشاورز و محصول ساخته شده صنعت‌کار به طور مستقیم با هم مبادله و معاوضه شده؛ زیرا به قدرت اتفاق می‌افتد که کشاورز غله و دام، پنبه و پشم تولیدی خود را درست به همان شخصی بفروشد که می‌خواهد از او پوشاک، اثاثیه خانه، و وسایل کاری که لازم دارد بخرد. بنابراین، وی محصول خام خود را در قبال پول می‌فروشد، که با آن هر چه که باید داشته باشد، و محصول ساخته شده که به آن نیاز دارد خریداری کند. زمین، حتی سرمایه‌ای که در ماهیگیری و استخراج معدن به کار رفته جبران می‌کند، یا حداقل قسمتی از آن را جبران می‌کند. این محصولات زمین است که ماهی را از آب می‌گیرد؛ و محصول سطح زمین است که مواد معدنی را از بستر زمین خارج می‌کند.

محصول زمین، معدن، و شیلات، وقتی که حاصلخیزی طبیعی هر سه مساوی باشد، به نسبت مقدار سرمایه و کاربرد صحیح آن در این سه مورد خواهد بود. وقتی که سرمایه‌ها مساوی بوده و در هر سه قسمت فوق به یکسان و به خوبی به کار برده شود، محصولات

به دست آمده آنها به نسبت حاصلخیزی طبیعی آنهاست. در تمام کشورهایی که در آن امنیت نسبتاً خوبی وجود داشته باشد، هر فردی که دارای شعور متعارف باشد می‌کوشد تا هر چه سرمایه در اختیار دارد برای استفاده حال و یا استفاده آتی به کار برد.

چنانچه برای استفادهٔ حال به کار رود سرمایه‌ای است که برای مصرف ضروری کنار گذاشته است. اگر برای سود آتی به کار رود، باید این سود را یا از طریق نگاه‌داشتن سرمایه نزد خودش حاصل کند، یا از طریق واگذاری آن به دیگری. در مورد اول سرمایه ثابت است، و در مورد دوم سرمایه در جریان. آدم باید کاهلاً احمق باشد که در جایی که امنیت قابل تحملی وجود دارد، تمام موجودی سرمایه‌ای را که دارد در یکی از آن سه طریق فوق به کار نبرد، اعم از اینکه این سرمایه مال خودش باشد یا از دیگران وام گرفته باشد.

در حقیقت، در آن کشورهای بدبختی که، مردم دائماً از شدت عمل و ظلم اولیاء کشور در بیم و هراسند، اغلب مقدار زیادی از این سرمایه‌ها را در خاک و یا جای دیگری پنهان می‌کنند، برای اینکه همیشه آن را در اختیار داشته باشند و بتوانند، در مواقعی که بایکی از بدبختی‌هایی که دائماً معروض آنها هستند مواجه شوند، آن را به جای امنی منتقل کنند. گفته می‌شود، در ترکیه، هندوستان، و به عقیدهٔ من، در بیشتر کشورهای آسیا وضع به همین طریق است. در بین اجداد و نیاکان ما در زمان دولتهای مستبد فئودال نیز وضع به همین منوال بوده است. در آن زمانها پیدا شدن گنجهای بی‌صاحب یکی از ممرهای درآمدی بیشتر حکام اروپا بود و این نوع درآمد به هیچ وجه قابل تحقیر نبود. این گنجها اغلب از زیر خاک به دست می‌آمد، و کسی نمی‌توانست نسبت به آنها حقی را اثبات کند. در آن زمانها این گنجینه‌ها آن قدر مهم تلقی می‌شد، که همیشه آن را متعلق به حاکم می‌دانستند، و متعلق به یابنده یا مالک زمین نبود، مگر اینکه حق تملک آن به موجب فرمانی که از طرف حاکم صادر می‌گردید به مالک داده می‌شد.

این دفینه‌ها در ردیف معادن طلا و نقره به حساب می‌آمد، که بدون جملهٔ خاصی در فرمان سلطنتی، فرض بر این بود که هیچگاه جز امتیاز عمومی زمین‌وارد نشود، حال اینکه معادن سرب، مس، قلع، وزغال‌سنگ، اشیاء بی‌اهمیتی تلقی می‌شدند.

درباره پول که جزو بخشی از سرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شد یا بحثی درباره هزینه نگهداری سرمایه ملی

در کتاب اول گفتیم، که قیمت بیشتر کالاها از سه جزء تشکیل می‌شود، که یکی مزدکار را می‌پردازد، دیگری سود سرمایه‌است، و سومی اجاره زمینی‌است که برای تولید و به بازار آوردن آن به کار رفته است؛ و اشاره کردیم که درحقیقت بعضی از کالاها هستند، که قیمت آنها فقط از دو بخش تشکیل شده، یکی مزد کارگر، و دیگری سود سرمایه؛ و همچنین نشان دادیم که بعضی از کالاها هستند که قیمت آنها از یک جزء درست شده است، و آن هم مزدکارگر است؛ و اما نتیجه گرفتیم که قیمت هر کالا ضرورتاً به یک یا دو و یا سه جزء تقسیم می‌شود؛ هر قسمت از بهای کالا که سهم اجاره است و نه مزدکارگر، ضرورتاً سود شخصی دیگری است.

همان‌طور که دیدیم، چون در مورد هر کالای معین، که به‌طور جداگانه در نظر گرفته شود، این موضوع مصداق دارد، باید نسبت به تمام کالاهایی که شامل کل تولید، سالیانه زمین و کارگر هر کشور است بر روی هم، نیز مصداق داشته باشد. کل قیمت یا ارزش معاوضه‌ای آن محصول سالیانه باید به همان سه جزء تقسیم شود، و بین ساکنان مختلف آن کشور توزیع شود، یا به‌عنوان مزدکارگر، یا سود سرمایه، و یا اجاره زمین.

اما با اینکه ارزش کل محصول سالیانه زمین و کارگر هر کشوری بدین‌نحو بین ساکنان مختلف آن توزیع شده و درآمد آنان را تشکیل می‌دهد، مع‌هذا همان‌طور که در اجاره یک مستغل خصوصی بین اجاره ناخالص و اجاره خالص تمایزی قائل می‌شویم همان‌طور نیز در درآمد تمام ساکنان یک کشور بزرگ باید قائل به تفکیک شویم.

اجاره ناخالص یک مستغل خصوصی شامل همه آن چیزهایی است که کشاورز پرداخت می‌کند؛ اجاره خالص، چیزی است که پس از کسر تمام هزینه‌های مدیریت، تعمیرات، و سایر مخارج لازم، برای مالک باقی می‌ماند. یا اجاره خالص چیزی است که مالک، بدون اینکه صدمه‌ای به مستغل او وارد شود، می‌تواند جانشین سرمایه‌ای که برای

مصرف ضروری ذخیره می‌شود بکند، و یا اینکه آن را برای مهمانیها، اسباب و لوازم، زیورآلات خانه و اثاث آن، لذا بید وسرگرمیهای خصوصی خود کنار بگذارد. ثروت حقیقی مالک به تناسب اجاره خالص اوست، نه اجاره ناخالص.

درآمد ناویژه تمام ساکنان يك کشور بزرگ شامل كل محصول سالیانه زمین او و کارگر آنهاست؛ درآمد ویژه آن چیزی است که پس از وضع هزینه‌های نگهداری؛ سرمایه‌های ثابت، و سرمایه‌های در جریان باقی می‌ماند؛ یا آن چیزی است که، جامعه بدون تخطی به سرمایه خود، می‌تواند جزء موجودی خود که برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده بیاورد، یا برای خواربار، آسایش، وسرگرمیهای خود خرج کند. ثروت حقیقی آنها، نیز، به تناسب همین درآمد ویژه است، نه درآمد ناویژه. كل مخارج نگهداری سرمایه ثابت ظاهراً باید از درآمد جامعه جدا شود. موادی که برای تعمیر ماشین و وسایل کار مفید، و ساختمانهای سودآور و غیره به کار می‌رود، و همچنین محصول کار که برای به شکل درآوردن آن مواد به ترکیب صحیح لازم است، نباید جزء درآمد ناویژه محسوب شود. در واقع قیمت کار ممکن است قسمتی از آن را تشکیل دهد؛ زیرا کارگری که برای آن کار استخدام شده ممکن است كل ارزش مزد خود را در سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده قرار دهد. ولی در سایر اقسام کار، هم قیمت و هم محصول جزء سرمایه مزبور به شمار می‌رود، یعنی قیمت به کارگران، و محصول به سایر مردمی که معاش، آسایش وسرگرمی آنان در اثر کار آن کارگران افزایش می‌یابد، تعلق می‌گیرد.

هدف سرمایه ثابت اینست که قدرت مولده کارگر را افزایش دهد، یا تعداد مشخصی از کارگران بتوانند مقدار بیشتری کار انجام دهند. در روستایی که همه ساختمانها، نرده کشیها، زهکشها، خطوط ارتباطی و غیره، در وضع بسیار خوب و کاملی هستند، تعداد معینی کارگر و چند جفت گاو خیلی بیشتر محصول تولید می‌کنند، تا روستایی که زمین آن به همان اندازه و به همان مرغوبیت باشد، و هیچ کدام از وسایل مذکور روستای فوق را نداشته باشد. در صنعت تعداد معینی از کارگران که دارای بهترین وسایل و ماشین آلات تولید باشند بیشتر کالا تولید خواهند کرد تا وقتی که وسایل کار آنها ناقص باشد. مخارجی که به خوبی و بدرستی روی هر نوع سرمایه ثابت خرج بشود، همواره موجب به دست آمدن سود کلانی فوری می‌گردد، و محصول سالیانه‌ای با ارزش بیشتری تولید می‌کند، تا مخارجی که برای نگاه داشتن و بهبود سرمایه‌های ثابت خرج می‌شود.

زیرا، هزینه نگاه داشت و بهبود سرمایه ثابت بازم احتیاج به سهم معینی از تولید دارد، بدین ترتیب مقدار معینی مواد، و تعدادی کارگر مشخص، که هر دوی آن در جهت افزایش مقدار غذا، لباس و مسکن، یعنی معاش و آسایش جامعه اختصاص داده شده، به سوی مشاغل و کارهای دیگر، که بسیار سودآور بوده، ولی با این یکی متفاوت باشد سوق داده می‌شود. روی همین اصل تمام اصلاحاتی که در امور فنی و مکانیک پدید می‌آید، و سبب شود که همان تعداد کارگر مقدار کار مساوی را، با ماشین ساده‌تر و ارزانتر از آنچه قبلاً متداول بود تولید کنند، همیشه در هر جامعه‌ای مقرون به صرفه است. مقدار معینی مواد، و تعداد مشخصی کارگر، که قبلاً برای به راه انداختن ماشین پیچیده‌تر و گرانتری به کار

برده می‌شد، اینک برای افزایش مقدار کاری که آن ماشین یا هر ماشین دیگری قادر به انجام بود به کار گرفته می‌شود. مدیر مسئول کارخانه‌ای که هزار لیره را در سال برای نگهداری و حفاظت ماشینها خرج کرده است، اگر بتواند مخارج خود را به پانصد لیره تقلیل دهد، طبعاً می‌تواند پانصد لیره را به خرید مقدار مواد اضافی که باید با تعداد اضافی کارگر ساخته شود اختصاص دهد. بنابراین مقدار آن کاری، که ماشین وی قادر به تولید بود، طبعاً افزایش می‌یابد، و بدین نحو مجموع آسایش و وسایل راحتی که جامعه می‌تواند از آن برخوردار شود زیاد می‌شود.

کل هزینه نگهداری سرمایه‌های ثابت در یک کشور بزرگ را می‌توان بخوبی با هزینه تعمیرات یک مستغل خصوصی مقایسه کرد. مخارج تعمیرات ممکن است اغلب برای ادامه محصول مستغل، و نتیجتاً برای اجاره خالص و ناخالص مالک ضروری باشد. لیکن، وقتی با یک رهبری صحیح، بتوان این مخارج را بدون کاسته شدن میزان تولید کم کرد، اجاره ناخالص لااقل مثل گذشته خواهد بود، و اجاره خالص طبعاً افزایش می‌یابد. اما با اینکه کل مخارج نگهداری سرمایه ثابت بدین نحو ضرورتاً از درآمد خالص جامعه جدا می‌شود، ولی در مورد نگهداری سرمایه‌های در جریان این طور نیست. از چهار جزئی که سرمایه در گردش را تشکیل می‌دهد یعنی پول، خواربار و آذوقه، مواد خام، و کالاهای ساخته شده، دیدیم که سه جزء آخری، منطماً از آن سرمایه بیرون کشیده می‌شود، که یا جزء سرمایه ثابت جامعه قرار گیرند، و یا در موجودی که برای مصرف ضروری کنار گذاشته وارد شود. هر مقدار از کالاهای مصرف شدنی که برای نگهداری سرمایه‌های ثابت به کار نرفته، کل در سرمایه‌های جاری به کار می‌رود، و یک جزء از درآمد خالص جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین، نگهداری آن سه جزء سرمایه‌های جاری، از درآمد ویژه جامعه، جز آنچه که برای نگهداری سرمایه ثابت لازم است، چیزی را کم نمی‌کند.

در این مورد سرمایه جاری یک جامعه با سرمایه در گردش یک فرد فرق دارد. سرمایه جاری یک فرد کاملاً از آنچه که درآمد ویژه او را تشکیل می‌دهد، یعنی آنچه که روی هم رفته سود او را در بر می‌گیرد، جداست. ولی با اینکه سرمایه در جریان هر فرد قسمتی از سرمایه در جریان جامعه‌ای را که آن فرد بدان تعلق دارد تشکیل می‌دهد، ولی روی این اصل کاملاً از به وجود آوردن درآمد ویژه آنان جدا نیست. با اینکه تمام کالاهایی که یک بازرگان در انبار یا مغازه خود دارد به هیچ وجه نباید جزو موجودی او برای مصارف ضروری و آنی کنار گذاشته شود، ولی در مورد سایر مردم که از درآمد ناشی از سایر وجوه ممکن است منطماً ارزش، و همچنین سود آن را برگشت دهد، می‌توان این کار را کرد، بدون اینکه موجب کاهش سرمایه وی یا سرمایه دیگران شود. بنابراین، پول تنها جزئی از سرمایه جاری جامعه است، که نگهداری آن می‌تواند موجب کاهش درآمد ویژه آنان شود.

سرمایه ثابت، و آن قسمت از سرمایه جاری که شامل پول است، تا آنجا که روی درآمد جامعه اثر می‌گذارد، تشابه زیادی با هم دارند.

نخست، همان‌طور که آن ماشین‌آلات و وسایل کار و غیره مستلزم هزینه‌های معینی است، که ابتدا برای نصب آنان، و سپس برای حفظ و نگهداری آن باید خرج شود، که هر دوی این مخارج، با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص جامعه را تشکیل می‌دهند، ولی کاهشی است در درآمد خالص جامعه؛ همان‌طور هم موجودی پولی که در یک جامعه در جریان است مستلزم مخارج معینی است، نخست برای جمع‌آوری و سپس برای نگهداری آن، که هر دو مخارج با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص را تشکیل می‌دهند، ولی به‌همان علت، کاهشی است در درآمد ویژه جامعه. مقدار معینی از مواد خام بسیار با ارزش، طلا و نقره، و بعضی از کارهای نادر و عجیب، به‌جای اینکه موجودی سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری در نظر گرفته شده، افزایش دهد، و یا معاش، وسایل آسایش، و سرگرمیها و لذات افراد را زیاد کنند، برای نگهداری وسایل تجاری و دادوستد بزرگ و گران‌فیمت به کار می‌افتند، که به‌وسیله آن هر فرد در جامعه معاش، وسایل آسایش و سرگرمی خود را به‌طور منظم و به‌نسبت واقعی دریافت می‌کند.

دوم، همان‌طور که ماشین و وسایل کار و غیره که سرمایه ثابت فرد یا جامعه را تشکیل می‌دهد، هیچ‌قسمتی از درآمد ناخالص و درآمد ویژه فرد و جامعه به‌پس‌سپاری نمی‌آید؛ همان‌طور هم پول، که به‌وسیله آن درآمد کل جامعه به‌طور منظم بین تمام اعضای مختلف آن توزیع می‌شود، خودش قسمتی از درآمد نیست. چرخ بزرگ توزیع به‌طور کلی از کالاهایی که به‌وسیله آن توزیع می‌شود فرق دارد. درآمد جامعه عموماً شامل همان کالاهاست، نه چرخه‌ای که آنها را به‌جریان می‌اندازد. در محاسبه درآمد ویژه یا ناویژه هر جامعه، باید همیشه از کل پول و کالای در گردش سالیانه، کل ارزش پول را، که حتی یک‌شاهی آن هیچ‌وقت جزو هیچ‌کدام از درآمد نیست، منها کنیم.

اگر پیشنهاد و اصل بالا مشکوک و یا مخالف عقیده عمومی به نظر آید، فقط ناشی از نقص و ابهام زبان ماست. ولی وقتی آن را خوب تشریح کنیم و خوب بفهمیم، بی‌نیاز از اثبات است.

وقتی که راجع به مبلغ معینی پول صحبت می‌کنیم، گاهی منظورمان، جز قطعات فلزی که آن را تشکیل می‌دهد چیز دیگری نیست؛ و گاهی نیز منظورمان از پول اشاره مبهمی به کالاهایی است که می‌توان در قبال پول داشت، یا منظورمان قدرت خریدی است، که پول در اختیار ماقرار می‌دهد. بدین‌سان وقتی می‌گوئیم پول در جریان انگلیس هیچ‌جده میلیون است، فقط منظورمان مقدار قطعات فلزی است، که بعضی از نویسندگان محاسبه کرده‌اند، یا اینکه حدس زده‌اند در آن کشور جریان دارد. ولی وقتی می‌گوئیم یک فرد در سال پنجاه یا صد لیره ارزش دارد، معمولاً منظورمان نه تنها تعداد قطعات فلزی است که سالیانه به او پرداخت می‌شود، بلکه ارزش کالاهایی است که وی سالیانه می‌تواند بخرد یا مصرف کند. معمولاً مقصود ما اینست که تأیید کنیم این طریق زندگی کردن چگونه است و چطور باید باشد، یا مقصود اینست که کمیت و کیفیت نیازها و وسایل آسایش زندگی را که وی بازعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند از آن لذت‌برد تشریح کنیم.

هنگامی که، منظور از مبلغ معینی پول، تنها مقدار قطعات فلزی که از آن درست

شده نبوده بلکه در فحوای آن اشاره‌ی ضمنی به کالاهایی که در قبال آن می‌توان داشت بشود، ثروت یا درآمدی که در این مورد فهمیده می‌شود، فقط برابر است با یکی از دو ارزشی که بدین نحو به‌طور ابهام‌آمیزی از این کلمه مستفاد می‌شود، وقتی که از مبلغ پول معینی صحبت می‌کنیم، منظور ما بیشتر قسمت دوم است نه قسمت اول، یعنی ارزش پولی است نه خود پول.

بدین ترتیب اگر حقوق بازنشستگی شخص معینی هفته‌ای یک گینی باشد، وی در خلال هفته با آن می‌تواند مقدار معینی خواربار، وسایل و سرگرمی اکتیفاً کند. به نسبتی که این مقدار خریداری شده کم یا زیاد باشد، ثروت حقیقی او نیز کم یا زیاد می‌شود، یعنی درآمد هفتگی او بالا یا پائین می‌رود. ولی مسلماً منظور ما از این سخن این نیست که درآمد هفتگی وی عبارت است از یک گینی به اضافه معادل آنچه که وی با آن یک گینی می‌خرد، بلکه مساوی یکی از آن دو ارزش است؛ و بیشتر برابر است با آن چیزی که می‌تواند بخرد، نه مقدار قطعات فلز، یعنی برابر است با ارزش یک گینی در بازار نه خود گینی.

اگر حقوق چنین شخصی، باطلا پرداخت نشود، بلکه با اسکناسی به ارزش یک گینی و به سررسید یک هفته پرداخت گردد، درآمد او مسلماً شامل آن قطعات کاغذی نیست بلکه شامل چیزی است که با آن اسکناس می‌تواند خریداری کند.

یک گینی را می‌توان براتی تلقی کرد که برای مقدار معینی از نیازها و مایحتاج زندگی به همه کسبه‌های محله‌ی او حواله شده باشد. درآمد شخصی که پول به او پرداخت می‌گردد، شامل قطعات طلا نیست، بلکه شامل آن چیزی است که وی می‌تواند با آن فلز به دست آورد، و یا شامل آن چیزی است که می‌تواند در قبال آن معاوضه کند. اگر این اسکناس در قبال چیزی قابل مبادله نباشد، مثل براتی که به شخص ورشکسته حواله شده است، ارزشی جز یک کاغذ پاره بیهوده نخواهد داشت.

با اینکه درآمد هفتگی یا سالیانه تمام ساکنان مختلف هر کشور را، بدین طریق می‌توان، (و حقیقتاً هم همین‌طور است) با پول پرداخت، اما، ثروت حقیقی آنان، یعنی درآمد حقیقی هفتگی یا ماهیانه آنها کلاً، باید همیشه به تناسب مقدار کالاهای مصرف‌شدنی که همه آنها می‌توانند با آن پول خریداری کنند، زیاد و کم بشود. کل درآمد همه ساکنان یک کشور بر روی هم ظاهراً مساوی هر دوی آن، یعنی هم پول و هم کالاهای مصرف‌شدنی نیست؛ بلکه مساوی یکی از این دو ارزش است، و بیشتر مساوی کالاهای مصرف‌شدنی است تا خود پول.

بنابراین، اگر، اغلب درآمد یک شخص را با قطعات فلزی که سالیانه به او پرداخت می‌گردد بیان می‌کنیم، به علت اینست که آن مقدار قطعات فلزی میزان قدرت خرید او یا ارزش کالاهایی که سالیانه می‌تواند مصرف کند تعیین می‌کند. ولی در اینجا باز هم درآمد او را شامل این قدرت خرید یا مصرف او می‌دانیم و نه قطعات فلزی که آن را منتقل می‌کنند.

به‌هر حال اگر در مورد یک فرد این مسأله به اندازه کافی بدیهی و روشن است، در

مورد جامعه به طریق اولی روشنتر است. مقدار قطعات فلزی که سالیانه به یک فرد پرداخت می‌شود، اغلب درست برابر است با درآمد او، و روی این اصل کوتاهترین و بهترین طریق بیان ارزش کار او محسوب می‌شود. اما مقدار قطعات فلزی که در یک جامعه جریان دارد، هیچ وقت مساوی با درآمد تمام اعضای جامعه نیست. همان طور که یک گینی که امروز حقوق تقاعد هفتگی فردی با آن پرداخت می‌گردد، فردا ممکن است حقوق شخص دیگری با آن پرداخت شود، و حقوق شخص دیگر در روز سوم، بنابراین مقدار قطعات فلزی که سالیانه در یک کشور جریان دارد باید همیشه ارزش بسیار کمتری داشته باشد تا کل حقوق تقاعدی که سالیانه با آن پرداخت می‌شود. ولی قدرت خرید، یا کالاهایی که به طور مرتب با مجموع پول بازنشستگی مزبور خریداری می‌شود چون پول آنها پشت سر هم پرداخت می‌گردد، باید همیشه درست با ارزش حقوق بازنشستگی همه کسانی که آن را دریافت کرده‌اند برابر باشد همان طور که درآمد افراد مختلف که حقوق بازنشستگی مزبور را دریافت می‌کنند باید یک ارزش را داشته باشد. بنابراین، درآمد مذکور نمی‌تواند شامل قطعات فلزی باشد، که مقدار آن بسیار کمتر از ارزش آنست، بلکه شامل قدرت خرید، یا کالاهایی است که به تدریج که پول از یک دست به دست دیگر می‌رود می‌توان مرتباً با آنها خرید کرد. بنابراین، پول که چرخ بزرگ گردش اقتصادی، و ابزار بزرگ داد و ستد است، مانند سایر ابزار تجارت، باینکه جزئی از سرمایه رانشکیل می‌دهد ولی جزء بسیار با ارزش آنست، هیچ قسمتی از درآمد جامعه‌ای که به آن تعلق دارد تشکیل نمی‌دهد؛ و با اینکه قطعات فلزی که از آن ترکیب یافته، در خلال جریان سالیانه خود، درآمد هر شخصی را که عرفاً به او تعلق دارد به او توزیع می‌کند، ولی خود پول هیچ قسمتی از آن درآمد او را تشکیل نمی‌دهد.

سومی، و آخرین آن، ماشین آلات و ابزار و وسائل کار و غیر است، که سرمایه ثابت رانشکیل می‌دهد، و این شباهت را با آن قسمت از سرمایه در گردش که شامل پول است حفظ می‌کند؛ بدین طریق همان طور که هر صرفه‌جویی در مخارج نصب و نگهداری ماشینها، که نیروی مولد کارگر را تنزل ندهد، بهبودی در درآمد ویژه جامعه است، همان طور هم هر گونه صرفه‌جویی در مخارج جمع‌آوری و نگهداری آن قسمت از سرمایه در گردش که شامل پول است بشود، یک نوع ترقی و بهبود درست مثل اولی است.

این کاملاً واضح است، و قبلاً هم قسمتی از آن را شرح دادیم، که چگونه هر گونه صرفه‌جویی در هزینه نگهداری سرمایه ثابت بهبودی در درآمد ویژه جامعه به شمار می‌آید. کل سرمایه مدیر و مسئول هر کارخانه‌ای ضرورتاً بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش او تقسیم می‌شود. در حالی که کل سرمایه او ثابت است، اگر یکی از آنها کم باشد، دیگری الزاماً زیاد خواهد بود. سرمایه جاری است که مواد خام و مزد کارگر را فراهم می‌کند، و صنعت را به حرکت درمی‌آورد بنابراین، هر گونه صرفه‌جویی در نگهداری سرمایه ثابت که نیروی مولد کارگر را کاهش ندهد، باید بتواند وجهی که صنعت را به حرکت درمی‌آورد افزایش دهد، زیرا در نتیجه آن محصول زمین، که درآمد حقیقی هر جامعه است افزایش می‌یابد.

جانشین شدن پول کاغذی به جای طلا و نقره، یعنی وسیله کار بسیار کم‌خرجی در مبادله جانشین وسیله کار پرهزینه‌ای می‌شود، و حال آنکه راحتی مبادله در هر دوی آن یکی است. جریان کالاها با چرخ جدیدی ادامه می‌یابد که تأسیس و نگاهداری آن کم‌خرج‌تر از وسیله قدیمی اولی است. ولی به چه نحو این عمل انجام می‌شود، و به چه طریق منجر به افزایش درآمد ناخالص و درآمد خالص جامعه می‌شود، به طور کلی زیاد روشن نیست، و بنابراین احتیاج به توضیح بیشتری دارد.

چند نوع مختلف اسکناس وجود دارد؛ ولی اسکناسهای در گردش از طرف بانکها و بانکداران از نوعی است که بیشتر شناخته شده، و به نظر می‌رسد که برای این منظور بهتر برگزیده شده است.

هنگامی که مردم یک کشور معین چنان اعتمادی به ثروت، پاکدامنی، و مال‌اندیشی یک بانکدار معین دارند، که معتقدند وی همیشه حاضر است به محض تقاضا، تمام اسکناس - هائی که به وی ارائه می‌شود پول فلزی پرداخت کند؛ آن اسکناسها درست مثل پول مسکوک طلا و نقره می‌شوند، زیرا این اطمینان هست که در برابر آنها هر آن می‌توان طلا و نقره دریافت کرد.

یک بانکدار معین در میان مشتریان خود اسکناسهای خود را، تامیزان، فرضاً یکصد هزار لیره به عنوان وام منتشر می‌کند. چون این سند ذمه‌ای نقش پول را بازی می‌کند، بدهکاران وی همان بهره‌ای را به وی می‌پردازند که اگر این مبلغ به صورت پول پرداخت می‌شد، باید می‌پرداختند. این بهره منبع درآمد اوست. با اینکه بعضی از این اسکناسها پیوسته برای پرداخت به سوی او برگشت داده می‌شوند، ولی قسمتی از آنها ماهها و سالها جریان پیدا می‌کند. بنابراین، با اینکه مجموعاً اسکناسهایی تامیزان یکصد هزار لیره در جریان دارد، اغلب داشتن بیست هزار لیره مسکوک طلا و نقره کافی است که وی با آن تقاضاهای گهگاهی مردم را پاسخ دهد. از اینرو، با این عمل بیست هزار لیره طلا و نقره همان کاری را انجام می‌دهد که صد هزار لیره می‌توانست انجام دهد. به وسیله اسکناسهای مزبور که به ارزش یک صد هزار لیره صادر و منتشر شده درست همان مبادلاتی در بازار صورت می‌گیرد، و همان مقدار کالاها را مصرف شدنی بین مشتریان واقعی در جریان گذاشته شده و میان آنها توزیع می‌شود که یکصد هزار لیره طلا و نقره قادر بود به جریان اندازه. بنابراین، بدین طریق می‌توان هشتاد هزار لیره طلا و نقره را از جریان خارج کرد؛ و اگر عملیات مختلفی از همین نوع به وسیله بانکداران دیگری انجام بگیرد، کل پول در جریان یک پنجم مبلغ طلا و نقره‌ای است که در غیر این صورت باید جریان می‌داشت.

مثلاً، فرض کنیم، که مجموع پول در جریان یک کشور معین، در زمان معین، بالغ بر یک میلیون لیره باشد، و این مبلغ برای به جریان انداختن مجموع محصول سالیانه زمین و کارگر آنها کافی باشد. همچنین، فرض کنیم، که مدتی پس از آن، بانکها و بانکداران مختلف، اسکناسهایی به ارزش یک میلیون لیره در وجه حامل صادر کنند، و در خزانه‌های مختلف خود ۲۰۰۰۰۰۰ لیره برای تقاضاهای اتفاقی و گهگاهی مردم ذخیره

کنند. بنابراین، پول در جریان عبارت خواهد بود از ۸۰۰۰۰۰ لیره طلا و نقره، و یک میلیون لیره هم به صورت اسکناس، که جمعاً ۱۸۰۰۰۰۰ لیره به صورت پول کاغذی و پول فلزی خواهد بود. ولی محصول سالیانه زمین و کارگر کشور قبلاً فقط احتیاج به یک میلیون لیره داشت که کالاها را به جریان انداخته و در بین مشتریان اصلی توزیع کند، و با این عملیات بانکی نمی‌توان محصول سالیانه را فوراً افزایش داد. بنابراین، یک میلیون لیره کافی است که این کالاها را به جریان اندازد. کالاهایی که باید خرید و فروش شود درست مثل گذشته است، و همان مقدار پول برای خرید و فروش آنها کافی است. مجرای انتشار پول، (اگر ما ندون باشم چنین اصطلاحی را در این مورد به کار برم)، درست مثل گذشته خواهد بود. ما فرض کردیم که یک میلیون کافی است که این مجرا را پر کند. از اینرو، هر مقداری بیش از این مبلغ که در مجرا ریخته می‌شود نمی‌تواند در آن مجرا جریان داشته باشد و باید لبریز شد، و طغیان کند. ۱۸۰۰۰۰۰ لیره در این مجرا ریخته شده است. بنابراین، باید ۸۰۰۰۰۰ لیره آن لبریز شود، این مبلغ بیشتر از مقداری است که در جریان باید باشد. ولی با اینکه نمی‌توان این مبلغ را در داخل کشور مصرف کرد، ولی این مبلغ بسیار ارزشمندتر از اینست که بگذارند بیکار بماند. بنابراین، آن را به خارج کشور می‌فرستند تا کار پر منفعتی که در کشور نمی‌تواند پیدا کند بیابد. ولی، پول کاغذی را نمی‌توان به خارج برد؛ زیرا اسکناسهای مزبور در فواصل بعیدی از بانکی که آن را صادر کرده، و در مسافتی از کشوری که پرداخت آن اسکناس به امر قانون الزامی است، در پرداختهای عادی قبول نمی‌شود بنابراین، پول طلا و نقره، به مبلغ ۸۰۰۰۰۰۰ لیره به خارج فرستاده می‌شود، و مجرای پول در جریان در داخل کشور، به جای آن پولهای فلزی با یک میلیون پول کاغذی پر می‌شود. ولی با اینکه بدین طریق مبلغ معتنا بهی طلا و نقره به خارج فرستاده می‌شود، نباید تصور کنیم که بیخودی به خارج ارسال شده، و یا اینکه صاحبان آن به عنوان پیشکشی و هدیه به کشور خارجی اهدا کرده‌اند. این پول را در قبال کالاهای مختلف خارجی مبادا، می‌کنند، برای اینکه مصرف یک کشور خارجی دیگر و یا مصرف خود را تأمین کنند. اگر این پول را برای خرید کالا در کشور خارج مصرف کنند به این منظور که مصرف کشور دیگری را تأمین کرده، و یا پیشه‌ترابری و حمل و نقل را به عهده بگیرند، هر سودی که عاید شود به غیر از درآمد ویژه کشور خودشان است. مثل وجوه تازه‌ای می‌ماند، که برای پیشبرد تجارت جدید به وجود آمده است؛ داد و ستد داخلی با پول کاغذی انجام می‌شود، و طلا و نقره تبدیل به وجوهی می‌شود که در این تجارت جدید به کار می‌افتند. اگر پول مزبور را صرف خرید کالا به منظور مصرف داخلی کشور بکنند، ممکن است اول، یا صرف خرید کالایی بشود که مصرف عده‌ای بیکاره است که چیزی خودشان تولید نمی‌کنند، مثل شراب خارجی، ابریشم خارجی و غیره؛ دوم، یا ممکن است مواد خام، ابزار کار، و خواربار بخرند برای اینکه تعداد بیشتری از مردم زحمتکش و فعال را استخدام کرده و آنها را تغذیه کنند، که این عده معادل ارزش مصرف سالیانه خود را به اضافه سود آن تولید می‌کنند.

تا وقتی که در مورد اول مصرف می‌شود، و لخرجی راز زیاد می‌کند، هزینه و مصرف

را بدون اینکه تولید اضافه شده باشد، و با وجوه دائمی برای تأمین آن مخارج فراهم شود، افزایش می‌دهد، و در هر حال مضر به حال جامعه است.

مادام که در راه دوم مصرف شود، صنعت را ترقی می‌دهد؛ و با اینکه مصرف جامعه را زیاد می‌کند، وجوه دائمی برای تأمین آن مصرف تدارک می‌بیند، و کسانی که مصرف می‌کنند مجموع ارزش مصرف سالیانه خود را به اضافه سود آن مجدداً تولید می‌کنند، درآمد ناویژه جامعه، یعنی محصول سالیانه زمین و کارگر، به اندازه مجموع ارزش کار کارگران مزبور روی مواد خام اضافه می‌شود؛ و درآمد ویژه آن جامعه به اندازه آنچه که از این مجموع ارزش باقی می‌ماند افزایش می‌یابد، البته پس از وضع مبلغی که برای نگهداری ابزار و وسائل کار لازم است.

قسمت اعظم طلا و نقره‌ای که به وسیله عملیات بانکی راهی خارج شده، و به خرید کالاهای خارجی برای مصرف داخلی اختصاص داده شده‌اند، لازم است و باید در خرید نوع دوم به کار رود، و این کار نه تنها محتمل است بلکه غیرقابل اجتناب است. با اینکه بعضی از افراد بخصوص ممکن است گاهی ولو اینکه درآمد آنها افزایش نیافته باشد، هزینه‌های خود را فوق العاده زیاد کنند، ولی باید اطمینان داشت که هیچ طبقه یارسته‌ای از مردم در این کار زیاده روی نمی‌کند؛ زیرا گرچه اصول عقل سلیم همیشه حاکم بر رفتار فرد نیست، ولی همیشه در کردار اکثریت هر طبقه اثر می‌گذارد. اما، درآمد مردم بیکار که یک طبقه یا یک گروه از مردم را تشکیل می‌دهند، به هیچ وجه نمی‌تواند با عملیات بانکی مزبور افزایش یابد. بنابراین، هزینه آنها به طور کلی به وسیله عملیات مزبور چندان اضافه نمی‌شود، گو اینکه عده معدودی در بین آنها، ممکن است مخارج خود را فوق العاده بالا ببرند، و در حقیقت همین کار را هم می‌کنند. بنابراین، تقاضای مردم بیکار برای کالاهای خارجی همان، یا تقریباً به همان مقدار گذشته است؛ قسمت کوچکی از پول، که به وسیله عملیات بانکی اجباراً به خارج کشور منتقل شده، در خرید کالاهای خارجی برای مصارف داخلی به کار می‌رود، و احتمال دارد در خرید کالاهای مصرفی این عده مصرف شود. قسمت بیشتر این پول طبعاً در استخدام صنعت به کار می‌رود، و نه برای تغذیه و حفظ بیکاری.

وقتی مقدار صنعتی که سرمایه در گردش هر جامعه‌ای می‌تواند به کار گیرد محاسبه می‌کنیم، باید همیشه فقط آن قسمتی را مورد توجه قرار دهیم که شامل خواربار، مواد خام، و کالاهای ساخته شده است؛ قسمت دیگر، که شامل پول است، و فقط برای به جریان انداختن سه قلم فوق به کار می‌رود، باید از آن موضوع شود. پول نه مواد خام است که روی آن کار بشود، نه ابزاری است که بتوان با آن کاری انجام داد؛ و با اینکه مزد کارگر معمولاً با پول پرداخت می‌شود، ولی درآمد حقیقی وی، مانند درآمد سایر مردم، تنها شامل پول نیست، بلکه شامل ارزش پول است؛ البته نه ارزش قطعات فلزی آن، بلکه چیزی که در قبال آن بتوان دریافت کرد.

۱. بعضی از کشورهای در حال توسعه و تولیدکننده نفت امروز گرفتار همین وضع شده‌اند (مترجم).

مقدار صنعتی که هر سرمایه‌ای می‌تواند استخدام کند، ظاهراً، باید با تعداد کارگرانی که آن سرمایه به کار می‌گیرد به‌اضافه مواد خام، ابزار، و غذای لازم و مناسب طبیعت آن کار برابر باشد. پول برای خرید مواد و ابزار کار، و همچنین قوت و غذای کارگران لازم است. ولی مقدار صنعتی که مجموع سرمایه دراستخدام می‌گیرد، با این هر دو یعنی پولی که آن را می‌خرد و مواد خام، ابزار، و آذوقه‌ای که با آن خریداری می‌شود برابر نیست؛ بلکه فقط مساوی یکی از این دو ارزش است، و بیشتر با قسمت دوم یعنی مواد خام، آذوقه و ابزار برابر است تا قسمت اول یعنی پولی که آن را به‌وجود آورده. وقتی که پول کاغذی جانشین طلا و نقره می‌شود، مقدار مواد خام، ابزار آلات، و آذوقه‌ای که مجموع سرمایه در جریان می‌تواند عرضه کند، احتمالاً به‌اندازه مجموع ارزش طلا و نقره‌ای که قبلاً در خرید آنها مصرف می‌شد افزایش می‌یابد. مجموع ارزش چرخ بزرگ انتشار و توزیع، به کالاهایی که به‌وسیله آن رواج یافته و توزیع می‌شوند، اضافه می‌گردد. این عمل تا اندازه‌ای شبیه کار مسئول یک کارخانه بزرگ است، که در نتیجه بهبودی که در علم مکانیک پدید آمده، ماشین قدیمی را پیاده کرده، و تفاوت قیمت آن را به سرمایه در جریان خود اضافه می‌کند، یعنی به‌وجهی که از آن مواد خام و مزه کارگران خود را می‌پردازد، می‌افزاید.

شاید امکان نداشته باشد که بتوان نسبت پول در جریان یک مملکت را به مجموع ارزش تولید سالیانه‌ای که با آن پول تولید شده تعیین کرد. نویسندگان مختلف این نسبت را یک پنجم، یک دهم، یک هشتم و یک سی‌ام مجموع ارزش کل تولید دانسته‌اند. ولی هر چقدر که نسبت پول در جریان به مجموع ارزش تولید سالیانه کم و ناچیز باشد، همیشه یک قسمت (البته قسمت بسیار ناچیز آن) از آنچه که تولید شده برای نگهداری صنعت کنار گذاشته می‌شود، و مسلماً نسبت مجموع ارزش تولید به این یک قسمت فوق‌العاده زیاد است. بنابراین، وقتی که در اثر جانشین شدن پول کاغذی، ارزش پول طلا و نقره در گردش ضرورتاً به یک پنجم مقدار قبلی خود کاهش می‌یابد، اگر فقط ارزش بخش بیشتر چهار پنجم بقیه به‌وجهی که برای نگهداری صنعت اختصاص داده شده اضافه شود، افزایش قابل ملاحظه‌ای در مقدار آن صنعت ایجاد می‌کند، و در نتیجه، موجب افزایش چشمگیری در ارزش تولید سالیانه زمین و کارگر می‌شود.

در عرض بیست و پنج و یا سی سال گذشته عملیاتی از این قبیل به‌وسیله تأسیس شرکت‌های بانکی جدید تقریباً در هر شهر مهم و حتی در بعضی از روستاهای اسکاتلند، انجام گرفته است. اثر این قبیل شرکت‌ها عیناً همان چیزهایی است که در بالا به آن اشاره کردیم. دادوستد اسکاتلند تقریباً همه‌اش به‌وسیله پولهای کاغذی شرکت‌های مختلف بانکی انجام می‌شود، که با این پول انواع خریدها و پرداختهای معمول به‌عمل می‌آید. پول نقره به‌ندرت دیده می‌شود مگر در مورد خرد کردن اسکناس بیست شلینگی، و مسکوک طلا از این هم کمیابتر است. ولی با اینکه رفتار آن شرکت‌های مختلف غیر استثنائی نبوده است، و لذا برای اجرای آن نیاز به قانون مصوب داشت، مع‌هذا، کشور اسکاتلند ظاهراً سودزایی از مبادله آنان برده است. بارها شنیده‌ام که با قطعیت می‌گفتند از زمانی که برای اولین بار بانکها

تأسیس شدند، دادوستد و تجارت شهر گلاسکو در ظرف پانزده سال دو برابر شده است؛ و تجارت اسکاتلند از زمان اولین تأسیس دو بانک عمومی در شهر ادینبورگ چهار برابر شده است؛ یکی از آنها بانک اسکاتلند نامیده می‌شد، و به وسیله قانونی که در سال ۱۶۹۵ از پارلمان گذشت تأسیس یافت، و دیگری، بانک شاهی است، که به وسیله فرمان شاه در سال ۱۷۲۷ رسمیت یافت. من ادعا نمی‌کنم که واقعاً تجارت اسکاتلند به‌طور اعم، و یا مبادله شهر گلاسکو به‌طور اخص، در مدتی چنین قلیل، باچنان نسبت بزرگی افزایش یافته است. اگر هر کدام از آنها به این نسبت افزایش یافته باشند معلول چیزی به‌مراتب بزرگتر بود، است تا فقط علت مزبور. ولی، در اینکه تجارت و صنعت اسکاتلند در عرض این مدت بسیار ترقی کرده، و در اینکه بانکها مقدار زیادی در این افزایش سهم داشته‌اند تردیدی نیست.

ارزش پول نقره‌ای که قبل از اتحاد اسکاتلند با انگلیس (سال ۱۷۰۷) در جریان بود، و بلافاصله بعد از اتحاد، به‌منظور ضرب مجدد به بانک اسکاتلند برگشت، بالغ بر ۴۱۱۱۱۷ لیره و ۱۵ شلینگ و ۹ پنس بود. در مورد مسکوک طلا هیچگونه صورتی در دست نیست؛ ولی از صورت حسابهای قدیمی ضرابخانه اسکاتلند چنین مستفاد می‌شود که ارزش طلایی که همه ساله ضرب می‌شد از نقره بیشتر بوده است^۴ در مورد ضرب مجدد مسکوک نقره، تعداد زیادی از مردم از عدم اعتمادی که داشتند نقره خود را به بانک اسکاتلند تحویل ندادند؛ و بعلاوه تعدادی مسکوک انگلیسی در اسکاتلند جریان داشت که به بانک مزبور بر نمی‌گشت. بنابراین، مجموع ارزش طلا و نقره،^۵ که در اسکاتلند قبل از سال اتحاد با انگلیس جریان داشت نمی‌تواند کمتر از یک میلیون لیره بوده باشد. به نظر می‌رسد که این مبلغ تقریباً مجموع پول در جریان را در آن کشور تشکیل می‌دهد؛ زیرا با اینکه پول در جریان بانک اسکاتلند، که در آن زمان رقیبی نداشت، فوق‌العاده زیاد بود، و ظاهراً فقط قسمت کوچکی از کل مبلغ را شامل می‌شده. در حال حاضر مجموع پول در گردش اسکاتلند کمتر از دو میلیون لیره برآورد نمی‌شود، که از این مقدار مسکوک طلا و نقره آن احتمالاً به‌نیم میلیون نمی‌رسد. ولی با اینکه جریان پول طلا و نقره در عرض این مدت در اسکاتلند به‌طور فاحشی کاسته شده است، ثروت حقیقی و رفاه آن کشور ظاهراً هیچ‌گونه آسیبی ندیده است. بعکس، کشاورزی، صنعت، و تجارت آن، یعنی محصول سالیانه زمین و کارگر، به‌طور آشکاری اضافه شده است.

علت عمده انتشار سند ذمه‌ای از طرف بیشتر بانکها و بانکداران تنزیل بروات است، یعنی پرداخت پول در قبال آن، قبل از سررسید، بانکداران با محاسبه نرخ رسمی بهره، سود مبالغی که قبل از سررسید پرداخت می‌شود کسر می‌کنند. پرداخت برات در سررسید هم پولی را که به بانک قبلاً داده است برمی‌گرداند و هم سودخالص بهره آن را. بانکداری که برات بازرگان را تنزیل می‌کند و بجای پول فلزی طلا و نقره، سند ذمه‌ای خود را می‌دهد (منظور اسکناس است)، این مزیت را دارد که می‌تواند، به‌وسیله مجموع ارزش

4. See Ruddiman's preface to Anderson's *Diplomata Scotiae*

اسکناسهایی که عملاً آنها را در جریان عادی انداخته است، مبالغ بیشتری را تنزیل کند. بدین وسیله قادر است که سود خالص مباحه کاری را از چنان مبلغ معتنا بهی به دست آورد. تجارت اسکاکنند، که در حال حاضر خیلی زیاد است، در زمان تأسیس دوشرکت، بانکی پیش گفته خیلی بی اهمیت تر بود، و چنانچه شرکتهای مزبور دادوستد خود را تنها محدود به تنزیل بروات می کردند از این هم کمتر بود. بنابراین، روش دیگری در انتشار سند ذمه ای خود پیدا کردند؛ و آن هم دادن حسابهای اعتباری بود، یعنی تا مبلغ معینی اعتبار (مثلاً دوپاسه هزار لیره) به فردی که می توانست دوفر ضامن معتبر و يك مستغل ارضی که حکم وثیقه را برای بانک داشته باشد ارائه دهد، می دادند، که در حدود مبلغ اعتبار، هر مبلغ پولی که به آن شخص می دادند عندالمطالبه با بهره قانونی بازپرداخت شود. به عقیده من، اعتباراتی از این نوع معمولاً از طرف بانک یا بانکداران دسراسر جهان داده می شده است. ولی شرایط سهامی که شرکتهای بانکی اسکاکنند برای بازپرداخت آن قائل می شدند، تا آنجا که من اطلاع دارم، مخصوص خود آنها بود، و شاید علت عمدتاً داد و ستد مهم بانکداران، و منافعی که کشور اسکاکنند از این راه برده است وجود همین شرایط سهل و آسان بوده است.

هر کس که از این نوع اعتبارات در بانک داشت، و مثلاً هزار لیره از آنها وام می گرفت، می توانست این مبلغ را طی دفعات متعدد، و هر دفعه بیست یاسی لیره بپردازد، بانک سهمی متناسب با مبلغ کل از روزی که هر کدام از این اقساط پرداخت می شد تنزیل می کرد، تا بدین نحو کل مبلغ تصفیه شود. بنابراین، کلیه بازرگانان، و تقریباً همه کاسبکاران، متوجه شدند که داشتن مبلغی اعتبار در نزد بانکها راحت است، و لذا اعلامند هستند که با قبول فوری اسکناسها یا پولهای کاغذی منتشره آنان و همچنین تشویق سایرین که با آنها داد و ستد داشتند به قبول این نوع پولها، وضع بانکها را رونق دهند. وقتی مشتریان برای پول به بانکها مراجعه می کردند، معمولاً بانکها پولهای کاغذی یا سند ذمه ای خودشان را می دادند. این سند ذمه ای را بازرگانان در قبال کالاهای صنعتی به کارخانه دارها می دادند، کارخانه دارها برای خرید مواد خام و خواربار به کشاورزان، کشاورزان در قبال اجاره ملک به مالک، مالک برای خرید وسایل آسایش و تجملات آنها را به بازرگانان برمی گرداندند، و بازرگانان برای موازنه حساب اعتباری خود، یا برای برگشت پولی که از بانک وام گرفته بودند به بانک می دادند؛ و بدین وسیله تقریباً مجموع دادوستد پولی به همین وسیله کاغذی بر گزاری می شد. بدین ترتیب دادوستد عمدتاً شرکتهای بانکی تأمین می گردید.

به وسیله این حسابهای اعتباری هر بازرگان می تواند، بدون بی احتیاطی و بی تدبیری، دادوستد بیشتری انجام دهد تا در شرایط عادی. اگر دو بازرگان که یکی از آنها در لندن و دیگری در ادینبورگ باشد، و در یک امر بازرگانی سرمایه مساوی به کار برده باشند، بازرگان ادینبورگی (چون می تواند از حساب اعتباری بانکهای اسکاکنند استفاده کند) در کمال مال اندیشی و احتیاط، دادوستد بیشتری انجام می دهد تا بازرگان لندنی، و تعداد کسانی که به اشتغال خود درمی آورد بیشتر خواهد بود. بازرگان لندنی

باید همیشه مبلغ هنگفتی پول نقد یا درصندوق خود و یا در بانک بدون اینکه بهره‌ای به آن تعلق گیرد داشته باشد، تا بتواند مطالبات مستمر کالاهایی که نسبه خریده است، بردارد. فرض کنیم مقدار عادی این مبلغ پانصد لیره باشد. ارزش کالاها در انبار او باید همیشه به اندازه پانصد لیره کمتر از آن چیزی باشد که اگر مجبور نبود این پول بیکار را نزد خود نگاه دارد، می‌داشت. فرض کنیم که وی معمولاً کل موجودی انبار خود را هر سال یک بار بفروشد، یا کالاهایی برابر با کل موجودی خود را بفروش‌رساند. چون مجبور است مبلغ پانصد لیره را بیکار نگه‌دارد، در هر سال باید به اندازه پانصد لیره کمتر جنس بفروشد (زیرا اگر آن پانصد لیره را هم جنس خریده و نزد خود معطل نمی‌گذاشت پانصد لیره بیشتر کالا فروخته بود). سود سالیانه او باید به اندازه این مقدار پانصد لیره‌ای که کمتر جنس فروخته است کمتر شود؛ و تعداد کسانی که استخدام کرده است کمتر از تعداد کسانی می‌شد که وی با خرید پانصد لیره اضافی کالا در استخدام می‌گرفت. از طرف دیگر، بازرگان ادینبورگی، پول بیکار برای چنین تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه نمی‌دارد. وقتی که طلبکاران معمولاً به وی مراجعه می‌کنند، او با اعتباری که در بانک دارد طلب آنهارا می‌پردازد، و به تدریج مبلغی را که وام گرفته با پول فلزی یا پول کاغذی که از فروش کالاهای خود به دست آورده پرداخت می‌کند. بنابراین، با همان مقدار موجودی، او رعایت احتیاط، همیشه مقدار بیشتری کالا در انبار خود دارد تا بازرگان لندن، و بدینوسیله سود بیشتری به دست می‌آورد، و اشتغال دائمی برای تعداد بیشتری از مردم فعال که کالاهای وی را برای فروش آماده می‌کنند، فراهم می‌کند. و کشور هم از تجارت او بیشتر منتفع می‌شود.

در حقیقت می‌توان چنین اندیشید که تسهیلات مربوط به تنزیل بروات، برای بازرگانان انگلیسی وسیله راحتی برابر با مبلغ نقدی تاجر اسکاتلندی فراهم می‌کند. ولی باید بخاطر داشت، که بازرگانان اسکاتلندی می‌توانند به همان آسانی بازرگانان انگلیسی بروات خود را تنزیل کنند؛ و به غیر از آن، استفاده از حساب اعتباری هم دارند. مجموع پول کاغذی از هر نوعی که به آسانی در یک کشور جریان پیدا می‌کند، از ارزش طلا و نقره در جریان آن کشور که این پول کاغذی جانشین آن می‌شود، و یا اینکه اگر پول کاغذی نبود مجبور بودند این پول فلزی را داشته باشند، هیچ گاه زیادتر نمی‌شود (فرض بر اینست که مقدار دادوستد ثابت باشد). مثلاً، اگر اسکاتسهای بیست شلینگ، کمترین پول کاغذی در جریان در اسکاتلند باشد، مجموع این پول که می‌تواند به آسانی در آنجا جریان یابد نمی‌تواند بیش از مجموع طلا و نقره‌ای باشد که در معاوضه سالیانه اسکاتسهای بیست شلینگ و بالاتر که معمولاً در داخل آن کشور رد و بدل می‌شوند لازم است. چنانچه زمانی پول در جریان بیشتر از مبلغ مزبور بشود، چون مازاد آن نه به خارج فرستاده شده و نه می‌تواند در جریان پول کشور به کار رود، باید بلافاصله برای تعویض آن به طلا و نقره به بانک عودت داده شود. بسیاری از مردم فوراً متوجه خواهند شد که اسکاتسهای در جریان بیشتر از مقدار لازم برای داد و ستد در داخل کشور آنان بوده است. و چون نمی‌توانستند مازاد را به خارج بفرستند، فوراً درخواست آن را به طلا و

نقره از بانک می‌کند. وقتی که پولهای کاغذی غیر ضروری مزبور تبدیل به طلا و نقره شود، به آسانی می‌توان از طریق ارسالشان به خارج از آنها بهره‌مند شد؛ ولی تا وقتی که به شکل کاغذی باقی بمانند مورد استفاده‌ای در خارج کشور ندارند، بنابراین، به زودی هجوم به بانکها برای تبدیل مجموع پولهای کاغذی آغاز خواهد شد، و اگر بانکها در تبدیل آنها تعلل ورزند یا مشکلی داشته باشند، هجوم به بانکها بیشتر می‌شود؛ بیم و وحشت، ناشی از تعلل بانکها در تعویض پول، ضرورتاً هجوم مردم را به بانکها بیشتر خواهد کرد.

به غیر از هزینه‌هایی که در هر رشته از کسب و تجارت مشترک است؛ مانند هزینه کرایه خانه، دستمزد و حقوق خدمتکاران، کارمندان، حسابداران، و غیره؛ هزینه‌های مخصوص بانک شامل دو قلم است: یکی هزینه نگهداری مبالغ زیادی پول در خزانه بانک، که تقاضاهای اتفاقی مردم را جوابگو باشد، که این پول بهره‌ای نخواهد داد؛ و دوم، هزینه پر کردن خزانه بانک از پولهای فلزی به همان سرعتی که خزانه در اثر پرداخت به مشتریان خالی می‌شود.

شرکت بانکی که بیشتر از مقدار پول لازم در جریان، پول کاغذی منتشر کرده باشد، و مازاد این پول برای تبدیل پیوسته به بانک برگردد، باید مقدار طلا و نقره‌ای که همیشه در خزانه نگه می‌دارد، نه تنها به تناسب مازاد پول کاغذی در جریان، بلکه به تناسب زیادتری، افزایش دهد؛ اسکناسهای آنها به تناسب مازاد مقدار آن سریعتر به بانک برگشت می‌شود. بنابراین، چنین بانکی باید اولین قلم هزینه خود را زیاد کند، و این افزایش هزینه نه تنها به تناسب اضافه اجباری مزبور در کسب و کارشان است، بلکه به نسبت خیلی بیشتر است.

خزانه این بانکها نیز، با اینکه باید همیشه مملو تر باشد، مع هذا باید سریعتر از وقتی که دادوستدشان محدود به حد معقولی است خالی شود، و نه تنها به هزینه‌های شدیدی، نیاز دارد، بلکه برای دوباره پر کردن آن احتیاج به اعمال هزینه‌های مستمر و پاییداری دارد. مسکوکات نیز، که بدین ترتیب پیوسته به مقادیر زیاد از خزانه آنها خارج می‌شود، در جریان پول کشور به کار نخواهد رفت. زیرا به جای پول کاغذی است که بیش از نیاز کشور به جریان افتاده، و بنابراین وقتی که تبدیل به مسکوک می‌شود باز اضافه بر میزان احتیاج جامعه است. اما چون این مسکوکات بیکار نخواهند ماند، باید به هر طریق شده به خارج ارسال شود تا اشتغال سودآوری که در داخل کشور نمی‌تواند داشته باشد به دست آورد؛ و این صدور دائمی طلا و نقره، چون مشکلات رازید می‌کند، لزوماً هزینه‌های بانکی را هم زیاد می‌کند، به این معنی که بانکها باید در جستجوی طلا و نقره جدیدی باشند تا بتوانند صندوقهای بانک را که به سرعت خودشان تخلیه می‌کنند دوباره پر کنند. بنابراین، این قبیل بانکها باید به تناسب افزایش اجباری دادوستدشان، قلم دوم هزینه‌های خود را بیشتر از مورد اول افزایش دهند.

فرض کنیم که تمام پول کاغذی یک بانک معین، که جریان پول یک کشور به آسانی می‌تواند آن را جذب و به کار برد، درست برابر با چهل هزار لیره باشد؛ و بانک برآء،

مراجعات اتفاقی مردم مجبور باشد که همیشه در صندوق خود ده هزار لیره مسکوک طلا و نقره نگاه‌دارد. اگر این بانک سعی کند چهل و چهار هزار لیره به جریان اندازد چهار هزار لیره‌ای که بیش از مقدار جذب و اشتغال پول در جریان است، تقریباً به همان سرعتی که منتشر می‌شود به بانک برمی‌گردد، از اینرو، برای اجابت تقاضای اتفاقی مردم، این بانک باید همیشه در صندوق خود نه‌یازده هزار لیره بلکه چهارده هزار لیره داشته‌باشد. بدین طریق از چهار هزار لیره اضافی که به جریان انداخته طرفی نمی‌بندد و سودی نمی‌برد؛ و کل هزینه‌ای که مرتباً برای جمع‌آوری چهار هزار لیره مسکوک طلا و نقره خرج می‌کند، زیان او حساب می‌شود؛ این چهار هزار لیره‌ای که به صندوق بانک وارد می‌شود به همان سرعتی که وارد شده مجدداً خارج می‌گردد.

اگر هر بانک بخصوص همیشه نفع معین خود را فهمیده و به آن توجه داشت، موجودی پولهای منتشره کاغذی هیچ‌گاه بیشتر از ظرفیت بازار نبود، ولی متأسفانه هر بانک بخصوص همیشه نفع خاص خود را نفهمیده و به آن توجه ندارد، و انتشار اسکناس همیشه بیش از اندازه ظرفیت جذب است.

در اثر انتشار مقادیر زیادی پول کاغذی، که مازاد آن دائماً به بانک برمی‌گشت برای اینکه در مقابل مسکوک طلا و نقره مبادله شود، بانک انگلیس سالهای متمادی مجبور بود که به‌طور کلی به‌اندازه بین ۸۰۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ در سال مسکوک طلا ضرب کند؛ که متوسط سالیانه آن در حدود ۸۵۰۰۰۰ لیره بود. برای ضرب این مقدار بانک (در نتیجه سائیدگی و کهنگی مسکوک طلا که در سالهای اخیر ایجاد شده بود) اغلب مجبور بود شمش طلا را به قیمت گران از قرار هر اونس چهار لیره خریداری کند، که بمحض اینکه آن را در ضرابخانه تبدیل به مسکوک می‌کرد هر اونسی ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس ارزش داشت، و بدین ترتیب در ضرب مبالغ هنگفت فوق‌بین $\frac{2}{5}$ تا ۳ درصد ضرر می‌کرد. با اینکه بانک انگلیس حق انتشار اسکناس به دولت نمی‌پرداخت، و با اینکه دولت مخارج ضرب سکه را عادلانه حساب می‌کرد، ولی این آقامنشی و سخاوت دولت جلو مخارج بانک را نمی‌گرفت.

بانکهای اسکاتلند نیز، در نتیجه اضافه انتشار اسکناس، مجبور بودند که پیوسته عده‌ای نماینده در لندن در استخدام داشته باشند، که برایشان پول جمع‌آوری کنند، و هزینه تهیه این پول به‌ندرت از $\frac{1}{5}$ و ۲ درصد کمتر می‌شد. این پولها به وسیله واگن به اسکاتلند فرستاده می‌شد و مکاری آن را در مقابل هزینه اضافی سه‌چهارم درصد یا هر صد لیره پانزده شلینگ بیمه می‌کرد. این نمایندگان و کارگزاران خرید همیشه نمی‌توانستند، به همان سرعتی که صندوق بانکهای آنان خالی می‌شود آن را دوباره پسر کنند. در این مورد منابع مالی بانکها این بود که به‌اندازه مبلغ مورد نیاز براتی به‌عهده طرفهای خود در لندن می‌کشیدند. وقتی که طرفهای آنان بعداً برای پس گرفتن وام خود، به‌اضافه بهره و حق‌العمل آن برات به‌عهده بانکها صادر می‌کردند، بعضی از این بانکها، به‌علت وضع نامساعدی که از انتشار اضافی پول کاغذی پیدا کرده بودند، گاهی هیچ

وسیله‌ای برای پرداخت این حواله نداشتند جز اینکه برات دومی یا به‌حواله کرد همان طرف، یا به حواله کرد شخصی ثالثی در لندن صادر کنند؛ و این مبلغ، یا بهتر بگوییم حواله مبلغ مزبور، گاهی اوقات دو یا سه بار دست بدست می‌گشت و بین دو شهر در نوسان بود، بانک بدعکار همیشه بهره و حق‌العامل کل مبلغ جمع شده را می‌پرداخت. حتی آن بانکهای اسکاتلند که هیچ‌وقت در اثر بی‌احتیاطی زیاد زیان نداشتند، گاهی اوقات مجبور بودند که از این نوع منابع مالی خانه برانداز استفاده کنند.

مسكوك طلا که به وسیله بانک انگلیس، یا بانکهای اسکاتلند، در عوض آن مقدار از پول کاغذی که مازاد بر قدرت جذب جامعه بود پرداخت می‌شد، چون به نوبه خود بالاتر از مقداری بود که می‌توانست در جریان بازار جذب شود، گاهی به شکل مسكوك به خارج فرستاده می‌شد، گاهی ذوب شده و به شکل شمش به خارج ارسال می‌گردید، و گاهی اوقات ذوب شده و به قیمت گران هراونس چهارلیره به بانک انگلیس فروخته می‌شد. همیشه تازه‌ترین، سنگین‌ترین و بهترین قطعات مسكوك به دقت از میان تعداد زیادی مسكوك انتخاب شده، و یا به خارج فرستاده می‌شد و یا آن را آب می‌کردند. در داخل کشور، این قطعات مسكوك سنگین‌تر تا وقتی که به همان شکل باقی می‌ماندند با قطعات سبک‌تر فرقی نداشتند و ارزش آنها یکی بود. ولی در خارج مسكوكات سنگین ارزش بیشتری داشتند، و همچنین وقتی در داخل کشور می‌خواستند آنها را ذوب کنند مسكوكات سنگین گرانتر بودند. بانک انگلیس، با اینکه سالیانه مسكوك ضرب می‌کرد، باز با کمال تعجب می‌دید که هر سال مثل سال پیش مسكوك کمیاب است؛ و با وجود اینکه تعداد زیادی سکه‌های تازه و خوب هر سال از طرف بانک منتشر می‌شد، وضع سکه‌ها، بجای اینکه بهتر بشود، هر سال بدتر می‌شد. هر سال متوجه می‌شدند که به اندازه سکه‌هایی که سال قبل ضرب کرده‌اند احتیاج به مسكوك جدید دارند، و در نتیجه افزایش مداوم قیمت شمش طلا، که نتیجه فرسایش و خوردگی دائمی سکه بود، هزینه ضرب سکه‌های جدید هر سال بیشتر می‌شد. باید توجه داشت، که بانک انگلیس، ضمن تهیه مسكوك برای صندوق خود در بانک، من غیر مستقیم مجبور بود که برای کل کشور پول فلزی تهیه کند، و سکه‌ها مرتب و به طرق مختلف از صندوق بانک به تمام کشور می‌رفت و توزیع می‌شد. بنابراین هرچقدر مسكوك که برای حمایت و تقویت مازاد پول کاغذی انگلیسی و اسکاتلند مورد نیاز بود، و هر مقدار که این افزایش پول کاغذی در جریان موجب خلاء فاصله بین پول فلزی و پول کاغذی می‌شد، بانک انگلیس مجبور بود که آن را تهیه کنند. تردیدی نیست، که بانک اسکاتلند هزینه‌های سنگینی برای این بی‌احتیاطی و بی‌دقتی خود می‌پرداخت. ولی بانک انگلیس نه تنها تاوان بی‌احتیاطی خود را می‌پرداخت، بلکه برای بی‌احتیاطی بیشتری که تقریباً تمام بانکهای اسکاتلند مرتکب می‌شدند باید هزینه‌هایی را متحمل می‌شد.

دادوستد فوق‌العاده بعضی از اطراحان جسور در دو قسمت قلمرو کشور پادشاهی (مقصود انگلیس و اسکاتلند است - م) اصلی مازاد پول کاغذی در جریان محسوب می‌شد. آنچه که بانک با رعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند به یک بازرگان یا یک مدیر

از هر قبیل که باشد، پول قرض بدهد، کل سرمایه و یا قسمت مهمی از سرمایه وی نیست؛ بلکه به اندازه قسمتی به بازرگان وام می‌دهد که اگر نمی‌داد وی مجبور بود آن را به صورت پول نقد و بیکار برای جوابگویی به تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه دارد. اگر پول کاغذی که بانک وام می‌دهد بیشتر از این مقدار نباشد، هیچ وقت پول کاغذی بیشتر از مسکوکات فلزی طلا و نقره‌ای نمی‌شد که در صورت عدم پول کاغذی بانک به جریان می‌گذاشت؛ به عبارت دیگر پول کاغذی هیچ وقت بیشتر از مقدار جذب و اشتغال آن در جامعه نمی‌شد.

وقتی که بانک برات حقیقی یک بازرگان را که از طرف یک بستانکار حقیقی به عهده یک بدهکار حقیقی کشیده شده است تنزیل می‌کند، یعنی براتی که به محض سررسید بدهکار حقیقتاً آن را پرداخت می‌کند، بانک فقط قسمتی از مقدار وجهی که بازرگان مجبور بود به صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی و گهگاهی نزد خود نگاه دارد به وی وام داده است. در سررسید پرداخت حواله مزبور، مبلغ وام به اضافه بهره آن به بانک برمی‌گردد. صندوق بانک تا آنجا که محدود به معاملات چنین مشتریانی باشد، شبیه استخر آبی است، که از آن با اینکه یک مجرا مرتباً آب را تخلیه می‌کند، ولی از مجرای دیگر درست به همان اندازه‌ای که مجرای اول آب را خالی می‌کند، آب وارد استخر می‌شود؛ به طوری که بدون توجه ودقت مخصوص، آب استخر همیشه پر و یا تقریباً پر است. برای دوباره پر کردن صندوق چنین بانکی هزینه‌ای لازم نیست و اگر هم باشد خیلی کم است. بازرگانی که بیش از سرمایه خودش دادوستد نمی‌کند، حتی وقتی که براتی برای تنزیل نداشته باشد، ممکن است اغلب احتیاج به پول نقد پیدا کند. در چنین مواردی وقتی یک بانک، به غیر از تنزیل بروات او بر مبنای اعتباری که به وی داده به او پول قرض می‌دهد، و بازپرداخت اقساطی دین را به تدریج که کالاهای او فروش می‌رود می‌پذیرد، و شرایط آسان شرکت‌های بانکی اسکاتلند را هم در مورد او به کار می‌برد؛ وی را کاملاً از ضرورت نگاهداری یک مقدار از سرمایه به صورت پول نقد و بیکار برای پاسخگویی به تقاضاهای اتفاقی معاف می‌کند. وقتی چنان تقاضاهایی واقعاً پدید آید، وی می‌تواند، از حساب اعتباری خود آنها را پرداخت کند. اما، بانکی که با چنین مشتریانی سروکار دارد، باید به دقت توجه داشته باشد که مبلغ بازپرداختی که از مشتریان معمولاً دریافت می‌کند درست برابر با مقدار وجهی است که بانک معمولاً به آنها پرداخت کرده یانه، و ببیند در دوره‌های کوتاه مدت (مثلاً چهار، پنج شش و یا هشت ماه) کل مبلغ پرداختی برگشته است یانه. اگر، در عرض این دوره‌های کوتاه، مجموع بازپرداخت مشتریان بخصوص، در اغلب موارد، درست برابر با وامی باشد که به آنها داده شده چه آن وقت، بانک با اطمینان کامل می‌تواند معامله با چنین مشتریانی را ادامه دهد. با اینکه در یک چنین مواردی نهری که مرتب از صندوق بانک خارج می‌شود ممکن است خیلی وسیع باشد، نهری هم که وجوه را به صندوق برمی‌گرداند باید لاقلاً به همان اندازه باشد؛ به طوری که بدون توجه ودقت بیشتر صندوقهای بانک همیشه پر یا تقریباً پر باشد؛ و به ندرت برای دوباره پر کردن صندوق احتیاج به هزینه‌ای احساس شود.

اگر بعکس، مجموع بازپرداختها از طرف مشتریان معین معمولاً خیلی کمتر از مقدار وجوهی باشد که بانک به آنها وام می‌دهد، نمی‌تواند با اطمینان خاطر باچنان مشتریانی معاملات خود را ادامه دهد، لاقلاً هنگامی که مشتریان همین روش را نسبت به بانک دارند این کار عملی نیست. نهری که در این مورد مرتباً از صندوقهای بانک خارج می‌شود ضرورتاً خیلی وسیعتر از نهری است که مرتباً وارد آن می‌شود؛ به نحوی که اگر صندوقها باتلاش و هزینه‌های دائمی دوباره پر نشوند، به‌زودی به‌کلی تهی می‌شوند و خزانه بانک دیگر وجهی در اختیار نخواهد داشت.

لذا، بانکهای اسکاتلند مدت‌ها دقت داشتند که از مشتریان خود بخواهند همه آنها بازپرداختهای منظمی داشته باشند، و به شخص یا اشخاصی که مکرر و به‌طور منظم با بانک عملیاتی نداشت، هرچقدر هم که ثروتمند و معتبر باشد بانک علاقه‌ای به معامله نشان نمی‌داد. باین وسیله، علاوه بر اینکه مخارج فوق‌العاده دوباره پر کردن صندوقها کلاً صرفه‌جویی می‌شد، دومیّت دیگر هم برای بانک داشت:

نخست با دقتی که به‌عمل می‌آوردند می‌توانستند قضاوت نسبتاً صحیحی درباره وضع بدهکاران خود از لحاظ چیزدار شدن یا بی‌پول شدنشان داشته باشند، و مجبور نبودند به‌مدارک و اسناد دیگری به‌غیر از دفاتر خود بانک مراجعه کنند؛ اگر بازپرداخت بدهکاران منظم بود معلوم می‌شد وضع تجاری آنها خوب است، و اگر نامنظم بود معلوم می‌شد وضع آنها کساد است. یک شخص عادی که پول خود را بدهد یا دوازده نفر قرض می‌دهد، ممکن است خودش شخصاً یا به‌وسیله کارگزارانش دائماً و به‌دقت کردار و وضع وامداران را زیر نظر بگیرد. ولی یک شرکت بانکی، که شاید به‌پانصد فرد مختلف وام می‌دهد، و توجه در مورد آنها شامل موضوعات مختلفی می‌شود، نمی‌تواند اطلاعات منظمی درباره کردار و حالات قسمت اعظم وامداران خود داشته باشد مگر به‌وسیله آن چیزی که در دفاتر بانک منعکس است. بانکهای اسکاتلند که از مشتریان خود می‌خواهند که بازپرداختهای آنان منظم باشد شاید همین امر را در نظر داشتند.

دوم، با دقت کردن در بازپرداختهای منظم، بانکها درقبال امکان انتشار پول کاغذی به‌میزان بیشتری از قدرت جذب جامعه خود را بیمه می‌کنند. وقتی می‌دیدند که در ظرف مدت نسبتاً متوسطی بازپرداخت مشتری به‌خصوص در بیشتر موارد کاملاً مساوی با مبلغی است که به‌وی وام داده‌اند، اطمینان می‌یافتند که پول کاغذی که به‌صورت وام به‌وی داده شده هیچ‌وقت بیشتر از مقدار مسکوک طلا و نقره‌ای که در صورت عدم دریافت وام ناچار بود نزد خود برای پرداختهای اتفاقی نگه‌دارد نیست، و در نتیجه می‌فهمیدند که پول کاغذی که بدین‌وسیله در جریان گذاشته شده است، در هیچ زمانی بیشتر از مقدار طلا و نقره‌ای که در صورت عدم انتشار پول کاغذی در کشور جریان می‌داشت نبوده‌است. تکرر نظم، و مقدار بازپرداختهای مشتری به‌خوبی نشان می‌داد که مقدار وام در هیچ مورد بیشتر از آن مقدار از سرمایه‌ای که در صورت عدم دریافت وام مجبور بود بیکار و به‌صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی نگه‌دارد نبوده‌است؛ و البته مشتری این مقدار پول نقد را به‌این دلیل نزد خود عاطل می‌گذاشت که بقیه سرمایه خود را دائماً به‌کار

برد و در اشتغال داشته باشد. فقط این قسمت از سرمایه اوست که در دوره زمانی نه‌زیاد طولانی یا کوتاه، مرتباً به شکل پول، اعم از مسکوک یا اسکناس، از دست وی به دست واسطه‌ها می‌رسد. اگر وام بانک به طور عادی بیشتر از این مقدار سرمایه وی بود، مبلغ عادی بازپرداختهای او، در دوره‌های زمانی مناسب، مساوی مبلغ عادی وام او نمی‌شد. نهری که به وسیله همان معاملات وی پیوسته به صندوق بانک جاری می‌شد، نمی‌توانست برابر با نهری باشد، که بوسیله همان معاملات بلاانقطاع از صندوق خارج می‌گردید. اگر وامهای اسکناسی بانک از مقدار مسکوک طلا و نقره‌ای که بازرگان در صورت نبودن وام مجبور بود نزد خود برای پاسخگویی به تقاضاهای آتی نگاه دارد متجاوز گردد، طولی نمی‌کشد که مقدار آن از مجموع طلا و نقره‌ای که برای گردش کار کشور (در صورت عدم انتشار اسکناس) لازم بود بالاتر رود (البته فرض بر اینست که میزان تجارت ثابت باشد)؛ و در نتیجه از مقدار پول درجریانی که کشور به آسانی می‌توانست جذب کرده به کار برد، زیادتر می‌شد؛ و مازاد این پول کاغذی فوراً به بانک برمی‌گشت برای اینکه باطلا و نقره معاوضه شود. این مزیت دوم، با اینکه مثل اولی واقعی است، ولی شاید بانکهای مختلف اسکانند، آن را به خوبی مزیت اولی درک نکرده بودند.

وقتی که بعضاً در اثر راحتیهای ناشی از تنزیل بروات، و مقداری هم به علت وجود حساب اعتباری، بازرگانان معتبر هر کشور از نگاهداشتن قسمتی از سرمایه به صورت پول نقد و غیرفعال برای پاسخگویی به تقاضاهای آتی معاف می‌شوند، دیگر نباید معقولا کمکی از بانکها یا بانکداران خود انتظار داشته باشند، چه بانکداران هنگامی که تا این اندازه جلو رفته‌اند دیگر نمی‌توانند، به دلیل حفظ منافع و سلامت خود، بیش از این کمک کنند. بانک نمی‌تواند، با توجه به منافع خود، به اندازه تمام یا حتی قسمت بیشتر سرمایه درجریان یک بازرگان به او وام بدهد، زیرا با اینکه سرمایه دائماً به شکل پول به طرف بانک برمی‌گردد، و باز به همان شکل از او دور می‌شود، ولی مجموع مداخل بانک، فاصلاً زیادی با مجموع مخارج او دارد، و مجموع بازپرداختهای بازرگانان مساوی مجموع اعتبار پرداختی در عرض مدت متوسطی که مناسب وضع بانک است، نمی‌باشد. از این هم بدتر بانک نمی‌تواند معادل مبلغ معتناهی از سرمایه ثابت بازرگان به او وام دهد؛ سرمایه ثابت مانند سرمایه‌ای که یک کارفرما در ذوب آهن در کوره‌های قالبگیری، در کارخانه ذوب، در انبارها و کارخانه‌ها، در خانه‌های مسکونی کارگران و غیره به کار می‌برد، یا سرمایه‌ای که اجاره‌دار معدن در گمانه‌زنی، در نصب ماشینهای تخلیه آب، در ساختن جاده و راه آهن، و غیره به کار می‌برد یا سرمایه‌ای که یک اجاره‌دار زمین برای آبادی، زمین در زهکشی، تسطیح، دیوارکشی، کود دادن، شخم زدن زمینهای بایر و کشت نشد. در ساختن خانه‌های روستایی، با تمام ملحقات آن از قبیل اصطبل‌ها و انبارهای غله و غیره به کار می‌برد. برگشت سرمایه ثابت تقریباً در تمام موارد کندتر از سرمایه‌های در گردش است؛ و این چنین هزینه‌هایی، حتی پانهایت احتیاط و بصیرت، به ندرت قبل از انقضای سالهای متمادی به کارفرما برمی‌گردد، و این مدت این قدر زیاد است که خلاف جهت استفاده و سود بانکهاست. بدون تردید، بازرگانان و مدیران، با رعایت درستی زیاد،

مقدار قابل توجهی از طرحهای اقتصادی خود را با پولهای قرضی انجام می‌دهند. اما، برای اینکه رعایت انصاف نسبت به بستانکاران شده باشد، باید گفت که سرمایه‌های آنها در این مورد آن قدر هست که سرمایه بستانکاران خودشان را تأمین می‌کنند (اگر بتوان چنین اصطلاحی را در این مورد به کار برد)؛ و بسیار غیر محتمل است که آن مخارجی که وام دهندگان کرده‌اند مواجه با زیان شود، ولو اینکه موفقیت طرح خیلی کمتر از حد انتظار طراحان آن باشد. حتی با چنین احتیاطی، پولی که قرض گرفته شده، و قرار بر اینست که تا چند سال پس از آن پرداخت نشود، نباید از بانک قرض شود، بلکه باید بر مبنای ضامن و یا گروهی از افراد عادی که از راه مراحه کاری زندگی می‌کنند و خودشان زحمت به کار انداختن سرمایه را به خود هموار نمی‌کنند، وام بگیرند، افراد مزبور مایل هستند که آن سرمایه را به شخص دیگری، که معتبر است و احتمال دارد چند سال نگه‌دارد وام دهند. در حقیقت، بانک که پول خود را بدون هزینه کاغذهای تمبر دار، حق الوکاله برای گرفتن وثیقه و گروهی و ضامن قرض می‌دهد، و باز پرداخت آن را با شرایط ساده متداول در بانکهای اسکاتلند می‌پذیرد، بدون تردید بستانکار خوبی برای چنین بازرگانان و یا مدیران خواهد بود، ولی این گونه بازرگانان و مدیران مسلماً بدهکاران ناراحتی برای بانکها خواهند بود.

اکنون متجاوز از ۲۵ سال است که پول کاغذی منتشره به وسیله شرکت‌های مختلف بانکهای اسکاتلندی کاملاً مساوی مقدار پول در گردش است که کشور اسکاتلند می‌تواند جذب کرده و یا به کار برد، شاید هم قدری بیشتر از آنست. بنابراین، بانکهای مزبور در عرض این مدت طولانی کمکهای مالی به بازرگانان و مدیران به اندازه وسیع خودشان، و بر مبنای اصول بانکی و منافع خود، کرده‌اند حتی قدری هم از این جلوتر رفتند و قدری بیشتر از سرمایه خود داد و ستد کرده‌اند، و لذا گرفتار زیان، و یا حداقل کاهش سود شده‌اند، زیرا در این شغل بخصوص کوچکترین افزایش پول در جریان یا داد و ستد، بیش از سرمایه موجب کاستن سود می‌گردد. بازرگانان و سایر مدیران که کمکهای زیادی از بانکها و بانکداران دریافت کرده‌اند، باز هم مایل بودند کمک بیشتری بگیرند. بانکها نیز ظاهراً فکر می‌کردند که می‌توانند اعتبار آنان را تا هر قدر که آنها بخواهند افزایش دهند، بدون اینکه مواجه با هزینه‌های دیگری به غیر از مصرف چند بند کاغذ، شوند. بازرگانان از نظر تنگی و روح نا جوانمردی مدیران بانک شکایت داشتند، و می‌گفتند، مدیران بانک اعتبار آنان را به تناسب گسترش بازرگانی کشور زیاد نمی‌کنند؛ که بدون شك، منظورشان از گسترش بازرگانی توسعه طرحهای خودشان در وراء قدرت مالی خودشان بود، اعم از اینکه پول خودشان باشد، یا پولی که با شهرت و اعتبار خود، از افراد خصوصی بر مبنای ضمانت و یا وثیقه دریافت کرده‌اند. این دسته فکر می‌کردند که بانکها اخلاقاً متعهد بودند که کسری آنها را تأمین کرده، و هر چقدر که سرمایه برای داد و ستد لازم داشتند، برایشان فراهم کنند. اما، بانکها عقیده دیگری داشتند، و روی اصل اینکه افزایش و تمدید اعتبار آنان را رد کردند، بعضی از آن بازرگانان متوسل به تدبیر دیگری شدند، که موقتاً منظور آنها را ولو با مخارج سنگین‌تر،

عملی کرد، ولی اثر آن به اندازه حد اکثر تمديد اعتبارات بانکی بود این تدبیر چیزی جز رد و بدل کردن بروات و انتقال حواله‌ها نبود؛ و این دست بدست دادن بروات چیزی است که بازرگانان پریشان حال که مشرف به ورشکستگی هستند بدان تمسک می‌جویند. عمل جمع‌آوری پول بدین طریق سالهاست در انگلستان متداول و شناخته شده است، و گفته می‌شود در اثنای جنگ اخیر، وقتی که سودهای کلان بازرگانی موجب وسوسه‌های شدید در طریق دادوستد بیشتر از سرمایه می‌شد، به مقدار وسیعی از این نوع دست‌به‌دست گرداندن بروات استفاده کردند. تهیه پول از این طریق، از انگلستان به اسکاتلند آمد، که نسبت به حجم کم دادوستد، و سرمایه‌های متوسط آن، طولی نکشید که وسعت و دامنه آن از مرزهای انگلیس هم گذشت.

عمل برات‌کشی و برات‌کشیدن مجدد را همه بازرگانان می‌شناسند به طوری که شاید تصور شود که صحبت درباره آن غیر ضروری است. اما از آنجا که این کتاب ممکن است در دسترس بسیاری از افرادی قرار گیرد که بازرگان نیستند، و چون اثرات این کاررویی دادوستد بانک را حتی خود کاسبکاران عموماً نمی‌دانند، من می‌گویم تا آنجا که بتوانم آن را تشریح کنم.

قانون غیر مدون بازرگانان^۵ که وقتی برقرار شد که قوانین غیرمتمدن اروپا انجام قراردادهای آنان را مجبور نمی‌کرد، و در طول دوره دو قرن گذشته جزو قوانین تمام ملل اروپا درآمده است، چنان امتیازاتی برای بروات قائل شده است که در قبال آنها پول آسان تر قرض داده می‌شود تا در برابر سایر انواع تمهیدات، مخصوصاً وقتی که در عرض مدت کوتاهی از تاریخ آن مثلا دو تا سه ماه قابل پرداخت باشد. اگر، وقتی که برات حال می‌شود، مجال علیه به محض رؤیت آن را نپردازد، از همان لحظه ورشکسته اعلام می‌شود. برات واخواست شده، و به محال له برمی‌گردد، که اگر او هم بلافاصله وجه آن را نپردازد ورشکست خواهد بود. چنانچه، قبل از اینکه به شخصی که آن را به محال علیه ارائه می‌دهد، برات چند دست گشته باشد، و هر کدام از آنها مبلغ آن را نقداً یا جنسی پرداخت کرده باشند، و هر کدام از آنها اظهار کنند که به نوبه خود وجه آن را دریافت کرده، و چنانچه تمام آنها آن را ظهرویی کنند، یعنی اسم خود را در پشت برات بنویسند؛ هر ظهرویس به نوبه خود مسئول پرداخت وجه برات می‌شود، و اگر نپردازد، وی نیز از آن لحظه ورشکسته خواهد بود. چنانچه برات کش، پذیرنده، و ظهرویسهای برات همه افرادی باشند که اعتبار آنها مشکوک باشد، باز هم کوتاهی مدت برای يك نوع تأمینی به صاحب برات می‌دهد. احتمال دارد همه آنها بالاخره ورشکست شوند، ولی خیالی بعید است که همه آنها در يك چنین مدت کوتاهی با هم ورشکست بشوند. مسافر خسته‌ای که به يك مهمانخانه قدیمی وارد می‌شود به خودش می‌گوید اتافی که در آن بسر می‌برم ترك خورده و بیم فرو ریختن آن می‌رود؛ ولی خیلی بعید است که امشب خراب شود،

۵. Custom of Merchants در انگلیس قانون غیرمدون بازرگانی را گویند که ناظر بر قراردادهای مبادلات، بیمه و غیره است (مترجم).

و بنابراین من جرأت کرده و امشب را در آن به صبح خواهم آورد.

فرض کنیم بازرگان الف در ادینبورگ، براتی به عهده بازرگان ب در لندن، به مدت دو ماه از تاریخ آن بکشد. در حقیقت بازرگان ب در لندن چیزی به بازرگان الف در ادینبورگ بدهکار نیست، ولی موافقت می کند که حواله الف را قبول کند، مشروط به اینکه قبل از انقضای مدت پرداخت، وی براتی به همان مبلغ به بازرگان الف در ادینبورگ حواله کند. به اضافه بهره و حق العمل آن، که البته این هم براتی خواهد بود قابل پرداخت به مدت دو ماه پس از تاریخ نوشتن آن، لذا بازرگان ب، قبل از انقضای دو ماه اول، حواله مزبور را به عهده بازرگان الف در ادینبورگ می کشد؛ که او هم درباره، قبل از انقضای دو ماهه دوم حواله دوم را به عهده بازرگان ب در لندن صادر می کند که آن هم دو ماه پس از تاریخ نگارش قابل پرداخت است؛ و قبل از انقضای دو ماهه سوم (ب) در لندن، براتی به (الف) در ادینبورگ حواله می کند، که آن هم دو ماه پس از تاریخ نوشتن قابل پرداخت خواهد بود. این عمل گاهی نه تنها به مدت چندین ماه ادامه می یابد، بلکه چندین سال کلا طول می کشد. همیشه حواله با مجموع بهره و حق عملهای انباشته شده حواله های قبلی، به بازرگان الف در ادینبورگ برمی گردد. نرخ بهره در هر سال ۵ درصد و حق العمل آن هیچ گاه برای هر حواله ای کمتر از نیم درصد نیست. این حق العمل کاری بیش از شش بار در سال تکرار می شود، و مجموع پولی که بازرگان الف بدین تدبیر بدست آورده ضرورتاً قدری بیش از هشت درصد برایش در سال خرج برداشته، و گاهی اوقات خیلی بیشتر از این مقدار؛ و آن وقتی است که مجبور باشد بهره روی بهره یا بهره مرکب بروت قبل را به اضافه حق العمل کاری بپردازد. این عمل را استحصال پول به وسیله جریان برای می نامیدند.

در کشوری که سود عادی سرمایه در بیشتر طرحهای بازرگانی بین شش و ده درصد فرض شده است، سفته بازی معامله موفقیت آمیزی است که نه تنها بازده آن هزینه هنگفت پولی که بدین طریق قرض گرفته شده است می پردازد؛ بلکه، به غیر از آن، مازاد سود خوبی هم برای عامل و طرح کننده آن به جا می گذارد. اما، طرحهای وسیع و پرهزینه بسیاری نیز انجام شده که سالهای متمادی بدون اینکه سرمایه و وجوه دیگری، (جز آنچه با آن هزینه هنگفت تهیه شده بود) آنها را حمایت کند، ادامه داشت. بدون تردید، طراحان در رؤیای طلایی خود، تصویر مشخصی از این سود کلان داشتند. اما، به عقیده من، پس از اینکه از این خواب طلایی بیدار شدند، یعنی یا در پایان طرح، و یا وقتی که دیگر قادر به ادامه آن نبودند، ندرتاً آنقدر شانس داشتند که سود کلان را تصاحب کنند.

۶. روشی که در بالا اشاره شد به هیچ وجه معمولی ترین یا گرانترین روشی نیست که این قبیل مخاطرم جوینان از طریق دست به دست گردانیدن بروت به تهیه پول می پرداختند. اغلب اتفاق می افتاد که بازرگان (الف) در ادینبورگ چند روز قبل از اینکه موعد بروت اول برسد، بروت دیگری به عهده سه ماه به عهده همان بازرگان (ب) در لندن می کشید تا بدین وسیله بازرگان (ب) در لندن بتواند

حواله‌هایی که (الف) در ادینبورگ به‌عهده (ب) در لندن صادر می‌کرد، دو ماه قبل از سررسید مرتباً نزد بانکهای ادینبورگ و یا بانکداران آنجا تنزیل می‌شد؛ و براتهایی که بازرگان (ب) در لندن به‌عهده (الف) در ادینبورگ مجدداً حواله می‌کرد، او هم مرتباً نزد بانک انگلیس، یا بعضی از بانکداران لندن تنزیل می‌کرد. هر چه که بر مبنای این اوراق در گردش در ادینبورگ پیش پرداخت شده بود، در پولهای کاغذی بانکهای اسکاتلند، ظاهر می‌گشت، و در لندن، وقتی که در بانک انگلیس تنزیل می‌گردید، در اسکناسهای آن بانک پدید می‌آید. با اینکه تمام براتهایی که به‌استناد آن پول بانکی مزبور وام داده شده به محض سررسید پول آن به سرعت برمی‌گشت؛ مع‌هذا مقداری که حقیقتاً در قبال اولین برات وام داده شده بود، در واقع هیچ وقت به بانکی که آن را پرداخت کرده باز نمی‌گشت؛ زیرا قبل از سررسید هر برات، برات دیگری که مبلغ آن قدری بیشتر از براتی بود که باید فوراً پرداخت می‌شد، صادر شده بود، و تنزیل برات اخیر برای پرداخت وجه براتی که به زودی حال می‌شد در اصل لازم بود. بنابراین، پرداخت وجه برات اول همیشه ساختگی و صوری بوده است. نهری، که به وسیله بروات در گردش مزبور مجبوراً از صندوق بانکها خارج شده بود، هرگز با نهری که باید پول را به صندوقهای بانک برگرداند تأمین نمی‌شد و پولهای برگشتی نمی‌توانستند جای پولهایی که از خزانه خارج

برات اولی را بپردازد. این برات چون به حواله کرد خود بود، بازرگان (الف) آن را به قیمت اسمی می‌فروخت؛ و با پول آن بروات دیداری عهده (ب) در لندن را که با پست برایش فرستاده بود، می‌خرید. در اواخر جنگ اخیر، مبادله بروات بین لندن و ادینبورگ اغلب سه درصد به زیان ادینبورگ بود، و بروات دیداری مزبور اغلب در همان حدود برای بازرگان (الف) هزینه داشت. این نوع داد و ستد لااقل چهار بار در سال انجام می‌شد، و در هر بار دست کم $\frac{1}{4}$ درصد حق العمل به آن تعلق می‌گرفت، که در سال برای بازرگان (الف) لااقل چهارده درصد خرج برمی‌داشت. گاهی اوقات، بازرگان (الف)، چند روز قبل از سررسید برات اول، برات دیگری به سررسید دو ماه به‌عهده شخص ثالثی، مثل بازرگان (ج)، در لندن می‌کشید، تا با پول آن برات اولی را کارسازی دارد. برات اخیر در وجه (ب) قابل پرداخت بود، که چون بازرگان (ج) آن را می‌پذیرفت، در یکی از بانکهای لندن آن را تنزیل می‌کرد؛ و بازرگان (الف)، چند روز قبل از سررسید برات مزبور، برای اینکه بازرگان (ج) بتواند برات مزبور را بپردازد، برات سومی، به مدت دو ماه صادر می‌کرد، که گاهی اوقات به‌عهده طرف خود آقای (ب) در لندن، و گاهی هم به‌عهده شخص سوم یا چهارمی، مثلاً آقای (د) یا (ه) بود. این برات، سوم در وجه آقای (ج) قابل پرداخت بود؛ که وی به محض قبول آن، به همان طریق در یکی از بانکهای لندن آن را تنزیل می‌کرد. این عملیات گاهی لااقل شش بار در سال تکرار می‌شد، و دست کم هر بار حق العملی به میزان نیم درصد به آن اضافه می‌شد، به اضافه بهره قانونی پنج درصد، این روش تهیه پول، به همان نحوی که در متن کتاب شرح دادیم، برای بازرگان (الف) چیزی در حدود هشت درصد خرج برمی‌داشت. اما، با صرفه جویی در هزینه مبادله بین لندن و ادینبورگ، مخارج تهیه پول کمتر از آن چیزی می‌شد که در قسمتهای قبلی این زیرنویس به آن اشاره کردیم؛ ولی در آن صورت لازم می‌آمد که اعتبار استوار و پابرجایی، در تعداد بیشتری از بانکها، به غیر از بانک لندن، ایجاد شود، و این امتیازی بود که بیشتر آن حادثه آفرینان سرمایه‌گذار همیشه به آسانی نمی‌توانستند حاصل کنند.

شده بود پر کنند.

پولهای کاغذی که بر مبنای بروات در جریان منتشر می گردید، در بسیاری از موارد، بالغ بر مجموع وجوهی بوده است که برای انجام يك طرح وسیع کشاورزی، بازرگانی، یا صنعتی در نظر گرفته می شد؛ و به هیچ وجه مساوی مبلغی نبود که، اگر پول کاغذی وجود نمی داشت، طراح مجبور می شد، برای پاسخگویی به تقاضاهای گهگاهی و اتفاقی آن را بیکار و به صورت پول نقد نزد خود نگه دارد.

در نتیجه، قسمت بیشتر این نوع پولهای کاغذی، از مقدار طلا و نقره ای که اگر پول، کاغذی وجود نمی داشت، در کشور جریان پیدا می کرد بیشتر بود. بنابراین، پول کاغذی بیش از پول درجریانی بود که جامعه می توانست به آسانی جذب کرده و به کار اندازد، و روی این اصل بلافاصله برای تبدیل به طلا و نقره به بانکها برگشت داده می شد، تا هر قدر که ممکن باشد با تبدیل آن پولهای فلزی بدست آورند. براتهای درجریان سرمایه ای بود که طراحان مزبور، با زیرکی و هوشیاری برای بیرون آوردن از صندوق بانکها طرح آن را ریخته بودند، که البته نه تنها با اطلاع و یا رضایت عمدی بانکها بود، بلکه شاید بانکها تامدتی هم کوچکترین سوءظنی نداشتند و فکر نمی کردند که حقیقتاً این خود بانک است که سرمایه را به آنها داده است.

وقتی دونفر که مرتباً به عهدۀ هم برات می کشند، براتهای خود را همیشه نزدیک بانکدار تنزیل کنند، بانک باید فوراً تشخیص بدهد که منظورشان چیست، و به خوبی بفهمد که این دونفر، با سرمایه خود کار نمی کنند، بلکه با سرمایه ای که بانک به آنها وام داده است تجارت می کنند. ولی اگر این دونفر گاهی براتهای خود را در يك بانک، و گاهی در بانک دیگر تنزیل کنند، و همچنین هنگامی که این دوتن تنها به حواله کرد هم براتی صادر نکنند، بلکه گاهی تعداد زیادی از سفته بازان را هم که از این طریق تحصیل پول استفاده کرده و همدیگر را کمک می کنند، در این امر وارد کنند، و روی این اصل تا آنجا که امکان داشته باشد تشخیص امر را برای بانک دشوار کنند، بانک يك برات حقیقی را از يك برات ساختگی تشخیص نمی دهد؛ یعنی بین براتی که از طرف يك بستانکار حقیقی به يك بدهکار حقیقی حواله شده و براتی که بستانکار حقیقی جز بانکی که آن را تنزیل کرده ندارد، و بدهکار واقعی نداشته بلکه فقط يك طراح و سفته باز برای بدست آوردن پول آن را کشیده قائل به تفکیک نمی شود. وقتی، بانک متوجه این مسأله می شود که ممکن است بسیار دیر شده باشد، یعنی فقط می فهمد که قبلاً مقادیر زیادی بروات سفته بازان و طراحان اقتصادی را تنزیل کرده، و اگر بخواهد از تنزیل بیشتر بروات آنها خودداری کند، به ناچار همرا ورشکست می کند، و بدین وسیله با ورشکست کردن آنان خود بانک هم ورشکست می گردد. بنابراین، به جهت ایمنی و منافع خودش، بانک ممکن است متوجه شود که لازم است، در چنین وضع خطرناکی، مدتی کار خود را ادامه دهد، اما، در ضمن سعی کند به تدریج عقب نشینی کند، و روی این اصل هر روز مشکلات بیشتری در راه تنزیل بروات آنان ایجاد کنند، تا اینکه سفته بازان را مجبور سازد که به تدریج یا به بانکهای دیگر مراجعه کنند، و یا روشهای دیگری برای تهیه پول پیدا کنند، به طوری که خود

بانک بتواند به سرعت از این چنبره خلاص شود. لذا اشکالاتی که بانک انگلیس، و بانکداران عمده لندن، و حتی بانکهای محتاطتر اسکانلند، پس از مدتی به آن دچار شدند، (یعنی پس از اینکه در تنزیل بروات خیلی زیاده روی کرده بودند)، نه تنها سفته‌بازان مزبور را وحشت زده، بلکه نهایت درجه عصبانی و ناراحت کرد. مضيقه بی‌پولی خودشان را، که بدون تردید، ذخیره احتیاطی و لازم بانک، بانی و باعث آن بود، مضيقه کشور نامیدند، و معتقد بودند که این بی‌پولی، کلاً ناشی از نفهمی، بزدلی، و رفتار نادرست بانکهاست، که کمکهای وسیعی به تعهدات و قبول مسئولیتهای پر جرأت کسانی که خود را به زحمت انداختند تا کشور را ثروتمند و آباد و زیبا کنند، نکردند. ظاهر آن‌ها فکر می‌کردند، که وظیفه بانکها اینست که هر چقدر سفته‌بازان و طراحان مزبور می‌خواستند، و به مدت‌های طولانی به آن‌ها وام بدهد. اما، بانکها چون بدین طریق از دادن اعتبارات، بیشتر به کسانی که قبلاً وجوه زیادی دریافت کرده بودند، خودداری کردند، تنها راه حل را انتخاب کردند که در آن شرایط امکان داشت که یا بروی خودشان و یا بروی کشور را نجات بدهند.

در کشاکش اینهمه داد و فریاد و گرفتاری، بانک تازه‌ای در اسکانلند به منظور راهی و نجات بی‌پولی کشور تأسیس شد. این طرح بسیار عالی بود؛ ولی اجرای آن که به منظور نجات کشور از بی‌پولی بود، غیر عاقلانه می‌نمود و شاید ریشه اصلی علل این گرفتاری را هیچ‌گاه نفهمیدند. این بانک در دادن اعتبارات، و تنزیل بروات خیلی دست و دل‌بازتر از تمام بانکهای قدیم بود. در مورد تنزیل بروات، ظاهر آن هیچ‌گونه تمایزی بین بروات صوری و بروات حقیقی قائل نمی‌شد، و همه را به طور یکسان عمل می‌کرد. اصول آشکار بانک این بود، که به اعتبار وثیقه مطمئنی، کل سرمایه‌ای که باید در طرحهای نظیر بهبود و اصلاح زمین به کار می‌رفت، و برگشت سرمایه آن بطئی و طولانی بود، به افرا، قرض بدهد. گفته می‌شد که تأیید و تشویق چنین طرحهای اصلاحاتی هدف عمده مقاصد عمومی و همگانی بود که به آن منظور بنیاد یافته بود.

این بانک با گشاده‌دستی که دادن اعتبارات، و تنزیل بروات داشت، بدون تردید مقدار معتنا بهی اسکناس چاپ کرد. ولی قسمت بیشتر این اسکناسها که بانک صادر کرده بود، چون بیشتر از مقداری بود که جریان پول در کشور می‌توانست آن را به سادگی آسانی جذب کرد و به کار برد، به همان سرعتی که منتشر می‌شد، برای تبدیل به طلا و نقره به بانک برگشت داده می‌شد. صندوقها و خزانه بانک مزبور هرگز پر نمی‌شد. سرمایه‌ای که سهامداران در دو قسمت پذیره نویسی کرده بودند، بالغ بر ۱۶۰۰۰۰۰ پیره بود، که فقط هشتاد درصد آن پرداخت شده بود. این مبلغ باید در چند قسط پرداخت می‌شد. تعداد زیادی از صاحبان و سهامداران بانک وقتی که اولین قسط خود را پرداختند حساب اعتباری باز کردند، و مدیران بانک که فکر می‌کردند باید با همان گشاده‌دستی که به دیگران وام می‌دادند در مورد سهامداران نیز عمل کنند، اجازه دادند که سهامداران مزبور از حساب اعتباری خود معادل آنچه که در اقساط بعدی پرداخت می‌کردند، قرض کنند. بنا بر این، پرداختهای تعهدی مزبور فقط معادل مقدار وجوهی که لحظه‌ای قبل از خزانه بانک

خارج شده بود، به صندوق بانک برگشت می‌داد. ولی اگر صندوقهای بانک مزبور همه کاملاً پر بود، مازاد پول در جریان آن را سریعتر از هر وسیله‌ای که می‌توانست دوباره آن‌را پر کنند تهی می‌ساخت، مگر روش وتدبیر مخربی که بانک مزبور پیش گرفته بود و آن هم برات کشیدن به‌عهدۀ بانک لندن بود، که در سررسید بانک جدید اسکاتلند مجبور بود اصل و فرع آن به‌اضافۀ حق‌العمل بانک لندن را، باکشیدن حوالۀ دیگر به بانک مزبور بپردازد. گفته می‌شود در اثر اضافه انتشار اسکناس، خزانه بانک چنان‌تهی شده بود که پس از چندماه از آغاز تأسیس بانک مجبور به اتخاذ این روش گردید تا شاید به‌وسیله حواله کردن به بانک انگلیس وضع خود را بهبود بخشد. مستغلات صاحبان سهام بانک مزبور چندین میلیون لیره ارزش داشت، و چون اوراق قرضه و قراردادهای اصلی بانک را تعهد پرداخت کرده بودند، حقیقتاً درقبال تمام تعهدات بانک مسئول بودند. باوجود روش سخاوتمندانه‌ای که بانک درپیش گرفته بود، در اثر اعتبار زیادی که به‌سبب تعهد پرداخت مالکان و سهامداران به‌وجود آمد بود، بانک مزبور توانست متجاوز از دوسال به‌کار خود ادامه دهد. وقتی مجبور شد متوقف شود، در حدود دویست هزار لیره اسکناس در جریان داشت. برای تقویت اسکناسهای مزبور که پیوسته به‌محض صدور به بانک برگشت می‌شد، دائماً برانتهایی به‌عهدۀ بانک لندن صادر می‌کرد که تعداد و مقدار وجه آن مرتباً افزایش می‌یافت، و وقتی متوقف شد، مبلغ بروات بالغ بر بیش از ۶۰۰۰۰۰ لیره بود. بنابراین، بانک مزبور در مدتی که قدری بیشتر از دوسال بود، به دو دسته مختلف و اهمایی متجاوز از ۸۰۰۰۰۰ لیره بانرخ بهره پنج درصد داده بود. شاید اگر این پنج درصد روی ۲۰۰۰۰۰ اسکناس در گردش بانک محاسبه می‌شد، سودخالص به‌شمار می‌آمد، و غیر از مخارج مدیریت بانک هزینه دیگری از این سود موضوع نمی‌شد. اما، براساس مازاد ۶۰۰۰۰۰ لیره‌ای که برای خاطر آن مرتباً برانتهایی به‌عهدۀ بانک لندن می‌کشید، به‌صورت بهره و حق‌العمل، بیش از هشت درصد به بانک مزبور پرداخت می‌کرد، و در نتیجه بیش از سه درصد روی سه‌چهارم معاملات خود ضرر می‌دید.

عملیات بانک مزبور ظاهراً اثراتی پدید آورد که کاملاً بانظر کسانی که آن را طرح‌ریزی کرده و رهبری می‌کردند مغایر بود. ظاهراً منظورشان این بود که طرحهای پرتحرک و پرجراتی (طرحهای مزبور را چنین تلقی می‌کردند): که در قسمتهای مختلف، کشور اجرا می‌شد تأیید و حمایت کند؛ و ضمناً به‌وسیله جذب تمام عملیات بانکی، سایر بانکهای اسکاتلند، بویژه بانکهایی که در ادینبورگ تأسیس شده بود، و عقب‌ماندگی‌شان در تنزیل بروات سبب رنجش بازرگانان شده بود، از میدان خارج کنند. تردیدی نیست، که بانک مزبور موقتاً سرمایه‌گذاران را نجات داد، و به آنها فرصت داد که طرحهای خود را تا دو سال دیگر هم ادامه دهند، در صورتی که بدون تأسیس چنین بانکی قادر نبودند کار خود را دنبال کنند. ولی باهمین کار آنها را بیشتر در قرض فرو برد، به‌طوری‌که به‌هنگام ورشکستگی بانک، اثر آن روی خودشان و بستانکاران هر دو فوق‌العاده سنگین بود. بنابراین، عملیات این بانک، به‌جای نجات ورهایی از گرفتاریها و بدبختیها، درحقیقت در درازمدت مضیقۀ بی‌پولی را که طراحان مزبور برای خودشان و کشور ایجاد کرده بودند

زیاد کرد. اگر قسمت بیشتر سرمایه‌گذاران دو سال قبل از توقف واقعی از کار دست می‌کشیدند، هم به نفع خودشان بود، وهم به نفع بستانکاران و کشور. اما، گشایش موقتی، که بانک مزبور در کار سرمایه‌گذاران ایجاد کرد، باعث فرج دائمی سایر بانکهای اسکاتلند شد. تمام واسطه‌هایی که در تنزیل بروات خود نزد بانکهای مزبور موفقیتی نداشتند، به این بانک جدید روی آوردند و با آغوش باز پذیرفته شدند. بنابراین، بانکهای دیگر، از دایره خبیثه، که نمی‌توانستند قبلاً به هیچ وسیله‌ای بدون تحمل زیان فراوان، و شاید هم تا اندازه‌ای با بی‌آبرویی، خارج شوند، خود را بیرون آوردند.

لذا، در درازمدت عملیات بانک مزبور که به منظور گشایش در پی پولی آغاز شده بود، باعث افزایش فشار و تنگی گردید؛ و در حقیقت رقابتی را که قصد داشت از میدان خارج کند از بدبختی رهانید. در آغاز کار این بانک عقیده گروهی این بود که هر چقدر که صندوقهای بانک به سرعت خالی شود، به استناد وثیقه کسانی که پولهای کاغذی را به آنها وام داده می‌تواند پول تهیه کند. به نظر من، تجربه بزودی به آنها فهماند که این روش تهیه پول خیلی کندتر از آن بود که پاسخگوی منظور فوق باشد؛ و خزانه بانک که در اصل زیاد پر نبود، و به سرعت خالی می‌شد، به هیچ تدبیری پر نمی‌شود مگر روش مخرب حواله کشیدن به عهده بانک لندن، به طریقی که در سر رسید آن، پرداخت به وسیله برات دیگری که متضمن بهره و حق العمل است به عهده همان بانک بعمل آید. اما، با اینکه با اعمال این روش می‌توانستند به همان سرعتی که می‌خواستند پول تهیه کنند، ولی، به جای اینکه سود ببرند، هر دفعه که این عملیات صورت می‌گرفت، زیان می‌دیدند؛ به طوری که در درازمدت خودشان را ورشکست می‌کردند، درست مثل یک شرکت بازرگانی، تردیدی نیست که اگر به عملیات پرهزینه تنزیل پی‌در پی برات مبادرت نمی‌کردند، شاید، به این زودی ورشکست نمی‌شدند. مع‌هذا باز هم نمی‌توانستند از بهره صدور اسکناس منتفع شوند، زیرا اسکناس منتشره بیشتر از مقدار پولی بود که جامعه می‌توانست جذب کرده و به کار برد، به همان سرعتی که انتشار می‌یافت برای تبدیل با پول مسکوک طلا و نقره به بانک برگشت داده می‌شد؛ و خود بانک مرتباً مجبور بود برای این پرداختها پول قرض کند. بعکس، مجموع مخارج این قرضها، و هزینه استخدام نمایندگان بانک برای اینکه به دنبال اشخاص متمول و پولدار بگردند تا از آنها وام بگیرند، و مذاکره با این اشخاص، و هزینه صدور اوراق قرضه و حواله‌ها بر آنها تحمیل می‌گردید، و به همان اندازه در تراز حساب هایشان زیان نشان می‌داد، طرح دوباره پر کردن خزانه بانک را با این تدبیر می‌توان تشبیه به استخر آبی کرد که مرتب آب از آن خارج می‌شود، و از نهر دیگر آب تازه وارد آن می‌گردد، صاحب این استخر برای اینکه سطح آب همیشه یکسان بوده و دائماً استخر پر باشد چند نفر را استخدام کند که سطل به دست گرفته و برای آوردن آب از چاهی که در فاصله نسبتاً دوری قرار گرفته دائماً در رفت و آمد باشند تا آب لازم را برای پر نگه داشتن استخر فراهم کنند!

ولی با اینکه ثابت شد عملیات مزبور در مورد بانک به عنوان یک شرکت بازرگانی نه تنها عملی است بلکه سودآور نیز هست؛ مع‌هذا کشور هرگز نمی‌توانست از آن منتفع

شود؛ بلکه بعکس، باید زیانهای هنگفتی هم از این نوع عملیات متحمل شده باشد. این عملیات به هیچ وجه کمترین اثری در افزایش مقدار پولی که باید قرض داده شود نداشت. فقط می توانست این بانک را در سراسر کشور تبدیل به یک نوع صرافی یا اداره استقراض عمومی کند. کسانی که می خواستند وام بگیرند به جای اینکه برای گرفتن وام به افسران خصوصی مراجعه کنند به این بانک مراجعه می کردند. اما بانکی که به پانصد نفر مختلف پول قرض می دهد، و اکثر آنها را مدیران بانک نمی شناسند، در انتخاب افرادی که باید وام بگیرند هوشیارتر و دقیقتر از فرد خصوصی که پول خود را فقط به چند نفر معدود وام می دهد نیست؛ صراف مزبور همه کسانی که از او وام می گیرند می شناسد، و به رفتار متین و صرفه جوی مشتریان خود اعتماد کامل دارد. بدهکاران چنین بانکی که رفتار و کردار آنها را شرح دادم، اکثریشان، سرمایه گذاران خیال پردازی بودند، یعنی کسانی که براتهای مختلفی برای تهیه پول می کشیدند، و برای بازپرداخت آن مجدداً برات دیگری تنزیل می کردند، و پول بدست آمده را در تعهدات تفریط می کردند، و با تمام کمک که به آنها می شد، نمی توانستند طرحهای خود را کامل کنند، و اگر طرحها نیز کامل می شد، هزینه های خود را نمی توانستند مستهلک کنند، و از عهده پرداخت وجوهی که برای معاش تعداد کارگری که در این طرحها استخدام کرده بودند بر نمی آمدند. بعکس، بدهکاران متین و عاقل و صرفه جوی افراد خصوصی، احتمالاً پولی که وام گرفته بودند در تعهدات و طرحهایی به کار می بردند، که متناسب با سرمایه آنهاست، و با اینکه طرحهای این افراد بزرگی و عظمت آنها را نداشت، ولی محکمتر و سودآورتر بود، و هزینه ها، خود را با سود هنگفتی جبران می کرد، و بدین وسیله می توانست وجوه زیادی بسازد. نگاهداری عده بیشتری کارگر که در این طرحها استخدام شده بودند تدارک کند. بنابراین موفقیت این عملیات، بدون اینکه سرمایه کشور را کمترین افزایشی دهد، فقط پول را از طرحهای عاقلانه و سودآور به تعهدات نابخردانه و زیان آور منتقل می کرد.

آقای لا عقیده داشت که صنعت اسکا تلند به علت کمبود پولی که باید در آن به کار برده می شد، ضعیف و ناتوان است. وی پیشنهاد کرد، که یک بانک مخصوص تأسیس شود، و این بانک بر مبنای ارزش مجموع زمینهای کشور و به همان مقدار پول کاغذی منتشر کند، تا این درد کم پولی درمان شود. وقتی برای اولین بار وی این پیشنهاد را ارائه داد، پارلمان اسکا تلند اتخاذ این نظر را صلاح نمی دانست. این طرح را بعدها دوک دارلثان در زمانی که نایب السطنه فرانسه بود اتخاذ کرد. فکر امکان افزایش و تکثیر پول کاغذی به هر مبلغ، پایه و اساس طرح می سی پی را تشکیل می دهد، که یکی از پرخرجترین و مسرفترین طرحهای بانکی و سفته بازی جهان آن روز بود. آقای دوورنه^۸ در بررسی افکار سیاسی روی امور بازرگانی و مالیه آقای دو تو^۹، عملیات مختلف این طرح را چنان کامل، و روشن و با چنان نظم و ترتیبی تشریح کرده است، که دلیلی نمی بینم به آن اشاره کنم. اصولی که بر مبنای آن طرح مزبور پی ریزی شد، در مقاله ای که آقای لا درباره پول

درباره پول که جزو بخشی از سرمایه جامعه تلقی می‌شد... ۲۵۹

وتجارت منتشر کرد تشریح شده است؛ این مقاله وقتی نامبرده پیشنهاد خود را برای اولین بار مطرح کرد در اسکاتلند منتشر شد. افکار بسیار عالی ولی رؤیایی و خیالی که در آن مقاله و آثار دیگر سایرین مطرح شد هنوز هم بسیاری از مردم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، و شاید، تا اندازه‌ای هم موجب افزایش مازاد پول کاغذی شده باشد که اخیراً در اسکاتلند و سایر جاها به باد انتقاد گرفته شده است.

بانک انگلیس بزرگترین بانک ناشر اروپاست. این بانک، متعاقب قانون مجلس، به وسیله فرمان مخصوصی، به تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۶۹۴ تأسیس شد. در آن زمان این بانک مبلغی معادل ۱۲۰۰۰۰۰ لیره به دولت قرض داد که به اقساط سالیانه ۱۰۰۰۰۰ لیره بازپرداخت شود؛ یعنی بهره‌ای معادل هشت درصد که سالی ۹۶۰۰۰ لیره می‌شود، به اضافه ۴۰۰۰ لیره هزینه اداری. باید ادعان داشت که، اعتبار دولت جدیدی که پس از انقلاب روی کار آمده بود باید خیلی کم بوده باشد که مجبور بود پول را با یک چنین بهره کلانی قرض کند.

در سال ۱۶۹۷ به بانک اجازه داده شد که مبلغ ۱۰۰۱۱۷۱ لیره و ۱۰ شلینگ به سرمایه خود بیفزاید بنابراین، در آن سال مجموع سرمایه بانک بالغ بر ۲۲۰۱۱۷۱ لیره و ۱۰ شلینگ بود. گفته می‌شود این افزایش مبلغ جدید برای کمک به اعتبار عمومی بود. در سال ۱۶۹۶ اسناد خرید قسطی با ۴۰، ۵۰ و ۶۰ درصد تنزیل می‌شد، و اسکناسهای بانک در بیست درصد^{۱۰} در دوره ضرب عظیم سکه نقره، که در همان زمان بود، بانک فکر کرد به صلاح است که انتشار اسکناس را، که ضرورتاً موجب بی‌اعتباری بانک شده قطع کند. متعاقب ماده ۷ قانون سال هفتم سلطنت ملکه آن، بانک به خزانه‌داری مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره وام پرداخت؛ که روی هم رفته با قرضی که قبلاً داده بود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره شد، که مبلغ سود سالیانه آن ۹۶۰۰۰ لیره، به اضافه ۴۰۰۰ لیره هزینه اداری بود. بنابراین، در سال ۱۷۰۸ اعتبار دولت مثل اعتبار افراد خصوصی خوب شد، زیرا توانست بانرخ شش درصد که نرخ معمولی بهره در بازار آن روز بود پول قرض کنند. به دنبال قانون مزبور، بانک بروات خزانه‌داری را که بالغ بر ۱۷۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{۱۰}{۴}$ پنس با نرخ ۶ درصد بهره بود ملغی کرد، و در همان حال نیز به بانک اجازه داده شد که برای دو برابر کردن سرمایه خود تعهد پرداخت جدید قبول کند. از اینرو، در سال ۱۷۰۸، سرمایه بانک بالغ بر ۴۴۰۲۳۴۳ لیره شد؛ و مبلغ ۳۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{۱۰}{۴}$ پنس به دولت وام داد.

۱۰. نگاه کنید به تاریخ درآمدهای عمومی صفحه ۳۵۱.

در سال ۱۷۵۹ با پرداخت ۱۵ درصد بهره مبلغ ۶۵۶۲۰۴ لیره و یک شلینگ و ۹ پنس و مجدداً در سال ۱۷۱۵ با پرداخت ۱۵ درصد بهره مبلغ ۵۰۱۴۴۸ لیره و ۱۲ شلینگ و ۱۱ پنس پول گرفت. لذا، در نتیجه این دو کمک سرمایه بانک بالغ بر ۵۵۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴ شلینگ و ۸ پنس شد.

متعاقب قانون سال سوم سلطنت ژرژ اول (ماده ۸) بانک معادل دو میلیون لیره اسناد خزانه را ابطال کرد. بنابراین، تا آن روز بانک مبلغ ۵۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و ده پنس به دولت وام داده بود. در سال هشتم سلطنت ژرژ اول (ماده ۲۱) بانک از شرکت دریای جنوب سهامی به مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره خرید؛ و در سال ۱۷۲۲ در نتیجه تعهدات پرداخت جدیدی که برای خرید این سهام نیاز داشت، سهام سرمایه بانک به ۳۴۰۰۰۰۰۰ لیره افزایش یافت. بنابراین، بانک در این مدت مبلغ ۹۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس به دولت قرض داده بود؛ و موجودی سرمایه آن به ۸۹۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴ شلینگ و ۸ پنس بالغ شد.

به همین دلیل مبلغی که به دولت قرض داده بود، و از آن بهره می گرفت، رفته رفته از موجودی سرمایه بانک فراتر رفت، به عبارت دیگر از میزان سرمایه‌ای که بانک سود آن را به دارندگان سهام بانک می پرداخت بیشتر شد؛ یعنی بانک به استثناء سرمایه تقسیم شده خود، سرمایه تقسیم نشده‌ای به هم زد. و از آن زمان تا کنون سرمایه تقسیم نشده خود را حفظ کرده است. در سال ۱۷۴۶، بانک در موارد مختلف، مبلغ ۱۱۶۸۶۸۰۰ لیره به مردم وام داده و سرمایه تقسیم شده بانک در اثر تعهد پرداخت و پذیره نویسیهای مختلف به ۱۰۷۸۰۰۰۰۰ بالغ شد. وضع این دو مبلغ از آن تاریخ تا به امروز به همین شکل است. به دنبال قانونی که در سال چهارم سلطنت ژرژ سوم (ماده ۲۵) گذشت، بانک موافقت کرد برای تجدید اجازه تأسیس مبلغ ۱۱۰۰۰۰۰ لیره بدون بهره و باز پرداخت به دولت پردازد. بنابراین مبلغ مزبور به هیچ کدام از دو مقدار وجه فوق چیزی نیفزود.

سود سرمایه بانک طبق نوسانات نرخ بهره‌ای که در زمانهای مختلف، در قبال وامهای پرداخت شده به مردم دریافت کرده بود، فرق می کرد، همچنین سود سرمایه در شرائط و مقتضیات مختلف تغییر می کرد. نرخ بهره به تدریج از هشت درصد به سه درصد تنزل کرد. در چند سال اخیر سود سهام بانک $\frac{1}{4}$ درصد بوده است.

ثبات بانک انگلیس یعنی ثبات دولت انگلیس. بستانکاران بانک وقتی متحمل ضرر و زیان می شوند که تمام آن پولهایی که به مردم وام داده شده از بین برود. هیچ بانک دیگری در انگلیس با قانون مجلس به وجود نمی آید، و هیچ بانکی نمی تواند بیش از شش عضو داشته باشد. بانک مزبور، نه تنها مثل یک بانک عادی عمل می کند، بلکه ماشین بزرگ دولت هم هست. بیشتر اقساط سالیانه‌ای که بستانکاران دولت طلب دارند دریافت و یا پرداخت می کند، اسناد خزانه را به جریان می گذارد، و معادل مبلغ سالیانه وصولی مالیات زمین و جو سبز را از پیش به دولت می پردازد، زیرا اغلب پرداخت این نوع مالیاتها در سالهای بعد انجام می شود. در تمام این عملیات مختلف بانکی، وظیفه بانک نسبت به مردم

ممکن است گاهی آن را مجبور کرده باشد، (بدون کوچکترین قصوری از طرف مدیران بانک) که موجودی پول در جریان را با انتشار پول کاغذی زیاد کند. همچنین بانک مزبور اسناد بازرگانان را تنزیل، و در موارد مختلف، اعتبار صرافهای عمده انگلیس، و حتی صرافهای هلند و هامبورگ را هم تضمین و تأیید کرده است. گفته می‌شود در یک مورن در سال ۱۷۶۳، در یک هفته برای همین موضوع در حدود ۱۶۰۰۰۰۰۰ لیره، که قسمت اعظم آن شمش طلا بود وام داده است. البته، من خودم به هیچ وجه قصد ندارم که کلان بودن وام مزبور، یا کوتاه بودن مدت را تأیید کنم. در موارد دیگر، این بانک بزرگ تبدیل به یک صراف می‌شد که تنها وظیفه اش خرید کردن پول بود.

عملیات هوشیارانه بانک وقتی صنعت یک کشور را توسعه می‌دهد که قسمت اعظم سرمایه کشور که بدون وجود بانک در کارهای مختلفی مشغول بود، به کارهای فعال و مولدی اختصاص داده شود، والا تنها افزایش میزان سرمایه کشور، برای توسعه صنعت، دردی را دوا نمی‌کند. قسمتی از سرمایه‌ای که بازرگان اجباراً به صورت پول نقد و بیکار نزد خود نگاه می‌دارد، تا بتواند تقاضاهای اتفاقی را جواب دهد، چنان سرمایه مرده‌ای تشکیل می‌دهد، که تا وقتی در این حالت باقی می‌ماند، چیزی برای وی یا کشورش تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانه بانکداری سبب می‌شود که وی بتواند این سرمایه مرده را تبدیل به سرمایه فعال و مولد کند؛ یعنی آن را تبدیل به مواد خام کرده و روی آن کار کند، با تبدیل به ابزار تولید کند، یا اینکه آذوقه و خواربار تهیه کند؛ خلاصه آن را تبدیل به سرمایه‌ای کند که چیزی برای او و کشور تولید می‌کند. پول طلا و نقره‌ای که در هر کشور جریان دارد، و به وسیله آن محصول زمین و کار سالیانه به جریان افتاده و بین مصرف کنندگان واقعی آن توزیع می‌شود، درست مثل پول نقدی که بازرگان و یا واسطه بیکار نزد خود نگاه می‌دارد سرمایه مرده‌ای است. این قسمت ارزشمند سرمایه کشور است، که هیچ چیز برای کشور تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانه بانکی، چون پول کاغذی را جانشین قسمت بیشتر این طلا و نقره می‌کند، سبب می‌شود که کشور سهم بزرگ این سرمایه مرده را تبدیل به سرمایه فعال و مولد، کند؛ یعنی تبدیل به سرمایه‌ای کند که چیزی برای کشور تولید می‌کند. طلا و نقره موجود، و در جریان یک کشور را می‌توان به خوبی با شاهراه آن کشور مقایسه کرد، که این شاهراه با آنکه تمام غله و سبزی و علوفه کشور از طریق آن حمل می‌شود، خود آن یک نذره از هیچ کدام آنها را تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانه بانک با تهیه یک راه هوایی واگن‌رو (اگر اجازه بدهید چنین استعاره بعیدی در مورد پول کاغذی را به کار برم) به کشور این فرصت را می‌دهد که بیشتر قسمت‌های شاهراه‌های خود را به چراگاه‌های خوب و مزارع غله اختصاص دهد، و بدین وسیله محصول سالیانه کار و سرمایه را به میزان قابل توجهی بالا خواهد برد. اما، باید اعتراف کرد، که صنعت و تجارت کشور، با اینکه ممکن است قدری زیاد شده باشد، نمی‌تواند کالا آن طور که بر پایه سفت و سخت طلا و نقره حرکت می‌کند، وقتی که روی بالهای ظریف و خوش ساخت پول کاغذی معلق است، ایمن باشد. به استثناء تصادفاتی که ناشی از عدم مهارت و تبحر مدیران و کارگردانان پول کاغذی است، صنعت و تجارت معروض چند اتفاق دیگری قرار می‌گیرد که مهارت و احتیاط کارگردانان

مزبور نمی‌تواند آنها را رهائی بخشد.

مثلا در يك جنگ نابفرجامی، که در آن دشمن پایتخت را به تصرف درآورده است، و در نتیجه خزانه طلا و نقره‌ای که پشتوانه پول کاغذی است نیز به دست او افتاده است، در کشوری که مجموع پول در گردش پول کاغذی است ایجاد هرج و مرج و آشفتگی بیشتری می‌کند، تا درجایی که قسمت بیشتر پول در گردش آن طلا و نقره است. چون وسیله عادی دادوستد ارزش خود را از دست داده است، هیچ گونه مبادله‌ای صورت نمی‌گیرد مگر معامله پایاپای یا معامله به‌نسیبه. چون تمام مالیاتها معمولاً به پول کاغذی پرداخت شده، دولت وسیله‌ای دیگر برای پرداخت حقوق سربازان و یا پرکردن انبارهای خود ندارد؛ و برگشت وضع کشور به حال نخستین دشوارتر خواهد بود تا وقتی که قسمت بیشتر پول در گردش طلا و یا نقره باشد. روی این اصل دولتی که مایل است قلمرو کشورش همیشه در وضعی باشد، که به آسانترین وجهی بتوان از آن دفاع کرد، باید نه تنها مواظب تکثیر فوق‌العاده انتشار اسکناسی باشد که بانک‌ناشر را به ورشکستگی سوق می‌دهد؛ بلکه حتی نسبت به مقدار انتشاری که قسمت بیشتر اسکناس در جریان کشورش را شامل می‌شود نیز دقت کافی مبذول دارد. پول در گردش هر کشور را می‌توان به دو شعبه مختلف تقسیم کرد: یکی گردش پولی که بین فروشندگان صورت می‌گیرد، و یکی هم گردش پولی که بین فروشنده و مصرف‌کننده است. گرچه همان قطعات پول، اعم از اسکناس و یا فلز، ممکن است گاهی در انتشار و گردش پولی نوع اول به کار رود و گاهی در گردش دوم، ولی هر کدام از این دو رشته عملیات، احتیاج به موجودی معین پول دارند که بتوانند کار خود را ادامه دهند، حال از هر نوع پولی که باشد فرق نمی‌کند. ارزش کالاهایی که بین فروشندگان جریان دارد، هرگز بیشتر از ارزش کالائی که بین فروشندگان و مصرف‌کنندگان جریان دارد نیست؛ هرچه که فروشندگان، چون به‌طور عمده فروشی کار می‌کنند، معمولاً هر دادوستد معین، مستلزم مبالغ هنگفتی است. بعکس، جریان پول بین فروشنده و مصرف‌کننده، چون معمولاً با خرده‌فروشی سروکار دارند، اغلب مستلزم مبالغ بسیار ناچیزی است، بیشتر اوقات يك شلینگ یا حتی نیم پنی برای این کار تکافو می‌کند. ولی مبالغ جزئی سریعتر گردش می‌کند تا مبالغ بزرگ. يك شلینگ سریعتر دست بدست می‌گردد تا يك گینی، و يك نیم‌پنی بیشتر از يك شلینگ صاحب خود را عوض می‌کند. بنابراین، با اینکه خریدهای سالیانه مصرف‌کنندگان، لااقل مساوی ارزش کالاهای فروشندگان است، معمولاً با مبالغ کمتری معامله می‌شود؛ در اثر سرعت بیشتر گردش پول، همان قطعات پول، وسیله خریدهای بیشتری خواهد بود تا خریدهای نوع اول.

پول کاغذی ممکن است طوری تنظیم شود که یا بیشتر محدود به گردش پول بین فروشندگان مختلف باشد، یا اینکه در بیشتر معاملات بین فروشندگان و مصرف‌کنندگان نیز وارد شود. در جاهایی که اسکناسهای کمتر از ده لیره‌ای جریان ندارد، مثل لندن، پول کاغذی خودش را محدود به فروشندگان می‌کند. وقتی که يك اسکناس ده لیره‌ای به دست مصرف‌کننده‌ای می‌رسد، معمولاً مجبور می‌شود در اولین مغازه‌ای که می‌خواهد به اندازه

پنج شلینگ جنس بخرد آن را خرید کند، به طوری که اغلب قبل از اینکه مصرف کننده فرصت داشته باشد که بیش از یک چهارم آن را خرج کند اسکناس مزبور به دست فروشنده می‌رسد. در جاهایی که مثل اسکاتلند، اسکناسهای کوچکتری مانند اسکناس بیست شلینگ منتشر می‌شود، پول کاغذی به قسمت بیشتر مبادلات بین فروشنده و خریدار جریان پیدا می‌کند. قبل از تصویب قانونی که انتشار اسکناسهای ده شلینگ و پنج شلینگ را ممنوع کرد، پولهای کوچک مزبور در بیشتر مبادلات ظاهر می‌شدند. در پولهای رایج امریکای شمالی، پولهای کاغذی یک شلینگ معمولاً انتشار می‌یافت، و تقریباً تمام جریان پول را پر کرده بود. در بعضی از اسکناسهای پورکشایر، حتی مبالغ کوچک مثل شش پنی هم یک اسکناس مخصوص داشت.

در جاهایی که صدور اسکناسهای کوچک مانع قانونی نداشته و معمولاً این نوع اسکناسها انتشار می‌یابد، بسیاری از افراد متوسط و معمولی می‌توانند بانکدار بشوند و به این کار تشویق می‌شوند. شخصی که سفته پنج لیره‌ای و یا حتی فته طلب بیست شلینگ وی را همه کس رد کرده است، بدون تردید در ازاء حق الزحمه‌ای معادل شش پنس آن را در بانک یا نزد صراف خرد می‌کند. ولی ورشکستگیهای مکرری که این بانکداران بی پول معروض آن قرار می‌گیرند، ممکن است ناراحتیهای شدیدی را موجب شود، و گاهی اوقات بدبختیهای عظیمی برای تعداد زیادی از مردم تنگدست که اسکناس افراد دیگر را خرد کرده‌اند پدید می‌آید.

شاید، بهتر این بود که در سراسر خاک انگلیس اسکناسهای کمتر از مبلغ پنج لیره صادر نمی‌شد. احتمالاً، در آن صورت پول کاغذی، در هر قسمت از کشور، محدود به گردش بین فروشندگان مختلف می‌شد، درست مثل لندن در حال حاضر که اسکناسهای کمتر از ده لیره در آن جریان ندارد؛ اسکناس پنج لیره‌ای در بیشتر نواحی کشور، اسکناسی است که گرچه قدری بیش از نیمی از مقدار کالاها را می‌توان با آن خرید، ولی به همان اندازه‌ای که در میان مخارج پرریخت و پاش لندن اسکناس ده لیره‌ای دست به دست می‌گردد، اسکناس پنج لیره‌ای، با اینکه به ندرت تمام آن یک دفعه خرج می‌شود، مورد توجه است.

باید دانست، در جایی که مثل لندن، پول کاغذی محدود به مبادله بین فروشندگان است، همیشه مقدار زیادی طلا و نقره وجود دارد. در جاهایی که مثل اسکاتلند، و بیشتر از آن در امریکای شمالی، پول کاغذی گردش کثیری بین فروشنده و مصرف کننده دارد، اسکناس طلا و نقره را بالکل از کشور به خارج تبعید می‌کند؛ تقریباً تمام مبادلات عادی تجارت داخلی با پول کاغذی انجام می‌شود. ممنوعیت انتشار اسکناسهای پنج شلینگ و ده شلینگ تا اندازه‌ای کمبود طلا و نقره را در اسکاتلند از بین برد؛ و اگر انتشار اسکناسهای بیست شلینگ هم ممنوع می‌شد مقدار طلا و نقره را بیشتر می‌کرد. گفته می‌شود در امریکا از وقتی که بعضی از پولهای کاغذی ممنوع گردیده مسکوک طلا و نقره فراوان تر شده است، و همچنین گفته می‌شود که قبل از پیداشدن پولهای کاغذی، مسکوک طلا و نقره در آن کشور فراوان بوده است.

با اینکه پول کاغذی باید کاملاً محدود به گردش بین فروشندگان با یکدیگر باشد،

مع‌هذا بانک و بانکداران هنوز هم، مثل وقتی که پول کاغذی در تمام معاملات گردش داشت، می‌توانند تقریباً همان‌نحو کمک را به تجارت و صنعت یک کشور بکنند. پول نقدی که فروشنده مجبور است برای اجابت تقاضاهای اتفاقی، نزد خود نگاه دارد، کلاً بین وی و سایر فروشندگان که او از آنها کالا می‌خرد به گردش درمی‌آید. وی نیازی ندارد که برای معامله بین خود و مصرف‌کننده‌اش، که مصرف‌کننده وی هستند و با پول نقد از او خرید می‌کنند و به جای دریافت وجه پولی هم به او می‌دهند، پول نقد را عاقل نگاه دارد. بنابراین، با اینکه اجازه نمی‌دانند که به غیر از مبالغی که کافی برای مبادله بین فروشندگان است پول کاغذی دیگری منتشر شود، ولی بعضاً در اثر تنزیل بروات حقیقی، و قسمتی هم به دلیل وامی که بر اساس حسابهای اعتباری می‌دهند، بانک و بانکداران هنوز هم می‌توانستند قسمت بیشتر فروشندگان مزبور را از لزوم نگاهداری مبالغ هنگفتی از سرمایه خودشان به صورت پول نقد، و بیکار که برای پاسخ به تقاضاهای گهگاهی کنار گذاشته بودند، برهاند. هنوز هم ممکن بود بتوانند نهایت کمک و مساعدتی را که بانکها و بانکداران، با رعایت قوانین، انجام می‌دهند، به عمل آورند.

می‌توان گفت، مانع شدن افراد خصوصی، از اینکه سفته‌های یک بانکدار را، برای هر مبلغ اعم از کوچک یا بزرگ قبول بکنند، در حالی که خودشان راضی به قبول آن هستند، و یا محدود کردن یک بانکدار، از انتشار اسکناسهای کوچک، در حالی که تمام همسایگان او حاضر به قبول آن هستند، نقض آشکار آزادی طبیعی است که وظیفه اصلی قانون حمایت از آنست، نه تخلف از آن. بدون تردید، چنین مقرراتی، در بعضی از موارد نقض آزادی طبیعی است. اما اجرای آزادی طبیعی افراد معدودی، که ممکن است امنیت تمام جامعه را به مخاطره بیفکنند، باید به وسیله قوانین تمام دولتها، اعم از آزادترین، یا مستبدترین آنها محدود بشود، و محدود هم شده است. مجبور کردن افراد به ساختن دیوار مشترک برای جلوگیری از آتش‌سوزی، نیز نقض آزادی طبیعی است، درست به همان شکلی که مقررات دادوستد بانکی پیشنهاد شده در این فصل نقض آزادی است.

پول کاغذی که به شکل اسکناس منتشر شده از طرف اشخاصی که اعتبار آنها تردیدناپذیر است، که بدون هیچ گونه شرطی عندالمطالبه قابل پرداخت باشد، و در واقع هم به محض ارائه آن پرداخت می‌شود، ارزشش از هر لحاظ مساوی با ارزش پول طلا و نقره است؛ زیرا در هر آن می‌توان در برابر آن طلا و نقره دریافت کرد. هر چیز که در قبال این پول بانکی خرید و فروش شود، لزوماً باید قیمت‌اش به همان ارزانی باشد که اگر طلا و نقره می‌دادیم می‌توانستیم بخریم.

گفته شده است، افزایش پول کاغذی در اثر افزایش مقدار آن، و در نتیجه کاهش ارزش مجموع پول در جریان، لزوماً قیمت پولی کالاها را بالا می‌برد. اما چون مقدار طلا و نقره‌ای، که از جریان پول خارج شده، همیشه برابر با مقدار پول کاغذی است که انتشار یافته، پول کاغذی لزوماً مقدار پول در جریان را افزایش نخواهد داد. از اواخر سده گذشته تا به امروز قیمت خواربار هیچ وقت در اسکاتلند ارزانتر از سال ۱۷۵۹ نبوده است، گو اینکه با انتشار اسکناسهای ده و پنج شلینگ، در آن سال پول کاغذی بیشتر از

امروز در جریان بود.

نسبت بین قیمت خواربار در اسکاتلند و انگلیس امروز همانست که قبل از انتشار عظیم اسکناس به‌وسیلهٔ بانکهای اسکاتلند، وجود داشت. در بسیاری از موارد، قیمت گندم انگلیس به‌ارزانی گندم فرانسه است؛ در صورتی که در انگلستان مقادیر زیادی پول کاغذی منتشر شده، و در فرانسه به‌ندرت پول کاغذی دیده می‌شود. در سال ۱۷۵۱ و ۱۷۵۲ که آقای هیوم مقاله‌های سیاسی خود را چاپ کرد، و بلافاصله پس از انتشار عظیم پول کاغذی در اسکاتلند، افزایش محسوسی در قیمت خواربار پیدا شد که احتمالاً، به‌علت نامساعد بودن هوا بود نه انتشار پول کاغذی. در حقیقت، در مورد پول کاغذی که شامل سفته‌هایی است که پرداخت آنها، در هر مورد، یا مبتنی بر حسن‌نیت کسانی است که آن را انتشار داده‌اند، و یا مبتنی بر شرایطی است که دارندهٔ این اسکناسها ممکن است همیشه قدرت انجام آن را نداشته باشد، وضع طور دیگری می‌شد؛ و اگر هم پرداخت سفته‌ها سالها پس از صدور، بدون اینکه بهره‌ای به آن تعلق گیرد، معوق می‌ماند، بازعکس‌العمل مردم فرق می‌کرد. بدون تردید، ارزش چنین پولهایی کم‌وبیش، پائین‌تر از طلا و نقره است، بستگی به این دارد که اشکالات و مبادلهٔ آن یا عدم قطعیت تعویض آن در برابر طلا و نقره کم باشد یا زیاد، و همچنین بستگی دارد به اینکه فاصلهٔ زمانی بازپرداخت آن کم است یا زیاد.

چند سال پیش شرکت‌های مختلف بانکی اسکاتلند در اسکناسهای خود يك جملهٔ اختیاری می‌گنجاندند، که به‌موجب آن تعهد می‌کردند که دارندهٔ اسکناس به‌محض ارائهٔ آن به‌بانک پول خود را دریافت می‌کند، و یا شش‌ماه پس از ارائهٔ آن به‌بانک، به‌اختیار مدیران بانک، کل مبلغ به‌اضافهٔ بهرهٔ قانونی شش‌ماه مزبور را یکجا دریافت خواهد کرد. مدیران بعضی از بانکها گاهی از این جملهٔ مجاز و اختیاری سوء استفاده می‌کردند، بدین نحو که افرادی که قصد داشتند پولهای کاغذی زیاد خود را تبدیل به طلا و نقره بکنند تعهد می‌کردند که از جملهٔ اختیاری مزبور استفاده خواهند کرد، مگر اینکه متقاضی فقط به‌تبدیل قسمتی از مبلغی که درخواست مبادلهٔ آن را داشت رضایت دهد. سفته‌های بانکهای مزبور در آن زمان قسمت اعظم پول در جریان اسکاتلند را تشکیل می‌داد، که عدم قطعیت پرداخت آن لزوماً ارزش آنها را پائین‌تر از ارزش طلا و نقره می‌برد. در مدتی که سوء استفاده از جملهٔ مشروحهٔ فوق ادامه داشت (به‌طور کلی در سالهای ۱۷۶۲ و ۱۷۶۳ و ۱۷۶۴ استفاده از جملهٔ مزبور بیشتر شیوع داشت)، درحالی که معاوضهٔ پول بین لندن کارلایل^{۱۱} به‌قیمت اسمی بود، مبادلهٔ پول بین لندن و دام‌فریز^{۱۲}، با اینکه این شهر در فاصلهٔ سی‌میلی کارلایل است، ولی نرخ مبادلهٔ چهاردرصد به‌زیان دام‌فریز بود. اما در کارلایل، بروات به طلا و نقره پرداخت می‌شد، در صورتی که در دام‌فریز به‌اسکناسهای اسکاتلندی، و محرز نبودن تبدیل این اسکناسها به‌مسکوک طلا و نقره قیمت آنها را چهار درصد کمتر از قیمت مسکوک کرده بود، همان قانونی که صدور اسکناسهای ۵ شلینگ و ده شلینگ را ممنوع کرد، جملهٔ مزبور را هم از روی اسکناسها حذف کرد، و بدین طریق معاوضهٔ پول بین

انگلستان و اسکاتلند را به نرخ طبیعی خود برگرداند، یعنی به برخی که جریان تجارت و فرستادن پول ایجاب می‌کرد.

در پولهای کاغذی یورکشایر، پرداخت مبالغ جزئی مثل نیم‌شلینگی گاهی به‌این شرط وابسته بود که دارنده اسکناس باید بقیه پول خرد یک‌گینی را به‌صاحب‌کننده اسکناس بدهد؛ و این شرطی بود که اغلب دارنده اسکناس قادر به انجام آن نبود، و لذا قیمت اسکناس را پائین‌تر از قیمت طلا و نقره برده بود. قانونی که از مجلسین گذشت این گونه عبارات و شرطها را غیرقانونی اعلام کرد، و مثل مورد اسکاتلند، کلیه سفته‌های در وجه حامل کمتر از بیست شلینگ را ممنوع کرد.

پول کاغذی منتشره در امریکای شمالی شامل اسکناسهای در وجه حامل نبود، بلکه به‌صورت اسکناسهای دولتی بود که پرداخت آن تا چند سال پس از انتشار حال نمی‌شد؛ و با اینکه دولتهای استعماری بهره‌ای به‌دارنده اوراق مزبور نمی‌دادند، ولی آنرا پول قانونی اعلام کردند که در برابر کل ارزش انتشاری آن قابل تبدیل است، و در حقیقت کل مبلغ آنرا دولت پس می‌داد. ولی با قبول این موضوع که امنیت مستعمره کاملاً خوب بود، اگر فرض کنیم که صدلیره پانزده‌سال از تاریخ صدور آن قابل پرداخت است، در کشوری که نرخ بهره شش درصد است، ارزش حال صد لییره کمی بیشتر از چهل لییره می‌شود. بنابراین، مجبور کردن یک بستانکار، به قبول این پول کاغذی در قبال صد لییره‌ای که وی نقداً به بدهکار داده است یک بی‌عدالتی شدیدی بود که شاید، به‌ندرت از طرف دولتهایی که خود را دولت آزاد می‌نامند عمل شده باشد. این عمل دارای نشانه‌های آشکار از چیزی است که دکتر دو گلاس این مرد محترم و رک‌گو آنرا بر زبان رانده است؛ یعنی نقشه‌ای که بدهکاران متقلب برای فریب‌دادن بستانکاران کشیده‌اند. در حقیقت، دولت پنسیلوانیا^{۱۳}، در اولین باری که در سال ۱۷۲۲، پول کاغذی انتشار داد، ادعا کرد، که پول کاغذی را با ارزش مساوی، با طلا و نقره عوض خواهد کرد، و برای کسانی که به‌هنگام دریافت قیمت کالاهایشان تفاوتی بین پول کاغذی مستعمره و طلا و نقره قائل می‌شدند جرایمی تعیین کرد؛ که البته خود این قانون مثل قانون بالا مستبدانه و ظالمانه بود، و لسی اثرش خیلی کمتر از آن بود که منظور و مقصود قانونگذار را در تقویت و پشتیبانی پول برآورد. قانون رسمی یک کشور ممکن است یک شلینگ را به‌جای یک‌گینی پول قانونی اعلام کند، زیرا ممکن است دادگاهها را ملزم کند که ذمه بدهکاری را که عرض حال تقدیم کرد بری کند. ولی هیچ قانون رسمی نمی‌تواند شخصی را که اجناس خود را می‌فروشد، و آزاد است هرطور که می‌خواهد بفروشد، مجبور کند که در ازاء یک‌گینی کالای فروخته شده یک شلینگ دریافت کند. با وجود مقرراتی از این قبیل، در وقتی که پولهای مختلف در انگلیس معاوضه می‌شدند معلوم شد که یک صد لییره استرلینگ، در بعضی از مستعمرات، برابر با یکصد و سی لییره تلقی می‌شد، و در بعضی دیگر از مستعمرات برابر مبلغ معتنا بوی

۱۳. قبل از استقلال امریکا، و در زمان حکومت استعماری، هر کدام از سیزده ایالت امریکا یک دولت مستقل و جداگانه‌ای داشتند، و پنسیلوانیا یکی از آن سیزده ایالت بود (مترجم).

یعنی هزار و صد لیره؛ این تفاوت ارزش لیره ناشی از تفاوت مقدار پول کاغذی بود که در مستعمرات مختلف انتشار یافته بود، و همچنین ناشی از این بود که شرایط بازپرداخت و ابراء دین نهایی آن درجه مدت زمان و باجه احتمالی است.

بنابراین، هیچ قانونی نمی‌تواند منصفانه‌تر از قانون مزبور مصوبه پارلمان باشد، که من غیر حق در مستعمرات از آن شکایت دارند، و قانون مزبور چنین اعلام داشت که در آینده پولهای کاغذی که در مستعمرات انتشار می‌یابد نمی‌تواند برای بازپرداخت پول قانونی به‌شمار آید.

پنسیلوانیا در صدور و انتشار اسکناس از تمام مستعمرات ما معتدل‌تر بوده است. بنابراین گفته می‌شود که ارزش پول کاغذی آن هرگز از ارزش پول مسکوک که قبل از انتشار اسکناس رواج داشت پایین‌تر نرفته است. قبل از انتشار اسکناس، پنسیلوانیا واحد پول مسکوک خود را بالابرده بود، و به وسیله قانون مجلس دستور داد که ۵ شلینگ استرلینگ در برابر ۶ شلینگ ۳ پنس پول مستعمره، و بعدها در برابر ۶ شلینگ ۸ پنس معاوضه شود. بنابراین، یک لیره پول مستعمره، حتی وقتی که پول طلا و نقره در جریان بود، متجاوز از سی درصد کمتر از ارزش یک لیره استرلینگ ارزش داشت، و وقتی که پنسیلوانیا پول کاغذی انتشار داد به ندرت ارزش آن از سی درصد تفاوت مزبور تجاوز می‌کرد. دلیل افزایش ارزش وجهی مسکوک برای جلوگیری از صدور طلا و نقره بود، یعنی با افزایش ارزش وجهی مسکوک، مقدار مساوی مسکوک در پنسیلوانیا با مقدار بیشتر پول انگلیس معاوضه می‌شد تا در خود انگلیس. اما، معلوم شد درست به همان نسبتی که پنسیلوانیا واحد مسکوک خود را بالابرد قیمت کالاهای انگلیس نیز افزایش یافته است، به طوری که طلا و نقره مستعمره مثل پیش، به سرعت از کشور خارج می‌شد.

پول کاغذی هر مستعمره، با همان مبلغ اسمی که انتشار یافته بود؛ به عنوان مالیات ایالتی پذیرفته می‌شد، و بناچار بدین طریق ارزش آن بیشتر از مقداری بود که مدت بازپرداخت و یا پس دادن واقعی یا فرضی آن ممکن بود ایجاد کند.

ارزش اضافی پول کاغذی، بر طبق مقدار پولی بود که یک مستعمره بخصوص بیشتر از میزان مالیات ایالتی که باید می‌پرداخت منتشر می‌کرد. و در تمام مستعمرات میزان پول کاغذی بیشتر از مالیاتی بود که باید به‌پردازد.

شاهی که قانونی وضع می‌کند مبنی بر اینکه نسبت معینی از مالیات او باید با پول کاغذی از جنس معینی پرداخت شود، با اینکه شرایط پس دادن و استرداد نهایی پول کاغذی به‌طور کلی بستگی به اراده شاه دارد، ولی ارزش معینی برای اسکناس یا پول کاغذی ایجاد می‌کند. اگر بانکی که این پول را انتشار داده دقت کند تا مقدار آن را همیشه قدری کمتر از آن چیزی نگاه دارد که به آسانی قابل استفاده در این راه باشد، تقاضای پول کاغذی ممکن است چنان باشد که با صرفه باشد، یا در بازار از مسکوک طلا و نقره‌ای که اسکناس جانشین آن شده قدری بیشتر به فروش رسد. بعضی از مردم علت تفاوت پول (صرف پول) آمستردام، یا برتری پول بانکی را به پول در جریان همین مسأله می‌دانند؛ گویانکه این پول بانکی را نمی‌توان با اراده صاحب آن از بانک خارج کرد. قسمت اعظم

بروات باید با این پول بانکی پرداخت شود، یعنی با انتقال حساب در دفاتر بانکی؛ و می‌گویند، مدیران بانک آمستردام دقت می‌کنند که کل مقدار پول بانکی را همیشه پائین‌تر از مقداری نگاه دارند که کاربردی این چنینی ایجاد می‌کند. گفته می‌شود، به این دلیل است که پول بانکی در برابر مبلغ بیشتری فروش می‌رود، و یا معادل ۴ تا ۵ درصد بیشتر از پول مسکوک طلا و نقره آن کشور صرف می‌کند. اما، همان‌طور که بعداً خواهیم دید، این دلیل بانک آمستردام تا اندازه زیادی واهی و بی‌اساس است.

قیمت پول کاغذی که به پائین‌تر از ارزش مسکوک طلا و نقره تنزل می‌کند ارزش آن فلزات را کاهش نمی‌دهد، و یا سبب نمی‌شود که مقادیر مساوی از آن در قبال مقادیر کمتری کالای نوع دیگر مبادله شود. نسبت بین ارزش طلا و نقره و ارزش هر نوع کالای دیگر، در تمام موارد بستگی به ماهیت یا مقدار پول کاغذی مخصوصی، که ممکن است در کشور مخصوصی جریان داشته باشد، ندارد، بلکه مبتنی بر فقر و غنای معادنی است، که در یک زمان معین بخش بزرگی از بازار تجارتي جهان را با آن فلزات اشباع می‌کند. تفاوت ارزش طلا و نقره با هر نوع کالای دیگر، بستگی دارد به تناسب بین مقدار کاری که برای آوردن کمیت معینی طلا و نقره به بازار لازم است، و میزان کاری که برای آوردن مقداری از هر نوع کالای دیگر به آنجا لازم است.

اگر بانکداران در صدور هر نوع اسکناس در گردش، و یا اسناد در وجه حامل مجبور و محدود به مقدار کمتری شوند، و اگر ملزم بشوند که به محض ارائه چنین پولهای کاغذی فوری و بدون هیچ‌گونه قید و شرطی آن را بپردازند، دادوستد اسکناس، در تمام موارد، با اطمینان و ایمنی که برای مردم ایجاد شده، کاملاً آزاد می‌شود. زیاد شدن اخیر تعداد شرکت‌های بانکی در دو قسمت جزیره انگلیس^{۱۴} یعنی واقعه‌ای که بسیاری از مردم را به وحشت انداخته است، به جای اینکه امنیت پولی مردم را کم کند، آن را افزایش داده است. و همه بانکها را مجبور کرده است که در رفتار خود ملاحظه‌کار باشند، و مقدار پول کاغذی خود را بیشتر از نسبت لازم پول مسکوک بالا نبرند، و خود را علیه هجوم کینه‌جویانه‌ای که هم‌چشمی بین تعداد زیادی از رقبا همیشه ایجاد می‌کند حفظ کنند. این امر مقدار انتشار هر بانک را در دایره تنگ‌تری محدود کرده، و مقدار اسکناسهای جاری آنها را کاهش می‌دهد. در اثر تقسیم شدن پول در جریان بین تعداد زیادی از بانکها، و رشکستگی هر کدام از این بانکها، که در جریان امور واقعه‌ای است که باید گاهی اتفاق افتد، اثر کمتری روی مردم خواهد داشت. همچنین، رقابت بین بانکها، همه آنها را مجبور می‌کند که در معاملات خود با مشتریان سخاوت بیشتری به خرج دهند، از ترس اینکه نکند رقیبانشان آنها را به سوی خود بکشند. به‌طور کلی، هر گاه رشته‌ای از تجارت، یا هر نوع تقسیم کار، به سود عامه باشد، هر چقدر که رقابت بین آنها عمومی‌تر و آزادتر باشد، همیشه بیشتر به سود مردم تمام می‌شود.

۱۴. مقصود انگلیس و اسکاتلند است (مترجم).

دربارهٔ انباشتگی سرمایه، یا کارمولد و غیرمولد

یک نوع کار هست که ارزش موضوعی را که مشمول آن کار است بالایی برد؛ و یک نوع کار دیگری هم هست که فاقد چنین اثری بوده و ارزش موضوع را افزایش نمی‌دهد. اولی، که ارزش را بالا می‌برد، می‌توان کارمولد نامید، دومی را کار غیرمولد. بدین‌سان، کار یک کارگر به‌طور کلی به‌ارزش موادی که روی آن کار می‌کند، و ارزش گذران و معیشت او، و سود صاحب صنعت می‌افزاید.

بعکس، کار نوکران و خدمتکاران، چیزی به‌ارزش اضافه نمی‌کند. با اینکه مزد کارگر به‌وسیلهٔ کارفرمای او پرداخت می‌شود، ولی درحقیقت صنعتکار هزینه‌ای برای وی نداشته است، ارزش مزد او، به‌اضافهٔ سود در ارزش افزودهٔ شیئی که کار روی آن انجام شده مستتر است و معمولاً برمی‌گردد. ولی مخارج و هزینهٔ نوکر و خدمتکار هیچ‌گاه بر نمی‌گردد. شخص می‌تواند با استخدام تعداد زیادی از کارگران، ثروتمند شود؛ با تغذیهٔ عدهٔ زیادی از خدمتکاران ثروت خود را از دست می‌دهد و فقیر می‌شود. اما، کار خدمتکار نیز دارای ارزش است، و مستلزم آنست که مانند کار صنعتکار مزد به‌آن پرداخت شود. ولی کارگر در شیئی مخصوص و یا کالاهای قابل فروش مجسم می‌گردد، و این شیء یا کالا مدتها پس از اینکه کار تمام شد هنوز هم دوام دارد. مثل اینست، که مقدار معینی کار را ذخیره کنیم و کنار بگذاریم و بعداً که به‌آن نیاز پیدا کردیم آن را به‌کار بریم. آن شیء، و یا معادل آن یعنی قیمت آن شیء اگر لازم باشد، می‌تواند بعداً به‌همان اندازهٔ کاری که در تولید آن به‌کاررفته، کار به‌جریان و به‌حرکت اندازد. بعکس، کار پیشخدمت، در یک شیء و یا یک کالای قابل فروش خود را، متبلور و مجسم نمی‌کند. خدمت او در

۱. بعضی از نویسندگان دانشمند و نابغهٔ فرانسه این دو واژه را به‌مفهوم دیگری به‌کار برده‌اند. در بخش آخر کتاب چهارم سعی می‌کنم نشان دهم که مفهومی را که این نویسندگان ارائه کرده‌اند صحیح نیست.

همان لحظه‌ای که آن را انجام می‌دهد تمام می‌شود، و به‌ندرت اثر یا ارزشی پشت سر خود باقی می‌گذارد که در قبال آن بعداً بتوان مقدار مساوی کار یا خدمت تولید کرد. کار بعضی از محترم‌ترین طبقات جامعه، مثل کار خدمتکاران و پیشخدمتها، غیر مولد، و در هیچ کالای قابل فروش، و یا شیء پر دوامی مجسم و متبلور نمی‌شود، که بتواند پس از اینکه کار روی آن تمام شد دوام بیاورد، و در ازاء آن بتوان بعدها مقدار مساوی کار بدست آورد. مثلاً، کار دولت، با تمام افسران لشکری و دیوانی که زیر نظر او کار می‌کنند، کار تمام نیروی دریایی و ارتش زمینی، کارهای غیر مولد هستند. اینان خدمتگزار مردم هستند، و به‌وسیلهٔ قسمتی از محصول سالیانهٔ کار و کوشش سایر مردم گذران می‌کنند. این‌گونه خدمات، هر قدر که قابل احترام، و مفید و لازم باشند، چیزی تولید نمی‌کنند که بعدها بتوان مقدار مساوی خدمت از آنها بدست آورد. حمایت، امنیت و دفاع از دولت و کشور، یعنی محصول کار امسال آنان، نمی‌تواند در سال آینده حمایت، امنیت و دفاع را تأمین کند. بعضی از خطرناک‌ترین و مهم‌ترین و بعضی از زیاده‌ترین مشاغل را باید جزو همین طبقه از مشاغل غیر مولد ذکر کرد: کشیشان، وکلای دعاوی، پزشکان، انواع ادبا و شعراء، هنرپیشگان، موسیقیدانها، لوده‌ها، خوانندگان اپرا، رقصندگان اپرا، و غیره جزو همین گروه هستند. کار پست‌ترین این عده ارزش معینی دارد، که با همان اصولی که ارزش هر نوع کار دیگر را تعیین می‌کند تعیین می‌شود؛ و کار نجیب‌ترین و مفیدترین این افراد، چیزی تولید نمی‌کند که بعدها بتوان با آن مقدار مساوی کار را خریداری و یا بدست آورد. خطابهٔ سخنوران نامی، مانند رجزخوانی هنرپیشگان، و یا آهنگ موسیقیدانان غیر مولد است، و کار همهٔ این عده به‌محض ارائه شدن از بین می‌رود.

کارگران مولد و غیر مولد، و تمام آن کسانی که اصلاً کار نمی‌کنند، همه به‌وسیلهٔ محصول سالیانهٔ زمین و کار تغذیه و گذران می‌کنند. محصول مزبور هر چقدر هم که زیاد باشد، بی‌نهایت نمی‌تواند باشد، و لذا حدی دارد. از اینرو بستگی دارد به اینکه چقدر از این محصول سالیانه، در هر سال برای گذران کارگران غیر مولد به کار برده می‌شود، اگر زیاد مصرف شود برای کارهای تولیدی مقدار کمی باقی می‌ماند، اگر برای معاش غیر مولدین کمتر اختصاص داده شود، سهم بیشتری برای کارگران مولد باقی می‌ماند، و محصول سال آینده به‌همین منوال کم و یا زیاد می‌شود؛ اگر ما تولید خود بخودی زمین را مستثنی کنیم، مجموع محصول سالیانهٔ معلول کار مولد یک جامعه است.

با اینکه، بدون تردید، کل محصول سالیانهٔ زمین و کارگر هر کشور مآلاً برای تهیه مصرف ساکنان آن و همچنین درآمد آنان اختصاص داده می‌شود، مع‌هذا وقتی که این محصول یا از زمین، و یا از دست کارگران مولد خارج می‌شود، طبعاً به دو قسمت تقسیم می‌شود. یکی از این دو قسمت، که اغلب بخش بزرگتر است، در درجهٔ اول، برای برگشت سرمایه، یا برای تجدید خواربار، مواد و کارهای تمام شده‌ای که از سرمایه گرفته شده است اختصاص دارد؛ و دیگری برای ایجاد درآمد برای صاحب سرمایه است، مثل سود سرمایه او، یا ایجاد درآمد برای اشخاص دیگر، مانند اجارهٔ زمین او

بدین ترتیب، از محصول زمین، یک قسمت برگشت سرمایه کشاورز را جبران می‌کند؛ و قسمت دیگر سود و اجاره زمین را تأمین می‌کند؛ و بدین نحو درآمدی برای مالک سرمایه، به شکل سود سرمایه او؛ و درآمدی برای اشخاص دیگر، به شکل اجاره زمین ایجاد می‌کند. از محصول کارخانه‌های بزرگ، نیز به همین نحو، یک قسمت که همیشه بزرگترین قسمت آنست، سرمایه مسئول و مدیر کارخانه را جبران می‌کند؛ و حصه دیگر آن سود او را می‌پردازد، و بدین ترتیب درآمدی برای صاحب سرمایه آن تهیه می‌کند.

آن قسمت از محصول سالیانه زمین و کارگر هر کشور که سرمایه راجبران می‌کند، هیچ گاه جز برای معاش کارگران مولد مصرف نمی‌شود. فقط مزد کارگر مولد با آن پرداخت می‌شود. آن قسمتی که بلافاصله درآمدی به عنوان سود و یا اجاره ایجاد می‌کند، ممکن است بدون تفاوت برای نگاهداری کارگر مولد یا غیرمولد به کار رود.

هر قسمت از این موجودی را که انسان به عنوان سرمایه به کار می‌برد، همیشه انتظار دارد که باسود آن، به او برگشت داده شود. بنابراین، آن را فقط برای معیشت کارگران فعال و مولد به کار می‌برد؛ و پس از اینکه وظیفه خود را به عنوان سرمایه انجام داد، شکل درآمد را به خود می‌گیرد. هر وقت که قسمتی از آن را به گذران هر نوع کارگر غیرمولد اختصاص دهد، آن قسمت، از آن لحظه، از سرمایه او خارج شده، و برای مصرف فوری در موجودی او قرار می‌گیرد.

کارگران غیرمولد، و کسانی که اصلاً کار نمی‌کنند؛ همه از راه درآمد ارتزاق می‌شوند؛ بدین معنی که یا در وهله اول به وسیله آن قسمت از محصولی که در اصل ایجاد درآمد برای بعضی از افراد بخصوص می‌کند، اعم از اینکه به شکل سود سرمایه باشد، یا اجاره زمین تأمین می‌شوند؛ و یا در وهله دوم، به وسیله آن مقداری از محصول که در اصل برای برگشت سرمایه و کارگران مولد، محض اختصاص داده شده تغذیه می‌شوند، وقتی این محصول بدستشان می‌افتد آنچه که مازاد بر قوت لازم آنهاست، ممکن است بدون تفاوت برای گذران کارگر مولد یا غیرمولد به کار رود. بدین ترتیب، نه تنها مالکین بزرگ یا بازرگانان ثروتمند، بلکه حتی کارگر عادی، اگر مزدش به اندازه کافی باشد، ممکن است یک خدمتکار نگاه دارد؛ و یا گاهی برای تماشا به تماشاخانه یا خیمه‌شب‌بازی رفته، و بدین طریق سهم خودش را در معیشت عده‌ای از کارگران غیرمولد بپردازد؛ یا ممکن است مالیات بدهد و از این راه گروه دیگری را که مفیدتر و محترم‌تر هستند ولی آنها هم عیناً غیرمولدند حمایت کند. اما هیچ قسمتی از تولید سالیانه، که در اصل به برگشت سرمایه اختصاص داده شده، هرگز برای تغذیه کارگران غیرمولد به کار نمی‌رود مگر پس از اینکه مجموع نیروی مولد کارگر خود را به حرکت درآورده، یا تمام آن نیرویی که، از این طریق کاربرد، می‌توانست به حرکت درآورد، به راه اندازد. کارگر باید مزد خود را ابتدا با کاری که انجام می‌دهد بدست آورد و سپس قسمتی از آن را در این طریق مصرف کند. آن قسمت مزده که بدین نحو مصرف می‌شود معمولاً قسمت جزئی است. و این قسمت فقط از راه پس انداز و ذخیره درآمد او حاصل می‌شود که معمولاً کارگران به ندرت مقدار درآمدشان زیاد است. اما، معمولاً قسمتی از درآمدشان اختصاص

به این امر دارد؛ و در پرداخت مالیاتها عدهٔ کثیر کارگران جبران پرداختهای ناچیز آنان رامی کند. بنابراین، در همه جا اجارهٔ زمین و سود سرمایه دو منبع اصلی است که کارگران غیرمولد گذران خود را از آن تأمین می کنند. این دو قسمت از درآمد از جمله درآمد هایی است که معمولاً مالکین مقدار زیاد آن را می توانند ذخیره کنند. این دو منبع درآمد به طور مساوی وبدون تفاوت می تواند کارگر مولد وغیرمولد را تغذیه کنند. اما، به نظر می رسد که بیشتر ترجیح می دهند که کارگران غیرمولد از آن بهره مند شوند. از بودجهٔ يك لرد بزرگ معمولاً تعداد بیشتری افراد بیکاره تغذیه می کنند تا کارگران فعال. يك بازرگان ثروتمند با اینکه با سرمایهٔ خود فقط افراد فعال را نگاهداری می کند، ولی با مخارج خود، یعنی کاربرد درآمدش، مثل لرد متمکن تعداد زیادی افراد غیرفعال را نگاهداری می کند.

بنابراین، نسبت بین کارگر فعال وغیرفعال، در هر کشور بسیار بستگی دارد به نسبت بین آن قسمت از تولید سالیانه ای که به محض حصول از زمین یا از قبل کارگر مولد، برای برگشت سرمایه کناره گذاشته می شود، و آن قسمت که به منظور ایجاد درآمد، اعم از اجاره یا سود، جدا می شود.

بدین ترتیب، در حال حاضر، در کشورهای ثروتمند اروپا، قسمت بزرگی از تولید زمین (که معمولاً بزرگترین قسمت محصول زمین است)، برای برگشت سرمایهٔ کشاورز ثروتمند ومستقل کناره گذاشته می شود، و قسمت دیگر آن برای پرداخت سود واجارهٔ صاحب ملک منظور می شود. ولی در زمان قدیم، یعنی در دورهٔ شیوع حکومت فئودالی، سهم ناچیزی از محصول برای جانشین کردن سرمایهٔ به کار رفته در کشاورزی کافی بود. این سرمایه معمولاً شامل چند وام مختلف بود، که از محصولات خودرو زمین کشت نشده تغذیه می کرد، و بنابراین می شد آن را جزء قسمتی از محصول طبیعی خدادادی تلقی کرد. واغلب این دامها به مالک تعلق داشت، و به وسیلهٔ او به اجاره دار زمین وام داده شده بود. بقیهٔ محصول نیز عرفاً به وی تعلق داشت، یا به صورت کرایه واجارهٔ زمین، و یا به صورت سود سرمایهٔ ناقابل مزبور. اجاره دار یا ساکنان زمین مالک معمولاً غلام و بردهٔ او بودند، وافراد خانواده و اموالشان نیز متعلق به مالک بود. کسانی که برده نبودند اجاره دار اختیاری بودند، و با اینکه اجاره ای که می پرداختند اغلب اسماً کمی بیشتر از حداقل اجاره بود، (که اگر نمی پرداختند باید آنجا را تخلیه کنند)، ولی حقیقتاً کل تولید زمین را در برمی گرفت. ارباب آنها همیشه می توانست کار آنها را در زمان صلح وخدمات آنها را در زمان جنگ زیر سلطهٔ خود داشته باشد. و با اینکه خانهٔ آنها دور از خانهٔ ارباب بود، ولی درست مثل ملازم وی وبه همان اندازه به او وابسته بودند. اما بی تردید کل محصول زمین متعلق به شخصی است که می تواند کار وخدمت کسانی که نگاهداری می کند به فروش برساند. در وضع فعلی اروپا، سهم مالک به ندرت از يك سوم محصول تجاوز می کند، وگاهی حتی يك چهارم محصول کل زمین هم نیست. اما اجارهٔ زمین در کلیه بخشهای آباد کشور، از آن زمانهای قدیم تا به امروز سه تا چهاربرابر شده است؛ وبنابراین يك سوم یا يك چهارم محصول زمین، ظاهراً، سه یا

چهار برابر بیشتر از آن چیزی است که در قدیم بود. در پیشرفت تمدن، اجارهٔ زمین، با اینکه به نسبت وسعت زمین افزایش می‌یابد، ولی به نسبت محصول زمین کاهش پیدا می‌کند.

در کشورهای غنی اروپا، سرمایه‌های بزرگی امروز در تجارت و صنعت به کار افتاده است. در حالت قدیمی این کشورها، چون تجارت خیلی ناچیز، و کارگاههای صنایع ابتدایی در کشور محدود بود، سرمایهٔ بسیار کمی مورد نیاز بود. اما، این سرمایه‌های ناچیز، سودهای کلانی ایجاد می‌کردند. نرخ بهره هیچ‌کجا کمتر از ده درصد نبود، و سودهم قاعدتاً به اندازه‌ای بوده باشد که از عهدهٔ پرداخت این نرخ بهره بهره برمی‌آمد. در حال حاضر، در کشورهای مرفعی اروپا، نرخ بهره، در هیچ‌جا بیشتر از شش درصد نیست، و در بعضی از کشورهای بسیار مرفعی، نرخ بهره چهار، سه و دو درصد است. ولی آن قسمت از درآمد ساکنان یک کشور که از سود سرمایه بدست می‌آید، همیشه در کشورهای غنی بیشتر از کشورهای تهیدست و فقیر است، علتش اینست که موجودی سرمایه در این کشورها زیاد است: نسبت به موجودی سرمایه سود قاعدتاً خیلی نازل است.

بنابراین، آن قسمت از تولید سالیانه که بلافاصله از زمین یا از دست کارگر مولد خارج می‌شود، و برای برگشت سرمایه منظور شده، نه تنها در کشور ثروتمند بیشتر از کشور فقیر است، بلکه نسبت به آنچه که بلافاصله برای ایجاد درآمد اعم از اجاره یا سود اختصاص داده شده نیز بیشتر است. وجوهی که برای گذران کارگران مولد اختصاص داده شده نه تنها در کشورهای غنی بیشتر از کشورهای فقیر است، بلکه نسبت به وجوهی که برای ایجاد درآمد از راه سود اختصاص می‌یابند نیز بیشتر است اعم از اینکه آن رادر راه گذران و تغذیهٔ کارگر مولد صرف کرده، باشند یا غیرمولد.

نسبت بین این دو وجوه مختلف ضرورتاً در هر کشوری اخلاق عمومی ساکنان آن را نسبت به کار و بیکاری تعیین می‌کند. ما از پدران خود فعال‌تر هستیم؛ زیرا در زمان حاضر وجوهی که برای معیشت کارگر اختصاص داده شده، نسبت به وجوهی که برای گذران افراد بیکار به کار برده می‌شود احتمالاً خیلی بیشتر است تا دو قرن پیش. اجداد ما به علت نبودن وسایل کافی تشویق به کار، بیکار بودند. یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «بازی مجانی بهتر از کار کردن مجانی است». در شهرهای بازرگانی و صنعتی که طبقات پائین اجتماع به‌طور کلی از کار برد سرمایه ارتزاق می‌کنند، مردم معمولاً فعال، هوشیار، و پولدارتر هستند؛ مثل بسیاری از شهرهای انگلیس و اکثر شهرهای هلند. در شهرهایی که دراصل مردم آن از طریق سکونت و اقامت موقتی و یا دائمی درباریان گذران می‌کنند، و طبقهٔ پائین مردم به‌طور عمده از راه خرج درآمدها روزگاری گذرانند، عموماً بیکار، هرزه و تهیدست‌اند؛ مثل مردم شهر رم، ورسای، کمپین، و فونتینلو. اگر روئن و بوردو را استثناء کنید، در بقیهٔ شهرهای فرانسه صنعت و تجارت در سطح بسیار پائین است؛ و مردم طبقات سه و چهار، که به‌طور عمده با پول اعضای محاکم دادگستری، و یا کسانی که برای تظلم بدان‌جا آمده‌اند زندگی می‌کنند، به‌طور کلی بیکار و فقیرند. تجارت

عمده روئن و بوردو ظاهراً به‌طور کلی معلول موقعیت آنهاست، روئن ضرورتاً واسطه تقریباً انواع کالاهایی است که یا از کشورهای خارج وارد می‌شود، و یا از ایالات کناره دریای فرانسه، برای مصرف شهر بزرگ پاریس وارد می‌شود. بوردو نیز به همین طریق واسطه شرابهایی است که از سواحل گارن^۱، ورودخانه‌هایی که بدان منتهی می‌شود، به‌دست می‌آید، که یکی از غنی‌ترین ایالات شراب‌خیز دنیاست، و به‌نظر می‌رسد که مناسب‌ترین شراب برای صادرات، و یا بهترین شرابی که به مذاق ملل خارج خوش می‌آید تهیه می‌کند. تردیدی نیست که چنین موقعیت ممتازی ضرورتاً سرمایه‌های بزرگ را به‌سوی خود جلب می‌کند و کاربرد سرمایه‌ها در آنجا بسیار زیاد است؛ و استخدام سرمایه مزبور علت اصلی صنعت آن دو شهر است. در سایر شهرهای پارلمانی فرانسه، سرمایه‌هایی که به کار رفته قدری بیشتر از مقدار مصرف آنهاست؛ یعنی قدری بیشتر از کمترین سرمایه‌ای است که می‌تواند در آنها به کار رود. عین همین گفته در مورد شهرهای پاریس، مادرید، و وین صدق می‌کند. در بین این سه شهر پاریس از همه صنعتی‌تر است؛ ولی خود پاریس بازار عمده تمام صنایعی است که در آن شهر استقرار یافته، و هدف اصلی تمام تجارتی که در آنجا صورت می‌گیرد مصرف خودش است. لندن، لیسن، و کینهاک، شاید تنها سه شهری در اروپا هستند که هم مرکز دائمی دربار است و هم شهرهای بازرگانی تلقی می‌شود، یعنی شهرهایی که نه برای خاطر مصرف خودشان، بلکه برای سایر شهرها و ممالک نیز به‌داد و ستد مشغول‌اند. موقعیت هر سه شهر بسیار ممتاز و عالی است، و طبعاً مناسب است که واسطه کالاهای بسیاری قرار گیرد که برای مصرف نواحی دور دست اختصاص داده شده است. در شهری که درآمدهای هنگفت خرج می‌شود، استخدام سودآور سرمایه در کلیه جهات به‌استثناء تأمین مصرف آن شهر، احتمالاً، دشوارتر است تا در جایی که طبقات پایین اجتماع وسیله دیگری برای گذران خود ندارند مگر آنچه که از طریق کاربرد این نوع سرمایه‌ها به‌دست می‌آورند. احتمالاً، بیکاری عمده کثیری از مردم که از راه درآمد انتعاش می‌کنند، کوشش کسانی را که باید از کاربرد سرمایه‌گذاران کنند از بین می‌برد و خراب می‌کند، و سبب می‌شود که به کار گرفتن سرمایه در آن محل سودآوری کمتری داشته باشد تا جاهای دیگر. قبل از اتحاد اسکانلند با انگلیس صنعت و تجارت ادینبورگ بسیار ناچیز بود. وقتی که مجلس اسکانلند دیگر در آنجا تشکیل جلسه نداد، و از وقتی که نجبا و اعیان عمده اسکانلند در آنجا منزل نمی‌کنند، ادینبورگ تبدیل به یک شهر صنعتی و تجارتی شده است. ولی، هنوز هم محل اقامت دادگاههای اصلی دادگستری، و هیئت مدیره گمرکات و رسومات و غیره است. لذا، هنوز هم مبالغ زیادی از درآمد این افراد در آنجا مصرف می‌شود. از لحاظ تجارت و صنعت ادینبورگ خیلی پائین‌تر از گلاسکو است، که مردم آن به‌طور عمده از راه اشتغال سرمایه‌امرار معاش می‌کنند. بعضی اوقات دیده شده است که، ساکنان روستاهای بزرگ، پس از اینکه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در صنعت کردند، در نتیجه اینکه مالک و یا لرد بزرگی در نزدیکی آنجا

سکونت اختیار کرده، مردم آن روستا فقیر و بیکار شده‌اند، بنابراین، چنین معلوم می‌شود که، نسبت بین سرمایه و درآمد، نسبت بین اشتغال و بیکاری را تعیین می‌کند. هر کجا که سرمایه حکومت کند کار زیادی می‌شود؛ و هر کجا که درآمد زیاد باشد بیکاری شایع می‌شود. بنابراین، هر افزایش یا کاهش سرمایه طبعاً مقدار حقیقی کار، و تعداد کارگران فعال را زیاد و کم می‌کند، و در نتیجه ارزش معاوضه‌ای محصول سالیانهٔ زمین و کارگر کشور، یعنی ثروت و درآمد حقیقی تمام ساکنان آن منطقه زیاد و کم می‌شود.

سرمایه در اثر صرفه‌جویی زیاد می‌شود، و به‌علت اسراف و ولخرجی و خلافتکاری از بین می‌رود.

آنچه را که شخص از درآمد خود پس‌انداز می‌کند به سرمایه خود می‌افزاید، و یا خودش آن را برای گذران تعداد بیشتری کارگر مواد به کار می‌برد، و یا اجازه می‌دهد شخص دیگری این کار را بکند، و لذا پول خود را به شخص دیگر در قبال بهره‌ای وام می‌دهد، یعنی درمنافع پول سهیم می‌شود. همان‌طور که تأمین سرمایهٔ يك فرد فقط از طریق پس‌انداز از درآمد سالیانه، یا از سود سالیانه میسر است، همان‌طور هم سرمایهٔ جامعه را، که مساوی مجموع سرمایه افرادی است که آن جامعه را تشکیل داده‌اند، می‌توان از راه پس‌انداز افزایش داد.

علت اصلی افزایش سرمایه در يك جامعه، صرفه‌جویی است، نه کار. درحقیقت، کار چیزی را فراهم می‌سازد که صرفه‌جویی آن را انباشته و ذخیره کرده است. ولی هر چه که از راه کار کردن بدست آمده باشد، اگر از راه صرفه‌جویی و پس‌انداز ذخیره انباشته نشود، سرمایه هیچ‌وقت زیادتر نخواهد شد.

چون، صرفه‌جویی و جوهی که برای معیشت کارگر مولد اختصاص می‌یابد زیاد می‌کند، موجب افزایش تعداد کارگرانی می‌شود که زحمت و کوشششان ارزش کالایی را که با آن کار می‌کردند بالا برده است. و لذا، موجب افزایش ارزش معاوضه‌ای زمین و کارگر کشور می‌گردد. و مقدار بیشتری کار را به حرکت درمی‌آورد، و موجب ارزش اضافی روی محصول سالیانه می‌گردد.

آنچه که در هر سال پس‌انداز می‌گردد درست مثل آن چیزی که سالیانه خرج می‌شود، منظم‌اً مصرف می‌شود، و تقریباً در همان مدت زمان هم مصرف می‌شود؛ ولی مصرف مزبور به وسیلهٔ گروه دیگری از مردم است. آن قسمت از درآمدی که مرد ثروتمند در سال خرج می‌کند در بیشتر موارد به وسیلهٔ مهمانان بیکار و خدمتکاران وی مصرف شده است، و در ازاء آن چیزی که مصرف کرده‌اند چیز دیگری تولید نکرده‌اند. آن قسمتی که شخص ثروتمند پس‌انداز می‌کند، چون بخاطر سودناشی از آن فوراً به‌عنوان سرمایه به کار برده می‌شود، به همان شکل و در همان زمان ولی بدست مردم دیگر مصرف می‌شود، که ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافهٔ سود، از آن سرمایه بدست می‌آورند. می‌توانیم فرض کنیم، که درآمد وی به شکل پول به او پرداخت می‌شود. اگر این مرد ثروتمند همهٔ درآمد خود را، در خرید غذا، پوشاک، و مسکن و غیره، یعنی مجموع چیزی

که درآمد وی می‌توانست بخرد خرج کرده بود، پول وی در بین گروه اول (خدمتکاران، بیکاران، مهمانان) قسمت شده بود.

با پس‌انداز کردن مقداری از آن، چون آن قسمت برای به‌دست آوردن منفعت فوراً به‌عنوان سرمایه به‌کار می‌رود، یعنی یا خودش یا شخص دیگری آن را به‌کار می‌برد، خوراک، پوشاک و مسکن که با آن خریداری می‌گردد، الزاماً برای طبقه کارگر، صنعتکار، و پیشه‌ور کنار گذاشته می‌شود. مصرف همان است، ولی مصرف‌کنندگان فرق می‌کنند.

آنچه که یک فرد صرفه‌جو در سال پس‌انداز می‌کند، نه تنها قوت عده بیشتری از کارگران مولد را در آن سال و سال بعد تأمین می‌کند، بلکه عیناً شبیه مؤسس یک کارگاه عمومی، وجوه دائمی برای گذران عده مساوی کارگر در سالهای بعدی را تأمین می‌کند. در حقیقت، تخصیص دائمی و هدف این وجه همیشه به وسیله قوانین مثبت، از قبیل وقف یا تولیت حفظ و حمایت نشده است. اما، همیشه بایک اصل محکم و بسیار نیرومند صیانت می‌شود، و آن هم عبارتست از نفع ساده آشکار هر فردی که سهمی از آن بدو تعلق می‌گیرد. هیچ قسمت از این سرمایه بعدها برای گذران و ارتزاق هیچ کس جز کارگران مولد به‌کار نمی‌رود مگر اینکه موجب زبان آشکار شخصی شود که آن را از هدف صحیح خود منحرف کرده است.

آدم و لخرج سرمایه را از هدف اصلی خود منحرف می‌کند. آدم و لخرج چون بیش از مقدار درآمد خود خرج می‌کند، به سرمایه خود نیز دست درازی می‌کند. و مانند شخصی که درآمد یک موقوفه را از مجرای صحیح خود منحرف کرده و در کارهای زشت و ناپسند مصرف می‌کند، او نیز مزد بیکاری خود را با وجوهی می‌پردازد که صرفه‌جویی پدران وی، طبق رسم و سنت معهود و وجوه مزبور را به نگاهداری صنعت تخصیص می‌داد. با کاستن مقدار وجوهی که به منظور استخدام کارگر مولد اختصاص داده شده، مرد مسرف، به اندازه سهم خودش، از مقدار کاری که به ارزش شیء می‌افزاید الزاماً می‌کاهد، و در نتیجه ارزش محصول سالیانه زمین و کارگر کل کشور، که ثروت و درآمد حقیقی ساکنان آن را تشکیل می‌دهد، کاسته می‌گردد. چنانچه اسراف و لخرجی عده‌ای از مردم با صرفه‌جویی و امساک گروه دیگر جبران نکرده، کردار هر آدم و لخرج، که عبارتست از تغذیه کردن بیکاران و مفتخوران با نانی است که از کدب زمین کارگران مولد به دست می‌آید، نه تنها موجب افلاس و اعسار خودش می‌شود، بلکه مملکت را نیز به فقر می‌کشانند. باینکه مخارج مرد و لخرج باید کلاً در کالاهای ساخت داخل کشور باشد، و هیچ قسمتی از هزینه اوری کالای خارجی نباشد، ولی اثر این و لخرجی بر روی وجوه مولد جامعه یکی است. هر سال مقداری غذا و پوشاک، که باید برای معیشت طبقه مولد اختصاص می‌یافت، برای نگاهداری و گذران کارگران غیرمولد مصرف می‌شود. بنابراین، هم‌ساله مقداری از ارزش سالیانه زمین و کار کشور بدین طریق کم می‌شود. در حقیقت، می‌توان گفت که، مخارج مزبور چون روی کالاهای ساخت خارج نیست، موجب صدور طلا و نقره نمی‌گردد، لذا مقدار پول داخل کشور ثابت خواهد

بود. اما چنانچه مقدار خوراک و پوشاکی که طبقهٔ غیرمولد مصرف می‌کند، بین کارگران مولد تقسیم شده بود، می‌توانستند کل ارزش کالاهایی را که مصرف کرده بودند، به‌اضافهٔ سود آن، مجدداً تولید کنند. در آن صورت همان مقدار پول در داخل کشور باقی می‌ماند، مضافاً اینکه همان مقدار کالای مصرفی را مجدداً تولید می‌کردند. ولذا به‌جای اینکه یک‌فایده داشته باشد از این کار دو فایده حاصل می‌شد.

بعلاوه کشوری که ارزش محصول سالیانهٔ آن مرتباً کاهش می‌یابد، طولی نمی‌کشد که مقدار پول در جریان آن تغییر می‌کند. وظیفهٔ عمده و منحصر به‌فرد پول، توزیع کالاهای مصرف شدنی است. بوسیلهٔ پول، خواربار، مواد خام، و کالاهای ساخته شده، خرید و فروش شده، و بین مصرف‌کنندگان واقعی تقسیم می‌گردد. بنابراین، مقدار پولی که سالیانه باید در کشوری جریان پیدا کند، باید به‌وسیلهٔ ارزش کالای مصرف شدنی که سالیانه در آن جریان دارد، تعیین شود. این کالاهای یا شامل محصول بلافاصله زمین و کار خود کشور است، و یا چیزی است که بامقداری از محصول بدست آمده خریداری شده است. بنابراین، ارزش آنها، باید با کاسته شدن ارزش آن محصول کاسته شود، و مقدار پولی که برای به‌جریان انداختن محصول سالیانه لازم است همگام با آن باید کم شود. اما نباید اجازه داد پولی که در اثر کاهش سالیانهٔ محصول از گردش داخلی کشور خارج می‌شود بیکار بماند. نفع کسی که مالک آن پول است ایجاب می‌کند که آن را به‌کار اندازد. ولی چون این پول مصرفی در داخل کشور ندارد، با وجود تمام قوانین و ممنوعیتها، راهی خارج می‌شود، و برای خرید کالاهای مصرفی که در داخل کشور مورد استفاده است به‌کار می‌رود. صدور سالیانهٔ پول بدین طریق مقدار مصرف کشور را از مقدار ارزش محصول سالیانهٔ آن بالاتر خواهد برد و مدتی این کار ادامه خواهد یافت. آنچه در روزگار رفاه و شکوفائی از محصول سالیانه پس‌انداز شده بود، و در خرید طلا و نقره به‌کار رفته بود، می‌تواند مدت کوتاهی مصرف کشور را در تیره‌روزی و بدبختی تأمین کند. صدور طلا و نقره، در این وضع خاص، علت هبوط آن کشور نیست، بلکه معلول زوال وضع اقتصادی آنست، و حتی تا مدت کوتاهی، ممکن است بدبختی آن جامعه را تسکین دهد.

بعکس، مقدار پول هر کشور باید طبعاً با افزایش محصول سالیانهٔ کشور اضافه شود. چون ارزش کالاهای مصرفی که سالیانه در مملکت توزیع می‌شود زیاد شده است، احتیاج به مقدار بیشتری پول هست که آن را به جریان اندازد. بنابراین، مقداری از محصول افزایش یافته، در هر کجا که لازم باشد، طبعاً در خرید مقدار اضافی طلا و نقره‌ای که برای به‌جریان انداختن مازاد محصول لازم است، به‌کار می‌رود. افزایش فلزات مزبور در این حالت معلول خوشبختی و شکوفائی جامعه است، و علت آن به‌شمار نمی‌رود. طلا و نقره در همه‌جا به‌همین شکل خرید می‌شود، خوراک، پوشاک، و مسکن، یعنی درآمد و قوت تمام کسانی که کار و سرمایه‌شان در جهت آوردن طلا و نقره از معدن به‌بازار بکار رفته، قیمت فلزات مزبور را تشکیل می‌دهد که در پرو و انگلیس در قبال آن پرداخت می‌شود. کشوری که از عهدهٔ پرداخت قیمت مزبور

برآید، همواره از فلزات مزبور به اندازه رفع احتیاج در اختیار خواهد داشت؛ و هیچ کشوری نمی‌تواند مدت زیادی مقداری از طلا و نقره را که بدان احتیاج ندارد ترد خود نگاه دارد.

از اینرو، ثروت و درآمد حقیقی کشور را هر طور فرض کنیم، اعم از اینکه به صورت ارزش محصول سالیانه زمین و کار باشد که موافق عقل سلیم است؛ یا بنا به زعم تعصبات عامیانه، به شکل مقدار فلزات قیمتی که در آن جامعه جریان دارد باشد؛ از دید هر کدام از این دو مورد، هر آدم و لخرج دشمن مردم و جامعه، و هر آدم صرفه‌جو بانی خیر برای مردم است.

اثرات کج رفتاری و خلافکاری اغلب مثل اثرات ناشی از ولخرجی است. هر نوع طرح غیرعقلانه و غیرموفق در کشاورزی، استخراج معادن، شیلات، بازرگانی، یا صنعت به همین نحو موجب کاستن وجوهی می‌شود که به منظور گذران و نگاهداری کارگر مولد اختصاص داده شده است. در هر کدام از این نوع طرحها، با اینکه سرمایه فقط به وسیله کارگر مولد مصرف می‌شود، مع‌هذا به واسطه طریقه غیرعقلانه‌ای که در کاربرد سرمایه اعمال می‌شود ارزش کامل مصرف خود را تولید نمی‌کنند، و لذا همیشه وجوه تولیدی جامعه از آنچه که باید می‌بود کمتر می‌شود.

در حقیقت، به ندرت اتفاق می‌افتد که وضعیت یک ملت بزرگ زیاد تحت تأثیر ولخرجی یا خلافکاری افراد قرار گیرد؛ بی‌احتیاطی و ریخت و پاش عده‌ای همواره بیشتر از آنست که به وسیله صرفه‌جویی و خوش رفتاری عده دیگر جبران گردد.

در مورد اسراف و ریخت و پاش، اصلی که آدمی را وادار به خرج کردن می‌کند عبارتست از میل و شهوت به لذت و استفاده در زمان حال؛ که، با اینکه گاهی شدید بوده، و جلوگیری کردن آن دشوار است، روی هم رفته موقتی و گهگاهی است. ولی اصلی که آدمی را وادار به پس‌انداز می‌کند عبارتست از میل و آرزوی بهتر کردن موقعیت خودمان، یعنی آرزویی که با اینکه معمولاً آرام و خالی از تعصب است، از روز تولد با ماست و تا روز مرگ ما راراه نمی‌کند. در طول این فاصله بین لحظات زایش و میرش، شاید به ندرت لحظه‌ای در زندگی یافت شود که انسان رضایت دقیق و کاملی از وضع خود داشته باشد به طوری که هیچ‌گونه آرزویی برای بهبود و تغییر وضع خود نداشته باشد. تجمع و افزایش ثروت وسیله‌ای است که اکثریت مردم قصد دارند و مایلند با آن زندگی خود را بهتر کنند. این معمولی‌ترین و آشکارترین راه بهبود شرایط زندگی است؛ و محتمل‌ترین راه افزایش ثروت اینست که قسمتی از آنچه که افراد بدست می‌آورند، به طور منظم و در طی سال، و یا در موارد فوق‌العاده، پس‌انداز کرده و انباشته کنند. بنابراین، با اینکه اصل هزینه و خرج کردن در بعضی از موارد در بین تقریباً تمام مردم شایع است، و در بین گروه دیگر تقریباً همیشه رواج دارد، مع‌هذا، اگر طول مدت زندگی بشر را به طور متوسط در نظر بگیریم می‌بینیم که اصل صرفه‌جویی ظاهراً نه تنها غلبه دارد بلکه، خیلی بیشتر به چشم می‌خورد و بر اصل خرج کردن می‌چربد.

اما در مورد اثر کج رفتاری یا پول باید گفت که، تعداد عملیات و تعهدات هوشیارانه

و موفقیت آمیز در همه جا بسیار بیشتر از عملیات غیرموفق و نابخردانه است. پس از اینهمه شکایاتی که ما دربارهٔ تعدد ورشکستگیها به زبان می آوریم، مردم نایخت یاری که در ورطهٔ این بدبختی سقوط کرده اند فقط قسمت ناچیزی از مجموع افرادی که در امر بازرگانی، و سایر مشاغل فعالیت دارند تشکیل می دهند؛ شاید تعداد آنها بیش از یک در هزار نباشد. ورشکستگی احتمالاً بزرگترین و توهین آمیزترین رویدادی است که نصیب مرد معصومی می شود. لذا، بیشتر مردم می کوشند که تا آنجا که ممکن است از آن احتراز کنند. درحقیقت، بعضیها از آن اجتناب نمی کنند؛ همان طور که بعضی از مردم نمی توانند از چوبه دار بگریزند.

ملل بزرگ هرگز از ولخرجی و خرافکاری بخش خصوصی به در بوزگی نمی افتند، ولی با اسراف و ریخت پاش بخش عمومی اغلب به گدایی و فقر دچار می شوند. مجموع درآمد عمومی، یا قسمت عمدهٔ آن، در بیشتر کشورها صرف نگاهداری مردم غیرمولد می گردد. از این قبیلند افرادی که میهمانیهای باشکوه و متعدد را تشکیل می دهند، و همچنین ساکنان صومعهها و دیرها، نیروی نظامی و دریایی، که در زمان صلح چیزی به تولید اضافه نمی کنند، و در زمان جنگ هم چیزی به دست نمی آورند که با آن هزینهٔ معیشت آنان، (حتی در مدتی که جنگ ادامه دارد) تأمین شود. این قبیل افراد، چون خودشان چیزی تولید نمی کنند، همه از محصول کار سایرین گذران می کنند. لذا، وقتی تعداد آنان بی جهت افزایش می یابد، ممکن است در یک سال معین سهمی آنچنان از تولید دیگران را مصرف کنند، که برای معیشت طبقهٔ مولد که باید آن را سال دیگر مجدداً تولید کنند چیزی باقی نگذارند. از اینرو، تولید سال بعد کمتر از سال پیش خواهد شد، و اگر این بی نظمی ادامه یابد، محصول سال سوم کمتر از سال دوم می گردد. کارگران غیرمولدی که، باید به وسیلهٔ قسمتی از درآمد پس انداز شدهٔ مردم ارتزاق کنند، ممکن است قسمت عظیمی از مجموع درآمد را مصرف کنند، و بدین وسیله تعداد کثیری از مردم را وادار کنند به سرمایهٔ آنان تخطی کنند، یعنی به سرمایه ای که برای زندگی طبقهٔ مولد اختصاص داده شده دست درازی کنند، به طوری که هر گونه امساک و صرفه جویی افراد نتواند جبران افساد و تباهی محصول را که ناشی از این تخطی است بکند.

اما، از تجربیات گذشته چنین برمی آید که، این صرفه جویی و خوش رفتاری، در بسیاری از موارد، می تواند نه تنها جبران ولخرجی و خرافکاری افراد، بلکه جبران زیاده روی و افراط عمومی دولت را بکند. کوشش یکسان، ثابت، و مستمر هر فرد برای بهبود شرایط زندگی خود، یعنی اصلی که توانگری و تمول ملی و دولتی، و همچنین بخش خصوصی دز بدایت امر از آن ناشی می شود، اغلب آنچنان نیرومند است که می تواند، با وجود افراط و زیاده روی دولت، و اشتباهات بزرگ در مدیریت طرحهای عمومی و دولتی، پیشرفت طبیعی امور را پسوی بهسازی و آبادانی و پیشرفت هدایت کند. درست شبیه به قاعدهٔ کلی زندگی آدمی است، که با وجود بیماری، و نسخه های بیهودهٔ پزشکان، اغلب سلامتی و توانایی به بدن آدمی برمی گردد. ارزش محصول سالیانه زمین و کار هر ملتی را به هیچ طریق دیگری نمی توان افزایش داد مگر اینکه یا تعداد

کارگران مولد افزایش یابد، و یا اینکه نیروی مولده کارگرانی که قبلاً مشغول کنار بوده‌اند زیاد شود. واضح است، که تعداد کارگران مولد را نمی‌توان خیلی زیاد کرد، مگر در نتیجه افزایش سرمایه، یا جوهی که برای نگاهداری آنان اختصاص داده شده است. نیروهای مولده همان تعداد کارگران افزایش پیدا نمی‌کند، مگر در نتیجه تکثیر ماشین‌آلات و ابزارهایی که کار کارگر راسده و آسان می‌کند، و یا بهبود و اصلاح دستگاههای مزبور، و یا در نتیجه تقسیم کار و توزیع مسئولیتها. در هر حالت از دو مورد فوق نیاز به سرمایه بیشتر همیشه احساس می‌شود. فقط به وسیله سرمایه اضافی است که مسئول هر طرح می‌تواند یا ماشین‌آلات بهتری برای کارگران فراهم کند، و یا اینکه توزیع کار صحیحتری بین کارگران اجراء نماید. اگر کاری که باید انجام شود از چند قسمت تشکیل شده باشد، گماردن یک کارگر به‌طور دائم در یک قسمت از آن کار احتیاج به سرمایه بیشتری دارد تا اینکه هر کارگر در قسمتهای مختلف آن کار به‌تناوب اشتغال داشته باشد. بنابراین، وقتی که ما وضع دخالت یک کشور را در دو دوره مختلف با هم مقایسه می‌کنیم، و متوجه می‌شویم که محصول سالیانه زمین و کار در دوره زمانی دوم بیشتر از دوره قبلی بوده است، و درمی‌یابیم که زمینهای آن کشور بهتر از دوره پیش کشت شده، تعداد کارخانه‌ها بیشتر و پردرآمدتر، و تجارت آن موسع‌تر است، آن وقت اطمینان خواهیم یافت که سرمایه آن کشور باید در فاصله بین این دو دوره افزایش یافته باشد، یعنی بیشتر از آنچه که خلافتکاری بخش خصوصی و یا افراد وزیاده‌روی بخش عمومی و دولتی سرمایه‌ها را مضمحل کرده، سرمایه در آن کشور اضافه شده است. اما تقریباً تمام ملتها، در یک فاصله زمانی که از آرامش و صلح برخوردار بوده‌اند همین حال را دارند، حتی ملتهایی که دولتهای آنان محتاط و صرفه‌جو هم نیست سرمایه‌هایشان در عرض مدت مزبور افزایش یافته است. در حقیقت، برای اینکه قضاوت صحیحی در این مورد داشته باشیم، باید وضع یک کشور را در دو دوره‌ای که قدری از هم فاصله دارند مقایسه کنیم. زیرا در دوره‌های نزدیک به هم، ترقی مملکت آن قدر تدریجی است، که نه تنها بهبود آن مشهود نیست، بلکه تنزل رشته‌های مختلف صنعت، یا رکود بخشهای معینی از کشور، (یعنی مسائلی که گاهی ولو اینکه کشور رو به رفته در شکوفائی باشد اتفاق می‌افتد)، اغلب ایجاد تردید می‌کند مبنی بر این که ثروت و صنعت تمام کشور روبه زوال و تباهی است.

مثلاً، محصول سالیانه زمین و کار انگلیس در حال حاضر، مسلماً خیلی بیشتر از آن مقداری است که تقریباً درصد و اندی سال پیش در زمان^۳ بازگشت مجدد چارلز دوم وجود داشت. گوا اینکه به عقیده من، امروز کمتر کسی است که در این امر تردید کند، مع‌هذا در طی این دوره، به‌ندرت پنج سال می‌گذشت بدون اینکه کتاب یا مجله‌ای چاپ شود، این کتابها یا مجلات با چنان توانایی و قدرتی نوشته می‌شد که بتواند نظر عمومی را

۳. برگشت دوره سلطنت در انگلیس در سال ۱۶۶۵ با پادشاهی شارل دوم پسر شارل اول که با قیام کرمول مقبول شد آغاز می‌شود (مترجم).

به خود جلب کند، و سعی می‌کردند که نشان دهند ثروت ملت به سرعت روبه‌زوال است، جمعیت کشور کاهش می‌یابد، کشاورزی در بوتهٔ فراموشی افتاده، صنعت روبه‌ضعف، و تجارت متوقف است. این انتشارات به‌هیچ‌وجه جزو مجلات حزبی نبود، که مولود بینوای دروغ‌پردازی و عقیده‌فروشی اعضای آن باشد. بسیاری از این کتابها به‌وسیلهٔ افراد بصیر و بی‌ریا و رک‌گو نوشته شده بود، که هرگز دست به‌قلم نمی‌بردند مگر وقتی که به آنچه می‌نویسند اعتقاد داشته باشند، و هیچ‌انگیزه‌ای جز ایمان و اعتقاد محرک آنان نبود.

از طرف دیگر، محصول سالیانهٔ زمین و کارانگلستان در زمان اعاده سلطنت محققاً بسیار بیشتر از آنچه که فکر می‌کنیم درصد سال قبل از آن یعنی زمان آغاز فرمانروایی ملکهٔ الیزابت بود. همچنین، دلایل بسیاری در دست داریم که قبول کنیم، در دورهٔ الیزابت ترقی و آبادانی خیلی بیشتر از يك سدهٔ قبل از آن، یعنی اواخر دورهٔ نفاق و مشاجرات بین مجلس پورک و لانکاستر، بوده است. حتی در زمان نفاق و اختلاف بین دو مجلس وضع کشور به مراتب بهتر از زمان فتح نرمها بود، و در زمان فتح نرمها نیز خیلی وضع کشور بهتر از دورهٔ هرج و مرج حکومت ولایات هفتگانهٔ ساکسها بود. حتی در دورهٔ آغاز حکومت ساکسها وضع کشور خیلی پیشرفته‌تر از زمان حملهٔ ژولیوس سزار بود، که ساکنان انگلیس وضع وحشیان فعلی امریکای شمالی را داشتند.

به‌رحال، در هر کدام از این دوره‌ها، نه‌تنها ریخت‌وپاش و اسراف بخش خصوصی و بخش عمومی فوق‌العاده زیاد بود مانند جنگهای پرهزینه و غیرلازم متعدد، و انحراف زیاد محصول سالیانهٔ کشور از ارتزاق کارگران فعال و مولد به کارگران غیرمولد، بلکه، گاهی در میان آشفتگی ناشی از هرج و مرج داخلی این قبیل ویرانگری و ضایع کردن سرمایهٔ کشور، در درجهٔ غائی خود، نه‌تنها محققاً مانع انباشتگی طبیعی سرمایه و ثروت می‌شد، بلکه در پایان هر دوره، کشور فقیرتر و تهیدست‌تر از آغاز آن دوره بود. بدین‌سان، در مرفه‌ترین و خوشبخت‌ترین دوره‌ها، یعنی دوره‌ای که از زمان اعادهٔ سلطنت شارل دوم به‌بعد آغاز می‌شود، چندین بار هرج و مرج و آشوب در مملکت رخ داد، که چنانچه خوب پیش‌بینی شده بود هم فقر کشور و هم ویرانی و خرابی کامل آن را می‌شد حدس زد. آتش‌سوزی و شیوع بیماری و با درلندن، دوجنگی که با هلندیها داشتیم، هرج و مرج و آشوب زمان انقلاب، جنگ با ایرلند، چهار جنگ پرهزینه با فرانسه یعنی سالهای ۱۶۸۸، ۱۷۰۲، ۱۷۴۲، ۱۷۵۶، به‌اضافهٔ دو شورش سالهای ۱۷۱۵ و ۱۷۴۵ از جملهٔ این رویدادها بودند. در مدت چهارجنگ با فرانسه ملت انگلیس صد و چهل و پنج میلیون لیره قرض بالا آورد، و این مبلغ سوای سایر هزینه‌های فوق‌العادهٔ سالیانه است که موردنیاز بود، به‌طوری که مجموع این هزینه‌ها کمتر از دوپست میلیون لیره نمی‌شد. این چنین مبلغ هنگفتی از زمان انقلاب به‌این‌طرف، از محصول سالیانهٔ زمین و

۴. مقصود ملکهٔ الیزابت دختر هنری هشتم و آن بولین است که از سال ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳ در انگلیس سلطنت کرد (مترجم).

کارگر، در موارد مختلف برای گذران و نگاه‌داری تعداد زیادی از افراد غیر مولد به کار رفته است. ولی چنانچه جنگهای مزبور سرمایه هنگفت فوق را در جهت دیگری سوق نمی‌داد، قسمت اعظم این سرمایه طبعاً در معیشت کارگران مولد به کار می‌رفت، که کار و کوشش آنان، مجموع ارزش کالاهای مصرف‌شده را به‌اضافه سود آن برمی‌گرداند. ارزش محصول سالیانه زمین و کارگر کشور در اثر آن هر سال به‌طور چشمگیری بالا می‌رفت، و افزایش هر سال خود موجب بالارفتن محصول در سال بعد می‌شد. خانه‌های بیشتری ساخته می‌شد، زمینهای زیادتری آباد می‌گردید، و زمینهایی که قبلاً آباد شده بود، بهتر کشت می‌شد؛ کارخانه‌های بیشتری نصب می‌گردید، و کارخانه‌هایی که قبلاً نصب شده بود توسعه می‌یافت؛ ثروت و درآمد کشور در اثر اقدامات مزبور، امروزه چنان افزایش یافته بود که حتی نمی‌توان تصور آن را کرد.

اما با اینکه اسراف و ولخرجی دولت، بدون تردید، پیشرفت طبیعی انگلیس را به‌سوی ثروت و آبادانی به‌عقب انداخته است، ولی نتوانسته است آن را کاملاً متوقف سازد. بیگمان، تولید سالیانه زمین و کارگر انگلیس، امروز بسیار بیشتر از دوره برگشت شارل دوم و یا دوره انقلاب است. بنابراین، مقدار سرمایه‌ای که برای کشت زمین، و معاش کارگران به کار می‌رود باید به‌همین نسبت بیشتر باشد. در میان تمام این سختگیرها و اخاذی سرمایه مزبور به تدریج و بدون سروصدا در اثر صرفه‌جویی و خوش‌کرداری افراد بخش خصوصی، و در اثر کوشش دسته‌جمعی، و پیوسته و بلاانقطاع آنان برای بهتر کردن شرایط خودشان انباشته شده است. همین سعی و کوشش افراد است، (که از طرف قانون حمایت شده و آزادی فردی اجازه می‌دهد به هر نحوی که سودآورتر است به کار افتند)، که پیشرفت انگلیس را به‌سوی آبادانی و ثروت در تقریباً تمام ادوار گذشته مبسر ساخته، و امیدوار باید بود، که در زمانهای آینده نیز همین کار را بکند. اما، چون انگلستان هرگز نعمت داشتن حکومت صرفه‌جو را به‌خود ندیده، بنابراین در هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ صرفه‌جویی، فضیلت اخلاقی ساکنان این مرزوبوم نبوده است. لذا، وانمود کردن امراء و وزرای کشور به‌اینکه اقتصاد افراد خصوصی را مدنظر داشته، و هزینه‌های آنها را به‌وسیله قانون تحدید هزینه‌های شخصی، و یا به‌وسیله ممنوعیت ورود کالاهای تجملی خارجی، محدود می‌کنند، یک فرض بيمورد و نامربوطی است.

بخش عمومی همیشه، و بدون استثناء بزرگترین مسرف و متلف پول جامعه است. اگر این بخش نسبت به‌هزینه‌هایی که انجام می‌دهند بیشتر دقیق باشد، می‌تواند مطمئن باشد که بخش خصوصی در مخارج خود صرفه‌جو هست. اگر ولخرجی دولت جامعه را به تباهی و ورشکستگی سوق ندهد، ولخرجی افراد ملت هرگز این کار را نخواهد کرد. همان‌طور که صرفه‌جویی باعث افزایش سرمایه عمومی و ولخرجی موجب کاسته شدن آن می‌باشد، همان‌طور هم کردار کسانی که درآمد و هزینه‌هایشان برابر است، (یعنی نه می‌توانند سرمایه را انباشته کنند و نه مخارجشان طوری است که سرمایه را از بین ببرند) باعث کم‌شدن و یا زیادشدن سرمایه نمی‌شود. اما، بعضی از اقسام هزینه به‌رشد ثروت ملی بیشتر کمک می‌کند تا هزینه‌های دیگر.

درآمد يك فرد یا در کالاهایی خرج می‌شود که فوراً مصرف می‌گردد، مثل مخارج روزانه که تأثیری در وضع هزینه روزهای بعدی ندارد، یا ممکن است در کارهای بادوامتری مصرف شود، که در آن صورت می‌توان آن را انباشته کرد، و این قبیل هزینه‌ها در هزینه‌های روز بعد فرد اثر می‌گذارد یعنی هزینه روز بعد را کم کرده یا افزایش می‌دهد، بسته به اینکه کدام راه را این فرد انتخاب کند. مثلاً آدم ثروتمند، ممکن است درآمد خودش را در تهیهٔ سفرهٔ رنگین و مجلل، نگاه‌داری تعدادی نوکر و کلفت، و سگ و اسب خرج کند، و یا اینکه به‌میز غذای کوچک و یکی‌دوتا پیشخدمت بسنده کرده، و قسمت اعظم درآمد خود را در تزئین خانه و یا کسبهٔ بیلابلی، یا ساختمانهای سفید و تزئینی، یا مبل و اثاث مفید و تزئینی، و یا مجموعه‌ای از کتابها، مجسمه‌ها، و نقاشیها خرج کند؛ و یا در خرید چیزهای سبک و پوچ و بی‌معنی، جواهر، بازیچه‌ها، و یا جواهرات بسیار قشنگ کم‌بها و مختلف، مصرف کند؛ و یا از همه کوچکتر و ناچیزتر، يك گنجهٔ بزرگ پر از لباسهای فاخر تهیه کند، درست مثل گنجهٔ لباس سوگلی و خادم یکی از اشرافزادگان بزرگ که در چند سال قبل فوت شد. اگر دو نفر ثروتمند که به يك اندازه پول داشته باشند، یکی از آنها درآمد خود را در خرید کالاهای بادوام و دیگری در خرید کالاهای بی‌دوام خرج کند، جلال و ثروت شخصی که مخارج او به‌طور عمده روی کالاهای پردوام است، مرتباً افزایش می‌یابد، هزینهٔ هر روز در تحکیم و بسط هزینهٔ روز بعد مؤثر می‌افتد؛ ولی بعکس، ثروت شخص دوم در پایان این دوره بیشتر از روزی که آغاز به کار کرد نمی‌باشد. همچنین شخص اول در پایان دورهٔ مورد بحث ثروتش بیشتر از روز اول خواهد بود، زیرا وی دارای موجودی انواع مختلف کالاهاست، که با وجود آنکه قیمتشان به اندازهٔ روز خرید نیست، ولی بالاخره همیشه قابل فروش است. از هزینه‌هایی که شخص دوم در تمام این مدت خرج کرده است، هیچ اثر و نشانه‌ای باقی نمی‌ماند، و اثرات ده یا بیست سال ریخت‌وپاش و ولخرجی کاملاً نیست و نابود می‌شود گوئی اصلاً وجود خارجی نداشته است.

همان‌طور که این نحو صرف هزینه برای افزایش تمول و ثروت يك فرد بهتر از نوع دیگر است، در مورد يك ملت هم همین‌طور است. خانه‌ها، مبل و اثاثیه، و لباسهای مرد ثروتمند، در مدت قلیلی به حال مردم متوسط و طبقه پائین اجتماع مفید واقع می‌شود. این عده می‌توانند وقتی اربابشان از خانه و لباس و اثاثیه دلزده و خسته شد آنها را از وی بخرند، و بدین طریق وسایل عمومی کل مردم به تدریج بهبود می‌یابد، یعنی وقتی که این طبقهٔ خرج کردن در بین مردم متمادی رایج شد وضع طبقهٔ پائین‌تر هم بهتر می‌شود. در کشورهایایی که مدتهای مدید ثروتمند بوده‌اند، اغلب می‌بینید که مردم طبقات پائین اجتماع هم صاحب خانهٔ شخصی هستند و هم اثاثیه و لوازم کافی دارند، ولی نه آن خانه را خودشان ساخته‌اند و نه آن اثاثیه را. مملکتی که زمانی برای نشیمن خانوادهٔ سی‌موره به کار می‌رفت، امروز در مسافرخانهٔ کنارجادهٔ باث^۱ مورد استفاده است. تختخواب

ازدواج جیمز اول بریتانیا، که همسر او با خود از دانمارک آورده بود، تا به عنوان هدیه عروسی یک فرمانروا به فرمانروای دیگر تقدیم جیمز اول شود، در چند سال قبل، زینت سالن یک آبخوسازی در دنفرملاین^۷ شده بود. در بعضی از شهرهای قدیمی، که مدت‌ها به حال رکود بوده، و یا احتمالاً قدری هم روبه‌قهقرا رفته است، به ندرت خانه‌ای می‌بیند که برای ساکنان فعلی آن ساخته باشد. اگر وارد این خانه‌ها بشوید، غالباً اثاثیه بسیار عالی، ولی خیلی قدیمی خواهید دید، که هنوز هم قابل استفاده است، در صورتی که تعداد معدودی از این مبل و اثاثیه برای صاحبان فعلی آنان ساخته شده است. کاخهای اشرافی، خانه‌های ییلاقی باشکوه، مجموعه‌های بزرگ کتابها، مجسمه، نقاشیها، و سایر چیزهای نادر، اغلب هم نه‌تنها برای همسایگان و اطرافیان، بلکه برای تمام مملکت موجب افتخار و مورد زینت است. قصر ورسای پیرایه و افتخار فرانسه است، قصر استو و ویلتن^۸ زینت و افتخار انگلیس. ایتالیا هنوز هم با داشتن تعدادی از ساختمانهایی از این قبیل احترام جهانی را به خود جلب کرده است، گو اینکه ثروتی که اینهارا تهیه کرده بود مدت‌هاست از بین رفته، و نوابی که آنها را طراحی کرده خاموش شده‌اند، (شاید هم به سبب از دست دادن مشاغل قدیم خود نابود شدند).

همچنین هزینه‌هایی که در کالاهای بادوام خرج می‌شود نه‌تنها به سود انباشتگی سرمایه است، بلکه به سود صرفه‌جویی و پس‌انداز هم هست. اگر زمانی فردی در این مخارج زیاده‌روی کند، می‌تواند بدون اینکه معروض سرزنش و انتقاد مردم واقع شود خود را اصلاح کند. کاستن تعداد پیشخدمتها و نوکرها به مقدار زیاد، اصلاح سفره‌خانه او از یک حالت ولخرجی و اسراف به صرفه‌جویی و امساک، و پیاده کردن کالسکه مجلل و اسباب سفر، از جمله تغییراتی است که از دید همسایگان مخفی نمی‌ماند، و منظور از همه آنها اینست که عمل قبلی خلاف بوده است. بنابراین، تعداد معدودی از افراد بداقبالی که در این قبیل مخارج این چنین زیاده‌روی کرده‌اند، بعدها شهامت آنرا داشته‌اند که خود را اصلاح کنند، و قبل از اینکه ورشکستگی و افلاس آنها را وادار به تغییر روش کند، از زیاده‌روی در مخارج دست برداشتنند.

اما اگر شخصی زمانی، هزینه‌های زیادی در ساختمان، مبلمان، و کتاب و تابلوهای نقاشی صرف کرده و حال بخواهد روش خود را تغییر دهد علامت ندانم کاری و نابخردی او نیست. اینها چیزهایی است که صرف هزینه‌های قبلی در آن از هزینه‌های بعدی جلوگیری می‌کند، و اگر شخصی این نوع هزینه‌ها را متوقف کند، نه از این لحاظ که مخارج وی بیش از ثروت و دارایی اوست بلکه بدین علت است که هوی و هوس او ارضاء شده است.

بعلاوه، هزینه‌هایی که در تهیه کالاهای بادوام مصرف می‌شود، معمولاً معاش عدّه بیشتری از مردم را فراهم می‌کند تا هزینه‌هایی که در مهمانیهای پرریخت و پاش صرف می‌شود. از دویست سیصد پوند خوارباری که اغلب در مهمانیهای بزرگ خرج می‌شود،

7. Dunfermline.

8. Stowe and Wilton.

شاید همیشه نصف آن در زباله‌دانی می‌رود، و همیشه مقدار زیادی از آن ضایع و خراب می‌شود. اما، اگر هزینه این پذیراییها در اشتغال بنا، نجار، مبل‌ساز، مکانیک و غیره صرف شده بود، مقداری خواربار، با ارزش مساوی، بین تعداد بیشتری از مردم توزیع می‌شد که تا آخرین دینار و آخرین مثقال خواربار برای خرید قدرت کار آنان صرف می‌شد، و یک مثقال از آن به‌هدر نمی‌رفت. بعلاوه، این نوع هزینه‌ها از یک طریق که به‌کار افتد معاش کارگران مولد را فراهم می‌کند، و وقتی که مصرف می‌گردد کارگران غیر مولد ارتزاق می‌کند. لذا، صرف آنها به‌شکل اول، ارزش معاوضه‌ای تولیدسالیانۀ زمین و کارگر کشور را افزایش می‌دهد، ولی به‌شکل دوم، باعث افزایش آن نمی‌شود. اما، منظور از تمام اینهایی که گفته‌شد آن نیست که نشان دهیم که بعضی از اقسام هزینه‌ها بیشتر از انواع دیگر مالزم روح سخاوتمندی و گشاده‌دستی است. هنگامی که مرد توانگر بیشتر درآمد خود را در مهمانی بازی خرج می‌کند، قسمت اعظم درآمدش را با دوستان و همنشینان خود تقسیم کرده است؛ اما وقتی آن‌را در خرید کالاهای بادوام به‌کار می‌برد، اغلب تمام درآمدش را برای خودش خرج کرده و بدون دریافت عوض چیزی به‌دیگری واگذار نمی‌کند. بنابراین، نوع دوم هزینه‌ها مخصوصاً وقتی که در جهت اشیاء پوچ و بی‌معنی، زیورآلات ظریف لباس و اثاثیۀ خانه، جواهرات اصلی یا بدلی، و چیزهای قشنگ بی‌مصرف خرج شود، غالباً فقط علامت یک میل و هوس بی‌اهمیت نیست، بلکه خودخواهی و فرومایگی را می‌رساند. منظور من از تمام مباحث فوق اینست که، یک نوع از مخارج، چون همواره موجب انباشتگی کالاهای با ارزش می‌شود، و چون با صرفه‌جویی شخصی مناسب و سازگار است، و در نتیجه موجب افزایش سرمایۀ عمومی است، و چون کارگران مولد را تغذیه می‌کند نه کارگران غیر مولد را، بیشتر از نوع دیگر هزینه‌ها منجر به‌رشد بیشتر ثروت عمومی می‌شود.

بخش چهارم

درباره سرمایه‌ای که با بهره به وام داده می‌شود

پولی که با بهره وام داده می‌شود همیشه از طرف وام‌دهنده سرمایه تلقی می‌شود. وی انتظار دارد که سرمایه مزبور در سررسید به‌وی برگشت داده شود، و ضمناً وام‌گیرنده، برای استفاده از پول مزبور سالیانه مبلغ معینی اجاره باید به‌او بدهد. وام‌گیرنده ممکن است یا آن‌را به‌عنوان سرمایه به‌کار برده، و یا آن‌را به‌عنوان موجودی برای مصارف فوری و آنی کنار بگذارد. چنانچه آن‌را به‌عنوان سرمایه به‌کار برد، در اشتغال کارگر مولد صرف کرده است، کارگر هم معادل ارزش آن‌را به‌اضافه سود مجدداً تولید می‌کند. در این حالت، وی می‌تواند سرمایه را برگشت داده و بهره آن‌را بپردازد بدون اینکه به‌سایر منابع درآمد نخطی کرده و به‌آن‌ها متوسل شود. اگر وی پول مزبور را به‌عنوان موجودی برای مصرف آنی کنار بگذارد، مانند یک شخص و لخرج و مسرف عمل کرده، و آنچه را که به‌معاش مردم کاری و فعال اختصاص داشت در استخدام مردم بیکاره خرج خواهد کرد. در حالت اخیر، نه‌می‌تواند سرمایه خرج شده را برگرداند، و نه می‌تواند بهره آن‌را بپردازد، مگر اینکه برای بازپرداخت آن به‌سایر منابع درآمد، از قبیل ملک یا اجاره زمین متوسل شود.

بدون تردید، سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود، گاهی اوقات در این هر دو طریق به‌کار می‌رود، ولی در طریق اول بیشتر از طریق دوم مصرف می‌گردد. شخصی که پول را با این قصد که آن‌را خرج کند، وام بگیرد بزودی ورشکست می‌شود، و کسی که به‌وی وام داده معمولاً از این حماقت خودپشیمان می‌گردد. بنابراین، وام‌دادن و وام‌گرفتن برای چنین منظوری، در تمام موارد، یعنی در مواقعی که رباخواری بزرگ نباشد، مخالف، منافع طرفین است، و با اینکه گاهی اتفاق می‌افتد که مردم یا وام‌دهند و یا وام‌گیرند؛ مع‌هذا با توجهی که همه مردم نسبت به‌منافع خود دارند، می‌توانیم اطمینان داشته‌باشیم که آن‌طور که ما می‌اندیشیم تکرار این عمل نمی‌تواند دائمی باشد. از هر آدم ثروتمند با تدبیر و محتاطی بپرسید که وی بیشتر پول خود را به‌کدام یک از این دو گروه مردم وام می‌دهد، به‌کسی که، به‌نظر او، آن‌را در سرمایه‌گذاری به‌کار می‌اندازد، یا به‌کسانی که

به بیهودگی آن را خرج می‌کنند، و شخص توانگر از طرح چنین سؤال خنده‌اش می‌گیرد. بنابراین، حتی در میان وام‌گیرندگان (نه مردمی که در دنیا برای صرفه‌جویی و امساکشان مشهور هستند)، تعداد افراد صرفه‌جو پرکار و به‌طور چشمگیری از تعداد افراد ولخرج و بیکاره بیشتر است.

تنها کسانی که به اعتبار وثیقه خود می‌توانند از مردم پول قرض کنند بدون اینکه وام دهنده توقع داشته باشد که مبلغ وام در جهت سودآور خرج شود اعیان و اسیل‌زادگان روستائی هستند. حتی این عده هم به ندرت پول را منحصرأً برای خرج کردن بیهوده وام می‌گیرند. می‌توان گفت، معمولاً مبالغی که این عده وام می‌گیرند قبلاً معادل آن را خرج کرده‌اند. این گروه اغلب مقادیر زیادی کالا به‌طور نسبه از دکانداران و کاسبکاران خریده‌اند و چاره‌ای ندارند جز اینکه پولی با بهره قرض کنند تا وام خود را بپردازند. پولی که این عده قرض کرده‌اند سرمایه دکانداران و کاسبکاران را، که اسیل‌زادگان مزبور نمی‌توانستند از اجاره مستغل خود بپردازند، برمی‌گرداند. وام گرفتن این پول احتمالاً برای خرج کردن نیست، بلکه برای جبران سرمایه‌ای است که قبلاً خرج کرده‌اند. تقریباً تمام وجوه مرایحه‌کاری با پول پرداخت می‌شود اعم از پول کاغذی، یا طلا

و نقره، ولی آنچه وام‌گیرنده حقیقتاً می‌خواهد و آنچه که وام‌دهنده حقیقتاً به او می‌دهد، پول نیست، بلکه ارزش پول، یعنی کالاهایی است که با پول می‌تواند بخرد. اگر وی این پول را برای مصرف فوری خود بخواهد، فقط کالایی خواسته است که می‌تواند در موجودی قرار نهد. اگر وی آن را برای کاربرد در حرفه‌ای به‌عنوان سرمایه به کار گیرد، آن وقت فقط کالاهایی است که می‌شود ابزار، مواد، و قوت لازم برای اجرای کار با آن تهیه کرد. وام‌دهنده، از طریق قرض، سهم مخصوص خود را از محصول سالیانه زمین و کارگر به وام‌گیرنده منتقل می‌کند تا هر نوع که خواست آن را به کار گیرد.

بنابراین، مقدار سرمایه، یا بنا به قول معروف، مقدار پولی که در هر کشور می‌تواند با بهره وام داده، با مقدار پول، اعم از پول کاغذی یا مسکوک، که به‌عنوان وسیله وام‌های مختلف در آن مملکت به کار می‌رود، تعیین نمی‌شود، بلکه با ارزش آن قسمت از محصولی تعیین می‌گردد، که به‌محض خارج شدن از زمین یا دست کارگر مولد، نه تنها برای جانشین شدن یک سرمایه معین اختصاص داده می‌شود، بلکه جانشین سرمایه‌ای نیز می‌شود که مالک علاقه‌ای ندارد زحمت به کار انداختن آن را بخود هموار کند. چون این قبیل سرمایه‌ها معمولاً با پول وام داده شده و بازپرداخت آن نیز با پول است، گروهی به وجود می‌آیند که اصطلاحاً گروه پولداران نامیده می‌شوند. این گروه، نه تنها از زمینداران، بلکه از گروه صنعتکاران و بازرگانان جدا هستند، زیرا در گروه اخیر مالکین سرمایه خود را به کار می‌برند. اما، حتی در گروه پولداران، پول، همان‌طور که در گذشته بود، چیزی جز انتقال قانونی یا قبالت انتقال نیست، که سرمایه را از دستی به دست دیگر که صاحب آن علاقه‌ای به کاربرد آن ندارد انتقال می‌دهد. سرمایه‌های مزبور تقریباً به هر نسبت بزرگتر از مقدار پولی است که به‌عنوان وسیله راحتی آنان به کار می‌رود، همان قطعات پول را می‌توان برای وام‌های مختلف، و خریدهای مختلف به کاربرد. مثلاً (الف)،

مبلغ هزار لییره به (واو) وام می‌دهد، (واو) با آن از (ب) هزار لییره کالا می‌خرد. (ب) که موردی برای این پول ندارد، همهٔ آن را عیناً به (خ) قرض می‌دهد، که با آن (خ) فوراً از (س) کالایی به ارزش هزار لییره می‌خرد. (س) به همان طریق، و به همان دلیل، آن را به (ی) قرض می‌دهد، که او هم از (د) با آن کالایی به ارزش هزار لییره خریداری می‌کند. بدین نحو همهٔ آن قطعات پولی، اعم از کاغذی یا مسکوک، ممکن است در عرض مدت چند روز، سه وسیلهٔ وام، و سه وسیلهٔ خرید مختلف باشد، که هر کدام از آنها از لحاظ ارزش، برابر است با کل مبلغ آن قطعات. آنچه که این سه نفر یعنی (الف)، (ب)، و (س) به سه گروه وام گیرنده (واو)، (خ) و (ی) انتقال می‌دهند قدرتی است که با آن بتوانند خرید کنند. در این قدرت خرید هم ارزش و هم فایدهٔ وام نهفته شده است.

پولی که به توسط این سه نفر وام داده شد، برابر با ارزش کالایی است که می‌توان با آن خرید، و سه برابر بیشتر از پولی است که با آن خریدها انجام شده است. اما، وام‌های مزبور را می‌توان تماماً حفظ کرد، کالاهایی که به وسیلهٔ بدهکاران مختلف خریداری شده طوری به کار می‌رود که، در موقع مقتضی، ارزش مساوی پول مزبور، اعم از مسکوک یا کاغذ، به اضافهٔ سود آن را برگرداند. همان‌طور که مقدار پول مزبور به عنوان وسیلهٔ قرض مختلف به سه، یا به همان دلیل، به سی برابر ارزش خود به کار می‌رود، همان‌طور هم پول مزبور به عنوان وسیلهٔ پرداخت متوالی به کار می‌رود.

بدین طریق، سرمایه که با بهره وام داده می‌شود ممکن است به عنوان یک سند انتقال قانونی از وام‌دهنده به وام گیرنده تلقی شود که سهم قابل ملاحظهٔ معینی از محصول سالیانه است؛ مشروط به اینکه وام گیرنده به نوبهٔ خود، در طول مدت وام، هر ساله سهم کوچکی از آن را به وام‌دهنده انتقال دهد، که این سهم کوچکتر بهره نامیده می‌شود؛ و در پایان مدت وام مقداری که از هر لحاظ مساوی پول اولیه است که به وی وام داده شده، به او برگرداند و آن را بازپرداخت می‌نامند. با اینکه پول، اعم از مسکوک یا کاغذ، معمولاً به عنوان سند انتقالی در مورد بهره یا اصل وام به کار می‌رود، ولی خودش کالا با آنچه که به آن اختصاص داده شده فرق می‌کند.

به همان نسبتی که سهم سالیانه تولید به محض خارج شدن از زمین، و یا از دست کارگران مولد، که مختص جانشین شدن سرمایه است، در هر کشوری افزایش می‌یابد، گروه به اصطلاح پولداران نیز طبعاً با پول افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه‌های بخصوص که صاحبان آن میل دارند درآمدی از قبل آن به دست آورند، بدون اینکه خودشان زحمت به کار انداختن سرمایه را به خود هموار کنند، طبعاً مترادف و همزمان با افزایش کلی سرمایه است؛ یا به سخن دیگر، همان‌طور که سرمایه افزایش می‌یابد، مقدار موجودی سرمایه‌ای که با بهره به وام داده می‌شود به تدریج بیشتر و بیشتر می‌شود.

با افزایش مقدار موجودی سرمایه مخصوص مراحله کاری، نرخ بهره، یا قیمتی که باید برای استعمال آن سرمایه پرداخت شود، الزاماً کاهش می‌یابد، نه از لحاظ علل کلی که هر چیز در بازار زیاد شد قیمت آن کم می‌شود، بلکه به علل دیگری که ویژهٔ این حالت

مخصوص است. با افزایش سرمایه‌ها در هر کشور، سودی که از کاربرد سرمایه‌های مزبور به دست می‌آید ضرورتاً کاسته می‌شود. بتدریج پیدا کردن روشهای پر منفعت برای کاربرد سرمایه‌ها دشوارتر می‌گردد. در نتیجه رقابتی بین سرمایه‌های مختلف به وجود می‌آید، مالک و صاحب سرمایه می‌کوشد تا کاربرد سرمایه را در کاری که دیگری اشغال کرده است، عملی کند. ولی در بسیاری از موارد وی می‌تواند امیدوار باشد که دیگری را از کاربرد سرمایه در آن راه بیرون راند، و آن هم از این طریق میسر است که شرایط بهتری عرضه کند. سرمایه‌دار نه تنها باید قیمت چیزی که می‌فروشد قدری ارزانتر کند، بلکه برای اینکه ارزان بفروشد، گاهی مجبور است، آن را گرانتر بخرد. تقاضای کارگر مولد، با افزایش وجوهی که برای نگاهداری او اختصاص داده شد، هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود. کارگران به آسانی شغل پیدامی‌کنند، ولی صاحبان سرمایه به سختی کارگرانی را پیدامی‌کنند که حاضر به استخدام باشند. رقابت آنان مزد کارگر را بالا برده و سود سرمایه‌ها را کاهش می‌دهد. ولی وقتی سود ناشی از کاربرد سرمایه بدین نحو از دوسو کاسته شد، قیمتی که برای کاربرد سرمایه باید پرداخت شود، یعنی، نرخ بهره الزاماً باید با آن کاهش یابد.

(لاک^۱)، (لا^۲)، و (مونتسکیو^۳)، و بسیاری از نویسندگان دیگر، ظاهراً چنین انگاشته‌اند که افزایش مقدار طلا و نقره، در نتیجه کشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، علت اصلی کاهش نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی از اروپا است. اینان معتقداند که چون ارزش فلزات مزبور کاسته شده، استعمال قسمت معینی از آن الزاماً نیز کم‌ارزش می‌شود، و در نتیجه قیمتی که باید به آن پرداخت شود کم می‌گردد. این تصور، که در بادی امر موجه و پذیرفتنی است، چنان به طور کامل از طرف هیوم تشریح شده است که، شاید لازم نباشد چیز دیگری به آن بیفزاییم. اما، بحث مختصر و ساده‌ زیر، ممکن است به طور وضوح استدلال غلطی که ظاهراً موجب گمراهی آقایان نامبرده بالا شده توجیه کند.

قبل از کشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی از قاره اروپا معمولاً در حدود ده درصد بود. از آن زمان تا به امروز در کشورهای مختلف به پنج، چهار، و سه درصد تقلیل پیدا کرده است. فرض می‌کنیم که در هر کشور بخصوص ارزش نقره درست به همان اندازه و به همان نسبت نرخ بهره کاهش یافته باشد؛ و مثلاً در آن کشورها، که نرخ بهره از ده درصد به پنج درصد تنزل کرده، مقدار معینی نقره درست نصف مقدار کالایی که قبلاً می‌توانست خریداری کند بخرد. به نظر من، این فرض در هیچ کجا موافق با حقیقت نیست، ولی نسبت به عقیده‌ای که ما می‌خواهیم بررسی کنیم مساعدترین فرض است، و حتی بر مبنای این فرض کاملاً غیر ممکن است که پائین آوردن ارزش نقره کوچکترین تأثیری در پائین آوردن نرخ بهره گذاشته باشد. اگر صد لیره امروز در آن کشورها ارزشش بیشتر از پنجاه لیره آن روز نیست، ده لیره امروز باید در آن زمان پنج لیره می‌ارزیده است. هر آنچه که علل پائین آمدن ارزش سرمایه باشد، همان هم الزاماً علت پائین آوردن نرخ بهره، و درست به همان نسبت بوده است. تناسب بین ارزش سرمایه و ارزش بهره باید

يك اندازه باقی‌مانده باشد، ولو اینکه میزان آن لاین‌تغیر بوده باشد. بعکس، با تغییر میزان سرمایه نسبت بین این دو ارزش الزاماً تغییر می‌یابد. اگر امروز صدلیره بیش از پنجلیره آن روز ارزش نداشته باشد، پنج لیره امروز، در آن روزها بیش از دولیره و ده شلینگ نمی‌ارزد. بنابراین، با کاهش نرخ بهره از ده درصد به پنج درصد، برای کاربرد سرمایه‌ای که نصف ارزش پیشین می‌ارزد، بهره‌ای برابر با يك چهارم ارزش بهره قبلی باید پرداخت شود. هر افزایشی در مقدار نقره، در حالی که مقدار کالاهایی که با آن به جریان انداخته می‌شود ثابت بماند، هیچ اثر دیگری نمی‌تواند داشته باشد جز اینکه ارزش فلز مزبور را بکاهد. ارزش اسمی انواع کالاهای بیشتری می‌شود، اما ارزش حقیقی آنها درست به همان اندازه قبلی است. کالاهای در مقابل قطعات بیشتری از فلز نقره مبادله می‌گردند؛ اما مقدار کاری که این فلزات می‌توانند تحت اختیار خود داشته باشند، یعنی تعداد افرادی که پول مزبور می‌تواند استخدام کرده و قوت آنها را تهیه نماید، دقیقاً همان خواهد بود. سرمایه کشور تغییری نمی‌کند، گو اینکه تعداد قطعات بیشتری برای رساندن مبلغ مساوی از آن از يك دست به دست دیگر مورد نیاز خواهد بود. اسناد انتقالی، مثل ابلاغیه و کلاهی حرافرد در سرن خواهد بود، اما چیزی که منتقل می‌گردد درست به مقدار پیشین است، و فقط می‌تواند همان اثر پیش را داشته باشد. وجوهی که برای معاش کارگر مولد اختصاص یافته‌اند، و تقاضا برای آن نیز ثابت است. از اینرو، قیمت یا مزد کارگر با اینکه اسماً بیشتر است، در حقیقت همانست. مزد آنها را با مسکوکات بیشتری می‌پردازند؛ ولی این مسکوکات همان مقدار کالا را می‌خرند که قبلاً می‌توانستند بخرند. سود سرمایه اسماً و رسماً یکی است. مزد کارگر معمولاً با تعداد قطعات نقره‌ای که به‌وی پرداخت می‌گردد محاسبه می‌شود. از اینرو، وقتی آن قطعات تعدادشان زیادتر می‌شود، چنان به نظر می‌رسد که مزد او نیز اضافه شده است، و حال آنکه مزد حقیقی او اغلب ممکن است بیشتر از گذشته نباشد. اما سود سرمایه را معمولاً با تعداد مسکوک نقره پرداخت شده حساب نمی‌کنند، بلکه با تناسبی که این تعداد مسکوک با کل سرمایه دارد محاسبه می‌گردد. بدینسان در يك کشور معین گفته می‌شود مزد معمولی کارگر پنج شلینگ در هفته، و بهره معمولی سرمایه ده درصد است. اما چون مجموع سرمایه کشور به اندازه گذشته است، رقابت بین سرمایه‌های مختلف افراد که سرمایه بین آنها تقسیم شده همان مقدار است. این افراد با همان محاسن و معایب پیش سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین، نسبت مشترك بین سرمایه و سود، همان است، و در نتیجه بهره عادی پول نیز همانست؛ آنچه معمولاً برای کاربرد پرداخت می‌شود الزاماً با آنچه معمولاً با استفاده از آن به دست می‌آید تعیین می‌گردد.

هر نوع افزایشی در مقدار کالاهایی که به‌الیانه در کشوری جریان می‌یابد، در حالی که پولی که آنها را به جریان انداخته ثابت باشد، اثرات مهم دیگری به غیر از اینکه ارزش پول را بالا ببرد به وجود خواهد آورد. سرمایه کشور، با اینکه اسماً ممکن است ثابت به نظر آید، ولی در حقیقت افزایش یافته است. ممکن است سرمایه با همان مقدار پول گذشته تبیین می‌شود، ولی مقدار بیشتری کار را تحت تسلط خود دارد. تعداد کارگر مولدی که این سرمایه می‌تواند تغذیه کرده و استخدام کند، افزایش می‌یابد، و در نتیجه تقاضای

کارگر مولد نیز زیاد می‌شود. مزد کارگر مولد طبعاً با تقاضا بالا می‌رود، و مع‌هذا به‌نظر می‌آید که تنزل کرده‌است. ممکن است بامقدار مسکوک کمتری مزد آنان پرداخت شود، ولی این مقدار مسکوک کم بیشتر از مقدار زیادتری مسکوک که در گذشته قادر به‌خرید بود، می‌تواند خرید کند. سود سرمایه هم اسماً و هم حقیقتاً کاهش خواهد یافت. چون مجموع سرمایه کشور زیاد شده، رقابت بین سرمایه‌های مختلفی که سرمایه جامعه را تشکیل می‌دهد نیز با آن زیاد می‌شود. صاحبان آن سرمایه‌های مخصوص مجبور می‌شوند که به‌نسبت کمتری از محصول کاری که سرمایه آنها می‌تواند استخدام کند رضایت دهند. بهره سرمایه، که همیشه هم‌دوش با سود سرمایه حرکت می‌کند، ممکن است بدین نحو، فوق‌العاده کاهش یابد، گو اینکه ارزش پول، یا مقدار کالاهایی که یک مقدار معین پول می‌تواند بخرد، خیلی زیاد شده باشد.

در بعضی از کشورها نرخ بهره پول قانوناً ممنوع شده است. اما چون در همه جا با کاربرد پول می‌شود چیزی بدست آورد، باید چیزی در مقابل استفاده آن در هر جا که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد پرداخت شود. این قوانین، به‌جای اینکه از رباخواری جلوگیری کند، با سابقه‌ای که بدست است معلوم می‌شود که زیان و شر ناشی از رباخواری را بیشتر کرده است؛ بدحکام ناگیر است نه تنها برای کاربرد پول چیزی بپردازد، بلکه برای قبول خطری (ریسک) که بستانکار او با آن مواجه می‌شود نیز پولی پرداخت کند. می‌شود گفت که، وی مجبور است که بستانکار خود را در برابر غرامات رباخواری بیمه کند. در کشورهایی که بهره سرمایه مجاز است، قانون، برای جلوگیری از بهره‌های جا برانه رباخواران، معمولاً بالاترین نرخ بهره‌ای را که می‌توان بدون مواجه شدن یا جریمه از کسی گرفت معین و تثبیت کرده است. این نرخ باید همیشه قدری بیشتر از کمترین نرخ بازار باشد؛ یا باید نرخ باشد که در قبال وثیقه‌های مشکوک‌الاعتبار در بازار از وام گیرنده، دریافت می‌شود. چنانچه نرخ قانونی مزبور پائین‌تر از کمترین نرخ بهره بازار باشد، اثر تثبیت نرخ بهره مزبور قاعدتاً مانند اثر ممنوعیت کامل رباخواری است. بستانکار پول خودش را با کمتر از آنچه که ارزش دارد وام نمی‌دهد، و بدحکام برای قبول خطری که بستانکار در برابر ارزش کل کاربرد مزبور به‌خود تحمیل کرده است باید چیزی به‌وی بپردازد. چنانچه نرخ بهره قانونی درست برابر با کمترین نرخ بهره بازار باشد، مردم شرافتمند و درستکاری که به قوانین کشور خود احترام می‌گذارند، و کسانی که نمی‌توانند بهترین وثیقه را در برابر وام ارائه دهند به‌ورشکستگی می‌کشاند، و آنها را مجبور می‌کند که به رباخواری که نرخ بهره آنها فوق‌العاده گران است متوسل شوند. در کشورهایی مثل انگلستان، نرخ پولی که به‌دولت وام داده می‌شود سه درصد، و پولی که با ارائه تضمین کافی به افراد خصوصی داده می‌شود چهار و چهارونیم درصد است، نرخ بهره قانونی فعلی، یعنی پنج درصد، مناسبترین نرخ‌هاست.

باید توجه داشت، که نرخ قانونی، با اینکه باید قدری بیشتر از کمترین نرخ بهره بازار باشد، ولی زیاد نباید با آن فاصله داشته باشد. مثلاً، اگر نرخ بهره قانونی انگلیس در هشت یا ده درصد تثبیت می‌شد، قسمت اعظم پولی که باید به‌وام داده می‌شد، به افراد و لخرج

وطراحان نقشه‌های اقتصادی که راضی به پرداخت چنین نرخ زیادی بودند، اختصاص می‌یافت مردم فکور و هوشیاری که برای کاربرد پول بیشتر از آنچه که احتمالاً بابه کار انداختن آن به دست می‌آوردند، نخواهند پرداخت، جرأت نمی‌کنند در این رقابت وارد شوند. بدین‌سان قسمت بیشتر سرمایه کشور از دسترس افرادی که می‌توانستند آن را در طریق استفادهٔ صحیح و سودمند به کار اندازند خارج می‌شود، و به دست کسانی می‌افتد که با احتمال زیاد آن را ضایع و تباه می‌کنند. بعکس، در جاهایی که نرخ بهرهٔ قانونی فقط اندکی بالاتر از پائین‌ترین نرخ بازار است؛ مردم میانه‌رو، برای گرفتن وام، به‌ولخرجان و طراحان و سفته‌بازان ترجیح داده می‌شوند. شخصی که پول قرض می‌دهد تقریباً همان مقدار بهره از گروه اول دریافت می‌کند که از گروه دوم، و پول‌وی در دست گروه اول ایمن‌تر است تا در دست گروه دوم. بدین‌سان بیشتر سرمایه کشور در دست کسانی قرار می‌گیرد که احتمالاً در طریق سودآوری آن را به کار می‌اندازند.

هیچ قانونی نمی‌تواند نرخ بهرهٔ معمولی را کمتر از پائین‌ترین نرخ بهرهٔ عادی بازار که در زمان تصویب قانون مزبور متداول است تثبیت کند. با وجود فرمان سال ۱۷۶۶، که به وسیلهٔ آن پادشاه فرانسه سعی کرد نرخ بهره را از پنج درصد به چهار درصد تنزل دهد، پول در فرانسه با نرخ پنج درصد قرض داده می‌شد، و مردم به طرق مختلف از قانون بهرهٔ مزبور طفره می‌رفتند.

باید توجه داشت، قیمت عادی زمین در بازار، در همه جا بستگی دارد به نرخ عادی بهرهٔ بازار. شخصی که سرمایه‌ای در اختیار دارد و میل دارد در آمدی از آن کسب کند، بدون اینکه زحمت کاربرد آن را شخصاً متحمل شود، تعمق خواهد کرد که آیا با آن پول زمین بخرد یا آن را به‌مرابحه کاری بگذارد. ایمنی بیشتر زمین، به‌اضافهٔ سایر محسناتی که تقریباً در همه ملازمهٔ این نوع اموال غیر منقول است، معمولاً سبب می‌شود که وی با درآمد کمتری از زمین قناعت کرده و پول خود را برای استفاده از بهرهٔ آن به کسی وام ندهد. این مزایا کافی است که تفاوت‌های معین این دو طریق کاربرد سرمایه را جبران کند، ولی فقط تفاوت‌های معینی را جبران می‌کند؛ و اگر بهرهٔ مالکانه زمین (اجاره) کمتر از نرخ بهرهٔ پول بوده و تفاوت آنها زیاد باشد، هیچ‌کس زمینی را که قیمت آن به‌زودی کاهش خواهد یافت نمی‌خرد. بعکس، چنانچه مزایای مزبور بیشتر از آن باشد که تفاوت دو نوع سرمایه‌گذاری را جبران کند، همه‌کس به‌خرید زمین راغب‌تر می‌شود، زیرا به‌زودی قیمت عادی آن بالا خواهد رفت. وقتی نرخ بهره ده درصد بود، زمین معمولاً با قیمتی فروخته می‌شد که ده یا دوازده سال پول آن برمی‌گردد. وقتی نرخ بهره به‌شش، پنج، و چهار درصد تنزل یافت، مدت برگشت قیمت زمین به‌بیست، و بیست و پنج وسی سال افزایش یافت. نرخ بهرهٔ بازار در فرانسه بالاتر از انگلیس است، و قیمت عادی زمین پائین‌تر است. در انگلیس زمین معمولاً در عرض مدت سی سال پول خود را برمی‌گرداند، در فرانسه در بیست سال از تاریخ خرید این پول مستهلك می‌شود.

1. Introduction

The purpose of this report is to provide a comprehensive overview of the current state of the market for [Product/Service]. This report will analyze the market's growth, key players, and emerging trends, and will provide recommendations for [Company/Individual] to capitalize on these opportunities.

The market for [Product/Service] has experienced significant growth in recent years, driven by increasing demand for [Product/Service] and the entry of new players. This report will explore the factors driving this growth and the challenges facing the market.

The report is organized as follows:

- Section 2: Market Overview
- Section 3: Key Players
- Section 4: Emerging Trends
- Section 5: Recommendations

2. Market Overview

The market for [Product/Service] is characterized by strong growth and increasing competition. The market is expected to continue to grow in the coming years, driven by factors such as [Factor 1], [Factor 2], and [Factor 3].

Key players in the market include [Company 1], [Company 2], and [Company 3]. These companies are competing for market share through a variety of strategies, including product differentiation, pricing, and marketing.

Emerging trends in the market include [Trend 1], [Trend 2], and [Trend 3]. These trends are expected to shape the market in the coming years and provide opportunities for [Company/Individual] to capitalize on.

3. Key Players

[Company 1] is a leading player in the market, known for its [Product/Service] and strong brand. The company has a long history of success and is expected to continue to grow in the coming years.

[Company 2] is a newer player in the market, but has quickly gained a reputation for its [Product/Service] and innovative marketing strategies. The company is expected to continue to grow and challenge [Company 1] for market share.

[Company 3] is another key player in the market, known for its [Product/Service] and strong customer relationships. The company is expected to continue to grow and maintain its position as a leading player in the market.

4. Emerging Trends

[Trend 1] is an emerging trend in the market, driven by increasing demand for [Product/Service]. This trend is expected to continue to grow in the coming years and provide opportunities for [Company/Individual] to capitalize on.

[Trend 2] is another emerging trend in the market, driven by the entry of new players and the need for [Product/Service]. This trend is expected to continue to grow and provide opportunities for [Company/Individual] to capitalize on.

[Trend 3] is a third emerging trend in the market, driven by the need for [Product/Service] and the entry of new players. This trend is expected to continue to grow and provide opportunities for [Company/Individual] to capitalize on.

5. Recommendations

[Company/Individual] should focus on [Recommendation 1], [Recommendation 2], and [Recommendation 3] to capitalize on the opportunities in the market for [Product/Service].

[Recommendation 1] is to focus on product differentiation and innovation, to stand out from the competition and attract customers.

[Recommendation 2] is to focus on marketing and sales, to increase brand awareness and drive sales growth.

[Recommendation 3] is to focus on customer relationships and service, to build loyalty and increase repeat business.

راجع به کاربرد مختلف سرمایه

با اینکه همه سرمایه‌ها فقط اختصاص به نگهداری کارگر مولد دارد، مع‌هذا مقدار کاری که سرمایه‌های مساوی می‌توانند به‌تحرک درآورند بر طبق نوع کاربرد سرمایه‌ها فوق‌العاده متنوع است؛ و همچنین است ارزش افزوده‌ای که استخدام سرمایه مزبور در محصول سالیانه زمین و کارگر کشور ایجاد می‌کند.

سرمایه را می‌توان به چهار طریق مختلف به‌کاربرد: نخست، کاربرد آن برای تهیه محصول خام سالیانه که برای استفاده و مصرف جامعه مورد نیاز است؛ دوم، برای ساخت و آماده کردن محصول خام مزبور برای استفاده یا مصرف آنی؛ سوم برای حمل و نقل کالای خام یا ساخته شده از جاهایی که فراوان است به نواحی که مورد نیاز است؛ و بالاخره چهارم، برای تقسیم قسمتهای معین هر يك از اینها به بخشها و گروههای کوچکتر متناسب با تقاضاهای گهگاهی کسانی که آن را نیاز دارند. در طریق اول سرمایه کسانی به‌کاربرد می‌شود که مسئولیت بهبود و آبادانی زمینها، معادن، و شیلات را به‌عهده می‌گیرند؛ در طریق دوم سرمایه کارخانه‌دارهای بزرگ، در طریق سوم سرمایه کلیه بازرگانان عمده فروش، و در مرحله چهارم سرمایه کلیه خرده‌فروشیها به‌کار می‌افتد. مشکل بتوان يك نوع سرمایه‌گذاری پیدا کرد که زیر یکی از روشهای چهارگانه فوق‌طبقه‌بندی نشده باشد. هر کدام از روشهای چهارگانه بالا یا برای وجود و بسط سه طریق دیگر لازم است، و یا برای آسایش عمومی جامعه.

تا وقتی سرمایه برای تولید مواد خام به‌طریقی به‌کار نرود که عرضه آن را نسبتاً و تا اندازه معینی فراوان کند، هیچ نوع صنعت و تجارتی به‌وجود نخواهد آمد. در مورد محصول خامی که قبل از استفاده کردن یا مصرف احتیاج به عملیات زیادی دارد تا آماده گردد اگر سرمایه‌ای در ساخت آن به‌کار برده نشود، آن محصول خام به‌علت نداشتن تقاضا در بازار یا اصلاً تولید نمی‌شود؛ و یا اگر به‌طور خود بخودی هم تهیه شود یعنی سرمایه‌ای در آن برده نشده باشد، ارزش معاوضه‌ای نخواهد داشت، و چیزی به‌ثروت جامعه نمی‌افزاید. تا وقتی که سرمایه برای انتقال مواد خام یا مواد ساخته شده از

محلّی که فراوان و زیاد است به جایی که مورد نیاز و احتیاج است، به کار برده نشود، محصول خام یا ساخته شده بیشتر از مصرف اهالی همان ناحیه تولید نخواهد شد. سرمایه یك بازرگان مازاد محصول يک محل را با مازاد تولید جای دیگر مبادله می کند، و بدین سان موجب تشویق صنعت شده و تمتع بیشتری برای هر دو ناحیه فراهم می کند.

اگر سرمایه برای شکستن و تقسیم کردن اجزاء معین مواد خام یا مواد ساخته شده به قطعات کوچکتری که متناسب با نیازمندیهای مردم است به کار نرود، هر فردی مجبور می شود بیشتر از آنچه نیاز دارد کالا خریداری کند. مثلاً اگر پیشه قصابی وجود نداشت، هر شخصی مجبور بود يک گاو و یا گوسفند درسته را یکجا خریداری کند. این نوع خرید برای ثروتمندان ایجاد ناراحتی می کند، برای فقرا که جای خود دارد. اگر کارگری چیزی مجبور بود خواربار يک یا شش ماه را یکجا بخرد، مجبور می شد قسمت اعظم موجودی خود را که در حرفه او به عنوان وسیله سرمایه به کار می رود، و یا اثاثیه دکان او را تشکیل می دهد، و از طریق آن ایجاد درآمد می کند، در آن قسمت از سرمایه ای که برای مصرف آنی و فوری اختصاص داده شده و اصولاً درآمدی برای او به وجود نمی آورد قرار دهد. برای يک چنین شخصی هیچ چیز راحت تر از این نیست که بتواند خواربار خود را روزانه تهیه کند و یا حتی در هر ساعتی که احتیاج داشت آن را بخرد. و بدین ترتیب می تواند کل موجودی خود را به عنوان سرمایه به کار برد. و از این لحاظ می تواند کاری را با ارزش بیشتر تولید کند، و سودی که بدین ترتیب عاید وی می شود خیلی بیشتر از اضافه قیمتی است که خرده فروش برای کسب سود روی کالاهای خود می کشد. تعصب بعضی از نویسندگان سیاسی علیه دکانداران و پیشه‌وران و اصناف کالا بی اساس است. مالیات بستن به این عده از پیشه‌وران یا محدود کردن تعداد آنان آن قدر غیر ضروری است که هرگز نمی توانند با زیاد شدن خود به مردم آسیب برسانند بلکه تکثیر آنان موجب ضرر و زیان خودشان می شود. مثلاً مقدار کالاهایی که خواربار فروش می تواند در يک شهر معین بفروشد محدود است به تقاضای مردم همان شهر و توابع آن. لذا، سرمایه ای که عملاً در حرفه خواربارفروشی به کار می افتد نمی تواند بیشتر از چیزی باشد که برای خرید آن مقدار کالا تکافو کند. اگر سرمایه مزبور بین دو خواربارفروش مختلف قسمت شود، رقابت آنان سبب می شود که کالاها را ارزانتر از زمانی بفروشند که فقط يک فروشنده هست؛ و اگر بین بیست خواربارفروش قسمت شود، رقابتشان بیست چندان زیاد می شود، و امکان اینکه برای افزایش قیمت با هم تبانی کنند کمتر است. رقابت این گروه ممکن است بعضی از آنها را ورشکسته کند؛ ولی جلوگیری از این اتفاقات و وظیفه طرفهای ذی ربط است، و باید به هبیری آنها اعتماد داشت. رقابت بین این عده هرگز به تولیدکننده و مصرف کننده صدمه نخواهد زد بعکس، موجب می شود که خرده فروشان، برخلاف وقتی که انحصار این کار در اختیار یکی دو نفر بیشتر نیست، کالا را ارزانتر فروخته، و گران تر خرید کنند. شاید، بعضی از این خواربارفروشا گاهی يک مشتری ضعیف النفس را به خرید کالایی که نیازی بدان ندارد اغوا کنند. اما، این عمل ناپسند ناچیزتر از آنست که لازم باشد به آن توجه شود، و البته محدود کردن تعداد فروشندهگان هم نمی تواند از این عمل

جلوگیری کنر. مثال کوچکی بزمن، این تعدد آبخو فروشها نیست که میل عمومی به میخوارگی را درمیان مردم عادی برمی انگیزد؛ بلکه تمایلی که ناشی از سایر علل گوناگون است ضرورتاً موجب اشتغال تعداد کثیری آبخوسازی و آبخوفروشی می شود.

کسانی که سرمایه هایشان در یکی از چهار طریق فوق به کار می افتد خودشان کارگران مولد هستند. کار آنها، بخصوص وقتی خوب هدایت شود، به روی هر چیز یا کالای قابل فروش که اعمال شود تثبیت شده و مجسم می گردد، و لااقل ارزش چیزهایی که کارگر مصرف کرده و برای معاش خود استفاده می نماید به قیمت آن کالا می افزاید. سود کشاورز، صنعتکار، بازرگان، و خرده فروش هم از قیمت کالاهایی که دو طبقه اول تولید کرده و دو طبقه آخرین خرید و فروش می کنند بدست می آید. اما، سرمایه های مساوی که در هر کدام از آن چهار طریق فوق به کار افتد، فوراً مقادیر مختلف کار فعال را به حرکت در آورده، و همچنین به نسبت های مختلف ارزش تولید سالیانه زمین و کار جامعه را بالا می برد. سرمایه خرده فروش، سرمایه بازرگان عمده فروشی که وی از او کالا می خرد، برمی گرداند به اضافه سود آن، و بدین وسیله بازرگان عمده فروش می تواند شغل خود را ادامه دهد. خود خرده فروش تنها کارگر مولدی است که این سرمایه را به کار می گیرد. سود خرده فروش شامل مجموع ارزشی است که اشتغال سرمایه به محصول سالیانه زمین و کار جامعه می افزاید.

سرمایه بازرگان عمده فروش، جانشین سرمایه کشاورز و صنعتکارانی می شود که از آنها مواد خام و مواد ساخته شده را خریداری کرده است، و سود این هر دو گروه در شکم سرمایه برگشت شده است، و بدین وسیله کشاورز و کارخانه دار را قادر می سازد که کار خودشان را ادامه دهند. به طور کلی به وسیله این خدمت است که بازرگان من غیر مستقیم برای حمایت کار مولد جامعه اقدام می کند، و ارزش محصول سالیانه کارگر مولد را می افزاید. همچنین، سرمایه وی عمده ای ملوان و مکاری را که برای حمل کالای وی از نقطه ای به نقطه دیگر لازم است استخدام می کند، و قیمت کالاهای مورد بحث به علت مزاد این عده و سود بازرگان بالا می رود.

کل کارگران فعالی که سرمایه او به تحرك وامی دارد همین عده هستند، و مجموع ارزشی که بلافاصله به محصول کل جامعه اضافه می شود مساوی مزد این عده به اضافه سود بازرگانان است. عملیات سرمایه بازرگان در این دو مورد بسیار بر عملیات سرمایه خرده فروش تفوق دارد.

قسمتی از سرمایه کارخانه دار عمده برای خرید ابزار حرفه او به عنوان سرمایه ثابت به کار می رود، و همین مقدار سرمایه، سرمایه صنعتگری که کارخانه دار عمده ماشین آلات خود را از وی خریده، به اضافه سود وی را جبران می کند. و قسمتی از سرمایه در گردش او برای خرید مواد مختلف به کار می رود، و سود و سرمایه کشاورزان و معدنچینی که وی از آنها خرید می کند برمی گرداند. ولی قسمت عمده سرمایه در گردش او، اعم از سرمایه های در گردش سالیانه، یا دوره های کوتاه تر، بین کارگران مختلفی که استخدام می کند توزیع می شود. ارزش کالاهای تولید شده، در اثر مزد این

کارگران، وسود صاحبان کارخانه (که مبتنی بر سرمایه‌ای است که برای مزد، موادخام و ماشین‌آلات و ابزار کار او اختصاص داده شده است) افزایش می‌یابد. و لذا تعداد بیشتری از کارگران مولد را فوراً به حرکت در آورده، و به ارزش محصول سالیانه زمین و کار جامعه می‌افزاید، و این ارزش افزوده خیلی بیشتر است تا ارزش افزوده همان مقدار سرمایه که در اختیار عمده‌فروش است.

هیچ سرمایه‌ای به اندازهٔ سرمایهٔ دهقان نمی‌تواند تعداد زیادی کارگر مولد را به حرکت و جنبش درآورد. نه تنها کارگرانی که برای صاحب زمین کار می‌کنند، بلکه دامهای فعال وی نیز جزو کارگر مولد به حساب می‌آیند. ضمناً در کشاورزی، طبیعت هم در کنار انسان و هم‌دوش با او کار می‌کند؛ و با اینکه کار طبیعت هزینه‌ای ندارد، ولی تولیدش دارای ارزش است، درست مثل تولیدگران‌ترین کارگران.

مهمترین عملیات کشاورزی ظاهراً بیشتر بدین قصد نیست که حاصلخیزی طبیعت را در جهت تولید گیاهانی که مفیدتر به حال بشر است زیاد کند (گویانکه ضمناً آن کار هم انجام می‌شود) بلکه در جهت هدایت طبیعت است. زمینی که پر از خار و تمشک جنگلی و خارین است اغلب ممکن است مثل بهترین تا کستانها و یا بهترین زمین گندم‌خیز محصول بدهد. کشت و زرع و شخصزی غالباً حاصلخیزی فعال طبیعت را تنظیم و هدایت می‌کند نه اینکه آن را جان بخشد و یا تحریک کند، و پس از اینکه همهٔ کارها را کارگران در روی زمین انجام دادند، مقدار زیادی از کارها را خود طبیعت انجام می‌دهد. بنابراین، کارگران و دامهای فعالی که در کشاورزی به کار می‌روند، نه تنها (مثل کارگر کارخانه) موجب تکثیر ارزشی برابر با مصرف خود می‌شوند، (یعنی مساوی سرمایهٔ به کار افتاده به اضافه سود مالک آن)؛ بلکه ارزش خیلی بیشتری را به وجود می‌آورد. به استثناء سرمایه و مجموع سود کشاورز، کارگر و دام افزایش اجارهٔ مالک زمین را نیز موجب می‌گردند. این اجاره را می‌شود محصول همان نیروهای طبیعت دانست، که استفاده از آن را مالک زمین به کشاورز به عاریت می‌دهد. اجارهٔ مزبور نسبت به وسعت و دامنهٔ فرضی این نیروها، یا به سخن دیگر نسبت به حاصلخیزی طبیعی و یا مصنوعی زمین زیاد یا کم می‌شود. پس از اینکه کلیهٔ هزینه‌هایی که به وسیلهٔ بشر روی زمین کشاورزی انجام شد، جبران گردید، آنچه که باقی می‌ماند نتیجهٔ کار طبیعت است. کار طبیعت و نیروهای آن روی زمین کشاورزی به ندرت کمتر از یک چهارم محصول تولید شده است، و غالباً بیش از یک سوم کل تولید را در بر می‌گیرد. در صنعت اعمال یک مقدار مساوی کار فعال نمی‌تواند به اندازهٔ کشاورزی آن قدر باعث افزایش و تکثیر شود. در صنعت طبیعت نقشی ندارد؛ بلکه بشر همهٔ کارها را انجام می‌دهد؛ و تکثیر محصول باید همیشه به نسبت عواملی باشد که آن را پدید آورده است. بنابراین، سرمایه‌ای که در کشاورزی به کار افتاده نه تنها تعداد بیشتری کارگر فعال را به حرکت در می‌آورد تا هر نوع سرمایه‌گذاری مساوی در صنعت، بلکه با تناسب بعد از کارگر فعالی که استخدام کرده، ارزش خیلی بیشتری به تولید سالیانهٔ زمین و کار کشور می‌افزاید، یعنی به ثروت و درآمد حقیقی ساکنان آن خیلی بیشتر می‌افزاید. از انواع مختلف سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی

محققاً نرای جامعه سودمندتر است.

سرمایه‌هایی که در کشاورزی و خرده‌فروشی هر کشور به کار رفته باید همیشه در آن جامعه باقی بماند. کاربرد این سرمایه تقریباً به یک محل معین، یعنی به زمین کشاورزی و دکان خرده‌فروشی محدود می‌شود. همچنین معمولاً این سرمایه‌ها باید به آحاد و افراد ساکن آن جامعه تعلق داشته باشد (گرچه استثنائاتی هم هست).

بعکس، سرمایه بازرگان عمده‌فروش ظاهراً اقامتگاه ثابت و یا دائمی در هیچ نقطه‌ای ندارد، بلکه ممکن است از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت کند، بستگی دارد به اینکه در کجا ارزان بخرد و در کجا گران بفروشد.

سرمایه کارخانه‌دار بدون تردید باید در جایی که صنعت نصب می‌شود اقامت داشته باشد؛ ولی این محل کجا باید باشد همیشه لزوماً مشخص نیست. غالباً ممکن است این سرمایه در فاصله زیادی از محلی که مواد خام بدست می‌آید، و یا از محلی که فرآورده ساخته شده مصرف می‌شود قرار داشته باشد، لیون از محلی که مواد خام را بدست می‌آورد تا محلی که آن را مصرف می‌کند فاصله زیادی دارد. مردم پولدار و پیرو مد سیسیل لباسهای ابریشمی می‌پوشند که پارچه آن در کشورهای دیگر ساخته شده منتهای پارچه مزبور از موادی است که در کشور خودشان روئیده است. قسمتی از پشم اسپانیا در بریتانیای کبیر تبدیل به پارچه می‌شود، و قسمتی از آن پارچه بعداً دوباره به اسپانیا برمی‌گردد. مهم نیست که بازرگانی که سرمایه وی مازاد محصول هر جامعه را به جای دیگر صادر می‌کند اهل آن کشور باشد یا نه.

اگر اهل کشورهای خارجی باشد، تعداد کارگران مولد لزوماً فقط یکی کمتر خواهد بود، و ارزش تولید سالیانه آن به اندازه سودی که آن یک نفر می‌برد کم می‌شود. ملوانان و یا بیکارهایی که وی استخدام می‌کند یا متعلق به کشور او هستند یا متعلق به کشور ثالث، درست به همان نحوی که وی باید بومی یکی از این سه قسمت باشد، سرمایه یک خارجی به مازاد محصول یک کشور ارزشی معادل با محصول بومی کشور ایجاد می‌کند و آن هم در اثر مبادله مازاد مزبور یا کالایی که تقاضای آن در داخل کشور زیاد است صورت می‌گیرد. این ارزش به طور مؤثری سرمایه شخصی که آن مازاد را تولید کرده جبران می‌کند، و به طور مؤثری وی را قادر می‌سازد که کسب و کار خود را ادامه دهد؛ یعنی خدمتی که به وسیله آن سرمایه بازرگان عمده‌فروش در جهت تقویت و حمایت کارگر مولد به کار گرفته شده است جبران می‌کند، و ارزش تولید سالیانه جامعه‌ای که بازرگان بدان تعلق دارد بالا می‌برد. باید سرمایه کارخانه‌دار در داخل کشور مقیم باشد، و این امر حائز اهمیت است. زیرا این کار تعداد بیشتری از کارگران مولد را لزوماً به تحرك درمی‌آورد، و ارزش بیشتری به محصول سالیانه زمین و کار جامعه می‌دهد. اما، ممکن هم هست که اگر سرمایه در داخل کشور مقیم نشود، باز بحال آن جامعه مفید باشد. مثلاً سرمایه‌های کارخانه دارهای انگلیسی که محصول پنبه و کف و ارداتی از سواحل بالتیک را در کارخانه‌ها به عمل می‌آورند مسلماً بسیار مفید به حال کشورهای است که محصولات مزبور را تولید می‌کنند. محصولات مزبور مازاد تولید آن کشورهاست، که اگر در مقابل کالاهایی

که آن کشورها تقاضا دارند مبادله نشوند، ارزشی نخواهند داشت، و طولی نمی کشد که تولید آن متوقف می گردد. بازرگانی که این محصولات را صادر می کند سرمایه اشخاصی که آن را تولید کرده اند جبران می کند، و بدین وسیله آن ها را تشویق می کند تا تولید خود را ادامه دهند؛ و کارخانه دارهای انگلیس سرمایه این بازرگانان را برمی گردانند.

يك کشور معين، درست شبیه يك فرد معين، ممکن است اغلب فاقد سرمایه لازم برای آبادانی و کشت تمام زمینهای آن مملکت باشد، و به اندازه ای نداشته باشد که مجموع مواد خام خود را در صنعت به کار برده و آن را برای مصرف فوری و آتی آماده کند، و مازاد مواد خام یا کالاهای ساخته شده را به نواحی دور دست دنیا حمل کرده و در آنجا آنها را در قبال کالاهایی که تقاضا برای آنها در داخل کشور وجود دارد مبادله کند. ساکنان بسیاری از قسمتهای مختلف بریتانیای بزرگ سرمایه کافی ندارند که تمام زمینهای خود را آباد و قابل کشت کنند. پشم بخشهای جنوبی اسکانند، بخصوص قسمت بیشتر آن، پس از حمل طولانی از طریق جاده های بد و خراب، به بیورکشایر آورده می شود، و در آنجا تبدیل به پارچه می گردد، زیرا در اسکانند سرمایه کافی برای این کار وجود ندارد. در بریتانیای کبیر تعداد زیادی شهرهای صنعتی کوچک وجود دارد که ساکنان آن سرمایه کافی ندارند تا محصول صنعت خود را به بازارهای دور دستی که در آنجا تقاضا و مصرف دارند حمل کنند. اگر بازرگانانی بین آنها پیدا می شود، آنها فقط نمایندگان و حق العمل کاران بازرگانان ثروتمندی محسوب می شوند که در بعضی از شهرهای تجارتی بزرگ تر مقیم هستند.

وقتی سرمایه يك کشور برای سه منظور یاد شده بالا کافی نباشد، به تناسب سهم بیشتری که در کشاورزی به کار رفته است، تعداد کارگران فعالی که این سرمایه گذاری به حرکت در آورده در کشور بیشتر خواهد بود؛ و همچنین ارزشی که سرمایه گذاری مزبور به تولید سالیانه زمین و کارگر جامعه می افزاید نیز اضافه می شود. پس از کشاورزی، سرمایه ای که در تولید صنعتی به کار رون تعداد زیادی کارگر مولد را تحرك بخشیده، بیشترین ارزش افزوده را در محصول سالیانه ایجاد می کند. سرمایه ای که در امصادرات به کار افتاده است، در بین سه نوع سرمایه گذاری فوق کمترین اثر را دارد. در حقیقت، کشوری که برای همه سه منظور فوق (کشاورزی، صنعت، تجارت) سرمایه کافی نداشته باشد هنوز به مرحله غنا و ثروتی که طبعاً مورد هدف اوست نرسیده است. اما، تلاش به اینکه با سرمایه غیرمکفی و قبل از بلوغ تمام این سه هدف فوق را انجام دهیم، محققاً کوتاهترین راه جامعه برای نیل به ثروت و غنای کافی نیست، همان طور که در مورد افراد هم این امر صادق است. سرمایه تمام آحاد يك ملت درست مثل سرمایه يك فرد محدود است، و قادر است که فقط بعضی از طرحهای معين را انجام دهد. سرمایه تمام مردم يك کشور مثل سرمایه يك فرد افزایش می یابد یعنی از راه پس انداز درآمدها و مرتباً انباشته کردن و اضافه کردن این پس اندازها. بنابراین، احتمال دارد وقتی که سرمایه در کارهای پردرآمدتر مصرف می شود از طریق این درآمدهای هنگفت پس انداز افراد

هم زیاد شده و انباشتگی سرمایه آینده بیشتر شود. اما درآمد تمام ساکنان يك کشور لزوماً به نسبت ارزش تولید سالیانه زمین و کار آنهاست.

علت اصلی ترقی سریع مستعمرات امریکایی ما به سوی ثروت و تعالی اینست که تقریباً کل سرمایه آنها تاکنون در کشاورزی به کار افتاده است.

مستعمرات امریکایی ما فاقد صنعت هستند، صنایع روستایی و ابتدایی که ناگزیر با پیشرفت کشاورزی به وجود می آید، و در هر خانواده ای به وسیله زنان و کودکان صورت می گیرد باید استثناء کرد. قسمت بیشتر کارهای صادراتی و کشتیرانی امریکا به وسیله سرمایه بازرگانانی که در بریتانیای کبیر ساکن اند انجام می شود. حتی فروشگاهها و انبارهایی که کارهای خرده فروشی در بعضی از ایالات را انجام می دهند، بویژه در ویرجینیا و ماریلند، اکثرشان متعلق به بازرگانانی است که در کشور مادر^۱ مقیم هستند، و یکی از شواهد نادر حرفه خرده فروشی يك جامعه را تشکیل می دهند، یعنی خرده فروشی در جامعه به وسیله و با سرمایه کسانی صورت می گیرد که عضو آن جامعه نیستند. اگر امریکائیهها، از راه دستبندی ویا به وسیله اعمال زور، ورود کالاها و مصنوعات اروپاییها را متوقف کنند، و بدین طریق انحصار چنین کالاهایی را عملاً برای تولید کالاهای مشابه در اختیار افراد خود قرار دهند و قسمت قابل توجهی از سرمایه های خود را در این نوع کارها سرمایه گذاری کنند، به جای اینکه ارزش آینده محصول سالیانه آنها بالا رود متوقف خواهد شد، و پیشرفت کشورشان را به سوی تعالی و ثروت حقیقی سد خواهد کرد. اگر سعی کنند، به نحوی که در بالا اشاره شد، کل تجارت صادراتی را هم در انحصار خود در آورند، آن وقت وضع از آنچه بیان کردیم بدتر خواهد شد.

در حقیقت، به نظر می رسد دوره خوشبختی انسان به ندرت آن قدر طولانی و مستمر بوده که سبب شود يك کشور بزرگ سرمایه لازم و کافی برای تمام آن سه منظور فوق فراهم آورد؛ مگر اینکه بخواهیم گزارشات عجیبی که از ثروت و تمدن چین، مصر باستان و کشور کهن هندوستان داده اند باور کنیم. حتی این سه کشور که به موجب تمام نوشته ها و گزارشات، ثروتمندترین کشورهای دنیای ما بوده اند، بیشتر اشتهارشان در برتری کشاورزی و صنعت است. و به نظر نمی رسد که کشورهای مزبور در بازرگانی خارجی هم چیره دست بوده باشند. مصریان قدیم نسبت به دریا يك نوع تنفر طبیعی آمیخته با خرافات داشتند؛ يك چنین خرافاتی هم در میان اهالی هند شایع بود؛ و چینی ها هیچ گاه در بازرگانی خارجی پیشرفت نکرده اند. چنین به نظر می آید که بیشتر مازاد محصول این سه کشور همیشه به وسیله خارجیان صادر می شد، که در ازاء آن چیز دیگری که مورد تقاضای اهالی این سه کشور بود می دادند، و آن هم اغلب طلا و نقره بود.

بدین ترتیب مقدار مشخصی سرمایه در يك کشور معین تعداد کمتر یا بیشتری از افراد مولد را به کار می گیرد، و ارزش افزوده محصول زمین و کار آن را کم و بیش بالا می برد، و این امر بستگی دارد به اینکه چه سهمی از این مقدار سرمایه و با چه نسبتی در کشاورزی،

یاصنعت، و یاصادات و واردات به کار رود. همچنین، تفاوت ارزش افزوده نیز زیاد خواهد بود، و بستگی دارد به انواع مختلف تجارت صادرات و واردات که سرمایه در آن بیشتر به کار افتاده باشد.

کل تجارت یک کشور، یعنی مجموع خرید و فروش مجدد عمده فروشی رامی توان به سه نوع مختلف تقسیم کرد. بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی کالای مصرفی، و حمل و نقل. بازرگانی داخلی عبارتست از خرید محصول کار یک کشور، در یک نقطه ای از مملکت، و فروش آن در نقطه دیگری، که هم شامل حمل و نقل خشکی و هم حمل و نقل دریایی. تجارت خارجی مصرفی عبارتست از خرید کالاهای خارجی برای مصرف داخلی. تجارت حمل و نقل، عبارتست از دادوستد بازرگانی خارجی کشورها، یا حمل محصول مازاد یک کشور به کشور دیگر.

سرمایه ای که برای خرید محصول کار جامعه در یک نقطه مملکت به کار می افتد، تا آن را در محل دیگر به فروش برساند، معمولاً با هر عمل خرید و فروش نظیر آنچه گفته شد، دوسرمایه متمایزی که در کشاورزی و صنعت به کار رفته است برمی گرداند، و بدین وسیله صنعتکاران و کشاورزان را قادر می سازد که کاربرد سرمایه را کمایان ادامه دهند. وقتی که بایک عمل از محل سکونت بازرگان مقداری کالا به ارزش معینی صادر می کند، معمولاً با عمل دیگر در عوض آن کالاهایی به ارزش مساوی وارد می کند. وقتی که هر دو، اینها محصول داخلی باشند، با هر عمل دادوستدی دوتنوع سرمایه متمایزی که برای حمایت و استخدام کارگر مولد به کار افتاده بوده است. برمی گرداند، و بدین وسیله سرمایه گذاران مزبور را قادر می سازد که استخدام کارگر مولد را ادامه دهند. سرمایه ای که مصنوع و فرآورده اسکاتلند را به لندن صادر می کند، و به ازای آن گندم و فرآورده انگلیسی را به ادینبورگ (اسکاتلند) می برد، به ناچار با هر کدام از این عملیات، دو نوع از سرمایه های انگلیسی را که هر دو در کشاورزی و یاصنعت بریتانیای کبیر به کار رفته بوده است، برمی گرداند.

سرمایه ای که برای خرید کالاهای خارجی به منظور مصرف داخلی به کار می رود، وقتی که این خرید با محصول و تولید داخلی انجام می شود، با هر کدام از این عملیات نیز دوتنوع سرمایه متمایز را برمی گرداند؛ ولی یکی از این سرمایه ها فقط برای تقویت و حمایت صنعت داخلی به کار می رود. سرمایه ای که کالاهای انگلیسی را به پرتغال صادر می کند، و کالاهای پرتغال را به کشور انگلیس می آورد، با هر کدام از این عملیات فقط یک سرمایه انگلیسی را برمی گرداند. سرمایه دوم که برمی گردد سرمایه پرتغالیهاست. بنابراین، با اینکه برگشت سرمایه تجارت خارجی کالاهای مصرفی، باید به همان سرعت برگشت سرمایه تجارت داخلی باشد، سرمایه ای که در آن به کار می رود فقط می تواند یک دوم وسیله تشویق کار مولد کشور باشد.

اما بازده تجارت کالای مصرفی خارجی ندرتاً سرعت بازرگانی داخلی را دارد. بازده بازرگانی داخلی معمولاً قبل از پایان سال انجام می شود، و گاهی سه چهارم دفعه در سال صورت می گیرد. بازده بازرگانی خارجی کالاهای مصرفی به ندرت پیش از

پایان سال برمی‌گردد، و گاهی دو یا سه سال طول می‌کشد. بنابراین سرمایه‌ای که در بازرگانی داخلی به‌کار افتاده است گاهی دوازده کارکرد دارد، یا به عبارت دیگر دوازده بار مصرف شده و باز برمی‌گردد، و در عرض این مدت سرمایه‌ای که در تجارت کالای مصرفی خارجی به‌کار می‌افتد فقط یک بار عمل کرده است. لذا، اگر سرمایه‌ها مساوی باشد، اولی یعنی سرمایه بازرگانی داخلی بیست و چهار دفعه بیشتر از سرمایه تجارت خارجی باعث تشویق و تقویت صنعت کشور می‌شود.

گاهی اوقات کالاهای خارجی برای مصرف داخلی را می‌توان با کالاهای خارجی سایر کشورها بدست آورد، یعنی به‌جای اینکه آنها را در قبال فرآورده‌های داخلی همان کشور مبادله کنند، می‌توانند با استفاده از کالاهای کشور دیگر آنها را تهیه کنند. اما، کالاهای کشور ثالثی که در قبال کالاهای مصرفی خارجی داده می‌شود، باید بلاواسطه با فرآورده داخلی، یا با چیزی که با آن خریداری شده مبادله شود؛ زیرا، بجز موارد جنگ و اشغال یک کشور، کالاهای خارجی همیشه در قبال چیزی که در داخل کشور تولید شده، (اعم از اینکه بلافاصله داده شود، و یا چند دست گشته باشد) به دست می‌آید. بنابراین اثرات سرمایه‌ای یک چنین بازرگانی غیرمستقیم کالاهای خارجی برای مصرف، از هر لحاظ، شبیه اثرات سرمایه‌هایی است که در سراسر ترین بازرگانی خارجی به‌کار افتاده است، بجز اینکه بازده پایانی (یا آخری) این قبیل سرمایه‌ها احتمالاً بازهم طولانی‌تر است، زیرا باید متکی به بازده دو یاسه معاملات خارجی متمایز باشد. چنانچه پنبه و کف ریگا^۲ با توتون ویرجینیا معامله شود، که این توتون نیز با فرآورده‌های انگلیسی معامله شده است، بازرگان باید صبر کند تا بازده دوم معامله خارجی بر گردد تا اینکه بتواند همان سرمایه را برای خرید مجدد مقادیر مشابه فرآورده‌های انگلیسی به‌کار بندد. چنانچه توتون ویرجینیا را به‌جای اینکه با فرآورده انگلیسی معامله کنند با رام^۳ و یا شکر جامیکا بخرند که آن نیز با فرآورده‌های انگلیسی دادوستد شود، بازرگان باید منتظر بازده و برگشت سه سرمایه باشد. چنانچه این دوسه معامله خارجی مشخص را دوسه بازرگان مستقل از هم انجام دهند، که از این عده دومی کالایی را که اولی وارد کرده اکتیاع کند، و سومی کالای دومی را، تا آن را مجدداً صادر کند، هر کدام از بازرگانان در حقیقت در این مورد برگشت سرمایه خود را سریعتر بدست می‌آورد؛ ولی برگشت پایانی مجموع سرمایه‌هایی که در داد و ستد مزبور به‌کار رفته، مثل دفعه قبل خیلی بطیء خواهد بود. اعم از اینکه مجموع سرمایه به‌کار افتاده در معامله فوق متعلق به یک فرد باشد یا از آن سه بازرگان مستقل از هم باشد، به حال کشور فرقی نمی‌کند، گرچه ممکن است این امر نسبت به بازرگانان بخصوصی فرق کند. در دومورد معامله غیرمستقیم فوق سه برابر سرمایه بیشتر مورد احتیاج است تا ارزش معینی از فرآورده انگلیسی در قبال مقدار معینی پنبه و کف مبادله شود، و اگر فرآورده انگلیسی مستقیماً با پنبه و کف مبادله می‌شد فقط یک سوم

2. Riga.

۳. یک نوع عرق که از نیشکر به دست می‌آید (مترجم).

این سرمایه مورد نیاز بود. بنابراین، مجموع سرمایه مصرف شده در بازرگانی غیر مستقیم خارجی کالاهای مصرفی معمولاً حمایت و تشویق کمتری نسبت به کارگر مولد کشور به عمل می‌آورد، تا همان مقدار سرمایه که به طریق مستقیم در بازرگانی خارجی به کار رود.

کالای خارجی که با آن فرآورده خارجی برای مصرف داخلی خریداری می‌شود هر چه که باشد، موجب هیچ گونه اختلاف عمده‌ای در ماهیت دادوستد نشده، و موجب تأیید و تشویق کارگر مولد کشوری که به عملیات بازرگانی مزبور مشغول است نمی‌گردد. مثلاً، اگر کالای خارجی با طلای برزیل، و یا نقرهٔ پرو، خریداری شود، طلا و نقرهٔ مزبور، مثل توتون و یرجینیا، باید ناچیزی خریداری می‌شد که یا فرآوردهٔ کشور بوده، یا کالایی باشد که با فرآوردهٔ کشور مبادله شده بوده است. بنابراین، تا آنجا که مربوط به کار مولد یک کشور است، معاملات بازرگانی کالای مصرفی خارجی که به وسیلهٔ طلا و نقره صورت می‌گیرد، تمام محاسن و معایب معاملات غیر مستقیم بازرگانی مصرفی خارجی مشابه را در بردارد، و به همان سرعت یا به همان کندی سرمایه‌ای که برای حمایت کارگر مولد به کار رفته است برمی‌گرداند. به نظر می‌رسد که این نوع معاملات، هیچ مزینی بر سایر معاملات بازرگانی غیر مستقیم ندارد. حمل‌فلات مزبور به سبب حجم کم و ارزش زیاد، تقریباً آرزاتر است تا هر نوع کالای خارجی که قیمت آن مساوی با طلا و نقره باشد. کرایهٔ حمل و نقل طلا و نقره خیلی کمتر است در صورتی که بیمهٔ آن خیلی زیادتر از کالاهای عادی نیست؛ و بعلاوه هیچ کالایی مثل طلا و نقره در حمل و نقل کمتر آسیب نمی‌بیند. بنابراین، با مداخلهٔ طلا و نقره، مقدار مساوی کالای خارجی را می‌توان اغلب در قبال مقدار کمتری از محصول داخلی مبادله کرد، تا با مداخله انواع کالای خارجی. و بدین طریق، تقاضای کشور را می‌توان به طور کاملتری و با هزینهٔ کمتری ارضاء کرد تا از راههای دیگر. آیا صدور دائمی فلات مزبور که ناشی از این طرز معاملهٔ خارجی است باعث فقر کشوری می‌شود که معامله را انجام می‌دهد یا نه؟ این موضوعی است که من در سطور آینده با فرصت کافی بحث دربارهٔ آن را ادامه خواهم داد.

قسمتی از سرمایه‌ای که در هر کشور در بازرگانی حمل و نقل به کار می‌افتد از حمایت کارگر مولد آن کشور خارج شده، و باعث حمایت و تقویت کارگر مولد کشورهای خارج می‌گردد. باینکه این سرمایه در هر عملی جانشین دوسرمایهٔ جدا از هم می‌گردد، مع هذا هیچ کدام از آنها متعلق به آن کشور بخصوص نیست. سرمایهٔ بازرگان هلندی، که گندم لهستان را به پرتغال حمل می‌کند، و میوه و شراب پرتغال را به لهستان بر می‌گرداند، با هر کدام از این عملیات خود دو سرمایه را برمی‌گرداند، که هیچ کدام از آنها برای استخدام کارگر مولد هلند به کار نرفته است؛ بلکه یکی از آنها برای استخدام نیروی مولدهٔ پرتغال، و دیگری برای حمایت از نیروی مولد لهستان

به کار افتاده است. سود این سرمایه گذاری منظمأً به‌هنگام برمی‌گردد و سبب می‌شود که حمل و نقل مزبور الزاماً ارزش اضافی برای محصول سالیانه زمین و کار آن کشور به وجود آورد. در حقیقت، وقتی که حمل و نقل هر کشور بخصوص به وسیله کشتیها و ملوانان آن کشور انجام شود، آن قسمت از سرمایه که به صورت پرداخت کرایه در آن به کار رفته، بین آنها تقسیم شده، وعده معینی از کارگران مولد آن کشور را به کار می‌اندازد. تقریباً تمام ملتهایی که سهم مهمی در تجارت حمل و نقل دارند، در واقع، آن را به همین طریق انجام داده‌اند: اپ‌تیمالا واژه حمل و نقل چی هم به همین مناسبت رواج یافته است، یعنی مردم چنین کشورهایی حمل و نقل چی سایر کشورها هستند. اما، ماهیت حرفه مزبور در اصل چنین نیست. مثلاً، يك بازرگان هلندی، ممکن است سرمایه خود را در دادوستد بازرگانی لهستان و پرتغال چنان به کار برد که، قسمتی از مازاد محصول يك کشور را به کشور دیگر حمل کند، و این کار را با کشتیهای هلندی انجام ندهد، بلکه با کشتیهای انگلیسی کالاها را حمل کند. می‌توان فرض کرد که وی عملاً در بعضی از موارد بخصوص این کار را انجام می‌دهد. اما، به همین مناسبت هست که تجارت حمل و نقل مخصوصاً برای کشوری نظیر انگلیس سودمند است، زیرا دفاع و امنیت کشور مزبور بستگی دارد به تعداد ملوانان و کشتیهای آن. اما وقتی مقدار معینی سرمایه در کشتیهای حمل و نقل داخلی سواحل کشور به کار می‌رود، درست به همان اندازه که در حرفه بازرگانی دریایی می‌تواند ملوانان و کشتیهای باری استخدام کند، در تجارت خارجی کالاهای مصرفی، یا حتی در بازرگانی داخلی نیز در استخدام کشتیهای باری و ملوانان مؤثر است. تعداد ملوانان و کشتیهایی که يك سرمایه معین می‌تواند به کار گیرد به وضع و ماهیت بازرگانی ارتباط ندارد، بلکه قسمتی از آن بستگی دارد به حجم کالاها نسبت به ارزششان، و مقداری هم بستگی دارد به فاصله بین دوندگی که کالاها باید بین آنها رفت و آمد کند؛ ولی بیشتر به حجم کالاها بستگی دارد تا فاصله مبدأ و مقصد. مثلاً، تجارت ذغال سنگ بین نیوکاسل و لندن بیشتر از تمام حمل و نقل انگلیس کشتیها را به کار گرفته است، در صورتی که فاصله بین دو بندر مزبور زیاد نیست. بنابراین، اگر سهم زیادی از سرمایه يك کشور را اجباراً در تجارت حمل و نقل وارد کنند و این مقدار سرمایه گذاری بیشتر از آن مقداری باشد که به طور طبیعی به آن اختصاص داده می‌شود، میزان ظرفیت حمل و نقل آن کشور همیشه با این عمل ضرورتاً افزایش پیدا نمی‌کند.

روی این اصل، سرمایه‌ای که در تجارت داخلی هر کشوری به کار می‌رود معمولاً موجب تشویق استخدام تعداد بیشتری نیروی مولد کارگر در آن کشوری گردد، و ارزش تولید سالیانه را بیشتر از کاربرد سرمایه در تجارت خارجی کالای مصرفی خواهد برد؛ و سرمایه‌ای که در معاملات بازرگانی برای مصرف داخلی به کار می‌رود در این دو مورد معین محاسن و مزایای بیشتری دارد تا سرمایه‌ای که از لحاظ مقدار مساوی است ولی در معاملات و تجارت حمل و نقل به کار افتاده است. ثروت هر جامعه، تا زمانی که نیروی ملت به ثروت آن بستگی دارد، باید همواره به تناسب ارزش تولید سالیانه آن باشد، یعنی جوهی که مآلاً تمام مالیاتها باید از آن پرداخت شود. ولی هدف بزرگ اقتصاد سیاسی

هر کشور عبارت است از اعتلای ثروت و قدرت آن کشور. بنابراین، تجارت خارجی کالای مصرفی نباید ارجحیتی به بازرگانی داخلی داشته باشد و نباید آن را تشویق کرد، و تجارت حمل و نقل به طور اعم نباید ارجحیتی به هیچ یک از این دو داشته باشد. و به هیچ وجه نباید در تجارت معاملات خارجی کالای مورد مصرف جامعه و عمل حمل و نقل سرمایه‌های کشور را بیشتر از آنچه که در حالت طبیعی به آن روی می‌آورند، به زور وارد کرد و یا اینکه از سایر قسمت‌های ضروری سرمایه را به آن طرف سوق داد. اما، هر کدام از این رشته‌های مختلف تجارت (وقتی به جریان طبیعی خود وارد شده، و هیچ گونه فشار و اعمال زور در آنها به کار نرود)، نه تنها ضروری بلکه اجتناب ناپذیر است.

وقتی محصول یک رشته معین صنعت از مقدار تقاضای مورد نیاز آن جامعه بیشتر می‌شود، مازاد آن را باید به خارج صادر کرد و در قبال آن چیزی که مورد تقاضای کشور باشد وارد کرد. بدون یک چنین صادراتی قسمتی از کار مولد جامعه متوقف می‌گردد، و ارزش تولید سالیانه آن کاهش می‌یابد. زمین و کارگر انگلیسی معمولاً گندم، کالاهای پشمی و سخت‌افزارهای زیادی تولید می‌کنند که بیش از میزان تقاضای بازار داخلی است. بنابراین، اضافه تولید را باید به خارج صادر کرد، و آن را با کالایی که در کشور مورد تقاضاست مبادله نمود. فقط به وسیله این چنین صادراتی است که مازاد مزبور می‌تواند ارزش کافی در بازار بدست آورد و هزینه کارگر و تولید آن را جبران کند. می‌جاورت سواحل دریا، و سواحل رودخانه‌های قابل کشتیرانی، موقعیت ممتازی برای کاریک کشور فراهم می‌کند، فقط بدین لحاظ که صادرات و مبادلات محصول اضافی را در برابر چیزی که بیشتر در کشور مورد تقاضاست تسهیل می‌کند.

وقتی کالاهای خارجی که با فرآورده‌های اضافی محصول داخلی خریداری می‌شود بیش از تقاضای بازار داخلی باشد، مازاد آن را باید دوباره به خارج فرستاد و با کالاهایی که بیشتر در داخل تقاضا دارد مبادله کرد. هر سال با قسمتی از مازاد تولید صنایع انگلیس در حدود ۹۶۰۰۰ هاگ‌رهد^۵ توتون از ویرجینیا و ماریلند خریداری می‌گردد. ولی تقاضای داخلی بریتانیا شاید بیش از ۱۴۰۰۰ نباشد. بنابراین، اگر ۸۲۰۰۰ هاگ‌رهد بقیه را بتوان به خارج صادر و در برابر آن چیزی که در داخل بیشتر مورد تقاضاست خریدار کرد، ورود توتون باید فوراً متوقف شود، و با متوقف شدن آن کار مولد تمام ساکنان بریتانیا که در حال حاضر مشغول تولید تمام آن کالاهایی هستند که با مبادله آن ۸۲۰۰۰ هاگ‌رهد توتون در سال خریداری می‌شود، متوقف می‌گردد. کالاهای مزبور، که قسمتی از محصول زمین و کار بریتانیای کبیر است، چون بازار داخلی ندارند، و از طرفی از بازار خارجی که قبلاً در اختیار داشته محروم شده‌اند، خواه و ناخواه تولید نخواهند شد. بنابراین، غیر مستقیم‌ترین تجارت خارجی برای کالای مصرفی داخلی، در بعضی موارد، درست مثل سرراست‌ترین طریقۀ معاملات خارجی، برای حمایت کارگر مولد کشور، ارزش افزودۀ

۵. Hoghead پیمانه‌ای است برابر با ۶۶ گالن یا ۲۳۸/۵ لیتر (مترجم).

تولید سالیانه آن لازم است.

وقتی که موجودی سرمایه کشور به درجه‌ای افزایش یابد که نتوان همه آنرا در تهیه مصرف کارگر مولد آن کشور بخصوص استخدام آنان به کاربرد، مازاد آن طبیعتاً وارد تجارت حمل و نقل می‌شود، و در ایجاد همان ادارات برای خدمات به سایر کشورها به کار می‌افتد. کار حمل و نقل نشانه و معلول طبیعی ثروت زیاد يك ملت است؛ ولی به نظر نمی‌آید که علت طبیعی آن باشد. سیاستمدارانی که مایلند از حرفه مزبور باعلاقه‌وسر و صدای مخصوص پشتیبانی کنند، ظاهراً معلول را اشتباهاً به جای علت گرفته‌اند. هلند که نسبت به خاک و تعداد جمعیت خود، مسلماً ثروتمندترین کشور اروپائی است، بزرگترین سهم را در تجارت حمل و نقل اروپا دارد. انگلستان که شاید دومین کشور ثروتمند اروپاست، نیز به همین ترتیب سهم قابل ملاحظه‌ای در تجارت حمل و نقل دارد؛ گرچه آنچه که معمولاً به عنوان تجارت حمل و نقل بریتانیا قلمداد شده است، شاید غالباً چیزی جز تجارت غیرمستقیم خارجی برای مصرف داخلی نباشد. در مقیاس بزرگ‌تر، باربری دریائی که موجب حمل کالا از هند غربی و هند شرقی، و همچنین از آمریکا به بازارهای مختلف اروپا می‌شود، جزو این دسته از عملیات بازرگانی است. کالاهای مزبور معمولاً یا بلاواسطه با محصول کار بریتانیا خریداری می‌شود، یا مع‌الواسطه با مبادله کالاهایی که بریتانیا در قبال فرآورده‌های خود بدست آورده، تهیه می‌گردد، و بازده پابانی عملیات مزبور عموماً در انگلستان به کار رفته و یا مصرف می‌شود. حمل و نقل دریائی که توسط کشتی‌های انگلیسی در بنادر مختلف مدیترانه انجام می‌شود، و همچنین پاره‌ای از عملیات بارکشی دریایی به وسیله بازرگانان انگلیسی بین بنادر مختلف هندوستان ستون عمده عملیات باربری انگلیس را تشکیل می‌دهد.

وسعت تجارت داخلی و میزان سرمایه‌ای که می‌توان در آن به کاربرد، لزوماً محدود است به ارزش مازاد محصول تمام نواحی در دست يك کشور که موجبی برای مبادله محصولات خود بایکدیگر ندارند؛ اما در مورد دادوستد کالاهای مصرفی خارجی باید گفت که میزان سرمایه محدود است به ارزش اضافه محصول کل کشور و آنچه که با آن می‌شود خرید؛ و سرمایه حمل و نقل خشکی و دریایی محدود است به ارزش مازاد محصول تمام کشورهای مختلف دنیا. روی این اصل، دامنه احتمالی دادوستد مزبور، با مقایسه با دو نوع دیگر نامحدود و لایتناهی است، ولذا می‌تواند بزرگترین سرمایه‌ها را به خود جلب کند. انگیزه منحصر به فرد هر صاحب سرمایه رعایت نفع شخصی خود اوست، و این امر سبب می‌شود که وی سرمایه خود را در کشاورزی، صنعت، و یا در بعضی از رشته‌های معین عمده فروشی و خرده‌فروشی به کار اندازد. صاحب سرمایه اصلاً به این فکر نیست که عمل سرمایه‌گذاری وی احتمالاً چه مقدار کارموند مختلف را به تحرك درآورد، و چه قدر به ارزش مختلف محصول سالیانه زمین و کارگر آن جامعه (بسته به اینکه در کدام يك از شئون مختلف سرمایه خود را به کار برده باشد) می‌افزاید. بنابراین، در کشورهایی که کشاورزی سودآورترین کارهاست، و کشت و زرع و آبادانی زمین سراسرترین راه به ثروت و اقبال عالی است، سرمایه‌های افراد طبعاً در طریقی به کار می‌افتد که به حال

کل جامعه سودآورتر باشد. اما، سود کشاورزی در اروپا، ظاهراً از مشاغل دیگر بیشتر نیست. در حقیقت، طراحان و سفته‌بازان، در هر گوشه‌ای از اروپا، در چند سال اخیر مردم را با گزارشات پرزرق و برق دربارهٔ سودی که می‌توان از طریق آبادانی و کشت زمین بدست آورد سرگرم کرده‌اند و بدون اینکه وارد بحث بخصوصی از محاسبات مربوط به سود کشاورزی که به وسیلهٔ افراد مزبور ارائه شده است بشویم، يك بررسی ساده می‌تواند به ما بفهماند که نتیجهٔ این گزارشات و محاسبات دروغ است. ما هر روز شاهد هستیم اشخاصی که در طول زندگی خود در امر دادوستد و صنعت کار کرده‌اند از سرمایه‌های کوچک، و گاهی اوقات بدون سرمایه، چه ثروتهای هنگفتی بدست آورده‌اند. در طول قرن اخیر شاید، هیچ موردی در تمام اروپا دیده نشده است که فردی از طریق کشاورزی چنین ثروتهای کلانی بدست آورده باشد. اما، در تمام کشورهای بزرگ اروپا زمینهای بسیار خوب کشت نشده زیاد هست، و بیشتر زمینهایی که کشت شده است هنوز خیلی مانده که تا آنجا که جا دارد آباد شود. بنابراین، کشاورزی تقریباً در همه جا قادر است سرمایه‌های بیشتری را به خود جذب کند، یعنی بیشتر از آنچه که تاکنون در آن مصرف شده است. اما چه عواملی در سیاست اروپا سبب می‌شود که حرفه‌های شهری آن قدر بر حرفه‌های روستائی مزیت داشته باشد، آن چنان که اشخاص خصوصی غالباً ترجیح دهند که سرمایه خود را در تجارت حمل و نقل راههای دور آسیا و امریکا به کار اندازند، و مایل نباشند برای آبادانی و کشت حاصلخیزترین مزارع حول و حوش خود اقدام کنند؟ من سعی می‌کنم که این موضوع را به تفصیل در دو کتاب بعدی خود بیان کنم.

کتاب سوم
درباره سیر توانگری و ثروت در بین ملتهای
مختلف

دربارهٔ سیر طبیعی توانگری

بزرگترین تجارت هر جامعهٔ متمدن تجارتی است که بین ساکنان شهرها و روستاها انجام می‌شود. و این امر شامل مبادلهٔ مواد اولیه در قبال محصول ساخته شده است، که یا مستقیماً انجام می‌شود، و یا به وسیلهٔ دخالت پول، و یا یک نوع کاغذهایی که جای پول عمل می‌کند. روستاها وسیلهٔ معیشت و همچنین مواد خام را در اختیار شهرها قرار می‌دهند. شهرها در قبال آن مقداری از فرآورده‌ها و کالاهای ساخته شده را برای ساکنان روستاها پس می‌فرستند. اگر شهری وجود داشته باشد که تکثیر مواد در آن صورت نگیرد، می‌توان با اطمینان گفت که یک چنین شهری کلیهٔ ثروت و خواربار خود را از دهات دریافت می‌کند. اما، روی این اصل، نباید تصور کنیم که سود شهرها باعث زیان دهات می‌گردد. نفع هر دوی آنها در این معامله مشترک و متقابل است، و تقسیم کار در این مورد، مثل سایر موارد، به سود تمام افراد مختلفی است که در مشاغل گوناگون و متنوعی در این رشته‌ها کار می‌کنند. ساکنان روستاها از شهر مقدار بیشتری کالاهای ساخته شده، در برابر محصول بسیار کمتری از کار خود دریافت می‌کنند، چه اگر می‌خواستند خودشان آنها را تولید کنند باید مقدار بیشتری کار و کوشش اعمال می‌کردند. شهر بازاری برای مازاد محصول روستاست، یعنی بازاری است برای مقداری از کالاهایی که بیش از قوت کارندگان و کشاورزان است، و در این بازار است که ساکنان روستاها کالاهای اضافی را با کالایی که در بین آنها بیشتر طالب دارد مبادله می‌کنند. هر چه تعداد ساکنان شهرها بیشتر و درآمد آنان زیاده‌تر باشد، بازاری که در اختیار روستاییان قرار می‌گیرد بزرگتر و وسیع‌تر است؛ و هر چه بازار بزرگتر باشد، مزایای بیشتری برای تعداد زیادی از مردم دارد. گندمی که در یک میلی شهر می‌روید با همان قیمتی در شهر فروخته می‌شود که گندم بدست آمده در بیست کیلومتری شهر. ولی قیمت گندمی که در بیست کیلومتری شهر کاشته شده نه تنها باید متضمن هزینه تولید و آوردن آن به بازار باشد، بلکه سود عادی کشت را برای کشاورز نیز باید تأمین کند.

بنابراین، مالکین و کشاورزان روستاهایی که، در مجاورت شهرها هستند، به استثناء

سودعادی کشاورزی، در قیمت چیزی که می‌فروشند مجموع ارزش کرایهٔ محصول مشابه آن که باید از قسمتهای دور دست بیاورند مستتر است، هزینهٔ باربری مزبور به‌سود آنان تمام می‌شود، و بعلاوه در کالاهایی که از شهر می‌خرند هزینهٔ حمل به نواحی دور دست وجود ندارد و این هزینه هم به جیب آنان می‌رود. کشت زمینهایی که در مجاورت شهرهای بزرگ است با زمینهایی که در فواصل دور از شهر قرار گرفته‌اند مقایسه کنید، و آن وقت فوراً متوجه خواهید شد که دهات چقدر از تجارت با شهرها سود می‌برند؛ در میان تمام تحقیقات نظری بیهوده‌ای که دربارهٔ تراز بازرگانی انتشار یافته است، هرگز نشان داده نشده است که آیا روستا در مبادلهٔ خود، با شهر زیان می‌کند، یا شهر در معامله با روستایی که گذران آن را تهیه می‌کند پول بیشتر باید بدهد.

چون در ماهیت و بدایت امر، معاش مقدم بر آسایش و تجمل است، بنابراین کاری که موجب تولید اولی می‌باشد ضرورتاً باید مقدم بر کاری باشد که دومی را به وجود می‌آورد. از این رو، کشت و آبادانی روستاهایی که خواربار تولید می‌کنند، باید الزاماً مقدم بر ترقی شهرها باشد، که فقط وسایل راحت و تجمل را به وجود می‌آورند. فقط مازاد محصول دهات یا اضافه بر معاش کشاورزان است که، قوت شهرها را فراهم می‌کند، و لذا افزایش ساکنان شهرها فقط باید با افزایش مازاد مزبور صورت گیرد. در حقیقت، شهر ممکن است همیشه خواربار خود را از روستای مجاور خود دریافت نکند، و یا حتی مجموع خاکی که شهر در قلمرو آن قرار گرفته نتواند معاش لازم آن را تدارک بیند، بلکه مجبور باشد که از کشورهای دور دست آن را وارد کند؛ و این کار گواينکه استثنائی از قاعده کلی محسوب نمی‌شود، اما سبب تغییرات چشمگیری در پیشرفت ثروت در دوره‌ها مختلف و بین ملت‌های گوناگون بوده است.

نظام اشیاء که به‌طور کلی احتیاج و جبر آن را به کشور معینی تحمیل می‌کند (البته نه در هر کشوری)، با میل طبیعی انسان به جلو می‌رود. چنانچه نهادهای بشری این امیال طبیعی را خنثی نمی‌کرد و سد راه آن نمی‌شد، در هیچ کجا شهرها بیشتر از آن مقداری که آبادانی و کشت زمینهای نزدیک آن می‌توانست فراهم کند ترقی نمی‌کردند؛ و این امر حداقل تا وقتی که تمام کشور آنها کاملاً کشت و آباد نشود، مصداق دارد. وقتی سودها مساوی، و یا تقریباً مساوی باشند، اکثر مردم ترجیح می‌دهند که سرمایه‌های خود را برای آبادانی و کشت زمین به کار برند تا تولید صنعتی و تجارت خارجی. شخصی که سرمایه خود را در زمین به کار می‌برد بیشتر آن را تحت نظر و مراقبت و تسلط خود دارد، و ثروت او کمتر معروض تصادفات و اتفاقات است تا بازرگانی که غالباً ناگیر است نه تنها سرمایه خود را به دست امواج و بادهای بسیار، بلکه با دادن اعتبارات سنگین در کشورهای دور دست به افرادی که نسبت به اخلاق و خصوصیاتشان کوچکترین اطلاعی ندارد، خود را گرفتار عناصر ناشناخته‌تر ناشی از اشتباه و بی‌عدالتی می‌کند. بعکس، سرمایه مالک، که برای بهبود زمین او به کار رفته است، تا آنجا که طبیعت امور انسان اجازه می‌دهد محکم و محفوظ است.

زیبایی قصبات و روستاها، لذت و تفریح زندگی روستایی، آرامش فکری که ایجاد

می‌کند، و هر جاکه بی‌عدالتی قوانین بشری آن‌را به هم‌تزند، استقلال‌ی که حقیقتاً وجود دارد، کالا آنچنان فریبندگی و جذبه‌ای دارند که کم و بیش همه را به سوی خود می‌کشد؛ و چون کشت زمین هدف آغازین بشر بود، لذا بشر در هر مرحله از حیات خویش ظاهراً تمایلی به شغل ابتدایی خود ابراز می‌دارد.

در حقیقت، بدون کمک بعضی از صنعتکاران، کشت زمین را نمی‌توان جز باناراحتی و اختلالات و گسستگی‌های پی‌درپی انجام داد. آهنگر، نجار، گاری‌ساز، گاو آهن‌ساز، بنا، معمار، دباغ، کفاش، و خیاط از جمله کسانی هستند که کشاورز به خدمت آنان نیاز فراوان دارد. این‌گونه صنعتگران نیز، گهگاه به کمک و یاور ی یکدیگر نیاز دارند؛ و چون محل سکونت آنان، برخلاف کشاورزان لزوماً، در یک نقطهٔ معین ثابت نیست، طبعاً در همسایگی یکدیگر سکونت می‌کنند، و بدین‌سان ده یا شهرکی تشکیل می‌دهند. طولی نمی‌کشد که نانوای، آبجو فروش، و بسیاری دیگر از صنعتگران و خرده‌فروشان که برای تهیه نیازهای گهگاهی آنان لازم و مفیداند، به آنان می‌پیوندند، و بازم باعث بزرگ شدن شهر می‌شوند. ساکنان شهر و روستا متقابلاً خدمتگزار یکدیگر اند. شهر یک نمایشگاه دائمی و بازار همیشگی است، که ساکنان روستاها برای مبادلهٔ کالاهای خام و مواد اولیهٔ خود با محصولات ساخته شده به آن روی می‌آورند. به وسیله مبادله و دادوستد است که ساکنان شهر در اثر آن هم مواد کار خود، و هم وسیلهٔ گذران خویش را فراهم می‌کنند. مقدار کالاهای ساخته شده که شهرها به ساکنان روستاها می‌فروشند، ضرورتاً مقدار مواد خوارباری که از روستاییان می‌خرند تعیین می‌کند. بنابراین، اشتغال و معاش زندگی آنها فقط به تناسب افزایش تقاضای روستاییان برای کالاهای ساخته شده بالا می‌رود؛ و تقاضای مزبور فقط به تناسب آبادانی و کشت اراضی افزایش می‌یابد. از اینرو، اگر نهادهای آدمی، جریان طبیعی اشیاء را مختل نمی‌کرد، ثروت روزافزون و افزایش تعداد شهرها، در هر جامعهٔ سیاسی، به تناسب آبادی و کشت خاک و یا روستا و متعاقب آن پدید می‌آمد.

در مستعمرات امریکای شمالی ما، که زمینهای کشت نشده را می‌توان با شرایط آسان بدست آورد، هنوز هیچ کارخانه‌ای به منظور فروش محصول آن به نقاط دور دست در شهرهای آنان ایجاد نشده است. در امریکای شمالی، وقتی یک صنعتکار سرمایه‌اش قدری بیشتر از مقدار لازم برای ادامهٔ کارش در تأمین نیازهای روستاها شد، سعی نمی‌کند که کارگاهی برای فروش مواد صنعتی به شهرهای دور دست تهیه کند، بلکه این پول را در خرید و آبادانی زمین بایر به کار می‌برد. او از صنعت خود دست‌کشیده تبدیل به یک مزرعه‌دار می‌شود، و نه دستمزدهای کلان و نه غذای ارزانی که روستاییان به وی می‌دهند، نمی‌تواند او را تشویق کند که بجز خودش برای دیگری کار کند. وی احساس می‌کند که صنعتکار نوکر مشتریان خودش است و معاش لازم را از آنها به دست می‌آورد؛ و لسی در عوض یک مزرعه‌دار زمین خودش را کشت می‌کند، و قوت زندگی خود را از دسترنج خود و خانوادهٔ خویش فراهم می‌کند، و لذا او آقا و مالک است، و مستقل از تمام مردم دنیا.

بعکس، در کشورهایی که زمینهای بایر و کشت نشده وجود ندارد، نمی‌توان با شرایط آسان آنها را به دست آورد، هر صنعتکاری که موجودی سرمایه‌اش بیشتر از آنست که کار وی نیاز دارد می‌کوشد که کار و صنعت خود را برای فروش به نواحی دور دست آماده کند. آهنگر یک نوع کارگاه آهن‌سازی، و بافنده یک نوع کارخانه پارچه‌بافی پشمی و پانخی نصب می‌کنند. کارخانه‌های مختلف مزبور، بدمرورزمان و به تدریج هر کدام به کارگاههای دیگری تقسیم می‌شوند، و بدین وسیله به انواع راههای گوناگون ترقی کرده و بهبود می‌یابند، که به آسانی قابل درک است، و نیازی به بسط مقال و توصیف بیشتر نیست.

صاحبان کارخانه‌ها، در جستجوی کاربرد سرمایه‌هایشان وقتی متوجه می‌شوند که سود مساوی یا تقریباً مساوی عایدشان می‌گردد، طبعاً تجارت خارجی را ترجیح می‌دهند، درست به همان دلیلی که کشاورز طبعاً به صنعت ترجیح داده می‌شد. همان طور که سرمایه مالک یا کشاورزی محفوظتر است تا سرمایه صنعتکار و کارخانه‌دار، همان طور هم سرمایه کارخانه‌دار چون همیشه در جلودید او و زیر سلطه اوست، محفوظتر از سرمایه بازرگانان خارجی است. در حقیقت، در هر دوره در جامعه، قسمت مازاد مواد خام و محصول ساخته شده، یا کالایی که در داخل کشور تقاضا ندارد، باید به خارج فرستاده شود برای اینکه در قبال چیزی که در کشور مورد تقاضاست مبادله گردد. اما سرمایه‌ای که این محصول مازاد را به خارج می‌فرستد، خواه سرمایه خارجی باشد و خواه سرمایه داخلی چندان ترقی نمی‌کند. چنانچه جامعه سرمایه کافی پیدا نکرده باشد که تمام زمینهای خود را آباد کرده، و همه به کاملترین وجهی کل محصول خام خود را تبدیل به مواد ساخته شده بکنند، ارجحیت کلی در اینست که محصول خام را با سرمایه خارجی صادر کنند، تا اینکه مجموع سرمایه جامعه را بتوان به مقاصد مفید و قابل استفاده اختصاص داد. ثروت مصر قدیم، و چین و هندوستان نشان می‌دهد که یک ملت ممکن است به بالاترین درجه تمول و غنا برسد، و حال آنکه قسمت بیشتر تجارت صادراتی آن به وسیله خارجی‌ان انجام گیرد. اگر مستعمرات ما در امریکای شمالی و هند غربی صدور مازاد محصولات کشورشان را با سرمایه خود انجام داده و از سرمایه‌های خارجی در این راه استفاده نمی‌کردند ترقی و پیشرفت آنها خیلی کندتر و بطئی صورت می‌گرفت.

بنابراین، در مسیر عادی و طبیعی امور، قسمت بیشتر سرمایه هر جامعه در حال رشد، نخست در جهت کشاورزی، سپس به صنعت، و آخر از همه به تجارت خارجی اختصاص می‌یابد. این نظام امور آن قدر طبیعی است که به عقیده من، در هر جامعه‌ای که دارای زمین کافی بوده، همیشه مشاهده شده است. بعضی از زمینها قبل از اینکه شهرهای نسبتاً بزرگی برپا شود باید زیر کشت برود، و هر ملت، قبل از اینکه به فکر این بیفتد که در تجارت خارجی مشغول کار شود، باید یک نوع صنعت و یا کارخانه ابتدائی داشته باشد.

ولی با اینکه این نظام طبیعی امور تا اندازه‌ای در هر جامعه‌ای صورت گرفته است، در تمام کشورهای امروزی اروپا، این امر در بسیاری از موارد کاملاً معکوس بوده است. تجارت خارجی بعضی از شهرهای این قبیل کشورها موجب پدید آمدن صنایع پیشرفته

وظریف شده است، یعنی صناعی که مناسب برای فروش کالا به فواصل دور است؛ و صنعت و تجارت خارجی با هم موجب پیدایش پیشرفت و ترقی عمده در کشاورزی شده است. آداب و رسوم که ماهیت دولتهای اولیه آنها به وجود آورد، و هنوز هم با اینکه دولتهای آنان کلی تغییر کرده بین این ملتها شایع است، الزاماً آنها را وادار به پذیرفتن این روش غیرطبیعی و وارونه کرده است.

فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امر کشاورزی کشورهای قدیمی اروپا پدید آمد

وقتی که ملل آلمانی نژاد و هونها برایالات غربی امپراطوری رم چیره شدند، هرج و مرج و آشفتگی که پس ازچنین انقلاب مهم پدید آمد قرن‌ها طول کشید. غارت و شدت عملی که مردم وحشی مزبورعلیه ساکنان شهرها اعمال کردند تجارت بین شهرودها را مختل کرد. شهرها متروک، و زمینهای کشاورزی مخروب و بایرگردید، و ایالات و کشورهای غربی اروپا که از ثروت و غنای چشمگیر زمان رمیها برخوردار بودند، به پائین‌ترین درجه فقر و توحش سقوط کرد. درطول مدت آشوب و هرج و مرج، رؤسا و رهبران قوی ملت‌های مزبور بیشتر زمینهای کشاورزی و مزروعی را غصب کرده و به‌خود اختصاص دادند. قسمت مهم این زمینها بایر بود؛ ولی هیچ‌قسمتی اعم از قسمت آباد و یا زمینهای بایر بی‌صاحب نماند. همه این زمینها در انحصار افراد ذی‌نفوذ درآمد، و بیشتر آن‌را تعداد معدودی ازمالکین تصاحب کردند.

این به خود انحصار دادن اراضی بایر، گرچه گناه بزرگی محسوب می‌شد، ولی گناهی بود موقتی و گذرا. طولی نمی‌کشید که زمینها از نونقسیم شده، و به‌قطعات کوچکی مبدل می‌گردید، یعنی یا از راه ارث، و یا از طریق انتقال مالکیت عمل تقسیم مجدد صورت می‌گرفت. قانون ارشدیت^۱ و نخست‌زادگی نمی‌گذاشت که زمینها از طریق توارث تقسیم شود؛ و قانون وقف هم از خردشدن زمینها به وسیله انتقال مالکیت، ممانعت می‌کرد. وقتی زمین، مثل اموال منقول، فقط وسیله امرار معاش و لذت تلقی شود، قانون طبیعی وراثت، آن‌را مانند اموال منقول، بین تمام فرزندان خانواده تقسیم می‌کند؛ یعنی بین کسانی که گذران و آسایش آنها برای پدرشان یکسان بود تقسیم می‌گردد. لذا

۱. قانون ارشدیت یعنی انتقال تمام نارایی و اموال به‌فرزند ارشد خانواده که در زمان قدیم در کشورهای مختلف شایع بوده است (مترجم).

این قانون طبیعی وراثت بین رمیها شایع شد، و رمیها هیچ‌گونه تمایزی بین فرزندان بزرگتر یا کوچکتر، بین زن و مرد در تقسیم زمین قائل نمی‌شدند همان‌طور که ما در تقسیم مال منقول قائل نمی‌شویم. اما وقتی که زمین نه‌تنها وسیلهٔ امرار معاش بلکه وسیلهٔ ابراز قدرت و حمایت تلقی شد، بهتر آن دیدند که یکجا وبدون اینکه تقسیم شود بديك نفر به‌ارث برسد. در آن زمان هرج و مرج، هر مالک عمده‌ای يك نوع شاه کوچک حساب می‌شد. مستأجرین وی رعایای وی بودند. مالک در زمان صلح قاضی آنها، و در بعضی از موارد مقنن آنها بود، و در زمان جنگ رهبر آنان، وی طبق صلاحدید خود جنگ را آغاز می‌کرد، که غالباً علیه همسایگان خود، و گاهی هم علیه سلطان وقت بود. بنابراین، امنیت مستغلات ارضی، یعنی حمایتی که مالک می‌توانست از ساکنان زمین بکند، بستگی داشت به‌بزرگی زمین. قسمت کردن زمین یعنی از بین رفتن این امنیت، زیرا هر قسمت آن معروض فشار و تاخت و تاز همسایگان قرار می‌گرفت و به‌تصرف درمی‌آمد. بنابراین، قانون نخست‌زادگی (ارشدیت) نه به‌شکل ناگهانی، بلکه بتدریج و به‌مرور در ایام، در وراثت زمین پیدا شده است درست به‌همان دلیلی که در سلطنت مقام پادشاهی به‌فرزند ارشد، یا ارشد خانواده می‌رسید، گویانکه این کار همیشه در اولین تعیین وراثت صورت نمی‌گرفت. قدرت، و در نتیجهٔ امنیت سلطنت، نباید با تقسیم سلطنت ضعیف شود، و تمام آن باید در دست يك نفر متمرکز شود و به‌یکي از فرزندان برسد. حال، کدام يك از این فرزندان این امتیاز مهم را باید کسب کند، چیزی است که قانون باید آن را تعیین کند، و این قانون براساس تمایزات مشکوک لیاقت‌مشخصی بنا نشده، بلکه براساس اختلاف ساده و آشکاری است که بحث و گفتگو ندارد. بین فرزندان يك خانواده، تفاوت بی‌چون و چرایی جز جنسیت (زن یا مرد بودن) و سن وجود ندارد. همه جا جنس مذکر را به‌جنس مؤنث ترجیح می‌دهند و این يك قاعدهٔ کلی است؛ و وقتی که شرایط مساوی است، در همه‌جا آنکه ارشدتر است جای جوانتر را می‌گیرد. و از اینجاست که پایهٔ حق نخست‌زادگی، و آنچه که وراثت خطی نامیده می‌شود گذاشته شده است.

غالباً قوانین مدتها به‌قوت خود باقی می‌مانند، حتی پس از اینکه شرایطی که موجب پدید آمدن آنها شده و آنها را مفید می‌نمود از بین رفته باشد، باز هم سالها دوام خواهد داشت. در وضع فعلی اروپا، مالک يك جریب زمین همان‌قدر از مالکیت زمین خود تأمین دارد که مالک صد هزار جریب.

اما، حق نخست‌زادگی هنوز هم مورد احترام است، و چون بین تمام نهادها و عرفهایی که مناسب برای تقویت و تأیید تمایزات و تشخیصات خانوادگی است این حق از همه مناسب‌تر است، احتمالاً تاقرنهای بعد نیز دوام خواهد داشت. در هر موردی برای خانواده‌های بیشمار يك جامعه هیچ چیز بدتر از این نیست که حقی برای يك فرد قائل شوند تا او را ثروتمند کنند، درحالی که همین عمل باعث فقر و سیه‌روزی سایر افراد خانواده گردد.

وقف و حبس مال آثار طبیعی قانون نخست‌زادگی است. وقف برای این به‌وجود آمد که وراثت مستقیم حفظ شود، که در نتیجهٔ این وراثت مستقیم قانون نخست‌زادگی

ابتدا پدید آمد، برای اینکه در اثر هبه، وصیت، یا تملیک، هیچ سهمی از مستغل اصلی بدست دیگری نیفتد؛ اعم از اینکه عملیات مزبور نتیجه حماقت و بیخردی یکی از وراث بعدی باشد، یا بدبختی و تنگدستی او. قانون حبس را رمیها اصلاً نمی‌شناختند. قوانین که بعدها دربارهٔ مذهب و ارث درست کردند، هیچ‌گونه مشابهتی به‌وقف نداشت، گویانکه بعضی از وکلای فرانسوی تصور کرده‌اند که اصلح آنست که نهادهای مربوط به ارث امروز را به‌زبان و جامهٔ کهن بیازایند، و قوانین ارث امروزه را بر مبنای قدیم بنا کنند. در آن دوره که اراضی بزرگ مستغلاتی یک نوع امارت و حکومت محسوب می‌شد، حبس مال یا وقف غیر معقول نمی‌نمود. وقف هم مثل قوانین اساسی بعضی از حکام و شاهزادگان، غالباً نمی‌گذاشت که امنیت هزاران نفر باشهوت و ولخرجی یک مرد به‌مخاطره بیفتد، اما در وضع فعلی اروپا که مستغلات کوچک و بزرگ امنیت خود را تحت حمایت قانون قراردادده‌اند، هیچ چیز بیهوده‌تر از این نیست که کسی مال خود را وقف کند. وقف بر مبنای بیهوده‌ترین فرضیه‌ها بنا شده است، یعنی این فرضیه که نسلهای متوالی بشر حقوق مساوی نسبت به زمین و آنچه که در آنست ندارند؛ بلکه اموال نسل فعلی را باید بر طبق امیال کسانی که مثلاً پانصد سال قبل فوت شده‌اند تعیین و تنظیم نمود. با وجود این، هنوز وقف در بیشتر کشورهای اروپا مورد احترام است، بویژه در کشورهای که، شرط احراز افتخارات نظامی یا کشوری اشراف‌دگی و اصیل‌زادگی است. برای نگاهداری امتیاز منحصر به فرد اشراف‌دگی در کارها و افتخارات کشور حبس مال ضرور است؛ و این طبقه از مردم (اشراف) که امتیاز غیر عادلانه‌ای را بر سایر افراد مملکت به‌چنگ آورده‌اند، از ترس اینکه مبادا فقر آنان موجب بطلان اشراف‌دگی گردد، فکر کردند که قانون دیگری در این زمینه به‌وجود آورند. در حقیقت، عرف قانون غیر مدون انگلیس از انتقال ناپذیری ملک نفرت دارد، و لذا در این مورد خیلی سخت‌گیرتر از سایر کشورهای سلطنتی اروپا هستند؛ گویانکه انگلستان هم کاملاً حبس مال را از بین برده است. در اسکاتلند، بیشتر از یک پنجم، شاید هم یک سوم تمام زمینهای کشور در حال حاضر وقف است.

بدین نحو، قطعات بزرگ زمینهای بایر، نه تنها به‌توسط خانواده‌های معین بزرگتر و عظیمتر شد، بلکه احتمال تقسیم مجدد آن تا آنجا که امکان داشت ممنوع گردید. اما به‌ندرت اتفاق می‌افتد که مالک بزرگ در آبادانی زمین خود بکوشد. در دورهٔ هرج و مرج و آشوب که موجب به‌وجود آمدن مقررات وحشیانه فوق‌گردید، مالک بزرگ همیشه مشغول دفاع از قلمرو خود، یا بسط حوزهٔ تسلط فرمانروایی خود و تجاوز به زمینهای مجاور بود. و هیچ‌وقت اوقات بیکاری نداشت که به‌کشت و آبادانی زمین اهتمام ورزد. وقتی استقرار نظم و قانون موجب شد که وی این فراغت را بدست آورد، غالباً میل به انجام این کار در او کم، و تقریباً همیشه فاقد استطاعت لازم بود. چنانچه مخارج خانواده، و شخص او برابر با درآمد یا بیشتر از درآمدش می‌شد، که اغلب این‌طور هم بود، سرمایه‌ای نداشت که در راه آبادانی زمین به‌کار بندد. اگر اهل حساب بود، معمولاً متوجه می‌شد که اگر از پس‌انداز سالیانهٔ خود زمینهای جدیدی بخرد بهتر است تا

زمینهای قدیمی را آباد گردانند. آبادانی زمین به طریقی که سودآور باشد، مثل کلیه طرحهای بازرگانی، مستلزم توجه دقیق به پس اندازهای کم و درآمدهای کم است، و این کار از عهده شخصی که در ناز و نعمت به دنیا آمده، ولو اینکه طبعاً صرفه‌جو باشد، به ندرت ساخته است. وضع چنین فردی طبعاً او را به طرف زیورآلات و کالاهای زینتی سوق می‌دهد تا به دست آوردن سود که نیازی به آن اندازه، ظرافت و لطافت لباس، کالسکه و درشکه، خانه، اثاث منزل از جمله هدفهایی است که وی عادتاً درباره آن توجه داشته و نگران است. وقتی که راجع به بهبود و آبادانی زمین فکر می‌کند عادت مزبور که طبعاً در مغز وی خانه کرده او را رها نمی‌کند؛ شاید در حدود چهارصد پانصد جریب زمین در اطراف خانه خود را می‌آراید، و هزینه این کار وی شاید ده برابر ارزش کل زمین او پس از انجام کلیه عملیات مزبور است؛ و تازه متوجه می‌شود که اگر بخواهد تمام اراضی خود را به همین طریق آباد کند، و نسبت به امور دیگر علاقه و توجهی نداشته باشد، قبل از اینکه موفق شود تمام اراضی خود را آباد کند و رشکست خواهد شد. هنوز هم در دو قسمت کشور انگلیس بعضی از مستغلات ارضی وجود دارد که از زمان هرج و مرج و خان‌خانی زمین‌خدايان (فتودالها) تا کنون بدون وقفه در اختیار يك خانواده بوده است. وضع فعلی این مستغلات را با املاك خرده مالکین در همسایگی آنان بسنجید، و آن وقت متوجه خواهید شد که املاك وسیع و بزرگ مزبور چقدر برای پیشرفت و آبادانی نامساعد هستند، و این امر نیازی به بحث و استدلال ندارد.

اگر از این مالکین بزرگ توقع آبادی نداشته باشیم، از کسانی که زیر نظر مالکین مزبور زمینها را اشغال کرده‌اند که دیگر اصلاً نباید انتظاری داشت. در وضع قدیمی اروپا، ساکنان زمین همه اجاره‌داران بودند که بنا به اراده خود زمین را از مالک اجاره کرده بودند. همه اینها تقریباً برده بودند؛ اما بردگی آنان ملایمتر و معتدلتر از بردگی بود که در بین یونانیان و رومیهای باستان، و یا حتی مستعمرات هند غربی شایع بود. اینها بیشتر به زمین تعلق داشتند تا به اربابشان. بنابراین، می‌شد آنها را با زمین فروخت، ولی جدا از زمین نمی‌شد آنها را فروخت. ازدواجشان آزاد بود، مشروط به اینکه با موافقت ارباب باشد، و ارباب نمی‌توانست با فروش جداگانه آنها به اشخاص مختلف ازدواج آنها را باطل کند. اگر یکی از رعایا را ناقص می‌کرد، و یا می‌کشت، باید تاوان آن را می‌پرداخت، گویا مبلغ آن زیاد نبود. اما، اجاره‌داران نمی‌توانستند اموالی داشته باشند، و هر چه که به دست می‌آوردند به مالک تعلق داشت، و ارباب می‌توانست هر وقت که بخواهد از آنها بگیرد و هر نوع آبادی و کشتی که با دست بردگان مزبور عملی بود، اربابان کاملاً موافق بودند و انجام می‌دادند. مخارج کلیه این کارها به عهده مالک بود. بذر، دام، و وسایل دامداری همه از آن ارباب بود. و کاری که انجام می‌شد برای خاطر وی بود. این بردگان در قبال کار خود جز معاش روزانه چیزی نداشتند. بنابراین، واقعاً در این مورد خود مالک بود که زمین را اشغال کرده، و به وسیله غلامان خود آن را کشت می‌کرد. این نوع بردگی هنوز در روسیه، لهستان، مجارستان، بوهم، مراوی، و سایر قسمتهای آلمان وجود دارد. فقط در کشورهای غربی و جنوب

غربی اروپاست که بتدریج ملغی شده است.

اما اگر اصلاحات بزرگ به ندرت از مالکین بزرگ سرمایه‌زنده، وقتی مالکین بردگان را برای کارهای خود استخدام می‌کنند خیلی کمتر می‌توان انتظار بهبود و آبادانی را از آنها داشت. به عقیده من، تجربه تمام ملل در اعصار مختلف نشان می‌دهد که کاری که بردگان انجام می‌دهند با اینکه هزینه‌ای جز تأمین معاش این عده به آن تعلق نمی‌گیرند ولی در پایان امر جزو گرانترین کارهاست. شخصی که اجازه داشتن مال و ثروت ندارد، علاقه دیگری ندارد جز اینکه تا می‌تواند بخورد و تا امکان دارد کمتر کار کند... هر چه که مازاد بر معاش خود به دست آورد با اعمال زور و خشونت از او گرفته می‌شود و وی با رضا و رغبت آن را واگذار نمی‌کند. پلینی و کولوملا هر دو متذکر شده‌اند که در رم باستان وقتی که کشت و زرع زیر نظر غلامان قرار داشت چه بسیار غله‌هایی که فاسد شده و چه ضرر و زیان‌هایی که به اربابان و مالکین رسید. در زمان ارسطو در یونان باستان وضع از این بهتر نبود. افلاطون در کتاب جمهوریت خود می‌نویسد برای معاش پنج هزار آدم بیکار (که به عنوان سرباز برای دفاع از جمهوریت لازم است) سرزمین بسیار پهناور و حاصلخیزی چون دشت بابل مورد نیاز است!

غرور انسان سبب می‌شود که وی حکومت کردن و فرمان دادن را دوست داشته باشد، و هیچ چیز آن قدر آزارش نمی‌دهد که مجبور شود برای تشویق زیردستان از آنها تمکین کند و خود را در برابر آنان خوار گرداند. بنابراین، هر کجا که قانون اجازه بدهد، طبیعت و نفس کارموافق باشد، معمولاً خدمات بردگان را بر خدمات افراد آزاد ترجیح می‌دهد. کشت شکر و توتون از عهده مخارج بردگانی که در کشت شرکت کرده‌اند برمی‌آید، اما چنین به نظر می‌رسد که کشت گندم در حال حاضر از عهده این کار بر نمی‌آید. در مستعمرات انگلیس که محصول عمده آن گندم است، قسمت بیشتر کارها را کارگران آزاد انجام می‌دهند. قطعنامه اخیر کوپکرز در پنسیلوانیا مبنی بر اینکه تمام بردگان سیاه‌پوست خود را آزاد کنند حاکی از اینست که تعداد آنان زیاد نیست. چنانچه قسمت قابل ملاحظه‌ای از اموال و دارایی آنان را بردگان تشکیل می‌داد، هیچ وقت به چنین قطعنامه‌ای رأی نمی‌دادند. بعکس، در مستعمرات شکرخیز ما، همه کارها را بردگان انجام می‌دهند، و در مستعمرات توتون کار ما بیشتر کارهای کشت توتون به وسیله بردگان انجام می‌شود. سود کشت نیشکر در مستعمرات هند غربی مامعولاً خیلی بیشتر از هر نوع کشتی است که در اروپا و آمریکا به آن می‌پردازند؛ و سود کشت توتون، با اینکه از لحاظ مقدار کمتر از شکر است، همان‌طور که قبلاً دیدیم بیشتر از کشت گندم است. هر دوی اینها از عهده مخارج بردگان برمی‌آید، ولی نیشکر بهتر از توتون استطاعت این کار را دارد. بنابراین نسبت تعداد سیاه‌پوستان به سفیدپوستان در مستعمرات شکرخیز بیشتر از نسبت آن در مزارع توتون است.

به جای روستائیان برده قدیم کم‌کم یک نوع کشاورز در فرانسه روی کار آمد که

آنها را اجاره‌دار^۲ می‌نامند. به‌زبان لاتین این عده را کلتی پارتی‌آری^۳ می‌گویند. در انگلستان مدت‌هاست که این‌چنین افرادی کار نمی‌کنند به‌طوری‌که امروز من در زبان انگلیسی واژه‌ای برای این قبیل افراد نمی‌شناسم. مالک بذر، دام، و وسایل دامداری، یا به‌طور خلاصه، سرمایه لازم برای کشت زمین را در اختیار آنان قرار می‌دهد. محصول به‌طور تساوی بین مالک و زارع قسمت می‌شد، البته پس از اینکه آنچه که عرفاً برای نگاهداری سرمایه مالک لازم بود سوا می‌کردند بقیه محصول به‌طور تساوی بین مالک و زارع قسمت می‌شد، این مقداری که جدا کرده بودند و برای کشت بعدی ذخیره می‌شد، اگر کشاورز، ده خود را ترک می‌کرد، و یا از زمین اخراج می‌شد به مالک برگشت داده می‌شد.

درست همان‌طور که در مورد بردگان هزینه کشت زمین را ارباب یا مالک می‌پرداخت، در مورد مستأجرینی که زمین را کشت می‌کردند نیز هزینه کشت از طرف مالک تأمین می‌شد. اما، یک تفاوت عمده بین این دو طبقه هست. این قبیل مستأجرین چون برده نبودند، و می‌توانستند دارایی و اموالی به‌دست آورند، و ضمناً سهم معینی از محصول به آنها تعلق می‌گرفت، نفع آنها ایجاب می‌کرد که تا آنجا که امکان دارد کل محصول را زیادتر کنند، زیرا در آن صورت سهم آنها هم بیشتر می‌شد. برعکس، برده‌ای که قانوناً اجازه ندارد صاحب مال یا دارایی باشد، و به‌غیر از معاش چیزی از محصول نصیبش نمی‌شود، راحتی او ایجاب می‌کند که میزان محصول در همان حدود قوت و معیشت او باشد. احتمال دارد که بعضاً به‌واسطه این امتیاز و گاهی هم به‌علت اینکه پادشاه نوکران و آدمهای خود را تدریجاً تشویق می‌کرد که نسبت به قلمرو مالکین و لردهای بزرگ دست‌یازی کرده و آزار و اذیت نمایند (زیرا شاه همیشه به لردها و مالکین بزرگ حسادت می‌کرد) تعقیب این قبیل خدمات اجباری کلا دشوار، و برده‌داری در دهات به تدریج در بخش بزرگی از اروپا ملغی گردیده باشد. اما، زمان و طریقی که یک چنین انقلاب مهمی در اروپا صورت گرفت، یکی از تاریک‌ترین و مبهم‌ترین نقاط تاریخ نوین را تشکیل می‌دهد. کلیسای رم ادعا می‌کند که در الغاء آن سهم عمده‌ای داشته است؛ و این نکته مسلم است که در همان سده دوازدهم، پاپ الکساندر سوم برای آزادی عمومی بردگان حکم رسمی صادر کرد. اما، به‌نظر می‌رسد که این حکم رسمی یک نوع نصیحت و اندرز ثواب‌آمیز بود نه قانونی که همه مؤمنان مکلف به اطاعت از آن باشند. برده‌داری قرن‌ها پس از صدور این حکم تقریباً در سه راسر جهان ادامه داشت، تا به تدریج به‌وسیله اقدام مشترک طرفین ذینفع که قبلاً یادآور شدیم ملغی گردید، یعنی مصلحت مالک از یک سو، و مصلحت شاه از سوی دیگر. نوکران آنها و آدمهای پست که شاه اجازه تخطی کردن به املاک فئودالهای بزرگ را به آنها داده بود و در عین حال مجاز بودند زمین را در مالکیت خود داشته باشند، چون فاقد سرمایه شخصی بودند، فقط می‌توانستند با کمک مالک زمین را کشت کنند، و بنابراین اینها همان کسانی باید باشند که

فرانسویها اجاره‌دار می‌گفتند.

اما، حتی به‌نفع این آخرین گروه اجاره‌داران زمین نبود که از سهم محصول خود چیزی برای بذر و یا کشت آینده کنار بگذارند زیرا مالک که چیزی از سهم خود کنار نمی‌گذاشت همیشه نیمی از محصولی که تولید می‌شد می‌گرفت. اخذ عشریه، که چیزی جز یک دهم محصول نیست، عملاً در بهبود و آبادانی زمین مانعی به‌شمار می‌آمد. بنابراین، وضع مالیاتی که بالغ بر نصف محصول می‌شد مانع مؤثری در راه آبادانی زمین بود. از اینرو به‌نفع اجاره‌دار بود که از سرمایه‌ای که مالک در اختیار او قرار می‌دهد تا آنجا که می‌تواند از زمین محصول بدست آورد؛ ولی ابدأ به‌صلاح او نبود که محصول خود را با سرمایه مالک درهم آمیزد. در فرانسه که گفته می‌شود هنوز پنج ششم کل اراضی کشور، به‌وسیله این قبیل روستاییان اشغال شده، مالکین شکایت دارند که اجاره‌داران آنها دامهای مالک را به‌جای اینکه در کشاورزی به‌کار بگیرند در حمل و نقل استفاده می‌کنند؛ زیرا در این قبیل کارها کل درآمد متعلق به آنهاست در صورتی که در کارهای کشاورزی باید نیمی از محصول را به‌مالک بدهند. این نوع اجاره‌داران هنوز هم در اسکاتلند وجود دارند. و اینها را اجاره‌داران کمان آهنین^۴ می‌نامند. آن مستأجرین قدیمی زمین در انگلستان، که به‌عقیده بارون گیلبرت^۵ و دکتر بلاکستون^۶ ناظر مالک بودند نه کشاورز واقعی، احتمالاً از همین نوع هستند.

بندریج و به‌مرور زمان کشاورزان واقعی جانشین این قبیل اجاره‌داران شدند، که زمین را با سرمایه خود کشت می‌کردند، و اجاره معینی به‌مالک می‌دادند. وقتی این قبیل کشاورزان زمین را به‌مدت چندین سال اجاره می‌کنند، گاهی احتمالاً متوجه می‌شوند که اگر قسمتی از سرمایه خود را برای آبادی زمین خرج کنند به‌سود آنان خواهد بود؛ زیرا گاهی ممکن است در پایان مدت اجاره‌داری سود کلانی به‌استثناء سرمایه خود به‌دست آورند. اما، مالکیت این قبیل کشاورزان، مدتها ناپایدار و متزلزل بود، و هنوز هم در بیشتر نواحی اروپا نامعلوم است. زیرا احتمال دارد قبل از انقضاء مدت اجاره مالک جدید که زمین را خریداری کرده آنها را بیرون کند؛ در انگلستان حتی به‌وسیله قانون جعلی پرداخت غرامت آنها را سریعتر می‌شود بیرون کرد. چنانچه ظلم و فشار مالک آنها را به‌طور غیرقانونی از ملک خود براند، قانونی که به‌وسیله آن بتوانند جبران خسارت خود را بکنند بسیار ناقص است. قانون مزبور غالباً مالکیت زمین را دوباره در مورد آنان برقرار نمی‌کند، بلکه خسارت آنان را می‌پردازد که هرگز معادل مبلغ حقیقی خسارت نیست. حتی در انگلیس، که شاید یکی از کشورهای است که حق خرده‌مالکین همیشه در آنجا مورد احترام بوده است، فقط در سال چهاردهم سلطنت هنری هفتم بود که قانون دعوی استرداد حق تصرف ملک و مطالبه خسارت ابداع شد، که مستأجر به‌استناد آن می‌تواند نه تنها خسارت بگیرد بلکه ملک را هم متصرف شود، و در این قانون شکایت مستأجر لزوماً با تصمیم نامشخص یک محکمه پایان نمی‌پذیرد. عمل مزبور یعنی تصرف ملک چنان

4. Steel-bow tenants.

5. Baron Kilbert.

6. Doctor Blackstone.

مؤثر افتاد، که در دعاوی امروز، وقتی مالک موجبی برای طرح دعوی تصرف ملک پیدا می‌کند، به ندرت از قوانینی که متعلق به خود اوست از قبیل حکم تخلیه، و یا حکم ورود به ملک، استفاده می‌کند، بلکه به نام مستأجر خود دادخواستی به دادگاه داده و از قانون دعوی استرداد حق تصرف ملک و مطالبه خسارت استفاده می‌کند. بنابراین، در انگلیس، امنیت مستأجر برابر با امنیت مالک است. همچنین در انگلیس شخصی که ملکی را مادام‌العمر از قرار سالی چهل‌شلیتنگ اجاره کند، مالکیت مطلق دارد، و بدین وسیله می‌تواند برای انتخاب نماینده مجلس شوری رأی بدهد؛ و چون اکثریت خرده‌مالکین بدین طریق توانسته‌اند مالکیت مطلق پیدا کنند، به علت همین ملاحظات سیاسی که ناشی از این نوع مالکیت است مستأجرین کلاً مورد احترام مالکین اصلی هستند.

به نظر من، هیچ‌کجای اروپا، به غیر از انگلیس، مستأجر نمی‌تواند روی زمینی که اجاره نکرده ساختمان کند، و بعداً هم اطمینان داشته باشد که مالک از آبادانی مهم مزبور در زمین سوء استفاده نمی‌کند. قوانین و آداب و رسوم مزبور که به نفع خرده‌مالکین هست شاید بیشتر از تمام مقررات بازرگانی که اینهمه به آنها افتخار می‌کنند موجب عظمت و تعالی امروز انگلیس شده است.

تا آنجا که من اطلاع دارم قانونی که اجاره‌داریهای بلندمدت را علیه انواع و اقسام وراثت و وراثت حفظ و حمایت می‌کند، منحصرأ در انگلیس وجود دارد. این قانون مدتها قبل یعنی سال ۱۴۴۹ به وسیله قانون جیمز دوم به اسکاتلند داخل شد. اما، اثر پرفایده آن به وسیله وقفنامه‌ها کاملاً خنثی شده است؛ متولی وقف معمولاً از واگذاری و اجاره ملک به مدت‌های طولانی خودداری می‌کند و اکثرأ مدت اجاره یک سال تعیین می‌شود. در این مورد، قانون اخیر مجلس قدری زنجیرها و قیدها را شل کرده است، گویانکه قید مزبور هنوز هم بسیار دست‌وپاگیر و سخت است. بعلاوه، چون در اسکاتلند هیچ اجاره نکرده ساختمان کند، و بعداً هم اطمینان داشته باشد که مالک از آبادانی مهم مزبور خرده‌مالکین کمتر از انگلیس مورد احترام مالکین هستند.

در سایر قسمتهای اروپا، با اینکه متوجه شدند باید اجاره‌داران را علیه فشار وراثت و خریداران جدید ملک حمایت کنند، ولی باز مدت حمایت آنها محدود به یک دوره کوتاه است؛ مثلاً، در فرانسه، این مدت فقط نه سال از روز آغاز اجاره است.

در حقیقت، در کشور فرانسه مدت مزبور اخیرأ به بیست و هفت سال افزایش یافته، ولی این مدت اجاره‌داری آن قدر کوتاه است که مستأجرین را نسبت به مسأله بهبود و آبادانی زمین دل‌سرد می‌کند. در قدیم در سراسر اروپا قانونگذاران خودمالکین بودند. بنابراین، قوانینی که درباره زمین تصویب می‌شد، همه بر اساس منافع مالکین بود. آنها تصور می‌کردند، عقد اجاره‌ای که پدرانشان بسته‌اند نمی‌تواند آنها را مدت‌های مدید از حق استفاده از زمین محروم کند. حرص و بی‌عدالتی همیشه نزدیک بین است، و اینها نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند مقررات مزبور چقدر آبادی زمین را کند و یا محدود می‌کند، و لذا در بلند مدت مانع منافع حقیقی مالک می‌گردد.

بعلاوه، در قدیم، فرض بر این بود، که کشاورزان به غیر از اجاره‌ای که می‌پردازند

مجبوراند خدمات متعددی برای مالک انجام دهند. این خدمات به ندرت در اجاره نامه قید می‌شد، و یا اینکه کمتر به وسیله قاعده معینی مشخص می‌گردید، بلکه در اثر استعمال و عادت مالکان و بارونها پدید آمده بود. بنابراین، خدمات تقریباً کلاً به طور دلخواه بود، و موجب اذیت و آزار مستأجرین می‌گردید. در اسکاتلند الغاء تمام خدمات مجانی که در اجاره نامه مصرحاً قید نشده بود در ظرف چندسال وضع خرده مالکین را تغییر داد و آن را بهتر کرد.

خدمات عمومی که خرده مالکین مجبور به انجام آن بودند مثل همان خدمات خصوصی به طور دلخواه انجام می‌شد. ساختن جاده‌ها و نگاهداری آن، که هنوز هم به عقیده من در همه جا شیوع دارد ولی درجات آن فرق می‌کند، یک نوع کار رایگان بود و هست که باید از طرف اجاره داران زمین برای بخش دولتی انجام می‌شد، و البته این تنها نبود. وقتی ارتش فرمانروا، یا وقتی که اعضای خانواده او یا هر کدام از افسران وی از یک روستا یا بخشی می‌گذشتند، خرده مالکین مجبور بودند که اسب، کالسکه، و خواربار را به قیمتی که خواربار رسان (سورسات‌چی) تعیین می‌کرد در اختیار آنان قرار دهند. به عقیده من، انگلیس تنها کشور سلطنتی در اروپاست که ظلم و جور ناشی از مصادره و تهیه خواربار کاملاً در آن ملغی شده است. این عمل هنوز در فرانسه و آلمان جاری است. مالیاتهای عمومی که از خرده مالکین می‌گرفتند مثل خدماتی که باید انجام می‌دادند بدون ضابطه و ظالمانه بود. مالکین و اربابان قدیم، با اینکه هیچ راضی نبودند خودشان کمک نقدی به دولت و فرمانروای خود بکنند، به آسانی اجازه می‌دادند که دولت از مستأجرین آنها به اصطلاح باج سرانه بگیرد، و نمی‌توانستند بفهمند که این عمل چقدر در درآمد خود مالکین مؤثر خواهد بود. مالیات سرانه از خرده مالکین که هنوز در فرانسه وجود دارد مثال بارزی از آن نوع مالیاتهایی است که در قدیم وجود داشت. این مالیاتی است که بر سود فرضی کشاورزی تحمیل می‌شود، و سود کشاورز را بر اساس سرمایه‌ای که به کار گرفته تخمین می‌زنند. بنابراین، به نفع کشاورز است که تا آنجا که امکان دارد سرمایه‌ای که به کار برده کمتر قلمداد کند، و در نتیجه برای کشف زمین تا آنجا که میسر است کمتر سرمایه به کار برد، و هیچ سرمایه‌ای در بهبود آبادی زمین به کار نگیرد. اگر اتفاقاً سرمایه نقدی کشاورز فرانسوی زیاد شود، مالیات سرانه یا باجی که دولت می‌گیرد تقریباً برابر با ممنوعیت یا تحریم سرمایه‌ای است که قبلاً در زمین به کار انداخته بوده است. بعلاوه، این مالیات افتخار و حیثیت هر کس که مشمول آن است کم می‌کند، و نه تنها او را پایین‌تر از طبقه نجبا قرار می‌دهد، بلکه پایین‌تر از طبقه شهر نشینان می‌شود، و هر کس زمینی از شخص دیگری اجاره می‌کند مشمول این مالیات قرار می‌گیرد. هیچ یک از اشراف با شهروندانی که دارای سرمایه است حاضر نیست چنین خفتی را بپذیرد. بنابراین، این نوع مالیات نه تنها از به کار افتادن سرمایه انباشته شده در بهبود و آبادانی زمین جلوگیری می‌کند، بلکه سایر سرمایه‌های دیگر را هم از زمین فراری می‌دهد. مالیات عشریه و یا یک پانزدهمی که در قدیم آن قدر در انگلستان رواج داشت، درست مثل مالیات سرانه بالا در آبادی زمین اثر می‌گذاشت.

در تحت چنین مقررات یأس آوری، از ساکنان زمین و اجاره‌داران برای بهبود کشت و کار انتظار زیادی نمی‌توان داشت. طبقات مردم با تمام آزادی و امنیتی که قانون فراهم می‌کند، همواره باید تحت شرایط بسیار نامساعد پیشرفت کند. کشاورز، در مقام مقایسه با مالک، مثل بازرگانی است که با پول قرضی تجارت می‌کند در مقایسه با بازرگانی که با پول خودش دادوستد می‌کند. سرمایه هر دو ممکن است زیاد شود، ولی سرمایه شخصی که به اعتبار خود وام گرفته به علت اینکه سهم بزرگی از منفعت خود را باید پرداخت بهره پول کنار بگذارد کندتر از سرمایه دیگری رشد می‌کند. زمینی که کشاورز فقط با اعتبار خویش شخم می‌زند و کشت می‌کند، باید مثل درآمد بازرگانان مزبور، به همان نحو آهسته‌تر آباد شود تا زمینی که خود مالک در آن عمل می‌کند، زیرا قسمت زیادی از درآمد کشاورز باید صرف پرداخت اجاره بها گردد، که اگر خودش مالک بود مقدار اجاره را صرف بهبود بیشتر می‌کرد. افزون بر آن، موقعیت کشاورز، در ماهیت امر، پایین‌تر و پست‌تر از موقعیت مالک است. در سراسر بخش بزرگی از اروپا خرده‌مالکین از طبقات پائین مردم تلقی می‌شوند، حتی پائین‌تر از پیشه‌وران و افزارمندان ماهر، و در تمام نقاط اروپا این گروه پائین‌تر از بازرگانان عمده و کارخانه‌داران بزرگ هستند. بنابراین به ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی با سرمایه هنگفت طبقه یا صنف عالی‌تر را ترک کرده و به صنف پائین‌تر تنزل کند. لذا، حتی در وضع فعلی اروپا، خیلی کمتر احتمال دارد که سرمایه از یکی از صنوف بالا برای بهبود و آبادی زمین به سمت کشاورزی میل کند. در انگلستان این عمل بیشتر از سایر جاها دیده می‌شود، گو اینکه حتی در آنجا سرمایه‌های عظیمی که در بعضی از نواحی، در کشاورزی مصرف شده معمولاً از راه کشاورزی بدست آمده، یعنی حرفه‌ای که شاید، از کلیه حرف دیگر سرمایه در آن کندتر بدست می‌آید و بطئی‌تر انباشته می‌شود. اما، در هر کشوری، پس از مالکین کوچک، کشاورزان ثروتمند و بزرگ عامل اصلی بهبود و آبادی زمین هستند. شاید در انگلیس این موضوع بیشتر از سایر کشورهای سلطنتی مصداق داشته باشد. گفته می‌شود در حکومت جمهوری هلند و حکومت برن در سوئیس، وضع کشاورزان پست‌تر از کشاورزان انگلیس است.

به غیر از عوامل فوق، سیاست قدیم اروپا برای آبادی و کشت زمین نامساعد و ناسازگار بود، اعم از اینکه زمین در اختیار مالک باشد یا کشاورز؛ سیاست اروپا به دلایل زیر نامساعد بود: یکم، به علت تحریم کلی صدور گندم بدون پروانه ویژه، که ظاهراً يك امر عمومی و جهانی بوده است؛ دوم در اثر محدودیتی که در بازرگانی داخلی در مورد نه تنها گندم، بلکه تقریباً هر نوع محصول اعمال شد؛ این محدودیت به وسیله قوانین بیهوده‌ای که علیه محتکرین، سلف‌خرها، و کسانی که یکجا خرید می‌کنند و خرده می‌فروشند، و همچنین مزایای نمایشگاهها و بازارها وضع شده بود.

قبلاً دیدیم که چگونه تحریم صدور گندم، به اضافه تشویق ورود گندم خارجی کشت گندم را در ایتالیا قدیم از بین برد، و مسلماً این کشور حاصلخیزترین کشور اروپا

بود، و در آن زمان که کشت گندم آن از بین رفت مقر بزرگترین امپراطوریهای جهان بود. اما تا چه اندازه محدودیت تجارت داخلی این کالا، به اضافه تحریم کلی صدور آن، باعث دلسردی کشت در کشورهایی شده است که از لحاظ شرایط نامساعدتر و از لحاظ حاصلخیزی فقیرتر بودند، نمی‌دانیم و شاید چندان هم آسان نیست که بتوانیم حدس بزنیم.

درباره ظهور و ترقی شهرهای بزرگ و کوچک پس از سقوط امپراطوری رم

ساکنان شهرهای بزرگ و کوچک، پس از سقوط امپراطوری رم، وضعیتشان بهتر از وضع ساکنان دهات و روستاها نبود. در حقیقت اینان شامل صنوف مختلف مردم بودند که از نخستین ساکنان جمهوری یونان و ایتالیای قدیم تشکیل شده بود. ساکنان جمهوری یونان و رم عمدتاً از مالکان زمین ترکیب یافته بودند که زمین دولتی دراصل بین آنها تقسیم شده بود، و راحت‌تر این بود که خانه‌های خود را در کنار هم بنا کرده، و آن را به منظور دفاع عمومی و مشترك محصور کنند. بعکس، پس از سقوط امپراطوری رم، چنین به نظر می‌رسد که صاحبان زمینها در دژهای مستحکم در اراضی خود، و در بین رعایا و اتباع خود زندگی می‌کردند. پیشه‌وران و افزارمندان، که در آن زمان در حالت بردگی و یا چیزی نزدیک به بردگی بودند در شهر زندگی می‌کردند. امتیازاتی که اغلب به وسیله فرمانهای مخصوص به ساکنان بعضی از شهرهای عمده اروپا داده می‌شد، به خوبی نشان می‌دهد که وضع شهرها در زمان اعطای امتیازات چگونه بوده است. مردمی که امتیازات مزبور به آنها اعطا شده بود از قبیل اینکه مثلاً می‌توانند دختر خود را بدون رضایت مالک یا ارباب شوهر دهند، و اینکه پس از مرگ هر کس فرزندان او می‌توانستند وارث قانونی او باشند نه ارباب یا مالک، و اینکه هر کس می‌تواند با وصیت و بنا به میل خود اموال و دارایی خود را به دیگری ببخشد کلاً نشان می‌دهد، که پیش از اعطای امتیاز وضع اینها درست مانند یا تقریباً مانند وضع بدساکنان زمینها در روستاها بوده است.

درحقیقت، چنین به نظر می‌رسد که اینان بسیار تهیدست، و گروه مردم بیچاره‌ای بودند، که با کالاهای خود از يك نقطه به نقطه دیگر، و از بازار روز به بازار روز دیگر حرکت می‌کردند، درست مثل دوره گردها و دستفروشهای امروزی. در آن زمان در تمام کشورهای مختلف اروپا، عیناً مثل چندین کشور تاتار و ترك امروزی آسیا،

به افراد و کالاها به هنگام عبور از روی يك پل معین، و یا گذشتن از ملك معینی مالیات وضع می کردند، و حتی وقتی کالای خود را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر در بازار روز حمل می کردند، و یا وقتی که برای فروش آن دکه یا انبار کوچکی برپا می کردند از آنها مالیات می گرفتند. در انگلستان این نوع مالیات مختلف به نامهای مالیات عبوری^۱، حق پل داری^۲، حق توقف^۳، حق غرفه یادکان کوچک^۴ شناخته شده بود. گاهی اوقات شاه، و گاهی هم مالك بزرگ، که ظاهراً به مناسبتی این حق را پیدا کرده بود، پیشه‌وران بخصوصی را، درست مثل اینکه در خالصه و املاک او زندگی می کردند، از کلیه این مالیاتها معاف می کرد. پیشه‌وران مزبور، با اینکه از جنبه‌های دیگر مانند بردگان بودند، و یا تقریباً مثل بردگان بودند، در این مورد پیشه‌وران آزاد نامیده می شدند. اینها نیز به نوبه خود به حامیان خویش يك نوع مالیات سالیانه سرانه پرداخت می کردند. در آن روزها به ندرت اتفاق می افتاد که بدون دریافت وجه یا ملاحظاتی مالی از کسی حمایت شود، و این مالیات شاید در حقیقت جانشین چیزی بود که حامیان این عده در اثر بخشیدن سایر مالیاتها از دست می دادند. در آغاز هم مالیات سرانه و هم بخشودگی سایر مالیاتها کلايك امر شخصی بود، و فقط افراد بخصوصی را در برمی گرفت که در طول عمرشان و بنا به میل حامیان مشمول آن واقع می شدند. گزارشات ناقصی از کتاب دمزدی^۵ درباره چندین شهر انگلیس چاپ شده، و در آنجا کراراً با نام مالیاتی برخوردار می کنیم که شهروندان بخصوص، هر کدام، به شاه و یا مالك و ارباب بزرگی می پرداختند که از آنها حمایت شود؛ گاهی نیز در این کتاب فقط از مبلغ کل يك چنین مالیاتی سخن می رود.

اما بردگی و بندگی ساکنان شهرها در اصل هرچه که بوده باشد، ظاهراً چنین مستفاد می شود که ساکنان شهر خیلی زودتر از روستاییان و کشاورزان به استقلال و آزادی رسیده‌اند. آن قسمت از درآمد پادشاه که ناشی از این مالیات سرانه در هر شهر بخصوصی بود، در طی چندین سال برای اجاره معین به دهات برمی گشت، یعنی زمانی به کلاتر ده، و گاهی هم به اشخاص دیگر داده می شد. خود شهروندان غالباً به اندازه‌ای اعتبار داشتند که بتوانند این نوع درآمد را که از شهر خودشان به دست آمده بود، به کشاورزی اختصاص داده و اجاره‌داری کنند، اینان مشترکاً و یا جداگانه مسئول کل اجاره بودند^۶. اجاره کردن يك مزرعه به این طریق، به نظر من، کاملاً مناسب با اقتصاد عادی فرمانروایان و سلاطین تمام کشورهای مختلف اروپا بود، که عادت داشتند تمام املاک خالصه را به همه مستأجرین آن خالصه‌ها واگذار کنند، و اینها مشترکاً و جداگانه مسئول کل اجاره بودند؛ ولی در عوض اجازه داشتند اجاره بها را به هر طریقی که

1. Passage.
2. Pontage.
3. Lastage.
4. Stallage.
5. Domesday.
6. See Brady's Historical Treatise of Cities and Burroughs P. 3.
7. see madox, Firma Burgi, P. 18 also History of the exchequer, Chap. 10, sect. V. P. 223 First edition.

خودشان می‌خواهند وصول کنند، و به وسیله ناظر یا پیشکار خود آن را به خزانه حاکم پرداخت نمایند، و بدین نحو از گستاخی و اهانت گماشتگان حاکم رهایی یابند، یعنی چیزی که آن روزها کمال اهمیت را داشت.

در آغاز، مزارع شهرها احتمالاً به شهروندان اجاره داده می‌شد، منتها به همان نحوی که به سایر روستاییان اجاره داده می‌شد، و فقط برای مدت چند سال. اما؛ به مرور زمان، عادت بر این قرار گرفت که زمین‌ها را به‌طور دائم در قبال دریافت وجه معینی کرایه سالانه به آنها واگذار کنند و این اجاره بعداً نباید اضافه شود. بدین ترتیب پرداخت اجاره دائمی گردید، معافیهایی که در قبال این اجاره اعطا می‌شد نیز دائمی شد. بنابراین، معافیهای مزبور، دیگر شخصی نبود، و نمی‌توانست بعداً جزو معافیهای افراد به‌عنوان یک فرد جامعه تلقی گردد، بلکه معافیت یک شهروند بود که به شهری تعلق داشت، که بهمین مناسبت هم آن را شهر آزاد می‌نامیدند، درست به‌همان دلیلی که شهروندان را همشهریان آزاد و یا بازرگانان آزاد می‌نامیدند.

همپای این امتیاز، امتیازات مهمی که در بالا اشاره کردیم، یعنی این امتیاز که می‌توانستند دختر خود را به هر کس می‌خواهند به‌زنی بدهند، و اینکه فرزندان و اولادان آنها حق داشتند جانشین پدران خود شوند، و اینکه حق داشتند اموال و دارایی خود را به هر کس می‌خواستند ببخشند، و خلاصه همه این امتیازات به‌طور کلی به شهروندان همان شهرها واگذار گردید. آیا چنین امتیازاتی قبلاً همه‌اش تجارت آزاد به شهروندان معین و مشخصی به‌عنوان فرد (نه به‌عنوان جامعه) داده می‌شده است یا نه من اطلاعی ندارم. به‌نظر من امکان دادن چنین امتیازاتی به افراد چندان هم بعید نبوده است، گو اینکه نمی‌توانم مدرک زنده و محکمی ارائه دهم. ولی هر طور که بوده باشد نشانه‌های عمده غلامی و بردگی از شهر رخت برست، و دست‌کم، امروز شهروندان حقیقتاً به مفهوم امروزی واژه آزادی، آزاد شدند.

موضوع به‌اینجا خاتمه نمی‌پذیرد. شهرها در عین حال تبدیل به یک شخصیت حقوقی و هیئت عمومی گردیدند، و این امتیاز را به‌دست آوردند که دادرسان و دادگاههای قضائی داشته و شورای شهر تشکیل دهنده برای دولت خود قوانین محلی بگذرانند، به‌منظور دفاع دیواری دور شهرها بکشند، و تمام اهالی شهر را تحت یک نظام خاص قرار دهند و آنها را مجبور کنند که مراقب باشند و هوشیار، یعنی، از همان روزگار کهن، در دیوارهای شهر پاسبانی دهند و در قبال تمام حملات ناگهانی شبانه یا تجاوزات از آن دفاع کنند. در انگلستان از اقامه دعوی در دادگاههای بخش و روستا معاف بودند؛ و هر نوع دعوی و شکایتی که از این قبیل بین اهالی شهر بوجود می‌آمد، به‌استثناء دعاوی و شکایات شاه، بستگی به‌تصمیم هیئت دادرسان خودشان داشت. در سایر کشورها حدود اختیارات قانونی و قضائی آنها اغلب خیلی بیشتر و وسیعتر بود.

۸. نگاه کنید به کتاب پیش‌گفته Madox : ضمناً به نوشته ففل (Pfeffel) درباره وقایعی که در زمان حکومت فردریک دوم و جانشین او در Suabia روی داد رجوع کنید.

احتمالاً، امکان داشت همان‌طور که اجازه داده بودند شهرها از درآمدهای مالیات سالیانه وصول کنند یک نوع اختیارات قانونی اضطراری اعطا کنند که اهالی شهر را وادار به پرداخت مالیات کنند. در آن زمان پر آشوب و هرچو و هرچو اگر می‌خواستند این نوع قضاوتها را به‌عهده سایر محاکم قرار دهند بسیار دشوار و ناراحت‌کننده بود. ولی این واقعاً فوق‌العاده است که سلاطین کشورهای مختلف آن زمان یک اجاره معین و مشخصی را که نباید هیچ‌گاه زیاد می‌شد، با آن شاخه از درآمدی عوض کنند که، شاید از بین همه درآمدها احتمال بهبود و ترقی آن در جریان طبیعی امور بیشتر بود، و این امر حتی بدون هزینه و توجه خود آنها عمل شده بود؛ افزون این‌که، فرمانروایان و سلاطین اروپا با این طریق داوطلبانه و از روی میل یک نوع جمهوری مستقل در قلب کشور خود به‌وجود آوردند.

برای فهم این موضوع، باید به یاد داشته باشیم که در آن روزها شاید هیچ شاهی قادر نبود، در سراسر کشور خویش، رعایای ضعیف خود را از تجاوز و ظلم مالکین و نیولداران بزرگ مصون دارد. اشخاصی را که قانون نمی‌توانست حمایت کند، و قوی هم نبودند که خودشان از خودشان دفاع کنند، مجبور بودند یا تحت حمایت مالکین و اربابان بزرگ قرار گیرند و برای انجام این کار جزو نوکران و بردگان وی درآیند؛ و یا اینکه برای حفظ و حمایت خویش یک نوع پیمان دفاعی متقابل با یکدیگر امضا کنند. ساکنان شهرها و بخشها چون هر کدام فرد واحدی بودند، قدرت دفاع از خویش را نداشتند؛ اما با وارد شدن در اتحادیه و مجمع دفاع متقابل و عقد چنین قراردادی با همسایگان خود، می‌توانستند به‌خوبی در برابر اجحاف و تعدی مالکان مقاومت کنند. مالکان و زمینداران از شهروندان و شهرنشینان متنفر بودند، زیرا نه تنها آنها را از طبقه دیگری می‌دانستند، بلکه آنها را جزو بردگان آزاد شده‌ای به‌شمار می‌آوردند که تقریباً بانوع و جنس خودشان فرق داشت. ثروت شهرنشینان همیشه آنها را (مالکان را) به‌آتش خشم و حسادت می‌کشید، و لذا در هر فرصتی که به‌دست می‌آوردند بدون رحم و پشیمانی آنان را به‌باد غارت می‌گرفتند. شهرنشینان نیز طبعاً از مالکان و اشراف متنفر بوده و احساس وحشت می‌کردند. حاکم نیز از آنها وحشت داشت و طبعاً متنفر بود؛ ولی با اینکه احتمالاً از شهرنشینان خوشش نمی‌آمد، ولی دلیلی نداشت که از آنها متنفر باشد و یا بترسد. لذا نفع مشترك ایجاب می‌کرد، که حاکم از آنان حمایت کند، و آنها هم در مقابل اشراف طرف دولت را بگیرند. اینان خصم دشمنان حاکم بودند، و از اینرو به‌نفع حاکم بود که آنها را تا آنجا که می‌تواند از دشمنان خود جدا کرده و امنیتی برایشان ایجاد کند. با اعطای هیئت دادرسان که از بین خودشان برگزیده می‌شدند، همچنین با تدوین قوانین محلی و نظامات شهری برای حکومت داخلی خود، ساختن دیوارهای بلند به‌منظور دفاع، و تبدیل ساکنان شهرها به افرادی که یک نوع انضباط نظامی داشتند، همه‌گونه وسایل امنیت و استقلال شهرها را که در اختیار داشت در برابر اشراف به آنها تفویض کرد. بدون برقراری یک دولت منظمی نظیر آنچه گفته شد، بدون داشتن بعضی اختیارات برای وادار کردن ساکنان یک شهر که نقشه و

یا نظام معینی را عمل کنند، هیچ نوع یگانگی و اتحاد داوطلبانه برای دفاع متقابل قادر نبود امنیت دائمی ساکنان شهرها را به وجود آورد، و یا برای تقویت و حمایت شاه نیروی کافی فراهم کند. شاه با اعطای زمینهای شهر در مقابل حق معینی به مردم، از کسانی که میل داشت جزو دوستان یا، به اصطلاح دیگر متفقین او باقی بمانند، کلیه موجبات سوءظن و حسادت، را از بین برد، زیرا بدینوسیله میخواست نشان دهد که قصد ندارد بعدها با افزایش اجاره زمین شهری آنان، و یا واگذاری ملک آنان به سایر کشاورزان به آنها تعدی کند.

سلاطینی که نسبت به مالکین و اشراف قلمرو حکومت خود اصلاً نظر خوشی نداشتند ظاهراً در اعطای این نوع زمینها به ساکنان شهرها سخنی تر و گشاده دست تر بودند. مثلاً چنین می نماید که ژان شاه انگلیس بخشنده ترین فرد نیکوکار نسبت به شهر خود بوده است.^۹ فیلیپ اول پادشاه فرانسه تمام اختیارات و قدرت و نفوذ خود را در مقابل اشراف از دست داد. در اواخر دوره سلطنتش، فرزند وی لویی، که بعدها به نام لویی خیکی اشتهار پیدا کرده، طبق گفته پدر روحانی دانیل، با اسفغهای خالصه های سلطنتی درباره بهترین روش محدود کردن اعمال خلاف قانون اشراف و مالکان بزرگ به رأی زنی پرداخت. آنها دوتنوع پیشنهاد مختلف به وی کردند. یکی اینکه با استقرار هیئت دادرسان و شورای شهری در هر کدام شهرهای مهم قلمرو سلطنت خود یک نظم جدید قانونی برقرار کند. پیشنهاد دوم این بود که نیروی نظامی بومی جدید تشکیل دهد، بدین ترتیب که این نیروی نظامی تحت نظر هیئت دادرسان در مواقع مقتضی به یاری پادشاه بشتابد. طبق نوشته های مورخین تاریخ قدیم فرانسه، از این تاریخ اصول و مبادی قضائی هیئت دادرسان و شورای شهرها در فرانسه پدید آمد. در دوره سلطنت ناموفق شاهان خانواده سوابیا در آلمان قسمت بیشتر شهرهای آزاد آلمان نخستین امتیازات خود را به دست آوردند، و اتفاقاً و اتحاد هائزی آتیک^{۱۰} محکم و نیرومند گردید.^{۱۱}

در آن زمان، نیروی نظامی بومی دست کمی از نیروی نظامی کشور نداشت، و چون می توانستند در مواقع ناگهانی فوراً متشکل شوند، غالباً در مشاجره و دعواهایی که با مالکان بزرگ همجوار داشتند امتیازاتی به دست می آوردند. در کشورهای نظیر ایتالیا و سوئیس، که شاه یا در اثر فواصل زیاد از مقر حکومت، یعنی قدرت طبیعی خود کشور، یا بدعلل دیگر، نفوذ خود را از کف می داد، شهرها معمولاً تبدیل به جمهوریهای مستقل شده، و تمام اشراف مجاور را زیر نفوذ خود درمی آوردند، و لردها و اعیان را وادار می کردند که نژدها و قلاع محکم خود را در روستاها خراب کرده، و مانند سایر ساکنان صلحدوست در شهر زندگی کنند. خلاصه تاریخ تشکیل شهرهایی نظیر

۹. نگاه کنید به کتاب پیش گفته مادوکس.

10. Hanseatic.

۱۱. نگاه کنید به نوشته پیش گفته ففل (Pfeffel).

برن و چند شهر دیگر سوئیس از همین قرار است. چنانچه ونیز را مستثنی کنیم (زیرا تاریخ به وجود آمدن آن شهر قدری فرق دارد)، سرگذشت سایر شهرهای ایتالیا که از اواخر سده دوازدهم تا آغاز سده شانزدهم به وجود آمده و از بین رفتند همه یکسان و به همان دلایلی است که در بالا به آن اشاره کردیم.

در کشورهایی مثل فرانسه و انگلیس، که نفوذ شاهان، با اینکه غالباً خیلی کم بود، ولی هیچ گاه از بین نرفت، شهرها فرصت این را پیدا نکردند که کاملاً مستقل شوند. ولی در عوض چنان بزرگ شدند که شاه بدون رضایت شهر نمی توانست مالیاتی بر آنها تحمیل کند، مگر همان بهره مالکانه یا اجاره زمین مزروعی که قبلاً به آن اشاره کردیم. لذا، از مردم شهر دعوت می شد که نمایندگان خود را به مجمع عمومی ایالات کشور گسیل دارند، تا در آنجا به اتفاق کشیشان و نجبا، در مواقع خیلی ضروری و اضطراری، به شاه کمک فوق العاده بکنند. چون به طور کلی، نمایندگان شهرها، نسبت به اختیارات شاه موافقتر بودند، گاهی دعوت این عده از طرف شاه در مجمع عمومی فقط برای مقابله با قدرت اشراف و نجبا بود. به همین دلیل است که امروز در تمام کشورهای بزرگ سلطنتی در اروپا نمایندگان شهرها در مجالس عمومی کشور مشارکت دارند.

بدین طریق نظم عالی و حکومت خوب، و همپای آن آزادی و امنیت فرد در شهرها برقرار گردید، و این در زمانی صورت گرفت که دهقانان و کشاورزان معروض هر نوع ظلم و بیدادگری بودند. ولی وقتی مردم این چنین بی دفاع باشند طبعاً به حداقل معیشت قانع می شوند، زیرا اگر بخواهند بیشتر از آن بدست آورند احتمالاً ممکن است باعث شوند که اربابان آنها نسبت به آنها ظالم تر و سختگیرتر شوند. بعکس وقتی که می توانند به آزادی از پی آمد کار و کوشش خود بهره مند شوند، طبعاً برای اینکه زندگی خود را بهتر کنند بیشتر کار می کنند، و نه تنها مایحتاج زندگی بلکه وسایل آسایش و حتی کالاهای تجملی را به دست می آورند. بنابراین، کوششی که به منظور به دست آوردن چیزی بیشتر از حداقل معیشت باشد، مدتها پیش از اینکه در روستاها و به وسیله کشاورزان اعمال شود، در شهرها به وجود آمد. چنانچه کشاورز تهیدستی که زیر فشار بردگی و ظلم قرار گرفته بود، قدری سرمایه اش انباشته می شد، طبعاً آن را بانهایت دقت از ارباب خود پنهان می کرد، زیرا در غیر این صورت سرمایه اندوخته شده به ارباب وی تعلق می گرفت، و کشاورزی که بدین طریق مختصری اندوخته پیدا کرده بود به اولین فرصت ممکن از روستای خود می گریخت و به شهر می آمد. در آن زمان قانون خیلی نسبت به ساکنان شهرها سهل گیر و باگذشت بود، و چنان برای کاستن نفوذ و قدرت اعیان نسبت به مردم روستاها مشتاق بود، که اگر دهاتی فراری می توانست يك سال خود را از چشم ارباب در شهر پنهان کند، برای ابد آزاد می شد. بنابراین، هر سرمایه ای که مردم فعال روستاها می انباشتند طبعاً سرانجام به شهرها می آمد زیرا آنجا بهترین پناهگاهی بود که کشاورز از ده گریخته می توانست سرمایه خود را حفظ کند.

راست است که ساکنان يك شهر سرانجام باید معاش، و تمام مواد خام و وسایل

صنعت خود را از ده به دست آوردند. ولی ساکنان شهرهایی که در سواحل رودخانه‌های قابل کشترازی و یا دریا قرار دارند، مجبور نیستند که مواد مورد نیاز خود را از دهات اطراف خود تحصیل کنند. اینان برای بدست آوردن مواد مورد نیاز میدان وسیعتری در اختیار دارند، و ممکن است بتوانند آنچه که می‌خواهند از دورترین نقاط جهان بامبادله با محصولات صنعتی خود به دست آورده، و یا اینکه با انجام وظیفه مکاری و حمل و نقل بین کشورهای دور دست، و مبادله محصول يك کشور با کشور دیگر چیزی که می‌خواهند، فراهم کنند. بدین ترتیب يك شهر ممکن است به ثروت و شکوفایی برسد، در حالی که نه تنها دهات و روستاهای اطراف، بلکه روستاهایی که شهر با آنها مبادله و دادوستد دارد، در نهایت فقر و مسکنت باقی بمانند. شاید، هر کدام از روستاهای مزبور به تنهایی فقط قادر باشند سهم کوچکی از معاش و یا اشتغال شهر بزرگ را فراهم کند، ولی کلیه روستاها و دهات رو به مرگ می‌توانند معاش و اشتغال بیشتری ایجاد کنند، اما، به حال در آن زمان بعضی از کشورها هم بودند که در دامنه محدودتر تجارت آن زمان، ثروتمند و صنعتی شدند.

وضع امپراطوری یونانیان تا وقتی این امپراطوری وجود داشت به همین منوال بود، و در زمان حکومت خلفای عباسی کشورهای عربی هم همین حال را داشتند. مصر تا زمانی که به وسیله ترکها مفتوح نشده بود ثروتمند بود، بعضی از کشورهای اسلامی شمال آفریقا، و کلیه شهرهای اسپانیا که زیر نفوذ دولت اسلامی مورها بودند غنی و ثروتمند بودند.

چنین به نظر می‌رسد که شهرهای ایتالیا از جمله نخستین شهرهای اروپا بودند که در اثر بازرگانی به ثروت و توانگری چشمگیری رسیدند. ایتالیا در مرکز جهان متمدن و پیشرفته آن روز قرار داشت. جنگجویان صلیبی نیز، چون موجب خرابی و ویرانی شهرها و از بین رفتن سرمایه ساکنان آن شدند بناچار پیشرفت بخش بزرگی از اروپا را کردند. کلیه عملیات آنها بسیار به نفع شهرهای ایتالیا تمام شد. ارتشهای بزرگی که از تمام نواحی اروپا برای فتح بیت المقدس بسیج شده بود، موجب تشویق فوق العاده حمل و نقل دریایی در شهرهای ونیز، ژنوا، و پیزا گردید، و سائل حمل و نقل دریایی شهرهای مزبور گاهی ارتش و زمانی نیز آذوقه و مهمات آنها را حمل می‌کردند تا آنها را به بیت المقدس برسانند. می‌توان گفت، که اینان مأمور کارپردازی ارتش مزبور بودند؛ و مخربترین آشوبی که تا آن زمان در اروپا به وجود آمده بود^{۱۲} خود موجب ثروت توانگری جمهوریهای ایتالیا گردید.

ساکنان شهرهای بازرگانی، در اثر وارد کردن کالاهای صنعتی پیشرفته و فرآورده‌های تجملی کشورهای غنی، حس غرور و برتری جویی مالکان بزرگ را ارضا کردند، و مالکان نیز فرآورده‌های وارداتی را با محصول بیشتری از زمینهای خود مبادله می‌کردند. لذا، در آن زمان تجارت اروپا به طور کلی عبارت بود از مبادله مواد و محصول خام این قاره با فرآورده‌های صنعتی ملل متمدن. بدین ترتیب، پشم انگلیس با شراب فرانسه و پارچه‌های

۱۲. منظور تجهیز ارتش اروپاییان برای جنگ با مسلمان است (مترجم).

ظریف فلاندرز مبادله می‌گردید، یعنی عیناً همان‌طور که امروز گندم لهستان با شراب و کنیاک فرانسه، و یا ابریشم ایتالیا و فرانسه مبادله می‌گردد.

بدین طریق و از راه تجارت سلیقه برای محصولات بهتر و ظریف‌تر در کشورهایی که قادر به تولید چنین فرآورده‌هایی نبودند، رسوخ کرد. ولی وقتی این وضع خیلی عمومیت پیدا کرد و موجب تقاضای زیاد گردید، بازرگانان برای صرفه‌جویی از هزینه حمل و نقل طبعاً کوشیدند تا کارگاه‌هایی از همین نوع در کشور خود برپا کنند. و از همین جاست که نخستین کارخانه‌ها در کشورهای غربی اروپا برای فروش به بازارهای دوردست، پس از سقوط امپراطوری روم، استقرار یافت. باید دانست هیچ کشور وسیعی نمی‌تواند بدون وجود یک نوع صنعت معین در داخل آن پایدار بماند؛ و وقتی گفته می‌شود که چنین کشورهایی فاقد کارخانه هستند، غالباً منظور اینست که کارخانه‌های پیشرفته و مستظرفه برای تهیه جنس و فروش آن به بازارهای دور دست وجود ندارد. در هر کشور وسیعی منسوجات و لوازم و اثاثیه منزل قاطبه مردم محصول صنعت و کار خودشان است. این موضوع در کشورهای فقیرتر که معمولاً گفته می‌شود هیچ نوع کارخانه‌ای ندارند بیشتر مصداق دارد تا کشورهای ثروتمندی که دارای کارخانه‌های متعددی هستند. در کشورهای نوع دوم، (یعنی کشورهای ثروتمند) در لباس و اثاثیه خانه‌های مردم طبقات پایین نسبت به بیشتری از محصولات کارخانه‌های خارج به چشم می‌خورد تا کشورهای فقیرتر. کارگاهها یا صنایعی که برای فروش به بازارهای دوردست مناسب هستند به دو طریق مختلف به کشورهای گوناگون وارد شدند.

گاهی به همان طریقی به وجود آمدند که در بالا به آن اشاره کردیم، یعنی به اصطلاح، با عملیات تند و شدید گروهی بازرگانان و کارگزاران بخصوص که، به منظور تقلید بعضی از صنایع خارجی آنها را به وجود آورده‌اند. از اینرو، این نوع صنایع مولود بازرگانان، خارجی است، کارگاههای قدیمی ابریشمبافی، مخملبافی، و زری‌دوزی که در سده سیزدهم در شهر لوکا به وجود آمد از زمره این صنایع‌اند. کارگاههای مزبور با ظلم و جور یکی از قهرمانان ماکیاوول به نام کاستروچیو کاستراکانی^{۱۳} از بین رفت. در سال ۱۳۱۵، نهصد خانواده را از شهر لوکا بیرون راندند، که سی‌ویک خانواده آن به ونیز رفتند و صنعت ابریشمبافی خود را در آنجا عرضه کردند^{۱۴}. پیشنهاد کار آنها فوراً از طرف شهر ونیز پذیرفته شد؛ امتیازات زیادی به آنها اعطا گردید، و اینان با سیصد کارگر شروع به تولید کردند. ظاهراً، تولید پارچه‌های ظریف و نازکی که در قدیم در فلاندرز به وجود آمد، و بعداً در آغاز سلطنت ملکه الیزابت به انگلیس وارد شد از این نوع بود؛ کارخانه‌های ابریشمبافی امروز در لیون و اسپیتال فیلدز^{۱۵} نیز از همین قبیل است. صنایعی که بدین طریق

13. Castruccio Castracani.

۱۴. نگاه کنید به: *Istoria Civile de Vinezia part II pages 247, 256 by Sandi*

15. Spitalfields.

عرضه می‌شود معمولاً با مواد خارجی کار می‌کنند، زیرا از کارگاههای خارجی تقلید کرده‌اند. وقتی که کارخانه پرده‌بافی برای نخستین بار نصب گردید، مواد آن همه از سیسیل و لوانت^{۱۶} وارد می‌شد. قدیمیترین کارگاههای لوکا^{۱۷} نیز با مواد خارجی کار می‌کرد. کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم تا قبل از سده شانزدهم در شمال ایتالیا مرسوم نبود. کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم تا زمان سلطنت شارل نهم در فرانسه متداول نبود. صنایع پارچه‌بافی فلاندرز به‌طور کلی با پشم اسپانیا و انگلیس تغذیه می‌شد. پشم اسپانیا نه تنها ماده اولیه پارچه‌های پشمی انگلیس را تشکیل می‌داد، بلکه پارچه‌هایی که برای بازارهای دور تهیه می‌شد نیز از این پشم استفاده می‌کرد. امروز بیش از نیمی از مواد اولیه کارخانه‌های لیون ابریشم خارجی است؛ وقتی که کارخانه‌های مزبور برای نخستین بار به وجود آمدند تمام یا تقریباً مجموع مواد اولیه آن از خارج می‌آمد. هیچ قسمتی از مواد کارگاههای ابریشمبافی اسپیتال‌فیلدز از خود انگلیس نیست و احتمال هم ندارد که بعداً در انگلیس تولید شود. محل نصب چنین کارگاههایی، چون معمولاً به‌وسیله طرح و نقشه چند فرد به‌خصوص تعیین می‌گردد، گاهی در شهرهای ساحلی است، و گاهی هم در شهرهای دور از ساحل انتخاب می‌شود، و این امر بستگی دارد به‌علاقه، بصیرت و قضاوت، و یا میل و هوس طراحان مزبور.

در سایر موارد، کارگاههایی که فروش محصول آنها برای نواحی دور دست است، به‌طور طبیعی رشد می‌کنند، و طبق نظر و میل خودشان، با پیشرفت تدریجی کارگاههای خانگی و بزرگتر همراه است و این امر یعنی بهبود تدریجی حتی در فقیرترین و ابتدایی‌ترین کشورهای ضرورتاً انجام می‌شود. این قبیل کارگاهها معمولاً از موادی که خود کشور تولید می‌کند تغذیه می‌شوند، و اغلب چنین به‌نظر می‌رسد که نخست در کشورهای دور از دریا (منظور کشورهایی است که خیلی زیاد از دریا فاصله نداشتند، بلکه نسبتاً دور از دریا قرار داشتند) بهبود یافته و ترقی کرده است؛ و گاهی دیده می‌شود که کارگاههای مزبور حتی از تمام وسایل باربری دریایی به‌دور بوده است. یک کشور درون مرزی و دور از دریا، که از لحاظ طبیعی حاصلخیز و به‌آسانی قابل کشت باشد، مازاد قابل ملاحظه‌ای خواربار که بیشتر از میزان احتیاج و معاش کشاورزان خویش است تولید می‌کند، و به‌علت هزینه باربری خشکی، و دشواریهای حمل و نقل آبی و رودخانه‌ای، غالباً به‌سختی می‌تواند مازاد محصول خود را به‌خارج صادر کند. از اینرو، فراوانی سبب ارزانی خواربار شده، و تعداد زیادی از کارگران را تشویق می‌کند که در همان اطراف سکونت کنند، زیرا کارگران مزبور متوجه می‌شوند که کار و کوشش‌شان در آن محل بیشتر از جاهای دیگر ضروریات و لوازم آسایش زندگی را برایشان فراهم می‌کند. کارگران مزبور با محصولاتی که زمین تهیه می‌کند کالاها و فرآورده‌های دیگری می‌سازند، و محصول ساخته‌شده، و یا به‌سختن دیگر، قیمت آن‌را، با مواد و خواربار دیگر مبادله می‌کنند. از آنجایی که

مصرف کنندگان مزبور در محل مازاد تولید را خریداری کرده، و کالاهای مزبور مجبور نیست برای صدور به نواحی دوردست یعنی به کناره دریا و یا ساحل رودخانه‌های قابل کشتیرانی حمل شود، لذا هزینه باربری کالا صرف‌جویی می‌شود و محصول ارزش‌جدیدی پیدا می‌کند؛ و در ازاء آن چیزی به کشاورز می‌دهند که سودمندتر و مطبوع‌تر و با شرایط ساده‌تر از پیش است. یعنی کارندگان و کشاورزان برای مازاد محصول خود قیمت‌بهتری دریافت می‌کنند، و ضمناً سایر وسایل زندگی را که بدان احتیاج دارند ارزانتر می‌توانند به دست آورند. و بدین‌سان کشاورزان تشویق می‌شوند و قدرت پیدا می‌کنند که در اثر بهبود وسایل و بهتر کشت کردن زمین محصول مازاد را بیشتر کنند؛ و همان‌طور که حاصلخیزی زمین موجب پدید آمدن صنعت شد، همان‌طور هم پیشرفت و ترقی صنعت روی زمین اثر می‌گذارد و باز هم باعث حاصلخیزی بیشتر زمین می‌گردد. کارخانه‌دار نخست عرضه کالای مورد نیاز اطراف خود را فراهم می‌کند، و بعدها که کار وی گرفت و بهبود پیدا کرد، بازارهای دورتر را در اختیار درمی‌آورد. زیرا با اینکه محصول خام و حتی فرآورده‌های فلزی نمی‌تواند بدون اشکال زیاد، هزینه حمل کالا را در خشکی متحمل شود، و لسی محصولات صنعتی ظریف و بهبود یافته به آسانی از عهده مخارج برمی‌آید. محصولات صنعتی ظریف‌تر با حجم کوچک خود غالباً قیمت‌شان به اندازه قیمت محصولات فلزی با حجم بیشتر و زمخت‌تر است. مثلاً، یک تیکه پارچه خوشباف، که فقط هشت پوند وزن آنست، نه تنها قیمت هشتاد پوند پشم را دارد، بلکه گاهی قیمت آن مساوی قیمت چندین هزار پوند گندم است، که معاش کارگران مختلف و کارفرمایان بلا فصل آنهاست. گندمی که ممکن بود در شکل اصلی خود صدورش بسیار دشوار باشد، بدین طریق به مصرف تولید کنندگان پارچه درجوار زمین می‌رسد و آن وقت به شکل مصنوع دیگر، می‌توان آن را به آسانی به دورترین نقطه جهان ارسال داشت. بدین طریق بود که کارخانه‌های بزرگ لیدز^{۱۸}، هالیفاکس^{۱۹}، شفیلد^{۲۰}، بیرمنگام، و ولورهامپتون^{۲۱} به‌طور طبیعی و بنا به میل خود رشد کردند. این قبیل کارخانه‌ها مولود کشاورزی هستند. در تاریخ امروز اروپا، توسعه و ترقی کارخانه‌های مزبور به‌طور کلی متعاقب ترقی کارخانه‌هایی صورت گرفت که زائیده تجارت خارجی بودند. انگلستان در ساختن پارچه‌های ظریف از پشم اسپانیا قبلاً معروف بود، و این معروفیت و اشتها دست کم یک قرن پیش از این بود که کارخانه‌های مذکور در شهرهای نامبرده برای تهیه و صدور پارچه اشتها پیدا کنند. توسعه و ترقی کارخانه‌های اخیر جز در نتیجه توسعه و ترقی کشاورزی نمی‌توانست انجام گیرد، توسعه و بهبود کشاورزی آخرین و مهمترین نتیجه بازرگانی خارجی، و صنایعی است که در اثر بازرگانی خارجی به وجود آمدند، و من در بخش زیر چگونگی پدید آمدن این صنایع را بیان خواهم کرد.

چگونه تجارت شهر به آبادانی روستاها و دهات کمک کرد

زیاد شدن شهرهای بازرگانی و صنعتی، و افزایش ثروت آنان به سه طریق مختلف به بهبود و آبادانی کشوری که به آن تعلق داشتند کمک کرد.

نخست شهرها بازاری نقدی و بزرگی برای مواد اولیه دهات بودند، و موجب دلگرمی و تشویق کشت و آبادانی بیشتر زمین شدند. این فواید حتی محدود به دهاتی نبود که در نزدیکی شهرها قرار گرفته بودند، بلکه کم و بیش به تمام روستاهایی که معاملاتی با آنها داشتند کشیده شد. شهرها بازار خوبی برای مواد خام یا فرآورده‌های روستاها بودند، و در نتیجه موجب تشویق صنعت و آبادانی همه آنها شدند. اما حومه شهر خودشان به علت مجاورت طبعاً بزرگترین فایده را از این بازار برد. زیرا محصول خام آن در حمل و نقل هزینه ناچیزی داشت، و بازرگانان می‌توانستند قیمت بهتری به کشاورزان بدهند، و با وجود این با مصرف‌کنندگان خود به همان قیمت مواد خامی که از دهات دور دست آورده شده بود معامله می‌کردند.

دوم، ثروتی که ساکنان شهرها به دست می‌آوردند اغلب در خرید زمینهایی به کار می‌رفت که باید بعداً فروخته می‌شد، قسمت بیشتر این قبیل زمینها غالباً بایر بود. بازرگانان معمولاً علاقمندند که جزو اصیلزادگان صاحب زمین در آیند، و وقتی که به این هدف می‌رسند عموماً بیشتر از سایرین در آبادی زمین می‌کوشند. بازرگان عادت دارد که پول خود را به طور کلی در طرحهای پرسود به کار اندازد، در صورتی که صاحبان عادی اراضی پول خود را به طور کلی برای مخارج روزانه خویش خرج می‌کنند. دسته اول متوجه می‌شوند که وقتی پول خرج می‌شود مجدداً با سود آن برمی‌گردد، اما دسته دومی به محض اینکه پول خود را خرج کرد اصلاً توقع ندارد که حتی قسمت جزئی آن برگردد. این دو نوع عادت مختلف طبعاً در اخلاق و خلق و خوی این دو دسته در هر شغلی تأثیر می‌کند. بازرگان معمولاً در اجرای طرح خود شجاع، در صورتی که صاحبان اراضی و مالکین افراد ترسوئی هستند. اولی، اگر متوجه شود که نسبت به هزینه‌ای که انجام می‌دهد امید احتمالی به افزایش ارزش

آن هست از به کار انداختن فوری سرمایه عظیم خود ترسی ندارد. دومی، اگر سرمایه‌ای هم داشته باشد، که همیشه این طور نیست، به ندرت جرأت می‌کند آن را بدین طریق به کار اندازد. اگر هم زمین خود را آباد کند، معمولاً از طریق سرمایه‌گذاری نیست، بلکه با اندوختن درآمد سالیانه خود به این کار می‌پردازد. کسی که از حسن اتفاق در شهر تجارتي زندگی کند که حومه شهر مزبور بایر باشد کراً شاهد این امر بوده است که عملیات بازرگانان برای آبادانی حومه شهر چقدر پرتحرک‌تر و پویاتر از عملیات اصیلزادگان زمیندار عادی می‌باشد. بعلاوه، عادت به نظم، دقت، و صرفه‌جویی که شغل بازرگانی طبعاً در یک بازرگان به وجود می‌آورد، وی را برای اجرای طرح موفق و سودآور آماده و مناسب‌تر می‌سازد.

سومین و آخرین اثر تجارت اینست که، بازرگانی و صنعت به تدریج نظم خوب و حکومت صحیح به وجود می‌آورد، و با آن آزادی و امنیت افرادی که قبلاً تقریباً در حالت جنگهای دائمی با همسایگان بوده، و برده‌وار به ارباب خود اتکاء داشتند، تأمین می‌شود. با اینکه اثر سومی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، ولی مسلماً از همه اثرات پیش گفته مهمتر است. تا آنجا که من اطلاع دارم، هیوم اولین نویسنده‌ای است که متوجه اهمیت آن شده است.

در کشوری که فاقد تجارت خارجی و یا صنعت ظریفه‌ایست، تبولدار بزرگ، چون در قبال مازاد محصول خود که بیش از میزان معاش کشاورزان اوست نمی‌تواند چیزی به دست آورد، همه آن را در میهمانیهای دهاتی و روستایی در خانه خود مصرف می‌کند. اگر این مازاد محصول آن قدر باشد که غذای صد یا هزار نفر را تأمین کند، هیچ نوع استفاده‌ای از آن نمی‌کند جز اینکه آن را خرج معاش صد یا هزار نفر از افراد و کسان خود بکند، بنابراین، همیشه دور او را عده‌ای گماشته و نانخور احاطه کرده‌اند، که در قبال معاش خود چیزی نمی‌توانند به‌وی بدهند، جز اینکه چون کاه‌لا از گشاد دستی وی منتفع می‌شوند، باید از دستورات وی اطاعت کنند، درست همان‌طور که سربازان از شاه و شاهزاده‌ای که موجب آنها را می‌پردازد فرمانبرداری می‌کنند. قبل از توسعه صنعت و بازرگانی در اروپا، میهمان‌نوازی ثروتمندان و بزرگان، از شاه گرفته تا کوچکترین مالک یک ده، از هر چه که امروز ما بتوانیم تصور کنیم بیشتر بود. تالار وست‌مینستر اتاق غذاخوری ویلیام رفوس^۱ بود، و غالباً شاید تالار مزبور آن قدر هم بزرگ نبود که همه میهمانان او بتوانند در آن صرف غذا کنند. از جمله شاهکارهای توماس بکت^۲ یکی اینست که وی کف اتاق ناهارخوری منزل خویش را با یونجه و بوریای تازه فصل می‌پوشاند تا اگر اصیلزادگان و مالکین عمده نتوانستند به‌هنگام صرف غذا صندلی پیدا کنند لباسهای زیبا و ظرفشان خراب نشود. گفته می‌شود که کنت بزرگ وارویک^۳ هر روز در املاک مختلف خود سی هزار نفر را پذیرایی می‌کرد، و با اینکه این عدد زیاد اغراق آمیز می‌نماید، ولی باید تعداد میهمانان خیلی زیاد بوده باشد که چنین رقم اغراق آمیزی عنوان شده است. تقریباً

1. William Rufus. 2. Thomas Becket. 3. Warwick.

نظیر چنین مهمایی چند سال پیش در بخشهای مختلف هایلند اسکاتلند صورت می گرفت. و به نظر می رسد که این عمل در میان مللی که با تجارت و صنعت بیگانه اند يك امر عادی است. دکتر پوکاک می گوید، یکی از شیوخ عرب را که برای فروختن گوسفندان خود به شهر آمده بود دیده است که در میان کوچه و بازار شهر سفره غذا گشوده، و تمام مسافران و حتی گداپان شهر را دعوت کرده است که در سر سفره با وی بنشینند و در مهمانی او شرکت کنند.

روستاییان و کشاورزان ده در هر موردی درست مثل نوکران و گماشتگان مالک به او متکی بودند. حتی بعضی از آنها که در حالت بردگی و نوکر مآبی نبوده و اجاره دار بودند همین حال را داشتند، زیرا اجاره پرداختی آنان برابر با خوارباری که زمین به آنها می داد نبود. در چند سال پیش در هایلند اسکاتلند اجاره معمولی زمینی که معاش يك خانواده را تأمین می کرد يك کرون، یا نیم کرون، یا يك گوسفند، یا يك بره بود. در بعضی از نواحی اسکاتلند حتی امروز هم اجازه زمین در همین حدود است، در حال حاضر پول در اسکاتلند همان قدرت خرید را دارد که در سایر جاها. در دهی که مازاد محصول مستغل ارضی بزرگ باید در همان مستغل مصرف شود، برای مالک راحت تر اینست که قسمتی از محصول او دور از خانه وی مصرف شود، مشروط به اینکه کسانی که آن را مصرف می کنند مثل گماشتگان و ملازمان وی نانخور او باشند. زیرا بدین طریق از ناراحتی میهمانیهای بزرگ و یا داشتن خانواده وسیع رهایی می یابد. اجاره دار زمین، که مالک زمینی است که فقط معاش خانواده او را پس از پرداخت اجاره مختصر تأمین می کند، مثل همه نوکران و ملازمان ارباب نانخور ارباب است، و باید از مالک بدون چون و چرا اطاعت کند. این چنین مالکی، همان طور که نوکران و ملازمان خود را در خانه خود غذا می دهد، به اجاره داران خود نیز در خانه هایشان غذا می دهد. معاش هر دوی اینان از سخاوت و بذل و بخشش وی تأمین می شود، و تداوم آن بستگی دارد به خلق خوش او.

قدرت و اختیاراتی که مالکان بزرگ طبعاً در چنین مواردی نسبت به مستأجرین و ملازمان خود داشتند زمینه را برای به وجود آمدن کنتها و بارونها آماده کرد. مالکان بزرگ به ناچار، امین صالح، و فرمانده جنگ، تمام کسانی شدند که در مستغلات اراضی آنان زندگی می کردند. کنتها می توانستند نظم را حفظ کرده و قانون را در خالصه یا ملک خود اجرا کنند، زیرا هر کدام از آنها می توانستند تمام نیروی ساکنان ملک را علیه بی عدالتی بسیج کنند. هیچ فرد دیگری آن قدر قدرت و اختیار نداشت که بتواند از عهده چنین کاری بر آید. پوپتزه شاه فاقد چنین اختیاراتی بود. در آن زمانهای قدیم فرمانروا حکم يك مالک بزرگ را در ملک خود داشت، که بخاطر دفاع مشترك علیه دشمن مشترك،

4. Doctor Pocock.

۵. Crown پول انگلیس معادل با پنج شلینگ است، اغلب يك سکه پنج شلینگی را يك کرون می گفتند (مترجم).

سایر مالکان و صاحبان اراضی بزرگ از وی جانبداری می‌کردند. اگر حاکم می‌خواست در محدوده قلمرو مالکان بزرگ، پرداخت وام کوچکی را بر ساکنان آن ملک که همیشه مسلح بوده و عادت داشتند پشت به پشت هم بدهند، تحمیل کند درست به همان اندازه که خاموش کردن يك جنگ داخلی هزینه داشت، اقدام به این کار برای وی هزینه بر می‌داشت. لذا مجبور بود که اجرای عدالت را در بخش بزرگی از کشور به کسانی واگذارد که قادر به انجام آن بودند؛ و به همان علت فرماندهی قوای نظامی بومی را به کسانی وامی گذاشت که نظامیان از وی اطاعت داشتند.

تصور این موضوع که اعمال حق حاکمیت ارضی در اصل ناشی از قوانین فئودالی است اشتباه محض است. نه تنها بالاترین حدود اختیارات حقوقی و جنائی، بلکه قدرت جمع‌آوری ارتش، ضرب دسکوک، و حتی وضع قوانین و نظامنامه‌های محلی برای حکومت بر مردم خویش، همه از جمله حقوقی بود که مطلقاً مالکان بزرگ اراضی چندین سده پیش از اینکه حتی اسم قوانین فئودالی در اروپا به گوشها آشنا شود اجرامی کردند. چنان می‌نماید که حدود اختیارات و حاکمیت لردهای ساکسن در انگلستان قبل از فتح جزیره انگلیس به دست رومیها همان قدر مهم و زیاد بود که قدرت مالکان نورمنها بعد از فتح انگلیس. ولی قانون فئودالی تا پس از فتح انگلیس جزو عرف انگلیس در نیامد. وسیعترین اختیارات و قدرت قانونی را کنتهای فرانسه، مطلقاً، سالها قبل از اینکه قانون فئودالی و ملوک‌الطوایفی در آن کشور پدید آید در دست خود داشتند، و این حقیقتی است کتمان‌ناپذیر. این اختیارات و قدرت قانونی همه الزاماً به دنبال وضع بزرگ‌مالکی و تیولداری پدید آمده بود. بدون اینکه احتیاج باشد که به گذشته‌های بسیار دور سلاطین فرانسه و انگلیس اشاره شود، می‌توانیم در زمانهای بسیار مؤخر تر شواهد و دلایل بسیاری بیابیم که نشان می‌دهد اثرات فوق ناشی از علل پیش گفته است. سی سال پیش بود که آقای کامرون لچیل^۶، که اصیلزاده‌ای از شهر لوچابار^۷، اسکاتلند است، بدون هیچ گونه حکم قانونی، و حتی بدون اینکه از طرف شاه عنوان لردی گرفته باشد، و حتی بدون اینکه اجازه دار عمده^۸ خالصه باشد، بلکه فقط چون مباشر دوک ارگایل^۸ بود، بدون اینکه امین صلح باشد، بالاترین احکام جزائی را در مورد ساکنان اراضی خود اعمال می‌کرد. گفته می‌شود که وی بانهایت بیطرفی ولی بدون تشریفات دادگستری، نظر می‌داد؛ و یحتمل حکومت آن قسمت از کشور در آن زمان وی را مکلف به قبول این مسئولیت کرده بود تا صلح و نظم عمومی را حفظ کند. اصیلزاده مزبور، که درآمد ملکی وی در سال بیش از پانصد لیره نبود، در سال ۱۷۴۵، با هشتصد نفر از رعایای خود یابی شد.

پدید آمدن قوانین فئودالی را (که زیاد هم ادامه نیافت) شاید بتوان کوششی در جهت کاهش قدرت تیولداران بزرگ بشمار آورد. این قوانین يك نوع تابعیت منظم به اضافه يك رشته خدمات و وظایف برای افراد بخصوص، از شاه گرفته تا کوچکترین مالکان اراضی، تعیین کرد. وقتی که مالک صغیر بود، اجازه زمین، و اداره اراضی او،

به ارشد بلا فصل خانواده او تعلق می گرفت، و اداره زمینهای مالکان و نیولداران بزرگ در ید قدرت شاه می افتاد، که مسئول غذا و آموزش و پرورش دانش آموزان آن ناحیه بود، و به عنوان سرپرست و قیم حاکم حق داشت که به وسیله ازدواج شر او را از سر خود کم کند، مشروط به اینکه طوری عمل شود که مطابق شئون و طبقه وی باشد. ولی با اینکه این قوانین و نهادها الزاماً موجب تقویت قدرت سلطنت شد، و قدرت مالکان بزرگ را تضعیف کرد، ولی نتوانست به خوبی نظم و قدرت قانون را در بین ساکنان اراضی به وجود آورد، زیرا نتوانست وضع ملکداری و روشی که موجب هرج و مرج و آشوب می شد از میان بردارد. قدرت و اختیارات دولت در آن زمان، مثل گذشته، در بین سران دولت ضعیف، و در بین اعضای پائین تر فوق العاده قوی بود، و قدرت بیش از حد اعضای پست تر حکومتی علت ضعف رئیس دولت بود. پس از ایجاد تابعیت فئودالی و نیولداری، دولت مثل گذشته از محدود کردن ظلم و شدت عمل نیولداران بزرگ عاجز بود. مالکان بزرگ هنوز هم مثل گذشته طبق رأی خودشان، تقریباً دائماً با یکدیگر در جنگ بودند، و غالباً هم علیه پادشاه می جنگیدند؛ و دشتهای وسیع و اراضی غیر محصور صحنه بی نظمی، غارت، و اشتام بود.

ولی آنچه را که سختگیری قوانین فئودالی نمی توانست انجام دهد، عملیات بی سروصدا و غیر محسوس صنعت و تجارت خارجی به تدریج انجام داد. صنعت و بازرگانی به تدریج چیزی در اختیار مالکان بزرگ قرار داد که می توانستند کل مازاد محصول زمینهای خود را با آن مبادله کنند، و آنچه که دریافت کرده اند خودشان مصرف کنند و یا با مستأجرین و ملازمان خود تقسیم کنند. در هر عصری از دوران جهان، شعار همه چیز برای خودم، و هیچ چیز برای دیگران، ظاهراً آئین شرم آور اربابان بوده است. بنابراین، به محض اینکه راههایی پیدا می کردند که می توانستند کل ارزش اجاره زمین یا بهره مالکانه را خودشان مصرف کنند، هیچ تمایلی به تقسیم کردن آن با سایر مردم نداشتند. شاید در قبال خرید یک سگک الماس، و یا چیزی که همان اندازه بی مصرف و بی معنی بود، حاضر بودند که معاش هزاران نفر در سال، و یا معادل ارزش آن را، واگذار کنند، و با به دست آوردن آن وزن و قدرتی کسب کنند. اما، سگک الماس منحصرأ متعلق به خودشان بود، و هیچ آفریده ای نمی توانست در آن شریک شود؛ در صورتی که در گذشته وقتی که پول خرج می کردند لاقلاً با هزار نفر آن را تسهیم می کردند. با قضاوتهایی که برای تعیین ارجحیتها می شد، این تفاوت و تمایز کاملاً قطعی بود؛ و بدین ترتیب، برای ارضای پست ترین، و کود کانه ترین و کثیف ترین حس خودبینی خویش، مالکان به تدریج تمام قدرت و اختیارات خود را معامله کرده و از دست دادند.

در کشوری که بازرگانی خارجی وجود ندارد، و صنایع ظریف هم تأسیس نشده، شخصی که در سال ده هزار لیره درآمد داشته باشد، نمی تواند به نحو دیگری از درآمد خود بهره مند شود جز اینکه شاید آن را برای معاش هزار خانواده، که همه الزاماً در اختیار وزیر نفوذ او هستند، خرج کند. در وضع فعلی اروپا، شخصی که سالی ده هزار لیره درآمد داشته باشد، می تواند تمام درآمد خود را خرج کند، و معمولاً این کار را هم

می‌کند، بدون این‌که بتواند مستقیماً با این پول بیست نفر را تغذیه کرده و معاششان را فراهم سازد، و حتی با چنین مبلغی قادر نیست بیش از ده نفر پادو و یا نوکر که ارزش استخدام داشته باشند، نگاه‌دارد. اما شاید، به‌طور غیر مستقیم این شخص با درآمد خود می‌تواند همان تعداد افرادی را که قبلاً در املاک او اداره می‌شدند و حتی خیلی بیشتر از آن را نگاه‌داری کند. زیرا با اینکه کمیت محصول پر ارزشی که در قبال کل درآمد خود بدست می‌آورد ممکن است خیلی ناچیز باشد، ولی تعداد کسانی که در جمع‌آوری و تهیه فرآورده مزبور به‌کار مشغول بوده‌اند طبعاً باید خیلی زیاد بوده باشد. قیمت گران‌فراورده‌هایی که در قبال درآمد خود بدست می‌آورد معمولاً ناشی از مزد کارگران، و سود تمام کارفرمایان بلاواسطه آن می‌باشد. با پرداخت قیمت آن محصول وی به‌طور غیرمستقیم تمام دستمزدها و سودهای اشاره شده را می‌پردازد، و بدین ترتیب به‌طور غیرمستقیم به معاش تمام آن کارگران و کارفرمایانشان کمک می‌کند. اما وی معمولاً فقط سهم ناچیزی از درآمد آنان را پرداخت کرده است، یعنی شاید عده معدودی یک‌دهم درآمدشان از پرداخت وی تأمین می‌شود، و عده زیادی از کارگران و کارفرمایان هستند که بیش از یک‌صدم درآمدشان از پولی که وی پرداخته است تأمین نمی‌شود، بعضی دیگر هم از وی منتفع شده‌اند ولی مقدار انتفاع آنان از پولی که وی خرج کرده آن‌قدر نبوده است که یک‌هزارم یا حتی یک‌ده‌هزارم معاششان را تأمین کند. بنابراین با اینکه وی در قوت و غذای همه آنها دست داشته، ولی همه آنها کم و بیش مستقل از وی هستند، زیرا قادرند بدون کمک وی به زندگی خود ادامه دهند.

وقتی مالکان بزرگ اراضی بهره‌مالکان خود را برای معاش مستأجرین و ملازمان خود خرج می‌کنند، هر کدام از مالکین مزبور معاش کلیه مستخدمین و اجاره‌داران خود را تأمین می‌کند. ولی وقتی درآمد خود را در راه معاش صنعتکار و هنرمند خرج می‌کند، تعداد کسانی که از قبل آنها امرار معاش می‌کنند به اندازه گذشته است و اگر مقدار ضایعاتی که در میهمانیهای بزرگ مالکان و نیولداران به‌وجود می‌آید، در نظر گرفته شود می‌بینیم که مجموع مخارج آنان در صنعت بر روی هم معاش عده بیشتری را تأمین می‌کند. اما، اگر هر کدام از مالکان به‌طور جداگانه در نظر گرفته شوند، فقط سهم ناچیزی از معاش هر فرد از این عده بیشمار را تأمین می‌کند. هر صنعتکار یا پیشه‌ور معاش خود را از یک فرد بدست نمی‌آورد، بلکه از صدها و هزاران مشتری و خریدار زندگی او تأمین می‌گردد. بنابراین، با اینکه تا اندازه‌ای مرهون همه آنهاست، ولی مطلقاً مستقل از هر کدام از خریداران است.

چون بدین ترتیب هزینه زمینداران بزرگ به تدریج افزایش یافت، دیگر ممکن نبود که تعداد ملازمان آنها مثل قدیم زیاد باشد، و به تدریج از آنها کاسته شد، تا اینکه سرانجام به‌طور کلی همه آنها مرخص شدند. همین انگیزه‌ها و علل سبب شده که آنها به تدریج قسمت غیر لازم اجاره‌داران را جواب‌کنند. مزارع بزرگ شده، و ساکنان زمین، با وجود شکایات زیادی که در کاهش جمعیت آنها می‌شد، به سطحی تنزل کرد که برای کشت زمین، در شرایط ناقص کشت و آبادانی زمین در آن دوره، لازم می‌نمود. اخراج

و از بین بردن افراد غیر لازم، و خواستن از کشاورز که زمین را تا حد نهایی کشت کند و ارزش کامل زمین مزروعی را از راه کشت بدست آورد، موجب شده که مازاد محصول بیشتری به وجود آید، یا به سخن دیگر قیمت مازاد بیشتری نصیب مالک گردد، و روی این اصل بازرگانان و صنعتکاران راههایی برای خرج آن مازاد درآمد بهوی ارائه کردند تا مازاد درآمد مزبور را مثل درآمد سابق در طریق آسایش افراد خانواده خویش مصرف کند. چون علل و موجبات پیش گفته پدید آمد، مالک علاقه مند شد اجاره ملک و مستغلات ارضی خود را بالاتر از سطح عادی و واقعی (یعنی قبل از بهبود آبادانی زمین) ببرد. مستأجرین فقط به یک شرط با این امر موافقت کردند، و آن هم این بود که زمین تا مدتی مثلاً چندین سال متوالی در تصرف آنها باشد تا به تدریج و به مرور زمان مخارجی را که برای اصلاح و بهبود زمین صرف کرده اند جبران کنند. حس تجمل پرستی نیولداران سبب شده که این شرط را بپذیرند؛ و از این جاست که اجاره های درازمدت پیدا می شود.

حتی مستأجری که به موجب وصیت زمین را در تصرف خود دارد، و ارزش کامل اجاره را می پردازد، روی هم رفته متکی به مالک نیست. مزایای مادی که مالک و اجاره دار زمین از یکدیگر دریافت می کنند دوطرفه و مساوی است، و این قبیل اجاره داران زندگی و مایملکشان در خدمت مالک نیست. بلکه وقتی اجاره درازمدت داشته باشد، کلاً مستقل از مالک می گردد؛ و مالک نمی تواند توقع کوچکترین خدمتی از وی داشته باشد مگر آنچه در اجاره نامه قید شده و یا به وسیله عرف و قوانین شناخته شده کشور پذیرفته شده است. مستأجرین اراضی بدین ترتیب مستقل شدند، و چون نوکران و ملازمان مالکان مرخص شده بودند، مالکان بزرگ نمی توانستند اجرای منظم عدالت را با تاخت و تاز و تجاوز متوقف کرده و صلح در کشور را بهم زنند. چون حق نخست زادگی (ارشدیت) خود را فروخته بودند (البته نه مثل ایسو^۹ برای خاطر یک دیگ آش و به هنگام گرسنگی و قحطی بلکه وقتی که از داشتن درآمد زیاد به لایابالی گری افتادند)، با پول آن جواهرات کم بها و ارزان قیمت خریدند که مناسب افراد بالغ نبود و بیشتر به درد کودکان می خورد تا بزرگسالان، و رفته رفته از ثروت و اهمیت فرو افتادند و مانند پیشهوران و شهروندان شهرها شدند. دولت منظمی در شهر و روستا پدید آمد، و دیگر کسی قدرت نداشت که عملیات اجرایی دولت را در شهر یا در روستا متوقف سازد.

شاید موضوعی که می خواهم اشاره کنم هیچ ارتباطی به بحث فعلی ما نداشته باشد، ولی نمی توانم آن را نگفته رد شوم، و آن اینست که خانواده های خیلی قدیمی، مثل افرادی که مستغلات عظیمی از پدر در پدر به ارث برده و نسلهای متوالی از آن بهره مند می شوند در شهرهای بازرگانی خیلی کمیاب است. بعکس، در کشورهایی که دامنه فعالیت بازرگانی محدود است، از قبیل وینز و هایلند اسکانلند، وجود خانواده های قدیمی یک امر عادی است. تاریخ عرب پر از شجره نامه ها و نسب نامه هاست، در یکی از این تاریخهایی که توسط

۹. اشاره به افسانه انجیل مقدس است که به موجب آن ایسو پسر اسحق و ربکا حق نخست زادگی خود را به برادر کوچکتر خود یعقوب در مقابل یک دیگ آش در زمان قحطی فروخت (مترجم).

يك خان تانار نوشته شده و به چندین زبان اروپایی ترجمه شده است، موضوع بحث کلا راجع به نخست‌زادگی و انتقام مالکیت از پدر به فرزند ارشد است؛ و این خود دلیل بارزی است که خانواده‌های قدیمی در میان آن ملتها^{۱۰} فراوان دیده می‌شود. در کشورهای که ثروتمندان برای صرف درآمد خود راهی جز تأمین معاش عده زیادی از افراد (به‌قدر وسع خود) ندارند، ثروت به آسانی از دست دولتمندان خارج نمی‌شود، و نیکوکاری این عده به‌ندرت آنچنان زیاد و بیش از حد خواهد بود که از عهده آنان خارج باشد. ولی در جاهایی که می‌توانند بالاترین درآمد خود را برای خودشان خرج کنند، معمولاً حدی برای ارضای حس تجمل‌پرستی و خودبینی مرد ثروتمند وجود ندارد. بنابراین، در کشورهای بازرگانی، با وجود اینکه مقررات شدیدی برای جلوگیری از اتلاف و تفرقه ثروت وجود دارد، ولی به‌ندرت دولت در خانواده‌ای برقرار می‌ماند. بعکس، در بین ملل ساده و بی‌پیرایه، ثروت اغلب از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود بدون اینکه نیازی به مقررات قانونی باشد زیرا، در بین ملت‌های صحراگرد و چوپان مانند ملل عرب و تاتارها، ماهیت مصرفی املاک و دارایی الزاماً وجود چنین مقرراتی را غیرممکن می‌سازد. بدین طریق مهمترین انقلاب در راه سعادت جامعه به وسیله دو صنف مختلف مردم پدید آمد که اساساً قصدی برای خدمت به خلق نداشتند. ارضای حس تجمل‌پرستی کودکانه تنها هدف تیولداران بزرگ بود. بازرگانان و صنعتکاران که نسبتاً جدی‌تر بودند، فقط از لحاظ نفع شخصی خویش تلاش می‌کردند، و در تعقیب اصل دوره گردی و خرده‌فروشی خود هر کجا که يك شاهی پول سراغ می‌کردند به دنبال آن روان می‌شدند. هیچ کدام از این دو طبقه مردم، یعنی مالکان، و بازرگانان و صنعتکاران، نمی‌دانستند و حتی پیش‌بینی نمی‌کردند که چه انقلاب و دگرگونی عظیمی در نتیجه خبط يك طبقه^{۱۱}، و سعی و کوشش طبقه دیگر به تدریج به وقوع می‌پیوندد.

بدین ترتیب است که در بخش بزرگی از اروپا بازرگانی و صنعت شهرها، به جای اینکه خود معلول باشد، علت و موجب بهبود و آبادانی کشاورزی در کشور گردید. اما، نظام مزبور، که مخالف مسیر طبیعی امور است، الزاماً بطئه و غیرقطعی است. پیشرفت کند کشورهای اروپائی که ثروت آنان بستگی به تجارت و صنعت آنان دارد، با پیشرفت و ترقی سریع مستعمرات امریکای شمالی‌ها، که ثروت آنان کلاً از راه کشاورزی به دست می‌آید مقایسه کنید. در سراسر بخش بزرگی از اروپا حدس زد، نمی‌شود که جمعیت در کمتر از پانصد سال به‌دو برابر برسد. ولی در چندین مستعمره امریکای شمالی ما جمعیت در طی بیست یا بیست و پنج سال دو برابر شده است.^{۱۲} در اروپا،

۱۰. مقصود ملت‌های مسلمان است (مترجم).

۱۱. مقصود زیادروی در مخارج مصرفی مالکان بزرگ است (مترجم).

۱۲. نظریه مالتوس مبتنی بر دو برابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال از این گفته آدام اسمیت متأثر است. ظاهراً مالتوس نظر اسمیت را در مورد دو برابر شدن جمعیت پایه و اساس تحقیقات خود

قرارداده است (مترجم).

قانون نخست‌زادگی و انواع مختلف مالکیت دائمی، از تقسیم اراضی جلوگیری کرد، و لذا مانع پدید آمدن خرده مالک شده است. اما، خرده مالکی که هر جزئی از خاک و زمین خود را خوب می‌شناسد، و با مهر و علاقه خاص بویژه مهری که نسبت به املاک کوچک طبعاً پدید می‌آید، به آن می‌نگرد، و روی این اصل نه تنها در کشت بلکه در تزیین و بهبود آن وقت صرف می‌کند، معمولاً در بین تمام مردمی که در آبادی ملک می‌کوشند، پرکارترین، باهوشرین، و موفقترین آنهاست. بعلاوه، همین مقررات سبب می‌شود که زمینها برای فروش عرضه نشوند، و لذا همیشه سرمایه برای خرید زمین بیشتر از عرضه زمین است، به طوری که زمینها با قیمتهای خوب خرید و فروش می‌شود. اجاره زمین (بهره مالکانه) هرگز قادر به تأمین بهره پول خرید زمین نیست، و بعلاوه هزینه تعمیرات و مخارج زیاد دیگری به زمین تعلق می‌گیرد در صورتی که بهره پول مشمول چنین مسائلی نیست. بنابراین خرید زمین در همه‌جای اروپای ناسودآورترین راه کاربرد سرمایه‌های کوچک است. در حقیقت برای خاطر امنیت بیشتر، شخصی که دارای شرایط متوسطی است، وقتی از کسب و کار دست می‌کشد و بازنشسته می‌شود، گاهی هوس می‌کند که سرمایه کوچک خود را در زمین به کار اندازد. شخصی هم که حرفه معینی کار می‌کند دوست دارد پس انداز خود را به همان طریق در راه امن‌تری بگمارد. ولی آدم جوانی که به‌جای داد و ستد و کسب، دوسه‌هزار لیره در خرید و کشت قطعه زمین کوچکی به کار می‌اندازد، در حقیقت انتظار دارد که با کامیابی و بالاستقلال زندگی کند، ولی باید برای همیشه از امید بدست آوردن ثروت کلان و یا احراز شخصیت برجسته چشم‌پوشد، چه ممکن بود که با کاربرد سرمایه خود در راه دیگر همان فرصتی را در احراز ثروت بدست می‌آورد که سایر مردم. همچنین چنین شخصی، با اینکه نمی‌تواند آرزو و هوس مالک بودن را در سر به‌پروراند ولی اغلب از زارع بودن هم راضی نیست. بنابراین، مقدار زمینهای کوچکی که در بازار عرضه می‌شوند، و قیمت کلانی که باید در قبال آن پرداخت شود، مانع سرمایه‌گذاری‌های متعددی می‌شود که ممکن بود از طریق دیگر برای بهبود و آبادانی به کار می‌افتاد. بعکس، در امریکای شمالی، سرمایه‌های در حدود پنجاه یا شصت لیره برای آغاز کشتکاری سرمایه کافی تلقی می‌شود. در آنجا خرید و آبادانی و کشت زمین بایر سودآورترین اشتغال سرمایه‌های کوچک و یا سرمایه‌های کلان است، و سراسرترین راه به ثروت و اشتهاری که می‌توان در آن کشور به دست آورد از همین طریق است. درحقیقت، مالکیت این چنین زمینی در امریکای شمالی هیچ خرجی ندارد، و یا این که اگر خرجی هم داشته باشد قیمت آن خیلی کمتر از ارزش تولید طبیعی است (چیزی که در اروپا، یا در واقع در هر کشوری که زمین مدتها جزو ملکیت خصوصی بوده است امکان ندارد). اما اگر مستغلات ارضی پس از مرگ مالک پراولاد به‌طور تساوی بین تمام فرزندان وی قسمت می‌شود، هر کدام از آنها معمولاً زمین خود را می‌فروخت و آن قدر زمین به بازار عرضه می‌شد که قیمت انحصاری آن می‌شکست. اجاره آزاد زمین خیلی به بهره پول خرید زمین نزدیک می‌شد، و سرمایه‌های کوچک در خرید زمین که مثل سایر منابع تولید سود می‌داد به کار می‌افتاد.

انگلستان، به علت حاصلخیزی طبیعی خاک، و به سبب وسعت زیاد سواحل آن نسبت به کل مساحت کشور، و همچنین به دلیل رودهای قابل کشتیرانی زیادی که در آن جریان داشته و موجب راحتی ترابری (حمل و نقل) آبی می‌گردد، شاید مانند هر کشور بزرگ اروپایی از لحاظ طبیعی برای بازرگانی خارجی، و ایجاد صنعت به جهت فروش در بازارهای دور دست، و تمام آبادیها و اصلاحاتی که ناشی از این قبیل عملیاتند مرکز بسیار مناسبی به شمار می‌رود. همچنین از زمان سلطنت الیزابت، هیئت مقننه انگلیس مخصوصاً به منافع بازرگانی و صنعت توجه داشته است، و به راستی هیچ کشوری در اروپا نیست، حتی خود هلند، که قوانین آن به طور کلی، مثل انگلیس آن قدر مساعد به حال صنعت و بازرگانی باشد. لذا صنعت و بازرگانی در تمام مدت این دوره دائماً در حال پیشرفت بوده است. تردیدی نیست که آبادانی و کشت زمینها نیز در ترقی بوده است؛ ولی چنین به نظر می‌رسد که ترقی کشاورزی بطئی تر و به فاصله عقب‌تری از پیشرفت سریع بازرگانی و صنعت بوده است. بخش بزرگی از کشور قبل از سلطنت الیزابت کشت می‌شده است؛ و قسمت زیادی از اراضی آن هنوز بایر است، و کشت بخش بزرگی از آن از لحاظ کیفیت پایین‌تر از آن چیزی است که باید باشد. اما، قوانین انگلیس نه تنها به طور غیرمستقیم و از راه بازرگانی به سود کشاورزی است، بلکه چندین قانون مختلف وجود دارد که کشاورزی را تشویق می‌کند. بجز در موارد قحطی و کمیابی، صدور گندم نه تنها آزاد است، بلکه با پرداخت جایزه‌ای تشویق می‌شود. در سالهایی که گندم نسبتاً فراوان است، واردات گندم خارجی مشمول عوارض سنگین است به طوری که منجر به ممنوعیت واردات گندم می‌گردد. واردات دام زنده به استثنای از ایرلند، کلاً ممنوع است، و واردات دام از ایرلند هم فقط در سالهای اخیر مجاز شده است. بنابراین، کسانی که زمین را کشت می‌کنند، انحصار دو ماده مهم محصول زمین را در اختیار دارند که هم میهنان آنها ندارند، یکی ماده اولیه نان و دیگر گوشت. این تشویقها با اینکه ابتدائی است، و همان‌طور که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد شاید هم تا اندازه‌ای اغفال‌کننده باشد، ولی به خوبی نیت خیر قوای مقننه را در تأیید و جانبداری از کشاورزی نشان می‌دهد. ولی آنچه که بیش از همه اینها ارزش دارد آنست که، خرده مالکان انگلیس طبق قانون تأمین داشته و مستقل از مالکین بزرگ بوده و قابل احترام هستند. از اینرو هیچ کشوری در اروپا که در آن حق نخست‌زادگی اجرا می‌شود، و عشریه می‌پردازد، و در آن انتقال دائمی و همیشگی ملک، با اینکه مخالف روح قانون است، ولی گاهی صورت می‌گیرد، نمی‌تواند مثل انگلستان وسایل تشویق و ترغیب کشاورزان را فراهم کند. اما، با همه اینها، وضع کشاورزی همین است که می‌بینید. اگر قانون مستقیماً از کشاورزی حمایت نمی‌کرد و آن تشویقهایی که من غیرمستقیم به وسیله بازرگانی انجام می‌شد صورت نمی‌گرفت، و وضع خرده مالکان مثل بیشتر کشورهای اروپایی بود آن وقت چه پیش می‌آمد؟ امروز دویست سال از آغاز زمامداری ملکه الیزابت می‌گذرد، و این طولانی‌ترین مدتی است که معمولاً ترقی یا پیشرفت روزافزون بشر در آن دوام می‌آورد.

به نظر می‌رسد که فرانسه تقریباً یک‌صد سال پیش از اینکه انگلیس به‌عنوان يك کشور بازرگانی مشهور شود سهم چشمگیری از تجارت خارجی را به‌خود اختصاص داده بود. ناوگان بازرگانی فرانسه، طبق اخبار آن زمان، و قبل از لشکرکشی شارل هشتم به ناپل، بسیار چشمگیر بود. اما، کشاورزی و آبادانی فرانسه بر رویهم پایین‌تر از انگلیس است. زیرا در آن کشور قانون مستقیماً از کشاورزی حمایت نکرده است. بازرگانی خارجی اسپانیا و پرتغال در سایر کشورهای اروپا، با اینکه به‌وسیلهٔ کشتیهای خارجی صورت می‌گیرد، بسیار زیاد است. کالاهایی که به‌مقصد مستعمراتشان حمل می‌شود با کشتیهای خودشان انجام می‌شود، و خیلی هم زیاد است، دلیلش هم ثروت و وسعت مستعمرات آنهاست. ولی موجب پدید آمدن هیچ‌گونه صنعتی برای فروش به بازارهای دور دست و مستعمرات مزبور نشده است، و بخش بزرگی از دو کشور یاد شده هنوز هم بایر و غیر قابل آباد است. بازرگانی خارجی پرتغال از هر کشور اروپائی، به‌غیر از ایتالیا، سابقه‌اش بیشتر است.

ایتالیا تنها کشور اروپایی است که در اثر بازرگانی خارجی و ایجاد صنعت برای فروش در بازارهای دور دست جهان، در هر بخشی آباد شده و کشاورزی در آن رونق یافته است. به‌موجب گفتهٔ گیوچیار دین^{۱۳}، قبل از حملهٔ شارل هشتم به ایتالیا، تمام کوهپایه‌ها و تپه‌ها و مهورهای ایتالیا درست مثل دشتهای حاصلخیز آن کشت می‌شد. موقعیت ممتاز کشور، و تعداد بسیاری از ایالات مستقل که در آن زمان در ایتالیا وجود داشت، احتمالاً کمک شایانی به‌بهبود کشاورزی آن کشور کرده است. ضمناً باید افزود که با وجود گفتهٔ یکی از بصیرترین و آگاهترین مورخین امروز، این امکان هم وجود دارد که کشاورزی ایتالیا در آن زمان بهتر از کشاورزی انگلیس در حال حاضر نبوده باشد.

اما، سرمایه‌ای که به‌وسیلهٔ صنعت و بازرگانی در هر کشور به‌دست می‌آید يك مالکیت ناپایدار و غیر قطعی است مگر اینکه قسمتی از آن در آبادانی و کشت اراضی جذب شده و حفظ گردد. این گفته درست است که بازرگان الزاماً تبعهٔ يك کشور معینی نیست. برای وی فرقی ندارد که بازرگانی و مبادلهٔ خود را در کجا انجام دهد؛ و کوچکترین تنفر و ناراحتی سبب می‌شود که وی سرمایهٔ خود، و با آن تمام صنایعی را که از آن به‌وجود آمده است از يك کشور به‌کشور دیگر انتقال دهد. هیچ قسمت از سرمایه و ثروت او به‌کشور معینی اختصاص ندارد، مگر اینکه در آن کشور معین گسترده شده باشد، اعم از اینکه به‌صورت ساختمان باشد یا آبادانی و کشت‌زمین، امروز از ثروت عظیمی که گفته می‌شود بیشتر شهرهای هانس^{۱۴} داشتند اثری بجا نمانده است جز آنچه که به‌صورت مبهم در تواریخ سدهٔ سیزده و چهارده آورده شده است. حتی معلوم نیست بعضی از این شهرها در کجا قرار داشتند، و اسم لاتینی که برای بعضی از شهرها انتخاب شده بود به‌چه شهر اروپایی اطلاق می‌شده است. ولی با اینکه نابکامی و بدبختی

ایتالیا در پایان سدهٔ پانزدهم و آغاز سدهٔ شانزدهم، بازرگانی و صنعت شهرهای لمباردی^{۱۵} و توسکانی^{۱۶} را به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش داد، شهرهای مزبور هنوز هم در بین کشورهای اروپائی پرجمعیت‌ترین و آبادترین شهرها هستند. جنگ داخلی فلاندرها، و دولت اسپانیا که جانشین آنها شد، تجارت عظیم شهرهای انورپ، گنت^{۱۷}، و بروگز^{۱۸} را از آنجا فراری داد. ولی هنوز هم فلاندرز یکی از ثروتمندترین، آبادترین، و پرجمعیت‌ترین کشورهای اروپاست. انقلابات عادی و جنگ با دولت‌ها به‌آسانی منبع ثروتی که از راه تجارت بدست آمده می‌خشکاند. ثروتی که از راه آبادانی صحیح کشاورزی به‌دست آمده بادوام‌تر است، و فقط در اثر آشوب شدیدی که ناشی از غارت ملل سفاک و وحشی بوده و یکی دو قرن طول می‌کشد از بین می‌رود، مانند غارت کشورهای اروپای غربی به‌وسیله اقوام وحشی هون که پیش از سقوط امپراطوری رم آغاز و سالها پس از متلاشی شدن این امپراطوری هنوز هم ادامه داشت و موجب اضمحلال کشاورزی در کشورهای مزبور گردید.

15. Lombardy.
18. Bruges.

16. Tuscany.

17. Ghent.

واژه‌نامه

Abridging	خلاصه کردن	Alienated	برگردانده شده - منتقل شده
Acceptor	محل علیه	Alienation	تملیک - واگذاری - انتقال مالکیت
Accommodating Capital flows	جریان سرمایه‌های جبرانی	Alleviate	کاستن - کم کردن
Acknowledgement	پاداش - سند - تمسک - اقرارنامه	Allodial Lords	خانها - لردهای مطلق
Acquisition	استفاده - سودیابی - جلب منفعت - استحصال	Allodially	مطلقاً
A Coach and six	کالسکه شش‌اسبه	Animal food	خوراک دامی
Action of ejection	دعوی استرداد - حق تصرف ملک	Apothecaries profit	سود کلان
Address	حسن تدبیر - زبردستی - کاردانی	Apparent profit	سود ظاهری
Adultrated	جازده - تقلبی - قلب	Appropriation	ضبط زمین‌ها - اختصاص به خوددادن
Adultrine	غیرقانونی - قاچاقی - دغلی - تقلبی	Artificial grasses	علف دست کاشت
Adultrine guilds	اصناف متقلب	Artificier	صنعت کار - پیشه‌ور
Advance	پیشکی دادن - جلو دادن - مساعده	Assay	سنجیدن - عیار گرفتن - محک زدن
Afford	فراهم کردن - تهیه کردن - استطاعت داشتن	Assayer	معیر - عیارگر - دینارسنج
Agio	صرف پول	Assaying	عیارگیری
Agreeableness	دلپذیری - مطبوعیت - سازگاری	Assignment	انتقال قانونی
		Assize	نرخ قانونی - هیئت قضات - یا منصفه
		At par	به قیمت اصلی
		At sight	دیداری
		Autonomous Capital flows	جریان سرمایه‌های مستقل

Avarice حرص و آز
Avoir du pois پوند ۱۶ اونسی —
سیستم وزن انگلوساکسن

Bank of Circulation

بانك ناشر اسكناس
Bank notes اسكناس
Barbarism توحش — وحشیگری
Bare subsistence بخور و نمیر
Barrenness نازائی
Barren timber الوار
Barter تاخت زدن
Baubles چیز کم بها — بازیچه
Benefactor بانی خیر — سبب خیر
Betoken حاکی بودن — دلالت کردن
Bird of passage پرندگان مهاجر
Birth right حق ارشدیت
Boisterous پرصدا — بلند — غوغایی
Bond ضامن
Bondmen غلامان — بردگان
Bonder حد گذار
Bounty جایزه — انعام
Bounty upon Exportation جایزه صادرات
Bramble خار و خاشاک
Brier خار و خاشاک
Brink of bankruptcy مشرف به ورشکستگی
Briskness تند — جلدی — چابکی
Buffons لوده ها — دلقک ها
Bull حکم داد گاه
Business وظیفه
Bye Law قانون ویژه — قوانین محلی
By the piece بطور مقاطعه —
مقطوعاً — از روی کارکرد

Byeword ضرب المثل

Cabinet maker در و پنجره ساز
Cabotage کشتیرانی
Candour بیطرفی — راست بازی —
خلوص — صفا
Capitalized amount مایه دست —
مبلغ سرمایه شده
Candid صاف — ساده — بی ریا —
رک گو
Carcase لاش — لاشه — مردار
Carder شانه زدن
Carrion لاشه — مردار — جیفه
Cash account حساب نقدی
Characteristical virtue فضیلت
اختصاصی — فضیلت مشخصه
Chimerical واهی — بی اساس
Circulating Bills اسکناس های در
جریان
Circulating Capital سرمایه در جریان
Circumspect با احتیاط — ملاحظه کار
Clamour غوغا — داد و فریاد —
غریو
Clandestinely دزدکی — زیر جلی —
نهانی — در خفا
Clear profit سود خالص — سود واضح
Coarse manufacture مصنوعات فلزی
Cloathing manufacture صنایع پارچه بافی
Coarse metal فلزات غیر قیمتی
Coasting کشتیرانی
Coffer صندوق یا خزانه بانك
Collateral evidence مدرک جنبی
Collier کارگر معدن زغال سنگ
Comber شانه زن

Combine	دسته‌بندی - ترکیب - ساخت و پاخت - جور
Command	قابل تصرف - خرج - هزینه - دراختیارداشتن
Commandable	سلطه‌پذیر - خرج کردنی - تصرف کردنی - دراختیار
Commonalty	هیئت عمومی
Common wealth	جمهور - هیئت دولت - مشترك المنافع
Common Law	عرف - قانون غیر مدون
Companionship	همراهی - همکاری - استادیار - همیاری
Comprehend	شامل بودن - دربرداشتن
Community and Neighbours	جامعه و مردم آن - جامعه و افراد
Component parts	اجزاء
Condescend	تمکین کردن - فروتنی کردن
Conduce	کشیدن - منجر شدن
Conjecture	احتمال - قرینه - تخمین - حدس زدن
Connive	بی‌اعتنائی کردن - چشم‌پوشی کردن - تجاهل کردن
Consecrate	وقف کردن - خاص کردن
Conscience	وجدان - یابش (دانشنامه علائی)
Considerable Fortune	ثروت کلان
Constancy	ثبات - پایداری - استواری
Conversion price	قیمت تبدیل - جنس به نقد
Contraband	کالای قاچاق

Contrivance	تدبیر - تمهید
Corn merchant	بنکدار - تاجر غله
Cottagers	کارگر روستایی - کشاورز مستاجر
Cotters	کارگر روستایی - کشاورز مستاجر
Cottier	کارگر روستایی - کشاورز مستاجر
Court favour	جلب توجه کسی را کردن - خودشیرینی کردن
Crake	آب چلیک صحرائی (یک نوع پرنده)
Curate	معاون کشیش بخش
Curiosities	چیزهای کمیاب و نادر
Custom of Merchants	روش‌های چاقوساز
Cutlers	
Day Labourer	کارگر روزمزد
Dealers	فروشدگان - دلان
Dearth	کمیابی - گرانی
Debasement	کم کردن بها یا قلب کردن پول
Declamation	رجزخوانی
Declension	زوال - فساد - نزول
Deed of mortmain	سند وقف - قباله وقف
Defaced money	از سکه افتاده - پول بدشکل - پول ضایع شده
Deficiency	ناکفائی
Defray	دادن - متحمل شدن
Degraded Coin	مسکوک کم وزن
Deliberation	مشورت - غور
Demesne	ملك - خالصه - زمین
Depredation	غارت - تاراج

Desponding — دلسردی — نومیدی — افسردگی
 Destined — اختصاص داده شده — معین شده
 Delineate — طرح کردن — کشیدن — رسم کردن
 Devise — تمهید — نیرنگ — نقشه — میل
 Dexterity — مهارت — چابکی — تردستی
 Diffuses — شایع شده — گسترده شده
 Diminution — کاهش — تنزل — تقلیل
 Diminish — کاستن — کم کردن — کوچک کردن
 Discretion — بصیرت — صلاحدید
 Discharge — ابرا دین — ادا کردن
 (to) Discharge debtor — ذمه بدهکار را بری کردن
 Disfranchised — بی بهره — محروم — از حق رأی
 Disgrace — بی احترامی — بی آبرویی
 Disorder — بی نظمی
 Disposition — میل — خواست — خو — مشرب
 Dissipation — اتلاف — اضرار — تبذیر
 Dissolute — هرزه — فاجر — بداخلاق
 Dissolve the marriage — ابطال ازدواج
 Distress — فشار — تنگی — مضيقه
 Distribution of work — توزیع کار
 Diverse — چند — بعضی — متعدد
 Diversion — انصراف خاطر — سرگرمی — تفریح
 Division of work — تقسیم کار
 Double interest — بهره مضاعف
 Draper — بزاز — پارچه فروش
 Drawee — محال علیه
 Drawer — محیل — برات کش

Dunghill — زباله دان
 Durable Commodities — کالاهای بادوام
 Dwelling houses — خانه های مسکونی
 Edict — فرمان — حکم
 Effectual Demand — تقاضای مؤثر
 Ejectment — دعوی استرداد حق تصرف ملک و مطالبه خسارت
 Emulation — همچشمی — رقابت — غیرت
 Encroachment — تخطی — تجاوز
 Encumbrance — مانع — دست و پا گیر — نان خور
 Engrossing — بخود اختصاص دادن — احتکار کردن
 Engrossers — مختکرین
 Engraftment — افزایش — فرو کردن
 Enormity — وقاحت — ستمگری
 Entail — حبس مال — وقف — مال حبس شده
 Equivalence — قدر مساوی — برابری — در بها
 Equivalent — برابر — هم قدر
 Exaction — مطالبه به زور — تحمیل — سختگیری — اخذ
 Exchangeable value — ارزش معاوضه ای
 Exchequer bills — اسناد خزانه
 Exhibition — مبلغ معینی که از محل وجوه آموزشگاه به دانشجو مجانی داده می شود
 Exhortation — ترغیب — اصرار — نصیحت — اندرز
 Exigency — اضطرار — موقع تنگ — اقتضا

Exigible خواستنی - لازم -
تعلق‌گیرنده

Exorbitant بیش از حد - گراف -
فوق‌العاده

Expedient مقتضی - مصلحت -
صلاح‌دید

Express ادا کردن

Extirpate نابود کردن - ریشه‌کن‌سازی -
برانداختن

Extoll ستون - ستایش کردن -
تمجید کردن

Extortion اخاذی - غصب -
به‌زورستانی

Extraordinary scarcity قحطی عظیم - قحطی فوق‌العاده

Extravagant ولخرج - نامعتدل -
مفرط

Fallow آیش - نگاشته -
کشت نشده

Fattened پروار کردن
(گاو و گوسفند)

Fattening of Cattle پروار بندی (دام)

Fawn سبزی پاک کردن - دم‌لايه کردن

Farm اجاره کردن - اجاره
یا مالیات سالیانه

Fashion plate صفحه‌ای که اشکال
لباسهای متداول را نشان می‌دهد

Fetter بند - زنجیر - قید - پابند

Feudal Laws قوانین فئودالی

Feudal Lord تیولداران بزرگ -
صاحب تیول

Fiar قیمت غله در بخش‌ها -
مستاجر ملک - اجاره مادام‌العمر

Fidei Commises اعمال وراثت

Fine حق یا مبلغی که مستاجر هنگام
تصرف ملک در ازای کاهش اجاره
به‌موجر می‌دهد

Fine gold طلای خالص - زرناب

Fine manufacture صنایع فاخر -
صنایع مستظرفه

Fine silver نقره خالص - سیم ناب

Finished work کارهای انجام شده -
محصولات ساخته شده

Fisheries شیلات

Fitness شایستگی - عرضه

Fixed Capital سرمایه ثابت

Flax بزرك - درخت کتان -
لیف (کتان)

Flax dresser وجین‌کن - وشن‌کن

Flourishing رشد‌کننده -
پیشرفت‌کننده - آباد

Foreign Commerce تجارت خارجی

Folly حماقت - نادانی - شرارت

Footmen پادوها

Forestallers سلف‌خرها

Foundling بچه سرراهی - لقیط -
بچه از سر راه برداشته شده

Foundling hospital شیرخوار گاه

Freehold مالکیت مطلق - ملک طلق

Freeholder مالک مطلق

Free traders پیشه‌وران آزاد -
کار و کسب آزاد

Frivolous پوچ - بی‌معنی - بیهوده

From necessity از روی استیصال

From ostentation به‌جهت خودنمایی -
به‌منظور خودنمایی

Frugality صرفه‌جویی

Fuller قصار - اتوکش

Fulling mill کارخانه قصاری

General emancipation

	آزادی عمومی
Genius	روح ملازم - مشرب - ذوق
Genealogies	نسب نامه‌ها - شجره نامه‌ها
Gewgaws	چیز قشنگ بی مصرف
Gift	هبه - بخشش
Grantee	کسی که از خانواده بزرگ و اصیل باشد
Granary	انبار غله
Greatest enormity	شنیع ترین کارها
Grazier	پروراند - چوپدار - پرورار کننده گله
Grocery goods	بقولات - کالاهای بقالی
Grossest frauds	کلاهبرداری های عظیم
Grower price	قیمت تمام شده محصولات کشاورزی - قیمت تولید کننده کشاورزی

Hairbreadth escape

	جان مفت بدر بردن
Hardware	سخت افزار - آهن آلات
Harangue	سخنرانی - رجز خوانی - سخنوری
Hawkers	دوره گرد - دست فروش - خرده فروش
Hedging	علیه خطرات بیمه شدن - پرچین بندی
Heirs of entails	متولیان وقف
Hemp	کنف
Heptarchy	حکومت هفت تن - ولایات هفتگانه
Higgles	چانه زدن - بحث کردن

Homely	ساده - بی آرایش
Honour bound	قید شرافتی
Hop	رازک - محصولی که از آن آبجو می سازند
Hundred	تقسیم بندی دهات انگلیسی (روستا)
Husbandry	زراعت - فلاحت - کشاورزی
Idleness	بیکاری - بطالت - تنبلی
Immediate Consumption	مصرف آنی
Immediately	بیواسطه - مستقیماً - بلاواسطه
Impertinent	بی معنی
Imposition	گوش بری - تکلیف - باج - عوارض
Imprudence	بی احتیاطی - ندانم کاری - کار غیر عاقلانه
Inclination	تمایل
Inconsistency	تلون - سبک مزاجی
Inconstancy	عدم ثبات
Incursion	حملات - تاخت و تاز
Indecent	خارج از نزاکت
Indorser	ظهر نویس
Indigence	نداری - تنگدستی - فقر - تهیدستی
Infalible	لغزش ناپذیر - مصون از خطا - منزله از گناه
Inferior mandarines	مأمورین جقه - بسر دون پایه
Infirmity	ضعف - علیلی - ناتوانی - شکستگی

Inns of Court	کانون چهار انجمن که می‌تواند اجازه وکالت در دادگاه را به مردم بدهد
Insolence	گستاخی - جسارت - اهانت
Institution	عرف - رسم - نهادمان - برگماری
Instruments of husbandry	وسایل کشاورزی - ابزار کشاورزی
Instruments of Trade	ابزار و وسیله مبادله
Interpolate	در میان عبارات دیگری جای دادن - عبارت بیگانه آوردن
Invoilable	واجب الرعايه - واجب الحرمت
Joiner	در و پنجره ساز
Jointer	بندکش - علف بر
Journeymen	کارگر روزمزد
Labouring Power	نیروی کار
Land Carriage	حمل و نقل زمینی
Landed estate	مستغل ارضی
Landed interest	گروه زمینداران
Lastage	حق توقف
Law of primogeniture	قانون نخست زادگی - قانون ارشدیت
Legal warrant	حکم قانونی
Lessee	مستأجر - اجاره دار - کرایه نشین
Levity	لوس - سبکی - دمدمی مزاجی
Levy	وضع کردن - بستن مالیات

Lineal succession	توارث خطی - توارث شجره ای - دودمانی
Livery	جامه نوکربابی - خوراک و پوشاکی که به نوکران داده می‌شود
Lock smith	قفل ساز
Lord Chief justice	وزیر دادگستری - رئیس استیناف - قاضی القضاة
Maim	ناقص کردن - فلج کردن - چلاق کردن
Malt	جو سبز شده خشک
Mandamers	حکم دادگاه بالاتر به دادگاه پائین تر
Manifest encroachment	تخطی آشکار
Manufacturing interest	گروه صنعتکاران
Manufacture	کارخانه
Manufacturer	کارخانه دار - صنعتکار
Manuring	کود دادن
Master Manufacturer	کارخانه دار بزرگ
Maxim	قاعده کلی - پند
Means of subsistence	وسيله گذران - وسيله معيشت
Meanness	ناچیزی - حقارت
Mediatly	بطور غیر مستقیم - با واسطه
Men of letters	ادیب - دانشمند
Men of speculation	متفکران - اندیشمندان - محققین
Menial	پست - فرومایه
Menial servant	نوکرباب - نوکر سرپائی
Mercer	بزاز - پارچه فروش

Metayers	اجاره داران
Methaphor	استعاره
Miserable recompense	مزد نقدی ناچیزی
Monied interest	گروه پولداران
Monied man	صراف - بانکدار
Money makes Money	پول پول می آورد
Mortgage	گروئی - رهن
Mortmain	وقف - حس - موقوفیت - انتقال ناپذیری
Moulder	پوسیدن - پوساندن - خاک کردن - ریخته گر - قالب گیر - قالب ریز
Munificent	بخشنده - کریم - سخی
Munificently	کریمانه - سخاوتمندانه - از روی بخشندگی
Natural Combination	
	ترکیب طبیعی - ثنائی یا دسته بندی طبیعی
Neighbourhood	جماعت - کشور - ناحیه
Nominal interest rate	نرخ بهره اسمی
Note	فتمه طلب - پتمه طلب
Notes payable to bearer	اسکناس - اسناد در وجه حامل - عندالمطالبه
Nothing of the sort	هیچ همچو چیزی نیست
Not to the point	پرت و پلا - بیجا
Occasional Demand	
	تقاضای اتفاقی و گهگاهی

Occasion for	به مناسبت - نیاز - موجب
Odious business	شغل نفرت انگیز
Offals	پس مانده - آشغال
Oppressive	شاق - ظالمانه - دشوار
Opulent	ثروتمند - غنی
Ordour	خاکروبه - نجاست
Ortolan	آب چیلک صحرايي
Outrage	تخطی - بی حرمتی - هتک بی شرفی
Over do	افراط
Overtrade	دادوستد بیش از سرمایه
Overweening	از خود راضی - مغرور - عجب
Paid by the piece مزد مقطوع	
Paltry	ناچیز - ناقابل - جزئی
Pamper	ناز پروردن - زیاد خوراندن
Paper Currencies	پول اسکناس - اسکناس در جریان
Parsimony	صرفه جوئی - خست - کم خرجی - امساک
Parsimonious	جوگی - ممسک - ناشی از خست
Passage	مالیات عبوری
Patrimony	دارائی - ترکه - موروثی
Peck	پیمانه خشکبار برابر با دو گالن
Pecuniary	نقدی - مالی - پولی
Pecuniary aid	کمک نقدی
Pecuniary recompense	مزد نقدی
Pecuniary reward	پاداش نقدی
Pedlars	دوره گرد - دستفروش

People with good credit	اشخاص معتبر
Perishable goods	کالای بی دوام
Pernicious	زیان آور - مخرب
Perpetration	ارتکاب
Perpetuities	انتقال ناپذیری - دائمی
Perversion	کج راهی - گمراهی - ارتداد
Pervert	منحرف کردن - گمراه کردن
Philosophy	حکمت عملی
Piety	موقوفه
Pious exhortation	اندرز پرهیز کارانه
Pious Foundation	موقوفه
Poacher	شکار دزد - دزد شکار
Police	اجرای قانون - مقررات اخلاقی - ایمنی
Political economic	اقتصاد سیاسی
Pontage	مالیات پل - پلداری
Pot herbs	سبزی آش
Preamble	سرآغاز - دیباچه
Pre carious	متزلزل
Predilection	راغبیت - میل - ترجیح
Preferment	ارتقا - ترفیع - بالابری
Premogenitue	نخست زادگی - ارشیت
Presumption	استنباط - فرض - احتمال
Presumptuous Contempt	استحقار جسورانه
Prime Cost	هزینه اولیه - هزینه مقدماتی
Principality	قلمرو شاهزادگان - امارت - سلطنت
Private founders	مؤسسين خصوصی - بانی خیر در بخش خصوصی

Probity	پاکدامنی - درستی - صلاح - راستی
Prodigal	ولخرج - مسرف - متلف
Productive Labour	کار مولد - کارگر مولد
Profusion	ریخت و پاش
Profuse expenst	مخارج پر ریخت و پاش
Progressive wealth	ثروت روزافزون
Projectors	سفته بازان - طراحان - دلالان
Promissary note	سفته - سند - ندمه ای - فته طلب
Propriety	آداب دانی - درستی رفتار
Protest	واخواست کردن - اعتراض
Provincial taxes	مالیات ایالتی
Prudence	مآل اندیشی - دوراندیشی
Public stamp	مهر دولتی - عیار دولتی
Purchasing power	قدرت خرید
Purveyance	سورسات جور کردن - تهیه خواربار - بارگیر یاسب
Pusillanimity	ترسویی - جبن - کم دلی
Putrid	متعفن - بو گرفته - تنفر آور
Quit Rent	کمترین اجاره - اجاره مختصری که اجاره دار تپول بطور مقطوع می داد - اجاره کم
Raising of Corn	کشت گندم
Rashness	بی ملاحظگی - بی پروائی
Rawhide	پوست خام
Ready money	پول نقد
Realised	جذب شده - هضم شده

Realized نقدشده - فروش رفته - مجسم شده
 Receipt and disbursement دریافتی‌ها و پرداختی‌ها
 Recoinage ضرب مجدد سکه
 Recourse توسل - مراجعه -
 چاره - وسیله
 Redeem بازخرید کردن - از رهن
 خارج کردن
 Redemption استرداد - بازخرید -
 استخلاص
 Redrawing برات مجدد دادن
 Reformation of Gold Coin اصلاح مسكوك طلا
 Regrates سلف خرها - یکجا
 خریداران
 Regulated proportion نسبت تعیین شده
 Relative value ارزش نسبی
 Render پس دادن - عوض دادن
 Repayment بازپرداخت
 Resort رو آوردن - ملتجی شدن - پناه آوردن
 Retainer ملازم
 Retinue ملترمین - خدم و حشم -
 همراهان
 Round about غیر مستقیم
 Rude society جامعه بدوی
 Rude state of agriculture حالت بدوی کشاورزی
 Rude materials مواد خام
 Run Comes upon bankers هجوم طلبکاران به بانک
 Ruin ورشکستگی - خانه خرابی
 Rural Economy اقتصاد روستایی
 Rustic دهاتی - روستایی -
 ناهنجار - خشن

Saunter ول گشتن
 Saunterer ولگرد - هرزه گرد
 Save پس انداز کردن
 Scantiness قحطی - کمی - تنگی
 Scribbler حلاج - پشم زن
 Scruple تردید - وسواس - بیم -
 باک
 Seignorage حق الضرب
 Servile برده وار - غلامانه
 Service Life عمر مفید
 Shift of drawing انتقال حواله -
 دست بدست گشتن برات
 Shop keeper دکاندار
 Sinking shaft گمانه زنی
 Skimmed milk شیر سرشیر گرفته
 Slavery بردگی
 Slave cultivation کشت بردگان
 Slothful کاهل - سست
 Slovenly لاپالایی - پچل - بدنما -
 بدلباس - بدپوش
 Small proprietor خرده مالک
 Smith آهنگر - زرگر - مسگر
 Snotty مفنگی - کثیف
 Snuff box انقیه‌دان
 Sober people مردم میانه‌رو
 Sole employment اشتغال منحصر به فرد
 Sophistry مغالطه - برهان تراشی -
 زبان بازی
 Sparingly باصرفه‌جویی - امساک
 Speculation معامله‌گری - حکمت عملی
 Spend thrift مسرف - پول تلف کن
 Spontaneous produce محصول خورد

Stallage	حق دکان یا غرفه
Stammeries	معادن قلع
Stamp	نقش باسمه — برچسب
Steel bow tenants	اجاره‌داران کمان آهنین
Stoic	فیلسوف رواقی
Straggle	ول‌گشتن — متفرق — منحرف‌شدن
Stunted	رشد نکرده — کوتاه مانده
Subject of taxation	شمول مالیات — موضوع مالیات
Subscription	تعهد پرداخت
Subservient	بدرد خورنده — سودمند
Subsistence	معاش — گذران — زیست — خرجی
Subtle	مکار — عیار — ناقلا
Succession	وراثت
Sudden fortunes	ثروت‌های ناگهانی
Sumptuary Law	قانون تحدید هزینه‌های شخصی
Superfluity	اجناس تجملی
Sweats of labour	کارسخت کارگران لذت‌کار
T acit	ضمنی — ضمناً — خاموش
Taille	مالیات سرانه
Take the sense of	استخراج کردن
Tale	سکه‌شماری
Tally system	روش اعتباری که مشتری پول خرید را به اقساط می‌پردازد
Tallage	مالیات — مالیات سرانه
Tallies	اسناد خرید قسطی
Tenement	خانه مسکونی — کرایه‌نشینی
Tenure	تصرف — نگاهداری — اشغال — اجاره‌داری

Thoroughly established	خوب جاافتاده — کاملاً مستقر شده
Three score	شصت برابر
Timber merchant	چوب‌فروش — تاجر الوار و چوب
Thriving	پولدار — ثروتمند
Thrive	دولتمند شدن — پیشرفت کردن
Tithes	اخذ عشریه — ده یک — عشریه
Tithe wheat	عشریه گندم — عشر گندم
Trademem	کاسبکار
Trading interest	گروه بازرگانان
Trifling	تلف کردن — بر باد دادن
Trucking	تاخت زدن
Tumultuous	شلوق — پر آشوب
Turdi	پرندۀ کوچک شبیه به باسترک
U ncultivated	بایر — کشت نشده
Underdo	تفریط
Unproductive labour	کارگر غیر مولد — کار غیر مولد
V acuity	تهی بودن — خالی بودن
Value in Exchange	ارزش معاوضه‌ای
Value in Use	ارزش استعمال
Vanity	خود خواهی
Vegetable food	غذای گیاهی
Vendible Commodity	شیئی قابل فروش
Venality	عقیده فروشی — صفت آدم پولکی
Veneration	تکریم — حرمت‌گذاری — احترام
Venison	گوشت آهو

Vestige	اثر - نشان
Victual	دارای خوراک یا خواربار
Vile maxim	آئین شرم آور
Virgin	خالص (طلا)
Violence	اشتمل
Wanton	هرزه - بازیگوش - بی جهت - بیخود - لاپالی
Wantonness	بازیگوشی - لاقیدی - لاپالی گری
Wanton Luxtury	ثروت و تجمل بی جهت
Warp	تاب - تار - طناب
Warp and Woop	تار و پود
Warrant	حکم بازداشت - حکم توقیف
Wastel	یک نوع نان گندم سفید
Water Carriage	حمل و نقل آبی

Wellnigh	تقریباً
Wherewithal	وسیله - پول
Whey	آب پنیر - پنیر آب
Work house	کارخانه
Work shop	کارگاه
Workmanship	استادى - ساخت - طرز کار
Worn money	مسکوک کهنه و فرسوده
Worsted Yarn	نخ تابیده
Wretched maintenance	معاش ناچیز
Write of right	حکم تخلیه
Write of entry	حکم ورود به ملک
Yeomanry	خرده مالکین - سواره نظام داوطلب که از طرف خرده مالکین و کشاورزان تهیه می شود.

سایر آثار مترجم

۱. اقتصاد برق هسته‌ای (تألیف) اردیبهشت ۱۳۴۵
۲. ریاضیات در الگوهای اقتصادی (تألیف) فروردین ۱۳۵۰
۳. اقتصاد و فرهنگ زمان ساسانی (تألیف) مهر ۱۳۵۰
۴. توسعه اقتصادی (ترجمه) فروردین ۱۳۵۱
۵. تجزیه و تحلیل قراردادهای نفتی خاور میانه (ترجمه) ۱۳۵۴
۶. فرهنگ پیشه و هنر (تألیف) تابستان ۱۳۵۴
۷. صنایع دستی ایران (ترجمه) زیر چاپ
۸. اقتصاد بین‌الملل (ترجمه) زیر چاپ

مقالات تحقیقی در مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران

- | | |
|------|--------------------------------|
| ۱۳۴۳ | ۱. گاز سراج انتقال آن به تهران |
| ۱۳۴۳ | ۲. طرح انتقال نیرو قم - تهران |
| ۱۳۴۴ | ۳. اقتصاد صنایع پتروشیمی ایران |
| ۱۳۴۵ | ۴. معادن سنگ آهن ایران |
| ۱۳۴۶ | ۵. معادن زغال سنگ ایران |
| ۱۳۴۷ | ۶. اقتصاد برق آبی ایران |
| ۱۳۴۸ | ۷. کارخانه ذوب آهن ایران |